

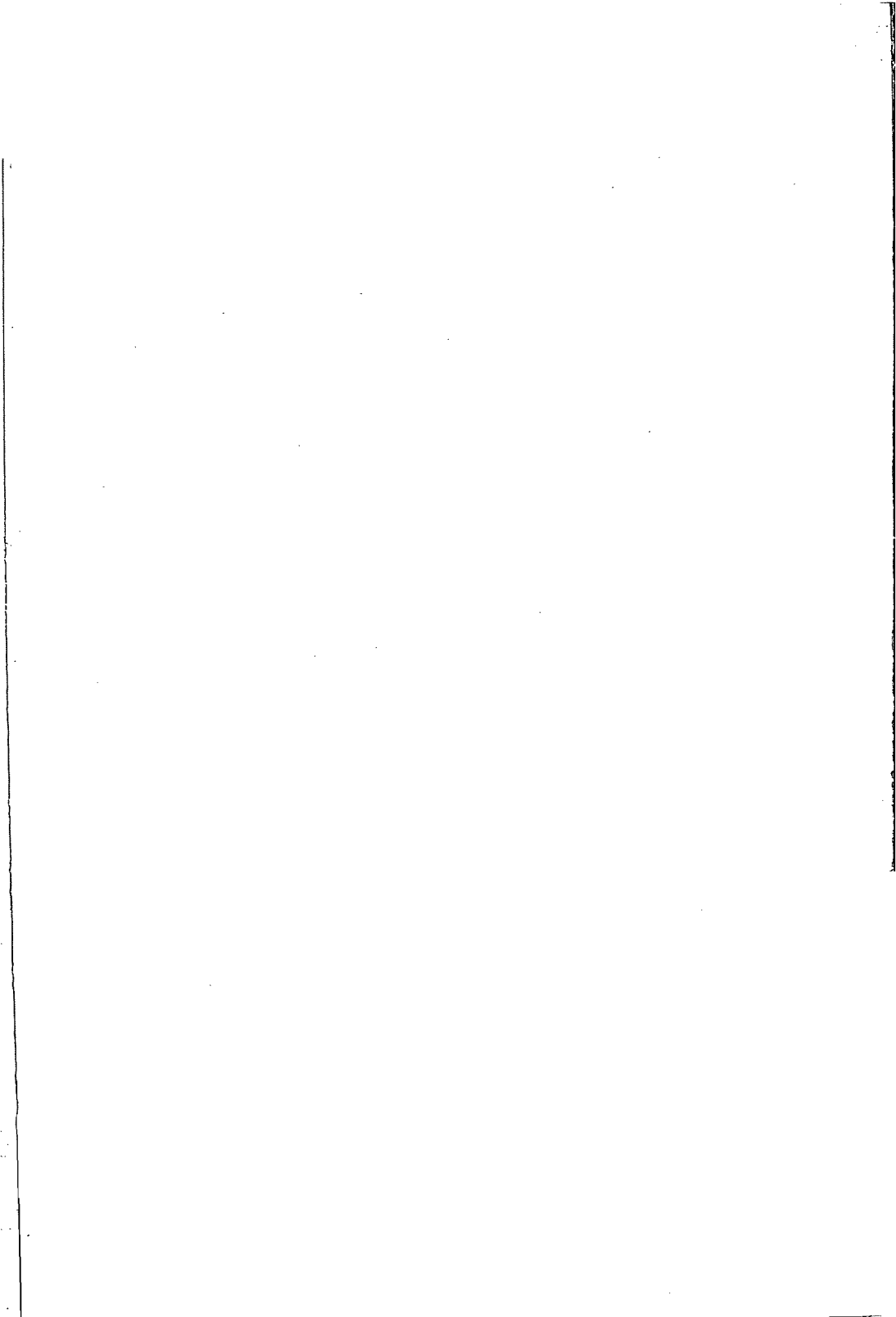
رہزگشاہی کے کتاب مقدس

نگرشی بی نظیر بر کل کتاب مقدس

جلد دوم : احمد جدید

نویسنده: دیوید پاوسن

ترجمہ: راہین بسطامی



فهرست

صفحه	نام فصل
۱	پیشگفتار
	II . عهد جدید
	بزرنگاه تاریخ
۱۶	۱- اناجیل
۲۷	۲- مرقس
۴۴	۳- متی
۶۸	۴- لوقا و اعمال رسولان
۷۹	۵- لوقا
۱۰۰	۶- اعمال رسولان
۱۲۵	۷- یوحنا
	رسول سیزدهم
۱۵۵	۸- پولس و نامه‌هایش
۱۷۰	۹- اول و دوم تسالونیکیان
۱۸۹	۱۰- اول و دوم قرنتیان
۲۱۱	۱۱- غلاطیان
۲۴۸	۱۲- رومیان
۲۶۸	۱۳- کولسیان
۲۸۰	۱۴- افسسیان
۲۹۴	۱۵- فیلیپیان

۳۱۲	۱۶- فیلمون
۳۱۷	۱۷- اول و دوم تیموتائوس و تیتوس
	از رنج تا جلال
۳۴۴	۱۸- عبرانیان
۳۷۵	۱۹- یعقوب
۳۹۷	۲۰- اول و دوم پطرس
۴۲۷	۲۱- یهودا
۴۴۵	۲۲- اول، دوم و سوم یوحنا
۴۷۶	۲۳- مکاشفه
۵۷۱	۲۴- سلطنت هزار ساله
۵۸۲	فهرست اسامی و اماکن/فهرست موضوعی

پیشگفتار

تصور می‌کنم که همه چیز در سال ۱۹۵۷، در عربستان شروع شد. در آن زمان، به عنوان افسر امور دینی در نیروی هوایی سلطنتی خدمت می‌کردم و کارم ام‌دائرسانی روحانی به همه کسانی بود که نه به کلیسای انگلیکن (Church of England) تعلق داشتند و نه کلیسای کاتولیک رومی، بلکه از فرقه‌های مختلف مذهبی از متدیست گرفته تا نجات باوران (Salvationists)، و از بودائیان تا منکران خدا تشکیل شده بودند. مسئولیت سلسله قرارگاه‌هایی که دریای سرخ را به خلیج فارس متصل می‌نمودند با من بود. در اکثر این قرارگاه‌ها اصلاً جماعتی که بتوان نام «کلیسا» بر آن نهاد وجود نداشت؛ ساختمان کلیسا که اصلاً محلی از اعراب نداشت.

من در زندگی غیرنظامی ام به عنوان خادم متدیست، از جزایر شتلند (Shetland) تا دره تیمز (Thames Valley) همه جا کار کرده بودم. در آن فرقه تنها چیزی که ضروری بود آماده کردن چند موعظه ساده ۱۵ دقیقه‌ای بود تا آنها را به صورت گردشی کلیساهای مختلف ایراد نمایم. موعظه من معمولاً یا به سبک «متنی» بود (راجع به یک آیه منفرد صحبت می‌کردم) یا «موضوعی» (راجع به یک موضوع خاص، از آیات بسیاری از کتاب مقدس استفاده می‌کردم). تا زمانی که دریابم که فصل بندگی‌ها و شماره گذاری آیات نه هیچکدام از سوی خدا الهام شده‌اند و نه اصلاً خدا چنین قصدی داشته که معنای یک «متن» از کل کتاب را به تک جمله‌ای تقلیل دهد و خلاصه این کار لطمات شدیدی به کلام خدا زده است، در هر دو سبکی که برای تهیه موعظه مورد استفاده قرار می‌دادم، این اشتباه را مرتکب می‌شدم که آیه را از زمینه متن خود خارج می‌نمودم. کتاب مقدس به یک خلاصه نوشته‌ای از کلمات قصار تبدیل شده بود که هر واعظی در تأیید عقیده خود

بدان استناد می‌کرد و از آن ادله می‌آورد.

من که مشتی موعظه بر پایه همین روش پریش برانگیز داشتم، ناگاه خودم را در اونیفورم نظامی و رودر رو با کلیساهای کاملاً متفاوتی یافتیم - جماعتی که بر خلاف جماعت‌های پیشین که به سبک قایق نجات زندگی می‌کردند و نخستین اعضایشان زنان و بچه‌ها بودند، همه اعضایش را مردان تشکیل می‌دادند. توشه نحیف و بی بضاعت پیغام‌های من خیلی زود به اتمام رسید. بعضی از آنها را که در مراسم سان و رژه دوره اجباری در انگلستان، پیش از آنکه به خارج اعزام شوم، مصرف کردم.

اکنون من در عدن بودم، و واقعاً داشتم با پرسنل ثابت و سربازان وظیفه جوان ارتش علیاحضرت ملکه، از هیچ آغاز کرده کلیسایی را تأسیس می‌کردم. چگونه می‌توانستم این مردان را به ایمان مسیحی علاقه‌مند و سپس نسبت بدان متعهد کنم؟

چیزی (اکنون می‌توانم بگویم: کسی) مرا برانگیخت تا اعلان کنم که در چند ماه آینده یک سری سخنرانی را برگزار خواهیم کرد که ما را درست از بطن کتاب مقدس عبور می‌دهد.

قرار بود به همه ما ثابت شود که این یک سفر اکتشافی است. وقتی به کتاب مقدس به صورت یک کل نگریم، برایمان تبدیل به کتابی تازه گردید. به خاطر بهره‌گیری از همان کلیشه قدیمی و نخ نما نمی‌توانستیم آن طور که باید و شاید واقعیات کلام را مشاهده نماییم. اکنون نقشه و هدف خدا از طریقی تازه آشکار می‌شد. مردان در حال یافتن چنان چیز بزرگی بودند که آنچه پیش از آن می‌پنداشتند در مقابلش چون قطره‌ای در برابر دریا می‌نمود. اندیشه جزیی از یک نجات جهانی بودن انگیزه‌های قوی به شمار می‌رفت. داستان کتاب مقدس را هم واقعی یافتیم و هم مرتبط.

البته «نگاه اجمالی» من در آن زمان خیلی ساده و حتی خام بود. احساس یک توریست آمریکایی را داشتم که از موزه بریتانیا دیداری ۲۰ دقیقه‌ای کرده - و اگر کفش‌های ورزشی‌اش را به پا داشت این کار را در ۱۰ دقیقه می‌کرد! ما سده هاست که به برخی از کتاب‌های کتاب مقدس تنها نیم‌نگاهی گذرا انداخته، شتابان به سوی خط پایان مسابقه دویده ایم.

ولی نتایج از حد انتظارات من بهتر بود و مسیر زندگی و خدمت مرا برای باقی عمر تعیین کرد. من به «معلم کتاب مقدس»، هرچند از نوع مبتدی اش، تبدیل شدم. آرزوی من یعنی در میان گذاشتن هیجان شناخت کل کتاب مقدس به اشتیاقی شدید مبدل گشت.

وقتی به زندگی کلیسایی «عادی» ام برگشتم، تصمیم گرفتم در طی ده سال با اعضای جماعتی که خدمتشان می کردم کل کتاب مقدس را سیر کنیم (البته اگر آنها تا به آخر تاب بیاورند). این امر مستلزم آن بود که هر جلسه کلیسایی را به یک «فصل» اختصاص دهیم. این کار زمان زیادی برد، هم برای آماده کردن موعظه (یک ساعت مطالعه در ازای ۱۰ دقیقه موعظه) و هم ارایه آن (حدود ۴۵-۵۰ دقیقه). نسبت زمانی در این کار مانند نسبت پختن و خوردن یک وعده غذا بود. تأثیر این گونه تفسیر «منظم» (یا سیستماتیک) از کتاب مقدس، درستی آن کلام را ثابت کرد. گرسنگی حقیقی برای کلام خدا آشکار شد. به قول بعضی ها، مردم برای «شارژ کردن باتری هایشان» از نقاط دوردست می آمدند. خیلی زود این آمد و شدها برعکس شد. دستگاه ضبط صوت، در ابتدا برای بیماران و خانه نشین ها بود و حالا وسیله ای شده بود برای انتقال مطالب به صدها هزار نفر در ۱۲۰ کشور دنیا. هیچکس به اندازه من متعجب نبود.

وقتی گلدهیل (Gold Hill) باکینگهام شیر (Buckingham Shire) را به مقصد گیلدفورد (Guildford) در استان سوری (Surrey) ترک می کردم، خودم را درگیر طراحی و ساخت مرکز میلמיד (Millmead) یافتم که شامل یک سالن کنفرانس ایده آل برای ادامه خدمت تعلیم هم می شد. وقتی که این مرکز افتتاح شد، ما تصمیم گرفتیم کل کتاب مقدس را به طور زنجیره ای و بدون وقفه در این مکان با صدای بلند و درست بخوانیم. این کار ۸۴ ساعت طول کشید؛ از یکشنبه عصر تا صبح روز پنجشنبه خواندن کتاب مقدس را یک سره به اتمام رساندیم. هر کس به مدت ۱۵ دقیقه کتاب مقدس را می خواند و سپس نوبت به نفر بعد می رسید. ما از ترجمه تفسیری (Living) استفاده کردیم که هم برای خواندن و هم گوش کردن ساده ترین ترجمه بود؛ هم برای قلب آسانتر بود و هم برای ذهن. نمی دانستیم چه پیش خواهد آمد، اما چنین به نظر می رسید که آن رویداد، اذهان عمومی را به خود جلب کرده است. حتی شهردار هم می خواست در برنامه ما حضور

بیايد و کاملاً تصادفی (یا بر طبق مشیت الهی) خودش را در حال خواندن در مورد شوهري يافت که «به خاطر نشستن در مجمع شورای شهر در کنار ديگر مقامات شهري معروف شده بود». او اصرار داشت که یک نسخه از آن مطالب را برای همسرش به خانه ببرد. خانم دیگری که می‌خواست به زودی با مشاور و وکیل حقوقی خود راجع به طلاق گرفتن از شوهرش ملاقات کند، خود را در حال خواندن این آیه يافت: «زیرا يهوه خدای اسرائيل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم». او ديگر هرگز به ملاقات وکیل نرفت.

جمعیت بسیاری در حدود ۲۰۰۰ نفر در جلسات حضور یافتند و نیم تن کتاب مقدس فروخته شد. بعضی فقط برای نیم ساعت به جلسه آمده بودند، اما ساعت‌ها گذشته بود و هنوز از جلسه دل نمی‌کنند و زیر لب به خود می‌گفتند: «خوب، همین یک کتاب و بعد واقعا به خانه می‌روم».

شاید این نخستین بار بود که عده بسیاری حتی منظم‌ترین حاضران، کتاب مقدس را پشت سر هم و متوالی می‌شنیدند. در اکثر کلیساها هر هفته فقط چند جمله می‌خواندند، و تازه آن هم هر روزه و پیوسته نبود. با این روش، علاقه مردم به هر کتاب دیگری، حتی کم هیجان تر، جلب می‌شد؟

بنابراین ما در روزهای یکشنبه کل کتاب مقدس را به صورت کتاب به کتاب مطالعه کردیم. چون کتاب مقدس یک کتاب نیست بلکه از کتاب‌های بسیاری تشکیل شده - در واقع این کتاب، یک کتابخانه کامل است (کلمه *Biblia* در زبان لاتین و یونانی جمع است و به معنای «کتاب‌ها»). و نه تنها از کتاب‌های متعدد، بلکه از انواع سبک‌های گوناگون، اعم از کتب تاریخی، حقوقی، نامه‌ها، سرودها و... تشکیل شده است. با پایان یافتن بررسی هر کتاب و رفتن به سراغ کتاب بعدی، ضرورت آغاز کردن آن با مقدمه‌ای که دست کم پرسش‌های زیربنایی را پوشش بدهد، نمایان گردید: «این کتاب به چه سبکی نوشته شده است؟ در چه زمانی نوشته شده است؟ چه کسی آن را نوشته؟ خطاب به چه کسانی نوشته شده؟ و مهمتر از همه، چرا نوشته شده است؟» پاسخ این یکی، «کلیدی» برای گشودن رمز پیغام کتاب مقدس در اختیار ما می‌گذارد. هیچ پیامی در یک کتاب، اگر آن را به صورت بخشی از یک کلیت در نظر نگیریم، کاملاً قابل درک نخواهد بود. زمینه هر «متن»، نه فقط همان پارگراف یا قسمت، بلکه اساساً تمامیت خود کتاب است.

تا این زمان، من به یک معلم مشهور کتاب مقدس تبدیل شده بودم و به کالج ها، کنفرانسها و انجمن های مختلف - نخست در این کشور، اما رفته رفته در دیگر نقاط جهان که نوارهای کاست، درها را در آن مکانها باز و راه را مهیا نموده بودند - دعوت می شدم. از ملاقات با مردم جدید و دیدن مکانهای تازه لذت می بردم، البته وقتی در هواپیمای جامبوجت می نشستم در همان ۱۰ دقیقه همه آن لذت محو می شد! هر جا که رفتم، همان اشتیاق شدید را برای دانستن کلام خدا احساس کردم. خدا را برای اختراع ضبط صوت شکر می کنم که بر خلاف سیستم های تصویری، به دلیل داشتن استاندارد واحد، در تمام دنیا قابل استفاده می باشند. آنها به من کمک کرده اند تا در خیلی جاها جلوی گرفتاری های واقعی را بگیرم. فعالیت های بشارتی با موفقیت بسیار انجام می شوند، اما به خدمت تعلیم برای تثبیت، پیشرفت و بلوغ نو ایمانان بهای لازم داده نمی شود.

ممکن بود تا آخر خدمت فعالانه ام در همین راستا گام بردارم، اما خداوند باز هم مرا غافلگیر کرد و این غافلگیری آخرین حلقه اتصال زنجیره ای بود که به چاپ این کتاب انجامید.

برنارد تامپسون که یکی از دوستان من و شبان کلیسایی در والینگفورد، نزدیک آکسفورد بود، در اوایل دهه ۱۹۹۰ از من خواست تا در جلسات مشترکی، در یک سری دروس کوتاه با هدف بالا بردن اشتیاق برای شناخت کتاب مقدس صحبت کنم - طعمه ای که برای به دام انداختن من کافی بود!

گفتم که ماهی یک بار می روم و هر بار سه ساعت راجع به یکی از کتاب های کتاب مقدس صحبت می کنم (البته با چند دقیقه ای استراحت در خلال آن!). همچنین از حضار خواستم که قبل از جلسه من و بعد از آن، کتاب مربوطه را مطالعه کنند. قرار شد واعظان در خلال هفته های بعد موعظت کلیسایی و حتی مباحث گروه های خانگی را حول محور همان کتاب تنظیم نمایند. همه اینها به طرز امیدوار کننده ای به معنای حداقل آشنایی با یک کتاب بود.

هدف من دو جنبه داشت. از یک سو، علاقمند کردن مردم به کتابی که بی صبرانه انتظار خواندنش را می کشیدند. و از سوی دیگر، دادن بینش و اطلاعاتی کافی به ایشان تا وقتی آن کتاب را می خوانند، به خاطر قابلیت درکشان از مطالب، هیجان زده شوند. برای کمک به هر دو جنبه، از تصاویر، جدولها، نقشه ها و مدل های

گونگون استفاده می‌کردم.

این رویکرد مؤثر افتاد. تنها پس از چهار ماه مرا تحت فشار قرار دادند تا برای بررسی ۵ ساله کتاب برنامه زمانی تهیه کنم تا همه ۶۶ کتاب در این مدت به اتمام برسند! من به طرز خنده‌داری ضعیف شده بودم و گفتم که شاید پیش از تمام کردن این ۶۶ کتاب در آسمان باشم (حقیقت این بود که من برای هیچ کاری برنامه ریزی بالایی شش ماه انجام نمی‌دادم، چون نه می‌خواستم آینده را گرو بگذارم، و نه می‌توانستم تصورش را بکنم که درگیر چنین گروگذاری ای شده‌ام). اما خداوند نقشه‌های دیگری داشت و این توانایی را به من بخشید تا این ماراتون را به پایان رسانم.

شرکت ضبط انکور (Anchor Recordings) ۲۰ سال بود که نوارهای کاست مرا تکثیر و پخش می‌کرد و وقتی مدیر آن، جیم هریس راجع به این جلسات شنید، علاقه‌مند شد و از من خواست تا اجازه دهم این برنامه‌ها به صورت ویدئویی ضبط و پخش شود. او دوربینها و کارکنان خود را به مرکز کنفرانس‌های های لی (High Leigh conference center) فرستاد و سالن اصلی آنجا تبدیل به یک استودیو شد که توانست در ظرف سه روز با حضور میهمانان ۱۸ برنامه تهیه کند. پنج سال دیگر هم طول کشید که این پروژه که تحت عنوان «رمزگشایی کتاب مقدس» پخش و توزیع شد، به اتمام برسد.

اکنون این نوارهای ویدئویی به سراسر جهان سفر می‌کنند. در کلیساهای خانگی، کلیساهای کالج‌ها، نیروهای مسلح، اردوگاه‌های کولی‌ها، زندانها و شبکه‌های تلویزیونی کابلی از این سلسله دروس استفاده می‌کنند. در خلال بازدید مفصلی که از مالزی داشتم، متوجه شدم که در هفته حدود هزار نسخه از این مجموعه به فروش می‌رسد. این برنامه‌ها هر شش قاره - حتی قطب جنوب - را درنور دیده‌اند! تا حال چند نفر این مجموعه را «میراث من برای کلیسا» نام نهاده‌اند. یقیناً این نتیجه سالها کار و تلاش است و اگر چه اکنون در هفتادمین سال زندگیم بر روی زمین هستم، با این حال تصور نمی‌کنم خداوند کارش با من تمام شده باشد. اما می‌پنداشتم که وظیفه خطیری را به انجام رسانیده‌ام، ولی اشتباه می‌کردم.

هارپر کالینز (Harper Colins) به سراغم آمد تا مرا متقاعد به انتشار این مجموعه، در چند جلد بنماید. در این دهه اخیر برای ناشران دیگری کتاب نوشته

بودم، پس متقاعد شده بودم که این وسیله خوبی برای گسترش کلام خدا می باشد. با این حال، برای چنین پیشنهادی دو شرط داشتم که خیلی مرا دودل می ساخت. یکی به نحوه آماده کردن مطالب مربوط می شد و دیگری به شیوه ارایه آن. بگذارید به ترتیب معکوس آنها را توضیح بدهم.

اول، من هرگز هیچ موعظه، سخنرانی یا مصاحبه ای را به طور کامل ننوشته ام. من از روی یادداشت‌هایم و گاه چند صفحه ای از آنها سخن می گویم. به همان اندازه که نگران محتوای مطلب بوده ام، دغدغه ایجاد ارتباط با مخاطب را هم داشته ام و به طور حسی دریافته ام که یک دستنوشته کامل، ارتباط میان گوینده و شنونده را مختل می کند که کمترینش منحرف شدن نگاه سخنران از مخاطبانش است. سخنرانی ای که خودجوش تر باشد، می تواند به واکنشهایی که بیانگر احساسات هستند پاسخ مناسب بدهد.

نتیجه اینکه سبک سخنرانی و نگارش من بسیار متفاوت و البته هر کدام سازگار با کارکرد مورد نظرش می باشد. من از گوش کردن نوارهای خودم لذت می برم و عمیقاً تحت تأثیر قرار می گیرم و نسبت به خواندن آثار جدیدم هم اشتیاق دارم و اغلب به همسرم می گویم: «این واقعاً چیز خوبیست!» اما وقتی چرکنویس همان گفته‌هایم را مطالعه می کنم، خودم شرمگین و حتی ترسان می شوم. عجب کلمات و عبارات تکراری ای! عجب جملات پریشان و ناقصی! چقدر ایراد و اشتباه در زمان افعال وجود دارد، خصوصاً در مورد زمانهای گذشته و حال! آیا با این کارم به راستی از انگلیسی معیار سوء استفاده نمی کنم؟ شواهد انکارناپذیرند.

تصریح کردم که نمی توانم همه مطالبی را که در اندیشه ام نهفته است را به طور کامل روی کاغذ بیاورم. آماده کردن این دروس حاصل زندگی من است و نوشتن آنها عمری دوباره می خواهد که من ندارم! درست است که از این دروس و سخنرانیها رونوشتهایی به زبانهای دیگر ترجمه شده و نسخه‌های ویدئویی به زبانهایی همچون چینی و اسپانیولی تهیه گردیده بود. اما تصور چاپ کامل نوشته ها مرا به وحشت می انداخت. شاید این آخرین پنجه در افکندن من با غرور باشد، اما در مقایسه با کتابهایی که نوشته‌ام، وقتی که برای این کتاب صرف نمودم و رنجی که کشیدم، فوق از طاقتم بود.

اطمینان حاصل کردم که ویراستاران اشکالات دستوری مرا اصلاح خواهند نمود.

ولی علاج اصلی مشکل من به کار گرفتن یک «نویسنده پشت پرده» بود تا با من و خدمتم هماهنگ باشد و جرح و تعدیل لازم برای چاپ در نوشته هایم اعمال نماید. اندی پک (Andy Peck)، از هر جهت این اطمینان را به من داد که خودش از عهده کار برخواهد آمد - حتی اگر چه نتیجه کارش آن چیزی نباشد که من نوشته ام.

پس همه نوشته‌ها، نوارهای کاست و ویدئو و رونوشتها را به او دادم، اما کتابی که در دست دارید به همان اندازه که کار من است، کار اندی پک هم هست. او به طرز باورنکردنی سخت کار کرد و من عمیقاً از او سپاسگزارم که این توانایی را به من بخشید تا هر چه بیشتر حقیقتی را که انسان را آزاد می‌سازد، با مردم در میان بگذارم. اگر کسی به خاطر نشانیدن جرعه‌ای آب به یک نبی، پاداش نبی را دریافت می‌کند، پس می‌توانم خداوند را برای پاداشی که اندی به خاطر این محبت و زحمت بی‌اندازه دریافت خواهد کرد شکر کنم.

دوم اینکه، من هرگز از اسناد و سوابق منابع خودم خوب نگهداری نکرده‌ام. شاید این به خاطر حافظه خوبی بوده که خداوند برای مواردی از قبیل نقل قولها و مثال‌ها به من عطا کرده است و نیز شاید دلیل دیگرش این باشد که هیچوقت از یک منشی کمک نگرفته‌ام.

کتاب در کار من نقش بسزایی داشته است - حدوداً ۳ تن کتاب دارم و این آمار است که شرکت باربری ای که مسئولیت آخرین اسباب کشی ما را بر عهده داشت، در اختیارم گذارد - به طوری که ۲ اتاق و آلونک باغ را اشغال کرده‌اند. کتابهایم را در ۳ دسته طبقه‌بندی کرده‌ام: آنهایی که خوانده‌ام، آنهایی که قصد دارم بخوانم و آنهایی که هرگز قصد خواندنشان را ندارم! این کتابها برای من باعث برکت فراوان و برای همسرم، مایه عذاب بوده‌اند.

بزرگترین بخش کتاب‌های مرا، کتب تفسیر کتاب مقدس تشکیل می‌دهند. به هنگام آماده سازی درسی از کتاب مقدس، نظر همه نویسندگان را در مورد آن موضوع یا متن خاص نگاه می‌کنم، اما این کار را وقتی انجام می‌دهم که اول خودم به آن آمادگی لازم رسیده باشم که مطلب را برای خودم تفسیر کنم. سپس هر دو را روی هم می‌ریزم و تلاشهایم را در پرتو نوشته‌های پژوهشی یا پرستشی، اصلاح می‌کنم.

نام بردن از همه کسانی که نگارش این کتاب را مدیونشان هستیم، غیرممکن است. مثل بسیاری دیگر، من هم کتاب «مطالعه روزانه کتاب مقدس» نوشته ویلیام بارکلی (*Daily Bible Readings*) را در همان زمان چاپ اول (دهه ۱۹۵۰) با اشتیاق فراوان بلعیدم! اگر چه بعدها برخی از تفاسیر لیبرال او را زیر سؤال بردم، اما اذعان دارم که بر شناخت او از پس زمینه و واژگان عهد جدید و نیز سبک ساده و روشن نگارش وی نمی توان قیمتی گذارد. جان استات، مریل تنی، گوردن فی و ویلیام هندریکسن از جمله کسانی بودند که در عهد جدید را به رویم گشودند و الک ماتیر، جی. تی ونهام و درک کیدنر هم همان کار را در مورد عهد عتیق انجام دادند و زمان اجازه نمی دهد که از دنی (Denney)، لایت فوت، نیگرن، رایبسنون، آدام اسمیت، هاوارد، الیسون، مولن، لاد، اتکینسون، گرین، بیزلی - موری، سنیث، مارشال، موریس، پینک و بسیاری دیگر نام ببرم. البته نباید دو کتاب کوچک اما برجسته از دو نویسنده زن را از قلم انداخت: «کتاب مقدس پیرامون چیست» نوشته هنریتا میرز (Henrietta Mears) و «مسیح در سراسر کتاب مقدس» اثر ای. ام. هادکین. نشستن پای درس های ایشان، برای من امتیاز بزرگی بوده است. من همیشه نسبت به فراگیری از خود اشتیاق نشان داده ام، چون اشتیاق به فراگیری یکی از خصوصیات اساسی یک معلم است.

مطالب همه این منابع را مثل اسفنج جذب می کردم. بیشتر از اینکه به خاطر داشته باشم چه مطلبی را در کجا خوانده ام، به خاطر دارم که چه کتابی را خوانده ام. این امر، تا زمانی که پای گردآوری موضوعات برای تهیه موعظه در میان بود مشکل بزرگی محسوب نمی شد، چون اکثر این نویسندگان کتابهای خود را با هدف کمک به واعظان نوشته بودند و انتظار نداشتند که مرتباً از ایشان به عنوان مأخذ نام برده شود. راستش، موعظه ای که پر از اسامی اشخاص باشد، اگر به غلط حمل بر لفظ پرانی و به رخ کشیدن غیر مستقیم دانسته ها نشود، بی شک شنونده را گیج می کند. همان طور که ممکن است در مورد پارگراف قبلی من چنین قضاوت شود! اما مسئله چاپ بر خلاف وعظا، تابع ضوابط حقوق مؤلف (Copyright) است. همین امر یعنی ترس از تجاوز به حقوق دیگران باعث شد که من در نگارش این کتاب از هیچ کدام از موعظت خود استفاده نکنم. بی گمان اگر ردگیری تلاش های شما در میان نوشته های حاصل ۴۰ سال مطالعه امکان پذیر بود، اکنون دو برابر

کتابی که در دست دارید، به درج پانوشت‌ها و قدردانی‌ها اختصاص یافته بود. هر جا مطلبی بود که می‌توانست بسیار سودمند باشد، اما دستیابی به مأخذش ناممکن می‌نمود، به توصیه ناشرم از کتاب حذف کردم. هر چه باشد، مسئول گردآوری و تطابق مطالب و موضوعات این کتاب من بودم، اما یقین داشتم که این کتاب با همه حذف‌های ناگزیرش، از ارزش و اصالت کافی برای در میان گذاشتن با دیگران برخوردار است.

فقط می‌توانم پوزش و سپاس‌گزاری خود را نثار همه کسانی کنم که ثمره مطالعات چندین ساله شان را، چه کم و چه زیاد، مورد استفاده قرار داده‌ام، با این امید که همه آنان این سخنان را نمونه‌ای از نهایت صداقت من در خوشامدگویی بدیشان تلقی نمایند. در مورد استفاده از نقل قولی دیگر، این مطالب را از کتابی برایتان می‌آورم: «برخی نویسندگان، از آثار خود تحت عنوان «کتاب من» یاد می‌کنند ... حال آنکه بهتر است بگویند «کتاب ما» ... چون در کتاب‌هایی که می‌نگارند، بیش از آنچه که خود به رشته تحریر در می‌آورند، مطالب دیگر نویسندگان یافت می‌شود» (این نقل قول از پاسکال است).

بدین ترتیب این «کتاب ما» است! بر این گمانم که من به قول فرانسوی‌ها، نقش «عامه‌پسندکننده» را داشته باشم. عامه‌پسندکننده کسی است که تعالیم دانشگاهی را برداشته و آن را به اندازه‌ای که برای «عموم» مردم قابل درک باشد، ساده می‌کند. من به همین عنوان قانع هستم. یکبار پس از ارایه تفسیری از یکی از عبارات ژرف کتاب مقدس، خانم سالمندی به من چنین گفت: «شما این متن را به اندازه‌ای که برای ما باورپذیر و قابل درک باشد، ساده کردید.» در واقع همیشه هدفم این بوده که یک پسر ۱۲ ساله هم بتواند پیغام مرا درک کرده و به خاطر بسپارد.

شاید برخی از خوانندگان به خاطر عدم درج مؤاخذ دچار ناامیدی و حتی سرخورگی می‌شوند، خصوصاً اگر بخواهند صحت نوشته‌های مرا ارزیابی کنند! اما عدم ذکر مؤاخذ عمدی می‌باشد. خدا کلامش را به صورت کتاب به ما داد، نه در قالب فصل‌ها و آیات. فصل‌بندی و آیه‌بندی کتاب مقدس حاصل کار دو اسقف فرانسوی و ایرلندی، آن هم سده‌ها بعد بود. این کار پیدا کردن «متن» را ساده کرد، اما زمینه متن را به کلی نادیده گرفت. چند نفر از مسیحیانی که یوحنا ۳:۱۶ را

از حفظ بلدند، می توانند آیات ۱۵ و ۱۷ را هم از حفظ بازگو نمایند؟ خیلی ها دیگر در پی «جستجو در کتاب مقدس» نیستند، بلکه تنها (از روی شماره ها) دنبالشان می گردند. از این رو من از الگوی نقل قول رسولان پیروی کردم که فقط به ذکر نام نویسندگان - «چنانکه اشعیا یا داوود یا سموئیل می گوید» - اکتفا کرده ام. برای مثال، کتاب مقدس می گوید که خدا سوت می زند؟ در کجای این عالم چنین چیزی گفته شده است؟ در کتاب اشعیا. در کجای کتاب؟ خودتان بروید و آن را پیدا کنید. در این صورت در خواهید یافت که کی و چرا این کار را کرد. و از کشفی که خودتان به تنهایی انجام داده اید، خرسند خواهید شد.

سخن پایانی اینکه، در پس این امید که معرفی های ارایه شده در مورد کتاب های کتاب مقدس آوردن شما را در شناخت و عشق بیشتر نسبت به کلام خدا یاری دهد، هدفی دیگر نهفته است؛ برانگیختن اشتیاقی بزرگتر و عمیق تر، تا موضوع اصلی کتاب مقدس را که همانا خود خداوند است بیشتر و عمیق تر بشناسید و محبت نمایید. توضیح شخصی که تمامی نوارهای ویدئویی مرا مشاهده کرده بود مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. او چنین اظهار نظر نمود: «کنون من چیزهای بیشتری از کتاب مقدس می دانم، اما بزرگترین چیزی که حس کردم قلب خدا بود، به طریقی که بیشتر هرگز احساس نکرده بودم.»

یک معلم کتاب مقدس چه چیزی بیشتر از این می خواهد؟ باشد که شما نیز با مطالعه این کتاب همین را تجربه کنید و به من ملحق شده هم صدا بگوئیم: شکر ای پدر، شکر ای پسر، شکر بر تو ای روح القدس.

جی. دیوید پاسون

شربورن، سنت جان، ۱۹۹۹.

آری می پنداشتم کتاب مقدس را می شناسم،
جسته و گریخته لختی از آن را می خواندم
حالا بخشی از یوحنا یا متی
و پس از آن تکه ای از پیدایش را

بخش های بخصوصی از اشعیا،
مزامیری گاه، به ویژه مزمو ۲۳
ابتدای امثال، فصل دوازده رومیان،
آری، در واقع فکر می کردم کلام را می شناسم

ولی در حین مطالعه دریافتم
که باید کار متفاوتی انجام دهم.
و این راه جدید مطالعه نا آشنا بود
وقتی کتاب مقدس را سراسر مطالعه کردم.

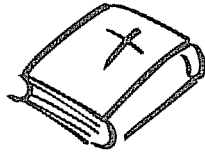
تو که دوست داری کتاب مقدس را به بازی بگیری
و به طور سرسری آن را ورق بزنی.
قبل از اینکه خسته از این کار زانو بزنی
و با عجله و خمیازه کشان دعا کن

تو که با این گل سرسید همه نوشته ها
مثل دیگر کتاب ها رفتار نمی کنی
یک پارگراف گسسته
یک نگاه ناپخته و عجولانه.

یک شیوه با ارزشتر را امتحان کن
نگاهی مبسوط تر و ثابت تر به کتاب مقدس بینداز؛
وقتی سراسر کتاب مقدس را مطالعه کنی

از شدت شگفتی زانو خواهی زد.

نویسنده: ناشناس



II - عهد جديد

بزنګاه تاريخ



۱۶	۱- اناجيل
۲۷	۲- مرقس
۴۴	۳- متی
۶۸	۴- لوقا و اعمال رسولان
۷۹	۵- لوقا
۱۰۰	۶- اعمال رسولان
۱۲۵	۷- يوحنا

۱- اناجیل

مقدمه

کتاب مقدس کتابخانه‌ای است که کتاب‌هایش را ۴۰ نگارنده مختلف در طی ۱۴۰۰ سال به رشته تحریر درآورده‌اند. خدا نه چنین صلاح دانست که متونی گزیده و مختصر همراه با شماره فصل و آیه به ما اعطا فرماید، و نه اینکه کتاب‌هایی تدارک ببیند که حسب آموزه طبقه‌بندی و مرتب شده باشند. در عوض کتابخانه‌ای از انواع گوناگون ادبیات به ما داد، که سبک‌های مختلفی از شعر گرفته تا تاریخ و رساله و مکاشفه را به سه زبان مختلف - عمدتاً عبری و یونانی و قدری هم آرامی - در بر می‌گیرد.

گونه‌گونی

درست همان گونه که در یک کتابخانه عمومی هیچ دو کتابی با هم یکی نیستند و هر کدام منعکس کننده شخصیت نویسنده خود می‌باشند، این کتابخانه نیز بازتاباننده شخصیت‌ها و دیدگاه‌های منحصر به فرد نگارندگان مختلف است. مهم است به خاطر داشته باشیم که روح القدس، نویسنده «الهی» کتاب مقدس، از نویسندگان انسانی کلام به عنوان پردازنده صرف استفاده نکرده، که حقیقت کلام را با آنها در میان گذارد اما دل و فکرشان را دور بزند. نگارنده اصلی و نهایی خود اوست، با این حال خود افراد هم در نحوه انتقال به شیوه خودشان آزادند. در حقیقت، کمتر نویسنده‌ای بود که بداند آنچه از زیر قلمش بیرون می‌آید، روزی جزئی از کتاب مقدس خواهد شد.

با در نظر داشتن این مطلب، می‌توان تناقضات ظاهری در کتاب مقدس را در اغلب موارد با توجه به انگیزه‌های نگارندگان توجیه کرد. برای نمونه، بیابید تضاد

میان تأکید پولس بر نجات محض فیض و نه اعمال را با تعلیم یعقوب در مورد لزوم اعمال در رساله‌اش در نظر بگیریم. زمانی که پولس در رساله رومیان به موضوع ایمان پرداخت، با مجموعه پرسش‌ها و دغدغه‌هایی متفاوت از یعقوب روبرو بود. پولس نگران این است که مبادا ما به دنبال نجات از طریق اعمالمان باشیم، و دغدغه یعقوب این است که آن ایمانی اصیل است که با اعمال همراه باشد.

یکپارچگی

کتاب مقدس به رغم گونه‌گونی‌اش، از یکپارچگی و وحدتی برخوردار است که نشان می‌دهد به دست نویسنده‌ای الهی نگاشته شده. در سرتاسر آن یک مضمون واحد وجود دارد: آشکار نمودن داستان نجات، که از پیدایش آغاز شده تا کتاب مکاشفه ادامه دارد. پیدایش ۱-۳ و مکاشفه ۲۱-۲۲، با اینکه به فاصله زمانی ۱۴۰۰ سال از یکدیگر نوشته شده‌اند، از مشابهت‌های چشمگیری برخوردارند و به طرز شگفت‌آوری دست خدا را در آنها نشان می‌دهد. می‌توان بدون قایل شدن به یک شکل بودن اجزای کتاب مقدس، یکپارچگی آن را تشخیص داد. همان گونه که خدا یکی است اما در سه شخص، کلام او هم گویای وحدت در عین کثرت می‌باشد.

نگرش‌هایی بر بررسی کتاب مقدس

هنگام بررسی کتاب مقدس باید این جنبه‌ها را در خاطر داشته باشیم. هر دو نگرش از اهمیت برابر برخوردارند:

- ۱- گونه‌گونی: تحلیل یک کتاب و مشاهده تفاوت‌های آن با دیگر کتاب‌ها.
- ۲- یکپارچگی: توجه به مشابهت‌های آن کتاب با کتاب‌های دیگر، و نحوه سازگاری آن با کل مجموعه.

کسانی که به کتاب مقدس دیدگاهی لیبرال دارند، بیشتر مایلند که بر گونه‌گونی آن متمرکز شوند، چراکه می‌ترسند تأکید بر یکپارچگی آن ممکن است تناقضات موجود در آن را آشکار سازد.

لازم است تعادل میان اذعان به نگارش الهی و یکپارچگی ذاتی کتاب مقدس، و در عین حال توجه به اینکه هر کدام حاصل کار نویسنده‌ای انسانی و برای منظوری خاص است را حفظ کنیم. اگر فقط بر نگارش الهی کلام تأکید کنیم، ممکن است ناخواسته دیدگاهی غلط از حیثه اصلی حقیقت به دست آوریم، و از توجه به رویکردهای متفاوت نویسندگان مختلف به یک مضمون واحد درمانیم. آنوقت به اشتباه با همه کتاب‌ها به گونه‌ای مشابه برخورد می‌کنیم، گویی که تنها یک کتاب با پیغام و سبکی واحد وجود دارد، و پاک از یاد می‌بریم که خدا از موقعیت منحصر به فرد کتاب و نویسنده‌اش برای انتقال حقیقت به مخاطب استفاده کرده است. از سوی دیگر، اگر تنها و تنها بر فردیت کتاب تمرکز نماییم، ممکن است فراموش کنیم که این بخشی از کتابخانه‌ای است که گرد هم آورده، و در آن یکپارچگی مضمون و مقصود را به نمایش گذارده است.

ارزش این نگرش به طور ویژه زمانی روشن می‌شود که به بررسی **اناجیل** می‌پردازیم. در یک سطح، میان همه نویسندگان مژده عیسی یک وحدت نظر وجود دارد. همگی برای گزارش خود از دوره زمانی، افراد و جایه‌های واحد سخن می‌گویند، اما هر کدام **نکته محوری** و **مخاطب خاصی** را در ذهن دارند. این امر به طور اخص در مورد انجیل یوحنا مصداق پیدا می‌کند، و همین عامل جدایی آن از سه انجیل «همدید» دیگر است، که با همدیگر وجوه اشتراک فراوانی دارند. هنگامی که به طور مشخص به این تفاوت‌ها توجه می‌کنیم، حال و هوای ویژه یوحنا بیشتر آشکار می‌گردد.

اناجیل

اناجیل نزدیکترین نوشته‌هایی هستند که ما در رابطه با زندگی‌نامه عیسی در دست داریم، چرا که زندگی، مرگ و رستاخیز وی را پوشش می‌دهند. با این حال، چیزی که کمتر کسی قادر به درک آن می‌باشد این نکته است که آنها به سبکی کاملاً منحصر به فرد نوشته شده‌اند و از چیزی سخن می‌گویند که نه تا آن زمان یعنی شده یکم میلادی شنیده شده بود و نه می‌توان در ادبیات معاصر همتایی برایش سراغ گرفت. خوانندگان دقیق می‌دانند که برای درست تفسیر کردن اناجیل لازم است هر آیه را در زمینه بی‌واسطه خود آن متن و در زمینه متن کل کتاب

مورد ملاحظه قرار دهند. عدم درک سبک ادبی برای خوانندگان مشکلاتی به وجود می‌آورد. پیش از پرداختن به جزئیات فردی کتاب، باید برایمان کاملاً روشن شود که «انجیل» چگونه کتابی است.

انجیل چیست؟

به طور قطع و یقین انجیل خودزندگی‌نامه نیست، چراکه عیسی هیچگاه کتابی ننوشت، اما در عین حال یک زندگی‌نامه صرف هم نیست، چون بیش از یک سوم صفحات هر انجیل به توصیف مرگ عیسی پرداخته است. هیچ زندگی‌نامه‌ای یک سوم مطالب خود را به موضوع مرگ شخص مورد نظر، هر چقدر هم که جذاب با غم‌انگیز باشد، اختصاص نمی‌دهد. شاید در جهان ادبیات نتوان مثالی درخور برای آن پیدا کرد، اما در عالم رسانه می‌توان انجیل را با بولتن خبری مقایسه نمود. واژه «انجیل» گونه تغییر شکل یافته واژه *evangelion* یونانی است، که در روزگار عهد جدید برای توصیف اعلان اخبار تکان‌دهنده‌ای به کار می‌رفت که به وسیله چاووشان (= جارچیان) فرستاده شده به شهرها و روستاهای اطراف به آگاهی مردم می‌رسید. آنان معمولاً خبر شکست دشمن یا مرگ امپراتور را جار می‌زدند. انجیل هم به همین ترتیب اعلان خبری است که از محتوایش پیداست که باید خبری مهیج باشد. معنای تلویحی‌اش این است که جهان پس از شنیدن این خبر هرگز مثل سابق نخواهد بود.

همان گونه که معمولاً اخبار را با صدای بلند برای شنوندگان می‌خوانند، غرض این بوده که انجیل (در مجموع کل عهد جدید) را هم با صدای بلند بخوانند. اگر ما هم آن را با صدای بلند بخوانیم (حتی برای خودمان)، امروز هم می‌توانیم از منافع بسیار برخوردار گردیم.

چرا انجیل نوشته شدند؟

دلیل نگارش انجیل به شکلی که ما در اختیار داریم، روشن است. در دهه‌های نخستین پس از صعود عیسی به آسمان، کلیسا از نظر تعداد رو به افزایش نهاد و در سرتاسر جهان رومی پراکنده شد و رسولان هم برای گسترش پیغام انجیل به هر سو رفتند. بدین ترتیب مردمان بسیاری می‌خواستند «خبر» را از کسانی که شاهد

زنده رویدادهای زندگی عیسی بودند به صورت دست اول بشنوند. پس لازم شد که شهادت دادن در مورد اعمال و گفتار عیسی، در قالب گزارش‌هایی قابل اعتماد از زندگی و روزگار او، مکتوب گردد.

چرا چهار انجیل وجود دارد؟

نخستین چیزی که به ذهن بسیاری از مردم خطور می‌کند این است که چرا باید چهار انجیل وجود داشته باشید که محتوا و جمله‌بندی آنها تا حد قابل ملاحظه‌ای با هم یکی است. برای برخی وجود چهار انجیل زاید به نظر می‌رسد، به ویژه که از قرار معلوم همان مطالب را تکرار کنند. اگر تنها یک انجیل داشتیم آیا خیلی راحتتر نبودیم؟ چرا یکی همه آنها را با هم ادغام نکرد و یک انجیل واحد به وجود نیآورد، به نحوی که هر یک از نویسندگان در آن سهمی داشته باشند؟

شاید این نگرش منطقی‌تر و معقول‌تر به نظر برسد، اما زمانی که مردم می‌کوشند تا از هماهنگ کردن چهار انجیل یک انجیل واحد بسازند، یک چیز مهم از قلم می‌افتد. خدا همچون گذشته که به دلایلی موجه اجازه تکرار مطالبی را در کتاب مقدس داده بود، برای الهام کردن چهار انجیل دلیلی شایسته داشت. برای نمونه، در پیدایش ۱ و ۲ دو گزارش از آفرینش وجود دارد- یکی از دیدگاه خدا و دیگری از دیدگاه انسان. دو گزارش هم از تاریخ اسرائیل در پادشاهان و تواریخ موجود است، که هرچند به یک دوره زمانی واحد می‌پردازند، اما از دیدگاه‌هایی کاملاً متفاوت نگارش یافته‌اند. به همین ترتیب ما چهار گزارش از زندگی و مرگ عیسی داریم، چون خدا می‌خواست از **زوایای گوناگون** چند تصویر به ما ارایه کند تا نمایی کامل از آن تصویر به دست آوریم.

اگر می‌خواستید از هواپیمای کنکورد عکس بگیرید و شکلش را به کسی نشان دهید، ناگزیرید دست کم چهار یا پنج عکس از آن بگیرید، وگرنه بیننده هرگز می‌تواند برداشتی کامل از هواپیمای نامبرده پیدا کند چراکه از هر زاویه به گونه‌ای متفاوت به نظر می‌رسد. عیسی هم اعجاب‌برانگیزترین شخصیتی است که از تا کنون زیسته و از این رو خدا برای تماشای وی به چهار نفر الهام کرده تا آنچه را که دیده‌اند از زاویه دید خود به رشته تحریر درآورند. هر یک از نگارندگان اناجیل به گونه‌ای مستقل، و بر اساس دیدگاه شخصی خودشان از عیسی دست به نگارش

زدند.

الهام

چشم‌انداز مزبور بر نحوه نگارش اناجیل نکته‌ای مهم را در مورد الهام کلام خدا به ما نشان می‌دهد. بر این تأکید می‌ورزد که نویسندگان کتاب مقدس «واژه پرداز» نبوده‌اند، که هر چه از دهان خدا خارج و به ایشان دیکته می‌شده را مستقیماً می‌نگاشته‌اند. خواست خدا این بوده که از افراد برای انتقال درک و فهم خودشان از عیسی استفاده نماید و پیام خود را با هدفی که به طور ویژه مورد نظر هر فرد بوده، به مخاطبان منتقل سازد. با این وجود نویسندگان، در عین حال در انتقال کلام خدا از هیچ چیز فروگذار نمی‌کردند، و واژه واژه کلامشان الهام شده بود. این هم کلام انسان است و هم کلام خدا. بنابراین الهام ویژگی‌های فردی هر نویسنده را هم دربر می‌گیرد.

چطور اناجیل با یکدیگر فرق دارند؟

زمانی که شخصیت نامداری چشم از جهان فرومی‌بندد، معمولاً در پی مرگش یک سلسله مطالب مختلف به رشته تحریر درمی‌آید.

۱- نخستین مطالب منتشر شده از آنچه که آن شخص کرده بود به ما می‌گویند؛ معمولاً آگهی‌های ترحیم روزهای اول این هدف را تحقق می‌بخشند.

۲- بعد مردم به آنچه که آن شخص گفته بود علاقه‌مند می‌شوند، و بدین ترتیب شروع به انتشار مجموعه‌ای از نامه‌ها و سخنرانی‌های وی می‌کنند.

۳- سپس مرحله سوم فرامی‌رسد، که به پس کردار و گفتار وی نگاه می‌اندازند تا آنچه که آن شخص بوده، تجزیه و تحلیل شخصیت وی و انگیزه او و خلاصه آنچه که به راستی بوده را کشف کنند.

چهار انجیل هم، چنانکه جدول صفحات ۷۸۶-۷۸۷ (متن انگلیسی - م) نشان می‌دهد، دقیقاً از این سه مرحله تبعیت می‌کنند. دغدغه مرقس بیشتر آن کارهایی

۱ از پیدایش تا مکاشفه، بخش‌هایی هست که از این قاعده مستثنا می‌باشند و این نشان را بر خود دارند که مستقیماً و لفظ به لفظ منتقل شده‌اند.

است که عیسی انجام داده، بر روی اعمال، معجزات، مرگ و رستاخیزش تمرکز می‌کند. متی و لوقا هر دو بیشتر به گفته‌های عیسی توجه نشان داده، بیش از مرقس موعظه‌های عیسی را در خود ثبت نموده‌اند. با این حال، یوحنا نه به کارهایی که عیسی کرده علاقه‌مند است و نه به چیزهایی که گفته. دغدغه اصلی او هویت خود عیسی است و بس؛ اینکه او کیست. در حالی که اناجیل از لحاظ فرم‌های ادبی با هم فرق دارند، طیف گسترده‌ای از تأملات پیرامون عیسی را دربرگرفته‌اند، و تصویری تمام نما از وی به خواننده ارائه می‌دهند تا درکی عمیق و کامل از او به دست آورد.

چگونه اناجیل را بررسی نماییم

با توجه به تفاوت‌هایی که از لحاظ فرم ادبی میان اناجیل وجود دارد و ما خاطرنشان کردیم، برای رمزگشایی از معنای آنها دو سطح مجزا از هم وجود دارد که می‌توانیم بدان‌ها پردازیم. نخستین نگرش، یعنی لزوم بررسی هر انجیل از جنبه دیدگاه نگارنده، نگرستن بدانچه که وی از زاویه نگاه خودش در مورد عیسی گفته و فهمیده، را بیشتر مورد توجه قرار دادیم. سطح دیگر نگرستن به انجیل در چارچوب انگیزه نگارنده و اینکه می‌خواسته شنوندگانش به او چه واکنشی نشان دهند، می‌باشد. این دو سطح با یکدیگر همپوشانی دارند، اما زمانی که به بررسی تک تک کتاب‌ها می‌پردازیم به غایت یاری‌مان می‌کنند.

دیدگاه نگارنده

خواست هر یک از نویسندگان اناجیل این بوده که بینشی ویژه از عیسی ارائه دهد و دستمایه‌های خود را بر اساس همان بینش سازمان داده است (نک. جدول صص ۷۸۶-۷۸۷). می‌خواسته کاری فراتر از یادآوری کارها و گفته‌های عیسی انجام دهد- نیتش این بوده که زمینه‌ای از زندگی عیسی ارائه دهد که برای خواننده قابل درک باشد. دیدگاه او ضرورتاً به انجیل خودش منحصر نمی‌شود؛ میان نویسندگان همپوشانی وجود دارد، اما روشن است که هر نویسنده بینشی خاص خود دارد.

■ مرقس که نخستین و کوتاه‌ترین انجیل را نوشت، عیسی را پسر انسان می‌دید.

- لوقا دومین انجیل را نوشت و عیسی را نجات‌دهنده جهان می‌دید.
 - متی سومین انجیل را به رشته تحریر درآورد، و عیسی را به عنوان پادشاه یهود به تصویر کشید.
 - یوحنا نگارنده انجیل چهارم است و عیسی را پسر خدا می‌بیند.
- نگارندگان دستمایه‌های خود را به همان شیوه‌ای برگزیده و سازمان داده‌اند که به بهترین نحو منتقل‌کننده دیدگاه ویژه خودشان باشد.

انگیزه نگارنده

با این وجود، ملاحظه هر انجیل از نقطه نظر خواننده نیز لازم است. هر نویسنده‌ای مخاطبان خاصی را در ذهن دارد و نگران انتقال پیغام خود در مورد عیسی به ایشان می‌باشد.

بررسی دقیق نشان می‌دهد که متی و یوحنا برای ایمانداران نوشته شده‌اند:

- متی نگران نوایمانان است و کتابش هم به گونه‌ای مرتب شده که ما بدانیم چگونه باید به عنوان شاگردان زندگی کنیم.

■ یوحنا برای ایمانداران قدیمی‌تر نوشته شده تا ایشان را به نگاه داشتن ایمانشان به عیسی و بی‌اثر کردن بدعت‌ها در مورد یحیای تعمیم‌دهنده و خود عیسی تشویق نماید.

از سوی دیگر، مرقس و لوقا در وهله نخست برای بی‌ایمانان نوشته شده‌اند.

- مرقس می‌خواهد که خوانندگانش با خواندن خبرهای مربوط به عیسی به هیجان آیند تا بلکه از این طریق به او ایمان بیاورند.

■ لوقا به عنوان یگانه نگارنده غیریهودی کتاب مقدس، می‌خواهد که غیریهودیان دیگر هم عیسی را بشناسند. مخاطبان گوناگون تحت تأثیر مطالبی قرار دارند که نویسندگان اناجیل فراچنگ آورده و به شیوه خود پرداخته‌اند.

مشابهت‌ها

بیشتر خاطر نشان ساختیم که میان مطالب و جمله‌بندی اناجیل همپوشانی وجود

دارد، و خصوصاً سه انجیل نخست به هم بسیار شبیه‌اند. در واقع، ۹۵ درصد مرقس در دو انجیل متی و لوقا، و در پاره‌ای موارد با شباهت بسیار در جمله‌بندی و محتوا آمده است. این سه انجیل نخست به **اناجیل «همدید»** معروفند. واژه «همدید» از دو واژه یونانی *'syn'* به معنای «با هم» و *'optic'* به معنای دیدن یا «دید» گرفته شده است. سه انجیل نخست، برخلاف یوحنا که مستقل‌تر نوشته شده، بازتاب دیدگاهی مشترک از عیسی می‌باشند. با پایان یافتن متی و مرقس و لوقا و آغاز شدن یوحنا شاهد تغییری فاحش هستیم.

در سه انجیل دیگر دستمایه مطالب نگارندگان مشترک است. در مرقس مطالب اندکی وجود دارد که در دو انجیل دیگر نیامده، اما متی و لوقا هر دو اکثر مطالب او را، هرچند به شیوه‌ای متفاوت، در انجیل خویش به کار برده‌اند. متی مرقس را به تکه‌های کوچک تقسیم کرده هر تکه را با مطالب خاص خودش آمیخته است، در حالی که لوقا بخش‌های بزرگ از مرقس را برگرفته یکجا آنها را در انجیل خود به کار گرفته است.

البته مباحث دیگری هم وجود داشته است: آیا متی و مرقس از لوقا استفاده کرده‌اند، یا متی و لوقا از مرقس بهره گرفته‌اند و آن را شاخ و برگ داده‌اند، یا اینکه مرقس متی و لوقا را خلاصه کرده است؟ بیشترین احتمال این است که متی و لوقا به شرح و بسط مرقس پرداخته، و هنگام نگارش انجیل خود مرقس را پیش رو نهاده باشند. متی مطالبی دارد که خاص خودش می‌باشد، یعنی از هیچکس دیگری اقتباس نکرده است، و لوقا هم مطالب ویژه خود دارد.

مرقس به عنوان مبنا

شگفت‌آور نیست که سه انجیل همدید رابطه ادبی مشترکی دارند، چرا که مبنای آنها مرقس است. گرچه در کتاب مقدس‌های ما مرقس در جایگاه دوم قرار گرفته، اما به طور قطع نخستین انجیلی است که به رشته تحریر درآمده. وی انجیلش را با دقت فراوان به دو بخش تقسیم می‌کند و در میان این دو بخش یک وقفه ایجاد می‌کند. بخش نخست به خدمت عیسی در شمال، یعنی جلیل اختصاص پیدا می‌کند. بخش دوم هم تأثیر نفوذ عیسی در جنوب، یعنی یهودیه را مورد بررسی قرار می‌دهد. گذشته از یک رویداد که در ناصره به وقوع می‌پیوندد و طی آن روستاییان

می‌کوشند تا عیسی را از پرتگاه به پایین بیندازند، او در شمال از محبوبیت بسیاری برخوردار است و هزاران نفر از وی پیروی می‌کنند. اما وی در جنوب بسیار منفور است و پیایی برایش در دسر ایجاد می‌کنند. یهودیان صاحب قدرت با او دشمنند و پیروانی اندک دارد. مرقس با این تقسیم‌بندی، داستان را در مقطعی که عیسی محیط دوستانه شمال را ترک می‌کند و به محیط خصمانه جنوب پا می‌گذارد تا در نهایت در همانجا تن به کشته شدن بدهد، به نقطه اوجش می‌رساند.

هم متی و هم لوقا از این چارچوب دوبخشی به عنوان زیربنای اثر خود استفاده می‌کنند. لوقا دومین انجیلی است که به رشته تحریر درآمد. او به بازنویسی انجیل مرقس پرداخته، مطالبی که خاص خودش است و نیز مطالبی که دستمایه متی قرار گرفته را هم بدان می‌افزاید. متی و لوقا احتمالاً این دسته از مطالب خود را از منبع کتبی یا شفاهی جداگانه‌ای گرفته‌اند که هر دو بدان دسترسی داشته‌اند، و نزد محققان عهد جدید به 'Q' معروف است که از نخستین حرف 'Quelle' و «منبع» گرفته شده. سپس متی به تصنیف انجیل خود پرداخته، دستمایه‌های خویش را که حاصل پژوهش‌های شخصی‌اش بوده، به پیوست مطالب 'Q' بدان افزوده، اما آن را به گونه‌ای دیگر مرتب کرده تا متناسب با مقصود خاصش باشد.

نتیجه‌گیری

اگر می‌خواهیم پیغام را به طور کامل دریافت کنیم، دانستن اینکه کدام انجیل است و خطاب به چه کسی نوشته شده، خیلی اهمیت دارد. آنچه را که پیشتر در مورد اناجیل گفتیم در جدول زیر به طور اختصار نوشته شده است.

چهار انجیل

مرقس - پسر انسان

متی - پادشاه یهود

لوقا - نجات دهنده جهان

یوحنا - پسر خدا

سه مرحله

آنچه که عیسی کرد- مرقس

آنچه که عیسی گفت- متی / لوقا

آنچه که عیسی بود- یوحنا

دو زاویه

نویسنده- دیدگاه

چه؟ چگونه؟

خواننده- انگیزه

چه کسی؟ چرا؟

در اناجیل چهار بولتن خبری داریم که همگی شخصیت و کار مسیح را به ما معرفی می‌کنند، جملگی گزارش‌های خود از زندگی و روزگار عیسی خود را از منابع دست اول به دست آورده، با هدف بنا و تقویت ایمانداران یا متقاعد نمودن بی‌ایمانان به ایمان آوردن به فرستاده خدا نوشته‌اند. بهترین روش برای خواندن اناجیل این است که آنها را در یک نشست و ترجیحا با صدای بلند، یعنی همان گونه که پیش از نگارششان موعظه می‌شدند، بخوانیم.

اناجیل کتاب‌هایی فوق‌العاده هستند زیرا به توصیف «بزنگاه تاریخ» می‌پردازند. از این مقطع به بعد جهان هرگز چونان گذشته نخواهد بود. مسیح، انسانی که در عین حال خداست برای نجات جهان آمده. به این دلیل زمان به دو بخش تقسیم می‌شود: پ. م (پیش از میلاد مسیح) و م. (میلادی).

۲- مرقس

مقدمه

در مقدمه کلی اناجیل (فصل پیشین) دیدیم که مرقس، گرچه در ترتیب عهد جدید دومین انجیل است، اما نخستین انجیل از اناجیل چهارگانه بود که نوشته شد. این کتاب در وهله نخست برای بی‌ایمانان نوشته شد، و خواننده به سرعت می‌تواند متوجه صراحت لهجه و سبک نمایشی و احساسی آن شود. متن از چنان گیرایی و کششی برخوردار است که وقتی آن را شروع می‌کنید به سختی می‌توانید آن را زمین بگذارید.

مرقس که بود؟

نگارنده انجیل مرقس، مانند نگارندگان سه انجیل دیگر، از خود نام نمی‌برد. وی از جلب کردن توجه خواننده به خودش پرهیز می‌کند، با این وجود اشارات صریحی وجود دارد که هویت نگارنده را بر ما آشکار می‌سازد. گویی چنان است که می‌خواهد بگوید باید همه توجه‌ها به عیسی معطوف باشد، نه به وی. او مردی است با سه نام، که هر یک سرنخی از پیشینه وی به ما می‌دهد.

۱- «مرقس» از نام لاتین مارکوس گرفته شده، و به ما می‌گوید که هرچند وی یهودی بوده اما به نوعی با مقامات رومی ارتباط داشته است. به طور یقین نمی‌دانیم که این ارتباطات چه بوده، اما خانواده‌اش در اورشلیم خانه‌ای بزرگ داشته‌اند و باید از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار بوده باشند، چرا که دست کم یک کنیز در خانه داشته‌اند.

۲- نام عبری او یوحنا یا یوحنا بود، که به معنای «پهوه (خدا) فیض خود را نشان

داده» می‌باشد، و اغلب او را تحت عنوان یوحناى ملقب به مرقس می‌شناختند.
 ۳- نام سوم او غیرعادی است: **Colobodactolus**، نامی یونانی که به معنای «خپل انگشتی». نخستین انجیلی که نوشته شد به قلم شخصی بود که انگشتانی خپل و گوشتالو داشت!
 بدین ترتیب مرقس سه نام داشت، یک نام مستعار یونانی، یک نام لاتین و یک نام عبری.

خانه پدری او

مادر مرقس مریم نام داشت که در زبان عبری بدان میریام می‌گفتند. به احتمال قریب به یقین خانه پدری مرقس همان مکانی بود که در آن شام آخر را برگزار کردند. این را از رویداد غیرعادی‌ای می‌فهمیم که در پی دستگیری عیسی در باغ جتسیمانی، و مستقیماً پس از شام آخر در آن «بالاخانه» در اورشلیم اتفاق افتاد.
 می‌خوانیم که وقتی عیسی را دستگیر کردند، سربازان جوانی را گرفتند که فقط پارچه‌ای به تن پیچیده بود. او را نیز گرفتند، اما او آنچه بر تن داشت رها کرد و در تاریکی شب عربان گریخت. ذکر این جزئیات قدری غیرعادی است و چیزی جز این را نشان نمی‌دهد که او کسی نبوده مگر خود یوحناى مرقس، که شتابان از خانه خارج شده بود تا به دنبال شاگردان به باغ جتسیمانی برود، سپس در پس یکی از درختان کهنسال زیتون پنهان شد، و دعاهای عیسی را شنید و دستگیری‌اش را دید. این به خوبی توجیه می‌کند که ما از کجا جزئیات دعای عیسی را می‌دانیم، در حالی که از دامنه شنوایی شاگردان دور بود و صدایش را نمی‌شنیدند.
 اینها همه حدس و گمان است، اما خیلی محتمل است که مکان بالاخانه شام آخر خانه یوحناى مرقس بوده باشد و همین رویداد تأییدی است بر نگارش انجیل توسط او.

او اطلاعاتش را چگونه به دست آورد؟

یوحناى مرقس در زمره رسولان قرار نداشت. به عنوان یک نوجوان عیسی را دیده بود، اما در رویدادهای آتی هیچگاه نقش رهبری نداشته. گرچه در جاهای دیگر عهد جدید از او یاد شده، اما همیشه به عنوان دستیار «نقش دوم» را بازی

می‌کند. پس شاید اعجاب‌برانگیز باشد که از میان همه مردم این یوحناى مرقس باشد که دست به نگارش نخستین انجیل زده باشد.

او دستیاری سه تن از بزرگترین رهبران مسیحی کلیسای اولیه را عهده دار بود و همین سرنخی از دسترسی وی به منابع اطلاعاتی دست اول می‌دهد. وی نخست دستیار پسرعمویش برنابا، لاوی‌ای از اهالی قبرس بود. از قرار معلوم این برنابا بود که وی را در خدمت مسیحی تعلیم داد.

سپس، مرقس دستیار پولس رسول شد و در سفر اول بشارتی پولس و برنابا را همراهی کرد. این همراهی برای او با موفقیت کامل قرین نبود، زیرا یوحناى مرقس از میانه راه، زمانی که آنان به ساحل آسیای کوچک رسیده بودند از گروه جدا شد. لوقا در اعمال رسولان ننوشته که علت دقیق این جدایی چه بوده. شاید برای خانه و خانواده دچار دلنگی شده بود. برخی گمان می‌کنند که وی با پذیرش رهبری پولس مشکل داشته، چون احساس کرده که پسرعمویش برنابا باید رهبر گروه باشد. دیگران معتقدند که خطرات ناشی از حمله راهزنان موجب دلسردی وی گردید. ما مطمئن نیستیم. با این حال می‌دانیم که وقتی پولس و برنابا باری سفر دوم راهی شدند، یوحناى مرقس در کانون بحث و جدل قرار گرفت، زیرا پولس اصرار داشت که چون مرقس آنان را در سفر اول رها کرده، نباید او را با خودشان بیاورند و برنابا هم بر آوردن او پافشاری می‌کرد. در نهایت پولس و برنابا بر سر این مسئله از یکدیگر جدا شدند و هر کدام به راه خود رفتند.

سرانجام، مرقس دستیار شخصی پطرس رسول، که پس از پولس به روم آمده بود، گردید. مرقس در اثر این رابطه اطلاعات خود را برای انجیلش به دست آورد. وظیفه ابتدایی او این بود که برای پطرس نقش مترجم را بازی کند و در طی سفرهای او در میان کلیساهای روم پیغام‌هایش را به لاتین ترجمه نماید. یکی از مدارک مربوط به کلیسای اولیه به ما می‌گوید که برخی از اعضای جماعت کلیسای روم پرسیدند که آیا این امکان وجود دارد که ایشان مجموعه‌ای از موعظه‌های پطرس را به صورت مکتوب، که ماندگارتر است، داشته باشند. آنان بیم از این داشتند که دلیری پطرس به دستگیری‌اش منجر شود، به ویژه که زمانه نرون، امپراتور مخوف بود و ایمانداران دلواپس از دست رفتن خاطرات عیسی بودند. در متن مزبور آمده که پطرس از این ایده استقبال چندانی نکرد، اما «مانع از این هم

نشد تا مرقس دست به انجام این مهم دراز نماید».

سبک

به دلیل رابطه نزدیکی که مرقس با پطرس داشت، این انجیل را «انجیل پطرس» نیز نامیده‌اند. در حقیقت، بررسی دقیق موعظه‌های پطرس در اعمال رسولان آشکارکننده ارتباط تنگاتنگ آن با انجیل مرقس می‌باشد. در همه جای این انجیل خوی و طبیعت پطرس خودنمایی می‌کند. می‌توانیم به او لقب «مرد عمل» بدهیم، چراکه وی بسیار بی‌پروا بود و پیوسته پیش از آنکه فکر کند سخن می‌گفت و اغلب در حالی که دیگران محتاط‌تر بودند، او آماده عمل کردن بود. از دیگر اناجیل پیداست که پطرس همان کسی است که خواست روی آب راه برود. او همان کسی بود که پس از رستاخیز عیسی از انتظار برای پدیدار شدنش خسته شد و گفت: «من می‌روم ماهیگیری.» او همان کسی بود که وقتی یوحنا گفت عیسی در ساحل ایستاده، از قایق به درون آب پرید.

پطرس آرام و قرار نداشت و این انجیل هم همان هیجان و ضرباهنگ نفسگیر را تداعی می‌کند. واژه «بی‌درنگ» بارها به کار برده شده، که خلاصه کننده میل پطرس به زندگی است. به همین دلیل انجیل مرقس صریح‌ترین و زنده‌ترین انجیل از میان چهار انجیل است و خواندنش با صدای بلند بسیار هیجان‌انگیز می‌باشد. هنرمندی به نام الک مک کاون (Alec McCowen) برای اجرای رستال ساده‌ای بر اساس انجیل مرقس تأثر لندن را ماه‌ها قرق کرده بود.

در بخش نخست مرقس زمان نسبتاً اندکی به دو سال و نیم آغازین خدمت عیسی اختصاص یافته است. مرقس به سبک حرکت تند نوشته شده، گویی می‌خواهد خواننده را آنچه که در حال وقوع است هیجان‌زده نماید. اما در بخش دوم او زمان بیشتری را به ماه‌های بعدی اختصاص می‌دهد، سپس حتی زمان بیشتری را صرف بررسی واپسین هفته‌های زندگی عیسی می‌کند، تا اینکه مستقیماً تمرکزش را روی هفته آخر و روز آخر معطوف می‌دارد و ساعت به ساعت آن را توصیف می‌کند. درست به قطار سریع‌السیری می‌ماند که با نزدیک شدن به ایستگاه از سرعت خود می‌کاهد و به سوی توقف کامل پیش می‌رود- و درست در برابر صلیب می‌ایستد. مرقس در ساختار انجیل خود همه چیز را در جهت به تصویر کشیدن مرگ عیسی

ساخته و پرداخته می‌کند و از مطالب دیگر به تندی می‌گذرد تا کم کم به لحظه موعود برسد و در برابر صلیب بایستد. این اثر شاهکاری در زمینه روزنامه‌نگاری است، و احتمالاً برای دادن به یک غیرمسیحی است که هیچ زمینه قبلی از مسیحیت ندارد و می‌خواهد در مورد شخص مهیجی که منجی و خداوند ماست مطالعه کند، بهترین انجیل می‌باشد.

محتوای انجیل مرقس ضعف‌های پطرس

انجیل مرقس چنان که انتظار می‌رود پطرس را در محاق انتقاد قرار می‌دهد، زیرا بیش از نقاط قوتش بر ضعف‌های او تأکید می‌کند- انگار پطرس تعمد دارد که خوانندگانش باید در مورد **اشتباهات** او بدانند. از این رو مرقس این سخنان عیسی را در مورد پطرس را هم از قلم نمی‌اندازد. زمانی که وی به عیسی اعتراض می‌کند که چرا رنج‌هایی را که قرار است در آینده متحمل گردد تعریف می‌کند، عیسی بدو می‌گوید: «از من دور شو، ای شیطان!» در مقابل، در متی می‌خوانیم: «تویی پطرس، و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و قدرت مرگ بر آن استیلا نخواهد یافت.» مرقس هم گزارش تکان‌دهنده انکار خداوند توسط پطرس را روایت می‌کند، اما از بازگشت وی به موقعیت قبلی‌اش، آنگونه که در یوحنا آمده، چیزی نمی‌گوید.

معجزات

پطرس بیش از گفته‌های عیسی تحت تأثیر آنچه که او کرده بود قرار داشت، و از این رو انجیل مرقس برای معجزات عیسی از خود اشتیاق بسیاری نشان می‌دهد. مرقس منعکس‌کننده قلب یک مبشر است، مترصد هر چیزی که در پیغام برای یک بی‌ایمان جالب باشد. مؤید این حرف هم نسبت بخش‌هایی است که مرقس در قبال خطابه‌ها به معجزات اختصاص داده. در مرقس ۱۸ معجزه ذکر شده که عیناً در متی و لوقا هم آورده شده‌اند. با این حال، تنها چهار مثل آورده که در مقایسه با ۱۸ مثل مندرج در متی و ۱۹ مثل مذکور در لوقا بسیار ناچیز است. تنها خطابه مهمی هم که در مرقس ثبت شده موعظه فصل ۱۳ آن است.

موارد حذف شده

نادانی خود پطرس هم در انجیل مرقس بازتاب یافته است. چنین به نظر می‌رسد که پطرس نمی‌دانسته که عیسی کجا و چگونه به دنیا آمده است. او هیچگاه در سخنانش در اعمال یا در رسالاتش کلامی دال بر اینکه از تولد عیسی خبری داشته است، بر زبان نمی‌آورد. دانش پطرس از رود اردن، آنجایی که او و برادرش اندریاس تعمید یافتند و یحیی هر دو ایشان را به عیسی معرفی کرد، آغاز می‌شود. بنابراین، در مرقس داستان تولد مسیح یا قصه‌های مربوط به کودکی عیسی به چشم نمی‌خورد. انجیل مرقس از همان جایی آغاز می‌شود که اطلاعات پطرس - یعنی با موعظه یحیی و تعمید او.

ترکیب

انجیل مرقس سه سال خدمت عمومی عیسی را پوشش می‌دهد، اما ترکیبش هم منعکس کننده زمان است و هم مکان، یعنی هم **گاه نگاری (chronology)** را در بر می‌گیرد و هم جغرافی را. روایت همچون فواره‌ای در طی دو سال و نیم نخست بالا می‌رود تا اینکه به نقطه اوج خود می‌رسد (نک. صص ۷۹۳-۷۹۴)، سپس از آنجا سرازیر می‌گردد، و به شرح شش ماه آخر زندگی عیسی بر زمین می‌پردازد. مرقس بر روی خدمات عیسی در جلیل تمرکز می‌کند، و دیدارهای او از اورشلیم در خلال سال‌های اول را از قلم می‌اندازد. (نک. نمودار صفحه بعد).

ساختار گاه نگارانه

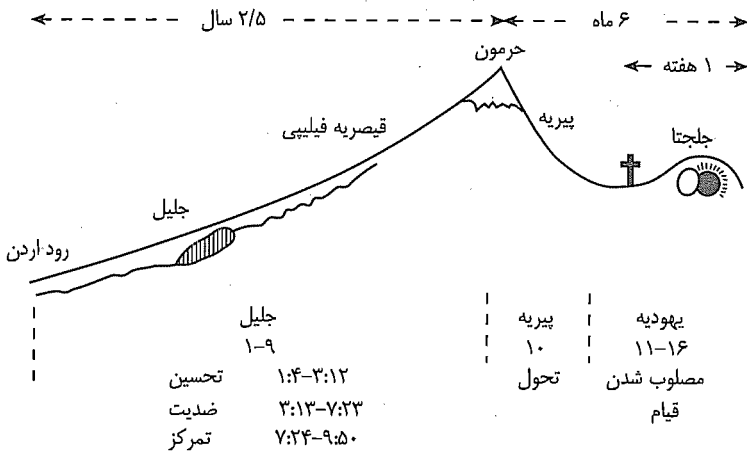
در خدمت عیسی سه فاز یا مرحله وجود دارد:

- **فاز نخست:** عیسی از محبوبیت بسیاری برخوردار بود. هزاران نفر برای شفا گرفتن به نزدش می‌آمدند و در سراسر کشور صحبت از او بود.
- **فاز دوم:** مخالفت‌ها آغاز می‌شود. نقطه شروع آن اختلاف نظر بر سر شباهت بود، اما به موضوعات دیگر هم تعمیم یافت و در اندک زمانی شمار دشمنان عیسی بر دوستانش فزونی گرفت.
- **فاز سوم:** عیسی از میان هزاران شنونده‌ای که گروهی به دنبال او راه افتاده

بودند، تمرکز خود را روی ۱۲ شاگردش می‌گذارد. انجیل این سه دوره زمانی متمایز را پوشش می‌دهد. دو سال و نیم اول در فصل‌های ۱-۹، شش ماه بعد در فصل ۱۰ و هفته آخر زندگی عیسی هم در فصل‌های ۱۱-۱۶ گنجانیده شده است.

ساختار جغرافیایی

ساختار جغرافیایی انجیل مرقس با تقسیمات زمانی مطابقت دارد. داستان در رود اردن آغاز می‌شود، که پست‌ترین نقطه جغرافیایی روی زمین است، و از آنجا به سوی جلیل پیش می‌رود، جایی که عیسی عمده خدمت خود را در آنجا انجام داد. نمودار سیری صعودی را نشان می‌دهد که در سرزمین موعود، کوه حرمون، در پای شهر قیصریه فیلیپی به بالاترین نقطه خود می‌رسد. در اینجا است که شاهد نقطه عطف انجیل هستیم. به مجردی که به این نقطه می‌رسیم عیسی به سوی اورشلیم رو می‌کند و سیر نزولی را طی می‌نماید- به معنای دقیق کلمه از بلندی‌های یهودیه و از راه پیریه در کرانه خاوری رود اردن سرازیر شده نهایتاً به اورشلیم وارد می‌شود و همانجا بر صلیب می‌میرد و دوباره پس از سه روز از مردگان برمی‌خیزد.



پس با گذشت دو سال و نیم اول در قیصریه فیلیپی چه رخ داد که مسیر خدمت عیسی را به کلی تغییر داد، و مرقس با زیرکی آن را برای خوانندگانش مورد تأکید قرار داده است؟

لحظه نقطه عطف

یک پس زمینه کوچک می‌تواند به ما کمک کند. قیصریه فیلیپی در سرچشمه رود اردن قرار دارد، که از پای کوه حرمون می‌جوشد و پهنایش ۳۰-۴۰ فوت است. خاستگاه این رود برف‌های روی قله کوه حرمون است، که آب می‌شود و از لابه‌لای سنگ‌های کوه گذشته راه خود را به بیرون می‌یابد، و از سوراخی که درست در زیر رودخانه قرار دارد خارج می‌شود.

این پدیده عجیب طبیعی منشأ خرافات و آیین‌های سری دینی شده بود و سده‌ها مرکز پرستش خدایان دیگر بود. بر پیشانی صخره‌ای که بر فراز رود قرار دارد شاهنشین‌هایی کنده شده وجود دارد که در آن تندیس خدایان را قرار داده بودند. یکی از تندیس‌ها به پان خدای یونانی تعلق داشت و این مکان تا به امروز پانئاس یا بانئاس (Panaas/Baneas) نامیده می‌شود. همچنین تندیس‌های از قیصر وجود داشت که فیلیپ، یکی از چهار پسر هیروودیس بزرگ، آن را در آنجا قرار داده بود. پس از مرگ هیروودیس این منطقه به فیلیپ رسیده بود. فیلیپ نام خودش و نام امپراتور روم را بر این مکان نهاد و آن را قیصریه فیلیپی نامید.

پس ما در اینجا یک تندیس از پان خدای یونانی داریم، خدایی که می‌گفتند به هیبت انسانی فانی بر زمین آمد، و یک تندیس از قیصر، مردی که خدا نامیده می‌شد. عیسی دوازده شاگردش را به همین مکان برد و از ایشان پرسید: «مردم مرا که می‌دانند؟»

شاگردان در پاسخ دیدگاه‌های رایج زمانه را مطرح کردند: عمدتاً او را تجسم دوباره یکی از مردان بزرگ تاریخشان - ارمیا، ایلیا و حتی یحیای تعمید دهنده می‌دانستند.

سپس عیسی با حالتی طعنه‌دار از ایشان پرسید که خودشان در مورد او چه می‌اندیشند. این پطرس بود که پاسخ درست داد. او دریافته بود که عیسی از دیرباز زیسته است اما نه اینجا بر روی زمین. او گفت: «تو مسیح، پسر خدای زنده

هستی.»

این نخستین باری بود که یک مرد در مورد هویت عیسی به این درک نایل می‌شد (نخستین زن مارتا بود که اعترافش در انجیل یوحنا ثبت شده است). این پاسخ همان مقطع محوری انجیل مرقس می‌باشد. عیسی دو سال و نیم برای طرح این پرسش انتظار کشیده بود، و اکنون می‌توانست با پطرس در مورد دو مطلبی که بیشتر هیچگاه بدان اشاره‌ای نشده بود صحبت کند:

۱- او در مورد توانایی بنا کردن کلیسایش سخن گفت، مطلبی که پیشتر، حتی در لابه‌لای موعظه‌ها، شفاها و معجزه‌هایش، هرگز بدان اشاره‌ای نکرده بود. دلیل آن روشن است: تا مردم عیسی را نشناسند و به هویت او پی نبرند، او نمی‌تواند کلیسایش را بنا نماید، زیرا کلیسا تنها از کسانی تشکیل می‌گردد که به هویت وی پی برده‌اند. در اینجا عیسی برای شمعون (به معنای «نی») نامی دیگر می‌گذارد و او را پطرس می‌نامد. این نامگذاری یکجور بازی با کلمات است، زیرا «پطرس» بسیار شبیه واژه‌ای است که در زبان یونانی برای «صخره» به کار می‌رفت.

۲- وی همچنین برای نخستین بار از نیتش برای رفتن به اورشلیم و مردن بر صلیب پرده برداشت. شاگردان دو سال و نیم با او بودند و تا آن زمان هرگز اشاره‌ای دال بر مردن از او نشنیده بودند. حال او توضیح می‌دهد که باید برای مصلوب شدن برود و هیچ چیز هم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد. پطرس هراسان است و اعلام می‌کند که او نباید برود، اما از سوی عیسی توبیخ می‌گردد. از این مقطع به بعد، صلیب در کانون توجه انجیل قرار می‌گیرد.

پس این همان لحظه سرازیر شدن فواره در انجیل مرقس می‌باشد. اگر متوجه این نکته نباشیم، ممکن است به آسانی از کنار این مسئله بگذریم و متوجه روند واقعی تحول در داستان نشویم و فرض کنیم که این مطلبی بوده در رابطه با شاگردان چون ما می‌دانیم که چگونه از آن برهه بیرون آمدند، اما مکاشفه پیش‌رونده را که در انجیل به تصویر کشیده شده از یاد می‌بریم.

اکنون که شاگردان فهمیده‌اند که عیسی کیست، وقوع رویداد بعدی کاملاً

طبیعی می‌نماید. عیسی از پطرس، یعقوب و یوحنا خواست تا با او به بالای کوه بیابند، جایی که سیمای وی در برابر ایشان دگرگون شد. پطرس در توصیف رویداد مزبور می‌گوید که لباس‌های عیسی از هر جامه‌ای که با قوی‌ترین سفیدکننده روی زمین شسته شده باشند، درخشان‌تر شدند. در واقع هم واژه «پاک‌کننده» (یا «لکه‌گیر» را که معادل آن زمانی‌اش بود) را به کار می‌برد. از درون لباس‌های عیسی نوری می‌درخشید و آنان «جلال او را دیدند». او با موسی و ایلیا دیدار کرد و پیرامون «خروج» او به بحث نشستند، که به موجب آن و بنا بر روایت لوقا وی رهایی را برای قومش به کمال می‌رساند.

بنابراین مقطع کلیدی انجیل، درک هویت عیسی توسط شاگردان بود: عیسی همان مسیح، یعنی ماشیح موعود است. این برای خوانندگان نیز نکته کلیدی محسوب می‌شود. خبر خوشی که مرقس می‌خواهد از طریق انجیلش با دیگران در میان بگذارد، همین است. متی و لوقا هم که بعدها انجیل خود را بر اساس آن پرداختند، همین نکته را از وی اقتباس نمودند.

اعتبار مرقس برای ما

۱- تصویری روشن از شخص مسیح

دغدغه مرقس در وهله نخست توجه به کارهایی است که عیسی انجام داده، اما از دغدغه پرداختن به شخص مسیح نیز غافل نمانده است. در حقیقت، این مرقس است که تصریح می‌کند که عیسی به تدریج خویشتن را بر پیروانش مکشوف ساخت. این یکی از ویژگی‌های معمابرانگیز انجیل است که شخص و هویت عیسی را آشکار می‌سازد و در عین حال بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که خود عیسی می‌خواسته پیروانش هویت او را مخفی نگاه دارند.

در چند جا قویا بر این نکته تأکید شده است.

■ در ۲۵:۱ و ۳۴:۱ عیسی به دیوها اجازه سخن گفتن نمی‌دهد زیرا ایشان به هویت وی پی برده بودند.

■ در ۴۳:۱ عیسی مردی را که قبلا از بیماری جذام شفا یافته بود با هشدار بسیار مؤکد روانه می‌کند: «آگاه باش که در این باره به کسی چیزی نگویی.»

■ در ۱۲:۳ بار دیگر در حین صحبت با دیوها: «او ایشان را سخت برحذر می‌داشت که به دیگران نگویند او کیست.»

■ در ۴۳:۵، عیسی پس از آنکه دختری را زنده کرد: «به آنان دستور اکید داد که نگذارند کسی از این واقعه آگاه شود»

■ موارد دیگر از این دست در ۲۴:۷، ۳۶:۷، ۲۶:۸، ۳۰:۸، ۹:۹ و ۳۰:۹ ثبت شده‌اند. عیسی حتی بر سر کوه حرمون هم از شاگردانش خواست تا پیرامون هویت واقعی‌اش خاموش بمانند.

این ویژگی خاص مرقس به «راز مسیحایی» معروف است و بازتاب کننده نگرانی عیسی برای کامل شدن مأموریتش بدون هیچ وقفه‌ای می‌باشد. وی از شاگردان خواست تا نسبتش را با پدر درک کنند، و فکرشان را مهار کرد تا پیش از زمان مناسب به نتیجه نرسند. وی همچنین به این دلیل هویت خویش را پنهان نگاه می‌داشت شناسایی زودهنگام مسیحا ممکن بود به ستایش نارس و پیش از موعد منجر گردد و این انتظار پیش بیاید که او یک رهبر سیاسی است، و این مانعی در راستای خدمت او بود و این امکان را به وجود می‌آورد که جلوی مرگ وی گرفته شود.

۲- تعلیم بر پایه کارهای مسیح

دومین مضمون بزرگ در انجیل مرقس کردار عیسی است. او بر مرگ عیسی تأکید می‌ورزد: یک سوم انجیل به موضوع صلیب - واقعیتی که اغلب از نگاه کسانی که در مورد زندگی عیسی فیلم می‌سازند دور می‌ماند- اختصاص یافته است. این بیشتر نشان می‌دهد که یک انجیل به عنوان کتابی که فرم «داستان زندگی» دارد، چقدر نامتعارف است. به ندرت می‌توانید به زندگی‌نامه کسانی چون مهاتما گاندی یا جان اف. کندی بپردازید و در آنها بتوانید بخش قابل ملاحظه‌ای پیرامون مرگشان بیابید، مگر قضیه ترورشان.

صلیب بر محتوای سرتاسر انجیل سایه می‌افکند. از مرقس پیداست که از همان آغاز کار، مردم برای کشتن عیسی دسیسه می‌چیدند. تعالیم او در کنار دوستانی که گرداگردش جمع می‌کرد، دشمنانی هم برایش می‌تراشید. به چالش کشیده شدن

وضع مذهبی کنونی از سوی وی به مذاق رهبران دینی و سیاسی خوش نمی‌آمد و دشمنی شدید ایشان را برمی‌انگیخت. به ویژه فریسیان از او که سنت‌هایشان را مورد حمله قرار می‌داد، بیزار بودند.

جنبه‌های انسانی و الهی مرگ عیسی

تأکید مرقس بر صلیب هر دو جنبه انسانی و الهی مرگ عیسی را دربر می‌گرفت.

جنبه انسانی

از جنبه انسانی، عیسی به دلیل اینکه خود را خدا خوانده بود محکوم به کفرگویی بود، که همین در شریعت یهود بزرگترین جنایت محسوب می‌شد و سزایش مرگ بود. با این حال کتاب به ما می‌گوید که متهم‌کنندگان بر سر کلماتی که عیسی به کار برده بود نمی‌توانستند به یک اجماع یا توافق برسند تا بر اساس آن وی را محکوم نمایند. سرانجام قاضی از خود عیسی پرسید که او کیست. البته، عیسی به عنوان یک یهودی مکلف بود وقتی کاهن اعظم از وی پرسشی می‌کند، پاسخ دهد، از این رو اذعان نمود که مسیح است. قاضی جامه‌های خود را درید و گفت: «شنیدید! حال چه رأیی صادر می‌کنید؟» و سنهدرین، شورای حاکم ۷۰ نفره به اتفاق گفتند که عیسی مستوجب مرگ است.

با وجود صدور چنین حکمی، آنان رسماً نمی‌توانستند کسی را بکشند، چراکه رومیان کشورشان را اشغال کرده بودند و هرگاه پای حکم اعدام کسی به میان می‌آمد این حکم می‌بایست بر اساس قوانین روم صادر شده باشد. بنابراین آنها برای صدور نهایی حکم اعدام به تأیید مقامات رومی نیاز داشتند، اما در قوانین روم سزای کفرگویی مرگ نبود. تنها امیدشان برای تغییر *دادن* حکم عیسی به اعدام این بود که پیش پیلاتس اتهام او را از کفرگویی به خیانت علیه روم تبدیل نمایند. در این مورد انجیل مرقس صریح‌ترین روایت را ارائه می‌کند. در پایان تخلفی که ایشان عیسی را بدان متهم جلوه دادند این نبود که وی می‌گوید: «من خدا هستم» (کفرگویی)، بلکه «من پادشاه هستم، پادشاه یهود» (خیانت).

جنبه انسانی مرگ مسیح از آغاز تا پایانش نامنصفانه بود. گرچه او نه کفرگویی کرده بود و نه خیانت، اما به هر دو اتهام محکوم شد.

جنبه الهی

با این حال، جنبه الهی مرگ عیسی هم در انجیل مرقس به تصویر کشیده شده، زیرا عیسی از همان ابتدا مطمئن است که برای مردم آمده است. او بارها مرگ و رستاخیز خویش را پیشگویی کرد. نیز می‌خوانیم که وی «پیاله» را که همواره تصویری استعاری از غضب خدا بر قبال گناه بوده، برمی‌دارد. بی‌گمان زمانی که عیسی در باغ جتسیمانی این واژه را به کار برد، مرقس آن را به گوش خود شنیده بود.

از زمانی که عیسی برای نخستین بار پیرامون رنج‌هایی که در آینده قرار بود متحمل شود لب به سخن گشود، ما با این صحنه روبرو هستیم که قرار است یکی به او خیانت کند، که خدا چنین ترتیبی داده است و عیسی از آن آگاه می‌باشد، و اینکه هیچ‌گزیری از آن نیست. پطرس نباید بیهوده می‌کوشید تا عیسی را از رفتن به سوی صلیب بازدارد.

این ترکیب میان جنبه‌های انسانی و الهی بسیار قاطع و گیراست، و خوانندگان را با واقعیتی عریان از مأموریت مسیح روبرو می‌سازد. همین‌هاست که انجیل را برای دادن به بی‌ایمانان مناسب می‌سازد.

۳- واکنش‌های مردم به عیسی

مرقس به کرات به ثبت واکنش‌های مردم نسبت به تعالیم و معجزات عیسی می‌پردازد. در مورد این واکنش‌ها دو واژه کلیدی ترس و ایمان وجود دارد. از ابتدا تا انتهای انجیل مرقس، چنان است که گویی همه کسانی که با عیسی دیدار کرده‌اند مجبورند میان این دو یکی را برگزینند. انگار مرقس می‌خواهد از خوانندگان خود بپرسد: تو با این داستان چه واکنشی نشان می‌دهی؟ می‌ترسی یا ایمان می‌آوری؟ برای نمونه، در گزارش فرونشاندن توفان، عیسی در قایق است و شاگردان از او می‌پرسند: «آیا برایت مهم نیست که ما غرق شویم؟» عیسی در پاسخ می‌گوید: «چرا چنین ترس دارید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» یکی از گفتارهای مورد علاقه او که آن را در سراسر انجیلش می‌بینیم این است: «ترسان مباشید.» ترس و ایمان در هر شرایط و موقعیتی واکنش‌هایی منافی با یکدیگرند.

مبنایی برای ایمان

بنابراین در انجیل مرقس با تصویری شفاف از شخص و کار مسیح و نیز تشویق به ابراز واکنش مثبت به ایمان به جای ترس از مواجهه با عناصر ماوراءالطبیعه روبرو می‌شویم. اینها هم دلالی دیگر هستند که انجیل مرقس را برای آرایه به بی‌ایمانان مناسب‌تر می‌سازند. این انجیل شناختی زیربنایی از شخص و کار مسیح به خواننده می‌دهد و او را به ابراز واکنشی درست به هر دو ترغیب می‌نماید.

پایان

انجیل مرقس پایانی بسیار خاص دارد. دقیقاً در میانه یک جمله پایان می‌یابد. در نسخه‌های رونوشت شده اولیه، انجیل مرقس در میانه آیه ۸ فصل ۱۶ و با عبارتی عجیب به اتمام می‌رسد: «چراکه می‌ترسیدند از ...». ترجمه‌های انگلیسی معمولاً لحن جمله را با «می‌ترسیدند» یا «هراسان بودند» شسته و رفته کرده‌اند. اما هیچ چیز نمی‌تواند این واقعیت را پنهان نماید که انجیل به طور ناگهانی به پایان می‌رسد، و پایانش هم اشاره به ترس است.

دلایل چنین پایانی نابسامان

اینکه چرا باید انجیل این‌گونه پایان یابد شگفتی‌برانگیز است، چراکه مضمون کلی انجیل مرقس این است که مردم از ترس به ایمان روی بیاورند، و همین تناقض پرسش‌های مهمی را برانگیخته است: بر سر دنباله داستان چه آمده؟ چرا انجیل مرقس حسن ختامی شایسته ندارد؟ چرا در انجیل مرقس هیچ گزارشی از ظاهر شدن‌های متوالی عیسی پس از رستاخیزش به چشم نمی‌خورد؟ تنها چیزی که وجود دارد قبر خالی است و یافتن آن، اما هیچ ذکری از اینکه عیسی عملاً از شاگردانش دیداری کرده باشد به میان نیامده، و این در مقایسه با سه انجیل دیگر بسیار عجیب است.

برای توجیه همه اینها دست کم سه امکان وجود دارد.

۱- مرقس قصد داشته انجیلش را با این عبارت بلا تکلیف به پایان برساند و آن را نیمه‌کاره رها کند.

۲- چیزی مانع شده که مرقس انجیلش را به اتمام برساند- یعنی امری در نگارش آن اختلال ایجاد کرده است. شاید به طور ناگهانی دستگیر یا ناگزیر به فرار شده است، یا شاید مرده و دستنویس هیچگاه به پایان نرسیده.

۳- انتهای انجیل به طریقی گم شده. یا جفاکنندگان متن دستنویس را مثله کرده‌اند، یا حتی این احتمال وجود دارد که پطرس آخر انجیل را پاره کرده باشد! از آنجایی که این انجیل در واقع «انجیل پطرس» بوده، پس دربرگیرنده موعظه‌های وی در مورد عیسی هم می‌شده. از اول قرن‌تیان خبر داریم که یکی از مهمترین مواردی که عیسی پس از رستاخیزش خود را بر افراد ظاهر کرد، ملاقات با خود پطرس بوده است، اما در اناجیل در این مورد هیچ اشاره‌ای نشده است. شاید در آغاز این مطلب در انجیل مرقس آمده بوده، اما پطرس خواسته آن را از متن حذف کند، چون شاید می‌پنداشته که این ملاقات آنچنان گرانبقدر، آنچنان صمیمی و آنچنان شخصی بوده که دلش نمی‌خواست به گزارش از آن منتشر گردد. برخی چنین استدلال می‌کنند که گرچه ما پایان واقعی انجیل مرقس را در دست نداریم، اما بسیاری از آنچه که اکنون در اناجیل لوقا و متی وجود دارند، از اثر مرقس اقتباس شده‌اند.

به راستی نمی‌دانیم که چه اتفاقی افتاده، اما استدلال ۱ بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا بدین معناست که مرقس آگاهانه و از روی عمد جمله‌اش را نیمه تمام و با این کلمات رها کرده: «زنان به کسی چیزی نگفتند چراکه می‌ترسیدند از ...» این برای انجیلی که قصد دارد مژده یا خبر خوشی را به خواننده، به ویژه خواننده بی‌ایمان منتقل کند، پایانی غیرعادی است.

افزوده شدن پایانی دیگر

آنچه می‌دانیم این است که پایان‌های دیگری بدان افزوده شده، یک پایان کوتاه و یک پایان بلندتر. شخصی دیگر انجیل مرقس را کامل کرده تا ما داستانی کامل در اختیار داشته باشیم.

نسخه بلندتر، که امروزه در کتاب مقدس‌های امروزی به چشم می‌خورد، از آیه ۹ تا ۲۰ پیش می‌رود، و میان ترس و ایمان تعادلی ایجاد می‌کند- هرچند

به ما می‌گوید که شاگردان تا زمانی که عیسی برخاسته از مردگان را به چشم ندیدند، به او ایمان نیاوردند. این افزوده حاوی عبارتی قابل توجه از عیسی است که بخش‌هایی از کلیسای امروزی برای بسیاری از آنها ارج چندانی قایل نیستند. عیسی درباره صحبت کردن به زبان‌ها (تنها جایی که عیسی اشاره می‌کند که پیروانش به زبان‌ها تکلم خواهند نمود) سخن می‌گوید، و بیماران را شفا خواهند داد، و مارها را خواهند برداشت و گزندگی بدیشان نخواهند رسید (که در مورد پولس در مالت اتفاق افتاد). همچنین در اینجا عبارتی وجود دارد که عیسی تعمیم با آب را برای نجات امری حیاتی ذکر می‌کند. او می‌گوید: «هر که ایمان آورد و تعمیم گیرد، نجات خواهد یافت».

ما نمی‌دانیم این پایان را چه کسی نوشته است، اما بازتاب کارهایی است که کلیسای اولیه معتقد بود عیسی در فاصله زمانی رستاخیز تا صعودش انجام داده است. در آن تکه کوچکی از راه عمائوس و نیز قطعه کوتاهی شبیه مأموریت بزرگ مندرج در انجیل متی به چشم می‌خورد. چنین به نظر می‌رسد که گویی کسی عناصر گوناگون را از دیگر انجیل‌گلچین کرده کنارهم گذاشته و سر و ته مرقس را به این ترتیب هم آورده است. لازم نیست که نگران اعتبار نسخه بلندتر انتهای مرقس باشیم. این هم جزیی معتبر از کلام خداست و بازتاب کننده ادراک مسیحیان اولیه می‌باشد، حتی اگر از خامه خود مرقس بیرون نیامده باشد.

نتیجه‌گیری

انجیل مرقس بر آنچه که عیسی کرده متمرکز است، چندان که پطرس درک خویش را نسبت به استادش نقل کرده و مشتاق آن است که بی‌ایمانان به عیسی ایمان بیاورند. این انجیل مبنایی روشن و صریح برای ایمان ارایه می‌دهد. همچنین انجیل ارزشی بسیار برای آنانی که از پیش پیرو عیسی بوده‌اند قایل شده، شخص و کار مسیح را بدیشان یادآوری می‌کند، و لزوم ابراز واکنش به این «بولتن خبری» با ایمان و اعتماد را به یادشان می‌آورد. برای آن دسته از مسیحیانی که سلوک مسیحی‌شان کهنه شده و دیگر رویداد مسیح برایشان آن تازگی اولیه را از دست داده، پادزهری خوب با لحنی تازه و گیرا می‌باشد. در یک کلام، مرقس ساده‌ترین انجیل برای خواندن در یک نشست است. اگر می‌توانید، آن را با صدای

بلند بخوانید تا بیشترین تأثیر را داشته باشد- چه برای شما و چه برای دیگران که شنونده هستند.

۳- متی

مقدمه

نویسنده کیست؟

عموما اتفاق نظر بر این است که خود متی، که به لایوی هم مشهور بوده، نگارنده این انجیل بوده است، هرچند نام وی در متن اولیه دیده نمی‌شود. معنی نام او «هدیه خدا» می‌باشد و وی یکی از دوازده رسول بوده. کار او جمع‌آوری مالیات در کفرناحوم بوده و اناجیل متی و لوقا، هر دو نوشته‌اند که او هر چه داشت رها کرد تا از عیسی پیروی کند، و میهمانی‌ای ترتیب داد تا دوستان و همکارانش بتوانند شخصا با عیسی دیداری داشته باشند. او با اینکه یکی از دوازده شاگرد عیسی است، اما از برجسته‌ترین‌های آنان به شمار نمی‌رود و در اناجیل هم به ندرت از وی یاد می‌شود.

انجیل متی چگونه نوشته شد؟

پیشتر ملاحظه کردیم که انجیل متی با بهره‌گیری از محتوا و چارچوب انجیل مرقس نوشته شد. میان این دو کتاب مشابهت‌های چشمگیر، از قبیل جمله‌بندی یکسان در جاهایی وجود دارد. متی در زمینه تقسیم‌بندی کلی انجیلش به دو مرحله، از مرقس تبعیت می‌کند، و در عین حال ساختار متمایز خودش را هم بدان می‌افزاید. بدین ترتیب انجیل او شامل «فاز اول» یعنی دو سال و نیم نخست خدمت عیسی در جلیل، و «فاز دوم» یعنی شش ماه آخر خدمتش در جنوب و در میان یهودیان ملی‌گراتر یهودیه می‌شود. وی همچنین نقطه عطف خدمت عیسی را مقارن با اعتراف پطرس به مسیح بودن وی در قیصریه فیلیپی و در پی آن حرکت عیسی به

سوی جنوب و نهایتا صلیب، می‌داند.

همچنین اهمیت درگیر شدن با دیدگاه‌های نگارنده - آنچه که وی از نقطه نظر مختص خودش در مورد عیسی دید و فهمید - را مورد ملاحظه قرار دادیم و علاوه بر آن می‌توانیم تأکید کنیم که چه شد متی احساس کرد لازم است مرقس را بازنویسی کند. بررسی تفاوت‌های میان انجیل متی با مرقس است که مقصود متی را از این بازنویسی روشن می‌سازد.

تفاوت‌های میان متی و مرقس

دیدگاه‌ها

متی یکی از شاگردان دوازده‌گانه عیسی بود، و وقت داشت تا بر روی سه سالی که صرف زندگی با استادش کرده بود تأمل نماید. در حالی که مرقس بر انسانیت (پسر انسان بودن) عیسی پافشاری می‌کند، متی عیسی را پادشاه یهود، یعنی کسی که تحقق بخش وعده‌های انبیاست، می‌بیند. ۶۰۰ سال می‌شد که کسی بر تخت داود ننشسته بود - پادشاه کنونی یعنی هیرودیوس هم ادعا نداشت که از تبار داود است. سرانجام کسی آمده بود که پادشاه برحق یهود به شمار می‌رفت.

متی از همان ابتدا توجه خوانندگانش را بر تبار مسیح که از اعقاب داود پادشاه است جلب می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه تولد او نبوت مربوط به نشانه‌های مداخله خدا را تحقق می‌بخشد؛ مداخله‌ای که منادیانش فرشتگان مقرب هستند که دسته‌جمعی ورود او را به جهان خوشامد می‌گویند. در حالی که لوقا شبانان را وارد معرکه می‌کند، متی از پرستش نوزاد توسط مردان فرزانه‌ای که از مشرق زمین آمده‌اند سخن می‌راند. این مضمون پادشاه یهود بودن عیسی را در هنگام تحمل مصائبش نیز می‌توان دید، چندان که متی به تاج خار، «چوب‌دستی سلطنتی» و عنوانی که به عیسی می‌دهند اشاره می‌کند - که البته همه از سر ریشخند وی بود، اما برای متی برآورنده کسی بود که مدعی سلطنت به شمار می‌رفت.

انگیزه‌ها

متی انجیل خود را برای مخاطبانی کاملاً متفاوت از مخاطبان مرقس می‌نویسد. مرقس انجیلش را برای بی‌ایمانان می‌نویسد، حال آنکه متی آن را برای **نویامانان**، که اکثریت ایشان در آن زمان یهودیان مسیحی شده بودند می‌نگارد.

انگیزه‌های او در انتهای انجیلش به روشنی پیداست، آنجایی که وی واپسین سخنان مسیح را خطاب به شاگردانش ثبت می‌کند، و بدیشان فرمان می‌دهد تا «همه قوم‌ها را شاگرد سازند». به طور قطع متی این هدف را به انجام می‌رساند، و برای کسانی که وارد پادشاهی خدا می‌شوند یک دستورالعمل شاگردی فراهم می‌سازد. در حقیقت، این‌گونه بود که انجیل در کلیسای اولیه به کار برده شد و یکی از دلایل جای گرفتن آن در ابتدای عهد جدید ما نیز همین امر می‌باشد.

بدین ترتیب، در حالی که انجیل مرقس برای کسی مناسب است که به مسیح علاقه‌مند است اما هنوز متقاعد نشده، بازنویسی متی از روی انجیل مرقس هدفی کاملاً متفاوت را جامعه عمل می‌پوشاند.

آغاز از زمانی عقب‌تر

متی گزارش خود را خیلی عقب‌تر از مرقس، یعنی از تولد عیسی در زمینه تبار سلطنتی وی، آغاز می‌کند. مرقس کتاب خود را با تعمیم گرفتن او شروع می‌کند و علاقه‌چندانی به تولد او ندارد و یا شاید بهتر باشد بگوییم که آن را نادیده می‌گیرد. بدین ترتیب خیلی پیشتر از آنکه به تعالیم عیسی گوش بسپاریم یا معجزاتش را ببینیم، متی صحنه‌ای پیش رویمان می‌آفریند که در آن شاهد انتظار یهودیان برای ظهور مسیح‌های موعود یهود هستیم که در آن برهه از تاریخ به سر می‌رسد.

گزارشی بلندتر

متی کاملترین و نظام‌مندترین گزارش از زندگی عیسی است، که شاید منعکس کننده ذهن منظم یک حسابدار باشد. او در کنار تحقیقات شخصی‌اش، حتی از ملاحظیات خود به عنوان یکی از دوازده شاگرد وی، مطالبی را وارد انجیلش می‌کند. ظاهراً هم لوقا و هم متی به منبع مشترکی دسترسی داشته‌اند که یا برای مرقس ناشناس بوده و یا آن را نادیده گرفته است. متی نه تنها تولد عیسی را افزوده، بلکه

خطابه‌ها و سخنان گزیده بیشتر، و نیز جزئیات مفصل‌تری را در ارتباط با مرگ مسیح، و از جمله ۱۴ گفته اضافی از عیسی در مورد روایت مرگش، به مطالب مرقس اضافه کرده است.

جرح و تعدیل‌ها

متی در ترتیب شماری از مطالب مرقس دست برده آنها را بر حسب اهمیتی که احساس می‌کرده، چیده است. گزارش‌های متی اغلب کوتاه‌ترند، و جزئیات خشن یا صریح حذف شده‌اند تا داستانی ملایم‌تر و عاری از هر سوء برداشتی از کار درآید و مایه خجالت شاگردان نشود. بنابراین «احساس» متی هوشیارانه‌تر است و در مقایسه با مرقس از شور و احساس کمتری برخوردار می‌باشد. این اثر حاصل کار مرد سالمندتری است که بر روی تجارب دست اول خود تعمق کرده، و بیشتر در کسوت یک معلم ظاهر می‌شود تا یک واعظ.

سخنان گزیده

متی گفته‌های عیسی را در پنج «خطابه» گردآوری می‌کند (نک. جدول زیر)، و خلاصه‌ای از تعالیم وی در باب شاگردی درست می‌کند. موعظه سر کوه معروف‌ترین این خطابه‌هاست، اما چهارتای دیگر هم هست که با مضمون پادشاهی در پیوند می‌باشند. این درست نقطه مقابل مرقس - که تقریباً به خطابه‌ها نپرداخته - و لوقا - که سخنان عیسی را در همه جای روایت خویش پراکنده کرده - است. با در نظر گرفتن اینکه خوانندگان انجیل متی را یهودیان تشکیل می‌داده‌اند، بیشترین احتمال به این می‌رود که متی برای ارایه سخنان عیسی در دقیقاً پنج مجموعه، منظور و دلیل خاصی داشته است. جایگاه آنها در بطن انجیل معادلی است برای پنج کتاب شریعت موسی (از پیدایش تا تثنیه) که عهد عتیق با آنها آغاز می‌شود. متی می‌خواهد به خوانندگانش بگوید که عیسی شریعتی تازه با خود می‌آورد - نه شریعت موسی، که شریعت مسیح را. از این روست که در سرتاسر موعظه سر کوه بارها شاهد آن هستیم که عیسی به بازگویی شریعت می‌پردازد: «شنیده‌اید که در شریعت موسی چنین گفته شده، اما من به شما می‌گویم ...» از این به بعد اوضاع مانند سابق نخواهد بود.

ساختار

همان گونه که خاطرنشان کردیم، متی چارچوب اصلی مرقس را حفظ می‌کند، با این حال ساختار خودش را نیز بدان می‌افزاید. وی علاوه بر تقسیم دو مرحله‌ای مرقس، دو بن‌مایه را هم بدان اضافه می‌کند که با این عبارت آغاز می‌شوند: «از آن زمان (یا از آن پس) ...». از این رو می‌خوانیم: «از آن زمان عیسی به موعظه این پیام آغاز کرد که: توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است!» و «از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا ... آزار بسیار ببیند و ...». عبارت نخست آنجایی است که وی خدمت خویش را در شمال آغاز می‌کند، و دومی زمانی است مرگ ناگزیر و قریب‌الوقوع وی در جنوب رقم می‌خورد. همچنین متی برای تغییر دادن مسیر روایت خود، این کلمات را به کار می‌برد: «هنگامی که عیسی این ... را به پایان رسانید».

با این حال، شاخص‌ترین و گویاترین تغییر ساختاری به روش یکی در میان جای دادن هر یک از این پنج مجموعه تعالیم مسیح در لابلای چهار مجموعه از کارهای او مربوط می‌شود. می‌توانیم این تناوب را به شکل زیر نشان دهیم:

ساختار متی

مقدمه: تولد، تعمید، وسوسه	
گفتار	فصل‌های ۵-۷
کردار	فصل‌های ۸-۹
گفتار	فصل ۱۰
کردار	فصل‌های ۱۱-۱۲
گفتار	فصل ۱۳
کردار	فصل‌های ۱۴-۱۷
گفتار	فصل ۱۸
کردار	فصل‌های ۱۹-۲۳
گفتار	فصل‌های ۲۴-۲۵
نتیجه‌گیری: مرگ و رستاخیز	

پس ما پنج خطابه داریم و چهار گزارش از کارهای عیسی که در جهت تشریح موعظت وی به کار می‌روند. مقصود از این کار را بعدا با جزئیات بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد، اما فعلا باید به سادگی خاطر نشان نماییم که متی مشتاق نشان دادن آن است که عیسی از طریق کلام و عمل با مخاطبان خویش ارتباط برقرار نمود، و به ما مدلی برای پیروی از آن می‌دهد. مرقس ما را دعوت می‌کند تا آمده کرده‌های عیسی را ببینیم، اما متی مرا به آمدن و دیدن کرده‌ها و شنیدن گفته‌های او فرامی‌خواند.

روایت بالای صلیب

متی در مقایسه با مرقس پایانی بسیار کاملتر دارد. با در نظر گرفتن پایان بندی ناگهانی مرقس، برخی گمان کرده‌اند که بخش انتهایی متی شاید در اصل پایان بندی مرقس بوده است. به هیچ روشی نمی‌توانیم به حقیقت پی ببریم، اما می‌توانیم وجوه تمایز ویژه او را در دو فصل آخر فهرست کنیم.

- ۱- **جزئیات دستگیری:** متی دغدغه بی‌گناهی مسیح را دارد، از این رو تأکید می‌کند که این چیزها روی دادند تا کلام خدا تحقق یابد.
- ۲- **سرانجام یهودا:** متی هشدارهای عیسی به شاگردانش و پشیمانی یهودا را ثبت کرده می‌گوید که او پول را بازگرداند، هرچند که دیگر خیلی دیر شده بود.
- ۳- **رویدادهایی که بی‌درنگ در پی مرگ عیسی به وقوع پیوستند:** این متی است که از گشوده شدن قبرها و دیده شدن کسانی که بیشتر در شهر اورشلیم مرده بودند، یاد می‌کند.
- ۴- **قبر:** متی به محافظت از قبر توسط نگهبانان و نیز گزارش رבוته شدن جسد از سوی سربازان اشاره می‌کند.
- ۵- **پس از رستاخیز:** متی خیلی بیشتر از مرقس پیرامون رویدادهای پس از رستاخیز سخن می‌گوید. وی بازگشت عیسی به جلیل، و دیدار وی با ۱۱ شاگردش (و حدود ۵۰۰ نفر دیگر، که برخی از آنها «شک کردند») را در انجیل خود ثبت کرده است. مکان این دیدار از اهمیت بسیاری برخوردار است. جلیل در چهارراه جهان قرار داشت، و کوه مجدو بر این چهارراه مشرف بود و راههایی که از شمال و جنوب و

شرق و غرب عالم می‌آمدند در این نقطه به هم می‌رسیدند. اهالی این ناحیه را اقوام گوناگون تشکیل می‌دادند و از همین رو بود که به آن «جلیل امت‌ها» می‌گفتند. عیسی بر کوهی ایستاده بود که یادآور موسی بر فراز کوه نبو است. در این جاست که مأموریت بزرگ به شاگردان داده می‌شود: ایشان می‌بایست همه اقوام (به معنای دقیق کلمه همه گروه‌های قومی) را شاگرد سازند.

ویژگی‌های خاص متی

الف- علاقه‌اش به یهودیان

متی در عین حال که در مطالب به کار رفته در انجیلش از مرقس اقتباس کرده، شماری از ویژگی‌های خاص خودش را هم بدان افزوده است، و نظر خواننده بلافاصله به یهودی بودن انجیل متی جلب می‌شود. این انجیل آشکارا خوانندگان یهودی را هدف قرار داده است، هرچند صرفاً بدیشان منحصر نمی‌شود. حساسیت او به دغدغه‌ها و علایق یهودی را می‌توان در سرتاسر کتابش مشاهده کرد.

۱- نسب‌نامه

انجیل متی با شجره‌نامه آغاز می‌شود که غیریهودیان علاقه‌ای بدان ندارند، اما برای یهودیانی که مشتاقند درباره تبار عیسی شناختی به دست بیاورند، از جذابیت بسیاری برخوردار است، زیرا در ذهن آنان شجره‌نامه است که محق بودن شخص را به ثبوت می‌رساند. از این گذشته، ترتیب‌بندی شجره‌نامه توجه هر یهودی را به خود جلب می‌کند. نیاکان عیسی در سه گروه ۱۴ تایی قرار داده شده‌اند، گروه نخست از ابراهیم است تا داود، گروه دوم از داود است تا اسارت بابل، و گروه سوم از اسارت تا خود عیسی. این دوره‌ها نمایان‌گر دوره‌هایی هستند که قوم خدا تحت نوع خاصی از حکومت اداره می‌شدند: انبیا، شاهان و کاهنان.

تا زمانی که از ارزش عددی هر نام یهودی آگاهی نداشته باشیم، شاید اهمیت سه گروه برایمان روشن نشود. در الفبای عبری هر حرف دارای ارزش عددی مشخصی است و وقتی این حروف کنار هم قرار گرفته واژه‌ای را می‌سازند این واژه

هم ارزش عددی خاصی پیدا می‌کند. داود در عبری (که حروف واکه یا صدا دار ندارد) دو د نوشته می‌شود و ارزش عددی آن برابر با عدد ۱۴ است. پس به مجری که با عدد ۱۴ روبرو می‌شویم بی‌درنگ متوجه دغدغه متی از انتقال چنین الگویی می‌شویم: تبار داودی مسیح، و اینکه او دقیقی در زمان درست پا به عرصه وجود نهاده است.

متی شجره‌نامه نیاکان یوسف را برای ارایه به خوانندگان انتخاب می‌کند. شاید فکر کنیم که هیچ جای این کار غیرعادی نیست - تا اینکه به یادمان می‌آید که عیسی به لحاظ جسمانی هیچ ارتباطی با یوسف نداشت. چرا او از شاخه نسب‌نامه‌ای ارایه شده از سوی لوقا پیروی نکرد؟ چون در یک ذهن یهودی این حقوق شرعی بود که اعتبار و اهمیت داشت، و این حقوق از پدر به فرزند منتقل می‌شد.

نکته دیگری که توجه ما را به خود جلب می‌کند این است که یک یهودی متبحر در عهد عتیق متوجه می‌شد که اگر عیسی فرزند جسمانی یوسف بود، حقوقش برای نشستن بر تخت داود زیر سؤال می‌رفت، چراکه نام یهو یا کین در شمار نیاکان یوسف ذکر شده است. خدا از طریق ارمیا فرموده بود که هیچیک از اعقاب یکنیاه (که به یهو یا کین نیز معروف بود) هرگز بر تخت داود تکیه نخواهند زد. هدف متی این بود که ادعای قانونی یا شرعی عیسی را در مورد اینکه «پسر داود» است به ثبوت برساند.

۲- اصطلاحات

حساسیت متی در مورد خوانندگان یهودی‌اش وقتی روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم وی از اصطلاحات یهودی استفاده می‌کند. شاخص‌ترین آنها اشاره وی به «پادشاهی» است، که مضمون کلیدی پیغام عیسی را تشکیل می‌دهد. متی از «پادشاهی آسمان» می‌نویسد، نه چونان اناجیل دیگر «پادشاهی خدا». یهودیان از ترس اینکه مبدا نام خدا را بیهوده و نامربوط به کار ببرند، از به زبان آوردن نام خدا در گفتگو پرهیز می‌کردند و متی هم به همین دلیل عبارت «پادشاهی آسمان» را استفاده می‌کند، در صورتی که دارای معنایی یکسان با «پادشاهی خدا» بود که دیگر نویسندگان به کار می‌بردند.

۳- به کارگیری عهد عتیق

متی بیش از سایر اناجیل به عهد عتیق مراجعه می‌کند. یکی از گفته‌های مورد علاقه وی این است: «تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد». این هم یکی دیگر از دلایلی است که انجیل متی با اینکه نخستین انجیلی نیست که نوشته شده، در ابتدای عهد جدید قرار گرفته است. این کتاب بهتر از دیگر کتاب‌ها میان عهد عتیق و عهد جدید پیوستگی ایجاد می‌کند. روی هم رفته ۲۹ نقل قول مستقیم از عهد عتیق و ۱۲۱ اشاره یا کنایه غیرمستقیم دیگر در آن وجود دارد. این امر به طور ویژه در روایت تولد عیسی در انجیل متی قابل مشاهده است. از نظر غیریهودیان متی زمان زیادی را صرف می‌ند تا توضیح بدهد که چرا عیسی در بیت لحم متولد شد- چون انبیا پیش‌گویی کرده بودند که مکان تولد پادشاه موعود بیت لحم یهودیه خواهد بود. اما این برای یهودیان از اهمیتی حیاتی برخوردار بود که نمی‌دانستند آیا این شخص مسیح‌های خداست که از گذشته‌های دور وعده داده یا نه. متی مشتاق آن است که خوانندگانش آنچه را که انبیا در مورد تولد از باکره، کشتار کودکان بی‌گناه، فرار به مصر و بازگشت به جلیل گفته‌اند را بفهمند. در داستان تولد عیسی عبارت «تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد» ۱۳ بار تکرار شده که متی آنها را از میکاه، هوشع، ارمیا و اشعیا نقل قول نموده است.

۴- مسیحا

به علاوه، خوانندگان یهودی یک مشکل دیگر هم داشتند و آن باور کردن این بود که عیسی مصلوب همان مسیح‌های موعودی است. مگر می‌توان ماشیح را به جرم جنایتکار بودن متهم و محکوم به مرگ کرد؟ از این رو متی تأکید می‌کند که عیسی در واقع از همه اتهامات وارده مبرا و بی‌گناه بود. مقصر خود یهودیان بودند که او را نامنصفانه متهم کردند، غیرقانونی محاکمه نمودند و در اتهامات دست بردند تا رومیان متقاعد شوند که او را اعدام کنند. متی توضیح می‌دهد که چرا یهودیان مسیح‌های خود را درنیافتند و فهرستی از وای و نفرین‌ها نسیب فریسیان، که مذهبی‌ترین همه یهودیان بودند، شد.

۵- شریعت

در پیوند با دغدغه متی بر یهودی مآبی است که می‌توانیم شریعت را در پرتو تعالیم عیسی به درستی درک نماییم. متی بر خلاف دیگر اناجیل تأکید می‌کند که عیسی نیامد تا شریعت را نسخ کند، بلکه تا آن را تحقق بخشد. متی سخنان عیسی را در مورد شریعت چنین بیان می‌کند: «نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد». بسیاری از یهودیان می‌پنداشتند که عیسی آمده تا شریعت را نابود کند، اما متی به روشنی اظهار می‌دارد که وی هرگز چنین قصدی نداشته است. او آمد تا شریعت امکان «تحقق» کامل بیاید- به انجام رسد نه اینکه منسوخ گردد.

چرا متی می‌بایست با چنین تأکیدی برای یهودیان انجیلی می‌نگاشت؟

در را برای یهود باز نگاه دارد

تا سال ۸۵ میلادی، یعنی درست پس از زمانی که متی انجیل خود را به رشته تحریر درآورد، ایمانداران یهودی تبار از کنیسه‌ها طرد و اخراج می‌شدند. کلیسا در کل بیشتر و بیشتر رنگ و بوی غیریهودی به خود می‌گرفت. متعاقب آن میان یهودیان و کلیسا شکافی ژرف به وجود می‌آمد. متی می‌خواست در را برای یهود گشوده نگاه دارد، کمکشان کند تا دریابند که پیروان عیسی نه عهد عتیق را رها کرده‌اند، و نه ریشه‌های یهودی خود را از یاد برده‌اند. او یک یهودی بود، آنان هم قومش بودند، متی هم مانند پولس آرزومند آن بود که یهودیان به ماشیح موعودشان ایمان بیاورند.

به غیریهودیان ریشه‌هایشان را یادآوری نماید

دوم اینکه متی به این دلیل انجیلی با خصایص یهودی نوشت چون می‌خواست مسیحیان غیریهودی تبار هرگز ریشه‌های یهودی خود را فراموش نکنند. متی با نگاشتن شجره‌نامه‌ای که نسب عیسی را به ابراهیم و داود می‌رساند، بیش از دیگر اناجیل روی ریشه‌های یهودی وی تأکید می‌کند و او را در زمینه تاریخی اهداف خدا برای قومش اسرائیل قرار می‌دهد.

از یک سو به یهودیان می‌گوید: «از مسیحیان گریزان نباشید» و از سوی دیگر به مسیحیان می‌گوید: «از یهودیان فرار نکنید». این انجیل می‌خواهد یهودیان و مسیحیان را به هم پیوند دهد.

ب- علاقه‌اش به غیریهودیان

هدف متی تنها به یهودیان منحصر نمی‌شد. او دقت دارد که به دغدغه‌های مسیح برای غیریهودیان نیز اشاره کند.

■ در همان ابتدای داستان، مردان فرزانه‌ای که از مشرق زمین آمده بودند و احتمالاً غیریهودی هم بودند برای دیدار نوزاد به بیت لحم می‌شتابند.

■ در نسب‌نامه فصل ۱، روت و راحاب، هر دو غیریهودی هستند که در فهرست نامشان آورده شده است.

■ به ما می‌گوید که عیسی در «جلیل امت‌ها» خدمت کرد.

■ متی ایمان افسر رومی را که تحسین عیسی را برانگیخت، در انجیل خود ثبت می‌کند.

■ در مورد مردمانی می‌خوانیم که از شرق و غرب عالم می‌آیند تا در پادشاهی اقامت گزینند.

■ انجیل مژده به غیریهودیان است که به نام او توکل خواهند نمود.

■ در مورد ایمان زن کنعانی می‌خوانیم.

■ متی می‌نویسد که عیسی سنگ سر زاویه‌ای است که بنایان آن را رد کردند و اینکه پادشاهی از یهود گرفته و به غیریهودیان داده خواهد شد.

■ در انتهای انجیل، عیسی به پیروانش فرمان می‌دهد که رفته همه «قوم‌ها» را شاگرد سازند، و واژه‌ای که وی به کار می‌برد به معنای همه گروه‌های قومی است.

از این گذشته، متی از ثبت سخنان منفی‌ای که عیسی ضمن اشاره به یهود به کار برد تردید نمی‌کند. او در کنار عبارات پراکنده دیگر، یک فصل کامل را به «وای‌ها» اختصاص داده است. یک «وای» واژه‌ای نفرتی بود. فصل ۲۳ مجموعه‌ای است از گفتارهای او بر ضد فریسیان و رهبران دینی. اینها به راستی کلماتی تند و خشن هستند.

ما بیشتر دوست داریم روی برکات متمرکز شویم و چیزهایی را که عیسی در قالب لعنت بر زبان آورده فراموش کنیم. در زمان عیسی ۲۵۰/۰۰۰ نفر بر کرانه‌های دریای جلیل و در چهار شهر عمده زندگی می‌کردند. امروزه تنها یکی از آن شهرها بر جای مانده است. چرا؟ عیسی فرمود: «وای بر تو، وای خورزین... وای بر تو، ای بیت‌صیدا... و تو ای کفرناحوم...»، و همه آنها اکنون ناپدید شده‌اند. تنها شهرهای که نفرین نشد، شهر تیبیرياس (= طبریه) بود که اکنون نیز پابرجاست.

پ- علاقه او به مسیحیان - اعم از یهودی تبار و غیریهودی تبار

دستورالعملی برای شاگردی

بیشتر دیدیم که متی انجیل خود را برای نوایمانان نوشت، و این مقصود وی را می‌توان از فرمان عیسی در انتهای همان انجیل دریافت، آنجایی که پیروانش را با تکلیفی که تا زمان بازگشتش بدیشان محول کرده، ترک می‌گوید: «پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما امر کرده‌ام، به‌جا آورند.» این سخنان مبنایی برای درک هدف متی ایجاد می‌کند: کمک به شاگردان از طریق تعلیم آنچه که عیسی فرمان داده به آنان. می‌توانیم انجیل او را «دستورالعملی برای شاگردی بنامیم».

متی از هر نظر بهترین کتاب عهد جدید برای ارایه به نوایمانان است. این کتاب با دقت هر چه تمام‌تر برای تعلیم نوایمانان طراحی شده تا چگونه زیستن را به آنان که می‌خواهند شاگردان مسیح شوند، بیاموزد. زندگی مسیحی شاید با یک تصمیم در مورد عیسی آغاز شود، اما شاگرد شدن سال‌ها طول می‌کشد. در شاگردی عامل کلیدی آموختن چگونه زیستن در پادشاهی آسمان بر زمین است و متی انجیل خود را دقیقاً برای همین منظور نوشته است: تا ما بتوانیم از خودمان و دیگران شاگرد بسازیم.

کلیسا

چنین مقصودی به خوبی توجیه می‌کند که چرا متی تنها انجیلی است که

سخنان عیسی را در مورد کلیسا ثبت کرده. این واژه در دو معنای کاملاً متفاوت به کار می‌رود- کلیسای جهانی و کلیسای محلی.

کاربرد نخستین مفهوم در پی اعتراف پطرس به اینکه عیسی همان «مسیح، پسر خدای زنده» است، آورده می‌شود که این به نوبه خود نقطه عطفی کلیدی در انجیل به شمار می‌رود. به مجردی که پیروان عیسی به هویتش پی بردند، او هم توانست کلیسایش را بنا کند. و با بنا کردن کلیسایش توانست بر صلیب جان ببازد. در اینجا واژه «کلیسا» به کلیسای جهانی، یعنی کل کلیسای عیسی دلالت می‌کند. تنها یک کلیسا وجود دارد که آن را هم خود عیسی بنا می‌کند.

معنای دوم واژه از فصل ۱۸ انجیل گرفته شده است: «اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و در خلوت خطایش را به او گوشزد کن. اگر سخت را پذیرفت، برادرت را باز یافته‌ای؛ اما اگر نپذیرفت، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود. اگر نخواست به آنان نیز گوش دهد، به کلیسا بگو». این دیگر نمی‌تواند منظورش کلیسای جهانی باشد، بلکه جماعت محلی است که شخص مورد ستم قرار گرفته هم جزئی از آن است.

در این گفتارها متی طرحی کلی از هر دو معنای واژه «کلیسا» در عهد جدید ارائه می‌دهد: یک کلیسا هست که عیسی آن را بنا می‌کند، و دیگری کلیسای محلی است که پاره‌ای از پیکره کلیسای جهانی می‌باشد و شما می‌توانید به هنگام ضرورت شکایات خودتان را بدان ببرید.

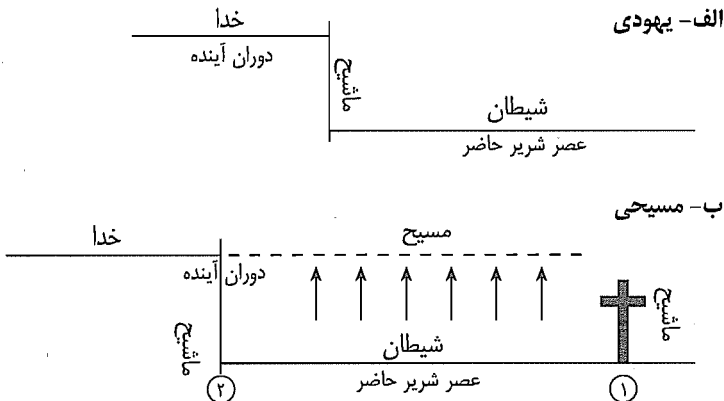
متی یگانه انجیلی است که از کلیسا سخن می‌گوید، بلکه از برخی تعالیمش پیداست که منظورش مشخصاً کلیسای آتی، یعنی پس از پنتیکاست می‌باشد. متی مطالبی را در انجیل خود می‌آورد که ارتباط چندانی به خوانندگان زمان خودش ندارد. برای نمونه، از ۳۷ آیه مندرج در فصل ۱۰ که به دستورهای عیسی به دوازده شاگردش می‌پردازند، تنها ۱۲ آیه مستقیماً ارتباط پیدا می‌کنند. این فصل از جفا بر غیریهودیان سخن می‌گوید، حال آنکه در آن برهه زمانی هیچ غیریهودی‌ای زیر آزار و جفا قرار نداشت، بنابراین متی از لبان عیسی مطالبی را مطرح می‌سازد که به طور ویژه به آینده مربوط می‌شوند. به همین ترتیب، انضباط «کلیسا» در فصل ۱۸ باید برای دوره‌ای بعدتر داده شده باشد، چراکه شاگردان در آن زمان نمی‌توانستند چیزی از آن درک کنند.

پادشاهی

اگر تعالیم مربوط به کلیسا در متی منحصر به فرد است، در عوض تعالیمش در باب پادشاهی مضامینی را در برمی گیرد که در اناجیل دیگر هم آمده‌اند. اما متی به مضمون «پادشاهی» علاقه‌ای ویژه دارد. هیچیک از نویسندگان دیگر اناجیل تا این اندازه به مضمون نامبرده نپرداخته آن را نسبت به مضامین دیگر برتری نداده‌اند. پیشتر دیدیم که وی تعالیم عیسی را در پنج مجموعه تقسیم‌بندی کرده است. مضمون همه این تعالیم پادشاهی است. از این گذشته، مثل‌هایش نیز غالباً با این کلمات آغاز می‌شوند: «پادشاهی خدا همانند ... است». این مضمون غالب بازتاب کننده تعالیم عیسی است و چکیده کل داستان کتاب مقدس در مورد استقرار مجدد پادشاهی آسمان بر زمین می‌باشد. البته این مضمونی است که یهودیان و مسیحیان را در یک امر متحد می‌سازد، و آن انتظار برای پادشاهی آسمان است.

الف - یهودی (اسرائیل)	ب - مسیحی («کلیسا»)
نقل قول‌ها	غیر یهودیان
اشارات	شاگردان
توضیحات	
تالیفات	
$X^5 =$ «شریعت» مسیح	راهنمای شاگردی

پادشاهی آسمان (= خدا)



با این وجود، میان *انتظار یهودی* و *انتظار مسیحی* از پادشاهی اختلافی جدی وجود دارد، و همین اختلاف است که توجیه می‌کند که چرا بسیاری از یهودیان عیسی را ماشیح موعود خویش بشناسند. اگر برآنیم که تعلیم عیسی را در این زمینه دریابیم، درک این مطلب اهمیت بسیاری دارد. (نک. نمودار زیر)

برای یهود پادشاهی امری است که کاملاً به آینده مربوط می‌شود- چیزی است که هنوز تحقق نیافته و از این رو آن را «دوران آینده» می‌نامند. امروزه هنگامی که قوم یهود عید خیمه‌ها را در ماه سپتامبر یا اکتبر جشن می‌گیرند، چشم انتظار آمدن ماشیح هستند تا پادشاهی آسمان را با خود بر زمین بیاورد. این انتظار کانون امید ایشان را تشکیل می‌دهد. آنان زمان کنونی را «عصر شریر حاضر» می‌دانند، یعنی جهانی که شیطان بر آن حکمرواست. شریر رئیس، فرمانروا و خدای این جهان است. اینها عناوینی هستند که هم عیسی و هم پولس به شیطان داده‌اند، اما یهودیان از پیش با این عناوین آشنا بودند.

تفاوت امید مسیحی برای آینده در این نهفته است: **مسیحیان ایمان دارند که ماشیح قبلاً آمده، اما قرار است بار دیگر نیز بازآید.** در انجیل متی عیسی از این امر به عنوان سر پادشاهی یاد می‌کند، یعنی اینکه مسیحای موعود دو بار می‌آید نه یک بار. بدین ترتیب «دوران آینده» که یهودیان منتظر آمدنش هستند، از پیش آغاز شده- عیسی این کار را به انجام رسانیده. پادشاهی آسمان به معنای واقعی‌اش آمده و هم اکنون بر روی زمین وجود دارد، اما به جای آنکه مطابق انتظار یهودیان جایگزین «عصر شریر حاضر» شود، با آن همپوشانی زمانی نیز دارد. میان دو ظهور مسیحا همان زمان همپوشانی یا تقارن زمانی این دو عصر است. دلیل تنش‌های مسیحیان هم همین است که ما در «دوره همپوشانی» به سر می‌بریم. هم پادشاهی اکنون آمده و هم قرار است بیاید، شروع شده اما هنوز به کمال نرسیده است. هنوز استقرار پیدا نکرده، با این وجود از هم‌اکنون می‌توان بدان وارد شد.

با داشتن چنین درکی از آمدن پادشاهی بهتر می‌توانیم بفهمیم که چرا پیغام اناجیل اینقدر برای یهودیانی که خود را به اندازه کافی خوب و شایسته ورود به دوران آینده می‌دانستند، برخوردار بود. یحیای تعمیر دهنده بدیشان گفت که می‌باید تطهیر گردند و در اردن تعمیر یابند، تا شاید گناهانشان شسته شود، و برای

ورود به پادشاهی آینده آماده گردند. بسیاری نسبت به این نیاز بی توجه بودند. به مجردی که این ایده کاملاً متفاوت از پادشاهی خدا را درمی یابیم، تعالیم عیسی را بهتر از پیش درک می کنیم و راحت تر پی به کشمکش هایی که با آن روبرو بود می بریم.

متی مشتاق این است که مضمون پادشاهی به درست ترین و مناسب ترین شکل ممکن با تعلیم دیگر تعادل ایجاد نماید، زیرا این تمرکز بر پادشاهی - با ایمانداران به عنوان اتباع پادشاه - می تواند ما را به سویی رهنمون شود که تصور کنیم رابطه ما با خدا تنها و تنها در این چارچوب خلاصه می شود. تکرار واژه به کار رفته اغلب کلیدی برای دریافت منظور و تأکید نگارنده است، و روی هم رفته متی ۴۴ بار عنوان «پدر» را ذکر می کند که در مقایسه با ۴ بار ذکر آن در مرقس و ۱۷ بار در لوقا تأمل برانگیز می باشد. او بر این پافشاری می کند که ما به عنوان اتباع پادشاه آسمان زندگی می کنیم، اما در عین حال می توانیم او را «با، ای پدر» نیز بخوانیم. اگر صرفاً اتباعی بودیم که مجبور به اطاعت از پادشاه می بودیم، می توانستیم اینگونه بیندازیم که با اطاعت صرف از او نجات پیدا کنیم و رابطه فرزندی خود را که خدا ما را بدان خوانده از یاد ببریم. پس این پادزهری قوی در برابر شریعت گرایی و زندگی بر اساس قواعد و قوانین دینی است.

با فرض درک رئوس کلی پادشاهی نامبرده در بالا، این امکان حاصل می شود که مضمون اصلی انجیل متی را بدین گونه تعریف نماییم: **اکنون در پادشاهی چگونه زندگی می کنید؟ بگذارید به پنج «خطابه» ای که متی از تعالیم عیسی پیرامون پادشاهی گرد آورده نگاهی گذرا بیندازیم:**

۱- شیوه زندگی در پادشاهی (فصل های ۵-۷)

این مجموعه را بیشتر زیر عنوان «موعظه سر کوه» می شناسند و اغلب هم آن را به اشتباه درک می کنند. این سخنان به هیچ روی دربرگیرنده نصایح عیسی به بی ایمانان پیرامون چگونه زیستن نیست. مستقیماً ایمانداران را هدف قرار داده به آنها می گوید که باید چنین زندگی کنند، و اصلاً بی ایمانان را در مد نظر ندارد. موعظه مزبور به ما یاد می دهد که ایمانداران، اکنون که در پادشاهی به سر می برند، چگونه باید زندگی کنند.

خطابه نامبرده با یکسری عبارات قابل توجه آغاز می‌شود: «خوشابه‌حال فقیران در روح، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است... خوشابه‌حال نرم‌خویان، زیرا آنان زمین را به میراث خواهند برد... خوشابه‌حال پاک‌دلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید...» عیسی گونه‌ای تازه از یک شخصیت را توصیف می‌کند که دگرگونی پیدا کرده. پس از «خوشابه‌حال‌ها» ی آغازین نوبت به فرمان‌ها می‌رسد که طیف بسیار گسترده‌تری را در بر گرفته به شدت کاربردی است. در اینجا تنها چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

- اگر دیگری را احمق بخوانید، قاتل هستید.
- در شریعت موسی آمده: «با زنی که با وی ازدواج نکرده‌ای به بستر نرو» اما عیسی می‌گوید «حتی به دختری از روی شهوت نگاه نیندازید.»
- همچنین می‌گوید: «از طلاق و ازدواج مجدد خودداری کنید.»
- به ما می‌گوید که نگران نباشیم، زیرا اگر نگران باشیم به پادشاه آسمان، که از آفرینش خود و به همین ترتیب از ما مراقبت می‌کند، اهانت کرده‌ایم.

شیوه زندگی پادشاهی اینگونه است و این فصل‌ها برای کسی که به تازگی ایمان آورده، دستمایه‌ای عالی فراهم می‌نمایند. نکته مهم و حیاتی که باید درک کرد این است که ایشان برای چنین شیوه زندگی‌ای نجات یافته‌اند، نه به واسطه آن.

۲- مأموریت پادشاهی (۳۵:۹-۴۲:۱۰)

این «خطابه» به طور منطقی در دنباله خطابه پیشین قرار می‌گیرد. متی نشان می‌دهد که وقتی کسی وارد پادشاهی می‌شود مأموریت دارد که رفته دیگران را هم به پادشاهی بیاورد. از این رو شمار زیادی از تعالیم عیسی در باب بشارت در فصل‌های ۹ و ۱۰ گنجانیده شده‌اند.

عیسی به شاگردانش می‌آموزد که با زنده کردن مردگان، بیرون کردن دیوها و شفا دادن بیماران، واقعیت پادشاهی را به نمایش بگذارند و سپس به کسانی که نظاره‌گر این اعمال هستند بگویند که پادشاهی در حال آمدن است. پس در پادشاهی آسمان کردار باید بر گفتار پیشی بگیرد. همچنین قسمت مزبور جزئیات

قابل ملاحظه‌ای در مورد نحوه سفر کردن، چه چیزهایی به همراه بردن و چه واکنشی به مخالفت‌ها نشان دادن آرایه می‌نماید.

۳- رشد پادشاهی (۱:۱۳-۵۲)

پس از مأموریت به سراغ رشد می‌رویم. پیرامون گسترش پادشاهی باید چه انتظاری داشته باشیم؟ در اینجا تعلیمی وجود دارد که از طریق یک سری مثل بیان می‌شود.

■ برزگر: نباید از اینکه از هر چهار بذر سه تایش به ثمر نمی‌رسد نگرانی به خود راه دهیم. از هر بذری که در زمین نیکو می‌افتد می‌توانید ۳۰، ۶۰ و یا ۱۰۰ بذر دیگر به دست آورید، پس ارزشش را دارد.

■ گندم و علف سمی با هم رشد می‌کنند: پادشاهی شیطان و پادشاهی خدا دوشادوش هم رشد می‌کنند، تا اینکه در هنگام درو نهایی گندم را از علف سمی جدا کنند.

■ دانه خردل: عیسی برای به تصویر کشیدن رشد پادشاهی از همان لحظات اول، به توصیف دانه‌ای می‌پردازد که به درختی بزرگ تبدیل می‌شود؛ همین مثل در مورد رشد کلیسا نیز مصداق پیدا می‌کند. عیسی کار خود را با ۱۱ مرد شایسته آغاز کرد و اکنون این شمار به یک میلیارد و پانصد میلیون نفر رسیده است!

■ مروارید گرانبها: متی ارزش پادشاهی را به مرواریدی گرانبها تشبیه می‌کند. باید حاضر باشیم هر چه را که داشتیم بدهیم تا آن را به دست آوریم.

■ تور: عیسی به ما می‌گوید که نباید نگران نوایمانان بد باشند، چون پادشاهی آسمان به توری پر از ماهی، اعم از خوب و بد می‌ماند. پیغامش این است که به جای جدا کردن خوب‌ها از بد‌ها به مجرد گرفتنتشان، باید صبر کنیم تا «ماهی‌ها» سرانجام به ساحل آورده شوند.

۴- اجتماعی پادشاهی (۱:۱۸-۳۵)

متی در اینجا به تعالیمی چند از عیسی در مورد روابط افراد در درون کلیسای محلی می‌پردازد. از این حرف می‌زند که چگونه باید با کسانی که از ایمان خود منحرف شده‌اند رفتار کنیم، و چگونه باید با آنانی که در جماعت ایمانداران نسبت به دیگران مرتکب گناه می‌شوند، برخورد نماییم.

۵- آینده پادشاهی (فصل‌های ۲۴-۲۵)

تا زمانی که متی دست به نگارش انجیلش زده این پرسش برای بسیاری از مسیحیان پیش آمده بود که بالاخره عیسی کی بازمی‌گردد. پس متی (و نیز لوقا و مرقس) بخشی را برای کمک به خوانندگانشان اختصاص داده است تا بدانند باید دنبال چه نشانه‌های بازگشت عیسی باشند.

جایگاه قرارگیری این «خطابه» بسیار مهم است: عیسی و شاگردانش بر کوه زیتون که مشرف بر معبد است می‌نشینند و شاگردان از عیسی در مورد زمان آخر پرسش می‌کنند. متی پرسش‌های شاگردان در این مورد را به نبوت خود عیسی پیروان ویران شدن معبد ربط می‌دهد. عیسی بدیشان چهار نشانه می‌دهد تا با جستجوی آنها به زمان بازگشتش پی ببرند:

- ۱- فجایع و مصایب در جهان: جنگ، قحطی، زمین‌لرزه، مسیحان دروغین.
 - ۲- تحولات در کلیسا: جفا در سراسر جهان، شمار لغزش خورندگان، انبیای دروغین، تکمیل مأموریت.
 - ۳- خطر در خاور میانه: خودکامه حرمت‌شکن، پریشانی بی‌مانند (اما محدود)، مسیحان دروغین و انبیای دروغین.
 - ۴- تاریکی در آسمان: خورشید، ماه و ستارگان محو می‌شوند، گستره آسمان را آذرخش فرامی‌گیرد، آمدن مسیح راستین و گرد آمدن مسیحیان از «چهار گوشه جهان».
- از این چهار نشانه، اولی پیشتر مشاهده شده؛ دومی در آستانه تحقق است؛ سومی هنوز پدیدار نشده و زمانی که آن رویت شود، چهارمی هم با فاصله زمانی اندکی پس از آن روی خواهد داد.
- متی این بخش را با یک سری مثل با محوریت آمادگی برای بازگشت پادشاه ادامه می‌دهد. در هر مثل با تأکید بر لزوم وفاداری در صورت تأخیر قابل ملاحظه او، این عبارت تکرار می‌شود: «چون آمدن او به درازا کشید».

مضامین اصلی

پیشتر شماری از مضامین انجیل متی را که بخشی از دغدغه خاص او را آشکار

می‌سازند، مورد ملاحظه قرار دادیم. هنوز سه مورد دیگر وجود دارد که باید بدانها هم بپردازیم، و هر سه مورد در شاگردی در پادشاهی نقش بنیادین دارند.

۱- ایمان

نخستین مضمونی که از آن مکررا یاد شده مضمون ایمان است. این مضمون مختص متی نیست، اما به یقین مورد علاقه ویژه وی قرار دارد. پیغام او این است که یک تبعه پادشاهی که در عین حال فرزند پدر نیز به شمار می‌رود، با ایمان زندگی می‌کند. منظورش تصمیمی اتفاقی و یکباره برای ایمان آوردن نیست، بلکه مقصودش این است که شخص ایمان آورنده در ایمان خود پیوسته پیش برود. عیسی اغلب در انجیل متی از مردم می‌پرسد: «آیا به آنچه به تو گفتم ایمان داری؟ ایمان داری که می‌توانم این کار را بکنم؟» عیسی در پی کسانی است که به او و کلامش اعتماد پیوسته داشته باشند. او والاترین ستایش را از آن افسر رومی می‌کند که برای گرفتن شفا به نزد وی آمده بود، و بر خلاف قسمت اعظم اسرائیل ایمانی بزرگ داشت.

۲- پارسایی

مضمون دیگری که در انجیل دیگر نمی‌توانید بیابید، پارسایی است - ضرورت انجام دادن همسان با ایمان داشتن. اهمیت وجود نظم در اینجا کاملاً مشهود می‌باشد: نخست ایمان می‌آورید، اما ایمان می‌آورید تا کاری بکنید. برای مثال، یکی از کوتاه‌ترین مثل‌ها در کل انجیل را در نظر می‌گیریم، که در مورد مردی است که دو پسر دارد و از ایشان می‌خواهد تا به تاکستانش رفته در آن به کار بپردازند. یکی گفت: «چشم» ولی نرفت؛ دیگری گفت: «نه»، اما رفت. عیسی در دنباله می‌پرسد که کدامیک از این دو خواست پدر خویش را به انجام رسانیدند، با این انگیزه که تلویحا به ما بگوید که می‌توانیم اعتراف به اطاعت نماییم، اما زمانی که پای عمل در میان می‌آید با نقض عملی گفتارمان دروغ بگوییم. شاگرد بودن تنها این نیست که ایمان داشته باشیم، بلکه باید «پارسایانه عمل کنیم».

این در بسیاری از جاهای انجیل متی تصریح شده است. همین دلیل اصلی تعمید عیسی و معنای آن را که اغلب به اشتباه تعبیر می‌شود، توجیه می‌کند. چرا عیسی

تعمید گرفت؟ او گناهی نکرده بود که شسته شود، چیزی نبود که پاک گردد، با این حال به نزد یحیی آمد تا تعمید یابد. وقتی یحیی به اعتراض گفت که این عیسی است که باید او را تعمید دهد، عیسی همچنان پافشاری نمود، چون «بگذار اکنون چنین شود، زیرا شایسته است که ما پارسایی را به کمال تحقق بخشیم». تعمید برای عیسی، آنگونه که برای دیگران هست، عمل ناشی از توبه نبود، بلکه تنها به جا آوردن پارسایی به شمار می‌رفت. پدرش به او گفته بود که چنان کند، پس او هم اطاعت کرد. در همان ابتدای انجیل عیسی با نمونه قرار دادن خودش نشان می‌دهد که از پیروانش چه انتظاری دارد.

پس جای شگفتی نیست که این تعلیم او سرشار از این مضمون باشد. او می‌گوید: «تا پارسایی شما برتر از پارسایی فریسیان و علمای دین نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت». فریسیان گروهی به شدت مذهبی بودند. هفته‌ای دو روز روزه می‌گرفتند؛ از همه دارای خود ده یک می‌دادند؛ دریا و خشکی را درمی‌نوردیدند تا افراد را به کیش خود درآورند؛ میسیونرهای بزرگی بودند؛ کتاب مقدس‌هایشان را می‌خواندند؛ دعا می‌کردند. با این وجود عیسی فرمود که پارسایی پیروانش باید از پارسایی آنان برتر باشد.

همان گونه که درک معنای دقیق ایمان اهمیت دارد، ما هم باید مطمئن شویم که منظور متی را از مفهوم پارسایی به درستی درک کرده‌ایم. عیسی می‌گوید که ما برای پارسایی نجات می‌یابیم، نه به واسطه پارسایی. درک تمایز میان این دو اهمیت بسیاری دارد. اگر انجیل متی را به یک بی‌ایمان بدهید، ممکن است این را برداشت کند که مسیحی بودن یعنی نیکوکاری، اما در واقع پس از مسیحی شدن - یعنی نجات یافتن و بخشوده شدن - است که خواننده می‌شود تا پارسایی توصیف شده در متی را به منصفه ظهور برسانید.

۳- داوری

این مضمون سوم شاید عجیب به نظر برسد؛ گویی با تزیی که بر مبنای آن متی برای ایمانداران نوشته شده منافات دارد. با این حال، در متی و از قول عیسی حجم قابل ملاحظه‌ای از تعالیم پیرامون داوری ثبت شده است. از این مهم‌تر، بررسی دقیق زمینه متن هر هشداری که در مورد دوزخ داده شده آشکار می‌سازد که جز دو

مورد همه خطاب به ایمانداران تولد تازه یافته گفته شده‌اند.

متی به شاگردان در مورد از خود راضی بودن هشدار می‌دهد. آغاز پیروی از عیسی به منزله در دست داشتن بلیت سفر به آسمان نیست. خود پیروان هم اگر «در طریق خود» بمانند، باید از روانه شدن به سوی دوزخ بیمناک باشند. بنابراین در حالی که مخاطب دو هشدار از هشدارهای مربوط به داوری فریسیان می‌باشند، باقی هشدارها کسانی را هدف قرار داده‌اند که همه چیز خود را برای پیروی عیسی رها کرده‌اند. تکان‌دهنده‌تر از همه اینکه او هیچگاه به گناه کاران بدین گونه هشدار نمی‌دهد.

این حقیقت زمانی به طور ویژه آشکار می‌شود که زمینه یکی از معروف‌ترین عبارات عیسی در مورد دوزخ را مورد توجه قرار می‌دهیم: «از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.» مخاطبان او چه کسانی هستند؟ وی در واقع میسیونرهای مسیحی (دوازده شاگردش) را پیش از روانه کردنشان به میان مردم برای اعلان و اثبات آمدن پادشاهی طرف خطاب قرار می‌دهد. حرف او این نیست که ترس از دوزخ همیشه باید بخشی از پیغامشان به گناه کاران باشد، بلکه این خود آنها هستند که باید از دوزخ بیمناک باشند، زیرا اگر از دوزخ بترسند، دیگر از هیچ کس و هیچ چیز نخواهند هراسید، حتی شهید شدن.

اگر در کل عهد جدید تنها همین انجیل متی را داشتیم برایمان کافی بود که بدانیم مسیحیان باید از توده زباله موسوم به «گهانا» (= جهنم - م) یا وادی خنوم که در بیرون اورشلیم قرار داشت و مردم آشغال‌های خود را در آنجا می‌سوزانیدند - که خدا برای فرجام نافرمانان در نظر گرفته، بترسند. متی برای شاگردان انجیلی هشیارکننده است، چون بدیشان می‌آموزد که در ایمان خود جدی باشند، و به پیش بروند، و در طول راه از عیسی جدا نشوند.

پیغام متی را چگونه باید تعلیم داد

اگر فرض کنیم که هدف متی فراهم کردن رهنمودی برای شاگردی است، شاید این پرسش پیش بیاید که او کل این تعالیم را در چارچوب انجیل مرقس ارایه کرده است. چرا آن را صرفاً دستورالعملی برای شاگردی ننماید و تنها به ثبت تعالیمی

که مورد نیاز شاگردان است بسنده نکرده است؟ پاسخ به این پرسش ما را به بیش از ژرف از مقصودی که عیسی و متی برای آموزش شنوندگان و خوانندگان خود در نظر داشتند رهنمون می‌شود.

زمینه متن

متی به روش تعلیم اصیل خود عیسی وفادار است. عیسی تعلیم خود را در زمینه کارهایی که انجام می‌داد و معجزاتی که به منصفه ظهور می‌رساند ارایه می‌داد. تعلیم را باید در یکچنین زمینه کاربردی‌ای ارایه کرد. لازم است میان گفتار و کردار تعادلی ایجاد نماییم.

یک فرایند دوطرفه

همچنین لازم است وجوه/خبراری انجیل برایمان بازگو شوند: مسیح برای ما چه کرده، و پس از آن با وجوه/امری روبرو شویم: ما قرار است چه کاری برای خداوند بکنیم. اگر بر یکی متمرکز شویم و دیگری را نادیده بگیریم گمراه خواهیم شد. اگر بر آنچه که خدا کرده تمرکز کنیم، ممکن است این تصور برایمان پیش بیاید که دیگر نیازی نیست کاری خودمان کاری بکنیم، و این می‌تواند به بی‌بند و باری منجر شود (یعنی اینکه من چگونه زندگی می‌کنم اهمیتی ندارد). اگر صرفاً بر کاری که باید خودمان برای خداوند انجام دهیم تمرکز کنیم، شاید این شبهه ایجاد شود که همه چیز به ما ختم می‌شود، و این می‌تواند به شریعت‌گرایی بینجامد (یعنی نجات حاصل کار خودم است). در صورتی که این اعمال ما است که باید تابع باورهایمان باشد- ما آن کاری را که خدا در ما انجام داده از خود بروز می‌دهیم. قدرت پادشاهی آسمان ما را از گناه می‌رهاند تا در پاکی پادشاهی زندگی کنیم. پادشاهی یک جور عرضه و تقاضاست. بنابراین آنچه که خدا برای ما می‌کند و آنچه که ما برای او می‌کنیم همه بخشی از انجیل، یعنی مژده پادشاهی است.

لزوم ایجاد تعادل میان وجه اخباری و امری به طور خاص زمانی مصداق پیدا می‌کند که صلیب مسیح را در نظر می‌گیریم، چراکه این خطر وجود دارد که تعلیم مسیح را از هر آنچه که وی بدان نایل گشته جدا سازد. تا به مردم در چارچوب آنچه که مسیح بر صلیب برایشان به دست آورده تعلیمی ندهیم، نمی‌توانیم به آنها تعلیم

بدهیم که چگونه زندگی کنند. نظم حاکم بر متی به ما کمک می‌کند تا به خاطر کارهایی که عیسی برایمان کرده پیوسته از او سپاسگزار باشیم. او خردمندانه تصمیم گرفت تا تعالیم شاگردی را در چارچوب این خبر خوش ارایه نماید که عیسی که همه این چیزها را از پیروانش خواسته همان عیسی است که بیماران را شفا داد، مردگان را زنده کرد، و به خاطر ما مرد و برخاست.

نتیجه‌گیری

انجیل متی باب طبع کلیسای اولیه بود. دغدغه ایشان انجام مأموریت بزرگ بود، اینکه به سرتاسر جهان رفته همه اقوام را شاگرد سازند و به ایشان تعلیم دهند که همه دستوره‌های عیسی را رعایت نمایند. انجیل متی به آنان این توانایی را می‌بخشید که از آن به عنوان یک کتاب راهنمای شاگردی برای همه ایمانداران، خواه یهودی تبار و خواه غیریهودی تبار بهره جویند و عهد عتیق را با عهد جدید پیوند داده به جهان بگویند که مسیح، پادشاه یهود، تحقق بخش وعده خدا به ابراهیم که از طریق وی همه اقوام را برکت خواهد داد، آمده است. سرانجام پسر داود ظهور کرد- و اگر کسی می‌خواهد در پادشاهی او زندگی کند، باید بدین ترتیب که در این کتاب آمده عمل نماید.

۴- لوقا و اعمال

مقدمه

کتاب مقدس از کلام انسان و کلام خدا درست شده- چندین نویسنده بشری و تنها یک ویراستار الهی. بسیاری از نویسندگان در واکنش به نیازی فوری دست به نگارش زده‌اند و نمی‌دانسته‌اند که آنچه می‌نویسند روزی بخشی از کتاب مقدس خواهد شد. از این رو می‌توانیم کتاب‌های کتاب مقدس را در دو سطح مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم: تاریخی و وجودی. در سطح تاریخی می‌پرسیم: چرا نوشته شد؟ چه دلیل انسانی در پس آن نهفته بود؟ در سطح وجودی می‌پرسیم: چرا این کتاب در کتاب مقدس جای گرفته؟ چرا خدا می‌خواهد که ما در این باره بدانیم؟ هنگام بررسی هر دو کتاب انجیل لوقا و اعمال رسولان، این روش بررسی ما خواهد بود. هر دو کتاب یک نویسنده واحد دارند، و با هم یک جلد ویژه را تشکیل می‌دهند. پس این لوقا که بود و چرا این دو کتاب را نوشت؟

لوقا که بود؟

۱- یک غیریهودی

لوقا در میان همه نگارندگان کتاب مقدس منحصر به فرد است، چراکه یگانه نویسنده غیریهودی کتاب مقدس می‌باشد. نام فارسی وی از لوکاس یونانی گرفته شده و اصالتاً اهل انطاکیه سوریه بوده، که پاریس جهان باستان به شمار می‌رفت و در منتهالیه شرقی دریای مدیترانه، و درست در شمال سرزمین موعود قرار داشت. در انطاکیه بود که نخستین کلیسای غیریهودی بنیان گذارده شد و پیروان عیسی مسیح برای نخستین بار «مسیحی» نامیده شدند- لقبی که به نوعی تحقیرآمیز بود

و از سوی اهالی آن شهر به کسانی داده شده بود که می‌خواستند از مسیح پیروی نمایند. در حالی که امروزه این نام فراگیر شده و تعاریف گسترده‌ای دارد، در کتاب اعمال عموماً واژه‌های «ایماندار» و «شاگرد» بر آن ترجیح داده شده است.

لوقا به عنوان یک غیریهودی بهترین کسی بود که می‌توانست از طریق نوشته‌هایش چگونگی انتشار انجیل از اورشلیم به روم را نشان دهد. به آسانی می‌توان فراموش کرد که برای یک دین درنوردیدن مرزهای قومی امری منحصر به فرد است، خصوصاً که این جهش از یک دین ماهیتاً یهودی به دینی باشد که بخش عمده آن را غیریهودیان تشکیل می‌دهند. اکثر مردم به دین نیاکان خود زاده می‌شوند و به همان دین وفادار می‌مانند. در اینجا با دینی روبرو هستیم که از قومی به قومی دیگر می‌پرد. این تمرکز بر خوانندگان غیریهودی را از جهات گوناگون می‌توان مشاهده کرد. مثلاً لوقا از به کار بردن واژه‌ها و تعبیر یهودی به کار رفته در دو انجیل متی و مرقس، مانند «رابی» (= استاد، معلم یهودی - م) یا «آبا» (= ای پدر - م) خودداری می‌کند و ترجیح می‌دهد این واژه‌ها را برای خوانندگانش به یونانی ترجمه کند، تا مطمئن شود که آنها منظورش را می‌فهمند.

۲- یک پزشک

حرفه اصلی لوقا پزشکی بود - پولس رسول هنگام نوشتن نامه خود به کلیسای کولسی به او زیر عنوان «پزشک محبوب» یاد می‌کند. ۴۰۰ سال بود که دانش پزشکی پیشرفت‌های زیادی کرده بود و پزشکان آموزش‌های دقیقی می‌دیدند. لوقا می‌بایست در نوشته‌هایش فردی تیزبین، تحلیلگر و دقیق بوده باشد - اینها مهارت‌هایی است که وی در نگارش انجیلش و نیز کتاب اعمال رسولان به کار می‌برد.

رویدادهای بسیاری وجود دارند که پیشینه پزشکی لوقا را آشکار می‌سازند. برای نمونه، بازگو کردن تولد عیسی از زاویه دید مریم می‌باشد. با جزئیاتی از واقعه ختنه عیسی - از جمله اشاره به قنذاق کردن و پارچه‌های قنذاق - روبرو می‌باشیم، اینها نکاتی هستند که تنها برای یک پزشک جالب می‌باشند. (بر حسب تصادف، لوقا برای ردیابی تبار جسمانی مسیح شجره‌نامه مریم را پی می‌گیرد، در حالی که متی شجره‌نامه یوسف را ردگیری می‌نماید.) زمانی که مرقس بیماری مادر زن پطرس

را تعریف می‌کند، تنها آن را تب می‌خواند؛ اما لوقا می‌نویسد «تبی سخت». از معجزاتی که لوقا به ثبت آنها پرداخته، از هر شش معجزه پنج تایش معجزات شفا هستند.

خدا برای گزارش رویدادهای مافوق طبیعی از یک پزشک استفاده می‌کند! تولد از باکره، معجزات عیسی، و آیات و عجایب مذکور در کتاب اعمال همه از قلم لوقا بیرون آمده‌اند. برخی پزشکان به هر چیز که خارج از حیطه طبیعی و مادی اتفاق بیفتد بدگمان هستند، اما لوقا این توانایی را دارد که مهارت خیره‌کننده خود را در زمینه نگارش و پزشکی برای ثبت آنچه که به راستی به وقوع پیوسته به کار گیرد، حتی اگر این رویدادها بیرون از قلمرو دانش پزشکی یا توان بشری بوده باشند.

۳- یک مورخ

لوقا در ذکر جزئیات، جمله‌بندی و درک اختلافات جزیی فرهنگی بسیار باریک‌بین بود. او که خود در زمره رسولان عیسی قرار نداشت، برای کسب آگاهی در مورد عیسی به کسانی وابسته بود که رابطه نزدیکی با وی داشتند. برخی از مورخان امروزی به نقد نوشته او پرداخته، مدعی شده‌اند که او مرتکب اشتباه شده، اما یافته‌های بعدی باستان‌شناختی همواره صحت نوشته‌های لوقا را تأیید کرده‌اند، تا جایی که اکنون وی را یکی از دقیق‌ترین و موثق‌ترین مورخان زمان خودش می‌شناسند. در حقیقت، اگر ما «انجیل» را ژانری متفاوت از «تاریخ» در نظر بگیریم (چنانکه پیشتر نیز در صفحه ۷۸۰ این کار را کردیم)، آنگاه لوقا تنها تاریخ‌نگار عهد جدید به شمار می‌رود. هدف اصلی او این بود که گزارشی درست و قابل اعتماد از آنچه که عیسی در زندگی‌اش گفته و کرده بود فراهم آورد، و پس از آن مژده نجات را اعلان نماید، هرچند که این دو هدف با یکدیگر همپوشی و تداخل دارند.

۴- یک گردشگر

لوقا همچنین گردشگری جهان‌دیده بود. این لوقا است که به «دریاچه» بودن «دریای» جلیل اشاره می‌کند- این دریاچه تنها ۱۳ کیلومتر درازا و ۸ کیلومتر پهنا دارد. بی‌گمان دریاچه‌ای با چنین ابعاد برای یک گردشگر کهنه‌کار دریا به شمار نمی‌رود! او با پولس رسول سفر کرده بود و این را از اشاراتی که در اعمال به «ما»

می‌کند می‌توان دریافت. لوقا همچون دیگر نویسندگان عهد جدید گمنام می‌ماند، چراکه می‌خواهد همه توجه‌ها را از خودش براند، اما کاربرد «ما» این واقعیت را فاش می‌سازد که وی هم در آنجا بوده. لوقا همسفر پولس بود، به ویژه زمانی که پولس بر دریا سفر می‌کرد- سفر از تروآس به فیلیپی، از فیلیپی به اورشلیم، و از قیصریه به روم. شاید پولس به هنگام سفر دریایی احساس می‌کرده به پزشک نیاز دارد؟ یکی از فاخرترین نوشته‌های لوقا آن بخشی است که سفر آخر پولس و شکسته کشتی شدن او در سواحل مالت را در انتهای کتاب اعمال به تصویر می‌کشد.

این شوق سفر کردن، عامل مهمی در درک چگونگی نوشته شدن انجیل لوقا و اعمال رسولان می‌باشد. این را می‌دانیم که پولس دو سال در قیصریه و دو سال هم در روم زندانی بود. بعدها خواهیم دید که احتمالاً لوقا در خلال همین دو دوره، دو جلد اثر خود را به رشته تحریر در آورد- انجیلش را در قیصریه و اعمال را در روم- که البته این مجال را داشت تا در هنگام ملاقات با پولس با وی مصاحبه کند- نوشت.

۵- یک نویسنده

سبک نگارش یونانی لوقا به مانند مورخان دوره هلنیستی، پخته و آراسته است. مهارت او در نویسندگی را زمانی می‌توان دریافت که انجیل لوقا و اعمال را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. گزارش شکسته کشتی شدنشان در مالت را یکی از شاهکارهای ادبی جهان باستان خوانده‌اند. وی از دامنه واژگان خوبی برخوردار است، سبکی عالی دارد و این توانایی را داراست که با ایجاد طرح داستانی جدید و عوض کردن جریان داستان با تندی و ظرافت خاص، خواننده را به دنبال خودش بکشد. چیره‌دستی وی به عنوان یک مورخ هم مشهود می‌باشد؛ پژوهش‌هایش فراگیر است و می‌داند چه چیزهایی را در اثر خود وارد کرده، از روی چه مطالبی بگذرد.

۶- یک مبشر

لوقا یک مبشر بود- البته بیشتر با قلمش بشارت می‌داد تا با صدایش. «نجات» از کلید واژه‌های هر دو اثر وی به شمار می‌رود. این واژه و دیگر واژه‌های هم‌ریشه‌اش

به کرات به کار رفته‌اند. لوقا به عنوان یک غیریهودی به طور ویژه نگران نجاتی است که برای «تمامی بشر» مهیا شده است. وی در انجیلش سخنان یحیای تعمید دهنده از قول اشعیا را چنین ثبت می‌کند: «آنگاه تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید»، و بسیاری این را مضمون کلیدی انجیل لوقا می‌دانند.

کمی جلوتر، در بررسی مان از انجیل لوقا خواهیم دید که چگونه لوقا به گروه‌های مختلف مردم که می‌توانند نجات خدا را ببینند و خواهند دید، علاقه‌ای ویژه دارد. به همین ترتیب، مضمون اعمال نیز ریخته شدن روح القدس بر تمامی بشر - بر یهودیان، سامریان و مردمان دورترین نقاط جهان است. این دین «یهودی» برای همگان و همه نقاط روی زمین است: لوقا عیسی را به عنوان منجی جهان به تصویر می‌کشد.

در تاریخ آمده که لوقا در ۸۴ سالگی و بدون اینکه هیچگاه ازدواج کرده باشد، در شهر بوئوتیای یونان دیده از جهان فروبست.

مخاطب

پس از آنکه به خصوصیات نگارنده نگاهی گذرا افکندیم، اکنون اجازه دهید تا توجهمان را به مخاطبی معطوف نماییم که این دو کتاب خطاب به او نوشته شده است. مخاطب لوقا مردی است به نام تئوفیلوس، که معنای تحت‌اللفظی‌اش می‌شود «خدادوست». قدری عجیب به نظر می‌رسد که لوقا چهار سال از عمر خود را صرف پژوهش و نگارش اثری کند که قرار است تنها یک مخاطب داشته باشد؛ حتی اگر تصورش را هم می‌کرده که آثارش بعدها خوانندگان بیشتری پیدا خواهند کرد، باز هم عجیب است. به راستی این مرد، تئوفیلوس، کیست؟

یک نظریه این است که تئوفیلوس شخصیتی خیالی می‌باشد، انگار که نگارنده‌ای در نظر داشته باشد اثرش را خطاب به نماینده خیالی گروه خاصی - «آقای پرسشگر بی‌ریای عزیز» - بنویسد. پس تئوفیلوس نامی ساختگی است، به معنای شخصی «خدادوست» که علاقه‌مند به ایمان است و می‌خواهد خدا را بیابد. گرچه خود نظریه معتبر است، با این حال، با همه بوده‌های موجود جور در نمی‌آید.

دیگران چنین استدلال می‌کنند که او شخصی واقعی و احتمالاً ناشری علاقه‌مند به مسیحیت بوده - که یقیناً ایده‌ای جالب توجه می‌باشد. در حقیقت بهتر

است که تئوفیلوس را فردی ببینیم که به راستی وجود خارجی داشته. آشکار است که وی انسانی مهم، و از منصب اجتماعی خاصی برخوردار بوده، چون لوقا به او عنوان «عالی‌جناب» می‌دهد. این دقیقا همان عنوانی است که وقتی فستوس و فلیکس برای داوری در مورد پولس بر کرسی قضاوت می‌نشینند، برایشان به کار می‌برد و قویا این حس را در ذهن تداعی می‌نماید که تئوفیلوس هم دارای شغلی قضایی بوده، چیزی مانند یک وکیل یا قاضی. با این وجود، چرا لوقا باید یکچنین گزارش کاملی، نخست از عیسی و سپس از پولس، به یک وکیل ارایه دهد؟

وکیل مدافع پولس

اگر تصور کنیم که تئوفیلوس وکیل مدافع پولس، یا حتی قاضی رسیدگی به پرونده وی در دادگاه روم بوده، آنگاه قضیه روشن می‌شود. در این صورت وی نیازمند گزارشی فشرده اما کامل بوده، که شرایط را جزء به جزء تا زمان دادرسی شرح بدهد.

این دین جدید چگونه آغاز شد؟ بنیان‌گزار آن که بود؟ چه شد که پولس هم در گسترش آن سهمی بر عهده گرفت؟ از این گذشته، چیزی که می‌توانست به طور خاص نظر وکیل را به خود جلب کند این بود که مقامات رومی به این دین جدید چه نظری داشتند. پس زمانی که پولس را در قیصریه زندانی کردند، لوقا به پژوهش پیرامون زندگی و مرگ عیسی پرداخت، و زمانی که پولس به زندان روم منتقل شد، وی به تحقیق در زمینه سهم پولس در این دین جدید ادامه داد.

کار او شامل مصاحبه با شماری از افرادی که ما آنها را در عهد جدید شخصیت‌های مهمی می‌دانیم می‌شده. کسانی چون: یعقوب، احتمالا متی، و به طور قطع یوحنا (در لوقا مطالبی وجود دارد که آنها را تنها می‌توان در یوحنا یافت - مثلا او و یوحنا تنها کسانی هستند که به بریدن گوش مالخوس در هنگام دستگیری عیسی اشاره می‌کنند).

تألیف کتاب‌ها

لوقا در هنگام گردآوری مطالب ضروری خود برای «دفاعیه دادگاه» با اشکالاتی روبرو بوده. او در زمره دوازده رسول عیسی قرار نداشت، و در ضمن شاهد زندگی و

خدمت او هم نبود. اما از طریق دیدار با آنانی که شاهدان عینی وقایع نامبرده بودند بر این مشکلات غلبه کرد. وی در مدت دو سالی که در قیصریه منتظر بود تا پولس را روانه روم کنند، گزارش‌های مربوط به عیسی را گرد آورد. هنگامی که پولس به روم رسید، دو سال دیگر هم فرصت یافت تا در جلد دوم کتاب خویش، تحت عنوان «اعمال رسولان» به نگارش داستان پولس بپردازد.

اگر نظریه «دفاعیه دادگاه» درست باشد، این می‌تواند دو جلدی بودن اثر لوقا را توجیه کند. می‌توان توجیه کرد که چرا در سرتاسر این دو کتاب رومیان به صورت افرادی به تصویر کشیده شده‌اند که نسبت به این دین جدید روی موافق نشان می‌دهند. هم در صحنه محاکمه عیسی و هم محاکمه پولس، لوقا سه عبارت دال بر بی‌گناهی کامل این افراد می‌گنجاند. پیلاتس سه مرتبه می‌گوید که عیسی بی‌گناه است، و مقامات رومی هم سه بار اذعان می‌دارند که اگر پولس به روم درخواست دادخواهی نداده بود می‌توانست آزاد شود. پس در هر دو کتاب شاهد هستیم که رومیان عامل در دسرهایی نیستند که مسیحیان را تهدید می‌کنند، بلکه این یهودیان هستند که مترصد ایجاد در دسر برای ایمان جدید می‌باشند.

شاهدان عینی

یک وکیل به شهادت شاهدان دست اول، گزارش شاهدان عینی و بوده‌ها (fact) می‌تواند به دقت بررسی شده نیاز دارد، و تازه باید آن را هم به شیوه‌ای منظم ارایه کند. هر دو کتاب لوقا حاوی تاریخ‌گذاری‌های دقیق بر اساس رویدادهای رومی می‌باشند (مثلاً لوقا ۱:۲ و ۱:۳) و در مقدمه جلد نخستش به تئوفیلوس مقصود خویش را آشکار می‌نماید: «از آنجا که بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده‌اند که نزد ما به انجام رسیده است، درست به همان‌گونه که آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلام بودند به ما سپردند، من نیز که همه چیز را از آغاز به دقت بررسی کرده‌ام، مصلحت چنان دیدم که آنها را به شکلی منظم برای شما، عالی‌جناب تئوفیلوس بنگارم، تا از درستی آنچه آموخته‌اید، یقین پیدا کنید.» به راستی این جمله‌بندی با روش کار و مطالبی که یک وکیل به عنوان دستمایه بدان نیاز دارد، سازگار است.

تمرکز بر پولس

نکته دیگری که این نظریه توجیه می‌کند ویژگی‌های غیرمعمول جلد دوم است. اعمال را زیر عنوان «اعمال رسولان» می‌شناسیم، اما تنها دو تن از آنها در روایت نقش محوری دارند، و از دیگران یا صرفاً نامی برده شده و یا به کلی از داستان حذف گردیده‌اند. به علاوه، پطرس شخصیت اصلی ۱۲ فصل نخست کتاب است، و از آن به بعد تقریباً ناپدید می‌شود و جای خود را به پولس می‌دهد. پس کتاب به طرز تقریباً انحصاری روی پولس متمرکز است و دو سوم گزارش را به حکایت وی اختصاص می‌دهد. در نظر گرفتن چنین سهمی قدری غیرعادی به نظر می‌رسد، مگر آنکه انگیزه اصلی از ابتدای کار دفاع از پولس و توضیح این مطلب به مقامات رومی بوده باشد که در دین جدید هیچ چیز فتنه‌انگیزانه یا خرابکارانه‌ای وجود ندارد. بدین ترتیب پولس به عنوان یک شهروند رومی به تصویر کشیده می‌شود که برابر قانون روم مرتکب گناهی نشده و سزاوار دریافت حکم «برائت» از سوی دادگاه می‌باشد.

در روایت محاکمه عیسی در اورشلیم هم تفاوت جالبی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. بنا بر قوانین رومی عیسی بی‌گناه بود، با این حال زیر فشار یهودیان مصلوب گردید. برخلاف او، پولس در دادگاه در جایگاهی قرار داشت که دیگر دست هیچ یهودی‌ای به او نمی‌رسید تا در رأی دادگاه اعمال نفوذ نماید. دادخواهی وی از قیصر جلوی مداخله ایشان را گرفت.

همچنین توجیه می‌کند که چرا شهادت پولس سه مرتبه در کتاب اعمال تکرار شده است - در جایی که شهادت هیچیک از دیگر رسولان قید نشده، این کار قدری افراطی می‌نماید، مگر آنکه به خاطر دادگاهی شدن پولس بوده و ضرورت داشته که وکیل مدافع کلیه مطالب مربوط به دادگاه‌های پیشین وی را بشنود، تا از آنها به عنوان مدرکی به نفع وی و نه بر علیه‌اش استفاده نماید.

از این گذشته، وقتی به اعمال به عنوان دفاعیه دادگاه نگاه کنیم، می‌توانیم پایان یافتن ناگهانی اعمال را نیز توجیه نماییم. داستان در جایی پایان می‌پذیرد که همه منتظر رأی دادگاه در مورد پولس هستند. همچنین استدلال‌های دیگر در مورد مقصود از نگارش اعمال را از درجه اعتبار ساقط می‌گرداند. اگر این کتاب صرفاً روایت زندگی پولس بود، نمی‌بایست در چنین جای غیرعادی‌ای پایان یابد. می‌دانیم

که خود لوقا تا ۸۴ سالگی زندگی کرد، پس اگر هدفش روایت زندگی پولس بود در هنگام مرگ پولس زنده بوده تا آن را هم بنگارد. از سوی دیگر، اگر این نوشته منظوری قضایی در پی داشته، پس دفاعیه دقیقا در همان جایی پایان یافته که می‌باید، یعنی انتظار پولس برای دریافت رأی دادگاه.

آخرین نکته‌ای که می‌تواند استدلال ما را به کرسی بنشانند این است که اگر هدف نگارش تاریخ کلیسای اولیه بوده، پس چرا دکتر لوقا چنین حجم زیادی از نوشتار خود را به شرح جزئیات گزارش شکسته کشتی شدن در سواحل مالت اختصاص داده است؟ و چرا تنها به توصیف این واقعه می‌پردازد، در صورتی که پولس سه مورد مشابه دیگر هم در کارنامه سفرهای خود داشته است؟ به یقین می‌توان گفت که لوقا با این امید رویداد را نوشت تا بر اهمیت رفتار نمونه پولس تأکید کند که نه تنها از آسفتگی و سردرگمی ناشی از کشتی شکستگی برای گریز استفاده نکرد، بلکه جان همه کسانی را که در عرشه بودند، و از جمله اسیرکنندگان رومی خود را که مسئول تحویل وی به دادگاه رومی بودند، نجات داد. من می‌توانم تجسم کنم که پس از بازگویی این تلاش قهرمانانه و میهن‌پرستانه، وکیل مدافع پولس دفاعیه خود را با این جمله به پایان برده است: «عالی‌جناب، دیگر عرضی ندارم.»

آیا این دفاعیه کارساز بود؟

همه شواهد حاکی است که پولس از نخستین محاکمه خود در روم تبرئه شد. نامه‌هایی که وی به تیموتائوس و تیتوس نوشته، حاوی جزئیاتی است که با زندگی وی پیش از آن جور در نمی‌آید و تلویحا نشان از این دارد که وی آزاد شده. حتی یک روایت معتبر وجود دارد که می‌گوید وی توانست به آرمان خود دست یافته به اسپانیا برود. برخی از کلیساهای کهن اسپانیا مدعی هستند که بانی کلیسایشان پولس بوده است.

با قطع و یقین نمی‌توان گفت، اما روایات حاکی از آنند که پولس پس از محاکمه نخست آزاد شد، اما بعدها دوباره وی را دستگیر کردند و سپس گردن زدند. به رغم آن پیامد نهایی، چنین پیداست که کار لوقا بی‌نتیجه نبوده: اگر او در اصل دو جلد کتاب خود را برای نجات جان پولس نوشت، و بدین ترتیب رسول را برای خدمت

بیشتر از بند رهانید، پس او در کار خود موفق بوده.

نتیجه گیری

ما در اینجا بر دلواپسی لوقا برای نجات پولس تمرکز نمودیم، اما این هم روشن است که محاکمه برای مسیحیان همه جا تبعاتی در پی داشت. این تنها پولس نبود که محاکمه می‌شد، بلکه کل مسیحیت: آنچه در روم اتفاق افتاد خبرش در همه جا پیچید، پس این مورد نمونه حقوقی مهمی بود.

دو کتاب لوقا را می‌توان تاریخچه مسیحیت، بخش‌های ۱ و ۲ نامید. این دو کتاب به طرزی درخشان یک دوره ۳۳ ساله را از آغاز خدمت عمومی عیسی تا زندانی یا بازداشت خانگی شدن پولس در روم دربرمی‌گیرند. سرشار است از اطلاعات منحصر به فرد، بدین منظور که خواننده اولیه و نیز خوانندگان بعدی به خوبی بدانند که چه گذشت و ایشان باید چه واکنشی از خود نشان دهند.

لوقا بی‌گمان می‌دانست که با انتشار حیرت‌انگیز مسیحیت در جامعه روم، اثرش مورد توجه طیف گسترده‌ای از مخاطبان نیز قرار خواهد گرفت. زمان چندانی نخواهد گذشت که دیگر آن را فرقه‌ای از یهودیت به شمار نخواهند آورد، بلکه به ایمانی فراملی و جهانی و در حال پیشرفت تبدیل خواهد شد، و این اخبار برای خود روم اهمیت داشت. بنابراین، اثر لوقا نه تنها یک دفاعیه دادگاه، که اعلامیه ایمان بود و به معنای دقیق کلمه می‌توانست در انجام مأموریت در میان غیریهودیان سهم زیادی داشته باشد.

از این رو انجیل وی اثری است با مطالب منحصر به فرد. در ابتدای آن به تئوفیلوس می‌گوید که خیلی‌های دیگر هم دست به نگارش آنچه که به وقوع پیوسته دراز کرده‌اند. وی از نوشته مرقس و احتمالاً نوشته متی و دیگر نوشته‌ها خبر داشته. اما انجیل خودش ثمره پژوهشی اصیل و با طیفی گسترده است، که شامل مصاحبه‌ها و گزارش‌های دقیق از شاهدان عینی است که همگی در بستر یا زمینه‌ای از جهان رومی فراهم آمده‌اند.

وی چشم‌اندازی گسترده را ترسیم می‌کند و سپس روی افراد متمرکز می‌گردد. به رغم این واقعیت که خود لوقا شخصا رسول نبود، هیچگاه کسی در اینکه این دو کتاب لوقا- اعمال باید در زمره «کانون» عهد جدید جای بگیرند، تردیدی به

خود راه نداد. این به درستی نشان می‌دهد که کلیسای اولیه آنها را آثاری بی‌بدیل و از لحاظ محتوا و اعتبار «رسولی» می‌دانسته، هرچند که نگارنده‌اش شخصا رسول نبوده است.

۵- لوقا

مقدمه

در میان چهار انجیل، لوقا دوست داشتنی‌ترین و در عین حال ناشناخته‌ترین انجیل است. شاید این حرف قدری عجیب به نظر برسد. اکثر مردم بخش‌هایی را که منحصراً در لوقا آمده‌اند را نیک می‌شناسند: مثل سامری نیکو را بسیاری دوست می‌دارند و اکنون دیگر کلماتش وارد زبان‌دهای انگلیسی هم شده؛ وقتی می‌گوییم «پسر گمشده» اکثر مردم می‌فهمند منظورمان چیست، زیرا با داستان «پسر گمشده» در انجیل لوقا آشنايند؛ شرح دیدار عیسی با زکی، مریم و مارتا، دزد در حال مرگ و دو نفر همراه در جاده عمائوس بسیار مشهور می‌باشند (البته شهرت این مثل‌ها در فرهنگ غرب منظور نظر نویسنده می‌باشد، نه ایران-م)

اما در آنجاهایی که مطالب لوقا با سایر انجیل همپوشانی دارد، معمولاً ما گزارش‌های دیگر را بهتر از گزارش لوقا به خاطر داریم. برای مثال، منظور از «نمک» در دو انجیل متی و لوقا چه چیزی بیان شده؟ بیشتر افراد می‌پندارند که منظور این است که ایماندار باید در اجتماع نقش نگاه‌دارنده و طعم‌دهنده را بازی کند، و این تعبیر را از کاربردهای نمک در آشپزی اقتباس می‌کنند. اما لوقا جزئیات دیگری را هم مورد اشاره قرار می‌دهد، می‌گوید که اگر نمک خاصیت خودش را از دست بدهد دیگر حتی نه به درد خاک می‌خورد و نه برای استفاده به عنوان کود کشاورزی. معنای تلویحی‌اش این است که استعاره مزبور با زمین سروکار دارد نه با آشپزخانه. در آن زمان نمک را از دریای مرده می‌آوردند و این نمک پر بود از پتاس و دیگر املاح. آن را برای حاصلخیزتر کردن زمین‌های کشاورزی و به عنوان ضدعفونی‌کننده فضولات انسانی به کار می‌بردند. به معنای دقیق کلمه، نمک چیزی بود که به رشد چیزهای خوب کمک می‌کرد و جلوی انتشار چیزهای

بد را می‌گرفت: عیسی فرمود که شاگردان باید همین کار را بکنند. اکثر آدمها سایر جزئیاتی را که لوقا به مثل افزوده نادیده می‌گیرند و قرائت خودشان را از روی متی در مورد «تمک زمین» برداشت می‌کنند.

مثال دیگر از نادیده گرفتن لوقا در این گفتار است: «زیرا اگر با چوب تر چنین کنند، با چوب خشک چه خواهند کرد؟» من اغلب در سخنانم برای سر به سر گذاشتن با شنوندگانم این جمله را می‌خوانم و از ایشان می‌پرسم این جمله از کجاست: عهد عتیق، عهد جدید یا ویلیام شکسپیر؟ معمولا اکثر آنان پاسخ اشتباه می‌دهند! در واقع عیسی زمانی این سخنان را گفت که داشت صلیب خود را به سوی جلیجتا حمل می‌کرد. تنها لوقا این جمله را ثبت کرده، که معلوم می‌شود کمتر کسی آن را خوانده است.

عناصر منحصربه فرد در لوقا

ساختار انجیل لوقا بر مبنای ترتیب‌بندی مرقس، و با همان لحظه نقطه عطف کلیدی در قیصریه فیلیپی، که پس از آن عیسی رو به سوی اورشلیم می‌آورد، انجام گرفته است. اما جور دیگری هم می‌توان بدان نگاه کرد و آن را به پنج بخش تقسیم نمود:

۳۰ سال نخست زندگی خصوصی	۱:۱-۱۳:۴
خدمت در جلیل	۱۴:۴-۵۰:۹
سفر به اورشلیم، با تعالیم بسیار مشروح	۵۱:۹-۴۴:۱۹
واپسین روزها در اورشلیم (این بخش از ریشه با رویکرد مرقس فرق می‌کند)	۴۵:۱۹-۵۶:۲۳
رستاخیز و صعود	۲۴

اجازه بدهید بخش‌هایی را که منحصرا در لوقا وجود دارند مورد بررسی قرار دهیم.

داستان تولد عیسی

داستان تولد عیسی، بر خلاف روایت متی که از منظر یوسف می‌باشد، همه از

زاویه دید مریم بیان شده‌اند. لوقا حسی کاملاً متفاوت از روایت به دست می‌دهد. علایق بشری بیشتری در روایت وی به چشم می‌خورد و از بارداری و زایمان، و حتی کهنه‌های قنذاق نوزاد جزئیات دقیقی ارائه می‌کند. لوقا هم مانند متی نسب‌نامه‌ای برای عیسی گردآوری می‌کند، اما این شجره‌نامه از طرف مریم به گذشته می‌رود و پشت در پشت تا آدم ادامه پیدا می‌کند. عیسی به لحاظ حقوقی از طریق یوسف فرزند داود محسوب می‌شد، اما از طریق مریم نسبت خونی با داود پادشاه پیدا می‌کرد. پس عیسی از هر دو طرف شاهزاده به شمار می‌رفت.

در روایت تولد به قلم لوقا، ماه تولد عیسی هم به طور غیرمستقیم آمده است. آمده که زکریا کاهنی بود از خاندان ایبا. در اول تواریخ می‌خوانیم که این خاندان در چه ماهی از سال برای خدمت در معبد فراخوانده می‌شدند: در چرخه سالانه، ایبا هشتمین خاندان از خاندان‌های ۲۴ گانه کاهنان بود. پس زکریا در ماه چهارم گاهشمار یهودی در معبد مشغول به خدمت بوده است. می‌دانیم که الیزابت در همان هنگام آبستن شد، و نیز می‌دانیم که زمانی که مریم باردار شد، الیزابت شش ماهه آبستن بود. بدین ترتیب می‌توانیم زمان تولد عیسی را ۱۵ ماه پس از آن تاریخ محاسبه نماییم، که می‌شود ماه هفتم سال بعد و همزمان با عید خیمه‌ها (یعنی اواخر سپتامبر یا اوایل اکتبر [برابر با مهر ماه ایرانی - م.]). یهودیان هم در ایام عید خیمه‌ها انتظار ظهور ماشیح را می‌کشیدند و هنوز هم در این روزها منتظر وی هستند.

داستان کودکی عیسی

تنها روایت از ۳۰ سال نخست زندگی عیسی را لوقا ثبت کرده است. در ۱۲ سالگی برای عیسی آیین بارمیتسوا (Bar Mitzvah) که به معنای «توانا به انجام کارهای نیک» می‌باشد، گرفتند. زمانی که پسر یهودی به سنی می‌رسد که باید در برابر رفتار خود پاسخگو باشد. مادامی که پسر به این سن نرسیده، اگر مرتکب اشتباهی شود والدینش به جای او مجازات می‌شوند، اما از آن به بعد خود وی در برابر رعایت احکام خدا مسئول می‌باشد. او را به کنیسه‌ای می‌برند و وی بخشی از شریعت موسی را می‌خواند. از آن هنگام به بعد وی مرد به شمار می‌رود

و با پدرش در کسب و کار یا پیشه‌ای که دارد شریک می‌گردد. در این داستان شرح دیدار عیسی از اورشلیم به همراه مریم و یوسف آمده است. در آن روزگار زنان به فاصله ۱۵ مایل یا یک روز جلوتر به راه افتاده، چادری بر پا می‌کردند و خوراکی می‌پختند تا مردان برسند. بچه‌های زیر ۱۲ سال با مادرانشان سفر می‌کردند، و پسران بالای ۱۲ سال با پدرانشان همراه می‌شدند. شاید عیسی چونان گذشته با مریم رهسپار اورشلیم شده، اما از آنجایی که وی اکنون ۱۲ سال داشت، اگر با یوسف بازگشت امری کاملاً طبیعی می‌نمود. پس قابل درک است که هر کدام تصور می‌کردند که عیسی همراه دیگری است.

اکنون و با دانستن این مطلب بهتر می‌توانیم معنی پاسخ عیسی به پرسش مریم زمانی که او را در معبد یافت دریا بیم که گفت: «مگر نمی‌دانستید که می‌باید در خانه [یا امور] پدرم باشم؟» اینها نخستین سخنان ثبت شده عیسی هستند. شگفت‌انگیزترین چیز این است که پس از آن می‌گوید وی با والدین خود به ناصره برگشت و مطیع ایشان بود. داستان این مطلب را آشکار می‌سازد که عیسی حتی در سن ۱۲ سالگی هم به راستی از هویت خویش آگاه بوده. موضوع دیگری هم که آشکار می‌شود این است که مریم هیچگاه به او نگفته بوده که کیست (او به یوسف زیر عنوان «پدرت» اشاره می‌کند).

تعمید

لوقا در مورد تعمید عیسی هم حرف‌های بی‌نظیری برای گفتن دارد. این لوقاست که به ما می‌گوید عیسی پس از تعمید و در نتیجه یک دعا، روح‌القدس را یافت. متی و مرقس می‌گویند که او پس از تعمید و هنگام بیرون آمدن از آب روح‌القدس را دریافت نمود، اما لوقا به دعای او در این فاصله اشاره می‌کند: «در همان حال که او دعا می‌کرد، آسمان گشوده شد و روح‌القدس به شکلی قابل رؤیت، همچون کبوتری بر او فرود آمد.» در حقیقت، لوقا بیش از هر نویسنده دیگری در عهد جدید، پیرامون تعمید روح‌القدس با ما سخن می‌گوید. این موضوعی است که بعداً به طور مفصل بدان خواهیم پرداخت (ص ۸۴۹ متن انگلیسی).

تعلیم عیسی

کلیشه‌های تعلیمی منحصر به فرد

شیوه برخورد لوقا با تعلیم عیسی هم متفاوت است. موعظه سر کوه متی به موعظه در دشت تبدیل می‌شود و هر یک از خوشابه‌حال‌ها با یک وای (نشان نفرین - م) قرین می‌گردد. مثلاً «خوشابه‌حال شما که اکنون گریانید» با «وای بر شما که اکنون خندانید» جفت می‌شود. لزومی ندارد خیال کنیم که لوقا و متی در این مورد با هم تناقض دارند. روشن است که عیسی بارها و بارها این موعظه را و به شکل‌های گوناگون انجام داده است. لوقا تنها نمونه‌ای کوتاه‌تر و متفاوت‌تر از آن را به ما ارائه می‌دهد.

مثل‌های منحصر به فرد

ما شماری از داستان‌های عیسی را هم به طور کامل و امدار لوقا هستیم:

- مثل سامری نیکو
- مثل پسر گمشده (یا پدر اسراف‌کار و دو پسر گمشده - در این باره نک. توضیحات صص ۸۵۴ - ۸۵۷)
- مثل بیوه سمج
- مثل فریسی و خراجگیر
- مثل آن دوستی که نیمه‌شب در خانه همسایه‌اش را می‌کوبد تا برای مهمان ناخوانده‌اش قدری نان بگیرد
- مثل درخت انجیر بی‌بر
- مثل میاشتر متقلب
- مثل ایلعازر و مرد ثروتمندی که به دوزخ افتاد - تنها مثلی که در آن شخصیتی دارای نام در آن وجود دارد (شاید «ایلعازر» حتی به شخصی واقعی دلالت می‌کرده؛ نک. توضیحات صص ۸۵۹ - ۸۶۰)
- مثل دو بدهکار

رویدادهای منحصر به فرد

از میان رویدادهای منحصر به فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- گرفتن ماهی به گونه‌ای اعجاز‌آمیز
- مأموریت «هفتاد نفر» (در برخی نسخه‌ها ۷۲ نفر آمده)
- صعود، از اشاره کوتاهی که در پایان‌بندی «بلندتر» مرقس به صعود شده، لوقا تنها انجیلی است که گزارشی از صعود در آن آمده. لوقا در آغاز اعمال رسولان هم این گزارش را نقل کرده است، تا بدین ترتیب دو اثر خود را به هم پیوند داده و بر اهمیت آن تأکید نماید.

لوقا همچنین در ارتباط با اشخاص به رویدادهایی اشاره می‌کند که مورد علاقه ویژه می‌باشند.

- زن فاحشه‌ای که در خانه یک فریسی پای عیسی را تدهین نمود
- زنی که در میان جمعیت بسیار دامن ردای عیسی را لمس کرد
- مهمانی در خانه مریم و مارتا
- خراجگیر بالای درخت (زکا)
- شفای مرد مبتلا به ورم
- زن علیل
- ده جذامی
- پیشکش بیوه زن
- دزد در حال مرگ
- دو شاگرد در راه عماؤس

این داستان‌ها بر این تأکید می‌کنند که لوقا بیش از دیگر انجیل نگاران به مردم علاقه داشته است- از کسی که یک پزشک خانواده بوده هم جز این انتظاری نمی‌رفت.

علاقه به مردم

دست کم شش گروه از مردم هستند که لوقا بدیشان علاقه ویژه دارد.

۱- سامریان

سامریان گروهی بودند که در زمره مطرودان یهود به شمار می‌رفتند، زیرا ایشان ثمره ازدواج یهودیان با غیریهودیان در طی دوران تبعید بابل به شمار می‌رفتند. خصومت با این گروه به قدری بود که یهودیان هنگام سفر از یهودیه به ناصره یا برعکس، به جای آنکه از سامره بگذرند راه خود را درازتر کرده از کرانه خاوری رود اردن رفت و آمد می‌کردند.

تنها لوقاست که به ما می‌گوید یکی از آن ده جذامی شفا یافته که برای عرض «تشکر» بازگشته بود، یک سامری بود. بقیه یهودی بودند، و برکت شفا را حق مسلم خود می‌دانستند.

همچنین لوقا ثبت می‌کند که چگونه یعقوب و یوحنا می‌خواستند از آسمان بر سر سامریان آتش فرود آورند چراکه ایشان نسبت به عیسی بی‌ادبی روا داشته بودند. وی سپس در اعمال داستان را پی می‌گیرد، آنجایی که می‌خوانیم که چگونه یوحنا به همراه پطرس راهی سامره شدند تا برای سامریان دعا کنند که ایشان آتش روح‌القدس را بیابند!

البته وی داستان سامری نیکو را هم تعریف می‌کند، و «نیکو» صفتی بود که معمولاً در مورد این قوم به کار نمی‌رفت. او از بهت و حیرت خوانندگان یهودی‌اش از اهمیتی که وی برای سامریان قایل است بهره‌برداری کرده دلواپسی خود را بی‌گمان برای حفظ این داستان - به عنوان تشویقی برای سامریان - و کمک به شفای روابط آنان با یهودیان آشکار می‌سازد.

۲- غیریهودیان

از آنجایی که خود لوقا هم غیریهودی بوده، طبیعی است که غیریهودیان در داستان وی نقش مهمی بر عهده داشته باشند، و خود این برچسب در آن برجسته می‌گردد. لوقا این موضوع را از همان ابتدا فاش می‌سازد، آنجایی که شمعون پیر می‌گوید که عیسی «نوری برای آشکار کردن حقیقت بر قوم‌های بیگانه» است.

او به سخنان عیسی در مورد بیوه اهل صرفه صیدونی و نعمان سوری در موعظه‌اش در ناصره اشاره می‌کند. منظور القای این اندیشه در ذهن خواننده است که این غیریهودیان از قوم اسرائیل که کوشیدند جان عیسی را بگیرند، ایمانی بیشتر داشتند.

همچنین لوقا از فرستادن هفتاد نفر به سوی کسانی خبر می‌دهد که شماری از ایشان را یهودیان بر پایه فصل ۱۰ پیدایش نماد قوم‌های دیگر می‌دانستند، از جمله اهالی کرانه خاوری رود اردن که در آن زمان پیریه نامیده می‌شد. دیگر انجیل نگاران از سفر عیسی از شمال تا اورشلیم یاد می‌کنند، اما کاری را که وی در طول مسیر و در سرزمین غیریهودیان به انجام رسانید از قلم می‌اندازند.

۳- رانده‌شدگان

لوقا به همه رانده‌شدگان، یعنی هر کسی که از سوی دیگران مورد تحقیر یا اهانت قرار گرفته، علاقه بسیاری نشان می‌دهد. وی در انجیل خود داستان شفای ده جذامی، و دعوت از زکای خراجگیر را آورده است. خراجگیری از دو جهت حرفه‌های منفور بود: نخست اینکه خراجگیران با رومیانی که بدیشان مسئولیت جمع‌آوری مالیات‌ها را داده بودند تبانی می‌کردند، و دوم بدین خاطر که حقوقشان از مازاد آن چیزی که به عنوان مالیات مقرر شده بود تأمین می‌گشت. با این وجود، نه تنها عیسی با زکا، یکی از همین کسانی که پیشه منفوری داشتند دیدار کرد، بلکه در لوقا می‌خوانیم که در آن روز «نجات» به خانه وی آمد.

همچنین لوقا در داستان تولد عیسی شبانان را هم به عنوان شاهد و پراکنده کنندگان این خبر وارد می‌کند. در آن روزگار مردم به شبانان به دیده انگل‌های غیرقابل اعتماد اجتماع نگاه می‌کردند، زیرا از کش رفتن آنچه که به دیگران تعلق داشت گذران زندگی می‌کردند. در نتیجه، شهادت یک شبان در یک دادگاه قانونی فاقد اعتبار بود.

نکته دیگری که جالب توجه می‌باشد نحوه گنج‌یابیدن داستان زن فاحشه سابقه است که پایهای عیسی را تدهین نمود و واکنشش به آموزش مسیح می‌تواند درس عبرت برای کسانی باشد که خود را پارسا می‌انگارند.

۴- زنان

لوقا نسبت به زنان از خود علاقه ویژه‌ای نشان می‌دهد. بیشتر به مریم و مارتا اشاره کردیم. علاوه بر آنها لوقا از زنی می‌نویسد که دامن ردای عیسی را لمس کرد، و در دم شفا یافت. هیچیک از دیگر انجیل نگاران به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند که وقتی عیسی صلیب خود را بر دوش حمل می‌کرد، زنان می‌گریستند. وانگهی، از زنان ثروتمندی نام می‌برد که خدمت عیسی را مورد پشتیبانی مالی خود قرار می‌دادند. در این انجیل از ۱۰ زن یاد شده که در هیچ جای دیگر ذکری از ایشان نیست و در مثل‌ها هم به سه زن دیگر اشاره می‌کند.

۵- فقیران

از قرار معلوم لوقا نسبت به فقیران هم از خود تمایل نشان می‌دهد. برای مثال، وی این سخنان عیسی را در انجیل خود ثبت کرده: «خوشابه‌حال شما که فقیرید» و «وای بر شما که ثروتمندید»، حال آنکه متی می‌گوید: «خوشابه‌حال فقیران در روح». و هیچ اشاره‌ای هم به ثروتمندان نمی‌کند. بر خلاف دیدگاه قوم اسرائیل که فقر را نشانه ناخشنودی خدا می‌پنداشتند، لوقا فقر را یکجور برکت می‌داند. وی می‌نویسد که مریم و یوسف پس از تولد عیسی برای قربانی دو کبوتر به معبد تقدیم کردند. این ارزان‌ترین قربانی ممکن بود که در قوانین لایوان آن را جایز می‌دانست. وی همچنین شماری از گفتارهای دیگر را در کتاب خود گنجانیده که بازتاب‌کننده جنبه‌های تعالیم عیسی در مورد فقر می‌باشند:

■ «اگر کسی چیزی از تو بخواهد به او بده، و اگر مال تو را غصب کند، از او باز نخواه.»

■ «عیسی به میزبان‌ش گفت: چون ضیافت ناهار یا شام می‌دهی، دوستان و برادران و خویشان و همسایگان ثروتمند خویش را دعوت مکن؛ زیرا آنان نیز تو را دعوت خواهند کرد و بدین سان عوض خواهی یافت. پس چون میهمانی می‌دهی، فقیران و معلولان و لنگان و کوران را دعوت کن تا سعادتمند شوی؛ زیرا آنان را چیزی نیست که در عوض به تو بدهند، و پاداش خود را در قیامت پارسایان خواهی یافت.»

■ در مثل ضیافت بزرگ: «میزبان ... به خادم دستور داد که به کوچه و بازار شهر

بشتابد و فقیران و معلولان و کوران و لنگان را بیاورد.»
 ■ در مثل ایلعازر و مرد ثروتمند: «باری، آن فقیر مرد و فرشتگان او را به جوار ابراهیم بردند. ثروتمند نیز مرد و او را دفن کردند. اما چون چشمان خود در عالم مردگان بگشود، خود را در عذاب یافت. از دور، ابراهیم را دید و ایلعازر را نیز در جوار او...»

۶- گناه کاران

آخرین گروه از مردم که لوقا بدیشان توجه ویژه نشان می‌دهد شاید قدری عجیب به نظر برسد. اما مگر عیسی برای نجات گناه کاران نیامده بود؟ در آن زمان، «گناه کار» اصطلاحی بود که از سوی یهودیان به هر کسی که رعایت شریعت موسی را ترک گفته بود اطلاق می‌گردید. در شریعت موسی ۶۱۳ دستور وجود داشت، که به اندازه کافی دشوار بودند، اما رهبران دینی چیزهای دیگری هم بر آنها افزوده بودند. شمار کثیری از مردم ترک شریعت کرده بودند. لوقا داستان‌هایی را در کتاب خود می‌آورد تا بر این نکته تأکید نماید که عیسی اصلاً برای رسیدگی به حال همین افراد آمد. وی نفرت فریسیان از عیسی به خاطر معاشرت با کسانی که پایبند به شریعت نبودند، مورد تأکید قرار می‌دهد. چگونه می‌تواند انسانی تا این اندازه به خدا نزدیک و در عین حال با «گناه کاران» هم دمخور باشد؟

انجیل لوقا به شدت انجیلی انسان دوستانه است. مردم همان گونه که برای عیسی مهم بودند، برای لوقا هم اهمیت دارند. او نگران کسانی بود که نه خودشان می‌توانستند کمکی به حال خود بکنند، و نه دیگران بدیشان کمک می‌کردند. او به روشنی شیفته واژه *splanknidzomai* بود که معنایش «دلسوزی» است و عیسی را به صورت مردی به تصویر می‌کشد که نه برای قدرت و محبوبیت خود، که برای این زندگی می‌کند که خدا از ناتوانان دستگیری نماید. او این را در انتهای داستان زکا در عبارتی خلاصه می‌کند: «پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.» به همین ترتیب می‌خوانیم: «... مردم همه می‌کوشیدند او را لمس کنند، زیرا نیرویی از او صادر می‌شد که همگان را شفا می‌بخشید.»

موارد تأکیدی دیگر در لوقا

۱- فرشتگان

لوقا خصوصا در ابتدای روایت خود، علاقه ویژه‌ای به فرشتگان دارد. موجودات آسمانی تولد یحیی را به الیزابت اعلام می‌کنند، به زکریا می‌گویند که نام پسر خود را چه بگذارد و تولد عیسی را هم به مریم ابلاغ می‌نمایند. سپس بعد از سال‌ها، زمانی که عیسی در بیابان مورد وسوسه قرار می‌گیرد، لوقا به خدمت فرشتگان بدو اشاره می‌کند، و نیز در باغ جتسیمانی به هنگام دعای عیسی می‌خوانیم که: «آنگاه فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد.»

می‌گویند کسانی که به حرفه پزشکی اشتغال دارند، بدگمان‌ترین افراد نسبت به امور مافوق طبیعی هستند. لوقا که هم پزشک است و هم مورخ دقیق، نه تنها هیچ مشکلی با وارد کردن فرشتگان در روایت خویش نمی‌بیند، بلکه مشتاق است تا بر نقش حیاتی ایشان پافشاری نماید.

۲- روح القدس

انجیل لوقا را «انجیل فرهمند» (charismatic Gospel) نامیده‌اند. در لوقا بیش از مجموع متی و مرقس پیرامون روح القدس سخن به میان آمده است.

- لوقا به نقش روح القدس در باردار شدن مریم به عیسی اشاره می‌کند: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند.»
- هم در مورد الیزابت و هم زکریا می‌گوید که از روح القدس پر شدند و نبوت می‌شود که یحیی از شکم مادر پر از روح القدس خواهد بود.
- مفهوم عهد عتیقی مسح شدن با روح القدس هم در مورد حنا و شمعون دیده می‌شود. روح القدس شمعون را برای دیدار عیسای نوزاد برمی‌انگیزد و حنا زیر عنوان نبیه توصیف شده است.

■ روح القدس به هنگام تعمید گرفتن عیسی بر وی فرود آمد. سپس به ما می‌گوید: «عیسی پر از روح القدس، از رود اردن بازگشت و روح او را در بیابان هدایت می‌کرد.»

■ پس از اتمام دوره وسوسه در بیابان: «عیسی به نیروی روح به جلیل بازگشت ...»

■ لوقا تعلیم عیسی را در مورد دعا برای طلبیدن روح القدس در انجیل خود ثبت کرده است: «... چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح القدس را به هر که از او بخواهد، عطا خواهد فرمود».

انجیل لوقا با این گفته عیسی به پیروانش پایان می‌پذیرد که در اورشلیم بمانند تا «آن‌گاه که از اعلی با قدرت آراسته» شوند. علاقه لوقا به روح القدس در جلد دوم اثرش نیز ادامه پیدا می‌کند، و حتی در اعمال رسولان شاهد موارد بیشتری نیز هستیم.

۳- دعا

الف) دعاهای عیسی

لوقا پیش از دیگر انجیل نگاران درباره دعاهای عیسی مطلب می‌نویسد. همان گونه که بیشتر هم یادآور شدیم، اعطای روح القدس پس از تعمید عیسی در پاسخ به دعای وی انجام گردید و این نخستین دعای اوست که در جایی ثبت شده. او واپسین دعا را هم بر صلیب بر زبان راند: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم.»

مابین این دو، لوقا در نه مورد به دعای عیسی اشاره می‌کند. از این نه دعا هفت‌تایش منحصر در لوقا آمده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که عیسی برای کسب هدایت پیوسته با پدر خود در دعا بود.

ب) دعاهای شاگردان

دغدغه دیگر لوقا این است که ما به اهمیت دعا برای هر یک از شاگردان پی ببریم. فصل ۱۱ به طور مبسوط به تعلیم درباره این امر اختصاص یافته است. به علاوه، مثل بیوه زن سمح این دلگرمی را می‌دهد که خدا مشتاق اجابت کردن دعاست، و مثلی که از پی آن بیان می‌کند، یعنی تضاد میان خراجگیر و فریسی انسان را به دعا کردن تشویق می‌نماید. برای پیروان عیسی دعا کردن از اهمیت کمتری نسبت به دعا کردن برای خود عیسی ندارد.

۴- شادمانی

لوقا بیش از هر کتاب دیگری در عهد جدید از واژه‌هایی استفاده می‌کند که با «شادمانی» در ارتباطند. برای مثال، لوقا تنها نگارنده‌ای است که واژه خنده را به کار برده است. وی همچنین می‌گوید که وقتی گناه‌کاری توبه می‌کند در آسمان خوشی عظیمی برپا می‌شود. و در یک مورد، عیسی «در روح القدس به وجد آمد». این مضمون در پیوند با مضامین ستایش و پرستش می‌باشد. روایت تولد با سرود فرشتگان آغاز می‌شود: «جلال بر خدا در عرش برین»، و در معبد با مردمی که «خدا را ستایش می‌کردند» پایان می‌پذیرد. لوقا پیوسته نگاه خوانندگان را به سوی آسمان برمی‌افرازد. برخی از زیباترین سرودهای ستایش، از قبیل 'Magnificat' (سرود مریم) و «Nunc Dimittis» (سرود شمعون) در لوقا به ثبت رسیده‌اند.

۵- انجیل جهانی

لوقا انجیلی جهانی است که عیسی را به عنوان منجی کل جهان نشان می‌دهد. این مضمون را در سرتاسر کتاب وی می‌توان مشاهده کرد، چراکه این نویسنده غیریهودی تا حد زیادی می‌تواند خوانندگان غیریهودی خود را با این خبر خوش تحت تأثیر قرار دهد که این مژده برای ایشان نیز می‌تواند باشد.

■ وی نخست این کار را با نسب‌نامه عیسی می‌کند. همچون متی بر ریشه‌های یهودی او تأکیدی نمی‌ورزد، بلکه تا آدم به عقب بازمی‌گردد، بر انسانیت عیسی و این واقعیت که انجیل برای همگان است، پای می‌فشارد: خدا همواره دغدغه همه مردمان را داشته است.

■ از همان ابتدا فرشتگان با واژه‌هایی از این قبیل سرود می‌خوانند: «جلا بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند».

■ لوقا از اشعیا نقل قول کرده به ما می‌گوید: «آنگاه تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید».

■ عیسی آن هفتاد شاگرد خود را به «هر شهر و دیاری فرستاد»، نه مانند آن دوازده شاگردش که به سوی گوسفندان گمشده اسرائیل فرستاده بود.

■ می‌خوانیم که «مردم از شرق و غرب و شمال و جنوب، خواهند آمد و بر سفره

پادشاهی خدا خواهند نشست».

■ عیسی در پایان انجیل پیش‌گویی می‌کند که «و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود».

پس در اینجا ایمانی که قویا ریشه‌های یهودی دارد، بر شالوده پیشینه‌های یهودی‌اش بنا شده و در اورشلیم به اوج خود می‌رسد- و همه زمینه را برای داستان اعمال آماده می‌کند- وفاداران در لوقا ثبت شده است، آن هم در هنگامه‌ای که ایمان مسیحی در سراسر امپراتوری روم پراکنده شده، و حتی به خود روم هم رسیده است. پس همان گونه که می‌توان انتظار داشت، به معنای دقیق کلمه، لوقا از دیگر اناجیل کمتر رنگ و بوی یهودی دارد، و دغدغه‌اش متقاعد کردن غیریهودیان به قطعیت رویدادهای ثبت شده است.

چگونه باید انجیل لوقا را بخوانیم؟

انجیلی انسانی

لوقا انجیلی است که برای همه انسان‌های گمشده در گناه نوشته شده است. عیسی نجات‌دهنده است. در میان همه اناجیل، تنها انجیلی که واژه «نجات» به عنوان یک نام در آن به کار برده شده، انجیل لوقا است. لوقا می‌خواهد که خوانندگانش بر پایه رویدادهای تاریخی‌ای که وی توصیف کرده، نجات مسیح را بشناسند. فعل «نجات دادن» بیش از هر کتاب دیگر عهد جدید، در این کتاب به کار رفته است.

لوقا به ما می‌گوید که «امروز» روز نجات است (این در مقایسه با ۸ باری که در متی و مرقس به کار رفته، ۱۱ بار گفته شده است) و «اکنون» نجات فرارسیده (۱۴ بار در مقایسه با ۴ بار در متی و ۳ بار در مرقس). وی بر این تأکید می‌نماید که رحمت، آمرزش و آشتی (مصلحه) هم اکنون در دسترس است. این نجات از طریق صلیب مسیح میسر می‌شود- مانند تعمیدی دیگر برای عیسی است. همان گونه که قوم یهود از اسارت مصر رهیدند، صلیب او نیز برای قومش «خروجی» دیگر فراهم نمود. پس این انجیل، انجیل نجات است. لوقا می‌خواهد خوانندگانش

نجات را در عیسی بیابند.

انجیل شادی

مضامین ستایش و وجد نمودن به کرات در آن به کار می‌رود. انجیلی است که در آن به خنده اشاره شده و در پیوند با شادمانی بیش از هر کتاب دیگری از این دست واژه‌ها استفاده کرده است. در مثل‌های مشهور فصل ۱۵ کتاب کسانی را می‌بینیم که از یافتن گمشده‌شان شادی می‌کنند، و این شادی تصویرکننده شادمانی‌ای است که از نجات گناه‌کاران توبه‌کار در آسمان بر پا می‌شود. واکنش شاگردان به رستاخیز خداوند شادی است، و انجیل با خوشحالی شاگردان به پایان می‌رسد. به این تعبیر انجیل لوقا کتابی است گیرا و محبوب برای خوانندگان و انجیلی ایده‌آل برای غیرمسیحیانی که می‌خواهند در مورد عیسی بیشتر بدانند.

انجیل آسمانی

لوقا تمرکز بر آسمان را حفظ می‌کند. وی بر زایش فراطبیعی عیسی، نقش و دخالت روح‌القدس، و اهمیت دعا پای می‌فشارد. او می‌خواهد که خوانندگان با هر پیشینه‌ای که دارند، راهی آسمان شوند. واژه‌های عیسی در مثل ضیافت عظیم دغدغه لوقا را بیان می‌کند: «به کوچه و بازار شهر بشتابید و فقیران و معلولان و کوران و لنگان را بیاورید.» لوقا می‌داند که خدا قومی دارد متشکل از همه قوم‌های و می‌خواهد که ایشان را به آسمان بیاورد- زیرا عیسی به راستی نجات‌دهنده جهان است.

پر خواننده‌ترین انجیل

لوقا این توانایی را داشت که عناصر تاریخش را با چیره دستی بسیار در کنار هم بچیند. برای مثال ما اغلب داستان لوقا ۱۵ را «مثل پسر گمشده» می‌نامیم. اما این بدان خاطر است که از دیدن توانایی‌های لوقا به عنوان یک نگارنده عاجزیم، و نیز نمی‌توانیم مثل مزبور را در زمینه خودش در انجیل مورد عنایت قرار دهیم. در واقع این مثل داستان پدر مسرف و ولخرج بود، که با بخشیدن پول خود به دو پسرش آن را به باد داد. زمانی که دو فصل ۱۵ و ۱۶ را در یک نشست می‌خوانید،

می‌توانید شیوه توالی مضامین- و هم نحوه نگارش انجیل به روشی خواندنی- را در آن ببینید.

فصل ۱۵ با خراجگیران و گناه کارانی آغاز می‌شود که در خانه‌ای همراه عیسی به خوردن مشغولند، در حالی که فریسیان و کاتبان در بیرون خانه به غرولند می‌پردازند. مابقی دو فصل مزبور از بستر این صحنه بیرون می‌آید و در راستای توضیح آن می‌باشد. عیسی داستان گوسفندی را بازگو می‌کند که گم شده است؛ گوسفند از جایی که می‌بایست باشد بسیار فراتر رفته و این را می‌داند. سپس از سکه گمشده در خانه سخن می‌گوید، اما سکه از گمشده بودن خود خبر ندارد- داستانی برای مردان و داستانی دیگر برای زنان، اما هر دو مورد «گمشده» هستند.

سپس به داستان اصلی یعنی دو پسر گمشده می‌رسیم که تأکیدش بر پسر بزرگتر است، نه کوچکتر. بزرگتر از کوچکتر «گمشده» تر است، اما خودش این را نمی‌داند. بنابراین پسر کوچکتر مانند گوسفند است که دور افتاده و از آن آگاه است. حال آنکه پسر بزرگتر به سکه گمشده می‌ماند که در خانه گم شده و از گمشده بودن خود خبر ندارد.

با این حال موارد موازی به همین جا پایان نمی‌یابند، زیرا وقتی وارد فصل ۱۶ می‌شویم باز دو شخصیت دیگر را می‌بینیم که با دو پسر گمشده فصل ۱۵ مربوط می‌باشند. نخست داستان گیج‌کننده آدم دغلی است که عیسی وی را به خاطر عدم صداقتش می‌ستاید. جالب اینجاست که دقیقاً همان واژه *بر باد دادن* (یا خرج کردن- م) که در مورد پسر گمشده دور از خانه و کاشانه به کار رفته بود، در مورد مباشر دغل نیز به کار برده می‌شود که اموال ارباب خود را *بر باد می‌دهد*. پس با همان واژه و همان خصیصه روبرو هستیم. به همین ترتیب، همان گونه که پسر بزرگتر مدعی بود که همه کارش درست بوده- «هرگز از فرمانت سر نیچیده‌ام»- مرد ثروتمند داستان دوم فصل ۱۶ هم خود را مقصر یا گناه کار نمی‌داند، اما در نهایت به خاطر بی‌تفاوتی‌اش نسبت به دیگران، زیاده‌روی‌اش و عدم وابستگی‌اش به خدا، سر از دوزخ درمی‌آورد.

بنابراین، در همه این مثل‌ها یک مضمون یکپارچه جریان دارد که لوقا آنها را با دقت هرچه تامتر ارایه داده است. متأسفانه تقسیمات ما به عنوان فصل بندی و آیه بندی آنچه را که لوقا با زبردستی و آگاهانه کنار هم چیده را از هم جدا نموده

است. تفسیر زیر از داستان‌های عیسی به منظور دوباره یکپارچه کردن مضمون مورد نظر لوقا آمده است.

مثل‌های تفسیر شده

دو مرد و پول‌هایشان (لوقا ۱۵-۱۶)

پس از گذشت اندک زمانی، مطرودان روحانی، برخی از افراد غیرمذهبی و آنانی که فاقد هر گونه قید و بند اخلاقی بودند، به دور عیسی گرد آمدند تا به سخنانش گوش فرادهند. اما فریسیان و علمای شرع وی را به خاطر همنشینی با این‌گونه اشخاص مورد انتقاد قرار دادند و در میان خود به غرغر پرداختند که: «این آدم ظاهرا از معاشرت با کسانی که حتی سعی نمی‌کنند شریعت خدا را نگاه دارند، لذت می‌برد- عملا با آنها سر یک سفره می‌نشیند!» پس عیسی با بیان داستانی به دفاع از عمل خود پرداخت.

وی چنین سخن آغاز کرد: «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش نهد و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را فراخواند و گوید: «با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خویش بازیافتیم.» به شما می‌گویم، به همین‌سان در آسمان برای یک گناهکار که توبه می‌کند، جشن و سرور عظیم‌تری برپا می‌شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارند. و یا کدام زن است که ده سکه نقره داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، چراغی برنیفروزد و خانه را نروید و تا آن را نیافته از جستن باز نایستد؟ چون آن را یافت، دوستان و همسایگان را فراخواند و گوید: «با من شادی کنید، زیرا سکه گمشده خویش بازیافتیم.» به شما می‌گویم، به همین‌سان، برای توبه یک گناهکار، در حضور فرشتگان خدا جشن و سرور برپا می‌شود.»

سپس عیسی چنین افزود: «مردی را دو پسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: «ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده.» پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دوردست شد و ثروت خویش در آنجا به عیاشی

برباد داد. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان پیشه کرد. و او وی را به خوکبانی در مزرعه خویش برگماشت. پسر آرزو داشت شکم خود با خوراک خوکها سیر کند، اما هیچ کس به او چیزی نمی داد.

سرانجام به خود آمد و گفت: «ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می شوم. پس برمی خیزم و نزد پدر می روم و می گویم: پدر، به آسمان و به تو گناه کرده ام. دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگران رفتار کن.»

پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه اش ساخت. پسر گفت: «پدر، به آسمان و به تو گناه کرده ام. دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم.»

اما پدر به میان حرفش پرید و خدمتکارانش را که جمع شده بودند تا این صحنه را ببینند خواند و دستور داد: «بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد! پس به جشن و سرور پرداختند.»

و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای ساز و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فراخواند و پرسید چه خبر است. خدمتکار پاسخ داد: «برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را بسلامت باز یافته است.» چون این را شنید، برآشفته و نخواست به خانه درآید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. اما او در جواب پدر گفت: «اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده ام و هرگز از فرمانت سر نیپچیده ام. اما تو هرگز حتی بزغاله ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. و حال که این پسرت بازگشته است، پسری که دارایی تو را با روسپی ها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده ای!»

اما پدر به ملایمت گفت: «پسرم، تو همواره با منی، و می دانی که هرآنچه از املاک و دارایی ام باقی مانده مال تو خواهد شد. آیا نمی فهمی که ما اکنون باید این جشن را بگیریم و شادی کنیم؟ زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده

بود، یافت شد! من فکر می‌کردم که او را برای همیشه از دست داده‌ایم، اما اکنون او را بازیافته‌ایم»

در دنباله این داستان، عیسی داستان دیگری برای پیروانش تعریف کرد. «توانگری را مباحثی بود. چون شکایت به او رسید که مباحث اموال او را بر باد می‌دهد، او را فراخواند و پرسید: «این چیست که درباره تو می‌شنوم؟ حساب خود بازپس ده که دیگر مباحث من نتوانی بود.»

مباحث با خود اندیشید: «چه کنم؟ ارباب می‌خواهد از کار برکنارم کند. یاری زمین‌کنند ندارم و از گدایی نیز عار دارم. دانستم چه باید کرد تا چون شغلم از کف دادم، کسانی باشند که مرا در خانه‌هایشان بپذیرند.»

پس، بدهکاران ارباب خویش یک به یک به حضور فراخواند. از اولی پرسید: «چقدر به سرورم بدهکاری؟» پاسخ داد: «صد خمره روغن زیتون.» گفت: «بگیر، این حساب توست. بنشین و رقم آن را عوض کن و بنویس پنجاه خمره!» سپس از دومی پرسید: «تو چقدر بدهکاری؟» پاسخ داد: «صد خروار گندم.» گفت: «بگیر، این حساب توست. رقم آن را عوض کن و بنویس هشتاد خروار!» ارباب، مباحث متقلب را تحسین کرد، زیرا عاقلانه عمل کرده بود؛ چرا که فرزندان این عصر در مناسبات خود با هم‌عصران خویش از فرزندان نور عاقلترند. به شما می‌گویم که مال این دنیای فاسد را برای یافتن دوستان صرف کنید تا چون از آن مال اثری نماند، شما را در خانه‌های جاودانی بپذیرند. «

آن که در امور کوچک امین باشد، در امور بزرگ نیز امین خواهد بود، و آن که در امور کوچک امین نباشد، در امور بزرگ نیز امین نخواهد بود. پس اگر در به‌کاربردن مال این دنیای فاسد امین نباشید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ و اگر در به‌کاربردن مال دیگری امین نباشید، کیست که مال خود شما را به شما بدهد؟ هیچ غلامی دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.

برخی از فریسیان در حال شنیدن این سخنان عیسی به شاگردانش بودند. آنان طوری کارها را ترتیب داده بودند که هم پول و ثروت بیندوزند و هم دیندار باشند. پس با شنیدن این سخنان، عیسی را به ریشخند گرفتند. اما عیسی که می‌دانست

در اندیشه ایشان چه می‌گذرد به آنها گفت: شما آن کسانی که خویشتن در نظر مردم پارسا می‌نمایید، شاید بتوانید همکارانتان را متقاعد سازید، اما خدا از دلتان آگاه است. آنچه مردم ارج بسیارش نهند، در نظر خدا ناپسند است!

فرمان‌های موسی و اتهامات انبیا تا زمان یحیی به قوت خود باقی بودند. از آن پس، پادشاهی خدا بشارت داده می‌شود و همگان به قهر و زور راه خود بدان می‌گشایند. با این حال، آسانتر است آسمان و زمین از میان برود تا اینکه نقطه‌ای از تورات فروافتد!

بگذارید برایتان مثالی بزنم: در نظر خدا هر که زن خویش را طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است، و نیز هر که با زنی مطلقه نکاح کند، مرتکب زنا شده است.

مردی ثروتمند بود که جامه از کتان لطیف ارغوانی بر تن می‌کرد و همه روزه به خوشگذرانی مشغول بود. بر در خانه او فقیری می‌نهادند، ایلعازر نام، که بدنش پوشیده از جراحت بود. ایلعازر آرزو داشت با خرده‌های غذا که از سفره آن مرد ثروتمند فرومی‌افتاد، خود را سیر کند. حتی سگان نیز می‌آمدند و زخم‌هایش را می‌لیسیدند. باری، آن فقیر مرد و فرشتگان او را به جوار ابراهیم بردند. ثروتمند نیز مرد و او را دفن کردند. اما چون چشمان خود در عالم مردگان بگشود، خود را در عذاب یافت.

از دور، ابراهیم را دید و ایلعازر را نیز در جوار او. پس با صدای بلند گفت: «ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم کن و ایلعازر را بفرست تا نوک انگشت خود در آب تر کند و زبانت خنک سازد، زیرا در این آتش عذاب می‌کشم.»

اما ابراهیم پاسخ داد: «ای فرزند، به یاد آر که تو در زندگی، از همه چیزهای خوب بهره‌مند شدی، حال آنکه چیزهای بد نصیب ایلعازر شد. اکنون او اینجا در آسایش است و تو در عذاب. از این گذشته، بین ما و شما پرتگاهی هست؛ آنان که بخواهند از اینجا نزد تو آیند نتوانند، و آنان نیز که آنجا می‌توانند نزد ما آیند.»

گفت: «پس، ای پدر، تمنا اینکه ایلعازر را به خانه پدرم بفرستی، زیرا مرا پنج برادر است. او را بفرست تا برادرانم را هشدار دهد، مبادا آنان نیز به این مکان عذاب درافتند.» ابراهیم پاسخ داد: «آنها موسی و انبیا را دارند، پس به سخنان ایشان گوش فرادهند.»

گفت: «نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد.» ابراهیم به او گفت: «اگر به موسی و انبیا گوش نسیارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهند شد.»

۶- اعمال

مقدمه

زمانی که هر یک از کتاب‌های کتاب‌مقدس را مطالعه می‌کنیم، باید همواره دو سطح را در مد نظر قرار دهیم. نخست **سطح انسانی** است، یعنی در نظر گرفتن اینکه هویت نویسنده و دلیل نگارش، آگاهی از اینکه هر یک از کتاب‌ها ریشه در موقعیتی ویژه و البته مخاطبانی ویژه دارند که نگارنده در ذهن خود داشته است. در این سطح ما به موقعیت تاریخی نگاه می‌اندازیم و در تلاش هستیم تا کلام خدا را برای زمینه متن اولیه‌اش *واقعی* بسازیم.

دوم اینکه ما با یک **سطح الهی** نیز روبرو می‌باشیم، و این پرسش را مطرح می‌کنیم که چرا روح‌القدس خواسته این کتاب به دست ما برسد و در صدد برمی‌آییم تا راهی پیدا کنیم که این کتاب را برای امروزمان مرتبط سازد.

می‌توانیم این دو سطح را **تاریخی و وجودی** (= اگزستانسیال) هم بنامیم. سطح تاریخی می‌پرسد که چرا این کتاب نوشته شد، چه دلیل انسانی‌ای در پس آن نهفته بود؟ سطح وجودی این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا این کتاب در کتاب‌مقدس قرار داده شده و چرا خدا می‌خواهد ما در مورد آن بدانیم؟ این رویکرد دوگانه مفید بودن خود را به طور خاص در مورد کتاب اعمال رسولان به ثبوت می‌رساند.

اعمال در سطح تاریخی

چه کسی و چرا این کتاب را نوشت؟

نگارنده

نویسنده این کتاب، لوقا پزشکی از اهالی انطاکیه سوریه بود و او تنها نویسنده

غیریهودی کتاب مقدس به شمار می‌رود. او از جمله همراهان پولس بود، اغلب با او به سفر می‌رفت و علاقه بسیاری به پژوهش در رویدادهای پیرامون زندگی عیسی و رشد کلیسا داشت. احتمالاً در قیصریه و روم بود که به ترتیب انجیل لوقا و اعمال را به رشته تحریر درآورد (برای جزئیات بیشتر در مورد نگارنده این دو کتاب نک. صص ۸۲۹-۸۳۳).

دفاعیه

بیشتر دیدیم که اعمال مجلد دوم از کتاب‌های دو جلدی به قلم لوقا است، و در زمانی که پولس در زندان منتظر حکم دادگاه بود، برای دفاع از وی آماده شد (نک. صص ۸۳۳-۸۳۷). اعمال با مورد خطاب قرار دادن همان مردی آغاز می‌شود که در ابتدای انجیل لوقا هم طرف خطاب قرار گرفته بود، یعنی «عالی‌جناب» تئوفیلوس، عنوانی که معمولاً برای یک وکیل یا قاضی به کار می‌رود و در جاهای دیگر اعمال هم برای فلیکس و فسٹوس، که هر دو فرماندارانی بودند که با پولس دیدار کردند، مورد استفاده قرار گرفته است. بی‌گمان لوقا آگاه بوده که «دفاعیه» اش ممکن است در سطح گسترده‌تری در روم میان مردمی دست به دست بگردد که درباره ایمانی که پولس به خاطرش محاکمه شده بود، پرسش‌هایی داشتند. اگر این کتاب تاریخچه زندگی پولس بود، آنوقت لوقا حتی اگر از جزئیات چگونگی مرگ او هم چشم‌پوشی می‌نمود، دست کم نتیجه محاکمه را در آن درج می‌کرد. اگر تاریخچه کلیسا بود ما یقیناً انتظار جزئیات بیشتری را در مورد کلیسای روم داشتیم. اما نیت لوقا نه این بوده که زندگی‌نامه‌ای با جزئیات کامل از پولس ارائه دهد و نه اینکه تاریخچه کلیسا را صرفاً برای ثبت در تاریخ پوشش دهد، بلکه می‌خواسته اطلاعات کافی در اختیار تئوفیلوس بگذارد تا وی دریابد که ایمان مسیحی چگونه رشد کرده و چرا پولس رسول اکنون ناعادلانه متهم شده است. از این جهت است که خوانندگان اعمال در انتهای کتاب با همان موقعیتی روبرو می‌شوند که لوقا متن دفاعیه را برای تئوفیلوس تکمیل کرده است.

ساختار و طرح کلی

با درک علت نوشته شدن این کتاب، پرسش بعدی با طرح کلی کتاب در ارتباط

است، چرا که این مطلب هم بر مقصود کتاب نور بیشتری می‌افکند. در ارتباط با ساختار مورد نظر لوقا برای کتاب اعمال، در کل سه نظریه وجود دارد.

۱- دو بخش

ساده‌ترین نظریه این است که لوقا کتاب اعمال را حول دو رسول اصلی ساختار بندی کرده است. پطرس رسول یهودیان است و فصل‌های ۱- ۱۲ بدو اختصاص یافته‌اند، و پولس رسول غیریهودیان است و باقی کتاب هم به او ویژه شده است. در تأیید این نظریه مطالب زیادی وجود دارد، چرا که توازی چشمگیری میان آنچه که لوقا در مورد پطرس می‌گوید و نیز مطالبی که پیرامون پولس می‌گوید وجود دارد. شاید مقصود این بوده که با رشد دو کلیسای جداگانه یهودی و غیریهودی، که هر یک مدعی پیروی از یکی از این دو رسول بودند، مخالفت نماید. گزارش لوقا تأکید می‌کند که زندگی پولس و پطرس از بسیاری جهات با هم قابل مقایسه‌اند، بدین ترتیب نباید یکی را مهم‌تر از دیگری بینگاریم. در اینجا به چند مورد مشابهت اشاره شده است:

- هر دو معجزه‌ها می‌کردند.
- هر دو رویاها می‌دیدند.
- هر دو به خاطر ایمانشان متحمل رنج شدند.
- هر دو سخنرانی‌های طولانی کردند.
- هر دو پر از روح‌القدس بودند.
- هر دو با دلیری موعظه می‌کردند.
- هر دو خطاب به یهود و غیریهود موعظه می‌کردند، هر چند پطرس در اصل خطاب به یهودیان موعظه می‌کرد و پولس خطاب به غیریهودیان
- هر دو به زندان افتادند و به طرز معجزه‌آسایی رهایی پیدا کردند.
- هر دو بیماران را شفا می‌دادند.
- هر دو افراد افلیج مادرزاد را شفا دادند.
- هر دو دیوها را بیرون می‌کردند.
- هر دو برای شفا ابزاری فوق‌العاده داشتند، پطرس با سایه‌اش شفا می‌داد و پولس با دستمالش.

- هر دو مردگان را زنده کردند.
- هر دو داوری را بر معلمان دروغین اعلام کردند.
- هر دو جلوی پرستیده شدن خودشان را گرفتند.
- هر دو در روم مردند (هرچند لوقا این گزارش را در کتابش نیاورده است).

این تحلیل قویا حاکی از آنست که در میان دلایل لوقا برای نگارش این دغدغه وجود دارد که در مورد هم‌شأن بودن این دو رسول و ارزش و حرمت او در کلیسا چیزی از قلم نیفتد. بنابراین یکی از رویکردهایی که به کتاب اعمال وجود دارد این است که به سادگی آن را به دو بخش تقسیم کنیم.

۲- سه بخش

در اعمال ۸:۱ می‌خوانیم: «در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود.» برخی این عبارت را مبنای ساختاری می‌بینند که لوقا در طرح کلی این کتاب و پروراندن مضامینش از آن پیروی نموده است. شهادت دادن برای عیسی در اورشلیم آغاز می‌شود، آن هم در فصل‌های ۱-۷. فصل‌های ۸-۱۰ روایتگر شهادت دادن در یهودیه و سامره می‌باشند، و پس از آن است که شهادت در مورد عیسی مسیح به اروپا و قلب امپراتوری روم گسترش می‌یابد. بدین ترتیب نظریه مزبور لوقا را در حالی نشان می‌دهد که می‌خواهد نشان دهد که چگونه آنچه عیسی در ابتدای کتاب فرموده بود، در انتهای کتاب تحقق یافت، به طوری که انجیل توسط پولس به روم می‌رسد، و خود امپراتور شهادت در مورد مسیح را می‌شنود. اما نمی‌توان روم را «دورترین نقاط جهان» تلقی کرد!

۳- شش بخش

ساختار سه مرحله‌ای را شاید بتوان از جهاتی قانع‌کننده یافت، اما بهتر است برای درک رویکرد لوقا وارد جزئیات بیشتری شد. این درک مستقیماً از دقت در شیوه ادبی که به نظر می‌رسد لوقا برای بیان مضمون خویش به کار گرفته، به دست می‌آید. او در روایت خود، در مقاطع گوناگون یک سری عبارات مشابه را به کار می‌برد. به مطالب صفحه بعد توجه کنید:

■ اعمال ۷:۶. «پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند.»
 ■ اعمال ۳۱:۹. «بدین گونه کلیسا در سرتاسر یهودیه و جلیل و سامره آرامش یافته، استوار می شد و در ترس خداوند به سر می برد و به تشویق روح القدس بر شمار آن افزوده می گشت.»

■ اعمال ۲۴:۱۲. «اما کلام خدا هر چه بیشتر پیش می رفت و منتشر می شد.»
 ■ اعمال ۵:۱۶. «پس، کلیساها در ایمان استوار می شدند و هر روز بر شمارشان افزوده می شد.»
 ■ اعمال ۲۰:۱۹. «بدین گونه، کلام خداوند به طور گسترده منتشر می شد و قوت می گرفت.»

این پنج عبارت در کتاب اعمال به مسئله رشد، اعم از کلام خدا یا کلیسا، می پردازند و در انتهای هر بخش آمده آن بخش را در یک عبارت خلاصه می کنند. لوقا به ما می گوید که چه اتفاقاتی افتاد و سپس به طور اختصار می گوید که به سبب آن اتفاقات کلیسا رشد کرد و منتشر شد.
 در پرتو این تقسیم بندی ها، ایده سازماندهی کتاب بر مبنای جغرافیا تا اندازه ای درست است، بدین ترتیب این آیات شش بخش زیر را نشان گذاری می کنند:

یهودیان در اورشلیم	۷:۶-۱
هلنیستیان و سامریان	۳۱:۹-۸:۶
غیریهودیان و انطاکیه	۲۴:۱۲-۳۲:۹
آسیای کوچک	۵:۱۶-۲۵:۱۲
اروپا	۲۰:۱۹-۶:۱۶
روم	۳۱:۲۸-۲۱:۱۹

لوقا به توصیف «نیروی مقاومت ناپذیر» این دین جدید در سرتاسر امپراتوری روم می پردازد. گویی مرگ و رستاخیز عیسی مانند سنگی است که درون یک برکه افتاده باشد. لوقا نشان می دهد که چگونه امواج حلقوی به وجود آمده پراکنده می شوند، و هر بار یک جمله خلاصه شده بر این تأکید می کند که موج های برآمده

همچنان ادامه دارند، تا اینکه نهایتاً به خود روم می‌رسند. روشن است که توصیف مزبور گزینشی است - پهنه‌ای که به تصویر کشیده شده تنها یک جهت، یعنی شمال غربی را دربر می‌گیرد. تنها اشاره‌ای که به پهنه جنوب شده مکالمه فیلیپس با خواجه سرای حبشی در راه بازگشتش به آفریقا است.

رویدادهای مهم

اجازه بدهید چند رویداد را که لوقا در این پهنه به عنوان رویدادهای بااهمیت مورد ملاحظه قرار داده بررسی کنیم. او در این پهنه نشان می‌دهد که ایمان مسیحی از چه راهی انتشار پیدا کرد و از یک جنبش روستایی یهودی به ایمانی فراملی و جهان‌شمول تبدیل گردید.

روز پنتیکاست

لوقا کتاب اعمال را با نخستین رویداد عظیم در ارتباط با انتشار انجیل آغاز می‌کند: روز پنتیکاست (فصل ۲). هنگامی که ۱۲۰ نفر برای دعای بامدادی ساعت ۹ صبح در رواق سلیمان معبد گرد آمده بودند، روح‌القدس بر ایشان فرود آمد. نزول روح با عطای زبان‌ها همراه بود که در واقع عکس داوری خدا در برج بابل (پیدایش ۱۱) محسوب می‌شد و به اقوام گوناگونی که برای برگزاری جشن گرد آمده بودند این توانایی را می‌بخشید که موعظه پطرس را بشنوند. نزدیک به ۳۰۰۰ نفر به موعظه او با توبه واکنش نشان داده تعمید گرفتند و بر کلیسا افزوده شدند. بسیاری از آنها بعدها به زادگاه خویش، از جمله روم، بازگشته پیغام را در آن کشورها منتشر ساختند.

شکایت بیوه‌زنان

در کمال شگفتی، لوقا در ابتدای فصل ۶ موضوع شکایت بیوه‌زنان هلنیستی را در مورد اینکه خوراک به طور منصفانه میانشان تقسیم نمی‌شود، در کتاب خود مطرح می‌نماید و همین رویداد کلیدی برای انتشار کلیسا می‌گردد، چراکه درست پیش از عبارت مندرج در ۷:۶ قرار دارد. رسولان خیلی حساس بودند که هنگام امدادسانی میان یهودیان عبرانی و یهودیان هلنیستی هیچ تمایزی به وجود نیاید. باید به

هر بهایی از به وجود آمدن شکاف میان این دو گروه قومی در این مرحله جلوگیری می‌شد. پس رسولان به منظور مساعدت در امر توزیع خوراک هفت نفر شماس برگزیدند. مقدر بود که دو تن از این شماسان، یعنی فیلیپس و استیفان تأثیرگذار باشند.

شهادت استیفان

استیفان سرگرم موعظه کردن بود که وی را گرفتند و به نزد رهبران دینی بردند و او را متهم ساختند که تبلیغات ضدیهودی می‌کند. در اعمال اطلاعات بسیار کمی از او نوشته شده، با این وجود موعظه آخر وی یکی از بلندترین فصل‌ها در کل کتاب اعمال است (فصل ۷). سخنان او مقصود لوقا را در مورد توصیف چگونگی تحول مسیحیت از یک فرقه یهودی و ملی به ایمانی غیریهودی و فراملی تأمین می‌کند. اتهام زندگان بر استیفان، در کمال وحشت دیدند که چگونه او در برابر رهبران یهود ایستاد و رئوس کلی اعمال خدا را در بیرون از سرزمینشان، پیش از آنکه هنوز معبدی داشته باشند برشمرد. عهد با ابراهیم، رهایی از مصر و اعطای شریعت همه بیرون از سرزمین موعود اتفاق افتاده بودند. بنابراین اتهامات ایشان مبنی بر اینکه استیفان بر ضد این مکان مقدس و شریعت سخن می‌گوید دروغی بیش نبود، زیرا کلام و حضور خدا فراتر از مرزهای ملی است.

این سخنرانی توضیح و توجیهی الهیاتی برای انتشار پیغام انجیل به غیریهودیان می‌باشد، و لوقا در شرح داستان اعمال نشان می‌دهد که چگونه مرگ استیفان و جفایی که در پی آن بر مسیحیان واقع شد، باعث پراکنده شدن ایمانداران از اورشلیم به سامره و از آنجا به انطاکیه، زادگاه وی گردید.

فیلیپس در سامره

سپس لوقا می‌نویسد که چگونه فیلیپس، یکی دیگر از آن هفت شماس، به سامره رفت و دید که بسیاری به موعظه‌اش واکنش مثبت نشان می‌دهند. میان یهودیان و سامریان انزجار و ستیز شدیدی حکمفرما بود و خود شاگردان هم روی هم‌رفته بلندنظر نبودند. آخرین باری که یوحنا همراه عیسی در سامره بود، خودش و برادرش یعقوب خواسته بودند که دعا کنند خدا از آسمان آتش فروفرستاده

همه سامریان را بسوزاند. اکنون بسیاری از سامریان ایمان آورده بودند، و بعدها پطرس و یوحنا هم رسیدند و دعا کردند تا سامریان تعمید روح القدس بگیرند، و این بار درخواست نزول آتشی دیگر از آسمان کردند!

سپس فیلیپس به جایی منتقل می‌شود تا برای خواجه‌سرای حبشی که در راه بازگشت از اورشلیم به سرزمینش بود موعظه کند. وجود این مطلب در کتاب شاید قدری عجیب به نظر برسد، مگر اینکه مقصود لوقا به یادمان بیاید که می‌خواست نحوه انتشار انجیل را بیان کند. این گونه بود که انجیل به حبشه نیز رسید، یعنی به وسیله خواجه‌سرای حبشی، نخستین آفریقایی که به مسیح ایمان آورد.

ایمان آوردن سولس

ایمان آوردن سولس هم یکی از مقاطع اساسی در کل روایت است (فصل ۹). در حقیقت، این شهادت سه بار ثبت شده، تا تثویلیوس بداند که باید چه شهادت را به صادرکنندگان حکم ارایه کند. سولس بعدها پولس نام گرفت، و درمی‌یابیم که چگونه او مأموریت یافت تا مسیح را خدمت کند و چگونه وی با ایمانداران اورشلیم متحد گردید تا بتواند با یک استراتژی مورد توافق به خدمت پردازد. از زمانی که کلیسای انطاکیه برنابا و پولس را به مأموریت فرستاد، کتاب به جای پطرس بر روی پولس متمرکز می‌شود.

پطرس در قیصریه

گسترش انجیل با مانع مهمی روبرو بود: قوانین یهودی مربوط به خوراک هم‌سفره شدن یهودیان را با غیریهودیان قدغن کرده بود. بنابراین لوقا گزارشی را در کتاب خود آورده که نشان می‌دهد چگونه خدا به پطرس تعلیم داد که خوردن خوراک‌های «غیر کاشر» مجاز است و او را به خانه یک غیریهودی فرستاد تا انجیل را به او موعظه کند.

اعمال ۱۰ فصلی مهم است و شگفتی پطرس را از اینکه روح القدس دقیقاً همان گونه که بر یهودیان جاهای دیگر فرود آمده بود، بر غیریهودیان نیز نازل می‌شود، نشان می‌دهد. این موضوع به قدری حساس بود که پطرس مجبور شد آنچه را که روی داده برای رسولان مقیم اورشلیم شرح دهد تا ایشان راه را برای

کار خدا باز کنند.

شورای اورشلیم

گفتگوی پطرس با ایمانداران اورشلیم مقدمه‌ای است برای تشکیل شورای اورشلیم در فصل ۱۵. پولس سرگرم خدمت خویش در میان غیریهودیان بود و همین کار موجب رشد کلیسا می‌شد. اما وی از خطر بروز شکاف میان کلیسای یهودی و کلیسای غیریهودی آگاه بود و می‌ترسید مخالفت‌های مسیحیان یهودی تبار مانع از ورود غیریهودیان به پادشاهی خدا گردد. مسلم است که ایشان از میراث یهودی اندکی اطلاع داشتند یا اینکه اصلاً چیزی نمی‌دانستند. نامه‌ای که وی متعاقب آن به کلیساهای غیریهودی فرستاد به ایشان این اطمینان را می‌بخشید که کلیسای غیریهودی می‌تواند آزادانه و با حمایت و دلگرمی کلیسای «مادر» در اورشلیم، به رشد خود ادامه دهد.

مقصود منسجم

واضح است که لوقا رویدادهای بخصوصی را برگزیده تا نه تنها واقعیت گسترش کلیسا، بلکه چگونگی انجام آن را به تئوفیلوس نشان دهد. این داستان‌ها اتفاقی‌گزی‌نشده‌اند. آنها چگونگی انتشار ایمان مسیحی در سراسر جهان رومی و متحد ماندن آن به رغم همه فشارهای فرهنگی پیش رو را به تصویر می‌کشند. لوقا نه از ایمان آوردن افراد معین زیادی سخن می‌گوید، و نه اینکه بر سر اکثر رسولان چه آمد، بلکه در عوض رویدادهای خاصی را که در خدمت مقصودش بوده گلچین می‌کند.

اعمال در سطح وجودی

حال که در سطح جنبه‌های تاریخی به اعمال نگاهی افکنندیم، اکنون لازم است بر ویراستار الهی آن که در نظر داشته این کتاب در اختیار ما قرار بگیرد، متمرکز شویم. نباید بررسی خودمان را در گذشته وانهیم، بلکه باید در صدد شنیدن پیغامی که برای امروز دارد باشیم. بدین ترتیب از روی اهمیت تاریخی گذشته به سراغ مفهوم وجودی کتاب می‌رویم، و این پرسش را مطرح می‌نماییم که این کتاب

اکنون چه چیزی می‌خواهد در مورد خدا به ما بگوید.

پیوندها

اعمال حلقه پیوندی حیاتی است میان اناجیل و رسالات. عهد جدید را بدون آن تصور کنید. در این صورت درک بسیاری از مطالب دشوار می‌شود. مردمان و آرایه‌هایی که در رسالات بدانها اشاره شده، بدون توضیح باقی می‌ماندند. برخی از افراد و مکان‌های کلیدی بدون وجود این کتاب غیرقابل فهم می‌بودند.

۱- پولس

بیشتر نامه‌های عهد جدید را پولس نوشته است، اما این پولس که بود؟ او در زمره دوازده رسول عیسی قرار نداشت، پس در اناجیل نامی از وی نیامده است. اگر کتاب اعمال نبود، چیز زیادی از او و خدمتش، یا اینکه چگونه برای کلیساها و افراد نامه‌هایی نوشت و دلیل اهمیت آنها چیست، نمی‌دانستیم.

۲- تعمید در آب

تعمید ایمانداران موضوع دیگری است که اهمیت اعمال را به عنوان حلقه پیوند نشان می‌دهد. تنها در اعمال است که از بودن در آب سخن به میان آمده. پس در حالی که پولس در نامه‌هایش بارها به تعمید اشاره می‌کند- برای نمونه: «آیا نمی‌دانید که همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟»- عملاً هیچگاه واژه «تعمید» را به واژه «آب» پیوند نمی‌دهد. این امر باعث شده که برخی محققان چنین استدلال نمایند که پولس تعمید آب را تعلیم نمی‌داده، و منظور از «تعمید در مسیح» چیزی صرفاً روحانی است. اما در اعمال است که می‌بینیم خود پولس هم در آب تعمید گرفت و آنانی را که به مسیح ایمان می‌آوردند تعمید می‌داد. بدین رو درمی‌یابیم که وقتی وی در مورد «تعمید گرفتن» سخن می‌گوید، منظورش تعمید در آب است.

۳- تعمید در روح

عبارت «در روح تعمید گرفت» در همه اناجیل چهاگانه به چشم می‌خورد، اما

هیچکدام به ما نمی‌گویند که این امر دقیقا به چه معناست، یا وقتی کسی تعمید روح می‌گیرد چه اتفاقی می‌افتد. اگر در رسالات هم به دنبال مفهوم آن گشته باشید، باز هم مأیوس شده‌اید. پولس این عبارت را در اول قرن‌تین به کار می‌برد- «زیرا همه ما در یک روح تعمید یافتیم تا یک بدن را تشکیل دهیم»- اما نمی‌گوید که در عمل به چه معناست. تنها کتاب اعمال است که معنای واقعی تعمید گرفتن در روح را شرح می‌دهد.

۴- شریعت موسی

همچنین اعمال به ما کمک می‌کند تا رویکرد امروزی مان را نسبت به شریعت موسی مورد بررسی قرار دهیم. از کجا می‌دانیم که ما مسیحیان دیگر در بند شریعت نیستیم؟ شریعت موسی ۶۱۳ حکم مختلف داشت، پس باید برای ما کاملا روشن شود که آیا از بند این احکام آزادیم یا نه؟ از کجا می‌دانیم که دیگر در قید این احکام نیستیم یا هنوز ملزم به اجرای آنها می‌باشیم؟ پاسخ خود را زمانی می‌یابیم که بحث‌های گسترده‌ای را که در ارتباط با لزوم ختنه در گرفته بود و در فصل ۱۵ اعمال به نقطه اوج خود می‌رسند بخوانیم، آنجایی که یکبار برای همیشه رأی بر این قرار می‌گیرد که مسیحیان از شریعت موسی آزادند، هرچند باید به شریعت مسیح مقید بمانند.

۵- کلیسا

جالب است بدانید که اگر لوقا واژه کلیسا را در اعمال ثبت نکرده بود، حتی این واژه هم غلط برداشت می‌شد. در میان اناجیل، تنها متی است که به این واژه اشاره می‌کند و هر دو اشاره‌اش به کلیسا توصیفی نیستند تا نشان دهند که کلیسا باید چگونه جایی باشد. رسالات عمدتا کلیساها را مخاطب قرار می‌دهند و از ماهیت آنها اشاراتی در اختیار ما می‌گذارند، اما تنها در اعمال است که یاد می‌گیریم کلیسا واقعا چیست، از جمله اینکه چگونه تأسیس شد، رسولان چگونه پیران را بر کلیسا منصوب می‌نمودند و میان رسولان و کلیساهایی که بنیاد می‌نهادند، چه رابطه‌ای وجود داشت.

۶- ایمان آوردن

اهمیت دیگری که اعمال برای ما دارد دبین خاطر است که درباره شیوه صحیح تولد تازه یافتن مردمان خیلی چیزها به ما می آموزد. اناجیل رویدادهای پیش از آمدن روح القدس را نگاشته اند و رسالات هم خطاب به کسانی که پیشتر در ایمانشان استوار شده اند نوشته شده اند. هیچیک مدلی درست از نحوه ایمان آوردن افراد به عیسی مسیح در دوران کلیسا ارائه نکرده اند. از این رو به سراغ اعمال می رویم تا ببینیم چگونه رسولان مردم را به پادشاهی خدا می آوردند، و الگوی عادی و بهنجار توبه، ایمان، تعمید در آب و تعمید در روح را می خوانیم. (برای توضیحات بیشتر پیرامون این فرایند، نک. کتاب دیگرم، تولد بهنجار مسیحی، از انتشارات هادر و ستراوتون.)

الگویی برای امروز

بنابراین اعمال منبع اطلاعات و توضیحات مهمی به شمار می رود- اما به صراحت باید گفت که از آنچه گفتیم نیز بسیار فراتر است. بسیاری آن را مدلی برای زندگی کلیسایی در هر جا می دانند، و حسرت روزی را می خورند که کلیساهای امروزی همان خصوصیتی را از خود بروز دهند که لوقا به توصیفشان پرداخته است. این فرض منطقی به نظر می رسد. وانگهی، این تنها تاریخ کلیساست که ما در کلام خدا داریم. احتمالاً روح القدس می خواسته این کتاب در زمره کتاب های کانونی قرار گیرد تا ما بدانیم که خدا برای قومش چه مقصودی در نظر دارد.

۱- هم خوب و هم بد

گرچه رویکرد به این «الگو» ارزشمند است، اما اگر تصور کنیم که همیشه این الگو بسنده است، این تصور باعث بروز مشکلاتی هم می شود. تصویری که لوقا ارائه می کند از آرمان گرایی فاصله زیادی دارد و به همراه برکات، مشکلاتی را هم دربرمی گیرد. اعمال در کنار رشد فوق العاده کلیسا، بحث ها، تفرقه ها و اشتباهات را هم ثبت کرده است.

■ کمتر کسی است که بخواهد داستان خانیا و سفیره و فرییشان را به عنوان الگوی رفتاری پیشه کند.

■ اشتیاق و قیاحانه شمعون به سود جستن از دریافت روح القدس نمی تواند برای یک نوایمان خواهان پیشرفت نمونه خوبی باشد.

■ حتی پولس رسول با برنابا به «مخالفت شدید» می پردازد. هیچ یک از طرفین را نمی توان سرزنش کرد، اما جمله بندی به کار رفته حاکی از آنست که به طور حتم آمادگی ایده آلی برای یک سفر بشارتی وجود نداشته است.

■ لوقا به توصیف نگرش غمالائیل نسبت به جنبش جدید می پردازد. او به دیگر رهبران یهود چنین مشورت می دهد که به جای هر اقدامی بر ضد مسیحیان، صبر کنند و ببینند که چه اتفاقی خواهد افتاد. اما توصیف لوقا بدین معنا نیست که چنین بی طرفی یک تنه ای یک واکنش متناسب بوده و دیگر از این آدم بی طرف نامی برده نمی شود.

■ برخلاف غمالائیل، شاگردش پولس موضعی تهاجمی اتخاذ می کند. او به جای «صبر کردن و دیدن» ترجیح می دهد با پیگرد و جفا دادن کلیسا، جلوی پیشرفت این دین جدید را بگیرد. دشمنی او در جاده دمشق واژگونه می شود و همین نقطه عطف است که از او در نهایت یک رسول بزرگ، و شاید بتوان گفت بزرگترین رسول، می سازد.

بنابراین گزارش اجتماع ایمانداران در اعمال آمیزه های است از خوب و بد. در آن رقابت ها، مجادلات، ریاکاری ها، بی اخلاقی ها و ارتدادها به چشم می خورد. در کنار آرایه الگوهای مناسب برای پیروی، به ما نمونه های از کارهایی که نباید انجام داد نیز داده شده است.

۲- هم عادی و هم غیرعادی

زمانی که نوبت به درک رویدادهای اعمال می رسد، شاهد تمایز میان عادی و غیرعادی هستیم. در اعمال چیزهای خاصی به وقوع پیوسته اند که غیرعادی به شمار می روند و نباید انتظار داشت که پیوسته اتفاق بیفتند.

یکی از مصادیق آن ایمان آوردن پولس است. او صدای عیسی را شنیده در اثر تابش نوری کور می شود. پر واضح است که این تجربه منحصر به فرد بوده است. اگر ما از این امر یک الگو یا مدل برای ایمان آوردن افراد در زمان خودمان بسازیم،

کمتر کسی می‌تواند از این آزمون سربلند بیرون بیاید. در حقیقت، خود پولس مدعی بود که این رویداد منحصر به فرد از این رو اتفاق افتاد که قرار بود او به عنوان یک رسول برگزیده شود.

همچنین مرگ حنایا و سفیره را در نظر بگیرید. آیا جز این است که ایمانداران امروزی بدتر از این را مرتکب می‌شوند و با این حال هلاک نمی‌گردند؟ یا اینکه آیا انتخاب جایگزینی برای یهودا از طریق قرعه افکندن می‌تواند الگوی مناسبی برای امروز باشد؟ مسلماً نه.

وانگهی، اگر قرار است رویدادها تکرار شوند، شخص در موارد خاص برای پیروی از نمونه قبلی خود تحت فشار شدید قرار خواهد گرفت. پطرس رسول از دست هیرودیس رهانیده شد، اما یعقوب رسول نرهد. امروز ما باید انتظار داشته باشیم که کدامیک از این دو رویداد برایمان اتفاق بیفتند؟ باید نسبت به اتخاذ کردن یک رویداد یا یک تجربه از کلیسای اولیه به عنوان هنجار یا امری عادی هشیار باشیم و آن را به کل کلیسا در هر دوره‌ای تعمیم ندهیم.

این بحث ما را به پرسشی کلیدی می‌رساند: چگونه می‌توانیم میان آنچه غیر عادی است و آنچه عادی است تمایز قایل شویم؟ آیا کلیسا در غالب مواقع پدیده‌هایی غیر عادی از این قبیل را به عنوان الگو انتخاب نکرده و بعداً معلوم شده که اشتباه بوده؟ چند پرسش زیر می‌توانند در تصمیم‌گیری به ما کمک کنند.

الف) آیا به رویداد مزبور تنها یکبار اشاره شده؟

اگر به رویدادی تنها یکبار اشاره شده باشد و دیگر هرگز تکرار نشده باشد، احتمالاً- هرچند نه یقیناً- باید امری غیر عادی بوده باشد. مثلاً در روز پنتیکاست، چیزهایی رخ داد که منحصر به فرد بودند. هر بار که کسی روح القدس را می‌یابد ما انتظار نداریم که باد و زبانه‌های آتش را مشاهده کنیم. در موردی دیگر می‌خوانیم که وقتی ایمانداران برای دعا گرد آمدند، ساختمان شروع به لرزیدن کرد. اگر تصور کنیم که دعای واقعی آن است که هر وقت انجام می‌گیرد مکان دعا به لرزه درآید، این برداشت نادرست است. برخی رویدادهای اولیه ضرورتاً منحصر به فرد بودند. بنابراین، اگر از چیزی تنها یکبار یاد شده باشد، امکان وقوع دوباره‌اش می‌تواند باشد، اما اشتباه است که بگوییم باید تکرار شود.

ب) آیا آن رویداد تکرار شده است؟

با این حال، در توصیف‌هایی که از تعمید در روح در اعمال رسولان آمده، می‌توانیم موارد مشابهی ببینیم. در روز پنتیکاست باد و شعله‌های آتش آشکارا مواردی منحصر به فرد بودند، اما پدیده‌های دیگر تکرار می‌شوند. وقتی کسانی که در خانه کرنلیوس (۴۶:۱۰) بودند و نیز شاگردان یحیی روح‌القدس را یافتند، شروع به صحبت کردن به زبان‌ها نمودند- پس این امر حاکی از آن است که صحبت کردن به زبان‌ها پدیده‌ای تکرارشدنی است، حتی اگر با باد و شعله‌های آتش همراه نباشد. در حقیقت، در اعمال هرگاه کسی تعمید روح می‌گیرد، همیشه چیزی اتفاق می‌افتد که هم برای دریافت‌کننده و هم ناظران واقعه روشن می‌سازد که روح‌القدس آمده است. رویدادی که تکرار می‌شود احتمال این را که آنچه می‌خوانیم برای کلیسای امروز هم امری عادی باشد، افزایش می‌دهد.

پ) آیا در جای دیگری از کلام خدا هم به طور مستقل تأیید شده است؟

اگر اناجیل یا رسالات مستقلاً گواهی دهند که رویداد مورد بحث در آن زمان بخشی عادی از زندگی مسیحی بوده است، پس به طور قطع ما هم می‌توانیم بپذیریم که برای امروز هم عادی باشد. برای نمونه، این تنها اعمال ۳۳:۲ نیست که از «ریخته شدن» روح‌القدس سخن می‌گوید. یوئیل ۱۷:۲ از عهد عتیق و تیتوس ۵:۳ در عهد عتیق هم اعتبار کلی این اصطلاح را تأیید می‌کنند. تعیین پیران (مشایخ) در اعمال نمونه دیگری است. آیا این یک پدیده منحصر به فرد بوده؟ نه، انتصاب پیر در کلیسا منحصر به اعمال نیست: تیتوس، اول تیموتائوس و عبرانیان جملگی حاوی اشاراتی به ضرورت جهانی چنین رهبری‌ای می‌باشند.

۳- هم گذشته و هم اکنون

حال که سه پرسش بالا را مطرح کردیم، بهتر می‌توانیم میان رویدادهای منحصر به فرد که صرفاً گوشه‌ای از گزارش تاریخی لوقا را تشکیل می‌دهند و آنهایی که خدا می‌خواهد بدانیم که باید به عنوان امور روزمره اتفاق بیفتند، تمییز قایل شویم، حتی اگر در کلیسای امروز راه درازی تا تحقق آنها باشد. استفاده از این پرسش‌ها و الگو قرار دادن اعمال از اهمیت برخوردار است،

زیرا اگر این کار را نکنیم در اشتباه این باور خواهیم افتاد که می‌خواهیم دوره تاریخی دیگری از کلیسا را تکرار نماییم. بسیاری از گروه‌بندی‌های فرقه‌ای رهنمود خویش را از یکچنین دوره‌ای گرفته‌اند، به فرض دوره اصلاحات، دوره پیوریتن‌ها، متدیست‌ها یا پنتیکاستی‌های اولیه. آنان فراموش کردند که کتاب مقدس الگوی ای بسنده و معیاری نهایی است که به واسطه آن می‌توان همه ادوار دیگر را مورد داوری قرار داد.

اعمال از آنچه اعضای کلیسای اولیه کردند و بودند، به ما الگویی می‌دهد.

آنچه کردند

اعمال از مشارکت گرم ایشان با یکدیگر، محوریت تعلیم رسولان، اهمیت دعاها، و بشارت دادن خودجوش ایشان به هنگامی که روح‌القدس ایشان را قوت بخشید و فرستاد تا با دیگران درباره مسیح حرف بزنند، سخن می‌گوید. همچنین از اعلان بی‌واهمه انجیل، در زمانی که آنان خواه از سوی یهود و خواه غیریهود با مخالفت روبرو می‌شدند، سخن می‌گوید. اعمال کتابی پرجنب و جوش پر از اعمال خدا و رشد پادشاهی او.

آنچه بودند

آنان مردمانی بودند که حتی در زندان معرفت خدا ایشان را لبریز از شادمانی می‌ساخت، و چه بسا او را در بند ستایش می‌کردند. ایشان مردمانی امیدوار و دلیر بودند؛ پطرس و یوحنا با طیب خاطر از فرمان رهبران یهودی سرپیچیدند و از دست از موعظه انجیل نکشیدند، استیفان هم آماده بود حتی به قیمت از دست دادن جان، رودرروی ایشان بایستد.

اعمال به عنوان دستور کار مأموریت مسیحی

با پذیرفتن اینکه اعمال الگویی برای امروز ماست، حال چگونه باید آن را بخوانیم؟ یکی از سودمندترین رویکردها را شخصی به نام رولند آلن ارایه کرد که در اوایل سده بیستم کتاب می‌نوشت. او سه کتاب نوشته که اندیشه بسیاری را که در پی فهم نحوه استفاده از اعمال برای روزگار کنونی بودند، شکل داد. عناوین

این سه کتاب عبارتند از: *شيوه‌های میسیونری* - *روش پولس قدیس یا روش ما*، *گسترش خودجوش کلیسا و خدمت روح‌القدس*.

اندیشه وی تا مدتها پس از خودش هم دوام آورد و خود من بسیاری از دیدگاه‌های وی را به وام گرفته‌ام. او چنین استدلال می‌کند که اعمال نه تنها الگویی برای رفتار کلیسا، بلکه دستورالعملی میسیونری برای گسترش کلیسا به شمار می‌رود. اعمال به ما می‌گویند که چگونه باید مأموریت بزرگ را به انجام رسانید و انجیل را انتشار داد. از این یک کتاب می‌توانیم هفتاد استراتژی برای پیروی در زمان خودمان بیابیم.

۱- فرستادن رسولان

معنای تحت‌اللفظی «رسول»، «فرستاده شده» است. درک کلیسای اولیه این بود که افراد معینی از سوی خدا مأموریت یافته‌اند تا انجیل را انتشار دهند. در عهد جدید پنج نوع رسول وجود دارد:

- ۱- عیسی سرور رسولان - هیچکس مانند او نیست.
 - ۲- ۱۲ رسول، *شاهدان رستاخیز* - امروزه کسی نیست که مانند ایشان باشد.
 - ۳- پولس، رسول سیزدهم، که «آخر از همه بر او، چون طفلی که غیرطبیعی زاده شده باشد، ظاهر گردید» - امروزه کسی مانند او وجود ندارد که *کلام الهامی را بنگارد*.
 - ۴- یک *بنیان‌گذار پیشگام کلیسا* که با ایمانداران جدید کلیساهای جدید تأسیس می‌کند - پولس رسول و نیز برنابا و دیگرانی که امروزه به صورت گروهی اعزام می‌شوند، در ردیف این قبیل افراد قرار دارند.
 - ۵- هر مسیحی که برای انجام کاری از جایی به جای دیگر فرستاده می‌شود یک «رسول» است. مثلاً *اپارودیئوس*، که وی را به روم فرستادند تا *خانه‌دار پولس* باشد - با این تعبیر، هر کسی می‌تواند یک «رسول» باشد.
- آنچه که از واژه رسول برای امروز کاربرد دارد، تعاریف چهارم و پنجم است. کلیسای عیسی مسیح به تأسیس کنندگان کلیسا و کسانی که مایلند در نام خدا برای انجام وظایفی خاص فرستاده شوند، نیاز داد.

ابتکار عمل و نیز پشتیبانی باید از سوی کلیسا به خوبی صورت بگیرد. از اعمال چنین برمی آید که این روح القدس است که افرادی را برای این کار برمی گزیند. اعزام رسولان از سوی مردم انجام می گرفت، بلکه این مهم با هدایت روح میسر می شد. پس این روح القدس بود که گفت پولس و برنابا باید برای کاری که وی برای ایشان در نظر گرفته جدا شوند. کلیسا آماده بود تا بهترین افراد را بفرستد تا جهانیان بشنوند مسیح را بشناسند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه رسولان به صورت گروهی فرستاده می شدند. همیشه دست کم دو مسافر با هم راهی می شدند (مانند عیسی که شاگردانش را دو به دو فرستاد). در اعمال هیچ مجوزی برای اعزام «تکاور تنها» برای انجام مأموریت مسیحی وجود ندارد.

۲- رسیدن به شهرها

شیوه متداول در میان رسولان این بود که کار خود را از شهرهایی که مراکز پرجمعیت به شمار می رفتند، آغاز می کردند تا کلیساهای در حال رشد بتوانند بر سراسر ناحیه پیرامون خود تأثیری دامنه دار بگذارند. از این رو، برای مثال زمانی که پولس به افسس رفت و هر روزه در تالار سخنرانی تیرانوس تعلیم می داد، می خوانیم که «همه یهودیان و یونانیانی که در ایالت آسیا بودند، کلام خداوند را شنیدند». احتمال دارد مردی که اپافراس نام داشت از طریق همین سخنرانی ها ایمان آورده کلیسایی در کولسی تأسیس کرده باشد. پولس به کلیسای مزبور نوشته که هرگز خودش ایشان را ندیده و در رشدشان دخیل نبوده است.

بنابراین رفتن به مراکز عمده شهرنشینی به عنوان پایگاهی برای پیشروی های بیشتر یک استراتژی معقول و مؤثر بوده، و امروز ما هم لازم است گاهی این مطلب را از نظر دور نداریم.

۳- موعظه انجیل

روش معمول پولس این بود که نخست در کنیسه موعظه می کرد. «پولس طبق عادت به کنیسه رفته، در سه شبات از کتب مقدس با ایشان مباحثه می کرد.» پولس زمانی که با یهودیان بود از عهد عتیق بهره می جست. اما این را هم توجه

داشته باشید که رویکرد وی بسته به مخاطبانش تغییر می‌کرد. وقتی که خطاب به یهود موعظه می‌کرد از کتاب مقدس نقل قول می‌نمود، اما زمانی که برای غیریهودیان وعظ می‌نمود، پیش از آنکه به سراغ مفاهیم کتاب مقدسی برود، به دنبال زمینه‌های مشترک می‌گشت. برای نمونه گزارش مندرج در فصل ۱۷ اعمال را در نظر بگیرید که وی آتنی‌ها را طرف خطاب قرار می‌دهد. با اینکه افراد برجسته‌ای ایمان آوردند، پیغام او از موفقیت خاصی برخوردار نشد.

پولس در پیغامش به آتنیان به رویدادهایی اشاره می‌کند که در گذشته‌شان روی داده بود و شاعرانی که می‌شناختند. او می‌دانست که خیلی وقت پیش زمین‌لرزه‌ای در آتن به وقوع پیوسته و شهرشان را خراب و ساختمان‌هایشان را ویران کرده است. آتنیان که چندگانه‌پرست بودند می‌پنداشتند که حتما یکی از خدایانشان را برآشفته‌اند، و می‌خواستند بدانند که کدام خدا را عصبانی کرده‌اند. پس تصمیم گرفتند تعدادی گوسفند را در خیابان اصلی رها کنند. گوسفندان نزدیک هر خدایی بر زمین می‌نشستند، دلیل بر این بود که همان خدا از ایشان خشمگین است. با این حال، گوسفندان از نقشه آتنی‌ها پیروی نکردند و در میان مزرعه‌ای بر زمین نشستند. پس شورایی تشکیل شد و به این نتیجه رسیدند که اگر هنوز نمی‌دانند که کدام خدا را برآشفته کرده‌اند، شاید به این دلیل است که اصلا او را فراموش کرده‌اند، و نبود مذبحی برای این خدا باعث عصبانیتش گردیده. پس مذبح دیگری برپا نموده بر آن نوشتند: «تقدیم به خدای ناشناخته».

پولس که این مذبح را در خلال دیدارش از شهر مشاهده کرده بود، از آن به عنوان مبنایی برای آغاز گفتگو با آنان درباره خدایی که نمی‌شناختند استفاده کرد. بی‌درنگ مخاطبانی گردش جمع شدند. او از همان زمینه مشترک استفاده کرد تا بدیشان درباره خدای که باید بشناسند و می‌توانند بشناسند و درباره عیسی که همین خدا از مردگان برخیزانید و به عنوان داور همه نژادهای بشری تعیین فرمود، بگوید. این تمرکز بر موعظه انجیل را تقریباً در هر صفحه اعمال می‌توان دید، بدین ترتیب که روح القدس به مسیحیان دلیری و نیرو می‌بخشد تا پیغامشان را اعلان نمایند.

۴- شاگردسازی

دغدغه رسولان این بود که مردم «شاگرد» شوند. آنان به روش‌های امروزی

ما برای واکنش نشان دادن - دست بلند کردن، جلو آمدن و امضا کردن یک کارت - علاقه‌ای نداشتند. ایشان دریافته بودند که **شاگردسازی زمان می‌برد** و از این جهت پولس برای مدتی قابل ملاحظه در مکانی می‌ماند و تا اطمینان حاصل نماید که ایمانداران استوار شده‌اند. وی در افسس به مدت دو سال، هر بعد از ظهر از ساعت ۱۲ تا ۴ (هنگام خواب نیمروزی) تعلیم می‌داد تا نوایمانان آموزش بیابند و افراد جدید ایمان آورند. از این رو در حالی که لوقا می‌نویسد که برای نخستین بار ایمانداران در انطاکیه به «مسیحی» شهرت یافتند، کسانی که ایمان می‌آوردند را بیشتر با عنوان «شاگردان» یا پیروان «طریقت» می‌شناختند. آنچه اهمیت داشت پایمردی در سفر بود، نه یک تصمیم استثنایی که بر زندگی روزمره تأثیری بس اندک می‌گذارد.

۵- تأسیس کلیسا

در اعمال آمده که چگونه موعظه انجیل به تشکیل جماعت‌هایی از ایمانداران انجامید و اینکه چگونه رسولان این گروه‌ها را بعداً مورد بازدید قرار می‌دادند، تا هر سفر بشارتی با استوار نمودن جماعت‌های در حال رشد ایمانداران به ثمر بنشیند. اگر در کشوری زندگی کنیم که از قبل در آن کلیساهایی بوده است، این جنبه از استراتژی مأموریت مسیحی می‌تواند به سادگی نادیده گرفته شود. آنوقت متوجه نمی‌شویم که برخی کلیساها تنها برای یک قشر از جامعه - شاید به لحاظ جامعه‌شناختی گونه‌ای نسبتاً محدود - تدارک می‌بینند. اغلب کلیساهای دیگری وجود ندارند که بتوانند به دیگر اقشار رسیدگی کنند. این سبک تأسیس کلیسا عدم نیاز کلیسا به دیگران را تضمین می‌کند و خیال بانیان آن را از اینکه تازه واردان سکان امور آن کلیسا را در دست نخواهند گرفت، آسوده می‌سازد چرا که هر چند از نظر جغرافیایی بسیار نزدیک باشند، به گروه جامعه‌شناختی کاملاً متفاوتی رسیدگی می‌کنند.

۶- گماردن پیران

می‌خوانیم که چگونه پولس و برنابا به لیستره، قونیه، و انطاکیه برگشتند و «ایشان در هر کلیسا مشایخ بر ایمانداران گماشتند و با دعا و روزه آنها را به

خداوندی که به وی ایمان آورده بودند، سپردند». تازه تأسیس بودن کلیساها بدین معنا بود که از سن ایمانی «پیران» (= مشایخ) آنها تنها ۱۲ ماه می‌گذشت، اما این هیچ اشکالی نداشت. مادامی که نامزدهای این منصب پیشاپیش دیگران و در مسیر بلوغ بودند، می‌شد برای رهبری آن کلیسا بدیشان اعتماد کرد. این الگوی گماردن پیران برای رهبری گله را در سراسر اعمال می‌توان مشاهده نمود، چندان که رسولان برای هدایت جماعت همواره به دنبال کسانی از خود افراد کلیسای محلی می‌گشتند که بتوانند خودشان را اداره کنند و به رسولان وابسته نباشند. چنین به نظر می‌رسد که مشایخ از سوی کل کلیسا برگزیده می‌شدند، یعنی ایمانداران بومی بر نامزدهای رسولان مهر تأیید می‌گذاشتند (واژه «گماشته» در زبان اصلی یعنی «دست بلند کرده»، پس مشایخ به کسانی که دست بلند کرده بودند رأی می‌دادند).

بنابراین کار یک رسول به نوعی صراحتاً تعریف شده بود:

- رسیدن به شهرهای کلیدی
- موعظه کردن آنجیل در ضمن تطبیق دادن آن با پیش‌زمینه شنوندگان
- شاگردسازی به جای تصمیم‌گیری
- ماندن با ایشان و پرورش دادنشان
- تأسیس کردن کلیساها بدین منظور که جماعتی را پشت سر خود باقی بگذارند
- گماردن مشایخ برای رهبری جماعت

۷- رفتن رسولان

این هفتمین و واپسین مرحله در الگوی میسیونری در عین حال بسیار حساس و مهم است. رسول به مجردی که کلیسا را استوار می‌ساخت، از آنجا می‌رفت. تماس بعدی ممکن بود از طریق نامه، دیدار حضوری، یا فرستادن «نماینده»‌ای از سوی آن رسول صورت بگیرد. به محض اینکه مشارکت ایمانی از داشتن رهبران بومی برخوردار می‌شد، رسول می‌توانست از آنان جدا شده به کار خویش ادامه دهد. کلیساها خودشان رشد و تکثیر می‌کردند، خودشان را اداره می‌کردند و خودشان احتیاجات خویش را برآورده می‌ساختند. به معنای دقیق کلمه خدمت رسولان

راستین متحرک بود. چنان که انتظار می‌رفت آنان از طریق حرفه‌ای که داشتند به تأمین احتیاجات خودشان نیز می‌پرداختند و در حالی که کلیساها را بنیاد می‌نهادند، بر هیچکس بار مالی نمی‌گذارند.

نکات حذف شده در نقشه

در این تحلیل که از شیوه‌های «مسیونری» مورد استفاده در اعمال ارایه شد، نکات قابل توجهی از قلم افتاد که اغلب آنها را در روزگار ما آنها را بااهمیت می‌پندارند.

- هیچ ساختمانی برای کلیسا وجود نداشت- ایمانداران در خانه‌ها یا ساختمان‌های اجاره‌ای گرد می‌آمدند
- سرمایه‌گذاری روی ملک از ضرورت چندانی برخوردار نبود.
- هیچ تمایزی میان حرفه روحانی و غیرروحانی وجود نداشت.
- همه مناصب کلیسایی بر اساس عطا و کاربری قرار داشتند- و هر ایمانداری می‌توانست عهده دار خدمتی باشد.
- هیچ سلسله مراتبی وجود نداشت.
- هیچ مرکز فرماندهی‌ای وجود نداشت.
- هیچ اثری از تعمید دادن کودکان به چشم نمی‌خورد.
- هیچ کلیسایی بر پایه مرزبندی‌های ملی یا فرقه‌ای وجود نداشت.
- پرستش از هیچ انتظام خاصی برخوردار نبود- در حالی که اشاراتی به نحوه پرستش در کلیساها وجود دارد، هیچ الگویی از آن زمان نداریم از آن پیروی کنیم.
- رسولان نه بیمارستان برپا می‌کردند و نه مدرسه، درمانگاه یا سازمان‌های امدادی.
- اکثر مواردی که ما امروزه بخشی عادی از کلیسا یا فعالیت مسیحی می‌پنداریم در کلیسای اولیه عادی نبود.

زاویه الهیاتی

بررسی ما از اعمال حیطه‌های بسیاری را مورد تمرکز قرار می‌دهد. مقصود کتاب، هویت دریافت‌کننده، شیوه‌ای که لوقا برای ساختار بندی این کتاب به کار

برده تا به مقصود خویش نایل گردد، و اینکه چگونه می‌توان این کتاب را به عنوان یک «دستورالعمل میسیونری» به کار برد را مورد ملاحظه قرار دادیم. تنها یک نگرش دیگر به این کتاب باقی مانده که با تحلیلی که پیشتر ارایه دادیم جور می‌شود، و آن نگرش به کتاب اعمال از زاویه الهیاتی است. حال چگونه باید این نگرش را انجام دهیم؟

اعمال چه کسانی؟

بگذارید با این عنوان آغاز کنیم. در اصل این کتاب «اعمال» نام داشت. این عنوان از واژه یونانی *praxis* گرفته شده است (که هم‌خانواده با «*practice*» انگلیسی است به معنای عمل). بدین ترتیب اعمال توصیف‌کننده عمل مسیحیت است، اما چه کسی عهده دار این عمل می‌باشد؟ «اعمال» چه کسانی منظور نظر می‌باشد؟ چهار پاسخ احتمالی وجود دارد.

۱- رسولان

معمولا این کتاب را «اعمال رسولان» می‌خوانند، که همان گونه که ملاحظه کردیم، کاملا غلط‌انداز است، چراکه بسیاری از رسولان در آن نقشی ندارند! در فصل‌های آغازین یعقوب را گردن می‌زنند، از یوحنا همواره در کنار پطرس یاد می‌شود، پطرس نقش پررنگتری دارد و بیش از نیمی از کتاب روی پولس متمرکز می‌باشد، که او هم در زمره دوازده رسول اصلی عیسی نبود. پس نمی‌تواند با قاطعیت درباره «اعمال رسولان» باشد.

۲- عیسی

کتاب با این سخنان آغاز می‌شود: «ای تئوفیلوس، من اثر نخست خود را در باب همه اموری تألیف کردم که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادنشان آغاز کرد»، بدین ترتیب آشکارا می‌گوید که مجلد کنونی در مورد همه اموری است که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادنش ادامه داد. بنابراین می‌توانیم آن را «دنباله اعمال عیسی» بنامیم. نام عیسی در ۱۳ فصل از این کتاب و مجموعا ۴۰ بار آمده است. او موضوع وعظ رسولان بود و به نام او بود که شفاها انجام می‌پذیرفت. پس یک

مورد هم می‌تواند این باشد: «اعمال عیسی».

۳- روح القدس

با این حال، بررسی دقیق‌تر آشکار می‌سازد که در اعمال برجسته‌ترین شخصیت روح القدس است، که در ۱۳ فصل آن ۴۰ بار و در کل کتاب ۷۰ بار از وی نام برده شده است. پس شاید بهتر باشد آن را «اعمال روح القدس» بنامیم. یقیناً این عنوان درخور نقش او می‌باشد. این روح القدس است که به ۱۲۰ شاگرد قوت می‌بخشد تا در روز پنتیکاست شهادت بدهند و اغلب گفته می‌شود که ایمانداران را پر می‌سازد. در اعمال برخی از تصمیمات بزرگ با راهنمایی روح القدس گرفته می‌شود، و پیغام پطرس در خانه کرنلیوس را ریزش روح القدس بر حاضران قطع می‌کند. این روح القدس بود که ایمانداران را از ورود به آسیا و بیطینیه بازداشته در عوض ایشان را به ترواس فرستاد. او نیروی پویا برای گسترش مأموریت را فراهم می‌سازد.

۴- خدا

این زمانی مفهوم پیدا می‌کند که شخصیت مهم‌تری را که به کرات از وی در این کتاب یاد شده از قلم نیندازیم. در حالی که از روح القدس در ۱۳ فصل آن ۴۰ بار یاد شده، کس دیگری هم هست که ۱۰۰ بار از وی نام برده می‌شود: خود خدا. اگر تنها بر عیسی یا روح القدس تمرکز کنیم، این کار ناگزیر ما را از نظر الهیاتی «یگانه‌انگار» خواهد ساخت؛ دامی که برخی از گروه‌ها را در کام خود کشیده است. روح القدس توجه ما را بر عیسی معطوف می‌گرداند، و عیسی هم ما را به خدا ارجاع می‌دهد.

تثلیث

پس در واقع الهیات اعمال، الهیات تثلیث است. واژه «تثلیث» عملاً در کتاب مقدس نیامده، اما عبارت کوتاهی هست که هر سه شخصیت تثلیث را که خدای واحد ما را تشکیل می‌دهند وصف می‌کند. اعمال درباره سه چیز حرف می‌زند:

- ۱- پادشاهی خدای پدر
- ۲- نام عیسی‌ای پسر
- ۳- قدرت روح القدس

بدین ترتیب بهترین عنوان جامع و کاملی که می‌توان برای این کتاب در نظر گرفت، این است: «اعمال خدا از طریق عیسی مسیح به وسیله روح القدس در وجود رسولان».

نتیجه‌گیری

اعمال گزارشی قابل توجه است از گسترش مسیحیت از اورشلیم به روم. لوقا شواهد و رویدادهایی را که به ترسیم این گسترش پرداخته، الگویی برای حیات کلیسا و دستورالعمل مأموریت برای تداوم این گسترش ارائه می‌دهد، را غربال و دستچین می‌کند. او در عین حال به هدف غایی خویش یعنی تهیه دفاعیه‌ای برای تئوفیلوس نایل می‌گردد تا بتواند بی‌گناهی دوستش پولس رسول را در دادگاه به ثبوت برساند. در همین حال خدا می‌خواست که ما بفهمیم او چگونه در بنای پادشاهی خود نقش داشته، تا ما هر که هستیم و هر جا زندگی می‌کنیم در مورد ایده‌آلهایی که برایشان کار و تلاش می‌کنیم تردید نداشته باشیم.

۷- یوحنا

مقدمه

در مقدمه اناجیل (صص ۷۷۷-۷۸۷) دیدیم که وقتی شخصیتی بزرگ این جهان را بدرود می گوید، علاقمندان وی در سه مرحله از او سخن می گویند: نخست به آنچه کرده علاقه نشان می دهند، بعد به آنچه گفته و در نهایت به آنچه یا آنکه بوده توجه می کنند. روشن است که علاقه یوحنا پیش از هر چیز به مرحله سوم معطوف می باشد. او از درون به عیسی می نگرد و این پرسش را مطرح می کند: او که بود؟

متی، مرقس و لوقا بیشتر بر آنچه که عیسی کرده بود و گفته بود متمرکز هستند، و به ندرت خود را درگیر سؤالاتی می کنند که با انگیزه های درونی وی در ارتباط می باشند. این یوحناست که از زندگی درونی عیسی و خودشناسی او به ما تصویری آرایه می کند. بعداً خواهیم دید که این تنها دلیل وی برای نگارش انجیل یوحنا نبوده، اما اگر قرار است این انجیل را بفهمیم، درک این جنبه حایز اهمیت است.

این انجیل در کل با متی، مرقس و لوقا پنج اختلاف اصلی دارد.

۱- حذف شده ها

یکی از جهات اختلاف یوحنا با اناجیل همدید زمانی مشهود می گردد که محتوای انجیل او را مورد بررسی قرار دهیم. مسئله تنها بر سر این نیست که یوحنا از دیدگاهی خاص در مورد عیسی می نویسد، بلکه او شماری از مطالبی را که دیگر انجیل نگاران مهم تلقی می کنند، به کلی حذف می کند:

■ آبستنی مریم و تولد عیسی

- تعمید او
- وسوسه های او
- بیرون کردن دیوها
- دگرگونی سیمای عیسی
- شام آخر
- کشمکش عیسی در دعا در باغ جتسیمانی
- صعود

خصوصا اگر به اهمیتی که دیگر نویسندگان اناجیل به موارد حذفی او داده اند توجه کنیم درمی یابیم که این مطالب حذف شده شگفت آورند. برای نمونه، دگرگونی سیمای مسیح در اناجیل هم دید رویدادی بااهمیت تلقی می شود. و عیسی بر بالای صلیب از یوحنا می خواهد که از مادرش مراقبت نماید، پس شاید او داستان تولد عیسی را حذف کرده تا مریم را از تبلیغات بیشتر در امان نگاه دارد. با این وجود، دلیل اصلی این حذفها این است که چنین جزئیاتی برای مقصود یوحنا مناسب نبوده اند. او سر آن دارد که چیزی متفاوت از دیگر اناجیل به ما بگوید و در میان مطالبی که منظور نظر وی بوده، جایی برای این مطالب غیرضروری وجود نداشته است.

نه تنها مطالبی حذف شده اند، بلکه برخی مضامین که از نظر سه انجیل دیگر مهم می باشند یا فضای بیشتری را به خود اختصاص داده اند، بی اهمیت انگاشته شده اند. مثلا در انجیل های متی، مرقس و لوقا تعداد معجزات زیاد است، در صورتی که یوحنا تنها به هفت مورد اشاره می کند. همچنین یوحنا به یکی از مضامین اصلی موعظه عیسی، یعنی پادشاهی خدا، اشاره ای جزئی می کند. این واژه تنها دو بار به کار رفته، یکی زمانی که عیسی به نيقوديموس می گوید که اگر از نو متولد نشود نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند، و دیگری زمانی است که به پیلاتس می گوید که پادشاهی وی این جهانی نیست. باز، این بدان معنا نیست که معجزات و پادشاهی (ملکوت) موضوعاتی بی اهمیت هستند، بلکه تنها داستان از این قرار است که یوحنا هدفی جز دیگر نویسندگان را دنبال می کرده است.

۲- افزوده ها

معجزات

همان گونه که یوحنا چیزهایی را حذف کرده، مطالب بسیار مهمی را هم افزوده است. از هفت معجزه‌های که یوحنا ذکر می‌کند، پنج معجزه کاملاً جدید هستند:

- تبدیل آب به شراب در عروسی قانا
- مرد کنار حوض بیت‌حسدا
- شفای پسر مرد درباری
- شفای مرد کور مادرزاد
- زنده کردن ایلعازر

دو معجزه تکراری دیگر عبارتند از راه رفتن روی آب و خوراک دادن به ۵۰۰۰ نفر. وانگهی یوحنا **واژه متفاوتی برای معجزات** به کار می‌برد، یعنی از آنها تحت عنوان «آیات» نام می‌برد. یک آیت همواره به چیزی که در پس خودش می‌باشد اشاره می‌کند. از این رو معجزه‌های بیشتری را در کتاب خود نمی‌آورد که معتقد است معجزات اهمیت کمتری دارند و تنها بدین منظور انجام می‌گیرند که به خود عیسی اشاره کنند. بعداً به طور کاملتر به مقصود یوحنا خواهیم پرداخت.

افراد

یوحنا داستان‌های بیشتری را در مورد افراد با خواننده خود در میان می‌گذارد و شماری از این افراد در انجیل او منحصر به فرد می‌باشند. خودداری اولیه پطرس از اینکه اجازه بدهد عیسی پاهایش را بشوید، گفتگوی عیسی با زن سامری در کنار چاه، و گفتگوی او با نیکودیموس همه جزو مواردی هستند که وی در انجیل خود گنجانیده است. در حقیقت، یوحنا بر خلاف سه انجیل دیگر به این گفتگوهای تک به تک بیش از دیدارهای عیسی با توده مردم بها داده است. سخنان یحییای تعمید دهنده در این انجیل همه گفتگوهای خصوصی هستند، نه آن چیزهایی که در ملأ عام اعلان می‌کرد.

عباراتی در مورد عیسی

همچنین هفت عبارت بزرگ در مورد خود عیسی وجود دارد که در یوحنا بدان‌ها آورده شده‌اند، و ما آنها را زیر عنوان جملات «من هستم» می‌شناسیم.

- من نان حیات هستم
- من نور جهان هستم
- من در هستم
- من شبان نیکو هستم
- من قیامت و حیات هستم
- من راه و راستی و حیات هستم
- من تاک حقیقی هستم

این عبارات تنها در انجیل یوحنا آمده‌اند و وجودشان برای تأکید بر هدفی است که یوحنا برای ما در نظر گرفته، اینکه نسبت به نگرش عیسی در مورد خودش بینشی بدهد.

۳- تأکیده‌ها

اناجیل هم‌دید بر مبنای طرح کلی مرقس نگاشته شده‌اند و چارچوب کلی‌شان بر این قرار است که ۳۰ ماه از خدمت عیسی را در شمال، یعنی جلیل و در پی آن شش ماه خدمت وی در جنوبی، یعنی یهودیه به نمایش بگذارند. اما چارچوب یوحنا به کلی متفاوت است. تقریباً همه انجیل او در جنوب می‌گذرد و شامل مطالبی از خدمات اولیه عیسی می‌شود. او ترجیح می‌دهد بر موقعیت‌هایی تأکید کند که عیسی برای شرکت در اعیاد (شاید اغلب سه بار در سال) به اورشلیم می‌رفت. بنابراین عمده مطالب یوحنا حول عید خیمه‌ها، پسخ و وقف معبد دور می‌زند، و خدمت عیسی در شمال را نادیده می‌گیرد.

۴- سبک

تفاوت سبک در یوحنا را می‌توان به طور ویژه در دو حیطة مشاهده کرد.

لحن

لحن یوحنا با لحن اناجیل دیگر متفاوت است. آنها هم‌پوشانی‌های قابل ملاحظه‌ای دارند و جمله‌بندی همسان در جاهای مختلف آنها به کار رفته است. لحن یوحنا حاکی از آنست که اثرش به کلی مستقل می‌باشد. برای مثال، اناجیل هم‌دید در توصیف خوراک دادن به ۵۰۰۰ نفر، ۵۳ واژه مشترک دارند در حالی که واژه‌های مشترک یوحنا با آنها تنها ۸ عدد می‌باشد و حتی واژه‌ای که برای «ماهی» به کار برده با اناجیل دیگر فرق می‌کند.

مباحثات

اناجیل هم‌دید بخش بزرگی را به مثل‌های عیسی اختصاص داده‌اند. بخش‌هایی که دربرگیرنده تعالیم بلندتر عیسی باشند بسیار معدود می‌باشند. با این حال، در انجیل یوحنا چنین به نظر می‌رسد که عیسی درگیر مباحثات بی‌پایان و مجادلات طولانی است که بیشتر بر موضوعات اعتقادی متمرکزند تا رفتاری. از آنجایی که بیشتر این مباحثات در طی سفرهای او به جنوب اتفاق افتاده‌اند، چنین به نظر می‌رسد که عیسی زمانی که به جنوب می‌رفته سبک و شیوه تعلیم خود را تغییر می‌داده، و احتمالاً دلیلش هم این بوده که بیشتر با اهالی یهودیه در مورد هویتشان درگیر بحث و مجادله می‌شده است.

مثلاً بحث طولانی مندرج در یوحنا ۸ را در نظر بگیرید. عیسی از رابطه خود با پدرش، خدا سخن گفته. حال فریسیان از او می‌پرسند: «پدر تو کجاست؟» - با این استنتاج که عیسی نمی‌تواند با اطمینان در مورد نسب خود سخن بگوید و در همه جا شایعه خواهد شد که او حرامزاده است.

عیسی پاسخ داد: «نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدرم را نیز می‌شناختید.» بدین ترتیب عیسی بدیشان می‌گوید که به خوبی می‌داند پدرش کیست، و بحث را به خود فریسیان بازمی‌گرداند. ایشان او را هم باید می‌شناختند، اما بسیار از او دورند.

این موضوع جالبی را در ارتباط با مخالفان عیسی برمی‌انگیزد که اغلب آن را نمی‌فهمند. وقتی در انجیل یوحنا می‌خوانیم که «یهود» از عیسی متنفر بودند، عیسی همواره با یهود به مباحثه می‌پرداخت و اینکه یهود او را مصلوب نمودند،

اگر نام «یهود» را برای کل قوم به کار ببریم دچار اشتباهی فاحش شده‌ایم. در حقیقت این سوء برداشت ۲۰۰۰ سال است که موجب برانگیخته شدن احساسات ضدسامی‌گرایی شده است. زمانی که یوحنا به «یهود» اشاره می‌کند منظورش جنوبی‌ها، یعنی اهالی یهودیه است که از شمالی‌ها، یعنی اهالی جلیل متمایز بودند، چراکه جلیلی‌ها جز چند مورد استثناء به کلی با جنوبی‌ها فرق داشتند و نسبت به عیسی دارای دیدگاهی مثبت‌تر بودند.

۵- نگرش

نگرش یوحنا با نگرش اناجیل هم‌دید تفاوت زیادی دارد. یوحنا از لزوم برقراری ارتباط با دنیای یونانی به اندازه دنیای عبرانی آگاه بود. او در افسس آسیای کوچک (غرب ترکیه امروزی) دست به نگارش انجیل خود زد، جایی که محل تلاقی دو اندیشه یونانی و عبرانی بود. اگر می‌خواهیم پارهای از رویکردهای به کار رفته در این انجیل از سوی یوحنا برای تنظیم مطالبش را دریابیم، لازم است نسبت به تفاوت میان این دو اندیشه وقوف پیدا کنیم.

به زبان ساده، عبرانیان در اندیشه خود از خط زمان اقصی استفاده می‌کردند، و نسبت به گذشته، اکنون و آینده نظرات عامیانه‌ای داشتند. ایشان خدا کسی می‌دانستند که بود و هست و می‌آید. همه اندیشه آنان در چنین خط زمانی خلاصه می‌شد، در جایی که زمان هم مقصود بود و هم حرکت. بر خلاف آن، ذهن یونانی به خط عمودی در فضا قایل بود و دغدغه زندگی در جهان برین و زیرین، یعنی آسمان و زمین را داشت.

بنابراین اگر در چارچوب تفکر عبرانی می‌اندیشید، مفهومی از زمان در ذهن دارید که در یک مسیر سفر می‌کند، و خدا تصمیم می‌گیرد که هر چیزی در کجای این خط سیر اتفاق بیفتد. سه انجیل نخست این گونه خط زمان را مفروض می‌انگارند، و یوحنا هم به کلی آن را کنار نمی‌گذارد. هر چه باشد خود او هم یهودی بود. برای مثال او پنج بار به مفهوم «ساعت» اشاره می‌کند.

با این وجود، رویکرد یونانی را هم با خط عمودی میان جهان برین و زیرین، یعنی آسمان و زمین، مورد کاربرد قرار می‌دهد. از این رو عیسی را کسی که از آسمان آمده می‌بیند، و سخنان وی در ۱۳:۳ را چنین نقل می‌کند: «هیچ کس به

آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان.» و نیز در ۳۳:۶ می‌نویسد: «زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.»

بیشتر دیدیم که در انجیل یوحنا از پادشاهی خدا جز اندکی، سخن نرفته است. در حالی که اناجیل هم‌دید بر وارد شدن پادشاهی خدا به این عصر شریر و انتظار برای زوال این عصر تأکید می‌ورزند، یوحنا بیشتر بر جنبه عمودی محبت خدا نسبت به جهان و فروفرستادن عیسی به زمین متمرکز می‌شود. می‌توانیم بگوییم که یوحنا در وهله نخست انجیل «بالا و پایین» است، در حالی که بقیه اناجیل «اکنون و آینده» می‌باشند.

درک انجیل یوحنا

حال که به وجوه تمایز انجیل یوحنا از سه انجیل دیگر آشنا شدیم، می‌بایست نگاهی دقیق‌تر به خود یوحنا بیفکنیم.

یوحنا که بود؟

یک ماهیگیر

یوحنا تا پیش از زمانی که از سوی عیسی فراخوانده شود، به ماهیگیری اشتغال داشت و هم‌زمان هم ماهی می‌گرفت و هم خرده فروشی می‌کرد. می‌دانیم که با اورشلیم هم ارتباطاتی داشته و احتمال دارد که این ارتباطات شامل کار فروش ماهی جلیل در اورشلیم بوده باشد. پس او مردی از دو دنیا بود، یک روستایی شمالی و یک شهروند جنوبی اهل اورشلیم. به معنای دقیق کلمه، وی از سایر رسولان که منحصرآ شمالی بودند، متمایز بود- تنها شاگرد عیسی که اصالتاً اهل جنوب بود، یهودای اسخریوطی بود. و بس.

یکی از بستگان عیسی

او پسرخاله عیسی و برادر یعقوب، شاگرد دیگر عیسی به شمار می‌رفت. در حقیقت دست کم پنج و احتمالاً هفت تن از شاگردان عیسی از جمله بستگانش بودند، هرچند برادران خودش تا زمان رستاخیز وی دیرباور ماندند، پس از آن بود

که یعقوب و یهوذا ایمان آوردند و دو رساله از کتاب‌های عهد جدید به قلم ایشان است. این نزدیکی در صلیب نمایان است، آن زمانی که عیسی از یوحنا می‌خواهد مراقبت مادرش مریم را به عهده بگیرد.

نزدیکترین دوست عیسی

با این حال، یوحنا صرفاً به خاطر خویشاوندی به عیسی نزدیک نبود. او به همراه یعقوب و پطرس، **حلقه خصوصی** تر شاگردان، یعنی کسانی که به طور ویژه به عیسی نزدیک بودند را تشکیل می‌دادند. او در مورد خود چنین می‌گوید: «آن شاگردی که عیسی دوست می‌داشت»، و مقصودش این است که عملاً با نیاوردن نام خویش، توجه خواننده را از خودش منحرف سازد، اما با این وجود به خواننده این بینش را بدهد که یوحنا از میان هر دوازده شاگرد، نزدیکترین به عیسی بود. در شام آخر، زمانی که جملگی برای خوردن لم داده بودند، این یوحنا بود که کنار عیسی نشسته بود. عیسی می‌خواست که در چنین رویداد بااهمیتی دوست خویش در کنارش باشد.

آخرین رسول

یوحنا نه تنها نزدیکترین فرد به عیسی، که واپسین رسول او نیز بود که دیده از جهان فروبست. وی زمانی که **یک پیرمرد** بود و بینشی منحصر به فرد نسبت به عیسی داشت، نوشت. وی در پایان انجیل خود این داستان را نقل می‌کند که چطور پطرس از خود عیسی شنید که مصلوب خواهد شد، و پطرس از او درباره مرگ یوحنا پرسید. عیسی هم در پاسخ گفت که اگر بخواید تا زمان بازآمدنش یوحنا را زنده نگاه دارد، این مسئله به او ربطی پیدا نخواهد کرد، و این به خود او مربوط است. از آن روز به بعد این شایعه در میان شاگردان پراکنده شد که عیسی پیش از مرگ یوحنا باز خواهد گشت، اما این آن چیزی نبود که عیسی گفت و یوحنا در انتهای انجیلش به شفاف سازی این موضوع می‌پردازد.

نزدیکی یوحنا به عیسی به گونه‌ای بازتاب داده شده که او برای شرح و بسط دادن کلمات عیسی احساس آزادی می‌کند. یوحنا دست به تفسیر برخی از موعظت وی می‌زند تا معنای کامل آنها را از درونشان بیرون بکشد، چراکه معتقد

است آنقدر با ذهن و فکر عیسی آشنا هست که بتواند منظور وی را توضیح دهد. از این رو، برای نمونه اگر یوحنا ۳:۱۶ را بخوانیم: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد...»، از متن معلوم نمی‌شود که گوینده این کلمات کیست. آیا عیسی است که خطاب به نیکودیموس این جمله را می‌گوید، یا یوحناست که با افکار خود دست به تشریح مطلب می‌زند؟ یقیناً شنیدن چنین سخنانی از زبان عیسی عجیب می‌نماید و چنین به نظر می‌رسد که یک شخص سومی دارد پیرامون عیسی، آن هم به شیوه‌ای غیرمستقیم سخن می‌گوید. این شیوه معمول یوحنا در سراسر انجیل می‌باشد. او به شرح آنچه که عیسی گفته می‌پردازد چون به راستی منظور وی را می‌فهمد. او تحت هدایت روح القدس مطالبی ضمنی بیان می‌کند. به همین دلیل اوسیبوس، یکی از پدران کلیسای اولیه، آن را «انجیل روحانی» نامیده، و پیداست که چرا.

مقصود یوحنا

مقصود دقیق یوحنا از نگارش این کتاب چه بود؟ وقتی با این پرسش به انجیل یوحنا می‌نگریم، به راستی ذهنمان برای درک کتاب باز می‌شود. بیشتر شاهد دغدغه یوحنا برای ورود به بطن وجود عیسی بودیم، اما این همه تنها جزئی از یک دغدغه بزرگتر بود که وی در انتهای انجیلش بدان تصریح می‌کند. به ما می‌گوید که این مطالب را برگزیده تا خوانندگانش ایمان بیاورند که عیسی مسیح، پسر خدای زنده است، و تا با این ایمان، در نام وی حیات داشته باشند. این عبارت به اندازه کافی روشن هست، اما مهم آن است که معنای کامل گفته‌های یوحنا را دریابیم.

معنای دقیق

پیش از هر چیز لازم است جمله‌بندی دقیق عبارات در زبان اصلی یونانی را بفهمیم. زبان یونانی برای افعال یک زمان «حال استمراری» دارد که به آسانی نمی‌توان آن را به فارسی ترجمه کرد، اما در اغلب مواقع درک درست آن در متن اهمیت بسیار دارد. معنای این زمان تداوم انجام چیزی است. برای برگرداندن این حس به زبان فارسی لازم است دو کلمه «ادامه دادن» را به فعل اصلی بیفزاییم.

برای مثال، عیسی نگفت: «بخواید، که به شما داده خواهد شد؛ بجوئید، که خواهید یافت؛ بکوبید، که در به رویتان گشوده خواهد شد»، که تلویحا بر این دلالت دارد که هر کار را تنها لازم است یکبار انجام داد. وی در اصل می گفت: «به خواستن *ادامه* بدهید، که به شما داده خواهد شد؛ به جستن *ادامه* بدهید، که خواهید یافت؛ به کوبیدن *ادامه* بدهید که در به رویتان گشوده خواهد شد.» پس اگر کسی که بار نخست که خواسته و روح القدس را هنوز نیافته نباید هرآسی به دل راه دهد: باید به خواستن ادامه بدهد.

این فعل حال استمراری را یوحنا در ۳۱:۲۰ به کار برده، پس ترجمه درست‌تر این جمله چنین است: «اما اینها نوشته شد تا به *ایمان آوردن ادامه* بدهید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با *ادامه دادن به این ایمان*، در نام او حیات داشته باشید.» همین ساختار در مورد معروف‌ترین آیه این انجیل نیز مصداق پیدا می‌کند. یوحنا ۱۶:۳ را اینگونه بهتر می‌توان فهمید: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به *ایمان آوردن به او ادامه* دهد هلاک نگردد، بلکه به داشتن حیات جاویدان *ادامه* دهد.»

برای بی‌ایمانان یا ایمانداران؟

یوحنا نوشته نشد تا خواندگانش شروع به ایمان آوردن کنند که عیسی پسر خداست. این کتاب نوشته شد تا ایشان به ایمان داشتن *ادامه* بدهند. بیشتر محتوای انجیل یوحنا برای کسانی که بدون هیچ شناخت ابتدایی از عیسی به سراغ انجیل می‌روند، مناسب نیست. این کتاب برای مسیحیان بالغ نوشته شده است تا در استوار ماندن در ایمان کمکشان کند تا از درک هویت عیسی منحرف نشوند، بلکه به ایمان داشتن ادامه بدهند تا اینکه به طور مداوم حیات جاویدان بیابند.

این همان اصلی است که یوحنا برای گزینش مطالب مورد نظر خود به کار برد. قصد این نبوده که انجیل او کتابی جامع باشد، بلکه هدف این بوده که برای خواندگانش زمینه شناخت را فراهم نماید تا به حیات داشتن از طریق ایمان مداوم ادامه دهند. به بیان ساده‌تر، هدفی که یوحنا برای آن دست به نگارش زد، حیات بود- و وسیله رسیدن به این هدف هم *ادامه دادن به اعتماد و اطاعت* می‌باشد.

حیات هدف است

یوحنا حیاتی را که عیسی می‌بخشد به صورت حیاتی که در زمان حال استمرار دارد توصیف می‌نماید. حیات جاویدان هم دربرگیرنده کمیت است - ابدی می‌باشد - و هم کیفیت - فراوان است. این صرفاً تضمینی در برابر مرگ نیست، بلکه حیاتی است که ما از هم‌اینک از آن بهره‌مند می‌شویم. عبارتی که یوحنا در ۳۱:۲۰ به کار برده تلویحا بدین معناست که این حیات چیزی است که ما آن را داریم اما اگر به ایمان داشتن ادامه ندهیم ممکن است آن را از دست بدهیم. پس مضامین حیات و ایمان برای نیل به مقصود یوحنا اهمیت زیادی دارند. حیات هدفی است که او به خاطرش دست به قلم برده - تا خوانندگانش به حیات داشتن ادامه بدهند - در حالی که ایمان وسیله داشتن این حیات است. اگر به ایمان داشتن ادامه بدهیم، به حیات داشتن هم ادامه خواهیم داد.

ایمان وسیله است

اینکه یوحنا دغدغه ایمان را دارد از کاربرد مکرر این واژه پیداست - ۹۸ بار. این رقم از شمار کاربرد این واژه در مجموع هر سه انجیل بیشتر است. اما باید مراقب باشیم، چون همیشه منظور او یکی نیست. از نظر یوحنا ایمان دارای سه سطح یا مرحله است.

الف) اعتقاد

اعتقاد داشتن یعنی ایمان داشتن به حقیقی بودن چیزی. واژه مؤثر در آن «که» است. ما ایمان داریم که عیسی مرد، که دوباره زنده شد. این همان ایمان داشتن به برخی واقعیات تاریخی، پذیرفتن اعتبار انجیل، و پذیرش حقیقت آن است. اعتقاد بر شالوده گفته‌ها و کرده‌هایی استوار است که ادعاهای مسیح را تشکیل می‌دهند.

این به خودی خود ایمان نجات‌بخش به شمار نمی‌رود. این تنها سرآغاز ایمان نجات‌بخش یعنی پذیرش حقیقت می‌باشد. (ابلیس هم به حقایق ایمان دارد؛ آن را می‌پذیرد و می‌لرزد، اما ایماندار نیست.)

ب) اعتماد

اعتماد سطح دوم ایمان است: پس از پذیرش حقیقت، باید با توکل کردن به عیسی و اطاعت از او اعتمادمان را بر او می‌گذاریم. یعنی پذیرش حقیقت و عمل کردن بر پایه آنچه که می‌گوییم حقیقت دارد. عیسی در اواخر انجیل به پطرس فرمود: «از پی من بیا»- عملی از سر اعتماد و بر مبنای توکل و اطاعت. شاید ادعا کنیم که به کسی ایمان داریم، اما اگر به او اعتماد نداشته باشیم این ایمانمان سطحی خواهد بود.

ب) مداومت

بعد سوم ایمان به جنبه پیگیری و مداومت در آنچه که در بالا بدان اشاره شد مربوط می‌شود. باید به ایمان داشتن ادامه بدهیم. «ایمان» و «وفاداری» هم در زبان یونانی و هم در زبان عبری یکی هستند، و گاه ما نمی‌دانیم که منظور کدام است. اگر واقعا به کسی توکل دارید به توکل کردن به او ادامه خواهید داد. اگر واقعا بر از ایمان هستید پس وفادار هم خواهید بود. هر اتفاقی هم که بیفتد و به بهای هر چیز که تمام شود به ایمان داشتن به او ادامه خواهید داد. بنابراین، ایمان یک گام تنها (آنی) نیست، بلکه یک وضعیت (مداوم) می‌باشد.

عیسی هنگامی که در یوحنا ۱۵ تعلیم می‌دهد به این نکته اشاره می‌کند. وی برای توصیف خویش از تمثیل تاک بهره گرفته بدیشان می‌گوید که آنها شاخه‌های این تاک هستند. به آنها هشدار می‌دهد که باید در او بمانند. اگر نمانند، میوه نخواهند آورد، پس بریده شده سوزانده خواهند شد. پس یوحنا در حالی که تعلیم می‌دهد که اگر پدر کسی را به سوی عیسی نکشد، نمی‌تواند به نزد او بیاید، به ضرورت ماندن در مسیح تأکید می‌کند. این ماندن است که بهره‌مندی از حیات جاویدان را تضمین می‌کند. خاستگاه این حیات خود تاک است، نه شاخه‌هایش (رک. اول یوحنا ۵: ۱۱).

بدین ترتیب چکیده مقصود یوحنا به قرار زیر است: هدف او این است که خوانندگانش به ایمان داشتن به عیسی ادامه دهند تا مداوما حیات جاویدان داشته باشند. این ایمان مستلزم سه مرحله پذیرش حقیقت، عمل کردن بر پایه آن حقیقت و ماندن بر سر حقیقت است. این حقیقت هم کسی نیست جز خود عیسی.

حقیقت در مورد عیسی

مقصود یوحنا جنبه دیگری هم دارد که در فهم پاره‌ای از جزئیات متن به ما کمک خواهد کرد. تا زمانی که یوحنا دست به نگارش این اثر بزند، یعنی حدود سال ۹۰ م. در ارتباط با عیسی گمانی اغراق آمیز وجود داشت، و این حتی اوایل زندگی او را هم دربر می‌گرفت. شماری از «اناجیل غیرکانونی» به رشته تحریر درآمده بودند که همگی ادعا داشتند کودکی عیسی را توصیف کرده‌اند. یکی عیسی را کودک خردسالی توصیف می‌کند که در کوچه‌های ناصره مشغول بازی کردن است. کسی او را به درون گل هل می‌دهد و عیسی هم او را نفرین به ابتلا به جذام می‌کند. همچنین داستانی پیرامون عیسی کودک وجود دارد که با گل پرندگان کوچکی درست می‌کند، آنها را مبارک می‌گرداند و پرندگان گلی جان گرفته پر می‌گشایند. در واقع عیسی تا پیش از ۳۰ سالگی‌اش دست به هیچ معجزه‌ای نزد، چون بدون قدرت روح‌القدس نمی‌توانست این کار را بکند. عیسی به عنوان پسر انسان که از روح پر شده معجزه می‌کرد، نه به عنوان پسر خدا. با توجه به تعالیم غلطی که در همه جا شایع شده بود، یوحنا نمی‌خواست که خاموش بماند و تصمیم گرفت یکبار برای همیشه خط بطلانی بر همه گمان‌های دروغین پیرامون هویت عیسی بکشد. او دقیقا که بود؟ در افسسی که یوحنا در آن به سر می‌برد دو روایت دهان به دهان می‌گشت که وی لازم می‌دهد آنها را تصحیح کند.

۱- دیدگاهی بزرگ‌نمایانه در مورد یحیای تعمید دهنده

از اعمال ۱۹ می‌دانیم که در افسس گروهی از پیروان یحیای تعمید دهنده حضور داشتند اما تا زمانی که یوحنا ایشان را تصحیح نکرد، به عیسی ایمان نداشتند. چنین به نظر می‌رسد که در زمان یوحنا هنوز کسانی بودند که تا جایی به ستایش و تکریم از یحیای تعمید دهنده می‌پرداختند که این خطر وجود داشت فرقه‌ای از مسیحیت ایجاد نمایند، فرقه‌ای که بر توبه و اخلاق‌گرایی که یحیا تعمید دهنده اشاعه می‌داد متمرکز بود اما بر روح‌القدوسی که عیسی آورد هیچ تأکیدی نمی‌کرد.

یوحنای رسول عزم خود را برای نگارش انجیلش جزم کرد تا این دیدگاه ستایش‌آمیز نسبت به یحیای تعمید دهنده را اصلاح نماید. هر بار که از یحیای

تعمید دهنده یاد می‌کند او را کوچک می‌کند. می‌گوید که یحیی نور جهان نبود- بلکه تنها آمده بود تا به آن نور اشاره کند. می‌گوید که یحیی هیچ معجزه‌ای نکرد. سخنان خود یحیی را ثبت می‌کند که گفت عیسی باید ارتقا یابد و او باید کوچک شود، که عیسی داماد است حال آنکه او تنها ساقدوش وی می‌باشد.

یحیای تعمید دهنده در مورد عیسی دو چیز حیاتی به زبان آورد:

- او آن بره خدا خواهد بود که گناهان جهان را برمی‌دارد.
- او آن کسی خواهد بود که با روح القدس تعمید خواهد داد.

اگر پیروان قرار است در درکشان از عیسی به تعادلی درست برسند، باید هر دو این موارد را فراگیرند. یحیای تعمید دهنده تصریح کرد که تنها عیسی می‌تواند گناه را بردارد و با روح القدس تعمید دهد. اما به رغم آنچه که یحیی گفته بود، پیروانش بیشتر آن مطالب را از یاد برده بودند و به عیسی جایگاه ویژه‌ای را که درخورش بود، نمی‌دادند.

۲- دیدگاهی کوچک‌نمایانه در مورد عیسی

واقعیت جدی‌تری که در افسس وجود داشت این بود که آنان دیدگاهی تحقیرآمیز نسبت به عیسی داشتند. این امر تا اندازه‌ای قابل درک است چراکه ایشان تحت تأثیر شدید فلسفه یونانی قرار داشتند. همان‌گونه که پیشتر نیز خاطر نشان ساختیم، فیلسوفان یونانی زندگی را به دو قلمرو تقسیم کرده بودند. برای توصیف این دو قلمرو چندین اصطلاح وجود داشت که به جای هم به کار می‌بردند: بالا و پایین، مادی و روحانی، فانی و باقی، قدسی و دنیوی. آنان نه تنها این دو حیطه را از هم جدا می‌کردند، بلکه یکی را بر دیگری برتری می‌دادند. افلاطون می‌گفت که جهان روحانی واقعی‌تر است و ارسطو می‌گفت که جهان مادی واقعی‌تر است. با وجود این باورها یونانیان با تعالیم عیسی مشکلی اساسی داشتند، چراکه عیسی هم مادی بود و هم روحانی، هم زمینی بود و هم آسمانی، هم انسان بود و هم خدا. در اندیشه آنان مادی و روحانی نمی‌تواستند با هم یکجا جمع شوند. از این رو برای اینکه معلوم شود عیسی به کدام حیطه تعلق دارد، دست به ساختن

پرداختن شماری آرای گوناگون زدند.

۱- بیشتر الهی تا انسانی؟ برخی گفتند که عیسی بیش از آنکه انسان باشد خدا بود، که او هیچگاه به راستی انسان نبود، بلکه چنین به نظر می‌رسید که انسان است. این بدعت زیر عنوان «دوستیزم» (‘docetism’) - از واژه‌ای که به معنی «شیخ» می‌باشد) معروف بود؛ یعنی اینکه عیسی تنها به نظر می‌رسید که انسان است. بر اساس این دیدگاه عیسی هرگز به معنای واقعی انسان بودن را تجربه کرد، از این رو همیشه الوهیتش بر جنبه انسانی وی می‌چربیده.

۲- بیشتر انسانی تا الهی؟ دیگران گفتند که او بیش از آنکه خدا باشد، انسان بود، مردی که به طور کامل به خدا واکنش نشان داده و ظرفیت الهی را که در نهاد همه ما گذارده شده کاملاً در وجود خود پرورش داده بود. این را اصطلاحاً «فرزندخوانده باوری» (‘adoptionism’) می‌گویند. یعنی اینکه خدا عیسی را به فرزندخواندگی خود پذیرفت، و معمولاً می‌پنداشتند که این اتفاق در زمانی روی داد که وی از روح القدس پر گردید. شوربختانه، این بدعتی است که هنوز هم این روزها تعلیم داده می‌شود.

۳- قدری انسانی، قدری الهی؟ برخی دیگر چنین استدلال می‌کردند که او قدری انسان بود و قدری هم خدا، بدون اینکه بگویند بیشتر کدامیک بود. این دیدگاه امروزه هم وجود دارد. شاهدان یهوه چنین استدلال می‌کنند که ما باید به عیسی به دیده یک نیمه خدا - نیمه انسان، و نخستین آفریده بنگریم. از آنجایی که آیه اول یوحنا صراحتاً اظهار می‌دارد که او خدا بود، و در ابتدا با خدا بود، شاهدان یهوه عبارت مزبور را چنین ترجمه می‌کنند: او یک خدا بود، و یک حرف تعریف نامعین وارد متن می‌کنند که در متن اصلی یونانی وجود ندارد.

۴- کاملاً انسانی، کاملاً الهی؟ انجیل یوحنا به روشنی خاطر نشان می‌سازد که عیسی هم کاملاً خداست و هم کاملاً انسان. اگر یوحنا می‌خواست به مقصود خویش نایل گردد، لازم بود که این مطلب را اثبات کند. تنها آن کسی که کاملاً

خدا و کاملاً انسان بود می‌توانست بشر را از گناه برهاند- *انسانیت* او این توانایی را به وی می‌بخشید که به نیابت از طرف ایشان بمیرد و *الوهیت* وی هم متضمن پیروزی او بر مرگ و حیات بخشیدن به آنانی بود که به وی ایمان آورده بودند. اگر خوانندگان یوحنا سر آن داشتند که در نام عیسی حیات داشته باشند، باید همان عیسیایی را که رسولان می‌شناختند؛ بشناسند.

بنابراین یوحنا می‌خواست که مردم حقیقت را در مورد عیسی بشناسند و از این رو آگاهانه بر این دو مقوله، یعنی *انسانیت* و *الوهیت* عیسی تأکید می‌کند.

۱- انسانیت واقعی او

در واقع عیسی در انجیل یوحنا «انسان‌تر» از سه انجیل دیگر است. برای مثال، کوتاه‌ترین آیه کتاب مقدس را در نظر بگیرید: «عیسی بگریست.» این آیه عیسی را به طور کامل یک انسان نشان می‌دهد که بر سر گور یکی از بهترین دوستانش ایستاده، با علم به اینکه می‌داند به زودی او را از درون گور به بیرون فراخواهد خواند، با این وجود در آن موقعیت می‌گرید. یوحنا در انجیل خود از گرسنگی، تشنگی، خستگی و تعجب عیسی سخن می‌گوید، که همه اینها از خصوصیات کاملاً انسانی هستند. پیلاتس نادانسته مقصود یوحنا را در این کلمات خلاصه می‌کند: «اینک آن انسان!» یوحنا در وجود عیسی به ما نشان می‌دهد که *انسانیت واقعی چگونه است*، یا چگونه باید باشد.

این انسانیت را در تأکید یوحنا بر *زندگی همراه با دعای عیسی* نیز می‌توان مشاهده کرد. او در این باره بیش از دیگر اناجیل وارد جزئیات می‌شود. یوحنا عیسی را حقیقتاً انسانی ترسیم می‌کند که به دعا نیاز داشت، برای هدایت در مورد آنچه که باید بگوید و بکند به پدرش وابسته بود. بخشی از زیباترین دعاها را در این انجیل می‌توان یافت.

وانگهی، تأکید انجیل یوحنا بر *مرگ عیسی* جز بر این نکته پافشاری نمی‌کند که او به راستی مرد. یوحنا می‌نویسد که چگونه یکی از سربازان پهلوی عیسی را با نیزه سوراخ کرد و ناگهان خون و آب از آن سوراخ به بیرون جاری شد. سپس این جمله را می‌افزاید: «کسی که خود شاهد این واقعه بود این را می‌گوید و شهادت او راست است، او حقیقت را می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.» برای یوحنا مهم بود

که خوانندگان بدانند که عیسی واقعا مرد. این علامت، بر حسب تصادف نشانه ترکیدن پرده پیرامون قلب می‌باشد.

یوحنا در کنار همین نشانه، در مورد رستاخیز عیسی نیز مدرکی که خود شاهد عینی آن بوده ارایه می‌نماید؛ از نوارهای کتانی و دستمال روی سر عیسی در قبر خالی سخن می‌گوید. عیسی نه تنها واقعا مرد، بلکه واقعا هم از مردگان برخاست.

۲- الوهیت او

با این حال، تأکید اصلی یوحنا بر الوهیت کامل عیسی است. این ما را به مقصود اصلی یوحنا از نگارش انجیلش برمی‌گرداند، و این فرصت را به ما می‌دهد تا از نزدیک و به روشی کنجکاوانه به شیوه پرداخت آن توسط یوحنا نگاه کنیم. پیشتر دیدیم که چگونه یوحنا متوجه است که ایمان با اعتقاد آغاز می‌شود، باور به اینکه چیزی چنین است. یوحنا با سازماندهی کردن شواهد خود پیرامون رقم هفت، که در اندیشه عبرانی عدد کمال بود، از این اعتقاد که عیسی کاملاً خداست دفاع می‌کند. یوحنا در انجیل خود سه مجموعه کامل از شواهد مربوط به الوهیت عیسی ارایه می‌کند.

الف) هفت شاهد

واژه «شاهد» در انجیل چهارم مجموعاً ۵۰ بار به کار رفته. یوحنا بر این پافشاری می‌کند که ما نسبت به حقیقت مربوط به عیسی شهادت‌هایی شخصی داریم. در این انجیل هفت نفر هستند که در مورد الوهیت عیسی شهادت می‌دهند:

- یحیای تمیید دهنده
- نتنائیل
- پطرس
- مارتا (نخستین زنی که چنین شهادتی می‌دهد)
- توما
- یحیی، رسول محبوب
- خود عیسی

در شریعت یهود دو یا سه شاهد برای اثبات حقیقت کافی بود، اما در اینجا یوحنا عدد کامل افرادی را که در پسر خدای زنده بودن عیسی شهادت می‌دهند می‌آورد.

ب) هفت معجزه

بیشتر اشاره کردیم که یوحنا در کل تنها هفت معجزه را در انجیل خود آورده است، و نام آنها را «آیات» می‌نهد چون به هویت عیسی اشاره می‌کنند. در واقع او هفت معجزه (آیت) ای را ثبت می‌کند که مافوق طبیعی‌ترین و مهیج‌ترین کارهایی به شمار می‌روند که عیسی انجام داد. از بیرون کردن ارواح سخنی به میان نمی‌آورد، چون در جهان باستان بسیاری، و از جمله فریسیان این کار را می‌کردند. در عوض بر معجزاتی که هیچکس دیگر یارای انجامش را نداشت تأکید می‌کند:

- تبدیل کردن آب به شراب- معجزه‌ای بی‌شبهه و عاری از سوء تفاهم.
- شفا دادن پسر مرد درباری از فاصله چندین مایلی، بدون اینکه او را دیده و یا بر او دست گذارده باشد.
- شفا دادن مرد کنار حوض بیت‌حسدا که ۳۸ سال از وضعیت بیماری مزمن رنج می‌برد.
- خوراک دادن به ۵۰۰۰ نفر، معجزه‌ای که در هر چهار انجیل بدان اشاره شده- معجزه آفرینش، یعنی تولید چیزهای بسیار از اندک.
- راه رفتن روی آب.
- بینایی بخشیدن به مرد کور مادرزاد
- زنده کردن ایلعازر- نه احیا یا به هوش آوردن جسدی که تازه مرده، آنگونه که در مورد دختر یایروس یا پسر بیوه زن اهل نائین انجام داد، بلکه زنده کردن مردی که بدنش شروع به فاسد شدن کرده بود.

یوحنا می‌گوید که اینها «آیاتی» هستند که بر الوهیت عیسی دلالت می‌کنند. همان گونه که نیکودیموس گفته بود، هیچکس نمی‌تواند کارهایی را که عیسی می‌کند انجام دهد، مگر اینکه خدا با او بوده باشد.

پ) هفت کلام

منحصراً یوحنا هفت «کلامی» را که عیسی در مورد خودش بر زبان آورده ثبت کرده است، و ما پیشتر بدان اشاره کردیم. ادعاهای او در گوش یهودیان هیچ سوء تفاهمی ایجاد نمی‌کرد، چون هر بار که او واژه عبری خدا، یعنی YHWH را به کار می‌برد، منظورش «من هستم» بود. یوحنا با دقت این گفته‌ها را در بستری که برحق بودن ادعای عیسی را نشان می‌دهد، می‌آورد.

■ «من نان آسمانی هستم» را در پی خوراک دادن به ۵۰۰۰ نفر با پنج نان و دو ماهی بر زبان آورد.

■ «من نور جهان هستم» را در پی بینایی بخشیدن به دیدگان کور مادرزاد فرمود.

■ «من قیامت و حیات هستم» را زمانی گفت که ایلعازر را از قبر بیرون آورد.

وی همچنین فرمود: «من در هستم»، «من شبان نیکو هستم»، «من راه و راستی و حیات هستم»، و «من تاک حقیقی هستم». این مردی است که خودش را خدای مجسم در کالبد انسانی می‌داند و این هفت کلام که به عمد در جای جای انجیل گنجانیده شده‌اند از نظر یوحنا اهمیت حیاتی دارند، چراکه نشان می‌دهند که عیسی ارزش آن را دارد که خوانندگان بدو اعتماد نمایند.

رابطه آشکار با پدر

نسبت به اناجیب هم‌دید، در انجیل یوحنا عیسی از رابطه‌ای به مراتب شفاف‌تر با پدر برخوردار است. یوحنا می‌نویسد که عیسی را پدر فرستاد، او با پدر یکی است، و در قول و فعل مطیع پدر می‌باشد.

عمده اختلاف عیسی با یهود بر سر هویت او بود و همین دشمنی مخالفان او را تا بالاترین حد ممکن برانگیخت، به ویژه زمانی که ادعای خدایی کرد: «عیسی به ایشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم! پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطه معبد بیرون رفت.»

در واقع، یوحنا تنها انجیلی است که مستقیماً عیسی را به عنوان خدا معرفی می‌کند، هرچند در سه انجیل دیگر تلویحاً بدان اشاره شده است. یوحنا با این عبارت

آغاز می‌شود: «کلام، خدا بود» و در انتهای آن توما در مورد عیسی چنین اعتراف می‌کند: «خداوند من و خدای من».

مضامین

سرانجام به بررسی مضامینی می‌رسیم که کاملاً در خدمت مقصود یوحنا در این مورد که ایمان به مسیح باید مداومت داشته باشد، قرار دارند.

۱- جلال

«جلال» یکی از واژه‌های کلیدی انجیل یوحناست، چون واژه‌ای بود که در عهد عتیق تنها برای خود خدا به کار می‌رفت. در همان فصل نخست، یوحنا این واژه را در مورد کلامی که در میان انسان‌ها ساکن گردید به گونه‌ای به کار می‌برد که *شکینا (shekinah = جلال خدا)* در انتهای خروج خود را از طریق خیمه اجتماع آشکار می‌نمود. یوحنا این جبروت خدا را در سرتاسر زندگی، مرگ، رستاخیز و صعود عیسی می‌دید. حتی صلیب جایی بود که بر آن عیسی جلال یافت. بنابراین، از همان آغاز مردی را به ما معرفی می‌کند که از دیگر معاصرانش به کلی متمایز و از همه انسان‌های دیگر خدا جدا شده است.

۲- لوگوس

یوحنا انجیل خود را به شیوه‌ای منحصر به فرد می‌آغازد. زمانی که مرقس گزارش خود را از عیسی می‌نوشت، از جایی شروع کرد که عیسی ۳۰ ساله بود، یعنی درست وقتی که وی برای نخستین بار در برابر دیدگان همگان ظاهر شد. متی احتمالاً دومین کسی بود که دست به نگارش انجیل زد، اما تصمیم گرفت به زمانی عقب‌تر رفته از آبستنی مادر عیسی و تولد وی شروع کند، چون بنا به استدلال وی این مقطع برای معرفی عیسی ضروری بود، و از آنجایی که یهودی بود، نسب‌نامه وی را تا ابراهیم به عقب برد. لوقا هم چنین احساسی داشت، و از آنجایی که عیسی پسر انسان بود، وی می‌بایست او را بشری می‌دید که به همه نژادهای انسانی تعلق دارد، پس نسب‌نامه او را از آدم آغاز نمود.

بر خلاف سه انجیل دیگر، یوحنا تصمیم می‌گیرد حتی از این هم عقب‌تر رفته

بر وجود عیسی پیش از آفرینش تأکید نماید. پس با اقتباس از واژه‌های پیدایش ۱:۱ به عنوان زیربنای آیه آغازین کتاب خود، چنین می‌نگارد: «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود» (نک. تفسیر سرآغاز یوحنا در صص ۹۱۲-۹۱۴).

نام عیسی

در اینجا پرسش جالبی مطرح می‌شود که در فهم آنچه که یوحنا نوشته به ما کمک می‌کند. به عیسی پیش از آنکه به دنیا بیاید چه نامی می‌دهید؟ ما چنان به کاربرد نام «عیسی» عادت کرده‌ایم که فراموش می‌کنیم این نام جدید او بوده، و آن را با آمدنش به زمین به او داده‌اند. پس قبل از آن چه؟ اگر یوحنا قرار است در مورد کسی که از ابتدای آفرینش بوده بنویسد، باید او را چه بنامد؟ یوحنا نامی منحصر به فرد برگزید: «لوگوس»، که در ترجمه‌های کتاب مقدس به معنای «کلام» است. این گزینش از آن جهت بود که واژه مزبور هویت عیسی را به خوبی بیان می‌کند، به طوری که منظورش برای خوانندگان کاملاً قابل فهم است. وقتی پای «کلام یا یک کلمه» به میان می‌آید ما فرمان به سوی اندیشه‌ای می‌رویم که از طریق دهان ابراز می‌شود و گوش آن را می‌شنود. کلام را یکی بیان می‌کند و دیگری تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. با این تعبیر، عیسی یک رسانه (یا وسیله ارتباطی - م) - یعنی کلامی از سوی خدا برای ما است.

پیش‌زمینه «لوگوس»

کمی تاریخ می‌تواند به درک بهتر دلیل انتخاب نام لوگوس از سوی یوحنا برای خواندن عیسی کمک کند. این واژه در افسس، شهری که یوحنا انجیلش را در آنجا به رشته تحریر درآورد، معنایی ویژه داشت. ششصد سال پیش از آن در افسس مردی به نام هراکلیتوس می‌زیست که او را بنیان‌گذار دانش می‌نامیدند. به او ضرورت جستجوی علمی، کند و کاو در جهان طبیعی، پرسش درباره چگونگی و چرایی رویداد امور اعتقاد داشت. آیا آن امر کاملاً تصادفی بوده؟ آیا ما در جهانی پرهیز و مرج به سر می‌بریم یا بر آن نظمی حاکم است؟

وی برای یافتن منطقی که بتواند عملکرد جهان طبیعی را استدلال نماید، به دنبال الگوها یا «قوانین» می‌گشت. او برای «دلیل اینکه»، یا مقصودی که

در پس هر رویدادی وجود دارد نام لوگوس را برگزید. زمانی که وی به زندگی (bios) می‌نگریست در جستجوی لوگوس بود؛ زمانی که آب و هوا (meteor) را بررسی می‌کرد به دنبال لوگوس می‌گشت. اکنون دیگر مفهوم مزبور جای خود را در واژگان ما به عنوان بررسی حیطه‌های گوناگون دانش، اعم از زیست‌شناسی، هواشناسی، زمین‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و غیره باز کرده است.

پس هراکلیتوس گفت که لوگوس همان «دلیل اینکه» است. همه شاخه‌های علم به دنبال لوگوس یا علت و چرایی چیزها می‌گردند. یوحنا، با درک اینکه عیسی علت غایی هر رویداد است، این ایده را اقتباس کرده برای نامیدن عیسی از لوگوس، «کلام» استفاده کرد. همه جهان برای او آفریده شد. پیش از آنکه هیچ کسی باشد تا با او ارتباطی برقرار شود، لوگوس بود. دلیل اینکه ما اینجاییم هم همین است. همه چیز در او خلاصه شده است. او «علت‌العلل» است.

این واژه در تاریخ از فاز دیگری هم برخوردار است، که این بار در پهنه جغرافیایی پیرامون دریای مدیترانه، به جای افسس از اسکندریه مصر سردرآورد. اسکندریه مدرسه‌ای داشت که محل آمیزش اندیشه‌های یونانی و عبرانی بود، تا اندازه‌ای به این دلیل که یهودیان پراکنده بسیاری در این شهر می‌زیستند. این مدرسه یا دانشگاه همان مکانی بود که در آن هفتاد پژوهشگر عهد عتیق را از زبان عبری به یونانی ترجمه کردند و به «سپتواجت» یا هفتاد (LXX) معروف شد. یکی از یهودیانی که در این پروژه شرکت داشت استادی به نام فیلون بود. استاد فیلون در جستجو برای یافتن واژه‌ای که بتواند برابر اندیشه‌ای عبرانی باشد، به سراغ واژه لوگوس رفت و گفت که لوگوس را نباید یک «چیز» دانست، بلکه او یک «کس» است. همان گونه که در امثال حکمت دارای شخصیت یک زن است، او نیز به لوگوس «شخصیت» بخشید.

کلام زنده

یوحنا اندیشه هراکلیتوس و فیلون را با هم می‌آمیزد. در بن هر چیز یک اصل سازمان‌دهنده، یک «چرا» وجود دارد و این لوگوس نه تنها از شخصیت برخوردار است، بلکه شخصی معین به نام عیسی می‌باشد. او کلام به معنای اخص آن است، یگانه کلام زنده.

یوحنا در نخستین صفحه از انجیل خود در مورد لوگوس چهار مطلب کاملاً حیاتی بیان می‌کند.

۱- ازلی بودن او. در ابتدا هم لوگوس از پیش وجود داشته است. در خیالمان نمی‌توانیم از آغاز آفرینش جهان عقب‌تر برویم. او آفریده نشده، بلکه به عنوان آفریننده جهان از موقعیتی برابر با خدا برخوردار است.

۲- شخصیت او. «لوگوس با خدا رودررو بود». این ترجمه تحت‌اللفظی آن است. واژه‌ای است که برای دو نفری به کار می‌رود که چشم در چشم هم دوخته‌اند و به یکدیگر عشق می‌ورزند. مسیحیان تنها انسان‌ها بر روی زمین هستند که معتقدند خدا سه شخص در یک ذات واحد است. یهودیان و مسلمانان نمی‌توانند بگویند که او محبت است، چون بر این باورند که او شخص عادل است، و محبت برای کسی که عادل است امری محال می‌باشد. خدا فراتر از یک شخص است، و اگر پدر و پسری باشد که یکدیگر را محبت می‌نمایند، می‌توانید بگویید که او محبت است و همیشه هم محبت بوده.

۳- الوهیت او. در ابتدا لوگوس حضور داشت، در رابطه‌ای رودررو و شخصی با خدا، و او «خدا بود». لوگوس نه آفریده شد، و نه از خدا کمتر است: او به طور کامل با خدا برابر بود. زمانی که توما اعلان کرد که: «ای خداوند من و ای خدای من!» داشت حقیقتی را در مورد عیسی بیان می‌کرد. او از همان ابتدای آفرینش حضور داشت و در آن دخیل بود. امروزه دانشمندان از تشکیل شدن پوسته زمین از «صفحه‌های تکتونیک» سخن می‌گویند. این اصطلاح از *tecton* یونانی به معنای «تجار» گرفته شده است! عیسی، نجار اهل ناصره، سیاره ما را ساخته است. او منبع نور و حیات است. همه چیز برای خوشایند او وجود یافته است.

۴- انسانیت او. اندکی جلوتر که می‌رویم، در همان فصل اول مطالب عجیبی می‌خوانیم: «لوگوس انسان خاکی شد و خیمه خود را در میان ما برپا نمود، و ما بر جلال او نگریستیم، جلالی که تنها می‌توان در پسر یگانه پدر مشاهده کرد.» دیگر می‌توان شخصا خدا را دید. عیسی خدای دیدنی است. در همه جا خدا همان عیسی است.

یوحنا با این فصل آغازین گنج‌کننده از همان ابتدا اعلام می‌کند که برای ایمان داشتن دلایل معتبری وجود دارد.

- از آنجایی که عیسی ازلی و ابدی است، می‌تواند به ما حیات جاویدان ببخشد.
- به دلیل شخصیت او می‌توانیم رابطه‌ای شخصی را با وی تجربه کنیم.
- او و تنها او به واسطه الوهیتش می‌تواند گناهان ما را بیامرزد.
- او به واسطه انسانیتش می‌تواند برای ما کفاره شود.

۳- حیات

اگر انجیل با مضمون «لوگوس» آغاز می‌شود، در عوض «حیات» مضمونی است که در سرتاسر انجیل حضور دارد و ۳۴ بار از آن نام برده شده. همان‌گونه که پیشتر مشاهده کردیم، انجیل نوشته شد تا مسیحیان به ایمان داشتن و نیز به حیات داشتن در مسیح ادامه بدهند. همچنین خاطر نشان نمودیم که این حیات *واقف* و حاضر و در عین حال *جاویدان* است. یوحنا برای نشان دادن مفهوم این حیات برای ایمانداران از یکسری واژه‌های متضاد استفاده می‌کند.

حیات / مرگ

وی توضیح می‌دهد که داشتن این حیات بدین معناست که **ایمانداران مرگ را نخواهند دید**. در ورای مرگ هم این حیات ادامه خواهد یافت. از این رو به مقایسه میان آنانی که برای مردن تعیین شده‌اند و کسانی که هرگز روی مرگ را نخواهند دید می‌پردازد. «زیرا خواست پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را برخوادم خیزانید».

نور / تاریکی

همچنین یوحنا از تضاد میان نور و تاریکی استفاده می‌کند. زمانی که عیسی از «هرگز در تاریکی راه نیمودن» سخن می‌گوید، به تاریکی اخلاقی اشاره می‌کند. می‌گوید که اگر با او راه برویم هرگز چیزی برای پنهان کردن نخواهیم داشت، زیرا با هر چیز که رو است و بدون هیچ پرده‌پوشی در نور راه می‌پیماییم. با این حال، تاریکی استعاره‌ای از برای مرگ است و عدم حضور خداست. عیسی می‌فرماید:

«من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.»

حقیقت / دروغ‌ها

خاطرنشان کردیم که چگونه عیسی بر سه مرحله پذیرش، عمل کردن به حقیقت و ماندن در حقیقت برای داشتن یک ایمان راستین تأکید می‌ورزد. اما در کنار آن در فصل ۸ و در بخشی کامل، آنجایی که این مضمون بر بحثی که میان وی و مخالفانش سایه می‌افکند، حقیقت را با دروغ‌ها مقایسه می‌کند و دست به نتیجه‌گیری می‌زند. در زبان‌های عبری و یونانی واژه‌ای که برای «حقیقت» به کار می‌رود با واژه «واقعی» یکی است. اگر در حقیقت زندگی کنیم، در واقعیت هم زندگی می‌کنیم. عیسی می‌گوید: «اگر در کلام من بمانید، برآستی شاگرد من خواهید بود. و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

آزادی / اسارت

این موضوع بحثی میان عیسی و فریسیان بود که ادعا می‌کردند هرگز بنده کسی نبوده‌اند، حال آنکه به کلی از یاد برده بودند که زمانی در مصر اسیر بوده‌اند! عیسی فرمود که هر کس گناه می‌کند، بنده گناه است، چون هر زمان که گناه می‌کنید به قوی‌تر شدن زنجیر اسارت عادت می‌کنید که بر شما آقایی می‌کند، کمک می‌نماید. او آمده بود تا ایشان را آزاد سازد. بنابراین، زندگی حقیقی به معنای آزادی از اسارت روحانی بود. «پس اگر پسر شما را آزاد کند، برآستی آزاد خواهید بود.»

محبت / غضب

یوحنا از جنبه‌های متضاد عملکرد خدا درکی روشن دارد. یک شخص یا در محبت خدا قرار دارد و یا زیر غضب اوست. هیچ حد وسطی وجود ندارد. پیامد ابدی هر یک از دو مورد متضاد کاملاً روشن است. عیسی می‌گوید: «آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی‌کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می‌ماند.»

حیات واقعی

بنابراین، حیات واقعی یک رابطه شخصی با عیسی و پدرش است. این حیات در نور و راستی، در آزادی و محبت است. عیسی در دعا به حضور پدرش می‌گوید: «و این است حیات جاویدان، که تو را تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای بشناسند.»

۴- روح القدس

هیچیک از انجیل به اندازه یوحنا در مورد روح القدس به ما نمی‌گویند. به معنای دقیق کلمه، به همین علت بود که به رغم یکی بودن نگارنده انجیل لوقا و اعمال، این انجیل بلافاصله پیش از اعمال رسولان قرار داده شد. به واسطه روح القدس است که می‌توانیم از حیاتی که یوحنا توصیف می‌کند، بهره‌مند شویم. بنابراین تعلیم در مورد روح القدس در نوشته یوحنا از اهمیت بسیاری برخوردار است.

■ در فصل ۱ یحیای تعمید دهنده شهادت می‌دهد که عیسی روح القدس را دریافت کرد و اینکه او دیگران را با روح القدس تعمید خواهد داد.

■ در فصل ۳ عیسی پیرامون ضرورت از نو زاده شدن از آب و روح، برای ورود به پادشاهی خدا می‌گوید.

■ در فصل ۴ عیسی از روح القدس به عنوان آب زنده سخن گفته می‌فرماید که ما باید خدا را در روح و راستی بپرستیم.

■ در فصل ۷ عیسی برای شرکت در عید خیمه‌ها، جشنی که در سپتامبر یا اکتبر هر سال و در پایان دوره خشکی و بی‌بارانی برگزار می‌شود، به اورشلیم می‌رود. در آخرین روز عید خیمه‌ها یهودیان در مراسمی شرکت می‌کردند که طی آن کاهنان پارچ بزرگی را از آب حوض سیلوحا پر کرده آن را به معبد می‌بردند و آب را بر مذبح می‌ریختند، و در این حال برای آغاز اولین باران‌های پاییزی دعا می‌کردند. در چنین موقعیتی عیسی برپا خاست و فریاد برآورد: «هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آورد، همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» در متن انجیل آمده که او این را در مورد روح القدس گفت، که آنانی که قبلاً به او ایمان آورده‌اند آن را بعداً دریافت خواهند نمود.

■ فصل‌های ۱۴ تا ۱۶ پر هستند از اشاراتی در مورد «مدافع» (یا تسلی دهنده - م) که خواهد آمد، یعنی روح راستی. نام یونانی‌ای که برای روح‌القدس به کار رفته *paraclete* است (*para* یعنی «در کنار» و *cletus* هم یعنی «خوانده شده»)- یعنی کسی که در کنار شما می‌ایستد، یا کسی که به کنار کسی خوانده شده است. همچنین روح‌القدس شخصی توصیف شده که درست مانند عیسی است. پس از آنکه عیسی این دنیا را ترک کرد، او به کار عیسی ادامه می‌دهد، جهان را مجاب می‌سازد که به لحاظ گناه، پارسایی و داوری گناهکار است، ایمانداران را نیرو می‌بخشد و آنچه را که عیسی بدیشان گفته به یادشان می‌آورد.

■ در فصل ۲۰ عیسی با دادن یک نشانه و یک فرمان، پیروان خود را برای روز پنتیکاست آماده می‌سازد. نشانه آن بود که عیسی بر تک تک ایشان دمید، و فرمان هم این بود: «روح‌القدس را بیابید.» آنها در آن لحظه چیزی دریافت نکردند، بلکه این تنها تمرینی برای پنتیکاست بود که چند هفته‌ای بیشتر با آن فاصله نداشتند. در آن روز، زمانی که شاگردان در معبد نشسته بودند، با شنیدن صدای وزش باد به یاد کاری که عیسی کرده بود افتادند. آنگاه از فرمان او اطاعت نموده روح‌القدسی را که وعده داده بود، یافتند.

تفسیر عبارات آغازین انجیل یوحنا

عبارات آغازین انجیل یوحنا برای درک مقصود وی از نگارش این انجیل بسیار حایز اهمیت است. با این حال این عبارات چنان ژرف هستند که این ژرفا حتی برای ایمانداران هم بیگانه است - تأییدی دیگر بر اینکه توزیع این انجیل در میان بی‌ایمانان کار مفیدی نیست. تفسیر زیر با این انگیزه ارایه شده تا با خواننده ارتباط بیشتری برقرار نماید. در اینجا «لوگوس» همان گونه که پیشتر تعریف کردیم، «علت‌العلل» («دلیل اینکه») معنا شده است.

در همان لحظه نخستین وجود، علت‌العلل جهان هستی ما از پیش حضور داشت و از ازل آنجا بود. هم هدف و هم برنامه آن بود که این همه در وجود یک شخص یافت شود، کسی که بتواند شبیه خدا باشد زیرا او هم از الوهیت کامل برخوردار بود. از آغاز همان چیزی که ما آن را «زمان» می‌نامیم، او دوشادوش آفریننده کار می‌کرد. به واسطه این شراکت بود که همه چیز به وجود آمد. در واقع،

حتی یک چیز هم بدون دخالت وی پا به عرضه وجود ننهاد. حتی خود زندگی هم از او سرچشمه گرفته و زندگی اوست که بر مفهوم زندگی فرد فرد نژاد بشری پرتو می‌افکند. روشنایی او در سرتاسر تارسخ بشری می‌درخشد، چون تاریکی هرچقدر هم که باشد نمی‌تواند این روشنایی را خاموش کند.

سرانجام مردی با مأموریتی ویژه از سوی خود خدا ظاهر شد. نام او یحیی بود و آمد تا ظهور قریب‌الوقوع این روشنایی زندگی را اعلان نماید، تا همگان با شناخت این شخص به خدا ایمان بیاورند. خود یحیی نمی‌توانست هیچکس را روشن سازد، بلکه خدا او را فرستاد تا به آن کسی که توان روشنی بخشیدن دارد اشاره نماید. روشنگری واقعی در همان زمان وارد جهان شده بود و قرار بود با درخشیدن در میان مردمان چهره خویش را بر ایشان آشکار سازد. او درست به جهانی آمد که خودش آن را پدید آورده بود- با این حال جهان ندانست که او کیست! او به جایی که به خودش تعلق داشت، اما مردمان خودش به او خوشامد نگفتند. با این حال برخی او را پذیرفتند و و با اعتماد کامل نام او را به کار بردند، و او هم بدیشان اقتدار بخشید تا خودشان را جزو خانواده جدید خدا بدانند- و حقیقت هم این بود که اکنون نه به خاطر خاستگاه‌های جسمانی‌شان (خواه در نتیجه انگیزه‌های آنی و خواه گزینش آگاهانه)، که با عمل مستقیم خدا متولد شده بودند.

پس این شخص آسمانی که علت وجود همه جهان هستی بود، به صورت موجودی انسانی تغییر چهره داد و خیمه خود را در میان ما برپا نمود. ما نظاره‌گر درخشش خیره‌کننده وی بودیم، درخششی که تنها از پسر خدا پرتوافکن شده بود، آکنده از سخاوت و درستی.

یحیی شاهدهی قابل اعتماد بود و خطاب به توده مردم فریاد برآورد: «این همان کسی است که در موردش با شما سخن گفته بودم. به شما گفتم که آنکه پس از من می‌آید از من پیشی خواهد گرفت. چون حتی پیش از آنکه من به دنیا بیایم او بوده است.»

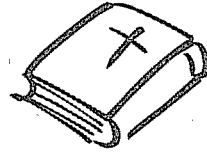
و ما هم از همه آن چیزهایی که او در نهایت پری‌اش داشت بهره یافتیم، و یکی پس از دیگری چیزهایی دریافت کردیم که سزاوارش نبودیم. موسی به ما احکام مؤکدی داده بود که موظف به رعایتشان بودیم، اما یاری و روراستی‌ای که برای زیستن بدان نیاز داشتیم به واسطه عیسی آمد، که مسیح‌های راستین بود. هرگز

کسی تا کنون چنین شانسی نداشته که خدا را آنگونه که واقعا هست، ببیند؛ حال پسر خود خدا، که از هر کس دیگری به خدا نزدیکتر بوده، هرآنچه را که لازم است درباره او بدانیم، به ما نشان داده.

نتیجه گیری

یوحنا انجیلی درخور ملاحظه و کاملا متفاوت از سه انجیل دیگر است. این کتاب دیدگاه‌های منحصر به فرد مردی را منعکس می‌کند که بر روی زمین نزدیکترین فرد به عیسی بود. او بسیار دلوایس است که نکند ما آنگونه که باید، در مورد عیسی شناخت پیدا نکنیم. باید او را همان گونه که هست شناخت. همچنین بازتاب باری است که یوحنا برای ایمانداران دارد که مبادا با تعالیم غلط، چه در ارتباط با الوهیت عیسی و چه صحت ادعاهای او، منحرف شوند. او می‌خواست که ایمانداران کاملا مطمئن باشند که شاهدان عینی، سخنان خود عیسی و کارهای خیره‌کننده‌ای که انجام داد همه و همه بر کسی انگشت می‌گذارند که حقیقتا خدا، کلام زنده و خود جلال خدا بود که جسم انسانی پوشید. جملگی مدارک و ادله گردآوری شده توسط یوحنا قانع‌کننده‌ترین شهادت را ارائه می‌دهند که عیسی حق دارد از ما بخواهد به اعتماد و اطاعت نسبت به او ادامه دهیم.

رسول سیزدهم



- | | |
|-----|---------------------------------|
| ۱۵۵ | ۸- پولس و نامه هایش |
| ۱۷۰ | ۹- اول و دوم تسالونیکیان |
| ۱۸۹ | ۱۰- اول و دوم قرنتیان |
| ۲۱۱ | ۱۱- غلاطیان |
| ۲۴۸ | ۱۲- رومیان |
| ۲۶۸ | ۱۳- کولسیان |
| ۲۸۰ | ۱۴- افسسیان |
| ۲۹۴ | ۱۵- فیلیپیان |
| ۳۱۲ | ۱۶- فیلمون |
| ۳۱۷ | ۱۷- اول و دوم تیموتائوس و تیتوس |

۸- پولس و نامه‌هایش

از پولس بیش از هر رسول دیگری آگاهی در اختیار داریم. یک سوم عهد جدید یا اثر اوست و یا درباره او. این نیمه دوم اعمال و ۱۳ رساله‌ای را که وی خطاب به کلیساها و افراد نوشته دربرمی‌گیرد. از عیسی که بگذریم، در تاریخ ۲۰۰۰ ساله کلیسا تأثیر او بیش از هر کس دیگری بوده است. در حقیقت کمتر کسی را می‌توان یافت که بر تاریخ اروپا تأثیری بیشتر از پولس گذاشته باشد. اگر می‌خواهیم نامه‌های پولس را بفهمیم، باید نخست پیشینه او و چگونگی رسیدن وی به چنین موقعیت کلیدی را به خوبی درک کنیم.

زندگی اولیه پولس

نام اصلی پولس شائول بود که از نام نخستین پادشاه اسرائیل گرفته شده - پولس نام لاتین اوست که پس از ایمان آوردنش از آن استفاده کرد، ولی ما وی را تنها پولس می‌نامیم. وی در شهر تارسوس، در کناره شمال شرقی دریای مدیترانه به دنیا آمد؛ شهری ساحلی که امروزه در جنوب شرقی ترکیه قرار دارد. دانشگاه تارسوس، پس از دانشگاه‌های آتن و اسکندریه، سومین دانشگاه معروف در جهان مدیترانه‌ای به شمار می‌رفت.

در پرورش پولس سه عامل عمده تأثیرگذار بودند. والدین او یهودی بودند، و بدین خاطر از کودکی کتاب‌های عهد عتیق را فراگرفت و در مورد خدا تعلیم دید. وی از سبط بنیامین - همان سبطی که شائول، نخستین پادشاه اسرائیل را در دامان خود پرورده بود، و در کتاب داوران آمده که با کشتاری دهشتناک تقریباً نسلشان برافتاده بود - برخاسته بود. از قرار معلوم خانواده او در مقطعی از کودکی‌اش به جلیل نقل مکان کرده و ایشان پولس را برای تحصیل به اورشلیم فرستاده بودند تا نزد

رابی آزاداندیش و بسیار مشهوری به نام غمالثیل آموزش ببیند. در اعمال ۵ از این شخصیت دانشگاهی یاد شده، آنجایی که وی در ارتباط با رشد جنبش مسیحی در اورشلیم گفت که اگر این جنبش خاستگاه انسانی داشته باشد از بین خواهد رفت، اما اگر از جانب خدا باشد، عاقلانه نخواهد بود اگر سنهدرین با آن به جدال برخیزد. به عبارت دیگر، موضع خود را صراحتاً اعلام کرد! اما نظر پولس با نظر استادش فرق می‌کرد. وی معتقد بود که مسیحیان بزرگترین دشمنانی هستند که یهودیت به خود دیده است. او تصمیم به پیکار به نفع ایمان یهودی، و در صورت امکان محو نمودن فرقه نوظهور گرفت.

پس از آنکه استیفان در پیشگاه سنهدرین به سخنرانی پرداخت (نک. اعمال ۷)، ایشان او را به خاطر عقاید «کفرآمیزش» سنگسار کردند و پولس با کشتن او موافق بود. وی حتی مراقبت از جامه‌های سنگسارکنندگان را بر عهده گرفته بود. استیفان همان نخستین کسی بود که به خاطر ایمانش به عیسی مرد.

شاید مرگ استیفان تأثیری ژرف بر پولس گذاشته باشد، چراکه اعمال ۷ به ما می‌گوید که چهره استیفان از جلال نورانی شده بود و وی بانگ برآورد که می‌تواند عیسی را بر دست خدا ببیند. اما در آن زمان، شهادت استیفان تنها پولس را مصمم‌تر کرد تا نخستین میسیونر ضد مسیحی باشد و حتی حاضر شد برای آزار رسانیدن مسیحیان خانه و کاشانه خود را رها کرده، به جاهای دیگر اعزام شود.

دومین عاملی که بر زندگی پولس تأثیر گذاشت آموخته‌هایش از زبان یونانی بود. زمانی که در تارسوس زندگی می‌کرد به زبان یونانی، که *زبان بین‌المللی* دنیای باستان به شمار می‌رفت، سخن می‌گفت و درست مانند یک سواحیلی (از قوم بانتو-م) اهل کرانه شرقی آفریقا رفتار می‌کرد. از این رو وقتی پس از ایمان آوردنش به عیسی عزم سفرهای بشارتی نمود، می‌توانست در هر جا موعظه کند و می‌دانست که مخاطبان منظورش را می‌فهمند.

سومین عامل تأثیرگذار بر پولس قانون رومی بود. پدرش شهروند روم شده بود، از این رو پولس شهروندی روم را به ارث برده بود. حق شهروندی رومی به او این امتیاز را می‌داد که گاهی در کار میسیونری‌اش از آن استفاده کند. در یک مورد وی از شهروندی‌اش برای جلوگیری از تازیانه خوردن پیش از محاکمه استفاده نمود، و بار دیگر زمانی که متهم به تخطی از قوانین معبد یهود شد، وی بنا بر حق قانونی

همه شهروندان رومی، از قیصر فرجام خواهی کرد. هنگامی که خواستند او را اعدام کنند، مانند پطرس مصلوبش نکردند، بلکه وی را گردن زدن - گردن زدن روش اعدام شهروندان متخلف رومی بود. شهروندی روم رنج را از زندگی پولس دور نکرد، اما در برهه‌های از خدمتش نقش مهمی ایفا نمود.

این آمیزه منحصر به فرد تأثیرات یهودی، یونانی و رومی برای خدمت پولس زمینه‌ای ایده‌آل فراهم نمود تا در جهان غیر یهودی به عیسی بشارت دهد. این نکته بر این حقیقت تأکید می‌کند که خدا اغلب مردم را حتی پیش از آنکه به عیسی ایمان بیاورند برای خدمت آماده می‌نماید.

ایمان آوردن پولس

جالب توجه است که ایمان آوردن پولس در نزدیکی شهر کوچکی به نام کونئیترا (Kuneitra) در بلندی‌های جولان، درست در چند مایلی دمشق اتفاق افتاد. او مردی بود که به ریشه‌های یهودی‌اش می‌بالید، برای ناب ماندن ایمان یهودی می‌جنگید، اما به مجردی که پای خویش را از مرزهای اسرائیل بیرون گذارد، با عیسای رستخیز کرده ملاقات کرد و عیسی بدو گفت که می‌خواهد وی را به سوی غیر یهودیان بفرستد. بر حسب تصادف، این اتفاق در پای کوهی روی داد که سیمای عیسی در برابر پطرس، یعقوب و یوحنا دگرگون شد؛ گرچه عیسی اینبار درخشان تر بود، زیرا اکنون به آسمان صعود کرده و جلالی را که زمانی داشت، باز یافته بود.

نحوه ایمان آوردن او بسیار شورانگیز است. پولس فهمید که عیسی به راستی همان ماشیح موعود است و اینکه توبه و ایمان آوردن یگانه واکنشی است که می‌تواند از خود ابراز نماید. این فرایند تولد تازه سه روز به طول انجامید و تا زمانی که یکی از ایمانداران محلی به نام حنانيا برایش دعا نکرد، به کمال نرسید. حنانيا از شهرت پولس به عنوان جفاکننده بر کلیسا به خوبی آگاه بود اما به فرمان خدا گردن نهاد و به سراغ وی رفت. پس از اینکه حنانيا برایش دعا کرد، پولس از روح القدس پر شد و تعمیر گرفت. در کتابم زیر عنوان *تولد بهنجار مسیحی* (از انتشارات هادر و ستراتون، ۱۹۸۹) توضیح داده‌ام که چرا معتقدم چهار عامل توبه، ایمان، تعمیر و یافتن روح القدس اجزای اساسی تولد تازه در پادشاهی خدا به شمار می‌روند، و

همان چهار عامل را در اینجا، یعنی «آغاز» ایمان مسیحی پولس می‌توانیم مشاهده نماییم.

پس از ایمان آوردنش

توجه به این نکته بسیار جالب است که پولس بی‌درنگ شروع به خدمت بشارتی نکرد. با این حال، در همان جایی که بود به موعظه پرداخت و به سرعت خصومت یهودیان را برانگیخت. در یک مورد مجبور شدند او را در سبدی گذاشته از پنجره باروی شهر آیین بفرستند تا از مهلکه جان به در ببرد.

سیزده سال طول کشید تا پولس برای آن چیزی که در روز ایمان آوردنش خدا او را خوانده بود تا انجام دهد، آماده شود. راهی عربستان شد و سه سال را در آنجا به تنهایی با خدا وقت گذراند، و در پرتو ملاقات با عیسی الهیات خویش را مورد بازاندیشی قرار داد. او آخرین کسی بود که شخصا از سوی خداوند رستخیز کرده مأموریت یافت و مقدر بود که سیزدهمین و واپسین رسول از این دست باشد. برخی چنین استدلال کرده‌اند که پولس را باید رسول دوازدهم دانست، چراکه جای یهودای اسخریوطی را پر کرد، اما پولس همیشه دوازده رسول را به رسمیت می‌شناخت و هرگز خود را در زمره ایشان به شمار نمی‌آورد. با این وجود، هشیار بود که بر رسول ویژه بودن خویش پافشاری نماید، و همین دعوت ویژه بود که به وی اقتدار بخشید تا این همه اثر را در عهد جدید از خود به یادگار بگذارد.

در این باره که او چگونه در طی سه سال اقامت خود در عربستان به چنین الهیات ژرفی برسد، تنها می‌توانیم به حدس و گمان متوسل شویم. قدر مسلم این است که او دریافته بود که عیسی همان ماشیحی است که وعده‌اش را به یهودیان داده بودند و این مطلب بر درک وی از عهد عتیق تأثیری بسزا گذاشته بود. همچنین عیسی از پولس پرسیده بود که چرا بر او جفا می‌کند، حال آنکه در واقع پولس مسیحیان را مورد آزار خود قرار می‌داد، نه عیسی را. پس وی دریافت که هرچه بر کلیسا بکند، گویی بر خود عیسی کرده است. بی‌گمان این رویداد بر اندیشه وی از کلیسا به عنوان بدن مسیح بر روی زمین تأثیری بنیادین داشت.

ورود پولس به اورشلیم برای دیدار رسولان به خیرت عظیمی انجامید: هرچه باشد او مسئول به زندان افتادن اعضای خانواده آنانی بود که می‌خواست به دیدارشان

برود. با این حال، برنابا آماده بود تا خطر دوستی با پولس و بررسی استوارنامه او را به جان بخرد تا بلکه بتواند او را به کلیسای مسیحی اورشلیم معرفی نماید. در اورشلیم یهودیان به پولس به دیده یک خائن می‌نگریستند؛ او یکی از بهترین رابی‌های تعلیم‌دیده بود، و اکنون به مسیحیان منفور پیوسته بود. پس به مدت ده سال او را به تارسوس فرستادند. این دوره را غالباً نادیده می‌گیرند. وقتی به ایمان آوردن پولس می‌اندیشیم، تصور می‌کنیم که بی‌درنگ پس از آن راهی سفرهای بشارتی شد. حال آنکه در واقع او سه سال را در عربستان به اندیشیدن گذراند و ده سال دیگر هم در زادگاهش منتظر ماند تا اینکه دعوت تحقق یافت. تنها پس از آنکه برنابا او را برای کمک به کلیسای انطاکیه فراخواند و پس از آن ایشان دعوت وی را برای مأموریت‌های بشارتی تشخیص دادند، کار او آغاز شد. این دوره را می‌توانیم با ۱۸ سالی که عیسی به نجاری می‌گذرانید مقایسه کنیم.

خدمت میسیونری پولس آغاز می‌شود

شهر انطاکیه سوریه در عهد جدید نقش بزرگی ایفا می‌نماید. احتمالاً همان مکانی است که عیسی ضمن صحبت کردن در مورد سفر پسر گمشده به «دیاری دور» در نظر داشت. انطاکیه برای یهودیان «دیاری دور» به شمار می‌رفت؛ به قول معروف قندهار زمان قدیم بود. اما به رغم چنین شهرتی که این شهر داشت، نخستین کلیسای غیریهودی کار خود را در آن آغاز نمود. واژه «مسیحی» را اهالی انطاکیه برای نخستین بار روی اعضای کلیسا گذاشتند.

در خلال جلسه‌دعایی که در کلیسای انطاکیه برگزار شد دعوت پولس به خدمت بشارتی مورد تأیید قرار گرفت (نک. اعمال ۱۳). یکی نبوت کرد که زمان آن رسیده که پولس و برنابا را از میان کل کلیسا جدا کنند تا برای خدمتی که خدا ایشان را خوانده است راهی شوند. پس پولس تازه وارد خدمتی شد که در ابتدای ایمان آوردنش از سوی عیسی بدان خوانده شده بود، و آن دعوت از طریق یک نبوت در کلیسا مورد تأیید قرار گرفت. این الگو شایان توجه است. خیلی‌ها معتقدند که از خداوند دعوتی خاص دارند اما صبر نمی‌کنند تا این دعوت از سوی کلیسا مورد تأیید قرار بگیرد.

برنابا و پولس دست به کار خدمتی شدند که ما امروزه آن را تحت عنوان

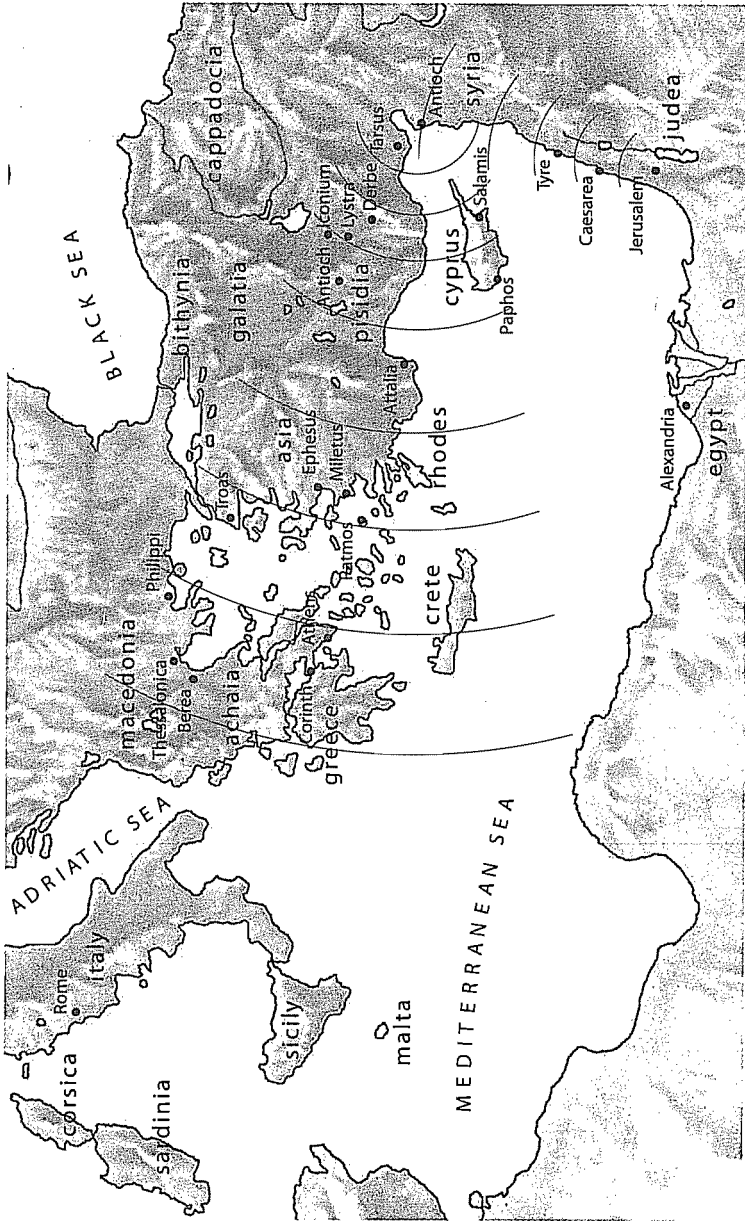
خدمات میسیونری طبقه‌بندی می‌کنیم. در یهودیه قحطی شدیدی آمده بود، پس کلیسای انطاکیه هدایایی جمع‌آوری کرد و از پولس و برنابا خواست تا مراقب هدایا باشند و آنها را صحیح و سالم به مقصد برسانند. اما این آخرین باری نبود که پولس مسئولیت رسانیدن پول گردآوری شده را بر عهده گرفت.

نقشه صفحه بعد نشان می‌دهد که چگونه نخست اورشلیم و سپس انطاکیه به پایگاه‌های فعالیت بشارتی تبدیل شدند. انطاکیه اکنون مرکز زلزله شده بود که امواج را تا خود روم منتشر می‌کرد. آرزوی اول پولس این بود که همه خطه شمال شرقی دنیای مدیترانه‌ای بشارت دهد تا جایی که به پایتخت امپراتوری برسد. از این رو نخست راهی قبرس شدند، و پس از آن به سرزمین اصلی بازگشتند. در انطاکیه پیسیدیه، لستره، دربه کلیساهایی تأسیس کردند و سپس برای دادن گزارش کار خود به پایگاه اصلی یعنی انطاکیه بازگشتند. از آنجایی که پولس خطاب به کلیساهای پراکنده در پیرامون دریای اژه نامه‌هایی نوشته، امروزه ما نام‌های مناطق دوردست‌تر را بهتر می‌شناسیم. وی در سومین و واپسین سفر خود از کرت رهسپار شده در مالت کشتی‌اش غرق شد و سرانجام به عنوان یک زندانی به روم رسید.

استراتژی مأموریت پولس

استراتژی پولس بنیاد نهادن اجتماعی از اعضای پادشاهی خدا در هر شهر کلیدی و نقل مکان از آن شهر در سریع‌ترین زمان ممکن بود. گاهی در یک شهر تنها سه هفته می‌ماند. در دیگر موارد مدت بیشتری رحل اقامت می‌افکند. برای مثال، ۱۸ ماه در قرنتس ماند. گاه ناگزیر به ترک شهری می‌شد، و گاه خود ترک شهر مزبور را برمی‌گزید، اما آنچه که تغییر می‌کرد برجا نهادن کلیسایی بود که در کل ناحیه پیرامونش بشارت بدهد. او تلاش نمی‌کرد کل یک منطقه یا همه شهرها و روستاها را تحت پوشش قرار دهد، بلکه در هر استان شهر کلیدی را برای کار انتخاب می‌کرد. بدین ترتیب به عنوان یک رسول راستین همیشه در سفر بود، سرزمین‌های بکر را جستجو می‌کرد و در آنها کار خود را آغاز می‌نمود.

اما این استراژی هزینه زیادی در برداشت، و پولس با خطرات بسیار بزرگی روبرو بود. سه بار شکسته کشتی شد. بارها تا دم مرگ پیش رفت، و حتی یکبار او را سنگسار کرده به گمان اینکه مرده رهاپش کردند. اغلب اوقات گرسنه و خسته بود. وانگهی،



همان گونه که در نامه‌هایش می‌گوید، بزرگترین باری که بر دوش خود احساس می‌کرد مسئولیت مراقبت از کلیساها بود.

پس استراتژی او تغییر مکان پیوسته بود، اما این بدان معنا نبود که کلیساهایی را که پیشتر بنیاد نهاده و در آنها خدمت کرده، از یاد ببرد. دنباله کار او این بود که از رشد کمی و کیفی کلیساها اطمینان حاصل کند. او این پیگیری را به دو طریق انجام می‌داد. یکی بازدید از آنها بود و دیگری نوشتن نامه بدان‌ها. در هنگام بازدید از کلیساها غالباً پیران (مشایخ)ی را به رهبری آنها می‌گمارد. با این حال، یکبار بازدید معمولاً کافی نبود، چراکه خودش وقت کافی نداشت شخصا به مسائل به وجود آمده بپردازد؛ به ویژه که می‌خواست در سواحل شمالی دریای مدیترانه تا اسپانیا بشارت دهد.

بنابراین در حالی که پولیس به کار بشارتی خود ادامه می‌داد، نامه‌هایش اصلی‌ترین ابزار وی در جهت پیگیری مداوم بودند. آنها مقاله‌های الهیاتی نیستند که در کتابخانه و به دست یک استاد دانشگاه نوشته شده باشند. بلکه بیشتر دغدغه‌های رسولی است که می‌خواست نوایمانانش در ایمان رشد کنند و پیش بروند. وی سرانجام به روم رسید، اما نه آنگونه که انتظارش را داشت - به عنوان یک زندانی وارد روم شد و کارش موعظه کردن انجیل برای سربازان رومی محافظش بود. او زندانی‌ای بود که جانش در گرو نتیجه حکم دادگاه بود، و دوستش دکتر لوقا دفاعیه‌ای برای تئوفیلوس که قاضی دادگاه یا وکیل مدافع بود نوشت - ما این اطلاعات را از انجیل لوقا و کتاب اعمال در دست داریم. پولس تبرئه و از زندان آزاد گردید، و شواهد قوی وجود دارد که نشان می‌دهد وی به کار بشارتی خود ادامه داد، و احتمالاً تا اسپانیا هم رفت. وی نقاطی چون کرت و نکاپولیس را مورد بازدید قرار داد و به شماری دیگر از مکان‌هایی که قبلاً پا بدان‌ها نگذاشته بود نیز سفر کرد. سپس آهنگری به نام اسکندر به او خیانت نمود و برای دومین بار و این دفعه در دوره زمامداری نرون دستگیر شد. چنان او را به شتاب گرفته و با خود بردند که حتی نتوانست یادداشت‌ها و ردایش را بردارد.

پولس چگونه مردی بود؟

از توصیف ظاهر پولس تنها یک توصیف احتمالی در اختیار داریم که چندان

هم چنگی به دل نمی‌زند. او قدی کوتاه (پولس یعنی «کوچک»)، پاهای کمانی، بینی عقابی و سری تاس داشت. ابروهایش پیوسته، چشمانش تابدار و دستانش زمخت بودند. کلیسایی را تجسم کنید که پولس قرار بود شبانشان باشد؛ با شنیدن این توصیفات واقعا چه فکری می‌کردند؟! سپس این واقعیات را که وی هرگز برای مدتی طولانی در یک مکان نمی‌ماند، اغلب مردم را ناراحت می‌کرد، از جانب گزمه‌ها مدام برایش دردسر درست می‌کردند، مدتها از عمر خود را در زندان سپری کرده، و واعظی بسیار جرم‌گراست، بدان بیفزایید. وانگهی او ازدواج نمی‌کند، به صورت پاره‌وقت به خیمه دوزی اشتغال می‌ورزد، در کلیساهایش تفرقه می‌اندازد و به زبان‌ها صحبت می‌کند. اما خدا عادت‌ی دارد که کسانی را برمی‌گزیند که می‌پندارند از همه منفرتر هستند!

پولس از قابلیت‌های مثبت بسیاری هم از قبیل از خودگذشتگی، شور و حرارت، پایداری و تمرکز فوق‌العاده برخوردار بود. او معتقد بود که مجرد بودنش این توانایی را بدو بخشیده تا به طور کامل بر همان چیزی که برایش فراخوانده شده تمرکز کند. با دلیری بسیار با خطر روبرو می‌شد. در حقیقت برخی از نامه‌های تند و آتشین هستند! او می‌توانست رک و تندخو و در عین حال ملایم و مراقب و دلسوز.

مضامین کلیدی پولس

اما راز موفقیت پولس را نه در قابلیت‌های انسانی وی - هرچند ستودنی هستند - باید در سه مضمون بنیادینی که در نامه‌هایش سایه افکنده، جستجو کرد.

در مسیح

تردید وجود ندارد که این مرد در جست‌وجوی مسیح زندگی می‌کرد. وی در نامه‌اش خطاب به افسسیان گفته: «مرا زیستن مسیح است». از روزی که در راه دمشق با مسیح دیدار کرد، به کلی در مسیح خل شد. بنابراین تا جایی که به او مربوط می‌شد، مرگ برایش از زندگی گواراتر بود. می‌گوید: «آرزو دارم رخت از این جهان بربندم و با مسیح باشم، که این به مراتب بهتر است».

او خود را «غلام عیسی مسیح» می‌نامد. در عهد باستان یک غلام (یا برده) شخصی کاملاً حقیر بود که تمامیت وجودش از آن کس دیگری بود، و نه از خود.

پولی داشت و نه وقتی. با این وجود در دوم قرن‌تیان خود را سفیر مسیح نیز می‌خواند؛ که تمثیلی تأثیرگذارتر است. او هم به سفیر بودن خود می‌بالد و هم به غلام بودنش. عبارت «در مسیح» با شیوه‌ای که بسیاری از مسیحیان امروزی درباره رابطه خود با عیسی به کار می‌برند، تفاوت دارد. پولس خیلی به ندرت اصطلاح «مسیح در من» را که اکثر ایمانداران امروزی مورد استفاده قرار می‌دهند به کار می‌برد. وقتی از «عیسی در من» سخن می‌گوییم، در معرض این خطر قرار داریم که عیسی را در حد و اندازه دل‌های کوچک خودمان کوچک نماییم، اما همیشه این کوچکتر است که در بزرگتر جای می‌گیرد. پولس از «روح‌القدس در من» سخن می‌گفت، اما زمانی که درباره مسیح حرف می‌زد می‌گفت: «من در مسیح هستم». در مسیح است که ما به هر برکتی مبارک می‌گردیم؛ در اوست که همه چیز از آن ماست. پس پولس در هر جای امپراتوری روم که بود، نشانی حقیقی‌اش «در مسیح» بود.

برای انجیل

پولس برای انجیل زندگی می‌کرد. او برای انتشار پیغام انجیل از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد. از این رو حتی زمانی که در زندان بود، دریافت که انجیل چیزی است که انسان را به وجد می‌آورد. بنابراین با اینکه در هر نوبت به مدت هشت ساعت به یک سرباز رومی زنجیر شده بود، از اینکه در شبانه روز سه نفر دارد که از انجیل برایشان بگوید، شادی می‌کرد! از نامه‌اش به فیلیپیان می‌دانیم که برخی از همین زندان‌بانان ایماندار شدند. وی با شنیدن اینکه عده‌ای از سر رقابت یا حسادت به او مسیح را موعظه می‌کنند، گفت که از موعظه شدن انجیل با هر انگیزه‌ای که باشد خوشنود می‌شود. او گفت که به هر جا خواهد رفت تا آنچه را که مسیح انجام داده را به همه کس بگوید.

دو واژه وجود دارد که به پیغام انجیل او صلاحیت می‌بخشد. نخست اینکه انجیل او فرجام‌شناختی بود. واژه «فرجام‌شناسی» (*eschatology*) از واژه یونانی *eschaton* به معنی «امور آخر» گرفته شده است. پولس معتقد بود که آینده اکنون را مورد حمله قرار داده است. اگر این بعد آینده انجیل را فراموش کنیم، خود انجیل را فراموش کرده‌ایم. انجیل صرفاً مژده در مورد زندگی کنونی و این جهانی نیست؛ خبر خوش مربوط به جهان آینده نیز هست، درباره بدن‌های جدیدی

که با دیدن مسیح دریافت خواهیم کرد. دوم اینکه، انجیل او/اخلاقی است. پولس به «جان‌های نجات‌یافته» کسانی که زندگی‌شان تغییر نکرده باقی مانده علاقه‌ای نداشت. انجیل برای همه زندگی تلویحات اخلاقی دارد، و دغدغه پولس این بود که این مورد را به نویمانانش منتقل نماید.

محض فیض

پولس پیوسته از این واقعیت که عیسی وی را در راه اسیر کردن مسیحیان به سوی خود خوانده، در شگفت بود. او نمی‌توانست بر این حقیقت فایق آید که نجاشش کاملاً ناسزا بوده، یعنی اینکه اگر عیسی با او بر پایه آنچه سزاوارش بود رفتار کرده بود، اکنون وی در دوزخ بود. بدین ترتیب، واژه «فیض» که به معنای دریافت آن چیزی است که انسان لایقش نمی‌باشد، احساس پولس را در خود خلاصه می‌کند. وی در رومیان می‌گوید: «وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد». این فیض در وجود پولس حسی از قدرشناسی به وجود آورده بود، و قدرشناسی انگیزه‌ای است که در پس بسیاری از زحمات این مرد نهفته است.

نامه‌های پولس

پولس مشهورترین نامه‌نگار تاریخ است و این در حالی است که نامه‌نگاری در میان یهود امری بسیار نادر به شمار می‌رفت. در عهد باستان یهودیان به ندرت دلیلی برای نامه‌نگاری می‌یافتند، چراکه در کشوری کوچک می‌زیستند، از این رو دیدار دوستان و بستگان امری آسان بود.

نوشتن و فرستادن نامه روشی پرهزینه برای برقراری ارتباط بود و تنها در مواقع ضروری به کار می‌رفت. در امپراتوری روم نامه‌نگاری رواج بسیاری داشت، اما معمولاً صاحب‌منصبان یا ثروتمندانی که از عهده پرداخت هزینه مزد پیک نامه‌رسان برمی‌آمدند دست به نگارش نامه می‌زدند. پس در نبود خدمات پستی عمومی، حتماً باید دلیل مهمی برای نگارش نامه، مانند یک بحران یا مشکلی عمده وجود داشته باشد.

در جهان باستان اغلب نامه‌ها بسیار کوتاه بودند و عموماً بر یک برگ پاپیروس

نگاشته می‌شدند که در هر خط بیش از ۲۰ واژه گنجایش نداشت. نامه‌های بلندتر مستلزم چندین برگ پاپیروس بود که به همدیگر می‌پیوستند. رسالات پولس از جمله بلندترین نامه‌هایی هستند که از زمان باستان باقی مانده‌اند. نامه‌های او به طور میانگین از ۱۳۰۰ واژه تشکیل شده‌اند و رومیان به تنهایی ۷۱۱۴ واژه دارد- شاید این بلندترین نامه‌ای باشد که در آن دوره به رشته تحریر درآمده است!

پولس در همه نامه‌ها از فرمتی یکسان پیروی کرده است. همواره در ابتدای نامه یعنی زمانی که تومار را باز می‌کنیم در بالای آن نام خود و سپس نام گیرندگان را می‌آورد تا معلوم شود نامه خطاب به چه کسانی فرستاده شده است. سپس نشانی را بدان می‌افزاید تا نامه‌رسان بداند نامه را باید به کجا ببرد. کار بعدی که پولس می‌کرد فرستادن سلام و تحیات به گیرندگان بود. در آن زمان اکثر نامه‌ها بدین ترتیب و با پیروی از همین الگو نوشته می‌شدند، اما پولس از آن برای تشویق کلیسا یا فردی که خطاب بدو نامه را نوشته بود بهره می‌گیرد. (هفت نامه‌ای که در کتاب مکاشفه خطاب به کلیساهای آسیا نوشته شده‌اند هم دقیقاً از همین الگو پیروی می‌کنند، مضاف بر اینکه عیسای صعود کرده پیش از انتقاد از هر کلیسا به آن دستوری می‌دهد).

سپس نوبت به موضوعی می‌رسد که پولس در ذهن داشت، که معمولاً همین موضوع بدنه اصلی نامه را تشکیل می‌داد. در پایان نامه هم چکیده‌ای مختصر می‌آمد که حاوی نکات اصلی مندرج در نامه بود. سرانجام هم نامه با درودهای بیشتر و امضای نگارنده خاتمه می‌یافت.

در جهان باستان اکثر مردم نامه‌های خود را با کمک یک محرر یا منشی (یعنی کسی که کلمات را بدو دیکته می‌کردند) می‌نوشتند، و پولس هم از این قاعده مستثنی نبود. سیلاس، همراه و همسفر وی در سفرهای متأخر بشارتی او یکی از همین کسانی بود که نقش منشی وی را ایفا می‌کرد. پس پولس نامه‌هایش را بدین گونه نوشته که خودش پشت میز بنشیند، بلکه به احتمال زیاد آن را در حالی که در اتاق قدم می‌زده، یا به یک سرباز رومی زنجیر شده بود دیکته کرده است. نامه‌ها، مانند اناجیل سبکی محاوره‌ای دارند، و پیش از آنکه به صورت مکتوب درآیند، بر زبان رانده شده‌اند. پولس از سر نزاکت و از آنجایی که نامه‌های دروغینی با عنوان نامه پولس در کلیساها دست به دست می‌شد، امضای خود را به انتهای نامه

می‌افزود. بدین ترتیب در پایان دوم تسالونیکیان پولس تأیید می‌کند که مؤلف نامه خودش می‌باشد. ممکن است که عمل نامه‌نگاری از لحاظ جسمانی برای پولس دشوار بوده. وی در پایان غلاطیان توضیح می‌دهد که حروف درشت نامه به دلیل کم‌سویی چشمانش می‌باشد.

سه گونه نامه

پولس سه جور نامه نوشته است. نخست چهار نامه شخصی خطاب به افراد می‌باشد. او چنین نامه‌هایی را به فیلمون، تیموتائوس (دو نامه) و تیتوس نگاشت. بعد از آن نوبت به هشت نامه مناسبتی می‌رسد که خطاب به کلیساها نوشته شده‌اند. آنها را از این رو «مناسبتی» می‌نامند که به مناسبت رویداد واقع‌ای در کلیسای مورد بحث نوشته شده‌اند.

در آخر هم نوبت به افسسیان می‌رسد که تنها نامه عمومی پولس است که امروزه در دست داریم. این نامه نه ارتباط خاصی با هیچ فرد یا کلیسایی دارد، و نه به دلیل نیاز یا بحرانی خاص از سوی گیرندگان، نوشته شده است. بعضی‌ها به غلط معتقدند که رومیان هم نامه‌ای عمومی است، اما بررسی دقیق رساله آشکار می‌سازد که وضعیتی خاص در کلیسای روم پولس را بر آن داشت تا نامه مزبور را بنویسد. افسسیان را نسبتاً به آسانی می‌توانیم در زندگی خودمان به کار ببندیم، اما نامه‌های شخصی و مناسبتی چالش‌برانگیزترند. این کار به ناخواسته شنیدن مکالمات تلفنی دو نفر دیگر می‌ماند. باید بکوشیم از لابلای سخنان یک طرف مضمون را از درون آن رساله بیرون کشیده کنار هم بچینیم. مثلاً فرض کنید که یکی در پاسخ به تماس تلفنی فردی دیگر می‌گوید:

«الو؟ ... بالاخره رسیدی؟ تبریک می‌گم! ... وزنش چقدره؟ ... چه رنگیه؟ ... نگذار زنت بهش دست بزنه! ... خواهی فهمید که خیلی تشنه است ... کاتریلار (= کرم ابریشم) خیلی تند حرکت می‌کنه ... یادت باشه، زیر پات گله، فهمیدی؟ ... شاید خودمم یکی بخرم ... قربانت!»

کمتر کسی می‌تواند خدس بزند که مکالمه این دو نفر در مورد تحویل یک تراکتور نو می‌باشد!

شاید گاهی لازم باشد مثل یک کارآگاه عمل کنیم و سعی کنیم بفهمیم که آن

طرف خط چه سخنانی به زبان رانده شده. برای مثال، پولس دو نامه به مسیحیان تسالونیکي نوشت. اولی نامه‌ای بسیار گرم بود، اما دومی بسیار سرد. باید اتفاقی افتاده باشد که وی لحن خود را اینگونه تغییر داده است، پس باید هر دو نامه را به دقت فراوان بخوانیم تا موضوع را کشف کنیم.

علاوه بر اینکه ما تنها سخنان یک طرف مکالمه را می‌شنویم، این مشکل نیز وجود دارد که میان ما و پولس یک شکاف فرهنگی وجود دارد، چراکه ۲۰۰۰ سال و هزاران مایل از زمینه این نامه‌ها دوریم. باید اصلی را که در پس این آن نهفته است بیابیم و سپس آن را در زندگی خود به کار بیندیم. برای مثال، آیا دستورالعمل پولس به قرن‌تیان در مورد پوشانیدن سر بدین معناست که زنان باید در جلسات کلیسایی امروزی کلاه بر سر بگذارند؟

خدا را شکر که کلیساهای عهد جدید کامل نبودند! این می‌تواند مشوق ما باشد تا این را دریابیم که کلیساهای عهد جدید هم دارای مشکلاتی بوده‌اند. همچنین باید توجه داشته باشیم که بدون این مشکلات، حتی یک نامه هم از پولس در دست نداشتیم! برای نمونه تنها به خاطر کاریزماتیک و دنیوی بودن اعضای کلیسای قرن‌تس بود که ما شرح مربوط به محبت را در فصل ۱۳ اول قرن‌تیان داریم. به دلیل بود مست کردن برخی از اعضای کلیسا در طی جلسات بود که مطالب مربوط به شام خداوند را داریم. از آنجایی که پولس در نامه‌هایش به موضوعات متعددی می‌پرداخت، اکنون قادریم به درک بهتری از آنچه که عیسی به راستی در شرف انجامش بود نایل گردیم.

رساله‌ها، نه خطابه‌ها!

جالب توجه اینجاست که در هیچ دیگری از نامه به عنوان مکاشفه الهی استفاده نشده است. نه تنها در جهان باستان به ندرت نامه‌نگاری می‌شد، بلکه کسی نشنیده که نامه‌ای را وسیله‌ای برای انتقال کلام خدا به مردم دانسته باشند. گرچه پولس می‌دانست که با اقتدار یک رسول دست به نگارش این رسالات می‌زند، اما خودش هم خبر نداشت که نامه‌هایش روزی در زمره کتب مقدس جای گیرند. اما دیری نگذشت که این نامه‌ها در میان کلیساهای سراسر امپراتوری روم به گردش درآمد. در نهایت آنها را با هم گرد آوردند و درست به روش کتاب‌های نبوتی انتهایی عهد

عتیق، بر اساس حجم مرتب کردند. نه نامه خطاب به کلیساها را پیش از چهار نامه خطاب به افراد قرار دادند. حتی پیش از آنکه کانون عهد جدید کامل گردد، پطرس به نامه‌های پولس به عنوان «کتاب مقدس» اشاره می‌کند. پولس را رسولی ویژه قلمداد می‌کردند و به زودی آثارش را بخشی از مکاشفه الهی شناختند.

طبیعت نامه‌ها از این قرار است که عباراتی روشمند برای بیان اعتقاد یا رفتار نمی‌باشند. تنها شامل مطالبی می‌شوند که مستقیماً به موقعیت موجود مرتبط می‌باشند. مثلاً، با وجودی که اصطلاح «پارساشمردگی» در نامه‌های دیگر پولس شاخصه‌ای اصلی است، در رساله به کولسیان از آن نشانی نمی‌بینیم.

برای اینکه چرا خدا استفاده از رسالات را برگزید، می‌توانیم به دو دلیل اشاره کنیم. نخست اینکه این نامه‌ها کلام خدا را شخصی می‌کنند. نامه‌ها آدم‌های عادی نظیر ما را مورد خطاب قرار می‌دهند. حاوی عناصر شخصی و احساسی‌ای هستند که می‌توانیم در چنین ارتباطی انتظارش را داشته باشیم. پس گرچه شکاف فرهنگی وجود دارد، انسانی بودن نامه‌ها امکان ایجاد ارتباط با آنها را آسان‌تر می‌سازد.

دوم اینکه، نامه‌ها کلام خدا را عملی می‌کنند. به زندگی واقعی، به نیازهای واقعی، به ازدواج، به بردگی، به فرزندان در خانه، به کار روزانه ربط پیدا می‌کنند. خدا از ما خواسته کلامش را به صورت عملی و شخصی در اختیار داشته باشیم، تا هیچگاه در اندیشه خودمان به دام فلسفه‌بافی‌ها یا شبهات نیفتیم. خدا چنین ترجیح داد که کلام خود را در قالب رساله به ما اعطا کند، نه خطابه!

نتیجه‌گیری

این نمای کلی با این هدف انجام شد تا پیش‌زمینه‌ای از پولس رسول و نامه‌هایش به دست دهیم، اما هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین صرف وقت برای خواندن خود آن رسالات گردد. خوب است که هر رساله را در یک نشست بخوانید. وقتی از دوستی به ما نامه می‌رسد، هیچوقت قسمتی از آنها را جدا نمی‌کنیم و کنار نمی‌گذاریم و بقیه آن را بخوانیم؛ دوست داریم همه آن را یکجا بخوانیم و بفهمیم. به همین ترتیب، در مورد نامه‌های پولس باید بگوییم که اگر می‌خواهید جزئیاتش را بفهمید باید کل آن را بخوانید. در فصل‌های بعد از هر نامه نمایی کلی در اختیارتان قرار می‌دهیم تا به درک آن نامه به شما کمک نماید.

۹- اول و دوم تسالونیکیان

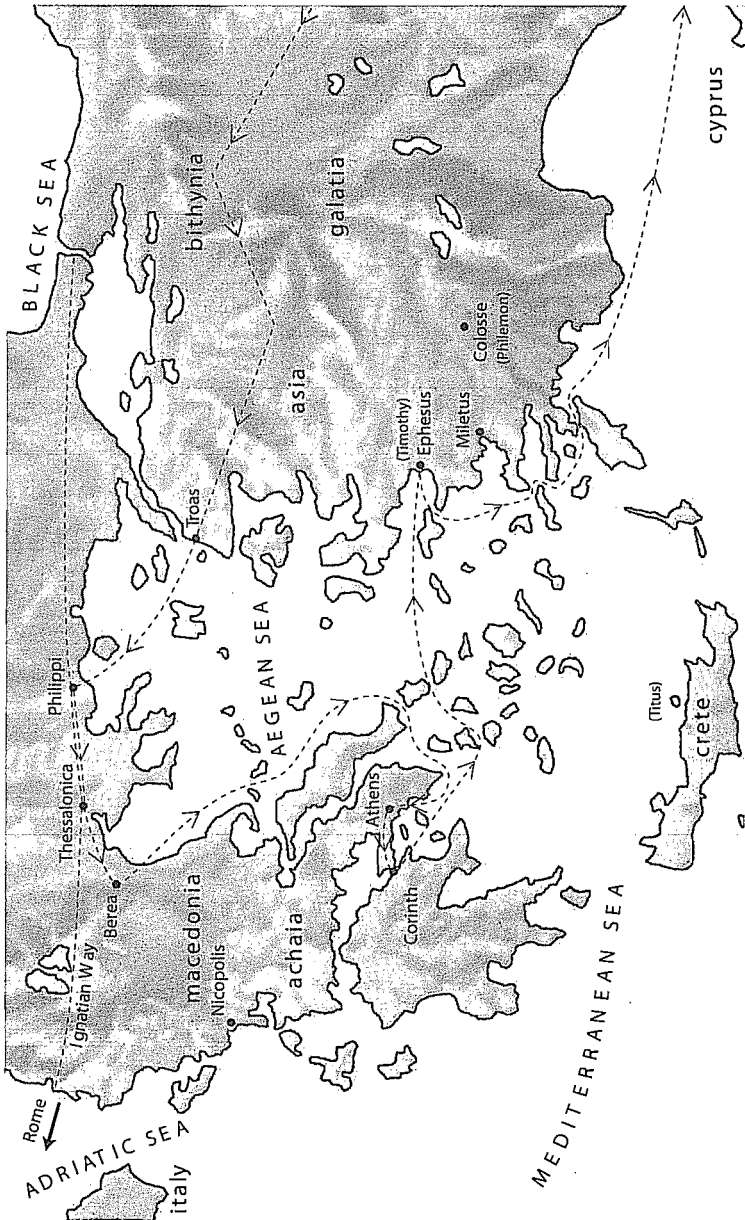
مقدمه

دو نامه پولس به تسالونیکیان به فاصله چند ماه از هم نوشته شده‌اند و فهم آنها از درک سایر نوشته‌های پولس آسان‌تر است. این نامه‌ها از سوی پولس، سیلاس و تیموتائوس، یعنی تیمی که از تسالونیکی دیدن کرده بودند فرستاده شده‌اند، هرچند روشن است که نویسنده آنها کسی جز پولس نمی‌باشد. گرچه هر دو نامه در فاصله زمانی بسیار کوتاهی خطاب به یک جماعت واحد نوشته شده‌اند، اما حال و هوا و لحن آنها با هم فرق می‌کند. هر دو به مشکلاتی یکسان می‌پردازند، اما شیوه برخورد آنها به مشکل به کلی متفاوت است. نامه نخست بسیار گرم و شخصی است و بازتاب‌کننده دلواپسی پولس برای کلیسای تسالونیکی می‌باشد. با این حال، برخورد پولس در نامه دوم سرد، تند، بی‌اعتنا و غیرصمیمی است.

بررسی پیش‌زمینه خاص هر یک از این نامه‌ها، به ویژه توجه به زمان نگارش آنها و مکان گیرندگان آنها به درک نامه‌ها کمک می‌کند.

نقشه صفحه بعد موقعیت جغرافیایی تسالونیک را در بالای دریای اژه نشان می‌دهد. پس بندری مهم به شمار می‌رفته، اما اکنون این بندر در گل و لای فرو رفته و شهر دیگر در کنار دریا قرار ندارد.

تسالونیک شهری کلیدی در آن منطقه محسوب می‌شد. این شهر در مسیر راه ایگناتین (Ignatian Way)، جادی اصلی روم به آسیا قرار داشت، و بندرش پایانه راه‌های بازرگانی در مسیر شمال- جنوب بود. این شهر بیش از هر شهر دیگری در پیرامون دریای اژه پولس‌ساز بود، پس مرکز مالی مهمی به شمار می‌رفت. موقعیت این شهر برای تجارت و کسب و کار ایده‌آل بود، و مسلماً پولس به اهمیت استراتژیک این محل برای انتشار انجیل پی برده بود.



شهر تسالونیک جمعیتی بسیار و مختلط داشت، و در میان آنها شماری بازرگان یهودی نیز بودند. باستان‌شناسی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در مورد تسالونیک زمان پولس به دست می‌دهد. از کاوش‌های باستان‌شناسی یک محل اجتماعات رومی، یک میدان اسب‌دوانی، یک بازار هلنیستی و یک کنیسه سامری آشکار شده است. در حقیقت یافته‌های اخیر توصیفات لوقا از رهبران محلی موسوم به «پولیتارخ‌ها» («مقامات شهر» در ترجمه هزاره نو-م) را تأیید می‌کنند. پیشتر چنین می‌پنداشتند که لوقا دچار اشتباه شده، چراکه عنوان مزبور در شهرهای دیگر ناشناخته بود. اما باستان‌شناسان ۴۱ کتیبه از همان زمان در تسالونیک یافته‌اند که حاوی این عنوان می‌باشند.

پولس در تسالونیک و بیریه

پولس در خلال سفر دوم بشارتی خود و در حدود سال ۴۹ م. وارد تسالونیک شد. وی نخست کوشیده بود تا در آسیا و سپس در بیطینیّه بشارت دهد، اما هر بار چنین احساس کرده بود که روح‌القدس مانع از ورود او به آن نواحی می‌شود. در هنگامی که در ترواس (تروای باستان) بودند پولس در خواب مردی را دید که به او اشاره می‌کند که به مقدونیه آمده مردمش را یاری نماید. پس ایشان از دریای اژه گذشته به بندری موسوم به نیاپولیس رسیدند. پولس در فیلیپی موعظه کرد اما او را از شهر بیرون انداختند، بنابراین عاقبت از تسالونیک سردرآوردند.

پولس بنا بر عادت همیشگی خود، نخست به کنیسه رفت و خطاب به یهود موعظه کرد. گرچه او رسولی بود که خدا او را به سوی غیریهودیان فرستاده بود، اما نسبت به یهود احساس مسئولیت ویژه می‌کرد. وی بر این باور بود که وقتی ایشان ایمان بیاورند، کلیسایی را تشکیل خواهند داد و آن کلیسا به غیریهودیان مجاور خود رسیدگی خواهد نمود.

با این حال، پرثمرترین گروه در کنیسه، نه یهودیان که افراد حاشیه‌ای موسوم به «خداترسان» از کار درآمدند. آنان نه یهودی شده بودند و نه مختون، اما به یهودیت علاقه و گرایش داشتند، زیرا احساس می‌کردند خدای یهود خدای حقیقی است.

اما این سیاست دیدار از کنیسه در تسالونیک به مخالفت شدید انجامید، و برخی از یهودیان نگذاشتند که ادامه کار بیشتر را در آنجا امکان‌ناپذیر ساختند. ایشان به

طور خاص از ادعاهای پولس خشمگین بودند که می‌گفت خداترسان هم می‌توانند بدون یهودی شدن از آن خدا گردند. همین یهودیان در تسالونیکي بلوایی شدید برپا کردند و از این رو پولس پس از حدود سه هفته اقامت، آنجا را ترک کرده بی‌واهمه راهی بیریه گردید. بنابراین مدت کوتاهی در تسالونیکي بود، اما کلیسای منسجم از خود بر جای گذارد که در میان اعضایش شماری از زنان طبقه بالای اجتماع وجود داشتند.

پولس در آتن و قرنتس

در بیریه هم یکبار دیگر ناگزیر به ترک آن شهر گردید، سیلاس و تیموتائوس را برای ادامه کارشان در آنجا گذاشت و خود راه جنوب را در پیش گرفت. در آتن مخالفت با پیغام پولس از ناحیه دیگری صورت گرفت. فلسفه یونانی می‌پنداشت که روح بشر با مرگ به طرز پرچالالی از بدن رها می‌شود، از این رو ایشان به باور پولس در مورد رستاخیز جسمانی می‌خندیدند. چند نفری ایمان آوردند، اما تعدادشان آنقدر نبود که کلیسای تشکیل شود.

پولس از آتن رهسپار قرنتس شد، و واضح است که در این مقطع زمانی کاملاً روحیه خود را از دست داده بود.

او را واداشته بودند فیلیپی، و پس از آن تسالونیکي و بیریه را ترک گوید. در آتن به او خندیده بودند و ثمره کارش تنها چند تن نوایمان بود. زمانی که به قرنتس رسید در وضعیت افسردگی به سر می‌برد. در حقیقت در نامه اول او کلیسای قرنتس چنین می‌خوانیم: «من با ضعف، و با ترس و لرز بسیار نزد شما آمدم». چنین برمی‌آید که وی روحیه خود را پاک باخته بوده و فهمیدن علتش هم کار دشواری نیست. به تصور ما پولس موفق‌ترین میسیونر بوده، اما کمتر کسی پیدا می‌شود که بتواند چنین تجارب سختی را به طور متوالی تحمل کند.

حال تصور کنید که وقتی سیلاس و تیموتائوس در قرنتس به وی پیوستند و خبر آوردند که در کلیسای تسالونیکي اوضاع روبراه است، چه حالی به پولس دست داد. پولس بار دیگر روحیه خود را بازیافت. نمی‌توانست کار خود را در قرنتس نیمه‌کاره رها کند، از این رو تصمیم گرفت برای تسالونیکیان نامه‌ای بنویسد. وانگهی، تیموتائوس و سیلاس مقداری هم پول با خود از فیلیپی آورده بودند.

زمانی که پولس وارد قرنتس شد آه در بساط نداشت و ناگزیر برای امرار معاش به کار سابق خود، خیمه‌دوزی روی آورده بود، اما همین موجبات دوستی وی را با زوجی یهودی به نام‌های پریسکیلا و آکیلا فراهم آورد. کار آنها هم خیمه‌دوزی بود و تازه از روم گریخته بودند. پس پولس همان گونه که در نامه‌اش خطاب به ایماندارن تسالونیکی نوشته، دلگرمی دوچندان پیدا کرد.

پذیرفتاری ایشان (اول تسالونیکیان ۱)

بازتاب روحیه مثبت پولس را می‌توان در فصل آغازین رساله اول تسالونیکیان مشاهده کرد، آنجایی که می‌گوید از شنیدن پایداری ایشان در ایمان شادمان است. او واژه «پذیرش» را بارها به کار می‌برد. وی از اینکه آنان نه تنها کلام را شنیده، بلکه آن را پذیرفته‌اند آشکارا به هیجان می‌آید. بیایید با بررسی چهار عبارت سه کلمه‌ای سعی کنیم به محتوای اول تسالونیکیان نگاهی کلی بیفکنیم.

کلام، عمل و آیت

پولس می‌گوید که وی انجیل را به سه طریق بدیشان داده است: با کلام، با عمل و با آیت. ایمانداران بسیاری هستند که ظاهراً اعتقاد دارند اگر انجیل را از طریق کلام به دیگران برسانند، رسالت خود را انجام داده‌اند. اما به کسانی که این کلام را شنیده‌اند هیچ دلیل عملی برای اثبات حقانیت آن ارائه ننموده‌اند. آنها باید در کنار شنیدن انجیل، آن را ببینند. از کلام، عمل و آیت، دو موردش دیدنی است و تنها یکی از آنها شنیدنی. اگر در زمان پولس چنین تعادلی برای برقراری ارتباط مؤثر وجود داشت، یقیناً امروزه هم باید در عصر تلویزیون، تعادل مزبور رعایت شود. پولس فرض را بر این نمی‌گذاشت که مردم منتظر شنیدن انجیل نشسته‌اند، بلکه از نظر او همه منتظر دیدن انجیل بودند. همیشه آنچه که صحت گفتار یک شیخ را ثابت می‌کند، کردار اوست و آیات هم دلایلی الهی بر صحت گفتار می‌باشند. در غالب اوقات ما بر بشارت کلامی تکیه می‌کنیم. موعظه کردن کلام خدا امری حیاتی است، اما باید زندگی عملی بشارت دهنده و آیات و عجایب از جانب خدا هم آن را همراهی کنند.

زمانی که عیسی شاگردانش را دو به دو فرستاد، بدیشان فرمود (من معنای

تفسیری آیات را در اینجا می‌آورم) «واقعا کار ساده‌ای است. تنها کاری که باید بکنید این است که به شهری رفته، مردگان را زنده کنید، بیماران را شفا دهید، دیوها را بیرون کنید، سپس بدیشان بگویید که پادشاهی خدا به میانشان آمده است. به عبارت دیگر، پیش از آنکه انجیل را/اعلان کنید، آن را نشان دهید.»

ایمان، امید و محبت

گروه واژگان سه‌گانه بعدی همانی است که پولس اغلب آن را به کار می‌برد. معروفترین آنها برای ما همانی است که در انتهای فصل ۱۳ اول قرنتیان آمده، اما پولس در اول تسالونیکیان هم آنها را به کار برده. روشن است که تسالونیکیان در ایمان و محبت قوی‌تر بودند تا در امید. ایمان بدیشان نشان می‌داد که خدا در گذشته چه کارهایی کرده، و محبت هم نشان می‌داد که او هم اکنون چه می‌کند. اما تسالونیکیان در درک آنچه قرار بود خدا در آینده انجام دهد، ضعیف‌تر بودند. باید توجه داشته باشیم که منظور از این ایمان، امید و محبت صرفا نگرش نسبت با آنها نیست. منظور ما جنبه فعال آن را هم دربر می‌گیرد: اعمال ایمان، رنج‌های محبت و قابلیت‌های امید.

خدا، عیسی و روح القدس

پولس می‌گوید که تجربه تسالونیکیان از خدا کاملا تثلیث‌انگارانه بوده است. آنان صرفا بر یکی از اقاییم سه‌گانه تثلیث متمرکز نشده‌اند و دو اقنوم دیگر را نادیده نگرفته‌اند. به حضور خدا توبه کرده‌اند، به عیسی ایمان آورده‌اند و روح القدس را یافته‌اند.

برگشت، خدمت، انتظار

آخرین سه‌گانه تعریفی از یک مسیحی خوب به زعم پولس به ما ارایه می‌دهد. او برای توصیف ایمان ایشان از سه فعل استفاده می‌کند: ایشان از پرستش بت‌ها برگشته‌اند تا خدای زنده را خدمت کنند و بازگشت پسرش را از آسمان انتظار کنند. زندگی مسیحی یعنی توبه در گذشته، خدمت پیوسته در زمان حال، و انتظار بازگشت مسیح در آینده.

صداقت او (اول تسالونیکیان ۲-۳)

نخستین مشکلی که در اول تسالونیکیان بدان برمی‌خوریم، در فصل ۲ آن پدیدار می‌شود. پولس هر جا که می‌رفت با مخالفت روبرو می‌شد- مخالفت انسانی، که عمده آن از سوی یهودیان بود، و نیز مخالفت شیطانی که در پس عناصر انسانی پنهان شده بود. هر دو این مخالفت‌ها از سر حسادت بود، زیرا هم یهود و هم شیطان به از دست دادن پیروانشان حسد می‌ورزیدند. ابلیس پدر دروغ‌گویان است، و او به منظور خنثی کردن کار جدید خدا یا پیغام‌آور را بدنام می‌کند و یا خود پیغام را نابود می‌نماید. نخستین کاری که انجام می‌دهد نسبت دادن انگیزه‌های بد به کسی است که کار را آغاز کرده و در مورد او دروغ‌پردازی می‌کند.

همین امر در تسالونیکی هم اتفاق افتاده بود. از نحوه دفاعی که پولس در فصل‌های ۲ و ۳ از خودش می‌کند می‌توانیم دریابیم که دشمن می‌خواست از همین حربه بدنام کردن در مورد او استفاده کند. او نه بار از صداقت خودش در برابر دروغ‌ها دفاع می‌کند. او این کار را به خاطر خودش انجام نمی‌دهد، بلکه از این رو که می‌داند اگر اعتبار و آبرویش بر باد برود، آنگاه مسیحیان در تسالونیکی به آنجیلی که وی بدیشان عرضه داشته اعتمادی نخواهند نمود.

نه اتهامی که پولس با آنها روبرو بود به قرار زیر می‌باشند:

۱- پولس ناشی و خام دست است. او در تسالونیکی شرایط سردرگمی به وجود آورده و نتوانسته رضایت همگان را جلب نماید.

۲- پولس بزدل است. او از این جهت تسالونیکی را ترک گفت که یک جنایتکار فراری بود. (در واقع می‌دانیم که او بدین خاطر تسالونیکی را ترک کرد که هزینه زندگی‌اش باری بر دوش نوایمانان آنجا نباشد.)

۳- پولس متعصب است. او چنان یکسونگر است که تعادل روانی خود را از دست داده.

۴- پولس نسبت به زنان شهوت دارد. در مشارکت مسیحی تسالونیکی زنان ثروتمند بسیاری حضور داشتند، و شایع کرده بودند که پولس بدیشان توجه بی‌مورد مبذول می‌دارد.

۵- پولس یک شیاد است. ایشان او را متهم به کلاهبرداری می‌کردند، یعنی می‌گفتند

او کسی است که با مسیحیان تسالونیکیی به حشر و نشر می‌پردازد تا از آنان به نفع خود سوء استفاده نماید.

۶- پولس یک متملق است. آنها مدعی بودند که وی حرف‌هایی می‌زند که مردم را خوش بیاورد، و اینکه در عمل حرف‌چندانی که ارزش شنیدن داشته باشد ندارد، و اینکه اصلاً دغدغه کلیسای تسالونیکیی را ندارد.

۷- پولس یک فرصت‌طلب است. می‌گفتند که او تنها برای پولی که کلیسا بدو می‌دهد، موعظه می‌کند.

۸- پولس یک بیکاره است. می‌گفتند که او هیچ کار واقعی انجام نمی‌دهد و زندگی راحتی دارد.

۹- پولس یک خودکامه است. می‌گفتند که او تندی می‌کند و بر نوایمانانش خداوندی می‌نماید.

هیچیک از این اتهامات حقیقت نداشت، اما مسلماً چیزهایی که می‌گویند در خاطر انسان‌ها نقش می‌بندد. با این حال، هرچند در ذهن مردم می‌ماند اما می‌توان در رد و تکذیبشان اقدامی به عمل آورد.

در پس این اتهامات ابلیس قرار داشت، اما واقعیت این است که این وصله‌ها به خود ابلیس می‌چسبند. دشمن انگیزه‌های شیطانی خودش را به پولس نسبت می‌داد. پولس به ۱۱ روش از خود دفاع نمود، و تسالونیکیان و خدا را به طور جداگانه به شهادت گرفت که هیچیک از اتهامات مزبور حقیقت ندارند.

۱- وی تأثیرگذار بودن خدمت خویش را خاطر نشان می‌سازد. بدیشان می‌گوید: «شما کلیسای منسجم هستید، پر از ایمان و محبت، و به دیگران بشارت می‌دهید. آیا این حاصل کار یک آدم ناشی و خام دست است؟»

۲- بر دلیری خودش تأکید می‌کند. در فیلیپی او را در به زندان انداخته بودند، با این وجود به محض اینکه به شهر بعدی یعنی تسالونیکیی رسیده بود، بار دیگر شروع به موعظه انجیل نموده بود. آیا این رفتار یک بزدل است؟ آدم بزدل به کشوری دیگر می‌گریزد.

۳- ادعا می‌کند که از هر مکرری عاری است. می‌گوید که منظورش از چیزهایی که گفته همانی است که بر زبان آورده. سعی در تحمیق کسی نداشته.

۴- به دینداری خود استناد می‌کند. حتی اگر هیچکس او را تأیید نکند، خدا او را تأیید می‌نماید.

۵- به فروتنی خود استناد می‌کند. او حاضر نشده بود بر حقوق یا منزلت خود پافشاری نماید.

۶- به ملایمت خود استناد می‌کند. می‌گوید که با تسالونیکیان همچون پرستاری با یک نوزاد رفتار کرده است. از هیچکس به اندازه ایشان مراقبت به عمل نیاورده است.

۷- به از خودگذشتگی خود استناد می‌کند. بدیشان یادآور می‌شود که وقت، پول و حتی وجود خودش را در اختیار آنان قرار داده.

۸- به پیشه خودش استناد می‌کند. وی به دور از تنبلی برای نان روزانه خودش زحمت کشیده.

۹- به تقدس خود استناد می‌کند. می‌گوید: «شما شاهدید و خدا خود نیز گواه است که با چه پاکی و درستی و بی‌عیبی با شما ایمانداران رفتار کردیم». وی در حقیقت همان دفاعیه عیسی را با اندکی تغییر تکرار می‌کند، زیرا عملاً می‌گوید: «کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟»

۱۰- به صمیمیت خود استناد می‌کند. مدعی است که هم برایشان مادر بوده و هم پدر. زمانی که نیاز به آرامی داشته‌اند مادرانه در کنارشان بوده و هنگامی که لازم بوده تحت انضباط قرار گیرند، برایشان پدری کرده است.

۱۱- سرانجام به جدیت خود استناد می‌کند. می‌گوید که هرگز از معیارهای خود در مورد ایشان کوتاه نیامده و هرگز آنان را با چیزی گول بزند.

موقعیتی که پولس در قبال کلیسای تسالونیکی با آن روبرو بود، به ما بینشی آموزنده از روش‌هایی می‌دهد که ابلیس برای خراب کردن خدمت مسیحی از طریق انتقاد به کار می‌برد. شیطان دوست دارد که همیشه نسبت به رهبران کلیسا در دل اعضا سوء ظن ایجاد نماید و سعی می‌کند انگیزه‌های دروغین بدیشان نسبت دهد. اما پولس از چنین مخالفت‌هایی جا نمی‌خورد. به تسالونیکیان می‌گوید که باید انتظار چنین چیزی را داشته باشند. برای یک مسیحی، رنج کشیدن به خاطر مسیح دلیل بر برگزیدگی، یک نشان افتخار و مهر تأییدی بر ایمان است. کسانی باید واقعا

نگران باشند که هرگز به خاطر انجیل متحمل رنج نشده‌اند، هیچ سختی نکشیده‌اند، هیچگاه دشمنی کسی را بر نمی‌انگیزد، و هرگز مجبور نیست بهای پیروی عیسی را بپردازد. برای پولس رنج کشیدن امری عادی است. او زندان، تازیانه و سنگسار را به جان می‌خرد و همواره با آنانی که با نیت تخریب وجهه‌اش انگیزه‌های بی‌ارزش را به خدمت او نسبت می‌دادند، می‌جنگید.

بلوغ ایشان (اول تسالونیکیان ۴-۵)

در اول تسالونیکیان ۴-۵ پولس می‌کوشد تا به رشد بلوغ روحانی مسیحیان تسالونیکه کمک کند. وی به طور ویژه نگران دو موضوع است: تقدس و امید.

تقدس

تقدس در کانون زندگی مسیحی قرار دارد، زیرا اراده خدا بر این قرار گرفته است که هر ایماندار مقدس باشد. پولس از دو مقوله‌ای که تسالونیکیان در زمینه آن می‌لنگند، آگاهی دارد.

زنان

نخست مقوله زنان است.

شیوه زندگی یونانیان، مانند خدایانی که می‌پرستیدند افسارگسیخته و بی‌بند و بار بود. عوض کردن زن و معشوقه گرفتن امری عادی تلقی می‌شد. مردی به نام دموستنس (Demosthenes) در مورد شیوه زندگی یونانی چنین گفته: «ما روسپیان را برای خوشگذرانی نگاه می‌داریم، معشوقه‌ها را برای نیازهای روزانه تنمان و همسران را برای بچه آوردن و پاسداری وفادارانه از حریم خانه‌هایمان.» سنکا می‌گوید: «زنان ازدواج می‌کنند برای طلاق و طلاق می‌گیرند برای ازدواج.» واژه‌ای به نام پاکدامنی تقریباً به گوش کسی نخورده بود.

پس پولس با در نظر گرفتن این پس‌زمینه به مردان کلیسای تسالونیکه گفت که باید دست از روسپیان و معشوقه‌های خود بردارند، و از نگرش‌های بی‌بند و بار حاکم بر محیط پرهیزند.

ایشان می‌بایست با پاک نگاه داشتن بستر زناشویی خویش، بدان افتخار نمایند.

با زن نمی‌بایست همچون یک روسپی یا معشوقه رفتار کرد.

کار

مقوله دیگر مورد کشمکش تسالونیکیان، کار بود.

این واژه سه حرفی اغلب نادیده گرفته می‌شود! ما میل چندانی به شنیدن موعظاتی که در مورد کار کردن باشند، نداریم؛ شاید بدین خاطر که اکثر موعظاتی که در کلیساها انجام می‌شود را کسانی ایراد می‌کنند که کار تمام وقت اداری ندارند. شاید ۱۶ ساعت در روز برای کلیسا کار کنند، اما به معنای عمومی کلمه «کار» ندارند. کمتر دوره شاگردی می‌توان یافت که در آن ذکری از کار شده باشد. این دوره‌ها تشریح می‌کنند که در وقت اضافی‌تان باید چگونه مسیحی‌ای باشید- چگونه دعا کنید، چگونه کتاب مقدس بخوانید، چگونه شهادت دهید، چگونه به کلیسا خدمت کنید. این تصور در مردم ایجاد شده که باید در خارج از ساعات کاری به خداوند خدمت نمایند، و مسیحیانی که برای خدمت سر از پا نمی‌شناسند، می‌خواهند از کار در برون‌تأ به خدمت مسیحی بپردازند.

آنان فراموش می‌کنند که یک مسیحی از پیش آماده خدمت تمام وقت برای خداوند هست. شیوه کار کردن ما بخشی از تقدسمان را تشکیل می‌دهد. زندگی کاری ما باید بیانگر محبت‌مان نسبت به خداوند و همسایگانمان باشد. انگیزه ما از کار کردن باید جلال دادن خدا باشد. تا زمانی که به زندگی کاریمان به عنوان بخشی از تقدسمان ننگریم، خدمت به خداوند را از دست داده‌ایم.

برخی از ایمانداران تسالونیکی کار دائمی خود را رها کرده بودند و از سر تنبلی انتظار بازگشت خداوند را می‌کشیدند. در فرهنگ محیط پیرامون آنها این نگرش چندان هم غریب نبود. یونانیان به طور کلی اهل تن‌آسانی بودند. ایشان بر این باور بودند که کار (به ویژه کار بدنی) بد و خفت‌بار است، و در هر جایی که امکانش بود برای انجام کارهایشان از بردگان استفاده می‌کردند. اندیشه عبرانی که مبتنی بر عهد عتیق بود، کار را عبادت می‌دانست. میان کاری که انسان با بازوایش انجام می‌داد و دیگر اشکال کار کردن تمایزی وجود نداشت. همه کارها در نظر خدا از ارج و شأن برابر برخوردار بودند و می‌بایست در جهت خشنود ساختن وی انجام می‌گرفتند.

بنابراین پولس ناگزیر است به این افراد بگوید که از دسترنج خویش ارتزاق نمایند و همه هم و غم خویش را بر این بگذارند که به هیچکس وابسته نباشند. مسیحیانی که از توان جسمانی برخوردارند نباید با گرفتن صدقه از دیگران گذران کنند، بلکه باید روزی خود را درآورند تا از خانواده‌شان حمایت نمایند و به آنانی که به راستی نیازمندند هم کمک کنند. پولس در مورد کسانی که نمی‌توانند کار کنند حرف نمی‌زند، بلکه روی سخنش با آنانی است که نمی‌خواهند کار کنند.

امید

همچنین پولس ضروری دانست که به تسالونیکیان درباره امید تعلیم بدهد. امید در عهد جدید مضمونی کلیدی است - به بازگشت مسیح بیش از ۳۰۰ بار اشاره شده. بنابراین پولس امید را تعلیمی بنیادین برای تازه مسیحی شدگان تلقی می‌کند. گرچه تسالونیکیان ایمانی قوی و محبتی بسیار داشتند، اما در زمینه امید ضعیف بودند، و این تا اندازه‌ای به خاطر نگرش جهان یونانی به مرگ بود.

ایسکیلوس می‌گفت: «زمانی که انسان مرد، دیگر رستاخیزی در کار نیست.» تئوکراتس چنین نوشته: «برای آنانی که زنده‌اند امیدی هست، اما برای مردگان هیچ امیدی نیست.» فیلسوف دیگری می‌گوید: «هنگامی که عمر کوتاه ما به پایان رسید، برای خوابیدن یک شب ابدی پیش رو داریم.» از یونان باستان سنگ قبری با این مضمون بر جای مانده: «نبودم، شدم، نیستم، دیگر چه باک.»

پس مسیحیان تسالونیک‌ای فرض را بر این گرفته بودند که وقتی اعضای کلیسایشان می‌میرند، بازگشت مسیح را از دست می‌دهند. مطمئن نیستیم که آیا دلیلش آن بوده که به کل اعتقادی به رستاخیز مردگان نداشته‌اند، یا اینکه باور داشته‌اند که مردگان تا آخر جهان برنمی‌خیزند. از این رو پولس ناگزیر بود به تسالونیکیان اطمینان بدهد که نباید مانند دیگر مردمان زانوی غم به بغل بگیرند، زیرا هنگامی که عیسی بازآید، عملاً مردگان نخستین گروهی هستند که با وی دیدار خواهند نمود. نخست ایشان بر خواهند خاست، و در پی آنان کسانی که زنده‌اند به دیدار مسیح نایل خواهند شد.

مسلمانان این بدان معناست که مسیحیان پس از مرگشان به زمین باز خواهند گشت. آنها پس از آنکه در آسمان با عیسی دیدار کردند، با بدن‌هایی جدید به زمین

باز خواهند گشت. آسمان، از قدیم، افاق انتظار بوده و هست- منزل گاهی موقت برای آنانی که مرده‌اند و در انتظار بازگشت مسیح به زمین به سر می‌برند، تا برای همیشه با او باشند.

آشکار است که کلیسای تسالونیکیی در مورد تعلیم مربوط به بازگشت عیسی نیز دچار سوء برداشت شده بود. پولس عبارتی را که نخستین بار عیسی ابداع کرده بود نقل می‌کند، اینکه او مانند «دزد در شب» می‌آید- اشاره‌ای تلویحی به غافلگیری مطلق، بدون هیچ هشدار. بسیاری می‌پنداشتند که عیسی ممکن است در هر لحظه بیاید. اما پولس به تصحیح این پندار پرداخته، می‌گوید که آمدن او تنها برای کسانی نامنتظره و ناگهانی خواهد بود که انتظار آمدنش را نمی‌کشند. کلمات «دزدی در شب» مسیحیان را خطاب قرار نمی‌دهند، بلکه منظورشان کسانی است که آماده نمی‌باشند. برعکس این دسته از افراد، تسالونیکیان نه در شب، که در روز زندگی می‌کنند. اگر مراقب باشند، غافلگیر نخواهند شد. در حقیقت، از دیگر قسمت‌های تعلیم پولس و دیگر بخش‌های عهد جدید چنین برمی‌آید که آیات و نشانه‌های معینی مقدمه بازگشت مسیح خواهند بود. این همان مضمونی است که در دوم تسالونیکیان به سراغش می‌رود.

و ا پسین اندر زها (اول تسالونیکیان ۵: ۱۲- ۲۸)

در انتهای نامه، موضوعات فشرده‌تر می‌شوند، انگار پولس می‌خواهد یکجا دوجین موعظه خطاب بدیشان ایراد نماید. فصل ۱۵ با تعدادی موضوع نامربوط به یکدیگر بسته‌بندی شده است.

رهبران و اعضا

شهر تسالونیکیی به شیوه دموکراتیک اداره می‌شد. یکی از نتایج مثبت این شیوه اداره شهر این بود که زنان تا اندازه‌ای از آزادی برخوردار بودند؛ آزادی‌ای که زنان شهرهای دیگر یونان از آن محروم بودند. اما یک نتیجه منفی این سیستم دموکراتیک آن بود که اعضای کلیسا برای رهبرانشان یا حرمتی قایل نبودند و یا احترام اندکی بدیشان می‌گذاشتند. از این رو پولس به تسالونیکیان می‌گوید که به رهبرانشان احترام بگذارند، چراکه ایشان اگر مورد احترام نباشند نمی‌توانند رهبری

کنند. کلیسا بر پایه تتوکراسی (= خداسالاری - م) اداره می‌شود نه دموکراسی (= مردمسالاری - م)، زیرا این نهاد زیر حاکمیت روح القدس قرار دارد. این حاکمیت خود را از طریق رهبران و پیروان پر از روح نشان می‌دهد. نه رهبران کلیسا خودکامه هستند و نه اعضای کلیسا بخشی از یک سیستم دموکراتیک. پولس به اعضا سه مورد را که نباید باشند و پنج مورد را که باید باشند، گوشزد می‌کند: تنبل، ترسو یا ضعیف نباشید؛ صبور، بخشاینده، شاد، اهل دعا و شکرگزار باشید.

تثلیث

پولس نامه خود را با تعالیمی پیرامون تک تک اقاانیم تثلیث به پایان می‌برد: روح القدس. به کلیسا می‌گوید که آتش روح را خاموش نکنند یا نبوت‌ها را خوار نشمارند، اما همه چیز را بیازمایند. از آنها می‌خواهد که آنچه را نیکوست به چنگ بگیرند و از هر گونه بدی دوری کنند. خدا. پولس دعا می‌کند که خدا ایشان را در میان فرهنگی که احاطه‌شان کرده و مخالف با خداست به تمامی تقدیس نماید. عیسی. پولس دعا می‌کند که عیسی روح و جان و تن ایشان را تا آمدن خودش، بی‌عیب و محفوظ نگاه دارد. بازگشت مسیح باید انگیزه‌ای برای داشتن یک زندگی دیندارانه باشد.

سرسختی ایشان (دوم تسالونیکیان ۱)

نامه دوم پولس به تسالونیکیان که تنها چند ماه پس از نامه اول نوشته شد، لحنی کاملاً متفاوت دارد. وی در این نامه سرد و غیرصمیمی، بیمناک و برآشفته است. چنین به نظر می‌رسد که در مورد کلیسا اخبار بدی شنیده است، و احساس نیاز می‌کند که بار دیگر دست به قلم برده پاره‌ای از مطالب مندرج در نامه نخست خویش را دوباره پیش بکشد.

او نامه خود را با این تعریف از ایشان آغاز می‌کند که به رغم آزار شدید ایمانشان قوی مانده است. نفرتی که دشمنانش در ابتدا نسبت بدو روا داشته بودند، اکنون دامنگیر آنان شده بود. به آنها می‌گوید که باید به رنج‌هایشان به دیده قسمتی از

زندگی به خاطر انجیل بنگرند.

بدانها اطمینان می‌بخشد که هر چند اکنون از بی‌عدالتی به شدت رنج می‌برند، اما در آینده خدای عدالت به حساب همه آنانی که بدیشان بدی کرده‌اند خواهد رسید. وی برای توصیف آنچه که خدا با آزاردهندگان مسیحیان خواهد کرد، شش واژه به کار می‌برد: «هلاکت»، «محرومیت»، «داوری»، «رنج»، «انتقام» و «جاودانی». پس هنگامی که می‌شنویم مردم مسیحیان را اذیت می‌کنند، باید به حال آزارکنندگان بلرزیم. لازم است به خاطر داشته باشیم که همه انسان‌ها تنها دو سرنوشت پیش رو دارند: یکی بودن با خدا برای همیشه است و دیگری بودن در دوزخ تا ابد.

استواری ایشان (دوم تسالونیکیان ۲-۳)

در دوم تسالونیکیان پولس همچنان نگران دو موضوعی است که در نامه نخست خود بدانها پرداخته- یعنی تقدس ایشان و امیدشان- اما این بار ترتیبشان را با هم عوض کرده.

امید

به رغم تعلیم دقیقی که پولس در مورد بازگشت مسیح داده، کلیسا همچنان در مورد این مبحث سردرگم مانده است. امیدشان از بیش از حد ضعیف بودن به بیش از اندازه قوی بودن تبدیل شده. برخی از ایشان معتقدند که بازگشت خداوند به وقوع پیوسته و یا به وقوع بسیار نزدیک است، پس دیگر لزومی ندارد جز انتظار کشیدن برای او دست به کار دیگری بزنند. در نتیجه تعدادی از آنها کار خود را رها کرده‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که دریافت نامه‌ای تقلبی موجب بروز این اندیشه اشتباه در ایشان شده است. نویسنده نامه که مدعی بوده پولس می‌باشد این را در ذهن خوانندگانش القا کرده که بازگشت مسیح بسیار قریب‌الوقوع است. در اول تسالونیکیان دیدیم که شریر، پیغام‌آور خدا یعنی پولس را مورد حمله قرار داد. اکنون شریر خود پیغام انجیل را مورد حمله قرار می‌دهد. او می‌داند که به راحتی می‌توان از طریق بی‌اعتنایی یا تعصب، مسیحیان را در مورد بازگشت مسیح به افراط یا تفریط کشاند.

پولس به این تحریف پیغام انجیل واکنشی فوق‌العاده نشان می‌دهد. به آنها می‌گوید که بازگشت مسیح نمی‌تواند بی‌درنگ باشد چراکه دست کم هنوز یک اتفاق بزرگ مانده که قرار است پیش از آمدن عیسی روی بدهد. وی از آمدن «مرد بی‌دین» می‌نویسد، کسی که به شریعت هیچ اعتناعی نمی‌کند و خود را هم خدا می‌خواند. در جای دیگر کتاب مقدس نام او «وحش» یا «ضد مسیح» آورده شده. از آنجایی که این مرد هنوز ظهور نکرده، پس ایده بازگشت قریب‌الوقوع مسیح را باید غلط دانست.

ژرف‌نمایی پولس به ما کمک می‌کند تا به تفاوت میان دیدگاه عهد جدید در مورد تاریخ و دیدگاه فلسفه‌های دیگر پی ببریم.

فلسفه یونانی بر این باور بود که تاریخ سیری چرخشی دارد- امپراتوری‌ها می‌آیند و می‌روند، اما این سیر هرگز به فرجامی نمی‌رسد. نمونه مشابه امروزی آن همان دیدگاهی است که می‌گوید تاریخ به پیش می‌رود، اما چرخه‌های آن همان فراز و فرودهای تاریخی می‌باشند. اوقاتی خوش هست و اوقاتی بد؛ جنگ و صلح؛ تورم و فروکش قیمت‌ها. باز هیچ پیشرفت مثبتی در تاریخ مشاهده نمی‌شود.

دیدگاه پیشرونده به تاریخ در آغاز سده بیستم بسیار متداول بود. این اعتقاد وجود داشت که زندگی بهتر و آینده درخشان‌تر از اکنون می‌شود. با این حال، باید بگوییم که در همین ابتدای سده بیست و یکم اعتقاد متضاد آن رواج بیشتری دارد. خیلی‌ها احساس می‌کنند که همه چیز رو به بدتر شدن است، و اکنون واژه کلیدی بقا است نه پیشرفت.

اما دیدگاه مشترک میان یهودیان و مسیحیان و کمونیست‌ها نسبت به تاریخ، دیدگاهی *آخر زمانی (apocalyptic)* است- یعنی اینکه همه چیز رو به بدتر شدن است تا اینکه تاریخ به نقطه پایان خود برسد و آنگاه همه چیز ناگهان بهتر خواهد شد و بهتر خواهد ماند. در کتاب مقدس این دیدگاه را به طور خاص در نبوت‌های یهودی، نظیر نبوت‌های دانیال می‌یابیم. دیدگاه‌های یهودی، مسیحی و کمونیستی به تاریخ در این مورد که چه کسی مسبب این تحولات خواهد شد، با هم اختلاف دارند. کمونیست‌ها معتقدند که انسان دست بدین کار خواهد زد، هرچند که این رویا به سرعت در حال محو شدن است. یهودیان می‌گویند که خدا این کار را خواهد کرد. مسیحیان می‌گویند که عیسی این کار را به انجام خواهد رسانید و این

به هنگام بازگشت او صورت خواه گرفت. پس این دیدگاه عهد جدید به تاریخ، که جزئیاتش را در کتاب مکاشفه نیز می‌توان مشاهده نمود، در پس کلماتی نامه‌هایی قرار دارد که پولس خطاب به تسالونیکیان می‌نویسد.

پولس می‌گوید که هرچند بازگشت خداوند قریب‌الوقوع نیست، اما تأثیر حضور «مرد بی‌دین» را از پیش می‌توان در جهان مشاهده نمود. بی‌دینی وجود دارد، با این حال مه‌ار شده است. روزی خدا این مه‌ار را برخواهد داشت، اما خود عیسی گفته که این تنها برای اندک زمانی اتفاق خواهد افتاد (از کتاب مکاشفه می‌توانیم چنین استنباط نماییم که مدت زمان آن سه سال و نیم خواهد بود)، و پس از آن عیسی بارخواهد گشت. تا آن زمان تسالونیکیان باید صبورانه انتظار بکشند و به کسب و کار خود بپردازند.

تقدس

تعلیم پولس در مورد کار تند به نظر می‌رسد، زیرا می‌گوید: «هر که نمی‌خواهد کار کند، نان هم نخورد». بر طبق نظر پولس، مسیحیان نباید خوراک کسی را که تن به کار کردن نمی‌دهد تأمین نمایند، زیرا او به کاهلی ادامه می‌دهد. در اینجا موضوع بیکاری مورد اشاره پولس نیست - بیکاری یک آفت اجتماعی است که باید با آن بجنگیم؛ او دارد درباره کسانی صحبت می‌کند که نمی‌خواهند کار کنند، نه آنانی که نمی‌توانند کار کنند.

هنگامی که خداوند بازآید، از ما می‌خواهد که به کارمان وفادارانه ادامه دهیم و برای او کار کنیم. مثل‌های مربوط به بازگشت مسیح همگی بر این نکته تأکید دارند. عیسی پیرامون اربابانی که در آمدن تأخیر می‌کنند مثل‌هایی بیان کرده است. تأخیر به جهت آزمودن وفاداری خادمان عیسی است. خدا آنقدر که به درست انجام دادن کارمان علاقمند است، به چه انجام دادن ما علاقه‌ای ندارد. بهتر است که یک راننده تاکسی باوجدان باشیم تا یک میسیونر بی‌دقت، چون او بیشتر به شخصیت علاقه دارد تا دستاورد. در غالب اوقات ما سلسله مراتبی از فعالیت‌های ارزشمند در ذهن داریم، که در آن میسیونرها، مبشران و شبانان در صدر قرار دارند و پس از آنها پزشکان و پرستاران هستند و بعد آموزگاران و غیره. اما هیچ چیز نمی‌تواند جای حقیقت را بگیرد. در دستورالعمل کتاب مقدس طبقه کارگر در صدر قرار دارد! عیسی

نچار بود، پولس خیمه دوز بود و پطرس و یوحنا ماهیگیر بودند- این فعالیت‌ها همه بخشی از کار ایشان برای خدا بود.

کسانی که ۴۰ سال در همان دفتر کار خود بوده‌اند و آرزو می‌کنند که ای کاش می‌توانستند به خداوند خدمتی بکنند این نکته را درست نفهمیده‌اند. وقتی عیسی بازآید، به کمک ما جهان را اداره خواهد کرد و کسانی را خواهد جست که قابل اعتماد باشند تا اداره دادگاه‌های قضایی و بانک‌ها و هر چیز دیگر را بدیشان بسپرد. پولس مسیحیان قرن‌تس را به خاطر اینکه یکدیگر را به دادگاه می‌کشاند مورد نکوهش قرار داده، توضیح می‌دهد که ایشان قرار است روزی بر دیگر قوم‌ها داوری نمایند. مسیحیان باید در زمان کنونی به گونه‌ای کار و زندگی کنند که خودشان را برای کاری که عیسی به هنگام بازگشتش برای آنان در نظر گرفته، آماده سازند.

دعا

دعا مضمونی است که در هر دو نامه پولس به تسالونیکیان خودنمایی می‌کند. وی بدیشان می‌گوید که برایشان دعا می‌کند و از آنها هم می‌خواهد تا برای او دعا کنند. حتی به آنان می‌گوید که دعاهایش برای ایشان می‌تواند به همان اندازه موعظه کردن برایشان مفید باشد. پس بی‌درنگ خدا را به خاطرشان شکر می‌کند، و از خدا می‌خواهد که آنها را در فیض و نیکویی کامل نموده، از شیطان محافظت کند و در محبت و وفاداری هدایت نماید.

وی همچنین به دعاهای ایشان برای خودش ارج می‌نهد. وی به رغم آنکه بزرگترین میسیونر و رسول سیزدهم است، می‌داند که به دعاهای ایشان احتیاج دارد. از آنها می‌خواهد که دعا کنند تا پیغام انجیل به سرعت انتشار یابد، چراکه می‌نیک می‌داند که هر لحظه ارزشمند است. همچنین از آنان می‌خواهد تا برای امنیت خودش هم دعا کنند، چراکه به عنوان پیغام‌آور انجیل آگاه است که در قلمرو دشمن درگیر پیکار است.

نتیجه‌گیری

دو نامه پولس به تسالونیکیان دو جنبه کلیدی از زندگی مسیحی را به ما یادآوری می‌کند:

۱- راه رفتن. زمانی که به مسیح ایمان می‌آوریم، این تازه آغاز سفر ما با اوست. باید مطمئن شویم که پیوسته با او و در تقدس راه می‌رویم. نجات یک فرایند است- ما از دوزخ و برای بهشت نجات می‌یابیم. تقدس جویی قسمتی اساسی از زندگی ماست.

۲- انتظار کشیدن. در انتهای هر فصل از این دو رساله اشاراتی به بازگشت مسیح وجود دارد. ما امروزه در موعظه‌ها و پرستش خودمان از این مضمون استفاده می‌کنیم. همان گونه که عیسی روزی به این جهان باز خواهد آمد، ما نیز باز خواهیم گشت. او در پی کسانی است که با آنها بر جهان فرمان براند.

برای پولس، زیستن در پرتو بازگشت مسیح یکی از ارکان اساسی شاگردی مسیحی به شمار می‌رفت، و این دو نامه بر خطرات غلط اندیشی در این زمینه مهم پای می‌فشارند.

۱۰- اول و دوم قرن‌تین

مقدمه

بسیاری از مسیحیان تصور می‌کنند که اگر تنها می‌توانستیم شرایط دوران گذشته را بازسازی نماییم، زندگی مسیحی برایمان خیلی هموارتر می‌شد. برخی با علاقه به جنبش بیداری ولز در ۱۹۰۴ می‌اندیشند؛ دیگران حتی از این هم عقب‌تر، یعنی دوران جنبش بیداری روحانی متدیست سده هیجدهم می‌روند؛ و در سال‌های اخیر حتی دوره پیوریتن‌ها مورد توجه قرار گرفته است. اما شاید محبوب‌ترین گزینه روزگار عهد جدید باشد. فرض بر این است که کافی بود اگر می‌توانستیم به آن دوران بازگردیم، آنوقت همه چیز درست می‌شد. البته مردم فراموش می‌کنند که کلیسای دوران عهد جدید هم با مشکلات بسیاری روبرو بود. فشارهای بیرونی از سوی یهودیان و غیریهودیان که با دشمنی نسبت به پیغام انجیل واکنش نشان می‌دادند کلیسا را احاطه کرده بود، و از درون هم کشمکش و نزاع داخلی به پیکر آن آسیب وارد می‌ساخت.

وقتی به رسالات پولس خطاب به قرن‌تین رجوع می‌کنیم، کلیسایی را می‌یابیم با مشکلاتی که حیات و خدمت کلیسا را به مرگ تهدید می‌کرد. هیچیک از کلیساهایی که پولس بنیان نهاده بود به اندازه کلیسای قرنتس مشکل نداشت، اما بگذارید خدا را به خاطر معضلات ایشان شکر کنیم، چون باعث شدند که این دو نامه بی‌همتا در اختیار ما قرار گیرند. این دربرگیرنده توصیفی بی‌نظیر از محبت در اول قرن‌تین ۱۳ می‌باشد، و اول قرن‌تین ۱۵ هم حاوی قدیمی‌ترین گزارش از موارد مشاهده خداوند رستاخیز کرده در عهد جدید است.

به طور قطع با مشکلات شدیدی روبرو بودند. کلیسا عمیقاً چند دسته شده بود،

و هر گروه از آنها از رهبرانی جداگانه پیروی می‌کردند. بی‌بند و باری به بدترین شکلش در میان ایشان رایج بود- مردی با مادر (یا احتمالاً زن پدر) خود در گناه زندگی می‌کرد، کاری که حتی بت‌پرستان هم آن را نکوهیده می‌دانستند. برخی از آنان در مراسم شام خداوند مست می‌کردند. دیگران شیوه‌ای سلطه‌جویانه از فمینیسم را اعمال کرده بودند. وانگهی، در مورد آموزه بنیادین مسیحی دچار سوء برداشت شده بودند. همه اینها کافی بودند تا پولس برای همیشه دور چنین کلیسایی را خط بکشد، اما چنین نکرد. او برایشان نامه نوشت، به دیدارشان شتافت با این امید که به خطاهایشان پی ببرند و به زندگی بهتری رهنمون شوند.

شهر قرن‌تس

بررسی موقعیت جغرافیایی کلیسا به درک مشکلاتی که با آن روبرو بود به ما کمک می‌کند.

شهر قرن‌تس باریکه کم عرضی از خشکی بود که سرزمین اصلی یونان را به پلپونز (جزیره‌های یونانی دریای اژه- م) می‌پیوست. این باریکه برای بازرگانانی که می‌خواستند از رویارویی با مسیر پرخطر جنوبی میان ساحل جنوبی ائایه و کرت پرهیز کنند، منزلگاه مهمی به شمار می‌رفت. محموله‌های تجاری را از قایق‌های بزرگ تخلیه و در آن سوی باریکه بر کشتی دیگری بار می‌کردند. قایق‌های کوچکتر را سوار بر غلتک‌هایی در امتداد پهنای باریکه می‌کشیدند و دوباره آن را در سوی دیگر به آب می‌انداختند.

خود قرن‌تس دو مایل از دریا دور بود، اما برای خودش بندری به نام لخائوم (Lechaeum) داشت. در تمام مسیر شهر تا بندر بارویی دو جداره امتداد یافته بود. کوه آکروکورینتوس به ارتفاع ۲۰۰۰ پا، درست در بیرون قرن‌تس قرار داشت و از فراز آن می‌شد مناظری از آتن را از فاصله ۴۰ مایلی دید. قرن‌تس و آتن را می‌توان با ادینبورو و گلاسگو امروزی (دو شهر بزرگ اسکاتلند- م) مقایسه کرد. آتن شهری دانشگاهی بود و فیلسوفان در آن زندگی می‌کردند و جشنواره‌های هنری در آن برگزار می‌شد، و قرن‌تس بندری پرهیاهو بود. رقابت شدیدی میان این دو شهر وجود داشت.

شهر نخست

باستان‌شناسان به ویژه پس از زمین‌لرزه سال ۱۹۵۸ که قسمتی از ویزانه‌های باستانی شهر را آشکار ساخت، چیزهای بسیاری یافته‌اند. ایشان مسند داوری‌ای را که پولس را در آن محاکمه کردند و نیز یک کنیسه یهودی یافتند. همه شواهد با گزارش لوقا در کتاب اعمال مطابقت دارد. در عصر مدرن آب‌کنند عمیقی به نام کانال قرنتسی احداث شده تا کشتی‌ها بتوانند از دریا وارد کانال شده عرض باریکه را طی کنند. نرون در زمان زندگانی پولس تلاش کرد کانالی بکند اما موفق نشد. شهر نخست در سال ۱۴۶ پ. م. به دست رومیان ویران گشت و در سال ۴۴ پ. م. از نو به دست ژولیوس سزار بازسازی شد و مردمانی رومی در آن سکنی داده شدند و این شهر به یک کلنی رومی درآمد. از سال ۲۹ پ. م. این شهر پایتخت استان وابسته به سنای اخائیه گردید. ترکیب جمعیتی شهر از نژادها و تیره‌های گوناگون و از جمله یهودیان تشکیل شده بود. یهودیان در این شهر برای خود کنیسه داشتند و یونانیان هم با معماری و فلسفه خود بر آن تأثیر گذارده بودند. اما بر پایه قوانین رومی اداره می‌شد و عمدتاً دین رومی در آن رواج داشت. از آریستوکراسی (= حاکمیت طبقه اشرافی - م) وابسته به زمین در آن اثری به چشم نمی‌خورد، از این رو هر گونه تمایز طبقاتی صرفاً بر پایه ثروت به دست آمده از بازار و بندر به وجود می‌آمد. دیری نپایید که بی‌بند و باری اخلاقی شهر پیشین، به همراه فخر فروشی‌های ناشی از ثروت‌اندوزی و غرور روشنفکری به شهر جدید بازگشت.

شهر دوم

شهری که پولس از آن دیدن کرد بسیار ثروتمند و به شدت بت‌پرست بود. ساکنان این شهر خدایان یونان و روم، از جمله پوزئیدون خدای دریا و آفرودیت الهه عشق را می‌پرستیدند. معبد بزرگ آفرودیت ۲۰۰۰ کاهنه را در خود جای می‌داد، که در عمل روسپی بودند چراکه پرستش آفرودیت با آمیزش جنسی با یک کاهنه همراه بود. در حقیقت، «قرنتسی شدن» در زبان یونانی به یک فعل تبدیل شده بود که «داشتن رابطه جنسی بی‌قید و بند» معنی می‌داد. بدین ترتیب این زمینه تا اندازه‌ای لزوم تمرکز پولس بر روابط میان مرد و زن را در نامه‌هایش به مسیحیان قرنتس توجیه می‌کند.

کلیسا زمینه اجتماعی

جمعیت عمده شهر را بردگان آزاد شده- که آزادی خود را یا با پول خریده بودند و یا آن را از زاهی دیگر به دست آورده بودند- تشکیل می‌دادند. به همین جهت است که پولس در نامه نخست خود خاطر نشان می‌سازد که بیشتر آنان از میان نجیب‌زادگان برنیامده‌اند. آنان آدم‌هایی بسیار معمولی، اما در آن زمان از ثروت کلانی بهره‌مند بودند و برای بالا رفتن از نردبان ترقی اجتماعی می‌کوشیدند. این امر شاید در توجیه میل ایشان به ترجیح رهبری بر رهبر دیگر مفید باشد- آنانی که برای ثروتمند شدن سخت تلاش می‌کنند عادت دارند توانایی گزینش به دست آورند، و زمانی که به سیاست‌های کلیسا می‌رسند دوست دارند راه و روش خودشان را داشته باشند.

زمینه اخلاقی

پولس در اول قرن‌تیان ۹:۶-۱۰ فهرستی از گناهان اخلاقی را که ایمانداران قرن‌تس در زندگی پیشین خود گرفتارش بودند ارایه می‌نماید. این گناهان عبارتند از: «بی‌عفتان ... بت‌پرستان ... زناکاران ... همجنس‌بازان- چه فاعل و چه مفعول ... دزدان ... طمع‌ورزان ... میگساران ... ناسزاگویان ... شیادان». روشن است که چنین رفتاری برای مردم قرن‌تس امری عادی بوده است. و در میان اعضای کلیسا برخی از این اعمال همچنان مشکلی به شمار می‌رفت.

زمینه روحانی

بت‌پرستی جزئی از فرهنگ قرن‌تسی بود. اما در همین حین، خود کلیسا هم شواهدی از کار روح‌القدس را نشان می‌داد. اعضای کلیسا تمعید روح گرفته بودند و عطایای روح‌القدس بسیاری در حین پرستش به منصفه ظهور می‌رسید.

تأثیرات فرهنگی

بزرگترین پیکارهایی که هر کلیسایی با آنها روبرو هست نحوه حفظ کردن کلیسا در دنیا (یعنی بشارت) و نحوه حفظ کردن کلیسا از دنیا (یعنی تقدس) می‌باشد.

بزرگترین معضلات شبانی را می‌توان در زیر یکی از این دو سرفصل جای داد، و این به طور خاص در مورد کلیسای قرن‌تس مصداق دارد. معضلات مؤثر در این کلیسا به طور اخص، ریشه در عوامل مؤثر بر ایمانداران آن داشت.

اخلاقیات بت‌پرستی

زمانی که پای لجام گسیختگی جنسی به میان می‌آید، باید قرن‌تس را نمونه‌ای عادی از بندری دریایی به شمار آوریم. تقریباً همه چیز در قرن‌تس مجاز و پذیرفتنی بود، و واضح است که کلیسا از تأثیر بندر در این مورد مصون نبود.

قانون رومی

این شهر گرچه در یونان قرار داشت، اما به شدت تحت تأثیر فرهنگ رومی قرار داشت. به ویژه از قانون و نظم رومی بهره‌مند بود. این خودش چیز بدی نبود - پولس هم در سرتاسر خدمت خویش از مزایای یک شهروند رومی استفاده می‌کرد. اما کلیسا دیگر از حد گذرانیده بود. آنها به جای اینکه به طرز دستانه مسائل را حل و فصل نمایند، یکدیگر را به دادگاه می‌کشاندند، و پولس احساس می‌کرد که لازم است به این موضوع هم اشاره نماید.

فلسفه یونانی

فلسفه یونانی زمینه مرام فکری اهالی قرن‌تس را تشکیل می‌داد، و این بسیاری از مشکلات را توجیه می‌کند. در حقیقت، از آنجایی که تمدن غربی بر پایه اندیشه یونانی استوار شده، تا اندازه‌ای زندگی و عمل کلیسای امروزی را هم تشریح می‌کند، پس خوب است که با دقت بیشتری به این موضوع بپردازیم.

برای مثال، واژه «دموکراسی» در اصل یونانی است. دموکراسی یک مرام سیاسی یونانی بود. گرچه در کتاب مقدس دموکراسی نداریم، اما بسیاری از مسیحیان حاکمیت آن را بر زندگی کلیسایی مسلم می‌پندارند. به عنوان نمونه‌ای دیگر، ورزش نزد یونانیان از اهمیت زیادی برخوردار بود، اما جز برخی اشارات تمثیلی در رسالات پولس، در کتاب مقدس سخنی از ورزش به میان نیامده. اما ورزش به دین مردمان

این کشور (انگلستان - م) تبدیل شده، و اغلب بر زندگی مسیحیان نیز سایه افکنده است.

جسم و روح

با این حال، بدترین جنبه اندیشه یونانی جدایی دو حیطه جسمانی و روحانی است. برای یونانیان جسم و روح دو چیز جداگانه به شمار می‌رفتند، و این امر اغلب در اندیشه مسیحی نیز رایج می‌باشد. عبرانیان «جان» را تنی می‌پنداشتند که نفس می‌کشد. علامت 'SOS' («جان ما را نجات دهید» = save our souls) در واقع برخاسته از اندیشه عبرانی است - در واقع می‌گوید «نتمان را نجات دهید» اما به جای تن (body) واژه روح یا جان (soul) را به کار می‌برد.

یونانیان بر این باور بودند که بدن کامل‌کننده روح نیست. می‌پنداشتند که وقتی بدن به هنگام مرگ از هم می‌پاشد، روح آزاد می‌شود. از ارواح غیرفانی سخن می‌گفتند که در بدن فانی زندانی شده‌اند و معتقد بودند که به راستی آنچه برای روح اتفاق می‌افتد اهمیت دارد.

در این ارتباط اندیشه عبرانی دقیقاً مخالف اندیشه یونانی است. در دیدگاه عبرانی ما یک جان فانی داریم و نیاز به یک بدن غیرفانی. بدن خیلی مهم است. بنابراین مسیحیان باید به جنبداری از اندیشه عبرانی که برخاسته از عهد عتیق است اعتقاد یونانی در زمینه فناپذیر بودن روح را کنار گذاشته، همراه با یهود به رستخیز جسمانی ایمان بیاورند.

این اختلاف در باورها توضیح می‌دهد که چرا قرن‌تین در درک رفتاری که مسیحی پسندانه باشد مشکل داشتند. یونانیان با بدن‌های خود یکی از این سه کار را می‌کردند: یا آن را به حال خود رها می‌کردند، چراکه هر چه با بدن خود بکنی هیچ تأثیری بر روحت نخواهد گذارد؛ یا آن را نادیده می‌گرفتند و سعی می‌کردند یک زندگی زاهدانه و به دور از هر میل جسمانی پیشه نمایند؛ و یا به تن‌پرستی می‌پرداختند و از بدن کامل تن‌دیس می‌ساختند. به همین دلیل هم بود که برهنه ورزش می‌کردند.

پس پولس ناگزیر است به قرن‌تین یادآوری نماید که بدن‌هایشان معبد روح‌القدس می‌باشد. آنچه که ما با بدن‌هایمان می‌کنیم بر روحمان اثر می‌گذارد. بدانها می‌گوید

که مست کردن در برابر میز شام خداوند بر زندگی روحانی ایشان تأثیرگذار است، و اگر به سراغ یک روسپی بروند، عملاً مسیح را با آن روسپی به هم پیوند داده‌اند، چون در واقع بدنشان جزئی از بدن مسیح است.

این نگرش نادرست به جسم امروزه هم مشکلاتی به بار آورده، زیرا بسیاری از مسیحیان انجیلی اساساً اندیشه‌ای یونانی دارند. خیلی‌ها دوست ندارند نقش جسم در پرستش را بپذیرند و معتقدند که پرستش باید امری درونی باشد. بنابراین استفاده از بدن - مثلاً بلند کردن دست‌ها - را با وجودی که در کلام خدا سفارش شده است، کاری ناشایست می‌دانند. تنها عضوی از بدن را که انتظار داریم در پرستش به کار گرفته شود دهان است، در صورتی که رومیان به ما می‌گویند که باید (کلیت) بدن‌هایمان را به عنوان قربانی زنده تقدیم کنیم.

مکاتبات

پولس در اصل چهار نامه خطاب به کلیسای قرنتس نوشت، با این وجود ما تنها دو نامه از آنها را در دست داریم. اول قرنتیان در واقع دومین نامه وی به کلیسا و دوم قرنتیان هم چهارمین نامه وی به آنان می‌باشد. دو نامه دیگر احتمالاً گم شده‌اند، اما برخی مفسران بر این باورند که این امکان وجود دارد که آن دو نامه در رساله دوم به قرنتیان گنجانیده شده باشند. یکی از آنها نامه‌ای شتاب‌زده بوده که شاید پولس بعداً از نگارشش پشیمان شده، و دیگری هم نامه‌ای بسیار تند بوده که خود وی به شدیدالحن بودن آن اذعان می‌نماید.

نگاهی گذرا بر تحرکات پولس که در اعمال و نامه‌هایش به قرنتیان پیداست، به ما کمک می‌کند تا بفهمیم این نامه‌ها چگونه به رشته تحریر درآمدند.

پولس برای نخستین بار به تنهایی یا به قرنتس گذاشت، آن هم در شرایطی که در تسالونیک، بیره و آتن با مخالفت روبرو شده بود. به سراغ پیشه قدیم خویش یعنی خیمه‌دوزی رفت و با یک زوج یهودی به نام‌های پریسکیلا و آکیلا که همچون یهودیان بسیار دیگر در زمان فرمانروایی کلودیوس از روم رانده شده بودند، همکار شد. در کنیسه موعظه می‌کرد و اندکی بعد سیلاس و تیموتائوس هم به همراه هدیه نقدی از سوی مسیحیان فیلیپی به یاری‌اش آمدند و این کمک مالی بدیشان این توانایی را بخشید تا زمان بیشتری را وقف موعظه نمایند. سرانجام

وی را از کنیسه اخراج کردند، پس او به خانه‌ای در جوار کنیسه که از آن تیتوس یوستوس بود نقل مکان کرد. خدا در رویایی به وی اطمینان داد که در این شهر مردمان بسیاری ایمان خواهند آورد، پس وی دلگرم شده به کار خود ادامه داد. کریسپوس رئیس کنیسه و خانواده‌اش، به همراه دیگران ایمان آوردند. تا زمانی که پولس پس از ۱۸ ماه اقامت در قرنتس این شهر را ترک کرد، کلیسایی در این شهر تأسیس شده بود.

پولس از قرنتس به افسس رفت و از آنجا راهی اورشلیم شد، و سپس به کلیسای خودش در انطاکیه بازگشت. به هنگام بازگشت به افسس از آگاهی در مورد بی‌بند و باری اخلاقی جنسی در میان اعضای خانواده‌ای در کلیسای قرنتس پریشان‌خاطر گردید.

از این رو نخستین نامه خود را خطاب بدیشان فرستاد- همان نامه شتاب‌زده‌ای که در آن گفته بود باید به اصلاح امور پردازند. اما پس از ارسال این نامه گزارشی شفاهی از سوی خانواده خلوته، و احتمالاً استفاناس، فورتوناتوس و آخائیکوس که برای دیدار وی به افسس آمده بودند، بدو رسید. به او گفتند که نامه اول با واکنش منفی روبرو بوده. برخی گمان می‌برند که این نامه در دوم قرن‌تیان ۶-۷ گنج‌انیده شده، چراکه این فصل‌ها به نظر می‌رسند که از همان ترتیب برخورد پولس با مسئله برخوردارند. خانواده خلوته همراه خود نامه‌ای هم آورده بودند که هرچند موضوعات مورد نگرانی پولس را نادیده گرفته بود، اما در آن پرسش‌هایی پیرامون عطایای روحانی و ازدواج و طلاق مطرح شده بود. بنابراین زمانی که ما رساله اول قرن‌تیان را می‌خوانیم باید تصمیم بگیریم که کدام بخش پاسخ به گزارش شفاهی اهل خانه خلوته است و کدام بخش پاسخ به پرسش‌های مطرح شده در نامه اعضای کلیسای قرنتس.

پولس تیموتائوس را برای رساندن نامه خود به قرن‌تیان روانه نمود، با این نیت که پس از گذراندن زمانی بیشتر با افسسیان راهی مقدونیه شود، چراکه خدمتش در میان اهالی افسس مثمر ثمر واقع شده بود. سپس می‌توانست از مقدونیه راهی جنوب شده زمستان را در قرنتس سر کند. اما وقتی گزارش تیموتائوس را دریافت کرد که می‌گفت به رغم نامه‌ای که فرستاده مسیحیان قرنتس بدتر از پیش شده‌اند، تصمیمش را عوض کرد. بدین ترتیب پولس بی‌درنگ به قرنتس رفت.

اما دیدار دوم پولس از قرن‌تس یک فاجعه بود، و او ناگزیر شد خیلی زود این شهر را ترک گوید. وی بعدها این دیدار را مواجهه‌ای اندوه‌بار توصیف می‌کند. رهبران خودگمارده کلیسا، که حتی خودشان را «رسولان» می‌نامیدند، حضور پولس در قرن‌تس را بر نمی‌تابیدند و به او اهانت می‌کردند.

پس او سومین نامه شدیدالحن خود را همراه با اشکها روانه کرد و از کلیسا خواست با سردسته فتنه‌انگیزان برخورد کنند. اعتقاد بر این است که این نامه گم شده، هرچند امکان دارد که فصل‌های ۱۰-۱۳ دوم قرن‌تیان همان نامه گمشده باشد، زیرا لحن این بخش از نامه با شرایط مورد بحث سازگاری کامل دارد. تیتوس سرگرم گردآوری هدایای نقدی از کلیساهای تأسیس شده در مقدونیه و اخائیه بود، و از این رو نامه را با خود برد. وی در حل و فصل مشکلات از شایستگی زیادی برخوردار بود، و چنین به نظر می‌رسد که توانست شفاها به اطلاع پولس برساند که نامه‌اش کار خود را کرده.

پولس در این زمان در افسس اوقات دشواری - شاید همان آشوب مورد اشاره در اعمال ۲۰- را می‌گذراند. وی به امید شنیدن اخبار خوب از تیتوس درباره قرن‌تیان رهسپار ترواس گردید، اما وقتی تیتوس را در آنجا نیافت ترسید. سرانجام او را در مقدونیه پیدا کرد و از شنیدن خبر خاتمه بحران شادمان گردید. پولس چنان خشنود شد که چهارمین نامه (یعنی دوم قرن‌تیان) را به دست تیتوس فرستاد. سومین و آخرین دیدار پولس از کلیسای قرن‌تس دیداری دلپذیر و شادمانه بود. تضاد میان محتوای دو نامه کاملاً چشمگیر است و می‌توان آنها را به قرار زیر نشان داد:

دوم قرن‌تیان
کنایه‌های شخصی

آنچه آنان می‌اندیشیدند
او را به اشتباه انداخت

خادمان کلیسا

اول قرن‌تیان
موضوعات عملی

آنچه وی می‌اندیشید آنان
را به اشتباه انداخت

اعضای کلیسا

اول قرن‌تیان - «مواد پرکننده»

اول قرن‌تیان به یک ساندویچ می‌ماند که میانش را خیلی چیزها «پر» کرده‌اند. مشکلات قرن‌تیان در ارتباط با اعتقاد به صلیب و رستاخیز، دو برش نان این ساندویچ را تشکیل می‌دهند. «مواد پرکننده» هم مشکلات مربوط به رفتار ایشان می‌باشد. اجازه بدهید نخست به «مواد پرکننده» نگاهی بیندازیم. پولس اول به گزارش شفاهی که از طریق اهل خانه خلوئه در مورد انحراف موجود دریافت کرده بود می‌پردازد و سپس به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد که در نامه آورده شده به دست اهل خانه خلوئه مطرح شده بود. بنابراین بخش عمده‌ای از اول قرن‌تیان را آمیزه‌ای از این دو تشکیل می‌دهند. مشکلات کلیسای قرن‌تس عبارت بودند از:

- ۱- چند دستگی. در کلیسا چند گروه به وجود آمده بود که هر کدام گرد یکی از رهبران جمع شده بودند. برخی از ایشان پیرو پولس بودند، برخی دیگر هوادار پطرس و عده‌ای هم طرفدار آپولس - تقریباً مانند امروز که برخی مسیحیان بر وفاداری به رهبران گذشته یا کنونی کلیسا متمرکز می‌شوند.
- ۲- بی‌بند و باری اخلاقی. زنا با محارم و روسپی‌گری در کلیسا نهادینه شده بود، بدون اینکه از سوی کلیسا برای خاطیان تنبیهی در نظر گرفته شود.
- ۳- دعوی قضایی. اعضای کلیسا به جای اینکه مشکلات را میان خودشان حل و فصل نمایند، همدیگر را به دادگاه می‌کشیدند.
- ۴- بت‌پرستی. برخی از مسیحیان قرن‌تس پرستش خدا را با مناسک بت‌پرستی آمیخته بودند.
- ۵- مردان و زنان. باورهای «فمینیستی» برخی از اعضا را به جایی کشانده بود که تمایزات جنسی را منسوخ نمایند.
- ۶- تقدیم خوراکی به بت‌ها. آنان حیران بودند که آیا خریدن گوشت از فروشگاه‌های که قربانی‌های تقدیم شده به بت‌ها را می‌فروشد کاری شایسته است یا نه.
- ۷- شام خداوند. در آن روزگار شام خداوند را به صورت صرف یک وعده خوراکی کامل برگزار می‌کردند. نان و شراب را به عنوان قسمتی از خوراک اصلی میل می‌نمودند. اما در کلیسای قرن‌تس شام خداوند مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت - برخی از اعضا بیش از اندازه می‌خوردند و گروهی دیگر مست می‌کردند. ضیافت

محبت که منظور از آن یادآوری عیسی بود به کاری بیهوده تبدیل شده بود.

۸- عطایای روحانی. کاربرد عطایای روحانی گردهمایی‌های کلیسا را با هرج و مرج توأم ساخته بود. پولس بدیشان گفت که اگر بی‌ایمانی وارد یکی از این گردهمایی‌ها شود و بشنود که همه اعضا با صدای بلند به زبان‌ها سخن می‌گویند، چنین نتیجه می‌گیرند که اعضای کلیسا دیوانه هستند.

زمانی که مشکلات کلیسای قرنتس را مورد ملاحظه می‌دهیم، اگر تمایز میان آنهایی که در نامه کلیسا به پولس مطرح شده و آنهایی که وی به صورت گزارش شفاهی شنیده بود را تشخیص دهیم، بسیار مفید خواهد بود. در برخی موارد پولس با آوردن عبارت «و اما در خصوص ...»، خود این تمایز را آشکار می‌سازد، اما در موارد دیگر روشن نیست که آیا پولس از قرنتیان نقل قول می‌کند یا خودش سخن می‌گوید. برای مثال، در اول قرنتیان ۷:۱ آیا به راستی این پولس است که می‌گوید مرد را نیکوست که ازدواج نکند، یا اینکه وی درک ایشان از موضوع را نقل قول کرده است؟ او در اول قرنتیان ۱۴:۳۴ می‌گوید که زنان باید خاموش بمانند، اما آیا این دیدگاه اوست یا نظر آنان؟ از این رو بررسی زمینه متن و پرهیز از روخوانی ساده آن اهمیت حیاتی دارد.

برخی از پرسش‌ها آشکارند. آنها در مورد گوشتی که به بت‌ها تقدیم می‌شد پرسش کرده بودند، چراکه اکثر گوشت‌هایی که می‌خریدند از قربانی‌های مراسم دینی بت‌پرستان تأمین می‌شد. سالخ‌خانه مکانی دینی به شمار می‌رفت، و پیش از آنکه گوشت را برای فروش روانه بازار کنند تقدیم بت‌ها می‌کردند، و این قضیه وجدان مسیحیان را معذب می‌ساخت. همچنین در مورد ازدواج و طلاق و عطایای روحانی پرسیده بودند. پولس خدا را شکر می‌کند که ایشان چنین کلیسای کاریزماتیکی هستند اما بدیشان می‌گوید که ایشان هم دنبوی هستند. همه آنان عطایای روحانی داشتند، اما فاقد ویژگی لازم برای درست مدیریت کردن آن عطایا بودند.

به کار بردن اول و دوم قرنتیان برای زندگی امروزی با مشکلات بسیاری همراه است. برخی از مسیحیان می‌کوشند آنها را تحت‌اللفظی و شریعت‌گرایانه به کار ببندند، همان گونه که با دیگر بخش‌های کتاب مقدس چنین می‌کنند. شاید

حیرت‌آور باشد که بدانیم مسیحیان بسیاری هستند که می‌خواهند ما در کلیسا مراسم شستن پاها را، درست به همان ترتیبی که مسیح پاهای شاگردانش را شست، اجرا کنیم. روشن است که این کاربردی شریعت‌گرایانه از کلام خداست. عیسی پاهای شاگردان را شست چون پاهایشان کثیف بود- به همین سادگی! راه رفتن در جاده‌های خاک‌آلود با صندل‌های جلو باز پاهای آنها را عرق کرده، بدبو، لزج و کثیف نموده بود.

کلاه بر سر گذاشتن در کلیسا؟

بنابراین بگذارید موضوعی را که در اول قرن‌تین ۱۱:۲- ۱۵ مطرح می‌شود مورد بررسی قرار دهیم. آیا زنان باید در کلیسا کلاه بر سر بگذارند؟ بر پایه تعالیم مقتبس از این آیات، ایمانداران بسیاری مصرانه خواسته‌اند که این امر حتما انجام شود. اما در کل عبارت هیچ اشاره‌ای به کلاه نشده- حتی این واژه یک بار هم نیامده. واژه‌ای که پولس به کار می‌برد «پوشش» است، و این واژه هم در کل فصل تنها یک بار به کار برده شده است، آن هم در زمینه‌ای که توضیح می‌دهد زنان باید به جای آنکه پوششی بر سر خود بکشند، موی سرشان را بلند نگاه دارند. بنابراین حتی یک جمله هم دال بر اینکه زنان باید روسری بر سر بگذارند وجود ندارد، چه رسد به کلاه!

حرف این بخش آن است که موی مردان باید کوتاه‌تر از موی زنان باشد. به عبارت ساده‌تر، اصل بر این است که آنکه در کلیسا پشت سر شما نشسته بتواند تشخیص دهد که نفر جلویی‌اش مرد است یا زن. اصل ژرف‌تر آن است که مرد و زن با هم متفاوتند، چون پیغام واقعی آن هیچ ربطی به کلاه یا مو ندارد، بلکه بحث خود سر در میان است. بنابراین زمانی که مردی را نگاه می‌کنیم، باید به سرش فکر کنیم و وقتی زنی را می‌نگریم به موهایش بیندیشیم. این تفاوت میان مردان و زنان را بیان می‌کند و به ما یادآور می‌شود که خدا سر هر مرد است و مرد هم سر زن. پس استدلال عبارت مزبور چنین است که مردان باید موهای کوتاه داشته باشند تا سرشان قابل دیدن باشد و زنان باید موهای بلندتر داشته باشند تا سرشان قابل دیدن نباشد.

اصل زیربنایی آن است که ما در مسیح همچنان مؤنث و مذکر می‌باشیم- یعنی

با مسیحی شدن منحنث نمی‌شویم. ما همچنان همانی هستیم که خدا ما را آفریده، پس زمانی که خدا را می‌پرستیم این کار را به عنوان اشخاص انجام نمی‌دهیم، بلکه به عنوان مردان و زنان او را می‌پرستیم و از اینکه او ما را این گونه آفریده خشنودیم. از این رو پوشیدن لباس جنس مخالف در کتاب مقدس محکوم شده است، زیرا وقتی مرد بخواهد شبیه زن به نظر برسد و زن هم بخواهد شبیه مرد باشد، این کار در حکم عصیان در برابر آن چیزی است که خدا برای آفرینش ما مقدر فرموده. زمانی که خدا را به عنوان آفریننده مورد پرستش قرار می‌دهیم، در جایگاه آفریدگان به حضور وی می‌آییم، و به همین جهت باید بگذاریم تفاوت‌های جنسی‌مان آشکارا قابل مشاهده باشند.

فرهنگ غربی دقیقا خلاف این را می‌گوید. بحث برداشتن تفاوت‌های میان مرد و زن را پیش می‌کشد، و این باور به کلیسا هم رخنه کرده. اما به هر روی مرد با زن تفاوت دارد. ما مکمل همدیگریم و در نزد خدا از ارزش و شأن و موقعیت برابری برخورداریم، اما هر کدام در نظر خدا نقش‌ها، مسئولیت‌ها و کاربری‌های متفاوت داریم.

این تعلیم در اول قرن‌تین ۱۱:۲-۱۵ به دو شیوه مورد کاربرد غلط قرار گرفته است:

۱- به کار بردن عبارت مزبور در مورد جسم، و نه روح. در اینجا زن کلاه بر سر خود می‌گذارد، اما «در عین حال شلوار هم به پا می‌کند». من زانی را دیده‌ام که در کلیسا وفادارانه کلاه بر سر می‌گذارند، تا اطاعت ظاهری خود را به این تفسیر از عبارت مزبور نشان دهند، اما بر شوهران خود مسلط می‌باشند، بدین ترتیب ثابت می‌کنند که اصلا مقصود اصلی از تعلیم مورد بحث را درنیافته‌اند! آنها عبارت مزبور را تنها برای جسم خود به کار برده‌اند، نه برای روح خود.

۲- به کار بردن عبارت مزبور در مورد روح، و نه جسم. برخی می‌گویند مادامی که روحشان به سر بودن مردان اذعان نماید، چندان اهمیتی ندارد که ظاهرشان بازتاب دهنده باور به این سر بودن باشد. اما از آنجایی که جسم هم جزئی از وجود ماست و ما هم خدا را با جسممان می‌پرستیم، این نگرش هم بخشی از نکته اصلی پیغام را جا می‌اندازد. درستش این است که زنان باید با بلند کردن موی سر و نحوه پوشیدن

لباس هویت خودشان را آشکار سازند.

اهمیت محبت (اول قرن‌تیان ۱۳)

مشکل تنها به تمایزات جنسی محدود نمی‌شد، بلکه قرن‌تیان از دریافت تعالیم کلام خدا پیرامون محبت هم ناکام مانده بودند. واژه «محبت» در زبان ما آن رسایی را ندارد که نکته اصلی نهان شده در واژه اصلی را منتقل نماید، چراکه مفاهیم و برداشت‌های متعددی را پوشش می‌دهد، از این روست که ما امروزه در درک محبت همان مشکل را داریم.

فصل معروف در باب محبت بخشی است از قسمتی بزرگتر که مبحث عطایای روحانی را دربرمی‌گیرد (یعنی فصل‌های ۱۲-۱۴). فصل ۱۲ به خود عطایای روحانی می‌پردازد؛ فصل ۱۳ عطایای روحانی را بدون محبت مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و فصل ۱۴ هم به راه راستین و عالی - یعنی عطایای روحانی توأم با محبت - مربوط می‌گردد. بنابراین در واقع فصل ۱۳ سروده‌ای در مورد محبت نیست که در جشن عروسی خوانده شود، هرچند ممکن است مناسب این کار به نظر برسد!

در عهد جدید سه واژه یونانی وجود دارد که همگی در زبان فارسی «محبت» ترجمه شده‌اند:

اروس	فیلاولفیا	آگاه‌په
شهوت	علاقه	عشق
کشش	مهربانی	توجه
تن	روان	روح
احساسی	عقلی	ارادی
واکنشی	دوطرفه	بی‌قید و شرط
وابسته	وابسته به یکدیگر	ناوابسته

اروس واژه‌ای بود که برای کشش جنسی به کار می‌رفت. واژه دیگری که با اروس پیوند نزدیکی دارد اما کمتر متداول است، *epithumia* می‌باشد؛ واژه‌ای مبتذل برای بدترین شکل شهوت. اروس ضرورتاً واژه بدی نیست، اما

epithumia یقیناً بد می‌باشد، به معنای کشش بی‌قید و بند میان روابط جنسی دو جنس مخالف یا همجنس. اروس اساساً چیزی جسمانی است، یک عشق احساسی، محبتی وابسته به آن چیزی وابسته است که علاقه نفسانی و کشش شهوانی شما بسته به دوام آن است. به محضی که این چیز یا عامل کشش متوقف شود، رابطه هم دستخوش تلاطم می‌شود.

واژه فیلادفیا از *'philo'* یونانی به معنای «محبت» و *'adelphia'* به معنای «برادر» گرفته شده است. به معنای علاقه داشتن به دیگری است. واژه‌ای که بیشتر حامل بار مهربانی است تا کشش جنسی. اساساً واژه‌ای است دال بر هم‌سلیقه بودن. معمولاً دوستان علایق و دیدگاه‌هایی مشابه دارند؛ نسبت به همدیگر حس همدلی و یکدلی دارند، و از این رو رشته مهر و الفت در میانشان مستحکم می‌شود. این محبت اساساً چیزی عقلانی است، و بر خلاف محبت مبتنی بر رشته‌های احساسی، به هر دو طرف وابسته می‌باشد.

یونانیان به ندرت واژه *آگاهیه* را در توصیف محبت به کار می‌بردند، احتمالاً بدین خاطر که به ندرت شاهد چنین محبتی بودند. این محبتی است که به مردم توجه نشان می‌دهد. محبتی نیست که انگیزه‌اش نه کشش موجود در دیگران است، و نه محبت و مهری دوطرفه است. بنابراین در وهله نخست عملی از روی خواست و اراده می‌باشد. وقتی یکی بدین ترتیب محبت می‌نماید، بدین خاطر است که می‌بیند کسی بدان نیاز دارد. از آنجایی که عملی ارادی است، تنها محبتی می‌باشد که می‌توان انجامش را به دیگران دستور داد. غیرممکن است که به بتوان به کسی گفت عاشق شخص دیگری گردد و یا نسبت به او مهر و الفت داشته باشد، اما می‌توان به او گفت که با محبت *آگاهیه* کس دیگری را محبت بنماید.

محبت *آگاهیه* محبت خداست. خدا ما را به خاطر جذابیت یا دوست‌داشتنی بودنمان محبت نمی‌کند. کتاب مقدس می‌گوید که او ما را محبت می‌کند چون ما را محبت می‌کند. در عهد عتیق کشف می‌کنیم که خدا یهود را به خاطر آنکه بزرگترین قوم روی زمین بودند محبت نکرد، بلکه چون او محبت است و چنین تصمیم گرفت که از مثنی برده که هیچکس به فکرشان نبود مراقبت نماید. این نوع محبت، فداکارانه است - محبتی است ارادی و با پرداخت بهایی برای مراقبت از دیگری همراه است. این همان محبتی است که خدا نسبت به ما دارد - در حالی

که ما هنوز گناه کار بودیم، خدا ما را محبت کرد. دلیل اینکه کلیساهای بسیاری بر سر مسائل کاریزماتیک دچار چند دستگی شده‌اند همین نبود آگایه است. این نوع محبت می‌تواند افرادی را که با هم اختلاف دیدگاه‌های بسیار دارند بر سر موضوعی واحد کنار هم جمع کند. آنان می‌توانند به رغم نقطه نظرات گوناگونشان، محبت کردن به همدیگر را انتخاب نمایند.

«نان ساندویچ»

پولس در ابتدا و انتهای اول قرن‌تیان به دو موضوع بنیادین اعتقادی می‌پردازد.

مصلوب شدن

واژه صلیب مایه رنجش یونانیان می‌شد، و دلیلش هم تا اندازه‌ای بدین خاطر بود که ایشان هیچ ارزشی برای جسم قایل نبودند. از این رو عقیده امکان رستگاری روحانی از طریق بالای صلیب رفتن جسم را ریشخند می‌کردند. تا حد زیادی به علت عدم توانایی آنها در درک اهمیت صلیب بود که به چند دسته تقسیم شده بودند و پی موضوعی را گرفته بودند که از اهمیت کمتری برخوردار بود. پولس ناگزیر است بدیشان یادآوری کند که هیچیک از رهبران کلیسا برای آنان بر صلیب نرفته‌اند- مگر عیسی. پس چرا باید در پی رهبران انسانی به راه بیفتند؟

رستاخیز

پولس در پایان اول قرن‌تیان به مسئله تردید آنان پیرامون موضوع رستاخیز می‌پردازد. ایشان به عنوان یونانیان به فناپذیری روح باور داشتند و در رستاخیز جسمانی هیچ ارزشی مشاهده نمی‌کردند. پولس موظف است اندیشه آنان را اصلاح کرده کمکشان نماید تا آینده را هم در چارچوب کالبد جسمانی تصور نمایند. همان گونه که عیسی پس از رستاخیزش بدنی تازه یافت و با آن می‌توانست ماهی بخورد و صبحانه آماده کند، مسیحیان هم روزی در آینده وجودی جسمانی خواهند داشت. کلمات پولس در اول قرن‌تیان ۱۵، که احتمالاً در حدود سال ۵۶ م نگاشته شده، نخستین اشارات ثبت شده از شاهدان رستاخیز جسمانی عیسی می‌باشد.

دوم قرن تیان - نامه‌ای شخصی

این نامه نامنظم‌ترین رساله پولس، اما در عین حال شخصی‌ترین آنها به شمار می‌رود. تقریباً همه آن را حدیث نفس یا شرح زندگی خود پولس تشکیل داده، زیرا تقریباً به طور انحصاری از خودش و خدمتش سخن می‌گوید. اگر اول قرن تیان برای اعضای کلیساست، دوم قرن تیان برای رهبران و خادمان کلیسا می‌باشد. اگر نامه نخست حاوی اندیشه‌های پولس در مورد قرن تیان است، دومی دربرگیرنده اندیشه‌های وی در مورد خودش می‌باشد - و تا این مقطع زمانی رابطه او با ایشان تا اندازه‌ای بد است.

می‌توانیم نگرش‌های آنها را به دو مرحله تقسیم نماییم.

مرحله نخست به رهبران دیگر مربوط می‌شد که مردان خوبی بودند - هم آپولس و هم پطرس افرادی محترم و نیکنام به شمار می‌رفتند. اما مردم دست به مقایسه کردن میان این رهبر با دیگری زدند، و همان گونه که در بررسی رساله اول دیدیم، در نتیجه این کار چند دستگی به وجود آمد و شدت گرفت.

در مرحله دوم آنان رهبران بدی داشتند. رهبرانی به کلیسای قرنتس آمده بودند که ادعا می‌کردند رسولان ویژه هستند. آنها پیش کسوتان خود را به باد انتقاد می‌گرفتند، خودشان را بالا می‌بردند و پولس را پایین می‌کشیدند. ما باید نسبت به رهبرانی که اینگونه رفتار می‌کنند خیلی هشیار باشیم. بسیاری از چیزهایی که ایشان در مورد پولس می‌گفتند اصلاً حقیقت نداشت.

در دوم قرن تیان پولس به کسانی پاسخ می‌دهد که خدمت و پیغام وی را به باد انتقاد گرفته بودند. انتقادهای آنان بی‌شمار بود - می‌توان گفت به معنای واقعی کلمه دست به ترور شخصیت پولس زده بودند.

■ او را به دمدمی مزاج بودن متهم کردند، یعنی کسی که همواره نقشه‌هایش را عوض می‌کند.

■ به او نسبت بزدلی دادند، یعنی کسی که به جای رویارو شدن با آنان دست به نگارش نامه می‌زند.

■ می‌گفتند که وقتی شخصا پیش آنها بود آدم ترسویی بود.

■ به او انتقاد کردند که او هیچ سفارش‌نامه‌ای ندارد. رسولان دروغین با خود

گواهی‌نامه‌هایی داشتند که بدیشان این مجوز را می‌داد در کلیسا رحل اقامت بیفکنند و از مواهب مادی و معنوی آن برخوردار باشند. از این روست که پولس در دوم قرن‌تیان می‌گوید که وی نیازی به سفارش‌نامه ندارد چراکه خود مسیحیان قرن‌تس سفارش‌نامه وی به شمار می‌روند. محک خدمت یک انسان مدرک دانشگاهی یا تحصیلاتش نیست، بلکه آدم‌هایی است که پرورش می‌دهد.

■ وی را متهم کردند که مردی پنهان‌کار است و کمتر روراست می‌باشد.

■ گفتند که او انسانی خشک، کناره‌گیر، بی‌احساس و بی‌تفاوت است.

■ متهمش کرده بودند که سخنوری مبادی آداب نیست.

■ از او انتقاد کرده بودند که دستمزدی مطالبه نمی‌کند، در یونان، فیلسوفان دوره‌گرد مردم را به دور خود جمع می‌کردند و برایشان سخن می‌گفتند، و هر سخنوری که دستمزد بالاتری داشت از احترام و عزت بیشتری هم برخوردار بود.

اینها انتقادات زیادی هستند. پولس چگونه از خود دفاع کرد؟

دفاعیه پولس - (دوم قرن‌تیان ۱ - ۹)

بخش نخست پاسخ بی‌ریای پولس است به انتقادات. او به این دلیل دستمزد نمی‌گرفت چون می‌خواست قرن‌تیان انجیل را به رایگان دریافت نمایند. می‌گوید که کار هر کس در بوته آزمایش گذارده خواهد شد، پس آنانی که از وی پیروی می‌کنند باید مراقب باشند که چگونه بنیاد می‌نهند. او اتهام ترسو بودن را رد می‌کند و دیدار دومش را بدیشان یادآور می‌شود که در آن ذره‌ای ترس مشاهده نکرده بودند. او سفره دل خویش را گشوده از خود دفاع می‌کند. قسمتی از بزرگترین عبارات او در این رساله دوم از این قرارند:

ما از هر سو در فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم؛ آزار و اذیت می‌بینیم، اما وانهاده نشده‌ایم؛ بر زمین افکنده شده‌ایم، اما از پا درنیامده‌ایم... ما در هیچ چیز سبب لغزش کسی نمی‌شویم، تا خدمت‌مان ملامت کرده نشود، بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می‌دهیم، آن‌گونه که از خادمان خدا انتظار می‌رود: با بردباری بسیار در زحمات، در سختی‌ها، در تنگناها، در تازیانها، در زندان‌ها،

در هجوم خشمگین مردم، در کار سخت، در بی‌خوابی، و در گرسنگی؛ با یاکی، با معرفت، با صبر، با مهربانی، با روح‌القدس، با محبت بی‌ریا، با راستگویی، با قدرت خدا، با اسلحه پارسایی به دست راست و چپ؛ در عزت و ذلت، و بدنامی و نیکنامی. گویی گمراه‌کننده، اما حقیقت را می‌گوییم؛ گویی گمنام، اما شناخته شده‌ایم؛ گویی در حال مرگ، اما هنوز زنده‌ایم؛ گویی دستخوش مجازات، اما از پا درنیامده‌ایم؛ گویی غمگین، اما همواره شادمانیم؛ گویی فقیر، اما بسیاری را دولت‌مند می‌سازیم؛ گویی بی‌چیز، اما صاحب همه چیزیم.

دوم قرتیان ۸:۴ - ۹؛ ۳:۶ - ۱۰

حمله پولس (دوم قرتیان ۱۰ - ۱۳)

فصل‌های ۱۰ - ۱۳ با بخش نخست نامه پولس تفاوت بسیاری دارند. وی این بار به جای دفاع کردن از خود، به دیگران حمله می‌کند. وی در برخورد با رسولان دروغینی که به کلیسا رخنه کرده‌اند و زمام امور را به دست گرفته‌اند، به گوشه و کنایه متوسل می‌شود.

اگر می‌خواهید حقیقتا به احساسات وی پی ببرید، باید این عبارت را با صدای بلند بخوانید. بگذارید قسمتی از آن را که از قدرت خاصی برخوردار است مورد ملاحظه قرار دهیم:

امیدوارم اندک حماقتی را در من تحمل کنید، و چنین نیز کرده‌اید! من غیرتی خدایی نسبت به شما دارم، زیرا شما را به یک شوهر، یعنی مسیح، نامزد ساختم، تا همچون باکره‌ای پاکدامن به او تقدیمتان کنم. اما بیم دارم همان گونه که خوا فریب حيله مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می‌کنید. اما گمان نمی‌کنم من از آن بزرگ رسولان چیزی کم داشته باشم. شاید سخنوری ماهر نباشم، اما در معرفت چیزی کم ندارم؛ این را به کمال و از هر حیث به شما ثابت کرده‌ایم.

آیا گناه کردم که با بشارت رایگان انجیل خدا به شما، خود را پست ساختم تا شما سرفراز شوید؟ من با پذیرفتن کمک مالی، کلیساهای دیگر را غارت کردم تا بتوانم شما را خدمت کنم.

و در مدت اقامت بین شما، هرگاه به چیزی نیاز داشتم باری بر دوش کسی نهادم، زیرا برادرانی که از مقدونیه آمدند احتیاجات مرا برآوردند. و من به هیچ روی باری بر دوستان نبوده‌ام و از این پس نیز نخواهم بود. به آن راستی مسیح که در من است قسم، که هیچ کس در نواحی اخائیه این فخر مرا از من نخواهد گرفت. آیا از آن رو چنین می‌گویم که دوستان ندارم؟ خدا می‌داند که دوستان دارم! و این رویه خود را ادامه خواهم داد تا فرصت را از فرصت‌طلبان بازستانم، از آنان که در صدند تا خود را در آنچه بدان فخر می‌کنند با ما برابر سازند.

زیرا چنین کسان، رسولان دروغین و کارگزارانی فریبکارند که خود را در سیمای رسولان مسیح ظاهر می‌سازند. و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد؛ پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخور کارهایشان خواهد بود. باز می‌گویم: کسی مرا بی‌فهم نپندارد. اما اگر چنین می‌کنید، دست کم مرا چون شخصی بی‌فهم بپذیرید، تا بتوانم اندکی فخر کنم! وقتی اینچنین با اطمینان از فخر خود می‌گویم، نه از جانب خداوند، بلکه از سر بی‌فهمی است.

از آنجا که بسیاری به طریق دنیایی فخر می‌کنند، من نیز فخر خواهم کرد. زیرا شما بی‌فهمان را شادمانه تحمل می‌کنید، چراکه خود البته بس فهیم هستید! حقیقت این است که شما حتی کسانی را که شما را بنده خود می‌سازند، یا از شما بهره می‌کشند، یا شما را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند، یا بر شما ریاست می‌کنند، یا به صورتتان سیلی می‌زنند، به خوبی تحمل می‌کنید. با کمال شرمندگی باید اقرار کنم که ما ضعیفتر از آن بوده‌ایم که قادر به چنین کارهایی باشیم! اگر کسی به خود اجازه می‌دهد به چیزی فخر کند - باز هم همچون بی‌فهمان سخن می‌گویم - من نیز به خود اجازه می‌دهم به آن فخر کنم. آیا عبرانی‌اند؟ من نیز هستم! آیا اسرائیلی‌اند؟ من نیز هستم! آیا از نسل ابراهیم‌اند؟ من نیز هستم! آیا خادم مسیح‌اند؟ چون دیوانگان سخن می‌گویم - من بیشتر هستم! از همه سخت‌تر کار کرده‌ام، به دفعات بیشتر به زندان افتاده‌ام، بیش از همه تازیانه خورده‌ام، بارها و بارها با خطر

مرگ رویه رو شده‌ام. پنج بار از یهودیان، سی و نه ضربه شلاق خوردم. سه بار چوبم زدند، یک بار سنگسار شدم، سه بار کشتی سفرم غرق شد، یک شبانه‌روز را در دریا سپری کردم، همواره در سفر بوده‌ام و خطر از هر سو تهدیدم کرده است: خطر گذر از رودخانه‌ها، خطر راهزنان؛ خطر از سوی قوم خود، خطر از سوی اجنبیان؛ خطر در شهر، خطر در بیابان، خطر در دریا؛ خطر از سوی برادران دروغین. سخت کار کرده و محنت کشیده‌ام، بارها بی‌خوابی بر خود هموار کرده‌ام؛ گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده‌ام، بارها بی‌غذا مانده‌ام و سرما و عریانی به خود دیده‌ام. افزون بر همه اینها، بار نگرانی برای همه کلیساهاست که هر روزه بر دوشم سنگینی می‌کند. کیست که ضعیف شود و من ضعیف نشوم؟ کیست که بلغزد و من نسوزم؟

اگر می‌باید فخر کنم، به چیزهایی فخر خواهم کرد که ضعف مرا نشان می‌دهد. خدا، پدر خداوند عیسی، که او را جاودانه سپاس باد، می‌داند که دروغ نمی‌گویم. دوم قرنتیان ۱:۱-۳۱

پولس بر این باور است که چنین دفاعی ضرورت حتمی دارد، نه بدین خاطر که دلواپس آبرو و حرمت خویش است، بلکه چون نگران حرمت انجیل می‌باشد. او برای قرنتیان غیرت دارد؛ نمی‌خواهد که ایشان از حقیقت منحرف گردند. می‌ترسد که اگر به معلمان دروغین ایمان بیاورند، این امکان هست که فریب بخورند و از حقیقتی که در عیسی است منحرف شوند.

امروزه دیگر رسولی از نوع پولس وجود ندارد، پس ممکن است اینطور تصور کنیم که این عبارات چه ربطی می‌توانند به ما داشته باشند. اما امروزه هم موارد مشابهی وجود دارد، زیرا خادمان خدا هنوز هم مانند پولس مورد حمله قرار می‌گیرند، حال فرق نمی‌کند که شبان باشند، یا مبشر و یا نبی. ایشان باید اهمیت استوار مانند بر انجیل را مورد توجه قرار دهند و مانند پولس در پی آن باشند که حتماً انگیزه‌شان درست باشد.

اعانه جهت قحطی‌زدگان (دوم قرنتیان ۸-۹)
 سرانجام باید فصل‌های میانی رساله دوم قرنتیان را که به موضوعی متفاوت پرداخته‌اند، مورد توجه قرار دهیم. پولس به راستی برای جمع‌آوری اعانه برای

فحطی‌زدگان دغدغه قلبی داشت، و شاید در این فکر بود که اگر توجهشان را به توجه به مشکلات دیگران جلب نماید این کار بدیشان کمک کند که مشکلات خودشان را کنار بگذارند. بنابراین در فصل‌های ۸- ۹ پیرامون بخشش مسیحی تعالیمی عالی ارائه می‌نماید، قرن‌تیان را ترغیب می‌کند تا برکت خدا را در بخشش سخاوتمندانه به دیگران بجویند. این بخش از نظر نگارش یک شاهکار ادبی است و رسولی را به تصویر می‌کشد که با دل‌شبانان نگران اعضای کلیسا و قوت استدلال‌های متقاعدکننده خویش برای به کار بردن صحیح پول می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بدین ترتیب، به رغم این واقعیت که قرن‌تیان مشکل‌سازترین کلیسای پولس بودند، این دو نامه حاوی تعالیمی غنی برای کلیسای امروز می‌باشد. در مورد چگونگی زیستن در محیطی خصمانه و نحوه تنبیه اعضا از طرف کلیسا و نظم بخشیدن به فعالیت‌های تعالیمی عملی ارائه می‌کند. همچنین بینشی بی‌بدیل از دست و پنجه نرم کردن پولس با مخالفانها به ما می‌دهد، و بدین ترتیب نمونه‌ای عالی به دست می‌دهد که خادمان، صرف نظر از اینکه کجا خدمت می‌کنند و مخالفانشان چه کسانی ممکن است باشند، می‌توانند از آن پیروی نمایند.

۱۱- غلاطیان

مقدمه

نامه پولس به غلاطیان مایل است مردم را به دو دسته تقسیم کند: آنانی که آن را بسیار مورد توجه قرار می‌دهند و آنانی که چنین نمی‌کنند. در گذشته برخی از مسیحیان شریف نسبت به غلاطیان دید بسیار مثبتی داشتند. لوتر می‌گفت که این رساله بهترین کتاب کتاب مقدس است. او می‌گفت: «این رساله مال من است، من با آن ازدواج کرده‌ام.» جان بانیان، نویسنده کتاب سیاحت مسیحی گفته: «من به استثنای کتاب مقدس، تفسیر لوتر از غلاطیان را به هر کتابی ترجیح می‌دهم، چون این کتاب بیش از همه کتاب‌هایی که خوانده‌ام برای وجدان‌های معذب مناسب است.» تردیدی نیست که غلاطیان بر بانیان تأثیری ژرف گذارده بوده. این رساله بر تاریخ مسیحیت هم تأثیری عمیق گذاشته و بسیاری از مسیحیان آن را دوست می‌دارند.

با این حال، عده‌ای دیگر از مسیحیان به شدت از غلاطیان بدشان می‌آید. بر آن نام «رساله مصلوب کردن» و «جنگل خارزار» گذاشته‌اند. برخی می‌گویند که هر جمله‌اش با آذرخشی همراه است. مردم به پنج دلیل از این رساله زیاد خوششان نمی‌آید:

بیش از اندازه احساسی است

لحن این نامه خیلی تند است. از چنان تب و تاب و التهایی برخوردار است که گویی بر پایپروسی از جنس پنبه نسوز نگاشته شده! سرشار از احساس است، و این برخی را خوش نمی‌آید. خیلی‌ها، به ویژه در بریتانیا، کوشیده‌اند احساسات را از دین جدا نگاه دارند، اما زمانی که غلاطیان را می‌خوانند مردی را می‌یابند که در آتش

خشم می‌سوزد، و این آنان را معذب می‌سازد.

بیش از اندازه شخصی است

عده‌ای این استدلال را پیش می‌کشند که غلاطیان بیش از حد شخصی است. تردید نیست که پولس در این رساله بیش از هر رساله دیگر در مورد خودش حرف می‌زند. در جایی از معلولیت‌های جسمانی خود سخن می‌گوید و بر پایه ضعف‌هایش از خوانندگان خود استدعا می‌کند. به ذکر جر و بحث‌های خود در حضور جمع با پولس رسول - آنجایی که پیش همگان برخاسته به پطرس می‌گوید که دارد مرتکب اشتباه می‌شود - پرداخته، به خوانندگان یادآوری می‌کند که حتی در کلیسای اولیه هم اختلاف نظرهای علنی وجود داشته است. گاهی موافقت کردن بیشتر از مخالفت نمودن در ما احساس پریشانی به وجود می‌آورد و چنان پریشان می‌شویم که نمی‌توانیم از ابراز مخالفت خودداری نماییم. زمانی که راستی به خطر می‌افتد، حتی پطرس و پولس رودرروی همدیگر قرار می‌گیرند و با هم می‌جنگند.

بیش از اندازه عقلانی است

پولس در غلاطیان همه پیشینه تعلیم گرفتن خود در مکتب رابی‌ها را برای به کرسی نشانیدن استدلال خود به کار می‌گیرد، و این استدلالی سخت عقلانی است. هیچیک از ترجمه‌هایی که من تا کنون خوانده‌ام واقعا نتوانسته‌اند رشته استدلال را چنان که باید حفظ کنند، از این رو اعتراف می‌کنم که عملاً خودم آن را ترجمه کرده‌ام (ترجمه مزبور را در انتهای همین فصل ازایه نموده‌ام). استدلال بسیار زیرکانه مطرح شده و نکات خیلی ظریفی در آن نهفته است که مستلزم تفکر جانانه می‌باشد. نگذارید این شما را بترساند. قرار است که ما خدا را با تمامی فکر و خاطرمان محبت نماییم. یکی از تکراری‌ترین سرزنش‌هایی که پس از موعظه‌هایم در قالبی ملایم از سوی مردم دریافت می‌کنم این است: «خب، تو امروز به موضوعی برای اندیشیدن دادی.» منظور از جمله مزبور این است: «من به کلیسا نیامده‌ام که فکر کنم. فهمیدی؟» من به خاطر اینکه شنونده را به اندیشیدن وامی‌دارم هیچ پوزشی نمی‌خواهم، چراکه پولس هم خواننده‌اش را به اندیشیدن وادار می‌کند. باید غلاطیان را با دقت بسیار مطالعه کنیم و بارها و بارها آن را مورد

بازبینی قرار دهیم تا متوجه منظور پولس شویم.

بیش از اندازه روحانی است

پولس پرده‌های روحانی را کنار زده غرور یک فرد را مورد هدف قرار می‌دهد. اگر هنوز برایتان غروری باقی مانده است رساله غلاطیان را نخوانید، چون وقتی به پایان این رساله برسید دیگر چیزی از آن برایتان باقی نخواهد ماند. به راستی از آنچه که در دل و فکر شما است گذشته، وارد مغزتان شده با مسئله به صورت ریشه‌ای برخورد می‌کند. این همان تیغ دودمه کلام خداست که تا ژرفای وجود انسان نفوذ می‌نماید.

بیش از اندازه ستیزه‌جویانه است

از همه مهمتر، مردم رساله غلاطیان را بیش از حد جنجالی و بحث‌برانگیز یافته‌اند. جو امروزی این است که ما قصد نداریم در مورد دین بحث کنیم. ما دوست نداریم نزاع و جدل کنیم، بلکه می‌خواهیم با همدیگر در مسالمت زندگی کنیم. غلاطیان یکچنین نامه‌ای نیست. پولس با دیگر مسیحیان به بحث و جدل می‌پردازد، نه با بی‌ایمانان، به همین سبب پیغامش در این نامه هم به نوبه خود بحث‌های بسیاری برانگیخته است.

بحث کردن می‌تواند خوب باشد. اگر لوتر مایل به وارد شدن به بحث نبود، اصلاح دینی پدید نمی‌آمد. پس بحث و جدل برای ما مزایای بسیاری دارد. دلیل آنکه بحث کردن این روزها از محبوبیت چندانی برخوردار نیست این می‌باشد که می‌ترسیم اختلاف‌ها به جدایی منجر گردند. دو خصوصیتی که امروزه بزرگترین فصایل به شمار می‌روند مدارا و ملاحظه است، با این وجود هیچیک از این دو در کتاب مقدس فضیلت محسوب نمی‌شوند. عیسی نه اهل مدارا بود و نه ملاحظه‌کار. آیا این عدم تمایل به روبرو شدن با اختلاف آرا خوب است یا بد؟ به باور من این بسته به موضوعات، فرق می‌کند؛ اینکه موضوعی از اولویت اول برخوردار است یا اولویت دوم. مسئله این است که ما بیشتر دوست داریم موضوعات دست دومی را که در واقع مردم با آنها دست و پنجه نرم نمی‌کنند بر موضوعات مهمتر و اولویت‌دارتر برتری بدهیم. آیا اینکه ما برای مراسم شام خداوند از شراب الکل‌دار یا بدون الکل

استفاده کنیم، اهمیتی دارد؟ با این حال مردم نگران اینگونه مسائل هستند. برای مثال، بیابید موضوع شبات را در نظر بگیریم. من اعتقاد ندارم که این موضوعی است که مسیحیان باید امروز بدان بهای چندانی بدهند. پولس می گوید که هر کس باید در ذهن خودش پیرامون آن موضوع به طور کامل متقاعد شود. اگر کسی می خواهد که روز یکشنبه را ویژه بداند، این حق اوست. اگر دیگری هر روز را روز خداوند بداند هم باز حق دارد. ما حق نداریم یکشنبه را به دیگر ایمانداران تحمیل کنیم، چه رسد به بی ایمانان.

اما زمانی که به غلاطیان می رسیم به مشکلاتی برمی خوریم که از همه بزرگتر هستند. موضوع های بنیادینی وجود دارند که بدون آنها ممکن است انجیل مسیحی را از کف بدهیم، پس جدال اجتناب ناپذیر است. بسیاری از بزرگترین جبهه هایی که مسیحیان ناگزینند در آنها بجنگند، در درون کلیساست، نه در بیرون آن. این دردناک است. چه کسی خانواده ای را که مدام با هم در بحث و جدل هستند، دوست دارد؟ هر زمان که شریر از بیرون کلیسا را مورد حمله قرار می دهد، کلیسا نیرومندتر و بزرگتر می شود. حملات او زمانی با موفقیت بیشتر روبرو می شوند که وی از درون کار خود را شروع کند، و یکی از سریع ترین راه های انجام این کار تحریف یا فرسودن انجیل است. اگر به انجام چنین کاری موفق شود، می داند که کلیسا را از درون نابود ساخته است.

در غلاطیان ما با دو رهبر مواجه هستیم، یکی پطرس و دیگری پولس، که در حضور جمع بزرگ موضوعی بنیادین با یکدیگر به جدل می پردازند. من معتقدم که خدا به مردان مسیحی مسئولیت جنگیدن برای آموزه راستین کلیسا و صیانت از آن را داده، و فاجعه خواهد بود اگر ما مردان نیرومندی نداشته باشیم که برای حفاظت از انجیل بجنگند. زنان بسیاری هستند که می خواهند این کار را بکنند و برای انجامش تلاش می نمایند، اما به عقیده من به اندازه کافی مردان آماده ای وجود ندارد که وقتی در کلیسا به اشتباه و خطایی برمی خورند، گردن های خویش را برافرازند و با آن به رویارویی می پردازند.

پطرس و پولس در این جنگ رویاروی هم قرار گرفتند. پطرس اشتباه می کرد و حق به جانب پولس بود، و کتاب مقدس آنقدر صداقت دارد که این مطلب را به ما می گوید. بی گمان، خدا می خواسته در مورد آن اختلاف بدانیم.

خواندن نامه‌های عهد جدید

مهم است که هر نامه عهد جدید را یکجا بخوانیم، به ویژه اگر موضوع بخصوصی را در مد نظر قرار داده باشند، که برای مثال می‌توان به مورد فیلمون و عبرانیان اشاره نمود. تنها در این صورت است که می‌توانید منظور نوشتار نویسنده را به خوبی درک کنید. باید به خاطر داشته باشید که شما تنها در حال شنیدن سخنان یک طرف مکالمه هستید. این کار بیشتر بدان می‌ماند که در اتاقی باشید و زنگ تلفن به صدا درآید و یکی دیگر به تلفن جواب دهد، و شما تنها آنچه را که این طرف گفته می‌شود می‌شنوید. در چنین شرایطی به سادگی ممکن است در مورد گفته‌های کسی که در آن سوی خط قرار دارد دچار اشتباه شوید، چون در مورد چیزهایی که می‌شنوید از پیش تصویری در ذهن خود ساخته‌اید. زمانی که رساله‌ای را می‌خوانید، باید به نوعی از لابلای خطوط نوشته شده، نانوشته‌ها را بخوانید و موقعیت را بازسازی نمایید. باید از خودتان پرسید: «چه اتفاقی در حال روی دادن بود که پولس را به نگارش این نامه برانگیخت؟» در خواهید یافت که این روشی مفید برای مطالعه رسالات خواهد بود. این همان شیوه‌ای است که باید در مورد بررسی رساله به غلاطیان به کار بگیریم. باید پرسش‌هایی کلیدی از این قبیل مطرح کنیم:

چرا این نامه نوشته شده؟

به چه پرسش‌هایی پاسخ داده شده؟

چه مشکلاتی را حل کرده؟

ممکن است مانند فیلمون تنها به یک موضوع بپردازد، و یا همچون اول قرنتیان موضوع‌های متعددی را پوشش دهد، اما اگر می‌خواهیم مفهوم نامه برایتان روشن شود، لازم است این پرسش‌ها را مطرح نماییم.

پولس یهودی پرشور

تردید نیست که نگارنده رساله شخص پولس بوده است. شاید این نخستین نامه‌ای باشد که وی به کلیسا نوشته است. با هر معیاری که حساب کنیم، پولس یکی از بزرگترین مردانی است که تا کنون در جهان زیسته است. او در شهر

تارسوس که امروزه در جنوب ترکیه قرار دارد چشم به جهان گشود. تارسوس سومین دانشگاه مهم دنیای رومی را، پس از آتن و اسکندریه، در خود جای داده بود. او یهودی بود، اما در عین حال شهروند رومی هم به شمار می‌رفت و به زبان یونانی هم سخن می‌گفت- و این زمینه‌ای آرمانی برای تکلیفی بود که خدا می‌خواست بر دوش وی بگذارد. حتی پیش از آنکه به دنیا بیاییم، خدا ما را برای خدمت آماده می‌سازد، اما در عین حال ما را از طریق تجربیاتی هم که پیش از آشنایی با او به دست می‌آوریم آمده می‌کند. او چیزهایی را در وجود ما قرار می‌دهد تا بعداً از آنها استفاده کند.

پولس همچون هر پسر خوب یهودی حرفه‌ای آموخته بود. پیشه او خیمه‌دوزی بود. با این حال، در جامعه یونانی، کسی که کار بدنی انجام می‌داد از کسی که کار فکری یا «منشی‌گری» می‌کرد و از سطح پایین‌تری برخوردار بود- دیدگاهی که شوربختانه به ما نیز ارث رسیده است. اما در کتاب مقدس کارهایی از قبیل خیمه‌دوزی و ماهیگیری مورد احترام بودند. پولس در یکی از نامه‌هایش به تسالونیکیان می‌گوید که همه ایمانداران باید با دستان خود کار کنند، زیرا خودش به آنها نمونه‌ای برای پیروی داده بود. بدین ترتیب کتاب مقدس برای کار بدنی ارج و منزلت قایل است. از همه مهم‌تر، خود خداوند عیسی به پیشه نجاری اشتغال داشت.

پس پولس به کار خیمه‌دوزی، و احتمالاً برای ارتش روم مشغول بود، و پس از آن در دانشگاه اورشلیم زیر نظر استاد غمالاتیل به ادامه تحصیل نیز پرداخت. وی به یک یهودی افراطی و متعصب تبدیل شد- یعنی چنانکه خودش را می‌نامد: «عبرانی از عبرانیان»، «فریسی‌ای از فریسیان». طرز برخورد او بدین گونه بود که اگر قرار است شریعت را حفظ کنی، باید همه آن را رعایت نمایی. صرف اطاعت از ده فرمان کافی نیست. وی اعتراف می‌کند که خودش با فرمان دهم- «طمع مورز»- دست و پنجه نرم می‌کرده است (جالب اینجاست که این فرمان نخستین فرمانی است که با انگیزه‌های درونی سروکار پیدا می‌کند؛ دیگر فرمان‌ها همگی به رفتارهای بیرونی مربوط بودند.) با این حال، پولس معتقد بود که در رعایت همه احکام شریعت موفق بوده. او بی‌عیب بود. کمتر فرد یهودی‌ای پیدا می‌شود که بتواند چنین ادعایی بکند.

او به سطح بالایی از پارسایی شخصی دست یافته بود و از این رو به هر کسی که یهودیت را مورد حمله قرار می‌داد، و به ویژه مسیحیان که مدعی بودند عیسی خداست، حمله می‌کرد. پولس می‌پنداشت که چنین ادعایی کفرگویی محض است. پس عزم خود را برای نابود کردن این ایمان جدید جزم نمود و در صحنه سنگسار کردن استیفان هم او را می‌بینیم. اما از آن پس گویی چیزی در وجدان او خلید و همواره آزارش می‌داد. زمانی که می‌خواستند استیفان را سنگسار کنند، وی چنین گفت: «می‌توانم عیسی را ایستاده بر دست راست خدا ببینم. روح خود را به دستان تو می‌سپارم.» این سخنان خون پولس را به جوش آورد و با شدت و حدت بیشتری ایمان جدید را مورد حمله قرار داد، زیرا اکنون با وجدان خودش هم در حال پیکار بود. سرانجام، زمانی که در راه دمشق با عیسی ملاقات کرد، این جنگ را به حریف واگذار کرد.

پولس میسیونر پرحرارت

مردی که نامه به غلاطیان را نوشت به یکی از پرشورترین پیروان عیسی تبدیل شده بود، مبلغ دواآتشه ایمانی که خود زمانی سعی در نابودی آن داشت. او هم یهودیت را می‌شناخت و هم مسیحیت را، چراکه از اولی به دومی تغییر موضع داده بود. وی در خلال سفرهای بشارتی‌اش در سرتاسر دنیای رومی آن زمان کلیساهایی تأسیس کرد و پیوسته طلایه‌دار سفر به سرزمین‌های بکر بود. او این کار را «تشکیل کلنی برای مسیح» می‌نامید.

خوانندگان

غلاطیه به دو محدوده جغرافیایی اطلاق می‌شد، و دانشمندان بر سر اینکه پولس نامه خود را خطاب به کدام محدوده نوشته بسیار قلم‌فرسایی کرده‌اند. در شمال سرزمین که ما امروزه آن را زیر عنوان ترکیه می‌شناسیم، مجموعه‌ای از شهرها قرار داشتند که غلاطیه شمالی نامیده می‌شدند، و چند شهری هم در جنوب آن بود که به غلاطیه جنوبی معروف بودند. برای ما (منظور نویسنده کتاب و هم‌میهنانش است - م) که در بریتانیا زندگی می‌کنیم غلاطیه شمالی به طور خاصی جالب توجه است چون در آغاز کلنی‌هایی از اهالی گل (فرانسه)، که با مردمان سلتی جزایر

بریتانیا خویشاوندی داشتند، در آن می‌زیستند. با این حال، من بر این باورم که نامه پولس در واقع خطاب به مردمان غلاطیه جنوبی نوشته شده، نه غلاطیه شمالی. غلاطیه جنوبی از تعدادی شهر- لستره، دربه، انطاکیه (پیسیدیه- م) و ایکونیوم (قونیه)- تشکیل شده که بیشتر پولس از آنها دیدن کرده بود. پس این قابل درک است که او این نامه را به کلیساهای شهرهایی نوشته باشد که قبلاً خودش آنها را پایه‌گذاری کرده و بر ایشان پیران (مشایخ- م)ی جدید گمارده تا آنان را به سوی آسمان رهنمون شوند.

تعلیم جایگزین

بدبختانه آنچه که بر ایشان گذشت، امروز هم در بسیاری از مشارکتهای نوپا روی می‌دهد. کسان دیگری وارد کلیسا می‌شوند و زمام امور را در دست می‌گیرند. باید مراقب کسانی که در پی مقام هستند باشیم، زیرا این اشخاص اغلب خطرناک هستند، و با تصاحب جماعتی که فردی دیگر آن را بنیاد نهاده، برای خود امپراتوری برپا می‌کنند. چنین رهبرانی غالب اوقات کلیساهای نوپا را به ورطه سقوط می‌کشانند، و پولس در غلاطیه با چنین مشکلی روبرو بود. عاملان بروز مشکل ایمانداران یهودی‌تباری بودند که هرچا پولس می‌رفت از پی‌اش روانه می‌شدند. این افراد بزرگترین مشکل او بودند. به غلاطیان می‌گفتند: «به حرف‌های پولس گوش ندهید- او تنها نیمی از داستان را برایتان تعریف کرده. آری، او شما را به ایمان مسیحی گروانده، اما این ایمان را به طور کامل به شما عرضه نداشته است، چون در کنار مسیح به شریعت موسی هم نیاز دارید.»

این تأکید و تمرکز بر شریعت هنوز هم با ماست. من اغلب وقتی به کلیساهای انگلستان می‌روم و ده فرمان را بر دیوار آنها می‌بینم، شگفت‌زده می‌شود. در نخستین کلیسا در انگلستان که من شبانی‌اش را در سال ۱۹۵۴ به عهده گرفتم، ده فرمان با حروف گوتیک شکلاتی رنگ در پشت سرم یعنی در محراب کلیسا نوشته شده بود! نخستین تصمیمی که گرفتم این بود که روی آن را رنگ بزنم، پس یک قوطی رنگ برداشتم و همه‌اش را رنگ کردم. داد و فریاد اعضا بلند شد. یکی چنین گله کرد که دیگر در حین موعظه چیزی برای خواندن وجود ندارد! گفتند که باید حتماً یک چیزی آنجا باشد، پس من به جای نوشته مزبور صلیبی را بر دیوار پشت

سرم نصب کردم.

پولس هر جا که می‌رفت و انجیل کامل را بدیشان تقدیم می‌کرد، ایمانداران یهودی تبار در پی او بدانجا رفته می‌گفتند: «البته او همه چیز را به شما نگفته، و اکنون ما کل داستان را برایتان تعریف می‌کنیم.» این دقیقاً همان کاری است که برخی از رهبران امروزی در تلاش برای اعمال سلطه بر کلیساها انجام می‌دهند. ایشان ادعا می‌کنند که تعلیم شبان خوب است، اما آنها از حکمت بیشتری برخوردارند.

خبرهای بد

پولس در مورد کلیساهای نوپای خود - کلیساهایی که برای به وجود آمدنشان زحمات بسیاری کشیده بود - خبرهای بدی شنیده. همه رشته‌های او در حال پنبه شدن، و دو چیز در حال اتفاق افتادن بود.

افزوده‌هایی بر پیغام پولس

همچون چیزی که در بسیاری از مکاتب فکری امروزی روی می‌دهد، رهبران تازه وارد چیزهایی به انجیل می‌افزودند - و ما می‌توانیم نام این تعالیم را «انجیل اضافی» بنامیم. امروزه فرقه‌ها و مکاتب بسیاری هستند که چیزهایی را به انجیل افزوده‌اند، و اینان معمولاً کتابی را به کتاب مقدس اضافه می‌کنند، نظیر کتاب *دانش و تندرستی اثر مری بیکر ادی*، یا کتاب *مورمون اثر جوزف اسمیت*. از هر کسی که بر ضرورت حضور کتابی دیگر در کنار کتاب مقدس پافشاری می‌کند، بر حذر باشید چون این همان «انجیل اضافی» است. اما باید بدانیم که اگر بار زیاد از اندازه بر قایق بگذاریم، واژگون می‌شود. یا به کار بردن قیاسی نادرست منبر موعظه را به فساد می‌کشاند. باید مراقب تعالیم بد باشیم.

حمله‌ای به آورنده پیغام

مسئله فقط این نبود که آنان چیزهایی بر انجیل پولس افزوده بودند، بلکه ایشان خود آورنده پیغام را هم مورد حمله قرار می‌دادند. آنها ادعا می‌کردند که پولس انجیل کامل را موعظه نمی‌کند، که او رسولی راستین نیست، که انجیل او دست دوم است و کلیسا آن را تأیید نکرده. ایشان با زیر پا نهادن اقتدار پولس قصد

داشتند برای خود اقتداری دست و پا کنند.

موضوع از چه قرار بود؟

زمانی که برای نخستین بار نامه را می‌خوانید خیال می‌کنید که موضوع بر سر ختنه است، زیرا چنین به نظر می‌رسد که پولس بر روی این مسئله متمرکز شده. این پرسش مطرح می‌شود: آیا او داشت از گاه کوه می‌ساخت؟ چرا بر سر موضوعی به این کوچکی اینقدر نگرانی از خود نشان داد؟ اگر مردم دلشان می‌خواست ختنه شوند، مطمئناً این کار قابل پذیرش است. آیا او اصلاً این حق را داشت که بر سر سنت یهودی ختنه چنین محسری به پا کند؟

ختنه- برداشتن جزیی از پوست اندام تناسلی مرد- یک عمل کوچک است. یهودیان این کار را در مورد زنان انجام نمی‌دادند، هرچند این کار در میان برخی از قبایل آفریقا مرسوم می‌باشد. عمل ختنه هنوز در میان جهان سامی رواج بسیار دارد، که در آن آب و هوای بخصوص عمدتاً به دلایل بهداشتی انجام می‌شود. اما برای یهودیان این کار اهمیتی دینی داشت. نشانه یهودی بودن به شمار می‌رفت. البته تنها مردان ختنه می‌شدند، چون در دنیای یهودی این مرد است که وارث می‌باشد، و وعده‌ها از طریق مرد به نسل بعد منتقل می‌شود. ختنه نشانه شایستگی به میراث بردن برکت وعده داده شده به ابراهیم بود. حتی خدا به ابراهیم فرمود که اگر یکی از فرزندان ذکور یهودی ختنه نشود، باید از میان قوم خدا بیرون افکنده شود، چراکه وی عهد را شکسته است. بخشی از عهد خدا با ابراهیم آن بود که هر فرزند ذکور او باید این نشانه عهد را با خود حمل نمایند.

بنابراین ختنه یهودی از اهمیتی حیاتی برخوردار بود. چیزهایی هستند که برای یهودیان به معنای همه چیز می‌باشند: پسخ، گوشت کاشر، شبات و ختنه. هر کار دیگری که انجام بدهند یا ندهند- شاید آزاداندیش باشند یا یهودیان عملگرایی نباشند- باز این چهار مورد را به هر نحو که شده رعایت می‌کنند.

خیلی مهم است که استدلال پولس را در ارتباط با وعده خدا به ابراهیم دریابیم. وی در غلاطیان ۳ این بحث را مطرح می‌کند که طرف خطاب وعده‌ای که خدا به ابراهیم داد یکی از اعقاب ذکور ابراهیم می‌باشد. واژه‌ای که خدا در اینجا به کار می‌برد «ذریت» است که واژه‌ای مفرد می‌باشد، پس وقتی می‌گوید «به ابراهیم و

ذریتش»، منظورش همه فرزندان و اعقاب ذکور وی نیست، بلکه تنها یکی از ایشان است. پولس چنین استدلال می‌کند که وقتی آن ذریت ذکور، که همان عیسی بود آمد، ختنه منسوخ گردید، چون اکنون دیگر وعده تحویل صاحبش شده بود. همو که به وی وعده داده شده بود میراث را دریافت نموده بود، بنابراین دیگر اکنون لزومی نداشت که کسی ختنه شود. پس ختنه نشانه میراث بود، و عیسی آن نشانه را داشت. او ختنه شد و همان کسی بود که میراث را دریافت داشت.

حال مسلم است که خود پولس هم به عنوان یک یهودی ختنه شده، و در پرتو استدلال وی عجیب به نظر می‌رسد که وی حتی تیموتائوس را هم که از اهالی غلاطیه بود عملاً ختنه کرد. شاید امر متناقض به نظر برسد، اما دلیل این کار پولس آن بود که تیموتائوس قرار بود در خدمت بشارتی وی را همراهی نماید، و عادت پولس هم این بود که نخست به کنیسه رفته برای یهود موعظه کند. اگر تیموتائوس ختنه نمی‌شد نمی‌توانست با او به کنیسه برود، پس پولس صرفاً این کار را انجام داد تا وی بتواند در کار بشارت او را همراهی نماید. به همین ترتیب، سی. تی. ستاد (C. T. Studd) و دیگر میسیونرهایی که در چین خدمت می‌کردند موهای سر خود را بلند کرده می‌بافتند، تا بیشتر به مردم آنجا شباهت پیدا کنند. اما پولس که تیموتائوس را برای همین منظور ختنه کرد، اکنون به غلاطیان می‌گوید: «با چه جرأتی دست به چنین کاری می‌زنید!» آشکار است که ختنه اهمیت زیادی داشت، اما در پس آن چیز دیگری نهفته بود.

خود لحن تند پولس در رساله به غلاطیان یکبار دیگر به ما یادآوری می‌نماید که کتاب مقدس کتابی نیست که برای بچه‌ها نوشته شده باشد - کتابی مخصوص افراد بالغ است. (نکته غم‌انگیز اینجاست که وقتی به سن بلوغ می‌رسند دست از خواندن آن می‌کشند) او می‌گوید: «من آرزو می‌کنم آنانی که می‌خواهند شما را ختنه کنند سنگ تمام گذاشته خودشان را کاملاً اخته نمایند.» بدین ترتیب دیگر نمی‌توانند تولید مثل نمایند. به راستی لحن غریبی است!

چرا او بدین اندازه با ختنه مخالف است؟

پاسخ این است که در پس ختنه یهودیت نهفته بود. یهودیت را در یک کلمه می‌توان دین اعمال نامید. یهودیت دین رعایت احکام است. این تکلیفی امکان‌ناپذیر

است، اما بسیاری از آدم‌ها در انجامش می‌کوشند. این همان خطری است که ده فرمان را بر دیوار کلیساها نقش می‌کند. همان معاشرت داشتن با کسانی است که تلاش می‌کنند از طریق رعایت این قوانین یا شرایع رابطه خود را با خدا درست نمایند. کسی که از بیرون وارد می‌شود با فهرستی بلند بالا از «بکن‌ها و نکن‌ها» روبرو می‌گردد که این را در ذهن متبادر می‌سازد که ما با همه چیز مخالفیم، که ما آدم‌هایی منفی هستیم و اینکه اگر بخواهی به خدا نزدیک شوی، او جلوی تفریح کردنت را خواهد گرفت.

یهودی‌گرایی

مسیحیت ریشه در یهودیت دارد و یهودیت هم به نوبه خود ماهیتش را مرهون عهد عتیق است. اما چه اندازه از عهد عتیق را باید به عهد جدید راه داد؟ این یکی از بزرگترین پرسش‌هایی است که هنگام بررسی عهد عتیق و عهد جدید با آن روبرو می‌شوید.

بگذارید برایتان مثالی بزنم. من هیچگاه به مسیحیان نمی‌گویم که دهیک بدهند، چون به شریعت موسی تعلق دارد و هرگز در عهد جدید در ارتباط با ایمانداران غیریهودی تبار بدان اشاره‌ای نشده است. یهودیان این کار را می‌کردند، اما به هیچ ایماندار غیریهودی تباری نگفته‌اند که باید دهیک بدهد. با این حال، به ما می‌گویند که بدهید.

یکبار داشتیم به موعظه واعظی جوان در باب دهیک دادن گوش می‌دادم. پر واضح است که او برای یافتن واژه «دهیک دادن» کامپیوتر خود را جستجو کرده بود و از هر ارجاع کتاب مقدسی درباره این موضوع یافته بود یادداشت برداشته بود. چنین گفت که دهیک دادن برکت به همراه می‌آورد، و همه آیات مربوط به آن را هم بیان کرد. خدا در ملاکی می‌فرماید: «مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه‌های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟» سپس گفت که ندادن دهیک هم با لعنت‌هایی همراه است. در دنباله سخن خود از لعنت مندرج در عهد عتیق به ما گفت که اگر دهیک‌های خودمان را نیاوریم، لعنت خدا دامنگیر نوه‌ها و نیره‌هایمان خواهد شد.

وقتی به جماعت نگاه کردم می‌توانستم ترس از اینکه ممکن است مسبب آزار نوادگان خود شوند را در چهره‌هایشان ببینم. بیخود نیست که در جریان گردآوری هدایای روزهای یکشنبه این همه پول جمع می‌شود! اما این مرا هراسان نمود، هدیه دادن در عهد جدید بر اصلی کاملاً متفاوت استوار است. خداوند بخشنده خوش را دوست می‌دارد، و این به معنای دندان روی جگر گذاشتن نیست. از این رو باید بدهید چون دوست دارید که بدهید، نه بدین خاطر که مجبور به دادن هستید، که مبادا نوادگانتان متحمل پیامدهای هدیه ندادن شما شوند. این مال عهد عتیق بود. مثال دیگر قانون مربوط به شبان است. پیش از آنکه بخواهیم به عنوان یک مسیحی قانونی از عهد عتیق را در زندگی خود به کار بندیم باید نخست در موردش قدری اندیشه کنیم، چون اگر بخواهید چندتایی از آنها را به کار بندید، مکلفید همه آن احکام را رعایت نمایید، و اگر خود را مشمول برکات آن بدانید، باید انتظار لعنت‌های آن را هم داشته باشید. اکنون آیا باز هم آماده انجام این کار هستید؟ من که نیستم. بنابراین پولس می‌گوید: «اگر ختنه شوید، این تازه اول دردسرتان خواهد بود و به زودی باید کوهی از احکام را به دوش بکشید. اگر به دلایلی که معلمان می‌گویند تن به ختنه بدهید، آنوقت ناگزیرید ۶۱۳ حکم شریعت را رعایت نمایید.» از این روست که پولس چنین برآشفته می‌باشد. مشکل خود ختنه نیست، بلکه این کار در را به روی یهودی‌گرایی می‌گشاید. او یهودیت را آزموده بود، و زمانی که احکام آن برایش مهم بودند آنها را موبه مو انجام داده بود (نه مانند کسانی که احساس می‌کردند دوست دارند احکام را به جای آورند)، و اکنون خدا را شکر می‌کند که دیگر از قید همه آن بندها آزاد شده است. به همین ترتیب اگر به مردم بگوییم که باید شریعت موسی را رعایت کنند، ایشان را تسلیم دوزخ می‌کنیم، چون نمی‌توانند از عهده انجام این کار برآیند.

خیلی مهم است که مردم را زیر فیض قرار دهیم تا زیر شریعت. ما هم زیر شریعت قرار داریم، اما این شریعت مسیح است، نه شریعت موسی. شریعت موسی دیگر منسوخ شده؛ کارش دیگر به اتمام رسیده. اما یکی از بزرگترین مشکلات در کلیسای امروز این است که ما به مردم آمیزه‌ای از شریعت مسیح و شریعت موسی ارائه می‌کنیم. چرا فکر می‌کنید که کلیساها حتما باید جامه مخصوص کشیشی، مذبح، بخور و کاهن داشته باشند؟ ما به هیچکدام از آنها نیازی نداریم - اینها به

شریعت موسی تعلق دارند، اما دوباره برگشته و به درون کلیسا رخنه کرده‌اند. در سرتاسر کتاب اعمال شاهد سست شدن پیوندها میان یهودیت و مسیحیت هستیم. استیفان، نخستین شهید کلیسا، بر سر همین موضوع خاص سنگسار شد. هنگامی که فیلیپس خواجه‌سرای حبشی را تعمیم داد، گامی بیشتر در جهت سست کردن این پیوند برداشت، و سپس خدا پطرس را در پی کرنیلیوس، یک غیریهودی، به قیصریه فرستاد. به زودی ایمانداران یهودی اورشلیم نسبت به آرایه این ایمان نوین به غیریهودیان بسیار بدگمان شدند. این کار به اندازه کافی برایشان یهودی به نظر نمی‌رسید، و بدین ترتیب سرانجام پولس به اورشلیم رفت تا کانون اصلی کلیسا را، که این ضد مبشران را- که می‌گفتند ایمان آوردن تنها کافی نیست و شما هم باید ختنه شوید- را به جاهای دیگر روانه می‌کرده به چالش بکشد. موضوع واقعی ختنه نبود، بلکه مسئله این بود که وقتی غیریهودیان مسیحی می‌شوند آیا باید یهودی هم بشوند.

نجات

مسئله اصلی خود نجات بود- یعنی اینکه نجات چگونه حاصل می‌شود. مردم به این پرسش پاسخ‌های متعددی داده‌اند، و همه آنها هم مسیحی فرض شده‌اند.

فقط اعمال

اکثر دین‌های جهان نجات را محصول اعمال می‌دانند. باید دعا کنید، باید روزه بگیرید، باید صدقه بدهید و غیره، آنگاه در نهایت خواهید توانست با خدا به مصالحه برسید. می‌توانید با تلاش‌های خودتان نجات یابید. دینی که می‌گوید خودت باید کاری انجام دهی برای مردم کشش بیشتری دارد چون غرور آنان را حفظ می‌کند، برای اینکه احساس می‌کنند نجات را به دست آورده‌اند. این همان خودپارسانگاری است و خدا از آن نفرت دارد. او به جای خودپارسانگاری با مسئله گناه برخورد می‌کند. عیسی نمی‌توانست با آدم‌های خودپارسانگار کنار بیاید. او دوست گناهکاران بود، اما به هیچ روی با خودپارسانگاران همچون فریسیان نمی‌توانست کنار بیاید.

اعمال به علاوه ایمان

اعتقاد به لزوم انجام اعمال بسیار رایج است. من زمانی که در نیروی هوایی سلطنتی خدمت می‌کردم، کشیش نظامی سایر فرقه‌ها (فرقه‌های غیر از کلیسای انگلیکن - م) بودم. زمانی که گروه تازه‌ای از افراد وارد می‌شدند، ۷۰ درصد آنها دور کشیش‌های انگلیکن جمع می‌شدند، پس از آن نوبت به کشیش کاتولیک با لهجه غلیظ ایرلندی می‌رسید و دست آخر من می‌ماندم و باپتیست‌ها، متدیست‌ها، نجات‌باوران، بودایی‌ها، هندوها، مسلمانان، لادری‌ها (agnostics) و بی‌خدایان (atheists). کشیش نظامی یک بی‌خدا بودن خیلی جالب است.

زمانی که افراد مقابل من می‌نشستند، از آنها می‌پرسیدم که کدامشان متدیست هستند، چند نفرشان باپتیستند و غیره، و هر گروه دستانشان را بلند می‌کردند. بعد با همان لحن می‌پرسیدم که کدامیک مسیحی هستند. سکوت محض! گهگاه جوانکی دستش را بلند کرده لبخندی می‌زد، اما معمولاً همه به اطراف خود سرک می‌کشیدند تا ببینند کسی دستش را بلند می‌کند یا نه.

می‌گفتم: «یا... به من گفتید که چند نفرتان متدیست هستید و چند نفر دیگر باپتیست و غیره. خوب، حالا چند نفرتان مسیحی هستید؟»

آنها در پاسخ من می‌گفتند: «اما پدر، منظورتان از مسیحی دیگر چیست؟»

می‌پرسیدم: «فکر می‌کنید منظور من چیست؟»

پاسخ معمول این بود: «کسی که ده فرمان را رعایت کند.»

«خیلی خوب، حالا قبول می‌کنم که مسیحی کسی است که ده فرمان را رعایت می‌کند. حالا با این تعریف چند نفر مسیحی در اینجا داریم؟»

یک حالت بلا تکلیفی واقعی به وجود می‌آمد، و سپس یکی می‌گفت: «اما پدر، آخر نمی‌شود که همه آنها را رعایت کرد!»

«خوب، برای مسیحی بودن رعایت چند تا از آنها کافی است؟»

«از ده فرمان، شش فرمان»

«خوب، می‌پذیرم که مسیحی کسی است که از ده فرمان شش تای آنها را رعایت کند. با این حساب چند نفر مسیحی اینجا داریم؟»

بدین ترتیب بحث را به سویی می‌کشیدم که معلوم شود یک مسیحی چگونه انسانی است. می‌بینید که اعمال به علاوه ایمان متضمن این اندیشه است که تا

جایی که امکان دارد باید احکام شریعت را نگاه داریم، و سپس از خدا بخواهیم که ما را به خاطر نگاه نداشتن احکامی که توان رعایتشان را نداریم ببخشد. این برداشت در کشور من رایج‌ترین درک از مسیحیت است. می‌توانیم نام «مسیحیت نیکوکاری کردن» بنامیم.

ایمان به علاوه اعمال

برخی معتقدند که ابتدا با ایمان آغاز می‌کنید و پس از آن با اعمال ادامه می‌دهید. پس از اینکه به عیسی ایمان آورید، حال باید شریعت را نگاه دارید. این همان اعتقاد یهودی‌گرایان زمان پولس بود.

فقط ایمان

پولس می‌خواست این را به غلاطیان بگوید که: «آیا شما که با روح‌القدس آغاز کرده‌اید، اکنون می‌خواهید با جسم ادامه دهید؟ شریعت به جسم تعلق دارد- جسم هم یعنی تلاش انسانی، نه کاری که روح در وجود شما انجام می‌دهد.» پولس تنها برای ایمان می‌جنگید، ایمانی که از آغاز تا انجام کار حضور دارد. او گفت: «از انجیل سرافکنده نیستیم، چراکه قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد»، ایمان از آغاز تا انجام.

به عبارت دیگر، بر سر این یکی نمی‌توانیم کوتاه بیاییم- باید به ایمان داشتن ادامه بدهید. لب مطلب همین است. در آغاز کار به چیزی ایمان ندارید و برایش دست به عمل می‌زنید. تفاوت بزرگی است میان آنکه به مردم بگویید که باید به ایمان داشتن ادامه بدهند و اینکه بگویید اکنون باید شریعت را رعایت نمایند. پولس داشت برای آزادی مسیحی می‌جنگید. ترویج شریعت در هر مقطعی به معنای زیر لعنت بردن آن مردمان است، چراکه از نگاه عیسی تنها نمره قبولی از طریق انجام شریعت، رعایت ۱۰۰ درصد آن می‌باشد. یا تمام شریعت را نگاه می‌دارید و یا آن را نقض می‌کنید؛ حد وسطی وجود ندارد.

در مورد قوانین بشری نیز همین امر صادق است. اگر من از چراغ قرمز عبور کنم و پلیس راهنمایی جلویم را بگیرد، و به او بگویم: «اما جناب سروان، جز این چراغ قرمز من مقابل همه چراغ قرمزها توقف کرده‌ام» وی در پاسخ خواهد گفت:

«اینکه سر هر چراغ قرمز ایستاده‌ای برای من اهمیت ندارد- تو مقررات را زیر پا گذاشته‌ای!» خدا هم همین را می‌گوید. شریعت رشته‌ای از مرواریدهای منفرد نیست، بلکه گردن‌بندی است که همه مرواریدهایش به یک نخ کشیده شده‌اند. اگر این رشته را از جایی پاره کنید، همه مرواریدها فرومی‌ریزند. شریعت را زیر پا گذاشته‌اید، فرقی نمی‌کند که تنها یک حکم آن را رعایت نکرده‌اید یا همه احکامش را.

تصور کنید که به دلیل مد آب دریا سه مرد روی صخره‌ای که میان آب است و با ساحل سه متر فاصله دارد گیر افتاده‌اند. اگر اولی تنها بتواند یک متر از این فاصله را بپرد، در آب غرق خواهد شد. حال دومی پرنده بهتری است و دو سوم فاصله تا ساحل را می‌پرد، اما باز او هم غرق خواهد شد. سومی طوری می‌پرد که تنها پانزده سانتیمتر با ساحل فاصله دارد، اما او هم محکوم به غرق شدن است.

کلام خدا می‌گوید: «ملعون است کسی که همه این احکام را به جا نیاورد، و به انجام دادن آنها ادامه ندهد.» اگر برای رفتن به آسمان سعی در انجام احکام شریعت داشته باشید، همین لعنت شامل حال شما نیز خواهد شد. اما انجیل روشی کاملاً متفاوت برای پارسایی سراغ دارد.

در اینجا پرسشی آشکار مطرح می‌شود: «پس خدا چرا ده فرمان را اعطا فرمود؟ اصلاً چرا تورات را به موسی داد؟» پاسخ آن در غلطیان است.

نخست آنکه خدا شریعت را اعطا کرد تا گناه را مهار کند. این کمک می‌کند که زندگی با تعهد و مسئولیت همراه شود. مردم دست کم شماری از آنها را رعایت می‌کنند و برای رعایت تعدادی دیگر هم می‌کوشند.

دوم اینکه، خدا شریعت را داد تا گناه آشکار نشود. با تیغه راست شریعت است که ما درمی‌یابیم تا چه اندازه کجی در وجودمان نهفته است. به عبارت دیگر، این تنها شریعت است که به شما می‌گوید که گناهکار هستید. تا زمانی که شریعت خدا را مطالعه نکنید، نمی‌توانید دریابید که تا چه اندازه خطا کنید. شریعت داده شد تا با نشان دادن عدم توانایی‌مان در رعایت آن، ما را برای آمدن مسیح آماده نماید. از این روست که موعظه کردن ده فرمان می‌تواند اشخاص را مجاب نماید که گناه کرده‌اند، چون درمی‌یابند که راهی برای رعایت احکام شریعت وجود ندارد- به ویژه که با تفسیر عیسی از احکام شریعت همراه باشد.

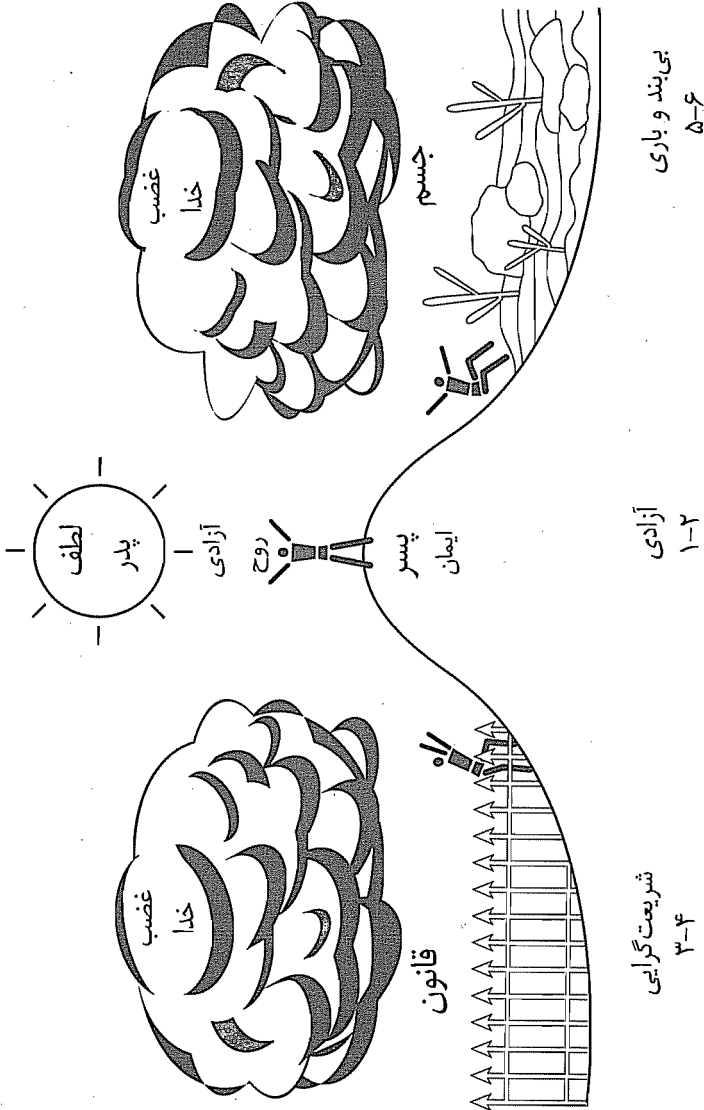
مضمونی کلیدی

در غلاطیان آزادی مضمونی کلیدی است. میل به آزادی امری جهان شمول است، اما پرسش اینجاست که آزادی از چه؟ پیام کتاب مقدس این است که مسیح آمد تا ما را آزاد سازد، تا از بردگان فرزندان و وارثان به وجود آورد. پس همان گونه که یهودیان از بزدگی مصر آزاد شدند، ما هم به واسطه مسیح از اسارت گناه آزاد می شویم. اما آزادی به آسانی از کف می رود. به قول جی. پی. کوران (J.P. Curran): «خدا آزادی را به شرط هشیاری ابدی عطا کرده است.» مشکل در دادن آزادی نیست، بلکه در نگه داشتن آن است. آزادی را می توان از کف داد. تصویر صفحه بعد کل غلاطیان را به تصویر کشیده است. این تصویر بسیار است، اما لازم است آن را توضیح دهیم. تصویر مزبور سه مفهوم کلیدی غلاطیان را نشان می دهد: شریعت گرایی، آزادی و بی بند و باری. بی گمان شریعت گرایی دشمن آزادی است، اما آنچه که همیشه از سوی مردم نادیده گرفته می شود بی بند و باری است. غلاطیان ۱-۲ درباره آزادی ما در مسیح به لطف پدر و در پرتو محبت او سخن می گوید. ما در آزادی روح به سر می بریم، و بنیان ما در ایمان به پسر است. بدین ترتیب پدر، پسر و روح القدس به ما این آزادی را می دهند تا اینجا بر فراز کوه بایستیم.

تصویر نشان می دهد که این آزادی به دو روش از دست می رود. یکی لغزیدن به دامان شریعت است، که به صورت یک قفس ترسیم شده. ما در دام آن هستیم - می کوشیم تا از آن بیرون بیاییم، اما نمی توانیم. اگر به زیر لوای شریعت بازگردید، باز زیر غضب خدا هستید، چون نمی توانید شریعت را نگاه دارید. اما از طریق دیگری هم می توانید آزادی خود را از دست بدهید - اینکه به ورطه جسم سقوط کنید. این هم اسارت است، اما این بار اسیر شدن در بند امیال خودتان، و باز زیر غضب خدا قرار خواهید گرفت. باز آزادی خود را از دست می دهید.

مسیر رو به بالایی که هلولین (Helvellyn) در لیک دیستریکت (Lake District) قرار دارد نمونه خوبی برای این مثال می باشد. در هر دو طرف این راه حفره های بسیار ژرفی وجود دارند که در زمین شناسی به آنها چالگاه می گویند. این دو چالگاه در اثر غلتیدن توده های برف در دوره آخرین یخبندان به وجود آمده اند،

بدین ترتیب یک لبه بسیار باریک و تیز از خود بر جای نهاده‌اند. ماتهرون سوییس حاصل فروغلتیدن سه توده یخ است که از خود یک قله سه گوش باقی گذاشته.



بی‌بند و باری
۵-۶

آزادی
۱-۲

شریعت‌گرایی
۳-۴

آزادی در روح به راه رفتن بر یک لبه بسیار باریک می‌ماند. به آسانی ممکن است به این سو یا آن سو بلغزیم. به نظر من بزرگترین خطری که آزادی مسیحیان را تهدید می‌کند شریعت‌گرایی است. شاید این موجب شگفتی شما شود. بی‌بند و باری نمود آشکارتری دارد، اما زمانی که کلیساها شروع به گذاردن قواعد و مقررات اضافی می‌کنند، به آسانی در کام شریعت‌گرایی می‌افتند. یک مشارکت شریعت‌زده را به راحتی می‌توان تشخیص داد- همه لب‌ها را ورچیده‌اند، و در چهره همه یک جور حالت خشک و مات به چشم می‌خورد. تلاش برای رعایت شریعت مردم را خشن و سخت می‌سازد. شریعت‌گرایی ایمان مسیحی را به جای آنکه تابع روابط باشد به موضوع ضوابط تبدیل می‌کند. مردم می‌پندارند که چون قواعد را رعایت می‌کنند مسیحی هستند- سیگار نمی‌کشند، قمار نمی‌کنند، مشروب نمی‌خورند، فلان کار را نمی‌کنند، بهمان کار را نمی‌کنند- اما رابطه‌شان را با خدا از دست داده‌اند.

آزادی روح نه به معنای انجام دادن هر کاری که دوست دارید است، و نه به معنای انجام دادن کارهایی که دیگران به شما دیکته می‌کنند؛ آزادی روح یعنی اینکه بگذارید روح/القدس شما را هدایت نماید. همچنان که پولس در غلاطیان می‌گوید، آزادی روح آزادی برای گناه کردن نیست، بلکه آزادی برای گناه نکردن است. آزادی واقعی این است. هیچ بی‌ایمانی این آزادی را ندارد- این آزادی‌ای است که خدا برای ما می‌خواهد. اما تلاش برای بازداشتن مردم از گناه نکردن از طریق قرار دادن آنان در زیر شریعت کاری آسان است، و این همان کاری است که برخی کلیساها می‌کنند. آنها می‌کوشند از اعضای خود در برابر انجام این کار و آن کار محافظت نمایند، بدون اینکه متوجه باشند شریعت‌گرایی به همان اندازه دشمن آزادی است که بی‌بند و باری.

کل بحث غلاطیان همین است. فصل‌های ۱ و ۲ درباره این آزادی حرف می‌زنند، فصل‌های ۳ و ۴ در مورد شریعت‌گرایی که می‌تواند این آزادی را زایل نماید سخن می‌گویند و فصل‌های ۵ و ۶ هم پیرامون خطری که در نقطه مقابل آن وجود دارد، یعنی بی‌بند و باری بحث می‌کنند. بدین ترتیب پولس عملاً در دو جنبه به نبرد می‌پردازد، و مشکل واقعی همین است. حفظ آزادی و پرهیز از شریعت‌گرایی و بی‌بند و باری کاری بسیار حساس و ظریف است.

اجازه بدهید به شریعت‌گرایی، بی‌بند و باری و آزادی نگاهی دقیق‌تر بیندازیم.

شریعت گرای

برای این دسته از غلاطیان ختنه نخستین حلقه از این زنجیر به شمار می‌رفت. این می‌توانست سرآغاز شریعت‌گرایی باشد. ختنه جزئی از انجیل نبود، و اگر آنان این مورد را رعایت می‌کردند مکلف به رعایت کل شریعت بودند.

برخی می‌گویند: «اما وقتی شما به مردم می‌گویید که دیگر زیر شریعت قرار ندارند، آیا سوء استفاده نمی‌کنند؟ آیا افسارگسیخته نمی‌شوند؟ اگر هیچ قاعده‌ای نگذارید، آیا مردم زیاده‌روی نخواهند کرد؟»

زمانی که من خادم متدیست بودم، یک کتاب به قطر نیم اینچ داشتیم که نامش *قوانین عملی و انضباطی کلیسای متدیست* بود. اکنون ضخامت این کتاب به سه و یک چارک اینچ رسیده است! هر ساله چندین برگ کلاسوری بدان افزوده می‌شود. پس، اگر قوانین و مقررات می‌توانستند بیداری روحانی ایجاد نمایند، متدیست‌ها همه ما را پشت سر گذارده بودند! اما چنین چیزی روی نمی‌دهد. تدوین مقررات و ارایه قوانین متعدد با خیال اینکه بتوان از این طریق به نحوی حیات را به تشکیلات فرقه‌ای خود بیاوریم، کار آسانی است. اما قانون و مقررات یارای چنین کاری را ندارند. این آزادی است که زندگی می‌بخشد، و خدا ما را آزاد کرده تا آزاد باشیم. باید همچون شاهین مراقب شریعت‌گرایی باشیم. اگر به دامش بیفتید، به طرز تغییرناپذیری سخت و ریاکار خواهید شد، چون زمانی که شریعت را زیر پا می‌گذارید جرأت آن را نخواهید داشت تا به کسی بگویید.

بی‌بند و باری

در آن چیزی که پولس «اعمال جسم» می‌نامد، خطری واقعی نهفته است. مواظبش باشید. این هم شکل دیگری از اسارت است. به باتلاقی می‌ماند که به آسانی ممکن است در آن بیفتید اما بیرون آمدن از آن بسیار دشوار می‌باشد. اعمال جسم را پولس در غلاطیان فهرست کرده است. برخی از آنها همچون بی‌بند و باری اخلاقی و جنسی و نیز اعتقاد به علوم غیبی نمایان هستند، اما موارد دیگری هم مانند نزاع، رقابت، حسادت، بخل و تعصب هستند که بسیار ظریف و زیرکانه عمل می‌کنند.

پولس می‌رسد: «جال اگر کسی به درون یکی از این ورطه‌ها بلغزد، چه روی

خواهد داد؟» در جاده مسیحیت پوست خربزه بسیار است. می گوید که اگر کسی لیز خورد و در گناه افتاد فوراً بلندش کنید، به جمع مشارکت بازش گردانید و دردهایش را شفا بخشید. اما در مورد کسی آگاهانه و با میل خودش به غلتیدن در گناه ادامه می دهد، با لحنی جدی می گوید که وی وارث پادشاهی نخواهد شد. شاید طرف بگوید: «من وضعم خوب است! بلیت آسمان را در دست دارم»، اما پولس می گوید: «وضع تو خوب نیست - تو وارث پادشاهی نخواهی شد.» پس می بینید که هشدار بسیار جدی است.

هم امکان دارد که در کام شریعت گرای بی‌بند و هم در دام بی‌بند و باری بیفتید، و در هر دو حالت لازم است که به سرعت شما را از آن بیرون بکشند. اما اگر آگاهانه و از روی میل و اراده زیستن در قفس یا باتلاق را برگزیده‌اید، در آن صورت وارث پادشاهی نخواهید شد.

آزادی

آزادی به معنای آزاد بودن برای گناه نکردن است. آیا این آزادی دوست‌داشتنی نیست؟ اکنون در مسیح آزاد هستید تا گناه نکنید. دیگر مجبور نیستید به آن بله بگویید. همان گونه که پولس در نامه‌اش به تیتوس گفته: «فیض نه گفتن به ما عطا شده است.» آیا زیبا نیست؟ بیایید با رجوع دوباره به عکس چند صفحه پیش به آنچه روی می دهد نگاهی بیندازیم. جاده‌ای را بر فراز کوهستان تصور کنید که تا چشم کار می کند امتداد یافته است. باید در روح در این جاده گام برداریم و مراقب باشیم که به سرآشویی بی‌بند و باری یا شریعت‌گرایی نیفتیم. هنگامی که در روح گام برمی‌دارید، چیز زیبایی اتفاق می افتد. ثمره روح در زندگی تان رشد می کند. در حالی که اعمال جسمانی بسیارند، تنها یک ثمره روح وجود دارد، اما این میوه دارای نه طعم مختلف است.

در مدیترانه میوه‌ای وجود دارد به نام *'Mysterio Deliciosus'* (= دارای مزه اسرارآمیز - م). اگر به آن یک گاز بزنید، مزه‌ای شبیه به پرتقال می دهد، اما اگر گاز دوم را بزنید، مزه لیمو می دهد! در این میوه مزه‌های گوناگونی نهفته است. اگر در مسیح باشید همه مزه‌های میوه روح را خواهید چشید. برخی از این مزه‌ها را می توان در بی‌ایمانان نیز مشاهده کرد، اینطور نیست؟ برخی از آنها خوشی را

دارند، عده‌ای دیگر آرامش را، اما هرگز نمی‌توانید کسی را بیابید که هر نه تا را با هم داشته باشد، مگر آنکه در مسیح باشد و از روح پر باشد و در روح راه برود. نه طعم میوه روح شما را با خدا، دیگران و خودتان پیوند می‌دهد. سه تا از این مزه‌ها - محبت، خوشی و آرامش - شما را با خدا در هماهنگی کامل قرار می‌دهند. سه تای دوم - صبر، مهربانی، نیکویی - میان شما با دیگران هماهنگی ایجاد می‌نمایند. سپس نوبت به سه تای سوم - وفاداری، فروتنی و خویشن‌داری - می‌رسد که رابطه شما را با خودتان بهبود می‌بخشد. وه که چه میوه دوست‌داشتنی‌ای!

البته ثمره روح بدون عطایای روح محدود خواهد بود، همان گونه که عطایای روح بدون ثمره آن ناقص خواهند بود. اگر من برای ملاقات از یک بیمار به بیمارستان بروم، می‌توانم ثمره روح را به او نشان دهم - می‌توانم با محبت کردن از فرد بیمار محبت را، با شادمان کردن او خوشی را، با آرامی بخشیدن به او آرامش را، با گوش دادن به همه جزئیات عملش صبر را، با دادن یک خوشه انگور به او مهربانی را، با توجه نشان دادن به فرزندانش نیکویی را، با هر روز دیدن کردن از او وفاداری را، با ترک کردن اتاق بیمار زمانی که پرستار به من می‌گوید فروتنی را، و با نخوردن انگورها خویشن‌داری را نشان دهم! من در همین ملاقات ساده همه جنبه‌های ثمره روح را به نمایش گذارده‌ام، اما نتوانسته‌ام او را از دردش شفا بخشیم، چون این دیگر در حیطه عطایای روح است. ما هم به عطایای روح نیاز داریم و هم به ثمره روح. نباید هیچکدام را جای دیگری قرار دهیم.

پولس می‌گوید که وقتی به روح رفتار کنید، میوه آن رشد می‌کند. او در اینجا واژه «رفتار کردن» را به طریق به کار می‌برد، یعنی از دو واژه گوناگونی یونانی استفاده می‌کند. احتمالاً در ترجمه فارسی شما در هر دو مورد «رفتار کردن» ترجمه شده. وی در فصل ۵ آیات ۱۶ و ۲۵ می‌گوید: «به روح رفتار کنید». در آیه ۱۶ به زبان یونانی «رفتار کردن» یک راه رفتن غیر ثابت است - چیزی که استرالیایی‌ها آن را «بیابان‌گردی انفرادی» می‌نامند. این معنا را می‌دهد که شما برای خودتان راهی سفری شوید. اما در آیه ۲۵ «رفتار کردن» در واقع به معنای «رژه رفتن در روح، یعنی گام برداشتن همراه با دیگران» است. پس به روح رفتار کردن دو گونه است. یک به روح رفتار کردن هست که ما آن را به تنهایی انجام می‌دهیم، و یک به روح رفتار کردن است که به همراه باقی برادران و خواهران مسیحی‌مان انجام

می‌دهیم و هر دو آنها لازمند. آزادی راستین این است که دوشادوش دیگر برادران و خواهرانتان در روح راه ببیمایید.

پس پیغام نامه پولس به غلاطیان این است. این رساله هرچند ساده‌ترین نامه پولس نیست، اما یکی از مرتبط‌ترین نامه‌هایش می‌باشد، و من با کسانی که می‌گویند این نامه منشور آزادی مسیحی است، هم‌عقیده هستم. به راستی بر این باورم که این عنوان برازنده آن است. مردمان بسیاری برای خاطر آزادی، خواه خوب و خواه بد، ایستادگی می‌کنند، اما آزادی‌ای که ما برایش ایستادگی می‌کنیم آزادی برای مرتکب نشدن گناه است، آزادی برای ممانعت از ورود به قفس شریعت‌گرایی و فروغلتیدن در باتلاق بی‌بند و باری، و آزادی برای فراز رفتن از مسیر درست و برخوردار شدن از برکات لطف خدا.

شریعت‌گرایی هنوز با ما همراه است

شریعت‌گرایی در همه جا سایه‌افکن است. مردمان می‌کوشند با انجام اعمال خودشان به آسمان وارد شوند. یا اینکه با ایمان آغاز می‌کنند، اما بعد به سراغ اعمال می‌روند، که دیگر فاجعه است.

مرحوم دکتر دبلیو. ای. سنگستر (W.E. Sangster) روزی برای دیدار زنی که در شرف مردن بود به بیمارستان رفت. به او گفت: «آیا برای ملاقات با خدا آماده‌ای؟ زمانی که به دیدار او نایل شوی، یه او چه خواهی گفت؟»

زن دستانش را بالا گرفت و گفت: «من یک بیوه‌زن هستم. پنج فرزند بزرگ کرده‌ام، بنابراین وقت آن را نداشته‌ام که به کلیسا بروم و یا به کتاب مقدس و دین بپردازم. اما برای پرورش فرزندانم نهایت تلاشم را کرده‌ام، و زمانی که با خدا روبرو شوم دستانم را بلند می‌کنم تا او آنها را ببیند و مطمئنم که او درک خواهد کرد.»
حال اگر شما بودید در پاسخ این زن چه می‌گفتید؟ دکتر سنگستر فقط این جمله را به او گفت: «دیگر خیلی دیر شده، عزیزم، خیلی دیر شده.»
زن گفت: «منظورت چیست؟»

او در پاسخ گفت: «خوب، اکنون کسی در برابر تو ایستاده که دستانش را به پیشگاه خدا برافراشته و خدا خدا جز دستان او به هیچ چیز دیگری نمی‌نگرد.»
زن باز گفت: «منظورت چیست؟»

دکتر سنگستر به او گفت: «تو کلت را بر دستان خودت نگذار- به دستان او تو کلت کن.»

شریعت گرایي هنوز با ما و متداول است. اهالی بریتانیا معمولاً بر این پندارند که مسیحی بودن یعنی مهربان بودن با مادر بزرگشان و گربه‌شان. می‌اندیشند: «من هم به اندازه هر مسیحی کلیسارو دیگری خوب هستم.» وقتی این را می‌گویند در دام شریعت‌گرایی گرفتارند. لازم است به آنها بگوییم که رعایت ۱۰۰ درصد شریعت متضمن ورود به آسمان است و بس، و اگر بخواهند همین جور که هستند به آنجا بروند کار را برای دیگران خراب خواهند کرد!

شریعت‌گرایی را در کلیسا هم می‌توانیم بیابیم. آنان بسیار مستعدند تا قوانینی را بر دوش اعضای خود بگذارند. برای ورود به کلیسا چهار پله بیشتر وجود ندارد: توبه، ایمان، تعمید و دریافت روح‌القدس. نباید هیچ پله دیگری بر آن افزود. راه پله اصلی در داخل کلیساست. همچنان که از اول و دوم پطرس درمی‌یابیم برای بالا رفتن پله‌های زیادی هست، اما در بیرون کلیسا همان چهار پله وجود دارد. ولس بدبختانه کلیساها دوست دارند بگویند: «باید حتماً یک اسقف شما را تأیید نماید»، یا «باید این کار یا آن کار را انجام بدهید»، یا «باید سرسپردگی شما ثابت شود»، یا «باید اطاعت از رهبری را قبول کنید» و غیره. همه این پله‌ها مال درون کلیسا هستند، نه بیرون آن.

بی‌بند و باری هنوز با ما همراه است

هنوز کسانی هستند که می‌پندارند زنا کردن با یک بی‌ایمان آنان را روانه دوزخ می‌سازد، اما زنا کردن با یک ایماندار پذیرفتنی است. هنوز کسانی هستند که معتقدند انواع معینی از گناهان در مورد ایمانداران قابل توجیه است، که شاید شما اندگی از پاداش یا برکت الهی را از دست بدهید، اما بلیت آسمان همچنان در جیبتان خواهد بود. غلاطیان شدیداً با این تفکر برخورد می‌کند و می‌گوید که اگر آگاهانه به سراغ گناه بازگردید وارث پادشاهی خدا نخواهید شد.

آزادی هنوز با ما همراه است

ما می‌باید در کنار دیگران در مسیر باریک اعتدال گام برداریم، تا نسیم روح بر

صورت‌مان بوزد و برکت فیض خدا شامل حالمان گردد. ما آزادیم اما نه برای اینکه گناه کنیم بلکه آزادیم تا با دلیری به روح رفتار نماییم.

غلاطیان یکی از نیرومندترین نامه‌هایی است که تا کنون خوانده‌اید. از همه مهم‌تر آن است که این نامه را بخوانید و به پیغامی که دارد گوش بسپارید. در زیر من تفسیر خودم را از این رساله ارائه می‌نمایم:

از: پولس، فرستاده خداوند (که نه از جانب صاحب منصبان انسانی یا حتی به واسطه هدایت الهی از طریق نماینده انسانی، بلکه شخصا از سوی عیسی مسیح و پدرش خدا، که پس از تدفین او را زنده کرد، فرستاده شده است). همه برادران مسیحی اینجا نامه‌ام را خوانده و آن را تأیید می‌کنند.

به: گردهمایی قوم خدا در استان غلاطیه:

باشند که همه شما از درک سخاوت و هماهنگی کامل خدای پدر ما، و پسرش عیسی، که خداوند و مسیح است بهره‌مند شوید. اعمال بد ما به بهای جان او تمام شد، اما او داوطلبانه ما را از بی‌بند و باری اخلاقی زمانه کنونی مان رهایی بخشید. این نقشه رهایی با تصمیم خدای پدر کشیده شده بود و هرگز نباید از یاد ببریم که این رهایی را از او داریم. پس چنین باد.

در شگفتم از اینکه می‌بینم شما بدین زودی از آن خدایی که شما را به واسطه هدیه رایگان مسیح فراخوانده است رویگردان شده، و به سوی انجیلی دیگر گرویده‌اید که حتی نمی‌توان بر آن نام «مژده» را نهاد. اما کسانی هستند که با هدف وارونه جلوه دادن انجیل فکرتان را مغشوش می‌سازند. اما گوش کنید- حتی اگر خود ما، یا حتی فرستاده‌ای مافوق طبیعی از جهانی دیگر، پیغامی مغایر با آنچه که ما به شما بشارت دادیم موعظه کند، ملعون باد! پیشتر هم این را به شما گفتیم، اما باید آن را تکرار کنم- اگر هر کسی انجیلی غیر از آنچه پذیرفتید به شما موعظه کند، نفرین دوزخ بر او باد!

آیا تأیید مردم را می‌خواهم یا تأیید خدا را؟! آیا اتهام من این است که می‌کوشم خشنودی و محبوبیت مردم را به دست آورم؟ اگر همچنان در پی خشنودی مردم

بودم، آخرین کاری که برمی‌گزیدم خدمت به مسیح می‌بود.
ای برادران عزیزم، می‌خواهم این مسئله را برای همه شما روشن کنم که
مژده‌ای را که من به شما بشارت دادم، قصه‌ای ساخته و پرداخته بشر نیست. من
درباره آن نه از کسی چیزی شنیدم، و نه کسی آن را به من آموخت؛ من آن را
مستقیماً از عیسی مسیح دریافت کردم و رویدادهای زندگی من این را اثبات
می‌نماید.

شما باید وصف زندگی گذشته مرا در دین یهود شنیده باشید. من از سر تعصب
شدید به شکار ایمانداران مسیحی می‌پرداختم و آن را ویران می‌کردم. من به عنوان
یک هوادار پرو یا قرص یهودیگری از بسیاری از همسالان قوم خود پیشی گرفته
بودم، به همین سبب در اجرای سنت‌های پدران، بی‌نهایت پرنشور عمل می‌کردم.
آنگاه خدا وارد بازی شد. او مرا از بطن مادرم نشان کرده بود و سخاوتمندانه مرا
از میان همه مردمان برگزید تا به دیگران نشان دهد که پسرش به راستی چگونه
است، به ویژه آنانی که بیگانه خوانده می‌شدند. در آن زمان تصمیم گرفتم که با
هیچکس مشورت نکنم، پس به اورشلیم رفتم تا با آنانی که از پیش به کار رسالت
خداوند مشغول بودند به مشاوری بپردازم. در عوض آن به تنهایی راهی بیابان
عربستان شدم و در آنجا تمام مدت به اندیشیدن پرداختم؛ و از آنجا هم مستقیماً
به دمشق بازگشتم.

آنگاه پس از سه سال، به اورشلیم رفتم تا با پطرس دیدار کنم. حتی در آن
زمان هم تنها دو هفته نزد او ماندم و به جز یعقوب، برادر پیشوای آسمانی‌مان، هیچ
رسول دیگری را ندیدم. (خدا ناظر بر چیزهایی است که من می‌نویسم، و در این
مورد دروغ سرهم نمی‌کنم). پس از آن، به نواحی گوناگون سوریه و کیلیکیه رفتم.
از این رو هنوز جماعت‌های مسیحی یهودیه مرا به چهره نمی‌شناختند. آنها فقط
از روی شنیده‌ها مرا می‌شناختند - اینکه دشمن جرارشان اکنون همان باورهایی را
انتشار می‌دهد که در گذشته به نابودی آن کمر بسته بود - و آنان به خاطر این
دگرگونی خدا را تمجید می‌کردند.

پس از گذشت چهارده سال، بار دیگر برای دیداری روانه اورشلیم شدم. این
بار برنابا و تیتوس هم مرا همراهی می‌کردند. این خدا بود که مرا به این سفر
برانگیخت تا با رهبران سرشناس مسیحیان یهودی تبار مباحثه‌ای خصوصی داشته

باشم. انگیزه‌ام این بود که انجیلی را که در میان ملل غیریهودی انتشار می‌دادم به آنها ارایه نمایم، مبدا همه تلاش‌هایم بیهوده بوده باشند. من تیتوس را به عنوان یک نمونه آزمایشی همراه خودم برده بودم، زیرا او یک مسیحی یونانی‌تبار بود. اما ایشان حتی یک بار هم اصرار نکردند که وی باید ختنه شود. در واقع هیچیک از آنان این مطلب را زیر سؤال نبردند جز عده‌ای نفوذی که که اصلاً اجازه ورود به آن جمع را نداشتند. آنان برای جاسوسی آن آزادی که در مسیح از آن بهره‌مندیم آمده بودند؛ ایشان در جستجوی یافتن راهی بودند تا ما را زیر کنترل سیستم خودشان ببرند. ولی ما دمی هم تن به خواسته‌هایشان ندادیم وگرنه حقیقت انجیل را از دست می‌دادید. اما تا آنجا که به رهبران سرشناس مربوط می‌شد، (موقعیت آنان برای من اهمیتی ندارد، زیرا خدا به منزلت ظاهری توجهی نمی‌کند؛ منظورم آنانی است که آشکارا بدیشان به چشم دیگران می‌نگرند)، ایشان چیزی بر تعلیمی که می‌دادم نیفزودند. بلکه به عکس، ایشان صلاحیت مرا برای انجام وظیفه رسانیدن انجیل به غیریهودیان به رسمیت شناختند، همان‌گونه که وظیفه رسانیدن انجیل به یهودیان به پطرس سپرده شده بود. زیرا همان‌خدایی که از طریق پطرس چونان رسول یهودیان به طرز مؤثر عمل کرده بود، از طریق من نیز چون رسول غیریهودیان عمل نمود. پس چون یعقوب و یوحنا و کیفا (پطرس نام عبرانی خود را استفاده می‌کرد) که مشهور به ارکان بودند مشاهده کردند که خدا تا چه اندازه مرا مشمول برکت خویش قرار داده، به من و برنابا دست رفاقت دادند و توافق شد که ما نزد غیریهودیان برویم و آنان نزد یهودیان. فقط خواستند که برای مسیحیان فقیر یهودی‌تبار هدایای مالی بفرستیم، که البته خود من نیز مشتاق به انجامش بودم.

اما بحران جدی زمانی آغاز شد که پطرس به قصد پس دادن بازدید ما به انطاکیه آمد. من با او رویاروی مخالفت کردم، چه آشکارا تقصیر کار بود. زیرا در ابتدا در کمال خرسندی با غیریهودیان همسفره می‌شد، اما همین که همکاران یعقوب آمدند، یا پس کشید و خود را جدا کرد، چرا که بیم داشت که ایشان چه خواهند اندیشید. سایر یهودیان نیز وانمود کردند که با او همداستان هستند و حتی برنابا نیز در ریاکاری آنان گرفتار آمد. زمانی که دیدم چنین رفتاری با حقیقت انجیل همراستا نیست، در حضور همه به پطرس گفتم: اگر تو، با اینکه یهودی‌نژاد هستی محظورات اخلاقی یهود را به کنار گذاشته همچون غیریهودیان زندگی می‌کنی، چگونه است

که به ناگاه غیریهودیان را وامی‌داری که رسوم یهودیان را بپذیرند؟
 ما در میان قوم برگزیده خدا به دنیا آمده‌ایم و نه در میان بیگانگان و اقوام
 بی‌شریعت. با این وجود به خوبی می‌دانیم که انسان نمی‌تواند با تلاش برای اطاعت
 از احکام شریعت پارسا شمرده شود، بلکه تنها راه پارسا شمرده شدن توکل نمودن
 به عیسی مسیح برای برداشتن گناه می‌باشد. پس خود ما یهودیان هم مجبور شدیم
 با اتکا به کار مسیح عیسی خودمان را با معیارهای خدا تطبیق دهیم نه با تلاش‌های
 شخصی خودمان. زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی‌شود.
 نوشته‌های مقدس ما هم صراحتاً تأیید کرده‌اند که «زنده‌ای نیست که به حضور تو
 پارسا شمرده شود» (مزمور ۱۴۳: ۲). اما اگر در حالی که در پی پارسا شمرده شدن به
 واسطه مسیح هستیم، معلوم شود که گناهکاریم، آیا این بدان معنی است که مسیح
 خود هرج و مرج گراست و گناه را تشویق می‌کند؟ به هیچ‌روی!

زیرا اگر آنچه را که خود ویران کردم از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می‌دهم
 که به راستی نسبت به شریعت نافرمانم. من مدت‌ها پیش دریافتم که تلاش برای
 حفظ شریعت، کاری مهلک است. ناکامی نفس مرا کشت - اما همان مجالی را که
 نیاز داشتیم تا به واسطه آن مطابق آنچه که خدا می‌خواست زندگی کنم، به من
 عطا کرد. چون زمانی که دریافتم مسیح به خاطر من بر صلیب مرده، آن کسی که
 بودم با او مرد. می‌دانم که هنوز نفس می‌کشم، اما دیگر واقعا من نیستم که زندگی
 می‌کنم؛ مسیح است که در من زندگی می‌کند. و این زندگی که اکنون در جسم
 فانی می‌کنم، از اعتماد مداوم به پسر خداست که مرا تا جایی محبت کرد که جان
 خود را به خاطر من داد. هر کس هر چه می‌خواهد بکند، من آن کسی نخواهم بود
 که سخاوت خدا را زاید نمی‌شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه حفظ شریعت به دست
 می‌آمد، پس مرگ مسیح سراسر بیهوده بوده است.

ای غلاطیان نادان! چه کسی شما را افسون کرده است که دیگر بر مبنای
 آنچه راست است عمل نمی‌کنید؟ چشمان خود را به روی عیسی مسیح با تمام
 توصیف‌های روشنی که از مصلوب کردن وی نمودیم، بسته‌اید. فقط به یک پرسش
 ساده من پاسخ دهید: آیا زمانی که روح خدا را تجربه کردید، آیا به خاطر انجام
 اعمال شریعت بود یا به واسطه ایمان به آنچه که شنیدید؟

بسیار خوب! آیا عقل از سرتان پریده؟ شما که با نیروی مافوق طبیعی روح

خدا آغاز کردید آیا اکنون می‌خواهید با انرژی طبیعی نهاد انسانی به مقصد برسید؟ آیا از همه این چیزها هیچ نیاموخته‌اید؟ یقین دارم که این همه تجربه را به دور نخواهید افکند. مگر اینکه به راستی بیهوده بوده باشد! به من بگویید زمانی که خدا روح خود را آزادانه به شما عطا می‌کند، به طوری که معجزات در میان شما ظاهر می‌سازد این به خاطر اطاعت شما از شریعت او بوده، یا از آن‌رو که به آنچه شنیدید اعتماد کامل نمودید؟

تجربه شما مشابه تجربه ابراهیم است، زیرا او ایمان آورد که خدا می‌تواند وعده‌ای را که به وی داده تحقق بخشد، و به خاطر این اعتماد بود که نامش در کلام خدا به عنوان مردی نیکو ثبت گردید (پیدایش ۱۵: ۶). پس درمی‌یابید که فرزندان راستین ابراهیم کسانی هستند که چنین اعتمادی به خدا داشته باشند. و کتاب مقدس روزهایی را پیش‌بینی کرده که خدا سایر نژادها را دقیقاً بر پایه ایمانشان پارسا خواهد شمرد، از این‌رو، پیشاپیش به ابراهیم بشارت داد که «تمام قومها به واسطه تو برکت خواهند یافت». پس آنها که به ایمان اتکا دارند، با ابراهیم ایماندار برکت می‌یابند.

اما آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، عملاً همگی دچار لعنت خدا هستند، نه برکت او. زیرا شرعت موسی صراحتاً اظهار داشته که: «ملعون باد هر که به تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده عمل نکند» (تثنیه ۲۷: ۱۶). کاملاً واضح است که اگر قرار است خدا ما را با چنین معیاری بسنجد، هیچ‌کس نمی‌تواند از عهده رعایت آن برآید. حتی عهد عتیق هم به بیانی دیگر بر این مطلب صحه گذارده - «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد» (حقوق ۲: ۴). شریعت هرگز به ایمان داشتن اهمیتی نمی‌دهد، تأکیدش همه بر دستاوردهای انسانی است - «کسی که اینها را به عمل آورد، به واسطه آنها حیات خواهد داشت» (لاویان ۱۸: ۵).

مسیح خونبهای لعنت شریعت که ما را اسیر ساخته بود پرداخت و بهای این کار آن بود که خودش به جای ما لعنت شود. به بیان دقیق‌تر او بالاترین تاوان شریعت را پرداخت - «هر که به دار آویخته شود ملعون است» (تثنیه ۲۱: ۲۳). مسیح ما عیسی با انجام چنین کاری برکت ابراهیم را نصیب غیریهودیان نمود. بدین ترتیب اکنون ما می‌توانیم قدرت آن روح را که وعده داده شده بود، به سادگی از راه ایمان دریافت کنیم.

ای برادران من حرف عجیب و غریبی نمی‌زنم. می‌توانم از امور روزمره انسانی مثالی بیاورم. به مجریدی که کسی وصیت‌نامه‌اش را مهر و موم کرد، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند آن را لغو کند یا چیزی بدان بیفزاید. حال، خدا به ابراهیم و «نسل او» (پیدایش ۱۸:۲۲) وعده‌ای داده است. فقط توجه داشته باشید که این واژه مفرد است نه جمع، یعنی یکی از افراد ذریت ابراهیم را نشانه می‌رود نه همه آنها را، که مقصودش کسی جز مسیح نیست. اما سخن من این است: شریعتی که آمد، نمی‌تواند عهدی را که خدا چهارصد و سی سال پیشتر بسته بود لغو نماید، یا آن را از درجه اعتبار ساقط کند. این دو با هم غیرقابل قیاس‌اند. زیرا اگر میراث بر رعایت شریعت استوار باشد، دیگر بر وعده استوار نیست؛ اما خدا با سخاوت تمام نخست آن را از راه وعده به ابراهیم عطا فرمود.

پس مقصود از شریعت چه بود؟ شریعت به طور موقت و برای مقابله با بی‌قانونی‌ها افزوده شد! آن هم تنها تا زمانی که آن «نسل» که وعده به او اشاره داشت، بیاید. باید ماهیت خطاکاری از طریق اعمال شریعت بر ملا می‌شد.

شریعت بر خلاف وعده مستقیماً به بشر داده نشد. خدا آن را به وسیله فرستادگان آسمانی و به دست واسطه‌ای زمینی فرورستاد. به طور معمول فرد واسطه طرف مکالمه هر دو طرف قرار دارد؛ و به تعبیری شریعت پیمانی دوطرفه است، که مردم باید شروط مندرج در آن را بپذیرند. در صورتی که اعتقاد ما بر آن است که خدا یکی است. او با هیچ‌کس برابر نیست تا با کسی معامله نماید، بلکه بنا به صوابدید خودش عمل می‌نماید، چنان که در مورد اعطای مستقیم وعده عمل نمود.

آیا این تفاوت‌ها بدین معناست که خدا دو سیستم دینی رقیب معرفی کرده، یعنی شریعت را به عنوان جایگزینی برای وعده ارایه نموده؟ به هیچ‌روی! اگر قبول شدن در آزمون شریعت می‌توانست زندگی مردمان را خوب سازد، در آن صورت پاسخ شریعت‌گرایی بود. اما قوانین کتاب مقدس با اثبات این حقیقت که همه مرتکب گناه می‌شوند عملاً نشان داد که با شریعت نجات ممکن نیست. آنچه وعده داده شده بود بر پایه ایمان به عیسی مسیح به ایمانداران عطا می‌شود.

تا پیش از آنکه فرصت آمدن ایمان دست دهد، ناگزیر بودیم تحت قیومیت شریعت به سر ببریم و در بند شریعت اسیر باشیم، در انتظار روزی که به ما نشان دهند که باید چگونه ایمان بیاوریم. به عبارت دیگر، مانند کودکانی بودیم که

شریعت به تربیت ما همت گماشته و ما را تحت انضباط شدید قرار داده بود تا زمانی که مسیح بیاید و به وسیله ایمان پارسایمان شمارد. اما اکنون که به عیسی مسیح ایمان آورده‌ایم، از آنجایی که وی از شأن کامل برخوردار است به ما این آزادی را خواهد بخشید که از آن پسران بالغ خداست.

همگی شما که با غوطه‌ور شدن در آب مسیحی شده‌اید، مسیح را دربر کرده‌اید. بنابراین دیگر افرادی جدا از هم نیستید- نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه برده نه آزاد، نه مرد نه زن. همگی شما در مسیح عیسی یکی هستید. و حال به عنوان اعضای بدن مسیح همان یگانه نسل ابراهیم‌اید که وعده برکت به او داده شد. باری سخن من این است: یک کودک می‌تواند ارث ببرد، اما تا زمانی که زیر سن قانونی است، با برده فرقی ندارد، هرچند مالک همه چیز باشد. و تا زمانی که پدرش تعیین کرده است باید زیر نظارت قیمان و وکلا باشد. در مورد ما نیز به همین گونه است: تا زمانی که ما اطفال روحانی بودیم، رفتارمان بر طبق اصول خرافی و کودکانه دنیا بود.

اما خدا زمانی را برای رسیدن به سن قانونی مقرر کرده بود و چون زمانش رسید، خدا پسر خود را به دنیا فرستاد. او هم مانند همه ما از زنی زاده شد. او زنی یهودی بود، پس پسرش هم تابع شریعت به دنیا آمد. همین امر به او این توانایی را بخشید تا آزادی آنانی را که زیر ستم شریعت بودند بخرد، و مقام پسرخواندگی را به ایشان اعطا نماید.

پس چون شما هم به عنوان پسران به رسمیت شناخته شده‌اید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است تا به طور غریزی ندا دردهیم: «آبا، پدر!» (این دقیقاً همان عبارتی بود که عیسی پدر آسمانی‌اش را با آن مورد خطاب قرار داد). این ثابت می‌کند که شما هم پسر او هستید. دیگر برده نیستید؛ و اگر پسرید، وارث نیز هستید.

پیش از این، زمانی بود که با خدا هیچ رابطه‌ای نداشتید. اما دیتان شما را بنده خدا بانی کرده بود که واقعیت نداشتند! اما اکنون که خدا را همان گونه که هست می‌شناسید، (با بهتر بگویم، خدا خودش را به شما شناسانید) چگونه است که دیگر بار به سوی آن خرافات سست و فرومایه بازمی‌گردید؟ آیا به راستی می‌خواهید آنها را از سر نو بندگی کنید؟ روزها و ماهها و فصل‌ها و سال‌های «مقدس» را نگاه

می‌دارید! می‌ترسم همه دردسرهایی که برایتان کشیدم به هدر رفته باشد. ای برادران، از شما تمنا دارم که همچون من بشوید، زیرا هر چه باشد من نیز همانند شما شده‌ام. هرگز به من آزاری نرسانیدید. چنانکه می‌دانید، بار نخستی که نزد شما آمدم تا بشارت انجیل را به شما برسانم، به سبب بیماری جسمانی‌ام بود. وضعیت جسمانی من حتماً برای شما آزمایشی بوده، لیکن هرگز به حال و روز من به دیده تحقیر یا با کراهت نگاه نکردید. در حقیقت برعکس، چنان مرا به گرمی پذیرا شدید که گویی فرستاده‌ای آسمانی و یا حتی خود مسیح عیسی بودم. از اینکه در میان شما هستم بسیار خشنود و مفتخر بودید. پس آن همه احساسات کجا رفت؟ می‌توانم با صراحت شهادت بدهم که اگر می‌توانستید، حتی چشمان خود را بیرون آورده به من می‌دادید. اکنون چنین به نظر می‌رسد که گمان برده‌اید که من دشمنان هستم. آیا همه اینها بدین خاطر است که با شما روراست بوده‌ام؟ من می‌دانم که این اشخاص برای شما وسواس به خرج می‌دهند؛ اما انگیزه‌هایشان نیکو نیست. آنان می‌خواهند شما را تماماً مال خودشان بکنند، تا شما هم برای ایشان گریبان بدرانید.

حرف مرا اشتباه تعبیر نکنید، توجه ویژه داشتن همواره نیکوست، به شرطی که با انگیزه نیکو همراه باشد. حتی زمانی که با من نیستید من به راستی برای شما دغدغه ویژه دارم. فرزندان عزیزم، که من برایتان دردی چون درد زه دارم تا مسیح در شما شکل بگیرد، کاش هم‌اکنون نزدتان بودم تا تغییر لحن مرا به گوش خود می‌شنیدید. به راستی دیگر عاقلم به جایی نمی‌رسد که در مورد شما چه کنم.

به من بگویید، شما که اینقدر می‌خواهید زیر حاکمیت شریعت موسی باشید، آیا واقعا آنچه را که شریعت می‌گوید شنیده‌اید؟ همین یک رویداد را در نظر بگیرید: ابراهیم از دو زن صاحب دو پسر بود، یکی از کنیزی و دیگری از زنی آزاد. پسر کنیز به شیوه معمول انسانی تولد یافت؛ اما تولد پسر زن آزاد، حاصل وعده‌ای الهی بود. مقصود از این مقایسه به تصویر کشیدن واقعیاتی روحانی است. زیرا این دو پسر نماینده دو گونه رابطه متفاوت با خدا می‌باشند.

خاستگاه یکی کوه سیناست، و فرزندان‌ش در بندگی زاده می‌شوند؛ مادر نمادین آنها هاجر کنیز است که با سینا مرتبط می‌باشد که کوهی است در عربستان. سینا بر شهر اورشلیم کنونی انطباق دارد، که رهبران و رعایایش زیر بندگی به سر می‌برند.

اما یک «اورشلیم» دیگر هم وجود دارد که خاستگاهی آسمانی دارد، که نماد آن زن آزاد است، و او مادر همه ما ایمانداران می‌باشد. کتاب مقدس در مورد او می‌گوید: «شاد باش، ای نازا، ای که فرزندان نمی‌زایی؛ فریاد کن و بانگ شادی برآور، ای که درد زایمان نکشیده‌ای؛ زیرا فرزندان زن بی‌کس از فرزندان زن شویمند بیشترند» (اشعیا ۵۴: ۱)!

اما ای برادران من، ما همچون اسحاق هستیم، زیرا موجودیت ما نیز از یک وعده الهی سرچشمه می‌گیرد. در آن زمان، پسری که به شیوه معمول انسانی زاده شد، او را که به مدد روح خدا به دنیا آمده بود آزار می‌داد. امروز نیز چنین است. اما نگاه کنید که کتاب مقدس درباره نتیجه این کار چه می‌گوید: «کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز هرگز با پسر زن آزاد وارث نخواهد شد. پس ای برادران، ما فرزندان کنیز نیستیم، بلکه از زن آزادیم» (پیدایش ۲۱: ۱۰). پس برادران، این مطلب را در ذهن خود روشن سازید- ما فرزندان کنیز نیستیم، بلکه فرزندان زن آزادیم.

زمانی که مسیح ما را آزاد کرد، آزادی‌اش واقعی بود! پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی نکنید. آنچه می‌گویم آویزه گوش کنید! من، پولس، به شما می‌گویم که اگر ختنه شوید، دیگر خود مسیح برایتان هیچ ارزشی نخواهد داشت. یک بار دیگر به هر کسی که ختنه شود اعلام می‌کنم که موظف به نگاه داشتن تمام شریعت خواهد بود. با این کار تنها عضوی از بدن خود را نمی‌برید. در واقع مسیح را هم از وجود خود بریده و دور می‌کنید! زیرا هر کس که می‌خواهد با رعایت احکام شریعت مقبول خدا واقع گردد، از فیض خدا محروم خواهد گردید.

ما مسیحیان امیدمان را بر شالوده‌ای کاملاً متفاوت بنا می‌کنیم. با مدد روح خداست که ما مشتاقانه انتظار آن پارسایی را می‌کشیم و این ثمره توکل نمودن به مسیح عیسی است. از زمانی که عضوی از اعضای بدن او می‌شویم، دیگر نه ختنه اهمیتی دارد و نه ختنه‌ناشدگی، بلکه مهم ایمانی است که از راه محبت ابراز می‌شود.

در مسابقه زندگی مسیحی خوب می‌دویدید. چه کسی سد راهتان شد و نگذاشت حقیقت را پیروی کنید؟ این‌گونه انگیزشی هرگز از خدا که همواره شما را فرامی‌خواند، نمی‌آید. همان‌گونه که می‌گویند: «اندکی خمیرمایه، موجب ورآمدن

تمام خمیر می‌شود». با این حال خداوند این یقین را به من داده است که شما عقیده دیگری نخواهید داشت. اما آن که شما را مشوش می‌سازد، هرکه باشد، به سزای عملش خواهد رسید.

ای برادران، اگر من قرار بود که همچنان ختنه را موعظه کنم، دیگر چه لزومی داشت از سوی یهودیان این همه آزار ببینم؟ اگر من از قوانین ایشان هواداری می‌کردم، در آن صورت دلیلی نداشت به خاطر سخن گفتن از صلیب مورد اذیت قرار بگیرم. ای کاش آنانی که شما را مشوش می‌سازند کار را تمام می‌کردند و خود را یکباره اخته می‌کردند!

پس ای برادران، خدا شما را به آزادی فراخوانده، اما آزادی خود را بهانه‌ای برای ارضای نفس خویش مسازید. در عوض با محبت، یکدیگر را خدمت کنید. زیرا تمام شریعت را می‌توان در یک حکم خلاصه کرد، و آن این است که: «همسایه‌ات را همچون خوشتن دوست بدار» (لاویان ۱۹: ۱۸). اما اگر به گزیدن و دریدن یکدیگر ادامه دهید، مواظب باشید که یکسره به دست یکدیگر از میان نروید!

روپکردی که من از آن دفاع می‌کنم این است که در هر گامی که برمی‌دارید بگذارید روح خدا برایتان تصمیم بگیرد. آنگاه نکوشید تمایلات نفس را به‌جا آورید. زیرا تمایلات نفس به شدت برخلاف تمایلات روح است و برعکس - این دو با هم قابل قیاس نیستند، از این روست که دیگر نمی‌توانید هرآنچه را که می‌خواهید، به‌جا آورید. اما اگر عنان هدایتتان به دست روح باشد، دیگر زیر شریعت نخواهید بود. زمانی که نفس کار می‌کند، نتایج آن کاملاً روشن است: بی‌عفتی، ناپاکی، هرزگی، بت‌پرستی و جادوگری؛ دشمنی، ستیزه‌جویی، رشک، خشم؛ جاه‌طلبی، نفاق، دسته‌بندی، حسد؛ مستی، عیاشی و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می‌گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد.

زمانی که روح خدا کار می‌کند، ثمره آن نیز در شخصیت فرد نمایان می‌شود. این دسته شامل محبت، خوشی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویش‌تنداری می‌شود. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست. آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نفس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند.

اگر قرار است روح خدا زندگی‌مان را هدایت کند، بگذارید با همان روح همگام باشیم. خودپسند نباشیم و از به‌خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست

بداریم.

ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شمایی که به بلوغ روحانی رسیده‌اید باید دوباره او را سر پا بلند کنید. اما با ملایمت او را به راه راست بازگردانید. در عین حال، نگاه مراقبتان به خودتان هم باشد، زیرا وسوسه ناگهانی می‌تواند به سادگی به شما لطمه بزند.

زمانی که فشار زیاد است بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید؛ این گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد. زیرا اگر کسی خویشتن را فرد برجسته‌ای بیندارد، در حالی که به راستی کسی نباشد، خود را فریب می‌دهد.

هرکس باید اعمال خود را سبک و سنگین نماید تا ببیند آیا آنقدری که بایسته بوده انجام داده است یا نه. در آن صورت می‌تواند به اعمال خود بیاید، بی آنکه کار خود را با آنچه دیگران انجام می‌دهند مقایسه کند. زیرا هرکس مسئولیت کار خود را بر دوش دارد.

هر که از کلام خدا آموزش می‌بیند، باید آموزگار خود را در هر چیز نیکو سهیم سازد.

فریب نخورید؛ هیچکس نمی‌تواند خدا را استهزا کند. این یک قانون جهان شمول است که انسان هر چه را بکارد، همان را درو خواهد کرد. کسی که برای نفس خود می‌کارد، از نفس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح خدا می‌کارد، از روح حیات جاویدان درو خواهد نمود.

لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد. پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به ویژه به اهل بیت ایمان. ببینید با چه حروف درشتی به دست خود برایتان می‌نگارم! آنان که می‌خواهند ظاهر خود را خوب نشان دهند، وادارتان می‌کنند که ختنه شوید. تنها نیت واقعی ایشان آن است که از رسوایی صلیب مسیح برکنار باشند. زیرا حتی آنان که ختنه می‌شوند زحمت اجرای شریعت را به خود نمی‌دهند، بلکه می‌خواهند شبها ختنه شوید تا به شمار کسانی که به مناسک ایشان گردن نهاده‌اند مباحث نمایند.

اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم- جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح. به واسطه آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا. زیرا نه ختنه

چیزی است نه ختنه‌ناشدگی؛ آنچه اهمیت دارد انسان جدیدی است که در درون وجود دارد. همه آنان را که از این اصل پیروی می‌کنند، خواه یهودی تبار و خواه غیریهودی تبار را، آرامش و رحمت باد.

از این پس کسی مزاحم من نشود. آن نشان‌هایی که باید بر بدن داشته باشم دارم؛ زیرا من در بدن خود داغهای عیسی را دارم.

ای برادران، فیض خداوند آسمانی ما عیسی مسیح با روح شما باد! آمین!

۱۲- رومیان

مقدمه

بهترین راه برای مطالعه کتاب مقدس این است که آن را کتاب به کتاب بخوانید. کتاب مقدس یک کتابخانه است، و بدین ترتیب هر یک از کتاب‌های این کتابخانه را باید به عنوان یک واحد مجزا مورد نگرش قرار داد؛ هر یک برای خود نگارنده‌ای جداگانه دارند، در دوره زمانی خاصی نوشته شده‌اند، ژانر ادبی خود را دارند و برای مخاطبان بخصوصی به رشته تحریر درآمده‌اند. توجه این نکات به کسانی که می‌خواهند رومیان را بخوانند و فراموش کرده‌اند که این کتاب در اصل یک نامه است، و از این رو از طرح پرسش‌هایی که می‌تواند مقصود و معنای آن را آشکار نماید ناکامند، مفید می‌باشد.

گرچه در روزگار فرمانروایی امپراتوری رومیان نامه‌نگاری امری بسیار پرهزینه و دشوار بود، باستان‌شناسان تا کنون حدود ۱۴۰۰۰ نامه از این دوره کشف کرده‌اند. یک نامه معمولاً از ۲۰ تا ۲۰۰ واژه را دربرمی‌گرفت، و این تا اندازه‌ای به خاطر این واقعیت بود که خود آن شخص حامل نامه بود و وزن بار برای وی اهمیت داشت. نامه‌های بلندتر بسیار کمیابند. بلندترین نامه سیسرون ۲۵۰۰ واژه دارد و نامه ۴۰۰۰ کلمه‌ای سنکا رکورددار زمانه بود. میانگین نامه‌های پولس ۱۳۰۰ واژه دارد، اما نامه وی به رومیان بیش از ۷۰۰۰ واژه داشت. در حقیقت رومیان بلندترین نامه‌ای است که از روزگار باستان بر جای مانده است.

نامه‌ای غیرعادی

این نامه از جهات گوناگون غیرعادی است. سلام و احوال‌پرسی‌ها آغازین و پایانی به طرزی استثنایی بلند می‌باشند. در حقیقت فصل آخر آن فهرستی

بلندبالاست از کسانی که ابراز محبت نموده‌اند. برای یک نامه خیلی غیرعادی است که رد و بدل کردن احوال‌پرسی‌های یک دوست با دوست دیگر این همه طولانی باشد. رومیان نامه‌ای خودمانی نیست که نویسنده به خوانندگانش از زندگی روزمره خود بگوید. بیشتر به یک خطابه می‌ماند، با گپ و گفت‌های پراکنده، گویی نویسنده پاسخ کسی را که جلسه را به هم زده می‌دهد.

همچنین از این جهت که پولس آن را خطاب به کلیسایی می‌نویسد که پیشتر هیچ تماسی با ایشان نداشته است، از دیگر نامه‌های او متمایز می‌باشد. پولس همیشه به کلیساهایی که از آن خودش بودند توجه نشان می‌داد و آنان را طرف خطاب سخنان خود قرار می‌داد. او عادت نداشت در کار دیگران مداخله کند، از این رو نگارش بلندترین نامه‌اش به کلیسایی که نه پایه‌گذارش بوده و نه هرگز از آن دیداری کرده بوده، عجیب به نظر می‌رسد. با این وجود از لحن وی پیداست که هرچند هیچ رابطه شخصی با آنان ندارد، اما می‌خواهد به دیدارشان بشتابد و دوست دارد با آنان آشنا شود.

وانگهی، این نامه اندیشمندانه‌تر از دیگر نامه‌های او است، به هیچ بحران یا ستیزه بخصوصی که مستلزم اصلاح وی باشد، اشاره نمی‌کند (هرچند همان گونه که خواهیم دید، اشکالاتی وجود دارد که لازم بود بدان اشاره شود). از بیشتر نامه‌های او رایحه نبرد به مشام می‌رسد، اما در اینجا از آن رایحه خبری نیست.

با توجه به سبک یگانه آن، مفسران کتاب مقدس به شیوه‌های گوناگون در جستجوی دلیلی برای توجیه منظور پولس از نگارش رساله رومیان برآمده‌اند. این توجیحات را می‌توانیم به سه دسته اصلی تقسیم کنیم.

برخی با پولس می‌آغازند و می‌گویند که دلیل نگارش این نامه را باید در او یافت. برخی دیگر می‌گویند که دلیل را باید در هر دو یعنی نگارنده و خوانندگان و روابط میان آنان جست. دیگران می‌گویند دلیل نگارش نامه را تنها باید در خوانندگان جستجو کرد.

نویسنده

نخستین توجیه بر این قرار است: سال نگارش نامه حدود ۵۵ م می‌باشد، و پولس تا این زمان ۲۰ سال بود که موعظه می‌کرد. استراتژی او این بود که در همه مراکز

اصلی جمعیت کلیسای خودکفا، خودگردان و خودتبشیر بنیاد گذارد. تا این زمان وی در بسیاری از شهرهای مهم شرق مدیترانه به این هدف خود دست یافته بود. واپسین کاری که وی در شرق بدان دست زد، گردآوری کمک‌های مالی برای فقیران اورشلیم بود. کلیسای اورشلیم با قحطی دست به گریبان بود و فقرا به شدت از آن در رنج بودند، پس پولس به کلیساها تعلیم می‌داد که برای مسکینان مسیحی اورشلیم اعانه جمع کنند. او سه ماه در یونان منتظر هوای مساعد برای کشتیرانی می‌ماند تا هدایا را به اورشلیم ببرد. از آنجایی که در این زمان فرصت کافی دارد، این نامه بلندبالا را در زمستان می‌نویسد تا انجیلی را که موعظه می‌کرد برای همیشه ثبت نماید. سه گونه از این نظریه وجود دارد:

یک بیانیه

گروهی چنین استدلال کرده‌اند که رومیان بیانیه انجیلی است که پولس آن را وعظ می‌کرد- یعنی واپسین وصیت و شهادت او. او نمی‌دانست که چقدر دیگر یارای سفر و سخن گفتن خواهد داشت، زیرا به او هشدار داده بودند که جفا و زندان در پیش خواهد داشت. پس رومیان بخشنامه‌ای است که تعلیم پولس را خلاصه می‌کند. آنانی که به این نظریه باور دارند، برای گواه آوردن روی کلمات پولس انگشت می‌گذارند: «از انجیل سرافکنده نیستم».

یک مباحثه

دیگران این نظریه را از دیدگاه مباحثه‌ای می‌نگرند و می‌گویند پولس استدلال‌های خود را در مورد ایرادهایی که بر انجیل وارد شده بود، به رشته تحریر درمی‌آورد، کاری شبیه به آنچه که جاش مک داوول با انتشار کتاب‌هایی در پاسخ به اشکالاتی که مردمان امروزی در مورد پیغام انجیل با آن روبرو شده بودند، کرد. پولس به مباحثه عادت داشت و بحث کردن پیرامون انجیل را روشی مؤثر و مفید می‌دانست، به ویژه زمانی که از تالار سخنرانی افسس بهره‌مند بود. پس با پرسش‌ها و ایرادهای اصلی آشنا بود و از این رو آرزو داشت کتابچه راهنمایی در پاسخ به ایرادات وارد بر انجیل فراهم نماید.

اشکالات

اما این دو رویکرد چند اشکال اساسی دارد.

نخست آنکه، اگر رومیان چکیده‌ای از انجیلی است که پولس بدان موعظه می‌کرده؛ پس چرا تنها آن را برای یک کلیسا فرستاده است؟ چرا آن را در میان کلیساهای متعدد به گردش درنیاورده؟ آیا کلیسای اورشلیم یا یکی از کلیساهایی که خودش آن را بنیاد نهاده بود برای این مقصود سزاوارتر نبودند؟

دوم آنکه، رومیان دربرگیرنده همه عناصر انجیل پولس نمی‌باشد. برای مثال، با وجودی که می‌دانیم پولس همواره به پادشاهی خدا موعظه می‌کرده، در آن حتی یک اشاره هم به پادشاهی خدا به چشم نمی‌خورد. موارد آشکار دیگری هم در این رساله از قلم افتاده‌اند: در مورد رستاخیز عیسی یا صعودش اشاره‌ای بسیار اندک شده است، درباره کلیسا تقریباً چیزی گفته نشده؛ از شام خداوند هیچ ذکری به میان نمی‌آید؛ و هیچ توضیح روشنی از بهشت یا دوزخ ارایه نمی‌شود. جای توبه در این رساله تقریباً خالی است، و مفهوم تولد دوباره به کلی حذف شده است. نبود اشاراتی به خدای پدر کاملاً آشکار است.

بدین ترتیب این شکاف‌ها به ما می‌گویند که این رساله چکیده‌ای از موعظات پولس نمی‌باشد، زیرا این همه آن انجیلی نیست که ما در دیگر نامه‌های او می‌خوانیم و وعظش را در کتاب اعمال می‌شنویم. آنانی که وعظ انجیل خود را بر شالوده نامه پولس به رومیان بنا می‌کنند، در بسیاری از موارد کم می‌آورند. همچنین برخی از مضامین برجسته‌تر از آنچه که لازم است به نظر می‌رسند. چرا باید این همه زمان صرف موضوع پارساشمردگی و کارهای ابراهیم شود؟

دلیل سوم که باعث می‌شود نظریه نگارش بیانیه انجیل از سوی پولس را نپذیریم این است که فصل‌های ۹-۱۱ با این نظریه همخوانی ندارند. در این فصل‌ها پولس سفره دل خود را در مورد قوم یهود می‌گشاید و می‌گوید که حاضر است به دوزخ برود اما در ازایش ایشان روانه بهشت گردند. اگر این نامه یک خلاصه بیانیه بود، نباید دربرگیرنده چنین مضمون غیرعادی‌ای باشد. محققان به ما می‌گویند که فصل‌های ۹-۱۱ به نوعی درون کمانک (= پراتتز) جای گرفته‌اند، و در واقع بخشی از بحث اصلی به شمار نمی‌روند. من رومیان را در دانشگاه کمبریج

و زیر نظر یکی از برجسته‌ترین معلمان کتاب مقدس که خیلی چیزها را مرهون وی هستیم، یعنی جان ای. تی. رابینسن (John A. T. Robinson)، اسقف وولویچ (Bishop of Woolwich) خواندم (هرچند وی بعدها برای مدتی از مواضع انجیلی خود عدول نمود). وی به رغم دریافت عالی‌اش از این کتاب، تنها رومیان ۱-۸ را تعلیم می‌داد، و چنین مدعی بود که فصل‌های ۹-۱۱ هیچ رابطه مستقیمی به مقصود پولس در نگارش نامه به رومیان ندارند.

اما نظریه‌ای که فصل‌های ۹-۱۱ رومیان را به حساب نیاورد، نمی‌تواند نظریه درستی باشد، آن هم به این دلیل ساده که این ما بودیم که نامه را فصل‌بندی کردیم، نه خود پولس. رشته افکار او مستقیماً از فصل ۸ به فصل ۹ و نیز از فصل ۱۱ به فصل ۱۲ رانده می‌شود و هیچ گسستی در متن به چشم نمی‌خورد. این فصل‌ها عبارات معترضه یا درون کمانک نیستند. بدین ترتیب وی در پایان فصل ۸ می‌گوید که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت خدا در مسیح عیسی جدا سازد، و بعد فهرستی از ایه می‌دهد که نمی‌تواند ایماندار را جدا کند. سپس در دنباله رشته فکر خود در فصل ۹ به رد احتمالی این نظریه از سوی یهود پاسخ می‌گوید: اگر چنین است، پس تکلیف یهودیان چه می‌شود؟ آیا خدا ایشان را به کلی منقطع نموده است؟ همین پیوستگی رشته افکار میان پایان فصل ۱۱ و آغاز فصل ۱۲ به چشم می‌خورد. فصل ۱۱ با توصیفی پرشکوه از ستایش رحمت خدا پایان می‌یابد و بی‌درنگ در فصل ۱۲ چنین می‌خوانیم: «در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که...»

نویسنده و خوانندگان

نظریه دوم رابطه میان پولس و رومیان را مورد بررسی قرار داده به دنبال دلیلی برای فرستادن این نامه از سوی پولس می‌گردد.

پایتخت امپراتوری

نظریه مزبور خاطر نشان می‌سازد که رم، پایتخت امپراتوری، برای خدمت پولس مکانی طبیعی به شمار می‌رفته است. این شهر جایگاهی استراتژیک برای انتشار انجیل بوده، چراکه در آن روزگار به راستی همه راه‌ها به رم ختم می‌شد.

در این نظریه عنصری از حقیقت وجود دارد. منظور این بوده که به جای آنکه از کسی بخواهد تا از طرف وی نامه‌ای به رومیان بنویسد، خودش نامه‌ای بدیشان نوشته خویشتن را معرفی نماید، تا نشان دهد که واعظی ستیزه‌جو نیست، بلکه همان انجیلی را که ایشان از پیش شنیده‌اند، موعظه می‌کند.

دروازه غرب

نظریه بعدی اقتباسی است از نظریه بالا و بسیار جالب‌تر. استدلال این نظریه آن است که برای پولس رم دروازه اسپانیا در غرب به شمار می‌رفت. اکنون که وی به نیمه شرقی دنیای مدیترانه‌ای بشارت داده بود، می‌خواست به غرب برود و از این رو به پایگاهی تازه نیاز داشت که به مقصد ماموریت مسیحی‌اش نزدیکتر باشد. اورشلیم نخستین و انطاکیه دومین پایگاه او بود، اما فاصله انطاکیه تا اسپانیا بسیار زیاد بود، بنابراین رم می‌توانست به عنوان پایگاه سوم فعالیت بشارتی وی مورد استفاده قرار گیرد.

شاید در دو نظریه بالا عناصری از حقیقت وجود داشته باشد، اما این همه حقیقت نیست.

۱- هر دو نظریه فرض را بر این می‌گیرند که پولس می‌کوشد از خوانندگانش برای خود چیزی بگیرد. اما لحن نامه کاملاً خلاف آن را نشان می‌دهد. او می‌گوید که می‌خواهد بدیشان چیزی بدهد، نه اینکه از آنان چیزی بگیرد. در عمل وی می‌گوید که می‌خواهد خدمتشان نماید.

۲- همچنین، هیچیک از دو نظریه بالا فصل‌های ۹-۱۱ را توجیه نمی‌کنند. اگر او از خدمت بشارتی خویش در غرب تنها قصد گرفتن پشتیبانی از ایشان را دارد، پس چرا باید تا این اندازه از قوم اسرائیل یاد کند؟ در واقع این فصل‌های معمابرانگیز که برای بسیاری از نظریه‌ها یک مشکل به نظر می‌رسند، مهمترین بخش نامه به شمار می‌روند.

۳- وانگهی، این نظریه‌ها فصل‌های ۱۲-۱۶ را هم که بر موضوعات بخصوصی همچون نحوه در ایمان زیستن رومیان متمرکز شده‌اند، نمی‌توانند توجیه کنند. چرا پولس درباره اخلاقیات و رفتار مسیحی سخنانی کلی بر زبان نمی‌آورد؟ چرا تنها بر

پاره‌ای مشکلات عملی انگشت می‌گذارد؟

خوانندگان

اکنون اجازه بدهید به نظریه‌هایی پردازیم که به نامه از منظر روم می‌نگرند. در اینجا این پرسش را مطرح می‌کنیم که چرا کلیسای روم به این نامه نیاز داشت.

بیرونی - شهر سیاسی

پولس وقتی می‌گوید که خدا دولت را بر کلیسا مسلط نموده، از ارزش آن باخبر است. وی در فصل ۱۳ بدیشان می‌گوید که به رهبران سیاسی احترام بگذارند و بدیشان مالیات پردازند. در حقیقت، رهبر شمشیری است در دست خدا برای اداره کردن کشور. بنابراین اگر به عنوان کلیسا مورد آزار و جفا قرار می‌گیرند، باید اطمینان حاصل نمایید که این به خاطر خلافتی که مرتکب شده‌اند و سزاوار تنبیه می‌باشند، نیست.

اجتماعی

روم یک کلان‌شهر بود، و رفتار مردم این شهر را از نامه پولس می‌توان فهمید. فصل ۱ کتاب شبیه روزنامه آخر هفته است که گویی در روم به چاپ رسیده باشد. به طور خاص، روم بستر یا کانون همجنس‌گرایی بود. از ۱۵ امپراتور نخست روم، ۱۴ نفرشان به آمیزش با همجنس مبادرت می‌ورزیدند. اگر امپراتوران چنین بودند، آیا می‌توانید تصور کنید که وضع دربار چگونه بوده است؟ او اعمال گناه‌آلودی را که به طور معمول در روم آن زمان به وقوع می‌پیوست یاد می‌کند: شیوع رفتارهای ضداجتماعی، ناطاعتی فرزندان از والدین؛ پشت کردن مردم به قانون و مقررات؛ خشونت و جنایت لگام گسیخته. این تصویری است شایان توجه از پایتخت باستانی امپراتوری، و امروز هم نمونه‌های مشابه متعددی هم وجود دارد. آنها در امر گردآوری مالیات با مشکل روبرو بودند، چراکه کار سیاه (مخفیانه) و طفره رفتن از پرداخت مالیات آن زمان هم شایع بود. از این رو وی به طور خاص نگران بود که مبادا کلیسا هم به محیط اجتماعی پیرامون خود آلوده گردد. هر چه بگنجد نمکش

می‌زنند، وای به روزی که بگندد نمک!

درونی - کلیسا

بدین ترتیب گروهی چنین استدلال می‌کنند که نامه رومیان در حکم خدمت پولس به این کلیساست پیش از آنکه خودش به روم برسد، چون او اطمینان نداشت که اصلا به مقصد برسد. روح القدس آشکار ساخته بود که هر لحظه ممکن است وی دستگیر و به پای محاکمه کشیده شود. نمی‌داند که آیا خواهد توانست به آرزوی خود رسیده و در روم موعظه خواهد کرد یا نه، پس تصمیم می‌گیرد پیش از آنکه وارد آنجا شود از طریق نامه برایشان موعظه کند و برایشان هیچ تردیدی باقی نگذارد که در چنین شرایطی انجیل تنها راه چاره است. بنابراین در نامه شاهد رشته‌ای از خدمات به مسیحیانی هستیم که ناگزیرند در این شهر آلوده به شرارت، جنایت و خشونت زندگی کنند.

درباره کلیسای روم اطلاعات چندانی در اختیار نداریم. می‌دانیم که پطرس و پولس از آن دیدن کرده‌اند، اما این دیدارها پس از پایه‌گذاری این کلیسا انجام گرفته‌اند. این را می‌دانیم که در روز پنتیکاست کسانی از روم در اورشلیم جمع شده بودند، و بی‌گمان برخی از آنها در همان روز ایمان آوردند. باید عده‌ای از آنها انجیل را با خود به روم برده باشند، چون در آن زمان یک کلنی ۴۰۰۰۰ نفری از یهودیان در روم می‌زیستند.

پس نخستین کلیسای روم ترکیبی یهودی داشت و در گتو (محله) ی عبرانیان ایماندار به عیسی که جملگی پر از روح القدس بودند، آغاز گردید. کلیسای روم رشد کرد و بی‌گمان از طریق بشارت انجیل توسط بازرگانان و کسبه یهودی که به شهر آمد و رفت می‌کردند، تغذیه می‌شد.

کلاودیوس، امپراتور روم فردی ضد یهودی بود و همه ۴۰۰۰۰ یهودی را از شهر بیرون راند. اعمال ۱۸ به ما می‌گوید که زوجی به نام‌های پریسکیلا و آکیلا در پی رانده شدن از روم با پولس آشنا شدند. پس کلیسای مسیحی در روم در این زمان منحصرأ از غیریهودی‌تباران تشکیل شده بود.

در سال ۵۴ م. کلاودیوس مرد و یهودیان به روم بازگشتند، چون امپراتور بعدی، یعنی نرون، دریافت که یهودیان برای رونق بازار و کسب و کار بسیار مفیدند،

پس ایشان را دعوت به بازگشت کرد. مسلم است که مسیحیان یهودی تبار وقتی برگشتند دیدند که اداره کلیسا به دست مسیحیان غیریهودی تباری افتاده است. یهودی تباران مورد استقبال چندانی قرار نگرفتند، و بدین ترتیب تنش به وجود آمد. این زمینه به بازگشایی نامه به رومیان کمک می‌کند. به هنگام خواندن نامه درمی‌یابیم که تقریباً هر بخش از آن به این موقعیت می‌پردازد. پولس به عنوان یک یهودی که خوانده شده تا در میان غیریهودیان خدمت کند، به طرز بی‌مانند برای آشتی ایجاد کردن میان این دو گروه تجهیز شده بود.

فصل‌های ۱-۸

گناه

او نامه را با نگاهی به گناه که در شهر روم رواج داشت می‌آغازد و به هر دو گروه یادآوری می‌کند که گناه‌کارند. یهودیان از غیریهودیان بهتر نیستند، غیر یهودیان هم از یهودیان برتر نمی‌باشند. می‌گوید از آنجایی که مرگ مسیح هم در دسترس یهود بوده و هم غیریهود، باید برای حیات به روح‌القدس روی بیاوریم.

پارسا شمردگی

وی به تفصیل به این مطلب می‌پردازد که چگونه گناه‌کاران خطاکار می‌توانند در پیشگاه خدا قدیسانی بی‌گناه اعلام شوند. سپس توجه خود را به این معطوف می‌نماید که چگونه یهودیان و غیریهودیان می‌توانند با خدا مصالحه کنند و توضیح می‌دهد که هر دو به یک طریق، یعنی با ایمان «پارسا شمرده» می‌شوند. همان خون ایشان را نجات می‌دهد، پس دیگر لزومی ندارد بر سر این که کدام اهمیت بیشتری دارند بحث کنند.

بی‌بند و باری و شریعت‌گرایی

پولس در فصل‌های ۶-۷ به معضلات خاصی می‌پردازد که یهودیان و غیریهودیان با انجیل داشتند. غیریهودیان مستعد بی‌بند و باری بودند و یهودیان مستعد گرایش به شریعت. زمانی بی‌بند و باری بروز می‌کند که مسیحیان به اشتباه اعتقاد پیدا می‌کنند که آزادی‌شان در مسیح بدیشان این جواز را می‌دهد که قوانین

الهی را نادیده بگیرند، در حالی که شریعت‌گرایی باعث می‌شود که مسیحیان به رعایت شریعت برای کسب شایستگی در برابر خدا اعتقاد پیدا کنند. پس در فصل ۶ پولس به بی‌بند و باری پرداخته بدیشان یادآوری می‌کند که وقتی تمعید گرفتند دریافتند که دیگر گناه بر ایشان تسلطی ندارد. در فصل ۷ پولس به موضوع شریعت‌گرایی پرداخته مشکلات خودش را در رعایت شریعت، و به ویژه فرمان طمع مورز شرح می‌دهد.

سپس در فصل ۸ درباره آزادی روح می‌نویسد و توضیح می‌دهد که چگونه این آزادی می‌تواند یهود و غیریهود را با هم متحد سازد.

فصل‌های ۹-۱۱

بحث پیرامون جایگاه یهود که در فصل‌های ۹-۱۱ مطرح می‌شود برای کل نامه از اهمیت حیاتی برخوردار است. برای غیریهودیان این وسوسه وجود داشت که ایشان دیگر اسرائیل جدید هستند، دیگر جایگزین قوم یهود شده‌اند و این قوم دیگر در هدف خدا جایی ندارد. بدین ترتیب فصل‌های ۹-۱۱ به تنش میان یهود و غیریهود می‌پردازد.

در بسیاری از کلیساهای بریتانیا اعتقاد وجود دارد که زیر عنوان «الهیات جایگزینی» شناخته می‌شود. در واقع نام اسرائیل در عهد جدید هیچگاه به کلیسا اطلاق نشده است، و پولس ناگزیر از یادآوری این مطلب به خوانندگان خویش می‌باشد که به رغم اینکه یهود خدا را رد کرده‌اند، هنوز کار خدا با ایشان تمام نشده. به غیریهودیان می‌گوید که مغرور نباشند چون یهودیان بریده نشده‌اند، بلکه ایشانند که به تنه اصلی پیوند شده شده‌اند، بنابراین اگر آنان هم در محبت خدا ادامه ندهند روزی بریده خواهند شد. وانگهی، توضیح می‌دهد که روزی همه اسرائیل نجات خواهند یافت. در حقیقت در تمام این ۲۰۰۰ سال اخیر همواره شمار اندکی یهودی ایماندار به عیسی وجود داشته است.

جدایی میان یهود و غیریهود تا اندازه‌ای از این ناشی می‌شد که در معبد اورشلیم دیوار بزرگی کشیده بودند که صحن غیریهودیان را از دیگر صحن‌ها جدا می‌کرد. بر روی این دیوار نوشته شده بود: «ورود غیریهودیان ممنوع»، و پولس را به اتهام واهی عبور دادن یک غیریهودی از این مانع به محدوده ویژه یهودیان دستگیر کرده

بودند. بنابراین گرچه اکنون دیگر هم یهودیان و هم غیریهودیان به عیسی ایمان آورده بودند، اما هنوز میان آنان تنش زیادی وجود داشت. پس پولس در صدد است با گفتن این مطالب که همه ایشان، خواه یهودی و خواه غیریهودی، گناه کار هستند و محض ایمان پارسا شمرده شده‌اند، با هر مشکلی از این دست برخورد کند. در حقیقت او غیریهودیان را با به کار بردن اصطلاحی که پیشتر برای قوم یهود استفاده می‌شد، پسران ایمانی ابراهیم توصیف می‌کند.

فصل‌های ۱۲-۱۶

این مضمون تنش میان یهودیان و غیریهودیان در فصل‌های ۱۲-۱۶ نیز ادامه می‌یابد. گرچه موضوعات عملی که پولس بدان‌ها می‌پردازد بیشتر به رفتار مربوط می‌شود، اما در عین حال بر موضوعاتی که عامل بروز تنش میان ایمانداران یهودی و غیریهودی شده متمرکز می‌ماند. آشکارترین مشکل خوراک بود، زیرا غیریهودیان با خوردن خوراک‌هایی که با گوشت غیرکاشر با تقدیم شده به بت‌ها تهیه می‌شد هیچ مشکلی نداشتند. سپس به سراغ روز ویژه هفته می‌رود، زیرا ایمانداران غیریهودی شبات را نگاه نمی‌داشتند. پولس توضیح می‌دهد که اگر ایمانداران به مسیح بخواهند روز یکشنبه را روز ویژه هفته بدانند، این کاملاً به خودشان بستگی دارد.

البته مسلم است که یکشنبه شباتی دیگر نیست. ما از این رو باید در روز یکشنبه خدا را بپرستیم که هشتمین روز آفرینش است، نه اینکه چون جای شبات یهودی را گرفته. یکشنبه نخستین روز از هفته دوم آفرینش و نخستین روز از هفته کاری خدا می‌باشد. اگر قرار باشد روز آرامی او را جشن بگیریم، باید در روز شنبه او را بپرستیم، ولی ما بازگشت او را به سر کارش جشن می‌گیریم، و این همان کاری است که او در روز یکشنبه رستاخیز انجام داد، یعنی همان روزی که وی بازآفرینی کل جهان را آغاز نمود. با این وجود، در حالی که وی در شش روز نخست آفرینش ابتدا آسمان و زمین و در آخر انسان را آفرید، در آفرینش نوینش نخست مردمان را می‌آفریند و سپس دست به آفرینش آسمان و زمین جدید می‌زند.

یکشنبه برای خدا پرمشغله‌ترین روز کاری خدا به شمار می‌رود. مردم بیش از هر روز دیگر هفته در این روز در مسیح خلقت تازه می‌گردند. روح القدس در

روز یکشنبه فرو ریخت، از این رو یکشنبه روزی است که مسیحیان آن را جشن می‌گیرند. اما این روز در کلیسای اولیه هیچگاه روز استراحت نبوده است. مسیحیان تا ۳۰۰ سال نمی‌توانستند در ساعت ۱۱ بامداد یا ۶/۳۰ شامگاه نیایش خود را انجام دهند. ایشان ناگزیر بودند صبح خیلی زود یا آخر شب جلسه پرستش خود را برگزار نمایند، چون ایمانداران یهودی تبار تنها یک روز تعطیل داشتند و آن هم شنبه بود. تعطیلات ایمانداران غیریهودی تبار همان تعطیلات رومی بود، یعنی هر ده روز یکبار، و بردگان هم که اصلاً تعطیلی نداشتند. از آنجایی که اکثر مسیحیان اولیه را بردگان تشکیل می‌دادند، تا ۳۰۰ سال نمی‌توانستند روزهای یکشنبه را بپا دارند. اما در کلیسایی که از ایمانداران یهودی و غیریهودی تشکیل شده بود، تنش بر سر روزهای مقدس شدت داشت. یهودیان شبات (شنبه) را به عنوان روز ویژه نگاه می‌داشتند و غیریهودیان هم اصلاً روز ویژه‌ای نداشتند. پولس توضیح می‌دهد که این امر کاملاً سلیقه‌ای است.

امروزه وقتی با موضوعاتی مشابه روبرو می‌شویم لازم است به همین اندازه از خود انعطاف نشان دهیم. شاید خداوند ما را به روالی خاص هدایت نماید، اما این بدان معنا نیست که باید به همه بگوییم که باید از آن روال پیروی نمایند. از طرح کلی نامه که در زیر ارائه خواهیم نمود کاملاً روشن خواهد شد که رومیان اساساً یک رساله آموزه‌ای نیست. پولس بیشتر آموزه‌ها را برای مقاصد عملی استفاده می‌کند.

حال که دلیل نگارش نامه را مورد ملاحظه قرار دادیم، اجازه بدهید به مضامین اصلی آن نگاهی بیندازیم. هدف من این نیست که تفسیری از این نامه ارائه نمایم، بلکه می‌توانم چند راهنما برای خواندن آن در اختیاران قرار دهم.

واژه‌های کلیدی در رومیان

تحلیلی از واژه‌های کلیدی مضامین مهم این نامه را به ما نشان می‌دهد.

خدا

واژه خدا ۱۵۳ بار، یعنی بیش از هر واژه دیگری در آن به کار برده شده. پولس تأکید می‌کند که ایمانداران روم (خواه یهودی و خواه غیریهودی) قوم خدا هستند.

این خداست که در مرکز کلیسای ایشان قرار دارد. عنوان‌های «مسیح» و «خداوند» هم به ترتیب ۶۵ و ۴۳ بار ذکر شده‌اند.

شریعت

واژه «شریعت» در رومیان ۷۲ بار آمده است. بیشتر خاطر نشان ساختیم که پولس مجبور بود بر گرایش‌های مسیحیان یهودی تبار بر شریعت تمرکز نماید.

گناه

«گناه» هم به کرات به کار برده شده و ۴۸ بار به چشم می‌خورد. پولس به مشکل گناه در شهر روم، و نیز در میان ایمانداران اشاره می‌کند. حرف او این است که فرقی نمی‌کند که گناه در کجاست - هر جا که باشد خدا با آن مخالف است، چه در وجود ایمانداران باشد و چه در وجود بی‌ایمانان. مسیحیان به واسطه ایمان پارسا شمرده می‌شوند، اما به واسطه اعمالشان مورد داوری قرار می‌گیرند، چون اعمال ثمره ایمان را تشکیل می‌دهند. گناه برای مسیحیان هم امری بااهمیت به شمار می‌رود.

ایمان

«ایمان» ۴۰ بار به کار رفته است. این ایمان است که یهودیان را با غیریهودیان متحد می‌سازد. پیشتر همه ایشان در گناه با هم متحد بودند، اما اکنون در ایمان با هم متحد شده‌اند، زیرا همه ایشان به واسطه ایمان فرزندان ابراهیم محسوب می‌شوند.

پارسایی

مفهوم کلیدی که از اندیشه پولس به سرتاسر نامه وی به رومیان روان است پارسایی، به ویژه پارسایی خدا می‌باشد. مارتین لوتر، مردی که مسئولیت اصلاح دینی تا اندازه زیادی بر دوش او بود، به خاطر وجود این نامه بود که به اهمیت حیاتی پارساشمردگی از طریق ایمان پی برد. تا زمانی که لوتر بعدها دریافت که «پارسایی خدا» چیزی است که خود خدا می‌خواهد به واسطه ایمان به ما عطا

فرماید، از این عبارت می‌ترسید. هرگز نباید فراموش کنیم که صلیب یک جایگزین دومنظوره بود. عیسی نه تنها گناهان ما را برداشت بلکه ما را در پارسایی خودش هم سهیم می‌گرداند. این صرفاً یک تراکنش (بده بستان) نبود که به موجب آن از آتش دوزخ برهیم.

درک این پارسایی که از سوی خداست گاه امری بس دشوار می‌گردد. اکثر مردم زمانی که واژه «توبه» را می‌شنوند، به یاد همه کارهای بدی می‌افتند که باید از آنها توبه نمایند، اما دشوارترین کار توبه برای انجام کارهای نیک است. پولس می‌گوید که وقتی متوجه پارسایی خود شد، احساس کرد که این پارسایی فضله‌ای انسانی بیش نیست. اشعای نبی هم به همان اندازه بی‌پرده سخن می‌گوید. او هم می‌گوید که پارسایی اسرائیل مانند لته‌ای ملوث است- نه همچون چیزی که دوست داشته باشند آن را در برابر دیدگان همگان قرار دهند. سخن پولس این است که پارسایی ما می‌تواند بزرگترین مانع میان رابطه ما با خدا باشد. زمانی که این را موعظه می‌کنیم، بیشتر آدم‌های «خوب» هستند که با آن طرف می‌باشند.

به ندرت می‌توان شنید که واعظی جماعت را به توبه برای انجام کارهای نیکو تشویق کند. همواره کارهای نیکو برای رسانیدن مردمان به آسمان مفید هستند تا چیزهای دیگر. همچنین به ندرت می‌توان در یک جلسه دعا مشاهده کرد که کسی از خدا درخواست رحمت کند- که این بسیار غم‌انگیز است، چون خدا پر است از رحمت برای کسانی که از او می‌طلبند و آن را دریافت خواهند نمود.

برداشت پولس از پارسایی بسیار فراتر از آن است که نگران باشیم شنوندگان وعظمان آیا پس از مرگ در امان خواهند بود یا نه. نزدیکترین واژه به «رستگاری»، «نجات» است نه «ایمنی». شمار کثیری از انسان‌ها می‌خواهند که در امان باشند، گویی بلیت آسمان را در جیب دارند، اما فرایند بازبایی به وقوع می‌پیوندد. در عهد جدید واژه «نجات» در سه زمان اتفاق می‌افتد. ما نجات یافته‌ایم، در حال نجات یافتن هستیم، و نجات خواهیم یافت. پولس برای توصیف فرایندی که با هر زمان در ارتباط است اصطلاحی الهیاتی به کار می‌برد- پارساشمردگی، تقدیس و جلال یافتن. اجازه بدهید معانی هر یک را مورد بررسی قرار دهیم.

پاراشامردگی

ترجمه‌ای از انگلیسی دست و پا شکسته وجود دارد که به کتاب مقدس گینه نو معروف می‌باشد. در این ترجمه به جای «پاراشامردگی» آمده: «خدا می‌گه که وضعیت من رضایت‌بخشه». این ترجمه بسیار عالی است. پاراشامردگی یعنی قرار داشتن در لیست خوب‌های خدا. برکتی بسیار زیباست، اما این تنها آغاز نجات می‌باشد. در پاراشامردگی خدا ما را از پرداخت تاوان گناه، که نتیجه رابطه گسسته شده ما با اوست، آزاد می‌کند. خدا اعلان می‌کند که ما در وضعیت درستی قرار داریم. بیشتر دین‌های دیگر چنین مطرح می‌کنند که باید اول خودمان را درست کنیم تا بعد بتوانیم با خدا در وضعیتی درست قرار بگیریم. اما در مسیحیت، خدا اول از همه می‌گوید که ما در وضعیت درستی هستیم.

اما مسیحیان بسیاری هستند که می‌پندارند همه چیز در اینجا به پایان می‌رسد. فکر می‌کنند که وقتی پارسا شمرده شدند دیگر به مقصد رسیده‌اند، در حالی که تازه در ابتدای راه قرار دارند.

تقدیس

این قسمت دوم از فرایند رستگاری است. پس از اینکه از پرداخت تاوان گناه رها شدیم و رابطه از هم گسیخته‌مان با خدا بازسازی شد، حال از قدرت گناه آزاد می‌شویم. زنجیر اسارت گناه پاره می‌شود، و همان گونه که پاراشامردگی به واسطه ایمان به وجود آمده بود، اکنون به واسطه ایمان تقدیس صورت می‌گیرد. هم با ایمان پارسا شمرده می‌شویم و هم با ایمان تقدیس می‌گردیم. نباید خودمان دست به تولید تقدیس بزنیم، بلکه تنها لازم است به توکل خودمان در هر لحظه از شبانه‌روز ادامه بدهیم.

جلال یافتن

«جلال یافتن» فرجام کل فرایند را توصیف می‌کند، یعنی آن زمانی را که برای همیشه و به کل از حضور گناه خلاص می‌شویم - هنگامی که در جهانی زندگی می‌کنیم که هیچ چیزی نیست که نتوانیم از آن بهره‌مند باشیم، و در آن اثری از وسوسه به چشم نمی‌خورد. در این مقطع است که سرانجام می‌توانیم با اطمینان

کامل بگوییم: «یکبار برای همیشه نجات پیدا کردم».

محسوب شده و سهیم شده

این ملاحظات ما را به تمایز الهیاتی میان پارسایی به حساب گذاشته شده (Imparted Righteousness) و پارسایی سهیم شده (Imputed Righteousness) رهنمون می‌شوند. ما بر پایه ایمان به مسیح پارسا شمرده می‌شویم تا پارسایی وی ناپارسایی ما را بپوشاند. ما از این تصویر تحت عنوان مسیح را «پوشیدن» یاد می‌کنیم، آن هم در هنگام تعمید گرفتن در مسیح که به پوشیدن جامه‌ای نو تشبیه شده است. ما او را بر تن می‌کنیم، تا زمانی که خدا به ما نگاه می‌کند تنها بتواند او را ببیند. در مسیح مخفی می‌شویم. این یعنی محسوب شدن. خدا می‌خواهد ما را در پارسایی خویش سهیم بگرداند، نه اینکه فقط ما را بدان مفتخر سازد. این یعنی فرایند تقدیس.

بدین ترتیب در لحظه‌ای که ایمان می‌آوریم، پارسا شمرده می‌شویم، اما در عین حال خدا از ما می‌خواهد که پارسا بمانیم (یعنی تقدیس). در نهایت این فرایند زمانی تکمیل می‌شود که به جلال برسیم و او را آنگونه که هست ببینیم (یعنی جلال یافتن).

جالب توجه است که گرچه پولس نامه خود را با تمرکز بر پیغامش آغاز می‌کند، آنگاه وقتی که به پایان نامه می‌رسیم می‌بینیم که او دیگر از پیغامش حرفی نمی‌زند، بلکه درباره شیوه بشارت دادنش سخن می‌گوید. می‌گوید: «غیریهودیان پیغام مرا شنیدند، آنان دیدند که من چگونه زندگی می‌کردم و شاهد آیات و عجایبی که به وسیله روح القدس انجام می‌دادم بودند، پس من انجیل را به طور کامل بدیشان ابلاغ نمودم.» درسی که او به ما می‌دهد روشن است: ما باید در کنار اعلان انجیل آن را به ثبوت نیز برسانیم.

طرح کلی نامه

هنگامی که به مرحله تحلیل خود نامه می‌رسیم، توصیه اصلی من این است که نامه را بخوانید و به خواندن آن ادامه بدهید. برای تقسیم بندی نامه به رومیان راه‌های گوناگونی وجود دارد. ساده‌ترین آنها این است که خیلی آراسته آن را به سه

بخش «ایمان»، «امید» و «محبت» تقسیم نماییم. فصل‌های ۱- ۴ آن به ایمان اختصاص یافته است. سپس در فصل ۵، شروع به سخن گفتن از امید می‌کند. نگاه ایمان به گذشته و آن چیزی است که خدا در مسیح انجام داده است. امید به آینده می‌نگرد، یعنی زمانی که خدا قرار است کاری انجام دهد؛ آن هم نه فقط با غیریهودیان بلکه با یهود و غیریهود در کنار هم.

سپس در فصل‌های ۱۲- ۱۶ واژه سوم- محبت- پدیدار می‌گردد. پولس دلواپس اکنون و چگونگی رفتار ایمانداران با ایمانشان در جامعه و در کلیساست. پس از در نظر گرفتن این طرح کلی جامع، اکنون می‌توانیم نامه را مورد تجزیه و تحلیل ژرفتر قرار دهیم:

مقدمه- پیغام پولس- از یهود و غیریهود

نجات یافته به یک شیوه مشترک

- ۱- پارسایی از خدا
- الف) داوری برای گناه کاری که زیر غضب قرار دارد
- ب) پارساشمردگی برای مقدسان از طریق ایمان
- ۲- مصالحه از طریق مسیح
- الف) مرگ به عنوان توان گناه- او به خاطر گناه کاران مرد
- ب) تسلط بر قدرت گناه- ما نسبت به گناه مرده‌ایم
- ۳- نو شدن در روح القدس
- الف) اسارت شریعت در جسم- ناکامی و نومیدی
- ب) آزادی زیستن در روح- کامیابی و اعتماد

تعلق داشتن به یک خدای مشترک

- ۱- در گذشته اسرائیل برگزیده شد.
- ۲- هم اکنون اسرائیل سرسختی می‌کند.
- ۳- در آینده اسرائیل نجات خواهد یافت.

زیستن در دنیایی مشترک

- ۱- وضعیت شخصی آنان- در خدمت و رنج
- ۲- رفتار عمومی آنان- در دولت و جامعه
- ۳- برادری عملی آنان- در دغدغه‌ها و سرود

مؤخره

شیوه پولس- گفتار، نشانه، کردار

درودهای شخصی

اسرائیل

گرچه من سر آن ندارم که شرح و تفسیری بر این نامه بنگارم، اما رومیان ۹-۱۱ به طرز قابل ملاحظه‌ای سبب گنجی خوانندگان این رساله می‌شود، از این رو تعلیم پولس در مورد اسرائیل را قدری شرح و بسط می‌دهیم.

گزینش پیشین اسرائیل (رومیان ۹)

وی اندوه عمیق خود را به خاطر قومش بیان می‌کند. حتی می‌نویسد که حاضر بود به جهنم برود تا بدین وسیله قومش وارد بهشت شوند. توضیح می‌دهد که هرچند ایشان همه چیز داشتند، اما آن کسی را که خدا به سویشان فرستاده بود رد کردند. اما دود این کار در چشم خودشان رفت. خدا از همه آنان انتظار نداشت که به عیسی اعتماد نمایند، چون اصلا همه ایشان را برنگزیده بود. پولس برای به کرسی نشانندن استدلال خود از تاریخ اسرائیل نمونه‌هایی را ذکر می‌کند.

- ۱- اسماعیل و اسحاق. با اینکه اسماعیل پسر بزرگتر بود، اما خدا اسحاق را بر او برتری داد. ابراهیم کوشیده بود تا با پیوستن به هاجر برای آینده خود تدارک وارثی ببیند، اما وعده خدا در مورد دادن پسری به او هنوز به وقت خود باقی است.
- ۲- یعقوب و عیسو. یکبار دیگر، پسر کوچکتر به جای بزرگتر وارث برکت شد، آن هم به رغم این واقعیت که یعقوب با فریب این برکت را از برادر خود قاپیده بود.

۳- موسی و فرعون. پولس به تشریح دخالت دست خدا در سخت ساختن دل فرعون می‌پردازد- و تلویحا می‌گوید که خدا در پاسخ به اکراه فرعون از سر نهادن در راه خدا، چنین تصمیم می‌گیرد که با او کاری بکند که دلش سختتر گردد.

۴- غیریهودیان و یهودیان. به همان ترتیب که خدا در عهد عتیق یکی را برمی‌گزید و دیگری را وامی‌نهد، این بار هم غیریهودیان را برگزیده و برای مدتی یهودیان را «رد کرده». او از روند کنونی اوضاع نومید نیست- این همان تصمیمی است که خودش گرفته.

تعلیم پولس در مورد پیش‌تعیینی در بحث او مستتر است و به طور ضمنی بدان اشاره شده و می‌توان آن را به قرار زیر خلاصه نمود:

- ۱- خدا هیچ وظیفه‌ای ندارد که نسبت به همگان مهربان و بخشایشگر باشد.
- ۲- گزینش خدا برای هدفی خاص است- اینکه غضب و داوری خود را به نمایش بگذارد.
- ۳- آنانی که برای عدالت برگزیده شده‌اند سزاوار آن می‌باشند (مثلا به فرعون به کرات فرصت داده شد تا تصمیم خود را عوض کند). کسانی که برای رحمت برگزیده شده‌اند هم سزاوار آن نمی‌باشند.

سرسختی کنونی اسرائیل (رومیان ۱۰)

از جنبه انسانی پولس چنین تعلیم می‌دهد که ما مسئولیت داریم تا در رابطه درستی با خدا زندگی کنیم. اما دو گزینه پیش رو داریم:

- ۱- اعمال (شریعت)- اینکه به شریعت توکل کنیم. با این شیوه در صدد برمی‌آییم تا در خودمان پارسایی به وجود آوریم. البته این کار محکوم به شکست می‌باشد- اما در میان قوم یهود این رویکرد عمومیت تام داشت.
- ۲- کلام (انجیل)- اینکه به خداوند توکل نماییم. با این شیوه پارسایی خدا به حساب ما گذاشته می‌شود. ما ناتوانی خود را در رعایت شریعت می‌پذیریم، و به سوی کسی که شریعت را به طور کامل نگاه داشته بود، نگران می‌شویم.

نجات آینده اسرائیل (رومیان ۱۱)

پولس با بیان این نکته که خدا همواره باقی ماندگانی را نگاه می‌دارد، در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا خدا قوم خود را به کل رد کرده است یا نه. درست است که دل برخی از یهودیان سخت شده، اما این بدان معنا نیست که همه قوم در ورطه هلاکت افتاده‌اند و راهی برای احیایشان وجود ندارد. بنابراین غیریهودیان نباید از اینکه خدا از ایشان به جای قومش استقبال کرده، باد به غبغب بیندازند، زیرا همان گونه که یهودیان «بریده شدند»، این امکان برای آنان که به تنه اصلی پیوند زده شده‌اند نیز وجود دارد- آنگاه بار دیگر فقط یهودیان می‌مانند. و روزی چنین هم خواهد شد. این یک «راز» است، و کلام خدا از آن تحت عنوان «راز» که نباید از آن غافل بود» یاد کرده است.

نتیجه‌گیری

در حالی که بسیاری تصور کرده‌اند که رومیان دفتری الهیاتی است جدای از فعالیت بشارتی پولس، تحلیل ما نشان می‌دهد که این نامه به شدت عملی است. در پاسخ به مسائل آزارنده پیرامون اتحاد کلیسا، چشم‌اندازهایی در اختیار خواننده قرار می‌دهد که کلیسا باید چگونه از ریشه‌های یهودی خویش تحول پیدا کند، و در عین حال برای قوم خدا از هر نژادی که باشند تصویری شفاف از موضوعات کلیدی ایمان به دست می‌دهد. به معنای واقعی کلمه رومیان شاهکاری است از اندیشه روشن و منطقی، و خیلی‌ها احساس می‌کنند این نامه فاخرترین نوشته پولس است. بسیاری از مسیحیان رومیان را از بر کرده‌اند. این نامه برای هر ایماندار کلیدی است که باید به خوبی مورد فهم قرار گیرد. من شما را تشویق می‌کنم آن را آنقدر بخوانید تا پیغامش را به طور کامل دریابید.

۱۳- کولسیان

مقدمه

پولس رسول هر وقت نمی‌توانست به دیدار کلیساها برود، معمولاً برایشان نامه‌ای می‌نوشت. وی در مواقع گوناگون از وضعیتی خاص آگاه می‌شد، اما در همان موقع نمی‌توانست کار خود را رها کرده توجهش را بدان وضعیت معطوف نماید. نامه‌نگاری تا پایان خدمت وی تنها وسیله ارتباطی‌اش با کلیساها بود، زیرا زمان زیادی را در زندان سپری کرده بود- دو سال در قیصریه و دو سال دیگر هم در روم منتظر محاکمه بود. وی در روم در حصر خانگی به سر می‌برد، در حالی که به سربازی رومی زنجیرش کرده بودند، اما این امکان را به او داده بودند تا دوستانش به دیدن وی بیایند، و به واسطه همین دیدارها بود که مردی به نام اپافراس به ملاقات وی آمد و نامه به کولسیان را پولس به دست او روانه مقصد نمود.

پولس سه گونه نامه نوشته است: نامه‌های فردی که در کتاب مقدس با نام افراد شناخته می‌شوند؛ نامه‌های مناسبی، در پاسخ به وضعیتی ویژه در یک کلیسای بخصوص؛ و نامه‌های عمومی که برای گردش در میان کلیساهای گوناگون نوشته شده بودند و به هیچ مشکل خاصی نپرداخته‌اند. زمانی که پولس کولسیان را که نامه‌ای مناسبی بود نوشت، یک نامه فردی دیگر هم خطاب به فیلمون، و یک نامه عمومی هم خطاب به افسسیان نگاشت، هرچند منظور از نگارش رساله اخیر این بود که در چند کلیسا خوانده شود. پولس هر سه نامه را به طور همزمان و به دست یک پیک ویژه به نام تیخیکوس به ناحیه‌ای واحد فرستاد.

همان گونه که پیشتر دیدیم، نامه‌های پولس از الگویی که در جهان باستان متداول بود پیروی می‌کنند. همه نامه‌ها با نام فرستنده آغاز می‌شوند، سپس نام و نشان گیرنده، پس از آن درودها و بعد تعارفات و آنگاه مطلب اصلی نامه، سپس

چکیده مطالب، بعد هم درودهای نهایی و امضای نگارنده از پی هم می‌آیند. اما به رغم اینکه نامه چکیده مطالب دارد، اما همیشه «مناسبت»ی که موجب نگارش نامه شده در نگاه اول روشن نیست. مانند این است که به حرف‌های کسی که در این طرف خط تلفن قرار دارد گوش بدهیم و صدای طرف مقابل را نشنویم. ناگزیریم لابلای خطوط را بخوانیم و دلیل نگارش نامه را درک نماییم.

کولسی

زمینه جغرافیایی نامه نخستین سرنخ برای درک آن را در اختیار ما قرار می‌دهد. کولسی در غرب کولسی قرار دارد و در میان دره‌ای نزدیک به شهرهای هیراپولیس و لائودیکیه واقع شده است. در زمان پولس این شهر در مقایسه با دو شهر همجوارش اهمیت گذشته خود را از دست داده، اما دره‌ای که در آن واقع شده بود از موقعیت جغرافیایی بالایی برخوردار بود. در کوه‌های پیرامون شهر چشمه‌های آب داغ روان بود که از خود رسوبات سفیدرنگی بر جای می‌گذاشتند. امروزه این چشمه‌ها را آبهای معدنی پاموک کاله (= پنبه دژ) می‌نامند. هرچند دیگر از خود شهر دیگر اثری نیست، هنوز گردشگران برای آبتنی در آب‌های داغ و شور معدنی و گرفتن حمام آفتاب بر روی صخره‌های سفیدرنگ به آنجا می‌روند.

کولسی بر کرانه جنوبی رودخانه لیکوس، یکی از شاخه‌های رودخانه مئاندر قرار داشت. این شهر بر سر جاده تجارتي که از افسس به سوی فرات می‌رفت قرار داشت و به همین دلیل از ترکیب جمعیتی بسیار مختلفی برخوردار بود. مسافران از سراسر اروپا در آنجا منزل می‌کردند. فریجی‌ها اهالی بومی کولسی را تشکیل می‌دادند و در زمره یونانی‌تبارانی به شمار می‌رفتند که در روزگار اسکندر مقدونی در آنجا رحل اقامت افکنده بودند. یهودیان برای بهره بردن از بهترین فرصت‌های تجاری از راه رسیده بودند و البته با رشد قدرت رومیان در منطقه بر تأثیر نفوذ ایشان هم افزوده بود. در سده هفتم میلادی مسلمانان آن را تبدیل به شهری اسلامی نمودند. اما قدرت در دست هر کس که بود، این شهر رونق بین‌المللی خود را همچنان حفظ می‌کرد.

ترکیب جمعیتی مختلط بدین معناست که در این شهر ادیان گوناگونی وجود داشت. به تعبیر امروزی می‌توان آن را شهری کثرت‌گرا نامید که هیچ ایمانی بر

باوری دیگر غلبه نداشت. چنانکه خواهیم دید این فرهنگ دینی به تشریح رویکرد پولس کمک می‌کند. باورهای دینی این شهر را می‌توانیم در شش عرصه اصلی بازشناسی نماییم.

جان‌گرایی (Animism) و خرافات

فریجیان بومی به نیروی آن چیزهایی که روح‌های قدیمی (بسیط) نامیده می‌شدند و نیروهای خود را در جهان طبیعی و از طریق آن اعمال می‌کردند، باور داشتند. بدین ترتیب یک روح ممکن است کنترل یک رود، یا یک درخت را در دست بگیرد، یا در کوهستانی ساکن گردد- کوهستانهای سفید به این باور پروبال بیشتری می‌دادند. این باورها به خرافات و ترسی منتهی گردید که در نتیجه اش پرستندگان پیوسته در پی خشنود ساختن روح‌ها بودند تا اطمینان حاصل نمایند که زندگیشان از گزند آنها در امان خواهد ماند. این باور به عقاید قبایل جنگل نشین امروزی بسیار شبیه است. بخشی از جنبش سبز امروزی هم با این نظریه هم‌خوانی‌هایی دارد.

طالع بینی

باور به اینکه ستارگان و سیارات می‌توانند بر زندگی مردمان تأثیر بگذارند هم در این ناحیه شیوع داشت. احتمالاً این باور به همراه مسافرانی که از مشرق زمین بدانجا می‌آمدند و مردم محلی را مشتاق افزودن الگوی اعتقادی دیگری می‌دیدند، به آن سرزمین راه یافت. باز در روزگار خودمان با باورهای مشابه این عقیده مواجه می‌باشیم. در بریتانیا از هر ده مرد شش نفر و از هر ده زن هفت نفر هر روزه زایچه (طالع) خود را می‌خوانند. برخی حتی تصمیم‌های کاری خود را بر پایه آنچه که ستارگان قصد دارند بدیشان بگویند، می‌گیرند.

خدایان یونانی و رومی

همه خدایان نرینه و مادینه یونان و روم در کولسی مورد پرستش بودند و بت پرستی در این شهر رواج کامل داشت. برخی از مردم بر این باور بودند که خدایان از ریاضت و پرهیز شدید از امیال جسمانی مانند خوردن و آمیزش جنسی داشتن استقبال می‌کنند؛ دیگران می‌پنداشتند که رفتار بی‌بند و بار جنسی، که

ویژگی برجسته زندگی رومی بود، لبخند را بر لبان خدایان می آورد.

دین های رمزآمیز

خاستگاه این دین ها مشرق زمین بود و اغلب آنها را زیر عنوان دینهای گنوسی می شناسند. این عنوان از واژه یونانی *gnosis* به معنای «شناختن» گرفته شده و متضاد واژه «*agnostic*» (= لادری، ندانمی - م) است. لادری کسی است که نمی داند، اما یک فرد پیرو دین گنوسی کسی است که باور دارد از «معرفت یا شناخت» برخوردار می باشد. استدلال اینان اغلب بر این پایه است که به واسطه تجربیات روحانی به درک اسرار بخصوصی نایل گردیده اند. ورود به سلک گنوسیان گاه با مناسک و آیین هایی همراه بود، و اعتقاد بر این بود که با انجام مناسکی ویژه می توان راه پیشرفت را پیموده به کمال روحانی رسید. مقدر بود که معرفت گرایی (دینهای گنوسی) در سده های آغازین مسیحیت کلیسا را مسحور خود کند؛ هرچند بدان نام های گوناگونی داده اند اما امروزه نیز با ماست.

یهودیت

سبک یهودیتی که در کولسی جریان داشت، با یهودیت متداول در سرزمین مقدس تفاوت فاحش داشت. یهودیت اینان فلسفی تر، کم اخلاقتر و رمزآمیزتر از یهودیت اسرائیل و تا اندازه های تحت تأثیر عرفان گنوسی بود. این یهودیت پر بود از نظریه پردازی، و به معنای واقعی کلمه برای مردم بسیار قانع کننده و جالب بود. در آن جایگاه والایی به فرشتگان، به عنوان عاملان خدا هم در آفرینش و هم در اعطای شریعت، اختصاص یافته بود. چنین می پنداشتند که فرشتگان کنترل ارتباط میان خدا و انسانها را در دست دارند. اما در کنار آن احترام سنتی بیشتری برای گاهشمار و قوانین مربوط به خوراک یهودی قایل بودند.

مسیحیت

ایمان مسیحی به وسیله شخص پولس رسول وارد کولسی نشده بود. هیچ مدرکی هم دال بر اینکه وی از این شهر گذر کرده باشد وجود ندارد. اپافراس، مردی که در زندان به دیدن پولس آمده بود، خود این کلیسا را بنیاد نهاده بود.

اعمال به ما می گوید که پولس دو سال از عمر خود را در افسس سپری کرده مشغول موعظه و بحث هر روزه در تالار سخنرانی تیرانوس بود. لوقا می نویسد که در سرتاسر استان آسیا مردم با کلام خدا آشنا شدند. اپافراس از طریق موعظه پولس ایمان آورده انجیل را به شهر زادگاه خود، کولسی برده بود. بدین ترتیب پولس بر پایه گزارشی که از اپافراس دریافت کرده بود برای کلیسای کولسی نامه می نویسد. وی در این نامه از آریستارخوس، مرقس، دیماس، لوقا و خود اپافراس یاد کرده، اپافراس را خادمی پرکار و سختکوش معرفی می کند که وی پیوسته برایش دعا می کند. اما عدم شناخت شخصی وی بدین معناست که هیچ اقتداری بر ایشان ندارد، و از این رو لحن کلامش در مجموع نسبتاً سرد و ملایم است.

تعلیم دروغین

محققان و دانشجویان کتاب مقدس به طرز ی پایان ناپذیر پیرامون آنچه که در کولسی رخ داده بود به بحث و جدل پرداخته اند. روشن است که تعلیم اشتباه بر کلیسا تأثیر گذاشته بود، اما محققان نمی توانند بر سر اینکه مشکل دقیقاً چه بوده به اتفاق نظر نمی رسند، چون زمانی که به استدلال های متقابل پولس نگاه می کنیم، به هیچ دین یا مسلک بخصوصی اشاره نمی شود.

پیداست که مشکل مورد نظر از سوی تعلیمی یهودی که وی در کلیساهای دیگر با آن روبرو شده بود، نیست. همچنین روشن است که صرفاً با ادیان رمزآمیز یا طالع بینی مواجه نبوده. با این وجود استدلال وی حاکی از آن است که گویی وی دارد به آمیزهای از دین ها و فلسفه ها پاسخ می گوید، پس تنها راه حلی که با شواهد جور درمی آید این نتیجه گیری است که پولس بر ضد همه ایدئولوژیهای فرهنگ رایج در کولسی به بحث می پردازد. تشابهات بسیاری میان این فلسفه ها با آنچه که امروزی آن را تحت عنوان عصر جدید (New Age) می شناسیم وجود دارد، زیرا آمیزه ای از آرا و فلسفه ها وجود دارد، بدون اینکه به هیچ آموزه بخصوصی اشاره کند. همچون فلسفه عصر جدید، بیشتر یک مشرب بود تا ایمانی مشخص. این آمیختن مسیحیت با دیگر عقاید را میتوان هم آمیغی (اعتقاد به وحدت عقاید) دانست، و پولس می دانست که این امر می تواند ایمان کلیسا را به نابودی بکشاند، زیرا زمانی که ایمان مسیحی با ایمان های دیگر آمیخته شود، پیغام

مسیح دیگر برجسته نخواهد بود.

بنابراین پولس برضد فلسفه های توخالی و فریبنده ای که مدعی ارایه پزی و آزادی بودند و در صدد بودند نیروهای شریر و روزه داری متعال را ترویج نمایند، دست به قلم می برد. می گوید که کلیسا را با این اعتقاد که مسیح به تنهایی کافی نیست، اغفال کرده اند. نامه به کولسیان در این رابطه پیغام بسیار مهمی برای کلیسا در آستانه هزاره سوم دارد، زیرا خطرات انجام اعمال مذهبی برای ورود به کلیسا را به ما یادآوری می نماید، خواه این اعمال و مناسک ظاهری کتاب مقدسی و خواه ریشه های بت پرستی داشته باشند. مسیحیت برای بسیاری از مردمان بریتانیا چیزی نیست جز یک دین - من آن را «دین کلیسایی» می نامم، زیرا صرفاً مناسک مذهبی است و در آن کمترین توجهی به عیسای کتاب مقدس نمی شود. از سوی دیگر، آیین های مرتبط با بت پرستی به درون کلیسا رخنه کرده اند. برای مثال برخی از مسیحیان از بازتاب شناسی و یوگا دفاع می کنند.

اثرات هم آمیگی (اعتقاد به وحدت عقاید)

در حالی که واکنش پولس به هم آمیگی دینی ویژگی اصلی نامه به شمار می رود، باید این را از نظر دور نداریم که این هم آمیگی دو اثر عمده بر کلیسای کولسی داشت.

درون بودی خدا

ایمانداران حس خود را نسبت به درون بودی خدا از دست داده بودند. مسیحیان بر این باورند که خدا هم فرابود است و هم درون بود، یعنی هم او برتر از ماست و هم نزدیک به ما. این حقیقت جمع اعداد است. اگر هر یک از دو طرف این نقیضه را فراموش کنید، ایمان مسیحی به خدا را از دست داده اید. خدا هم بزرگتر و برتر از جهان هستی است و هم نزدیک تر از نفس. بدین سان کولسیان خدا را وجودی دور از دسترس و بس فرابود (متعال) می انگاشتند. از این رو شکاف موجود را با ایمان به فرشتگان و ارواح پر می کردند، با این باور که برای برقراری ارتباط با خدا به یک واسطه نیاز هست. بدین ترتیب بر سر فرابودی خدا لب به گزافه گویی می گشادند، و این خطر در کمینشان بود که حضور پرفیض او را در میان خود به کلی از یاد ببرند.

برتری مسیح

این باور پا به میان نهادن واسطه‌هایی برای ایجاد ارتباط با خدا ضروری می‌دانست چون، بر خلاف جایگاه بلندی که در دیدگاه آنان برای خدا در نظر گرفته شده بود، عیسی را بیش از حد دست پایین می‌گرفتند. بنابراین پولس هرچند می‌توانست نشانه‌های ایمان را به کلیسا بسپارد، اما تحت تأثیر آنچه که اپافراس پیرامون آموزه‌های ایشان گفته بود قرار نگرفت. آنان اعتقاد به برتری مسیح را که در میان سایر موجودات جای گرفته بود، از یاد برده بودند. نتوانسته بودند به موقعیت او به عنوان خداوند و سرور آفرینش و سر کلیسا پی ببرند- درست همان گونه که امروزه شاهدان یهوه عیسی را آفریده خدا می‌دانند تا خود خدا.

رفتار تحت نظارت

پولس اساساً از دو عمل غیرمسیحی یاد می‌کند که اکنون جزیی از زندگی ایشان شده بود.

رعایت گاهشمار (تقویم)ی خاص

کولسیان به رغم این واقعیت که هیچ رد پایی از رعایت گاهشماری خاص در مسیحیت وجود ندارد، شروع به نگهداشت اعیاد هفتگی، ماهیانه و سالیانه نموده بودند- در حقیقت گاهشماری که کلیسا آن را رعایت می‌کند تا اندازه زیادی گاهشمار بت پرستی است که به مسیحیت آمیخته شده.

نمونه برجسته این نگهداشت گاهشمارها که از هم آمیغی دینی با منبعی دور از ذهن به وجود آمده، جشن کریسمس است. اکثر مسیحیان با این نظر که مسیحیان نباید کریسمس را برپا دارند، سخت مخالفت می‌ورزند، اما در عهد جدید حتی یک آیه هم وجود ندارد که به مسیحیان فرمان داده باشد در روز کریسمس هیچ کار خاصی انجام دهند. در واقع، موسم کریسمس بر پایه جشن نیمه زمستان (شب چله- م) برگزار می‌شود که ۲۵ دسامبر را تاریخ «تولد دوباره» یکی از خدایان می‌دانستند. این آیین زمانی رنگ و بوی «مسیحی» به خود گرفت که در سال ۵۹۷ م. پاپ وقت آگوستین را برای بشارت انجیل به بریتانیا فرستاد، و او دریافت که اهالی بومی جشن‌های محلی خود را تغییر نمی‌دهند. این جشن‌های میلاد

با بریدن درخت، سرودها و شادخواری همراه بود. در هر روستایی یک فرمانروای بینظمی انتخاب می کردند و این شخص می توانست برای «۱۲ روز کریسمس» هر دختری را که می خواهد از آن خود سازد. پس توصیه پاپ این بود که جشن مزبور را «رنگ و بوی مسیحی» بیخشند. میراث این تصمیم آن شد که عیسی در حد نوزادی در آخور تنزل پیدا کرده، و به معنای دقیق کلمه اغلب همین هم کنار گذاشته می شود.

وانگهی، هیچ دستور بخصوصی هم برای برپا داشتن عید پاک وجود ندارد. مسیح «هر روزه» از مردگان برمی خیزد، و به همین ترتیب باید از زندگی او بهره مند شد و آن را جشن گرفت. حتی در عهد جدید نگهداشت روز یکشنبه به عنوان روزی ویژه هم سفارش نشده و ما آزادیم که هر روزی را که می خواهیم روز خداوند به حساب آوریم. در مورد روز یکشنبه، کریسمس یا عید پاک ما زیر هیچ شریعتی قرار نداریم، و با این وجود بسیاری از مسیحیان خلاف آن را می پندارند.

پرهیز

ریاضت به سبک یونانی از امیال مشروع جسمانی هم در کولسی رواج کامل داشت. برخی زناشویی را قدغن کرده بودند، و چنین استدلال می کردند که تجرد بر تأهل مرجح است. دیگران از چیزهایی که نباید لمس کنند یا بخورند فهرستی تهیه کرده بودند. پولس ناگزیر به گفتن این نکته بود که خدا همه چیز را به ما عطا فرموده تا آزادانه از آنها بهره بگیریم. یک مسیحی آزاد است تا بسته به میل و وجدان خودش هم روزه بگیرد و هم به جشن و شادمانی بپردازد.

از تعلیم پولس به کولسیان و نیز دیگر نامه های او، به ویژه غلاطیان و رومیان، چنین پیداست که مسیحیت یعنی ترک نگرش ها و اعمالی چون غرور، شهوت و حسد که خدا از آنها خوشش نمی آید، نه ترک خوراک های دلپذیر در ایام چله (Lent = که در گاهشمار کلیسای انگلستان مراعات می گردد). این یعنی پیوسته و در زندگی روزمره در مسیح زیستن. پس با این تعبیر هر روز ما روز ویژه است.

این مضمون پرهیز جسمانی را به طور اخص می توان در زندگی مارتین لوتر مشاهده کرد. وی در آن زمان به عنوان راهبی مسیحی می کوشید تا با پیروی از آنچه که می پنداشت درست است، خودش را نجات دهد. وی هر روز به درگاه

سه قدیس دعا می کرد و خودش را آنقدر با تازیانه میزد که بیهوش بر کف اتاق می افتد. برای زیارت به رم سفر کرد و بر روی زانوان از پله های مقدس بالا رفت. اما هیچ آرامشی نیافت. پدر روحانی ارشدش از او پرسید: «اگر زیارت آثار و ابنیه مقدس و دعا کردن به درگاه قدیسین و همه این اعمال پرستشی را کنار بگذاری، چه چیز را جایگزینش خواهی نمود؟» مارتین لوتر پاسخ داد: «مسیح، عیسی مسیح تنها چیزی است که بدان نیاز هست.» بدین ترتیب بود که جنبش اصلاح دینی پروتستان آغاز گردید. اصلاح دینی همه اعمال غیر ضروری را از دین زدود و مسیح را به جای خود بازگردانید.

همه پری الوهیت در مسیح جاویدان

پولس در بازی هایی که خود معلمان دروغین به راه انداخته اند شرکت می کند. تمام «تمرکز» و توجه آنان بر این معطوف بود که چگونه می توان از طریق اعمالی که انجام می دهند به «پری» دست یافت، از این رو پولس همان واژه را برای توصیف مسیح به کار می برد. بدیشان می گوید که «همه پری خدا در او ساکن است». چارلز وسلی این نقطه نظر را در سرودی به رشته درآورده است: «خدای ما در گستره ای پیمان بست که به طور غیرقابل درکی بشری بود.» پولس توضیح می دهد که وقتی عیسی را داریم، همه خدا را داریم. —
وی به طور مشخص چنین است:

آفریننده جهان هستی

به گفته پولس، نیروهای اصلی طبیعت که سخت مورد احترام قرار داشتند زیر فرمان و کنترل عیسی هستند. این بر روی صلیب تحقق پذیرفت، زمانی که عیسی دین ما را فسخ نمود و ما را با کسانی که مدیون ما بودند آشتی داد. پس صلیب بسیار فراتر از نمونه زندگی ایثارگرانه بود؛ صلیب تنها وسیله واقعی و ماندگار پیروزی است.

پیروز بر همه قدرت ها

او بر همه قدرت ها پیروز است، زیرا همه ریاست ها و قدرت ها در جهان هستی

زیر دست عیسی قرار دارند. در حقیقت، همه گنجینه حکمت و دانش در او یافت می شود. او کل در کل است.

کنترل کننده کلیسا

در پی آنکه می گوید او بر همه قدرتها پیروز می باشد، این موضوع را مطرح می سازد که مسیح سر کلیساست. کلیسا تنها یک سر دارد، نه چندتا. کلیسا سر الهی دارد، نه سر انسانی. سر کلیسا عیسی است، و این سر بودن به هیچ کس دیگری محول نمی گردد. اگر یک کلیسای محلی در رابطه درستی با سر قرار نداشته باشد، به فلج تشنجی دچار می گردد، زیرا کانال های ارتباطی میان سر آسمانی و بدن زمینی از بین رفته اند.

همه انسان ها بر مسیح متعال متمرکزند در دیدگاه تعالی مسیح، تمرکز ما باید به طرز شایسته بر او باشد. پولس توصیف می کند که چگونه ایمانداران با مسیح یکی می شوند، و دستخوش نوشدگی درونی می گردند. اعمال ظاهری که این کار درونی را نادیده می گیرند، زیادی هستند.

پاکی در نفس

بنابراین زندگی ایماندار باید در مسیح از بسیاری جهات به بلوغ برسد. پولس تعلیم می دهد که باید از برآوردن هواهای نفسانی بد «طفره رفت» و باید به جای آن مسیح را «دربر کرد». شهوت، آرز، خشم، و بدخواهی نباید در زندگی مسیحی هیچ نقشی داشته باشند. پولس از کشتن چنین رفتارهایی سخن می گوید.

نیکوکاری در کلیسا

وانگهی، تمرکز مسیحی بر مسیح به معنای تغییر در روابط است. بنا بر این است که ما شبیه خدا باشیم و با یکدیگر با فروتنی، دلسوزی، مهربانی، بخشایش و محبت رفتار کنیم. از مسیحی انتظار می رود چونان کسی زندگی کند که تمام فکرش به آسمان معطوف است، و شخصیت خدا برای او الگویی کامل می باشد.

هماهنگی در خانه

دغدغه پولس این است دامنه زندگی مسیحایی را به قلمرو خانه هم بکشاند، از این رو رئوس کلی روابط کلیدی اهل خانه- میان زن و شوهر، میان والدین و فرزندان، و میان اربابان و بردگان (زیرا ایشان هم جزیی از اهل خانه به شمار می رفتند)- را تبیین می کند. رابطه باید دوطرفه باشد، و هر طرف نقش خود را در چارچوب این رابطه به درستی ایفا نماید. او برای توصیف نحوه ابراز واکنش درست در این رابطه واژه «تسلیم» را به کار می برد- تسلیم زنان به شوهران، فرزندان به والدین و بردگان به اربابان. اما در عین حال، شوهران و والدین و اربابان هم مسئولیت دارند که آنانی را که تسلیم ایشانند فداکارانه محبت نمایند.

نتیجه گیری

از کولسیان می توانیم دو نتیجه استخراج نماییم.

منفی

نخستین نتیجه گیری این است که پولس در کولسیان اظهار می دارد که این امکان برای هر کس وجود دارد که راهش را از جاده رستگاری آغاز نماید، اما هرگز به مقصد نرسد. این نتیجه گیری به این نامه یا شخص پولس منحصر نمی شود، زیرا آن را در جاهای دیگر عهد جدید، به ویژه در متی و عبرانیان، نیز می توان یافت. پولس در اشاره به امیدشان به آسمان، حقیقت مزبور را چنین بیان می کند: «به شرطی که در ایمان خود استوار بمانید». بدیشان هشدار می دهد که اگر به امیال و شهوات غیرمسیحایی میدان بدهند تاوانش را بدین گونه پس خواهند داد که دیگر از حق گریختن از غضب خدا در روز واپسین محروم خواهند شد. در تعلیم او یک اضطراب به چشم می خورد، زیرا وی دلواپس است که آنها تحت تأثیر هزاران ایده گوناگون که ایمانداران را تحت تأثیر قرار می دهند از ایمان منحرف گردند. وی در جایی برای توصیف آنچه که ممکن است روی بدهد، واژه «آدم ربایی» را به کار می برد، زیرا چنان است که گویی به خودشان اجازه می دهند که آزادیشان در مسیح را از دست بدهند. اگر لغزیده در دامان دین بیفتند، همه چیز را از دست می دهند.

مثبت

روی مثبت نامه این است که از هنگامی که به مسیح ایمان می آوریم، باید به توکل نمودن به او ادامه بدهیم. نامه پر است از تشویق ها برای استوار ماندن در او. درست همان گونه که عیسی وعده داد که اگر در تاک بمانیم میوه بسیار خواهیم آورد، پولس هم کولسیان را ترغیب می کند تا اگر دوست دارند مورد پسند خدا زندگی کنند بر مسیح متمرکز بمانند. پس در فصل ۲ ایشان را تشویق می نماید همچنان که مسیح را یافته اند، باید در زیستن در وی استوار بمانند.

روی آوردن به مسیح به تنهایی کافی نیست. لازم است که در او ریشه بزنیم و بر بنیاد وی بنا نماییم. باید در همه جهات در مسیح استوار بمانیم. تعلیم پولس شبیه تعلیم خود عیسی است که فرمود: «من تاک حقیقی ام و شما شاخه های آن. کسی که در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی توانید کرد. اگر کسی در من نماند، همچون شاخه ای است که دورش می اندازند و خشک می شود. شاخه های خشکیده را گرد می آورند و در آتش افکنده، می سوزانند» (یوحنا ۱۵). بنابراین گرچه پولس اعضای کلیسا را نمی شناسد، با این حال نگران است که مبادا آنچه را که در ابتدا در مسیح داشتند از دست بدهند.

۱۴- افسسیان

مقدمه

به طور قطع نامه پولس به افسسیان در همان زمان نگارش نامه به کولسیان نوشته شد. چندین دلیل برای این امر وجود دارد.

نخست اینکه مضمون های افسسیان شبیه مضامین کولسیان است و این شبیه را ایجاد کرده که برای نگارش افسسیان از روی کولسیان الگوبرداری شده. کولسیان به منظور دفاع در برابر هم آمیغی دینی نوشته شده و شرحی روشن از ایمان و رفتار مسیحی به دست می دهد. افسسیان هم به همین زمینه می پردازد. هر دو نامه کلیسا را به صورت یک بدن به تصویر کشیده، روابط اهل خانه با یکدیگر را با جمله بندی مشابه مورد توجه قرار داده، و به موضوع بردگان پرداخته اند. (پولس در نامه به فیلمون که احتمالا در همان زمان به رشته تحریر درآمده نیز به این مضمون پرداخته است).

دوم آنکه پولس گفت دلش می خواهد که نامه اش به کولسیان را علاوه بر کلیسای کولسی در کلیساهای لائودیکیه و هیراپولیس، یعنی دو شهر دیگر دره لیکوس نیز بخوانند و این حاکی از وجود مشکلات مشابه در کلیساهای آن دو شهر دیگر هم می باشد. از آنجایی که افسس تنها ۱۲۰ مایل از کولسی فاصله داشت، دور از منطق نخواهد بود اگر انتظار داشته باشیم که مشکلات کلیسای آن هم مشابه کلیسای کولسی بوده باشد، به ویژه که نامه به افسسیان به عنوان نام های عمومی نوشته شد، نه به طور اخص برای ایمانداران افسس. واژه «افسسیان» در برخی از قدیمی ترین دستنوشته ها وجود ندارد.

وانگهی، اگر رساله افسسیان منحصرآ برای کلیسای افسس نوشته شده بود، نبود درودهای شخصی در آن شگفت آور می نماید، چراکه پولس دو سال از عمر

خود را در این شهر گذرانید و معقول بود که همچون دیگر نامه هایش، در آن از افرادی یاد کند.

اما پس از آنکه مشابهت های آن را با نامه به کولسیان مورد توجه قرار دادیم، باید در این مورد هم هشیار باشیم که افسسیان را باید از دیگر رسالات پولس جدا کرد چون خیلی کمتر به دغدغه های خوانندگانش پرداخته است. پولس در رساله ای عمومی نظیر افسسیان بر خلاف نامه های دیگرش نه به تصحیح تعلیمی دروغین می پردازد، و نه سر آن دارد که معضلی را حل و فصل نماید و یا به پرسشی پاسخ گوید.

شهر

شهر افسس در محل تلاقی دو جاده ای بنا شده بود که از شرق به غرب و از جنوب به شمال امتداد داشت. افسس دروازه ورود به درون آسیا بود و همواره مسافرانی از ایران، مصر، یونان و روم در میان باروهای آن با هم دیدار می کردند. در روزگار پولس این شهر بندری بزرگ به شمار می رفت، هرچند که اکنون بندر آن زمان زیر گل و لای فرو رفته و موقعیت کنونی شهر افسس به نوعی درون خشکی واقع شده است و امروزه آیاسوهوک نامیده می شود و از شهر باستانی هم جز ویرانه ای بر جای نمانده. افسس که یکی از مجموعه شهرهای ۱۲ گانه اتحادیه ایونی به شمار می رفت، مرکز تجارت و اقتصاد بود و آمفی تئاتری با گنجایش ۲۴۰۰۰ نفر و بتکدهای عظیم با ابعاد ۴۲۰ فوت در ۲۴۰ فوت داشت. معبد مزبور را وقف شهاب سنگ سیاهی کرده بودند که زمانی از آسمان بر افسس فروافتاده بود. تخته سنگی بزرگ، درخشان و سیاه بود و برآمدگی هایی شبیه پستان یک زن بر آن دیده می شد. مردم آن را نشانه الهه دیانا (آرتمیس یونانی) دانستند و بدین ترتیب کیشی مبتنی بر پستان زنانه در افسس شکل گرفت و معبدی برایش ساختند. این شهاب سنگ چند پستانه را در مذبح قرار دادند محصولاتی کوچک از جنس نقره و به شکل آن می ساختند و به مردم می فروختند. کسانی که به عنوان جهانگرد به این شهر می آمدند این محصولات کوچک را خریده به خانه می بردند و روی پیش بخاری قرار می دادند.

کلیسا

در مورد کلیسای افسس بیش از هر کلیسای دیگر عهد جدید آگاهی در اختیار داریم. نخستین بار در اعمال ۱۸- ۲۰ است که می خوانیم پولس وارد این شهر شد. علاوه بر این نامه نوشته های بسیاری پیرامون کلیسای افسس وجود دارد، که می توانیم آنها را در اول و دوم تیموتائوس بیابیم. تیموتائوس که مخاطب این نامه ها می باشد در افسس خدمت می کرد. در مکاشفه نامه ای به کلیسای افسس اختصاص یافته است و سه نامه یوحنا و نیز انجیل یوحنا در افسس به رشته تحریر درآمدند، چراکه یوحنا ی رسول به همراه مریم مادر عیسی در این شهر اقامت داشت. گذشته از منابع کتاب مقدسی شواهد غیر کتاب مقدسی نیز در اختیار داریم که نشان می دهند کلیسا به خوبی بنیانگذاری شده بوده. افسس در تاریخ کلیسای اولیه شهری مهم به شمار می رفت، و در سال ۴۳۱ م. شورای افسس هم در این شهر تشکیل گردید. کسی که امروزه از این شهر دیدن می کند می تواند ویرانه های کلیسای یوحنا ی قدیس و آرامگاه او را ببیند. تقریباً مطمئنیم که رسول کهنسال در همین شهر چشم از جهان فرو بسته است.

پولس در دو مقطع و مجموعاً دو سال در این شهر رحل اقامت افکند و در طی همین دوره بود که کلیسا رشد خود را در افسس آغاز نمود. ایمان مسیحی چنان مقبول شد و واکنش به ادعاهای عیسی با چنان پذیرش آنی روبرو گردید که تجارت ساخت و فروش یادگارهای دیانا آسیب جدی دید. بدین ترتیب بسیاری از پرستندگان دیانا به خدای حقیقی روی آوردند و پولس هم از سوی نقره سازان شهر مورد آزار قرار گرفت. تجارت ساخت شمایل های نقره با شکل شهابسنگ عملاً زوال یافت.

ساختار نامه

چنین پیداست که پولس احساس می کرده بهترین کاری که می تواند برای جلوگیری از شیوع بدعت های متداول در استان آسیا به درون کلیسا و ممانعت از ویران شدن آن به عمل آورد، فرستادن نامه ای است که حاوی چکیده های از ایمان و رفتار مسیحی باشد. این نزدیکترین رهیافت ما به انجیلی است که پولس در همه جا موعظه می کرده، به ویژه که رومیان بر خلاف آنچه که بسیاری می پندارند

رومیان بیانیه انجیل وی نمی باشد. افسسیان بیش از هر نامه دیگری نظام مند است و خیلی ها آن را فاخرترین اثر پولس دانسته، نام «ملکه رسالات» بر آن نهاده اند.

ساختار نامه بسیار روشن است. به بیان ساده، نیمه نخست آن به رابطه ما با خدا در مسیح مربوط می شود و نیمه دوم آن هم به رابطه ما با دیگران در خداوند. زمانی که پولس پیرامون رابطه ما با خدا می نویسد، واژه «مسیح» را به کار می برد، اما هنگامی که در مورد رابطه ما با یکدیگر می گوید از واژه «خداوند» استفاده می کند. این مسیح است که میان ما و خدا رابطه برقرار می کند، و او خداوندی است که بر روابط میان ما با یکدیگر حاکمیت دارد.

بخش ۱

قصد و قدرت او

رابطه با خدا (در مسیح)

کار نجات در درون

آموزه

به وسیله چه نجات یافته ایم

ستایش

آمزش

پارساشمردگی

رهایی ما

برتری خدا

درون کلیسا

بخش ۲

گام برداشتن و جنگ ما

رابطه با دیگران (در خداوند)

کار نجات در بیرون

وظیفه

برای چه نجات یافته ایم

کاربرد

تقدس

تقدیس

واکنش ما

مسئولیت انسان

بیرون کلیسا

بنابراین در نیمه نخست نامه، پولس به طور خلاصه تشریح می کند که نجات نصیب ایمانداران می شود، و در نیمه دوم نامه اش هم نشان می دهد که از وقتی ایمان آوردند باید چگونه رفتار نمایند. شایان توجه است که ما نه با انجام کارهای نیکو، که برای انجام کارهای نیکو نجات می یابیم.

دنیا می پندارد که خوب بودن ما را نجات می بخشد. انجیل عملاً اظهار می دارد

که ما نجات مییابیم تا خوب باشیم، و این دو نظریه به طور کامل با هم فرق دارند! دو واژه کلیدی در نیمه نخست نامه عبارتند از قصد و قدرت. آنچه را که خدا قصد انجامش را دارد می بینیم و متوجه قدرتی که برای رسیدن به آن نیاز هست می شویم. واژه های کلیدی نیمه دوم عبارتند از گام برداشتن و جنگ. از ما انتظار می رود که در نور گام برداریم، در محبت گام بزنیم، به عنوان فرزندان نور رفتار کنیم و در نبرد روحانی بجنگیم.

بنابراین نیمه نخست نامه واقعا به آنچه که در درون کلیسا روی می دهد می پردازد و نیمه دوم آن هم به آنچه که در بیرون کلیسا می گذرد. نیمه نخست با ابعاد عمودی انجیل سروکار دارد و نیمه دوم با بعد افقی انجیل. خیلی مهم است که هر دو عنصر را در کنار هم نگاه داریم. اگر ایمان داریم که نجات یافته ایم و صرف نظر از اینکه چگونه زندگی می کنیم بلیت رفتن به آسمان را در جیب داریم، پس انجیل را درک نکرده ایم.

ساختار رساله در مورد نجات نکته ای مهم به ما می گوید، زیرا نظم از اهمیت حیاتی برخوردار است. کسانی هستند که می پندارند مسیحیت صرفا به «خوب بودن» محدود می شود. اما این به همان اندازه تعریفی مخدوش است که بگوییم مسیحیت فقط به «نجات یافتن» محدود می گردد. باید هر دو را با هم داشته باشیم، اما در عین حال باید ترتیب درست آن را هم رعایت نماییم. اکثر دین های جهان تقدیس را بر پارساشمردگی مقدم می دانند- از مردم می خواهند که خوب باشند (حال هر تعریفی که می خواهد داشته باشد) تا خدا بتواند ایشان را مورد پذیرش خود قرار دهد. مسیحیت منحصر به فرد است. مسیحیت می گوید که نخست خدا ما را همان گونه که هستیم می پذیرد، تا بعد بتواند آنگونه بسازد که دوست دارد باشیم. پارساشمردگی باید بر تقدیس تقدم داشته باشد، زیرا تا زمانی که در رابطه درستی با خدا قرار نگیریم نمی توانیم مسیحی زندگی کنیم. رفتار مسیحی بر شالوده ایمان مسیحی بنا شده است. وظیفه مسیحی از بطن آموزه مسیحی به بیرون می تراود. بررسی فصلهای ۱-۳ نشان می دهد که پولس آموزه نجات را در چارچوب و زمینه خدمت پرستش تشریح می کند. نظم مورد نظر انجیل بر این منوال است: ستایش، دعا، موعظه، دعا، ستایش و مضمون کل خدمت هم قدرت و قصد خدا است.

ستایش - قصد: خلاصه کردن همه چیز در مسیح

دعا - شناختن قصد و قدرت

موعظه - قدرت و قصد

۱- مسیح: - برخاست تا سلطنت کند.

۲- غیریهودیان: - برخاسته اند تا دوباره بپیوندند.

۳- پولس: - برخاسته تا مکشوف سازد

دعا - شناختن قصد و قدرت.

ستایش - قدرت: به فراوانی انجام دادن.

پولس رسول عمده تأکید خود را بر اتحاد میان یهودیان و غیریهودیان می گذارد. وی با زیرکی بر این نکته پافشاری می کند که خدا دیوار میان یهود و غیریهود را فرو ریخته است، همان دیواری که نمادش دیوار موجود در صحن معبد بود و محدوده مجاز برای غیریهودیان را از محدوده مختص یهودیان جدا می کرد و اگر یک غیریهودی از این دیوار می گذشت مجازات مرگ در انتظارش بود. میراث این تقسیم بندی دقیق به کلیسای اولیه هم سرایت کرده بود، و پولس به طور ویژه از معانی ضمنی آن آگاهی داشت. خود او داشت این نامه را از زندان می نوشت، چراکه به دروغ این اتهام را به وی وارد کرده بودند که یک غیریهودی به نام تروفیموس (از اهالی افسس) را به محدوده ویژه یهودیان در معبد برده است. اما تأکید پولس بر کلیسا به عنوان «بنای جدید» به جای معبد نباید ما را به این نتیجه گیری سوق دهد که دیگر کار خدا با اسرائیل قدیم به پایان رسیده. اصطلاحاً «الهیات جایگزینی» که به موجب آن کلیسا جایگزین اسرائیل می گردد، قرائتی نادرست می باشد، چون همان گونه که پولس در رومیان ۹-۱۱ توضیح می دهد، خدا هنوز برای قوم خود مقاصدی در نظر دارد.

گام برداشتن در روح

فصلهای ۴-۶ به واکنش ما به آنچه که خدا انجام داده مربوط می شوند. در نسخه ترجمه موسوم به RSV در سراسر این فصل ها واژه «گام برداشتن» به کار رفته است و این فعل می تواند برای توصیف نحوه ابراز واکنش ما مفید باشد.

ما می توانیم در روح بپریم و جست و خیز کنیم، اما خدا از قومش می خواهد که در روح گام بردارند. گام برداشتن به اندازه جست و خیز کردن و پریدن چشمگیر نیست، اما برداشتن قدمی به موقع و در جهت درست به شمار می رود. پولس هشت عرصه ای را که باید در آنها گام برداریم فهرست وار بیان می کند.

فروتنی

ما در فروتنی گام برمی داریم چون این رمز اتحاد می باشد. اگر فروتن نباشیم، نمی توانیم اتحاد مسیحی داشته باشیم، چون هر جا که غرور باشد اتحاد از هم می پاشد. بنابراین وقتی کسی در موردمان حرفی می زند نباید از کوره در برویم - با این همه باید به خاطر داشته باشیم که اگر ایشان راست گفته باشند، خیلی بدتر است!

یکی از شعرهایی که من آن را بسیار دوست می دارم روی همین نکته انگشت می گذارد:

زمانی با شور یک قدیس همراه با اندوهی ژرف فریاد برآوردم:
 «ای خداوند، قلبم از دورویی تیره گشته، سرآمد گناهکارانم.»
 پس فرشته نگهبانم از پشت در گوشم چنین زمزمه کرد:
 «غرور، مردک من، تو اصلا اینگونه که می گویی نیستی.»

افتادگی دروغین با فروتنی فرق می کند. فروتنی واقعی متوجه است که ما به فیض خدا چه هستیم، و اگر به خاطر فیض او نبود چیزی نبودیم.

اتحاد

بعد ما را تشویق می کند تا گام بعدی را در اتحاد برداریم. پولس به ما یادآوری می کند که تنها یک بدن، یک روح، یک ایمان و یک تعمیم وجود دارد. تنها یک خدا هست که پدر همه ماست. بنابراین در اتحاد گام برمی داریم زیرا هر اختلافی که با هم داشته باشیم، همگی با خون عیسی نجات یافته ایم. حفظ یگانگی روح به معنای فعال بودن است - نباید فرض را بر این بگذاریم که چون همه در یک کلیسا

گرد هم می آییم، الزاما همه چیز خوب است. باید روی اتحاد کار کرد.

بلوغ

پولس کلیسا را تشویق می کند تا در بلوغ گام بردارد. می گوید از اتحاد است که به سوی رشد و کمال گام برمی داریم تا به قامت پری عیسی مسیح برسیم و توضیح می دهد که به همین دلیل است که خدا به ما رسولان، انبیاء، شبانان، مبشران و معلمان بخشیده، تا خودمان را بنا نموده رشد کنیم و بالغ شویم. مشارکت مسیحی با یگانگی روح آغاز می شود و با یگانگی در ایمان پایان می پذیرد. مادامی که یگانگی ایمان را حفظ کنیم یگانگی روح هم محفوظ خواهد ماند. بسیاری از مسیحیان انجیلی بر مبنای تعالیم سازگار اتحاد گسترده ای با هم دارند، و از این رو برخی از ما را که می خواهیم با آنها مشارکت داشته باشیم به اسم کاتولیک های کاریزماتیک مورد انتقاد قرار می دهند. اما آنچه که باید مبنای اتحاد قرار گیرد روح القدس است. اگر کسی را می بینیم که در همان روحی تعمیم گرفته که ما تعمیم یافته ایم، با او مشارکت داریم. درست است که شاید هنوز به آن اتحاد کامل در ایمان دست نیافته باشیم، اما این با بلوغ حاصل می شود. هدف این است که به یک چیز ایمان بیاوریم، اما سرآغاز آن اتحاد یا یگانگی در روح است. پس هروقت به کسی برمی خوریم که در روح القدس ساکن است، آنها عضوی از یک بدن هستند؛ بدن مسیح. شاید به خوبی متوجه مطلب نشده ایم!

صداقت

در فصل ۵ موضوع صداقت را پیش می کشد. ما را تشویق می کند تا حتما زندگیمان را مطابق با گفته هایمان بسازیم، و به عنوان فرزند خدا به آنچه می گوئیم عینا عمل کنیم. به ما می گوید که جوک های زشت نگوییم - این یک نمونه عملی است.

نیکوکاری

از ما انتظار می رود که با یکدیگر نیکوکار باشیم. باید همان گونه که مسیح ما را بخشید، ببخشاییم. مسیحیان با یکدیگر مدارا می کنند در حالی که در برابر خطا

و گناه هیچ اغماضی نمی نمایند. ایجاد تعادل مزبور قدری دشوار است اما خیلی مهم است که میان آنها تمایز ایجاد کنیم.

پاکی

از ما می خواهد که با روح القدس پر شویم. فعل به کار رفته حاکی از یک پری مداوم است. اگر قرار است خدایی را که ما را فراخوانده خشنود سازیم، باید در پاکی انگیزه و قلب گام برداریم.

تعلیم پذیری

بسیاری از کلمات پولس به زبان امروزی بار منفی دارند. اما تعلیم پذیری یا تسلیم به یکدیگر در مسیح نشانه زیبایی از بلوغ است. او به سه مقوله اشاره می کند:

زنان باید تسلیم شوهران خود باشند؛
فرزندان باید تسلیم والدین خود باشند؛
بردگان باید اربابان یا کارفرمایان خود باشند.

در هر مورد گروه اول باید به احترام مسیح «خود را زیر یوغ اطاعت» گروه دوم قرار دهند. تسلیم ایشان باید نمونه ای انسانی از تسلیم آنان به مسیح باشد.

مسئولیت

آنانی که دیگران تسلیم ایشان هستند، این مسئولیت را دارند که سزاوار نقشی که بر عهده گرفته اند باشند. این چالش جدی است. شوهران موظفند همان گونه که مسیح کلیسا را محبت می کند، زنان خود را محبت نمایند- و نه کمتر. زنم چنین بار به من گفته که اگر من تسلیم مسیح باشم، او هم با کمال شادمانی از من اطاعت خواهد نمود. بنابراین شوهران، والدین و کارفرمایان نسبت به کسانی که در زندگی زیر دستشان قرار گرفته اند مسئولیت دارند. تعلیم مربوط به تسلیم و اطاعت به هیچ روی بهانه ای برای رفتار سلطه جویانه یا تحکم آمیز نیست.

جنگ روحانی

بخش مربوط به جنگ روحانی یکی از محبوبترین قسمت‌های نامه است. به ما می‌گوید که اسلحه کامل خدا را بر تن کنیم، زیرا جنگ ما با انسانها نیست. جنگیدن با آدمیان بسیار آسانتر است - و ظاهراً برخی از مسیحیان آن را ترجیح می‌دهند. اما پولس توضیح می‌دهد که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوج‌های ازواج شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. در حقیقت، دقیقاً در همان جایی نبرد ما برپا است که در مسیح قرار گرفته ایم. فصل ۱ به ما می‌گوید که ما با او در جای‌های آسمانی می‌نشینیم.

پیداست آنچه که هرگز نباید انجام دهیم عقب نشینی است، زیرا در تعریفی که پولس از اسلحه خدا می‌کند هیچ‌ذکری از محافظت از پشت سر به میان نیامده. شاید در مواقعی نتوانید پیشروی کنید، اما باید بایستید، و هیچگاه عقب نشینی نکنید. اشارهای که به سپر ایمان برای خاموش کردن تیرهای آتشین شده به طور قطع منظورش سپرهای سربازان رومی است که پوششی از چوب بسیار نرم داشت. تیرهای آتشی که درون این چوب فرومی‌رفتند خاموش می‌شدند. پس همه تیرهای آتشی را که شریر پرتاب می‌کند می‌توانیم با ایمان خاموش نماییم.

پیش‌تعیینی

تا نگاهی به پیش‌تعیینی نیندازیم، بررسی افسسیان کامل نخواهد شد. این مضمونی است که به طور خاص بر فصل یک سایه افکند. پیش‌تعیینی موضوعی است که اغلب آن را اشتباه برداشت می‌نمایند. برخی به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ما روبوت یا عروسک خیمه شب بازی هستیم و نمی‌توانیم در برابر آنچه که خدا برایمان در نظر گرفته ایستادگی نماییم.

این برداشت تا اندازه‌ای از تفسیر عبارتی از فصل ۱۸ کتاب ارمیا ناشی می‌شود که در آن مردم به گلی تشبیه شده‌اند که در دستان کوزه‌گر می‌باشد. خیلی‌ها چنین استدلال می‌کنند که خدا آن کوزه‌گر است و هر کاری که دلش بخواهد با گل می‌کند. گل از خود هیچ‌اختیاری ندارد. اما ارمیا ۱۸ می‌تواند به نکته‌ای مخالف آن اشاره کند. زیرا در این مثل، کوزه‌گر قصد دارد که از گل ظرفی زیبا

بسازد، اما گل در دستان او شکل نمی گیرد، بنابراین آن را روی توده گل می اندازد و باز آن را برداشته روی چرخ می گذارد و ظرفی زمخت و نازیبا برای پخت و پز می سازد. بنابراین آنچه که خدا در عمل در ارمیا تعلیم می دهد این است که ما باید همکاری با کوزه گر را برگزینیم و به او اجازه بدهیم تا از ما ظرفی زیبا بسازد. در زمان ارمیا برنامه از این قرار بود که خدا می خواست از اسرائیل ظرفی زیبا بسازد که برایش ظرف رحمت باشد، اما در عوض از آن ظرفی زشت برای داوری ساخت. این مثل به ما کمک می کند تا به این نگرش که ما نمی توانیم در برابر خدا ایستادگی کنیم، پاسخ بدهیم. این نشان می دهد که اگر به خدا واکنش درست ابراز نماییم، سرنوشتی که وی از بنیاد عالم برایمان ترسیم کرده تحقق خواهد یافت. اما هیچ چیزی دال بر اینکه ما در برابر چیزی که او برایمان از پیش مقدر نموده، یارای مقاومت نداریم، وجود ندارد.

برای روشن شدن قضیه بهتر است مثالی شخصی بیاورم. پدرم می خواست که من کشاورز باشم. من تعطیلات آخر هر هفته را در کشتزار می گذراندم و وقتی در سن ۱۶ سالگی از مدرسه بیرون آمدم در آنجا مشغول به کار شدم و هر روز از ساعت ۴ بامداد شیر ۹۰ گاو را می دوشیدم. نمی دانستم که نقشه پدرم این است که وقتی به سن ۲۱ سالگی رسیدم مرا بر مزرعه ای در اسکاتلند بگمارد. این مزرعه خانوادگی بود و او می توانست ترتیب این کار را بدهد. اما زمانی که پدرم به من گفت که مزرعه را برای من در نظر گرفته، مجبور شدم به او بگویم که خدا مرا به سویی دیگر هدایت نموده است. اگر اداره آن مزرعه را می پذیرفتم، همیشه می توانستم بگویم که پدرم از پیش تعیین کرد که من به کار کشت و زرع مشغول باشم و پیش از آنکه من خبر داشته باشم این نقشه را برای من کشید.

به همین ترتیب، «از پیش تعیین کردن» به معنای دقیق کلمه یعنی از پیش سرنوشتی را برای کسی مقدر کردن. اما این عقیده که خدا با ما درست مانند یک عروسک خیمه شب بازی رفتار می کند و وادارمان می سازد تا آنچه را که برایمان مقدر فرموده انجام دهیم اشتباه است؛ همان گونه که پدر من نتوانست مرا به کار کردن در مزرعه وادار نماید. خدا جلال یافتن را برای ما از پیش تعیین کرده است. می توانیم در برابر آنچه که برایمان مقدر شده مقاومت کنیم و از آن سر باز بزنیم، یا آن را بپذیریم. اگر آن را بپذیریم، می توانیم تا ابد بگوییم که او پیش از بنیاد عالم

این نقشه را برای من کشیده بود.

دو دیدگاه در مورد پیش تعیینی

دیدگاه متداول چنین است که پیش تعیینی بدین معنا می باشد که خدا افرادی را برای نجات برمی گزیند، در حالی که دیگران از این گزینش محرومند. با چنین برداشتی، پیش از آنکه ما به دنیا بیاییم خدا تصمیم می گیرد که آیا ما در زمره ناجیان باشیم یا خیر. می گویند فیض خدا مقاومت ناپذیر است، زیرا به مجردی که خدا تصمیم گرفته که ما نجات پیدا کنیم، هیچ چیز نمی تواند جلویش را بگیرد. بدین ترتیب این کاملاً انتخاب خداست که کسی سرانجام به بهشت برود یا به دوزخ، زیرا اگر فیض او در زندگی های ما عمل نکند، غیرممکن است که بتوانیم با توبه و ایمان به خدا پاسخ مثبت بدهیم. حال که برگزیده شده ایم، دیگر بودنمان در آسمان تضمین شده است. این دیدگاه درباره پیش تعیینی اغلب با نام ژان کالون، الهی دان سوئیسی عجین است - هرچند کالون در زمانی که فیض گزینشی را تعلیم می داد، در اثر خودش به نام نهادها (*Institution*) این تعلیم را نوشته بود که ایمانداران ممکن است نجات خود را از دست بدهند.

با این حال، دیدگاه مورد بحث مورد چالش قرار گرفته است. نخست اینکه، اگر مؤاخذ مربوط به پیش تعیینی را در کتاب مقدس مورد بررسی قرار دهیم، درمی یابیم که ایمانداران آنقدر که برای خدمت برگزیده می گردند، برای نجات برگزیده نمی شوند. دوم اینکه، تأکید نه بر گزینش افراد که بر گزینش قوم است؛ یک قوم برگزیده. سوم آنکه، کتاب مقدس نمی گوید که فیض خدا غیرقابل مقاومت است. می توان در برابرش ایستادگی کرد. استیفان در موعظه خودش در کتاب اعمال، سنهدرین را به خاطر اینکه همواره در برابر روح القدس مقاومت می کنند به باد انتقاد می گیرد. فیض مشروط به ایمان است. تنها در صورتی مشمول فیض خواهیم ماند که در ایمان ادامه دهیم.

وانگهی، سرنوشت ما بسته به گزینه ای نیست که خدا برایمان در نظر گرفته، بلکه به خود ما وابسته است، به اینکه نسبت به فیض او لیبیک می گوئیم یا راه ایستادگی پیش می گیریم. پر واضح است که در پی توبه کردن و ایمان آوردن است که تولد تازه می یابیم، نه پیش از آن. به سبب توبه و ایمان ماست که خدا می تواند

در مسیح حیاتی نو به ما ببخشد.

سرانجام اینکه، پایداری و ماندگاری آن را هیچ چیز تضمین نمی‌کند و در این امر پایمردی لازم است. کتاب مقدس از پایمردی سخن گفته از ماندن در تاک، غلبه یافتن، ماندن در مسیح و در ایمان ادامه دادن حرف می‌زند. همه این واژه‌ها یک چیز را بازتاب می‌دهند: مداومت در ایمان که سهم ما می‌باشد. این نجات نه با اعمال، که با تداوم ایمان تحصیل می‌گردد، و بر این نکته تأکید ویژه می‌شود. این استدلال را که با دیدگاه کالون در مورد پیش‌تعیینی مغایرت دارد، اغلب نگرش آرمینیوسی می‌نامند، که از نام آرمینیوس الهی‌دان هلندی گرفته شده است.

پس من به پیش‌تعیینی باور دارم. معتقدم که خدا مرا از پیش تعیین کرده تا آن چیزی باشم که اکنون هستم. معتقدم که پیش از آنکه من پا به عرصه وجود بگذارم، او تصمیم گرفته خواستار حضور من در آسمان باشد. پیش از آنکه من او را محبت نمایم، او مرا محبت کرد، من نبودم که او را برگزیدم بلکه او بود که مرا برگزید. پس از گفتن همه این حرف‌ها، من معتقدم که چون در برابر فیض او مقاومت نکردم و آن را دریافت نمودم و به ایمانم ادامه می‌دهم، سرانجام به شهر آسمانی وارد خواهیم شد.

جدول زیر دو رویکرد متفاوت به پیش‌تعیینی را به نمایش می‌گذارد:

آرمینیوس	کالون
برای خدمت کردن	برای نجات یافتن
جمعی	فردی
یک قوم	اشخاص
مشروط	مقاومت‌ناپذیر
ایمان	فیض
سرنوشت بسته به گزینش ماست	سرنوشت با گزینش خدا تعیین می‌گردد
آنانی که ایمان خود را از دست می‌دهند، دست به گزینش اشتباه زده‌اند	آنانی که ایمان خود را از دست می‌دهند، از ابتدا برگزیده نشده بودند
پس از توبه و ایمان تولد تازه انجام می‌شود	پیش از توبه و ایمان تولد تازه صورت می‌گیرد

پایمردی لازم است

ماندگاری آن تضمین شده است

آیا وقتی نجات یافتی، دیگر برای همیشه نجات یافته‌ای؟
بررسی بالا از مبحث پیش‌تعیینی دربرگیرنده عبارتی کلیشه‌ای است که به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد. مردم می‌گویند: «وقتی نجات یافتی، دیگر برای همیشه نجات یافته‌ای.» در اینجا بزرگترین مشکل این است که واژه «نجات یافته» قدری گنگ می‌باشد. «وقتی نجات یافتی» یعنی چه؟ من اکنون در حال نجات یافتن هستم، اما هنوز خیلی چیزها هست که باید از آنها نجات پیدا کنم. نجات یک فرایند است، نه معجزه‌ای آنی و از این جهت من هم مانند دیگران منتظر بازگشت عیسی هستم تا برای همه آنانی که انتظارش را می‌کشند نجات را به ارمغان بیاورد. تازه در آن مقطع است که من تازه «نجات یافته‌ام»، چون در آن هنگام است که تمامیت وجودم، و از جمله بدنم نجات خواهد یافت.

اعتقاد راسخ من بر این است که بحث و جدل پیرامون پیش‌تعیینی نباید مشارکت مسیحی را از بین ببرد. صرف نظر از اینکه چه دیدگاهی داریم، می‌توانیم گرداگرد مسیح با هم متحد شویم.

نتیجه‌گیری

در میان همه رسالات پولس، احتمالاً نامه به افسسیان شفاف‌ترین رساله پیرامون آموزه و وظیفه، باور و رفتار، الهیات و اخلاق مسیحی می‌باشد. عجیب نیست که رساله محبوب بسیاری از ایمانداران و فرقه‌های گوناگون مسیحی است. به احتمال تأکید آن بر اتحاد، عاملی اصلی در محبوبیت این رساله در این عصر جهانی شدن کلیسا می‌باشد، هرچند دغدغه‌اش در مورد حقیقت و صداقت نیز شایان توجه می‌باشد.

۱۵- فیلیپیان

پولس نامه خود را خطاب به فیلیپیان در خلال نخستین دوره زندانی شدنش در روم و در هنگام بازداشت خانگی نگاشت. فیلیپی نخستین شهر در خاک اصلی اروپا بود که وی از آن دیدن کرد و نخستین کلیسا را در آنجا پایه‌گذاری نمود. این شهر برای پولس مکانی ویژه به شمار می‌رفت، و همان گونه که خواهیم دید، کلیسای فیلیپی هم در دل او جایگاهی ویژه داشت.

در زمان پولس فیلیپی به دلیل قرار گرفتن بر سر مسیر تجاری موسوم به جاده ایگناتین (Ignatian Way) که از شرق به غرب منتهی می‌شد، شهر بزرگ و مرفهی بود. شهر در دره میان رشته‌کوه‌هایی بنا شده که از دریای سیاه تا دریای ادریاتیک کشیده شده‌اند. وجود کانهای طلا و نقره در این کوهستان هم بر ثروتش افزوده بود. در اوایل ۱۹۹۰ م. یکی از باستان‌شناسان در فیلیپی مقبره‌ای پر از گنجینه‌های زرین یافت- تنها نمونه دیگر از این مقبره‌ها آرامگاه توتانخامون در مصر می‌باشد. این مقبره از آن فیلیپ شاه مقدونیه (سرزمینی در شمال یونان) بود، که این شهر نام خود را از وی گرفته است. معروف‌ترین پسر او همان اسکندر مقدونی بود که پیش از مرگش در ۳۱ سالگی یک امپراتوری گسترده از خود بر جای گذارد.

این منطقه صحنه چند نبرد کلیدی در دوران باستان بود. در سال ۱۶۸ پ. م. رومی‌ها آمدند و این سرزمین را اشغال کردند. در سال ۴۲ پ. م. آنتونی و سپاهیان بروتوس و کاسیوس را در فیلیپی شکست داد. در ۳۱ پ. م. آنتونی و کلئوپاترا در همین جا مغلوب و کشته شدند. با توجه به این پیشینه کلیدی، رومیان در آنجا یک کلنی تشکیل دادند. امپراتور آگوستوس نامی پرشکوه بر آن نهاد:

«Colonia Julia Augusta Philipensis»، اما مردم آن را با نام کوتاه «فیلیپی» می‌خواندند. فیلیپی یک کلان‌شهر کوچک بود و شهروندانش دقیقاً از حقوق شهروندی کسانی برخوردار بودند که در خاک روم می‌زیستند، و رومیان بسیاری بودند که احساس می‌کردند می‌توانند در این شهر زندگی نمایند.

یک کلنی آسمانی

موقعیت جغرافیایی فیلیپی به این شهر نقشی راهبردی داده بود که به عنوان پایگاهی برای انتشار انجیل مورد استفاده قرار گیرد. چراکه دروازه اروپا به شمار می‌رفت. از گزارش لوقا در اعمال پیرامون گسترش کلیسا چنین پیداست که مقصود خدا این بوده که کلیسای مزبور یک «کلنی آسمانی» باشد. در اعمال ۱۶ می‌خوانیم که چگونه روح‌القدس جلوی رفتن پولس به بطینیه استان آسیا را گرفت. پولس و همراهانش سفر خود را به سوی غرب ادامه دادند، در حالی که نمی‌دانستند مقصد نهایی‌شان کجاست تا اینکه پولس در خواب مردی را دید که جامه اهالی بومی مقدونیه را بر تن داشت و از ایشان استدعا می‌کرد تا به کشورش بروند. پس پولس و همراهانش سوار کشتی شده به بندر نیاپولیس رفتند و در آنجا پیاده شده راهی فیلیپی شدند. موعظه او که در اعمال ثبت شده نخستین سند کتبی روشن از رسیدن انجیل به خاک اصلی اروپاست. پیشتر اهالی بومی اروپا که از اورشلیم دیدن کرده بودند انجیل را با خود به اروپا برده و از روز پنتیکاست کسانی به مسیح گرویده بودند، اما در این مورد هیچ مدرکی در دست نداریم.

کلیسای فیلیپی

کلیسا کار خود را در سال ۵۲ م. و با شماری از شهروندان فیلیپی آغاز کرد. استراتژی پولس برای بشارت دادن در یک ناحیه این بود که وی کار خود را از کنیسه یهودی آن شهر آغاز می‌کرد. اما در فیلیپی هیچ کنیسه‌ای وجود نداشت، زیرا شمار مردان یهودی این شهر به ۱۰ نفر نمی‌رسید که کنیسه‌ای تشکیل دهند، و از این رو پولس به دیدار بانوان یهودی‌ای شتافت که برای دعا کردن گروهی تشکیل داده بودند. در میان زنان یکی بود که در کار کلیسای فیلیپی نقشی سازنده بر عهده گرفت - زن بازرگانی به نام لیدیه. وی که از اصل از اهالی آسیا بود، برای

امرار معاش به فروش پارچه ارغوان مشغول بود. اعمال می‌گوید که او چندین برده و اهل خانه داشت و همه اهل خانه‌اش تعمیر گرفتند. طرفداران تعمیر خردسالان ناامید خواهند شد اگر دریابند که واژه «اهل خانه» به معنای «خانواده» نیست، بلکه دربرگیرنده بردگان و انواع وابستگان می‌شود. پس هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه در میان آنها بچه خردسالی بوده، به چشم نمی‌خورد.

اما همه از آمدن پولس خشنود نشدند و موعظه او به زودی با مخالفت‌هایی روبرو شد. این مخالفت شکلی نامتعارف داشت، چراکه دختری از پی پولس و گروهش روان شده، به شنوندگان وی می‌گفت: «باید به سخنان این مردان گوش فرادهید! آنان از جانب خدای متعال آمده‌اند! حقیقت را به شما می‌گویند!» (اعمال ۱۶). اما واقعیت دقیقاً خلاف آن چیزی بود که از نظر عموم مردم خوب می‌نمود، چون آن دختر یک فالگیر بود و برای اربابانش که از کسبه شهر به شمار می‌رفتند کار می‌کرد و ایشان از نیروهای وی در جهت ثروت‌اندوزی خود بهره می‌جستند. پس پولس دیوهای این دختر را اخراج کرد و از آن پس دختر دیگر از ایجاد مزاحمت برای وی و همراهانش دست کشید. اما اربابان وی وحشت کردند و برای پولس بلوایی به پا نمودند. پولس تا به خود آمد، خویشان را به اتهام طرفداری از قوانینی که با قانون روم مغایرت دارند، در زندان یافت- که این تغییری بود در روال مخالفت‌ها، چراکه همواره یهودیان بودند که به پولس اتهام می‌بستند.

لوقا تعریف می‌کند که چگونه پولس و همراهانش سلول زندان را به یک جلسه پرستشی تبدیل کردند. آنها در تاریکی مطلق در سلول به سر می‌بردند، با این حال خدا را ستایش می‌کردند! از قرار معلوم خدا هم در واکنش به پرستش آنان زمین‌لرزه‌ای ایجاد کرد و دیوارهای سلول فروریخت و درهای زندان گشوده شد. زندان‌بان که می‌دانست مجازات فرار زندانیان مصلوب شدن است، نعره زد: «چه کنم تا نجات یابم؟» پولس بی‌درنگ پاسخ داد: «به عیسی ایمان آور!» باید این را مسلم بدانیم که پولس در طول ساعات شب برای او و اهل خانه‌اش موعظه کرد، زیرا صبح‌دمان ایشان آماده تعمیر گرفتن بودند. بدین ترتیب کلیسای فیلیپی با لیدیه، زندان‌بان و اهل خانه‌اش، و احتمالاً دیگر زنان یهودی که در گروه دعا حضور داشتند آغاز به کار کرد.

اما پولس هنوز در زندان بود، و از حقوق شهروندی خود در فیلیپی، که یک کلنی رومی به شمار می‌رفت، به عنوان یک شهروند رومی آگاهی داشت. به صاحب‌منصبان گفت که با وی ناعادلانه رفتار کرده‌اند. آنها هم وقتی دریافتند که با برملا شدن رفتار ناعادلانه‌شان با پولس به عنوان یک شهروند رومی، با مجازات زندان روبرو خواهند بود، دست به دامان وی شدند تا از شهر برود. او گفت: «خوب، اگر شما خودتان بیاید و مرا از زندان بیرون آورده تا بیرون شهر مشایعت نمایید، خواهم رفت!» و بدین ترتیب بزرگان شهر آمدند و او را تا بیرون شهر بدرقه کردند. بنابراین وی مدت کوتاهی - شاید چند روز یا حداکثر چند هفته - در فیلیپی بود، با این وجود یک کلنی آسمانی در اروپا از خود به جای گذارد.

او نامه را سال‌ها بعد نوشت. پولس پیش از آنکه در اورشلیم دستگیر شود سال‌ها به خدمت بشارتی خود ادامه داد. اتهام وارده غیرمنصفانه بود - او را به دروغ متهم کردند که یک غیریهودی را به محوطه ممنوعه معبد برده است. او از قیصر دادخواهی کرد، پس در نهایت وی را در غل و زنجیر به روم فرستادند، و دو سال منتظر محاکمه ماند. در خلال همین دو سال انتظار بود که دکتر لوقا آنجیل لوقا و اعمال، دو مجلدی که قرار بود به عنوان دفاعیه پولس در دادگاهش مورد استفاده قرار گیرند و به تبرئه وی منجر شوند، را به رشته تحریر درآورد.

دلایل پولس برای نگارش

اشتیاق پولس به نگارش این نامه از دو خاستگاه ناشی می‌شد؛ دو چیزی که وی از کلیسای فیلیپی دریافت کرده بود.

پشتیبانی مالی

عامل نخست هدایای پولی بود. کلیسا نسبت به پولس بسیار قدرشناس بود، چراکه وی آنجیل را برایشان آورده بود. از این رو تصمیم گرفتند که به رغم این واقعیت که پولس هیچگاه از کسی چیزی نمی‌خواست، از لحاظ مالی پشتیبانی‌اش نمایند. آنها تنها کلیسایی بودند که می‌خواستند از این طریق دغدغه خود را برای روند خدمت پولس نشان دهند.

پشتیبانی جسمانی

هدیه دوم از اولی هم مهم‌تر بود. مردی از فیلیپی آمد که نه تنها هدایای نقدی با خود همراه داشت، بلکه از مهارت‌های خدمت در خانه برخوردار بود و می‌توانست در طی دورانی که وی در بازداشت خانگی به سر می‌برد بدو خدمت نماید. بی‌گمان، اعضای کلیسا از خود پرسیده بودند: «چگونه می‌توانیم به او کمک کنیم؟» و تصمیم گرفتند که فرستادن یک نیروی امدادی جسمانی می‌تواند بهترین کمک باشد. مردی که فرستادند اپافرودیتوس نام داشت. او عنوان «رسول» را یدک می‌کشد که معنای تحت‌اللفظی‌اش «فرستاده» است (گرفته شده از فعل یونانی 'apostolos' به معنای «می‌فرستم»). یک «رسول» کسی است که او را برای انجام کاری از نقطه الف به نقطه ب می‌فرستند.

پنج گونه «رسول»

پیرامون اصطلاح «رسول» سردرگمی بسیاری وجود دارد. در واقع ما در عهد جدید پنج گونه «رسول» داریم.

- ۱- عیسی رسول نامیده شده چون خدا او را از آسمان به زمین فرستاد تا ما را نجات بخشد، از این رو وی سر رسولان است.
- ۲- دومین گونه از رسولان، همان «دوازده» نفری هستند که شاهدان رستاخیز عیسی بودند و وی ایشان را به سوی دنیا فرستاد. مشخصه آنها این بود که عیسی را پیش و پس از رستاخیزش می‌شناختند.
- ۳- خود پولس یک رسول ویژه است. او یکی از دوازده شاگرد عیسی نبود چون با عیسی پیش از مصلوب شدن آشنایی نداشت. با این وجود خود عیسی بر خاسته از مردگان و صعود کرده در راه دمشق وی را فراخواند، از این رو وی رسول از گونه سومش است.
- ۴- گونه چهارم میسیونر است که پولس در موقعیتی دیگر قرار گرفته و پیشگام رسولان این دسته می‌باشد چراکه به سرزمین‌هایی رفت که تا پیش از آن کسی پیغام انجیل را نبرده بود و در آنجا کلیساهایی بنیاد نهاد. در حقیقت واژه «فرستاده» در لاتین *mitto* است که واژه 'missionary' و 'missile' (= موشک،

سلاح فرستادنی - م) از آن گرفته شده. یک میسیونر در واقع موشک قاره پیمایی است که پر از نیروی پویای انجیل می باشد! ما هنوز هم چنین رسولانی داریم که کلیسا تأسیس می کنند.

۵- اپافرودیتوس در دسته پنجم رسولان جای می گیرد- کسی که او را از جایی به جایی دیگر می فرستند تا کاری انجام دهد. بنابراین گروه آخر طیف گسترده ای را در برمی گیرد و لزوما نشان دهنده جایگاه بالایی که ما انتظارش را داریم نمی باشد.

اپافرودیتوس بیمار می شود

پولس در نامه اش ضمن اینکه از دیدار اپافرودیتوس تقدیر می کند، می گوید که وی هنوز از راه نرسیده بیمار شد و بیماریش پولس را غمگین کرد. جالب اینجاست که دعاهاى پولس هم نتوانست به شفای او منتهی گردد. این امر نباید ما را شگفت زده نماید. شفاها در عهد جدید نه با شفای مسیحیان، که معمولا با بشارت همراهند. شماری از وابستگان پولس مشکلات جسمانی داشتند که شفا پیدا نکردند. به تیموتائوس می گوید که به خاطر معده اش اندکی شراب بنوشد، و در جایی دیگر نوشته شده که تروفیموس را «بیمار» پشت سر وانهاد. خدمت شفا در عهد جدید نه برای حفظ صحت مسیحیان، که برای به نمایش گذاردن انجیل در حین بشارت بود.

اما این شایعه به فیلیپی رسید که فرستاده شان به طرز نومیدکننده ای بیمار و در شرف مردن است. پس پولس تصمیم گرفت که بهترین کاری که می تواند بکند، پس فرستادن اپافرودیتوس به فیلیپی به همراه یک نامه خطاب به فیلیپیان است، تا از کلیسا به خاطر پولی که فرستاده بودند سپاسگزاری کند.

نامه

این نامه با نامه های پولس تفاوت اساسی دارد. نه بر مشکلات یا بحران ها، بلکه بر روابط میان پولس و فیلیپیان متمرکز است و دریچه ای به روی ما می گشاید تا احساس پولس را نسبت به یکی از کلیساهایی که بنیان نهاده بود احساس نماییم. پولس را بیشتر به عنوان یک فرد و یک دوست می شناسیم تا یک واعظ یا میسیونر، و بر روابط عمیقی که میان وی و کسانی که به دست او ایمان آورده بودند نگاهی

اجمالی می‌اندازیم.

یکی از ویژگی‌های برجسته این نامه از قرار معلوم این است که او نمی‌داند چگونه باید آن را پایان دهد. به سخن گفتن ادامه می‌دهد «و سرانجام». این نباید مایه شگفتی ما شود- از بسیاری جهات این امر در نامه‌نگاری امری طبیعی است. درست مانند نامه‌ای که به یک دوست نوشته شده باشد، مرتباً چیز تازه‌ای به یاد می‌آورد: «آه، باید این را هم بگویم که ... راستی، یک چیز دیگر ...» پس این یک احساس خودانگیخته است، که منعکس‌کننده شتاب اندیشه وی به هنگام دیکته کردن نامه می‌باشد.

Koinonia (مشارکت)

پیش از آنکه به نحوه تدوین این تعلیم توسط پولس بپردازیم، لازم است دو مضمون کلیدی را که وی می‌پروراند مورد بررسی قرار دهیم.

واژه‌ای که پیوسته در نامه به فیلیپیان به چشم می‌خورد *koinonia* است که در اکثر ترجمه‌های کتاب مقدس آن را «مشارکت» ترجمه کرده‌اند. اما راستش این است که این واژه مفهومی بس عمیق‌تر از آنچه که ترجمه‌اش کرده‌اند، دارد. ما از «مشارکت چای در سالن کلیسا پس از پایان جلسه» سخن می‌گوییم- گویی یک فنجان چای است که آن مشارکت را به وجود آورده! این کار قدری دوستی به وجود می‌آورد، اما مشارکت خیلی فراتر از نوشیدن یک فنجان چای می‌باشد.

در واقع *koinonia* واژه‌ای بود که می‌توانست در مورد دو شریک کاری به کار برده شود. اما قدرت معنای این واژه را به بهترین وجه می‌توان در نحوه کاربردش در روزگار عهد جدید یافت. در جهان باستان در مورد دوقلوهای به هم چسبیده می‌گفتند که ایشان در خون با هم *koinonia* دارند، زیرا اگر یکی از آنها بمیرد، دومی هم خواهد مرد. به همین ترتیب، مشارکت ما با یکدیگر باید از چنین کیفیتی برخوردار باشد- یعنی اگر برای یکی اتفاقی بیفتد، برای دیگری هم روی خواهد داد- به این می‌گویند *koinonia*.

کلیسای فیلیپی فارغ از مشکلات عمده‌ای بود که پولس در مورد کلیساهای دیگر با آنها روبرو بود و خطاب به آنها نامه‌نگاری می‌کرد، اما دغدغه‌هایی هم وجود داشت. *koinonia* در کلیسای فیلیپی به خاطر دو زن به نام‌های افودیبه و

سینتیخی آسیب دیده بود- هرچند از رفتار ایشان چنین برمی آید که «با کراهت» رفتار می کرده‌اند و بسیار «زودرنج» بوده‌اند! با پولس کار می کردند اما عدم یکرأیی ایشان سبب بروز مشکلاتی شده بود. رفتار آنان نشان دهنده معضل عدم اتحادی بود که پولس در جای دیگری از نامه خود بدان اشاره می کند. این نوع عدم اتحاد با آنچه که کلیسای قرنتس را درگیر کرده بود تفاوت داشت، چراکه در آنجا اعضا در پی خادمان و رهبران گوناگون افتاده بودند. عدم اتحاد در فیلیپی از این قسم بود که مردم دچار غرور شده بودند- بیشتر نگران خودشان بودند تا دیگران. پولس ناچار بود بگوید: «زمانی که هر یک از شما علایق دیگری را بر علایق خودتان مرجح بدانید، آنوقت است که همراهی شده‌اید.»

خوشی

واژه دیگری که عامل مشخصه این نامه می باشد، خوشی است. به رغم موقعیتی که پولس در آن قرار دارد، نام پر از شادمانی است. آینده‌های تنها و یک محاکمه در انتظار اوست که ممکن است به مرگ وی منتهی شود، و در حالی که او خسته و بیمار در زندان روزگار را سپری می نماید، مخالفانش بر ضد او سخن پراکنی می کنند- و با این وجود «خوشی» و «شادمانی» و «شکرگزاری» واژه‌های محبوب او در این نامه می باشند. بنگل (Bengel) می گوید: «نکته اصلی نامه این است "من شاد هستم، شما هم باید شاد باشید".» فن هوگل (Von Hugel) هم این نامه را «فروغی در میان توفان و فشار زندگی» نامیده.

پولس خاستگاه خوشی و شادمانی را در این نامه فهرست کرده است: دعا، مسیح موعظه شده، ایمان، رنج، خبر از عزیزان، میهمان‌نوازی، گرفتن و دادن. اما در ژرفای همه اینها دو دلیل برای خوشی وی وجود دارد:

به خاطر آنچه که برایش زندگی می کند

یکچنین نگرش سرشار از شادمانی امکان پذیر بود چون او برای این می زیست تا انجیل را به دیگران بشناساند. این امر در دو قلمرو مصداق دارد. همه نگهبانان کاخ پیغام را شنیده بودند، احتمالاً به این خاطر که وی شنوندگانی در بند داشت. و حتی با وجودی که وقتی پولس در زندان بود برخی از سر رقابت با او موعظه می کردند،

شادمان بود از اینکه مسیح را به دیگران می‌شناسانند.

این توانایی برای شناخت خوشی در خدا نمونه‌ای هم در دوران جنگ جهانی دوم دارد. پل شنایدر شبان کلیسایی در برلین بود که هیتلر دستور داده بود به دلیل موعظه بر ضد فاشیسم زندانی‌اش کنند. در نتیجه هرگز موفق به دیدار دوباره همسر و فرزند دوساله‌اش نشد. به رغم ضرب و شتم و شکنجه و سرانجام اعدام، نامه‌هایی که از اردوگاه اسرای جنگی داخائو به همسرش نوشته، مالا مال از خوشی است. بارها و بارها نوشته: «من خیلی خوشحالم» و «از خداوند بسیار سپاسگزارم». او به خاطر مسیح می‌زیست و از این رو چیزی برای از دست داشتن نداشت.

اگر شما هم برای مسیح زندگی کنید، مردن برایتان سود خواهد بود! پولس مشتاق رفتن است، اما می‌خواهد که بماند. به فیلیپیان می‌گوید: «شما نگران من هستید. اما در عمل قضیه برعکس است- این منم که برای شما نگرانم. من هیچ نگران خودم نیستم!» می‌گوید: «اراده‌ام بر این قرار گرفته که رخصت یابم تا به خدمت ادامه دهم، اما مشتاق رفتنم.»

زمانی که دیوید واتسن دریافت که مبتلا به سرطان شده و حالش وخیم است، من نامه‌ای برایش نوشتم که در آن نقل قول‌هایی که کتاب خودش «از ابلیس مترسید» آورده بودم. به او گفتم که میان «خواهان رفتن و بودن با خداوند، اما مشتاق ماندن بودن» و «مشتاق بودن با خداوند، اما خواهان ماندن بودن» تفاوت هست. این کلمات با قلب او صحبت کرد و دعا کرد تا «مشتاق رفتن و خواهان ماندن» شود. این برای یک ایماندار وضعیتی ایده‌آل است که پولس خود نمونه آن بود که می‌توانست بگوید: «آرزو دارم رخت از این جهان بریندم و با مسیح باشم؛ اما ماندنم در جسم ضروری‌تر است.»

این تمرکز بر انجیل زمانی عیان‌تر می‌شود که شیوه نگارش او درباره مسیح را مورد توجه بیشتر قرار دهیم. او در این نامه کوتاه ۳۸ بار از مسیح سخن می‌گوید. ما بیشتر دوست داریم که از بودن مسیح در ما سخن بگوییم. اما در این نامه پولس از بودن در مسیح می‌گوید. مسیح بزرگتر است و پولس «در او» یافت می‌شود.

به خاطر آنچه که با آن زندگی می‌کند

مساعدهت‌های مالی فیلیپیان تنها کمک‌هایی بود که به دست پولس می‌رسید.

در هیچ جا نمی‌خوانیم که حتی انطاکیه، کلیسایی که او را به مأموریت فرستاده بود، کمکی برایش گسیل کرده باشد. پس زمانی که به پایان نامه‌اش نزدیک می‌شویم می‌بینیم که پولس برای کمک مالی از فیلیپیان تشکر می‌کند، اما این کار را به روشی جالب انجام می‌دهد. وی عملاً می‌گوید: «من احتیاجی به آن نداشتم، اما شما نیازمند بخشیدن بودید، پس هدیه شما مرا به هیجان آورد- نه به خاطر خودم، که به خاطر شما، چون این شما را دولت‌مند می‌سازد.» او بیش از آنکه از دریافت هدیه هیجان‌زده شده باشد از بخشندگی ایشان ابراز قدردانی می‌کند.

زمانی که من کلاس‌های موعظه برپا می‌کنم سخنرانان را با نقل این متن می‌آزمایم: «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» می‌پرسم: «حالا این عبارت چه معنایی دارد؟ فکر می‌کنید با نیرویی که مسیح به شما می‌بخشد چه کارهایی می‌توانید انجام دهید؟» همه جور پاسخی دریافت می‌کنم، اما هیچکس از پول حرفی نمی‌زند. اما زمینه متنی که این عبارت در آن قرار گرفته به موضوع پول مربوط می‌شود. او می‌گوید: «من با هر درآمدی می‌توانم زندگی را بگذرانم، خواه زیاد باشد و خواه کم. اگر پول فراوانی به دستم برسد، می‌توانم به واسطه مسیح که به من نیرو می‌بخشد با آن زندگی را بگذرانم.»

در کلام خدا وقتی به مسئله پول می‌رسیم، با دو مقوله متضاد روبرو می‌شویم: «آزمندی» (طمع) در یکسوی این طیف قرار دارد و «خرسندی» (= قناعت) در سوی دیگر آن. پولس در جایی دیگر می‌گوید: «دینداری با قناعت، سودی عظیم است» و «بی‌نیازی را فراگرفته‌ام.» نکته جالب اینجاست که خود پولس در رومیان ۷ شهادت می‌دهد که یکی از ده فرمان موسی را که وی نتوانسته بود رعایت نماید، فرمان دهم بود که می‌گوید: «طمع مورز». پولس نمونه یک فریسی بود، و ضعف فریسیان در این بود که نمی‌توانستند از پول بگذرند. آنان هم مذهبی بودند و هم پولدار. عیسی بدیشان فرمود: «شما نمی‌توانید در عین حال هر دو اینها باشید، نمی‌توانید هم برای پول درآوردن زندگی کنید و هم برای خدا، نمی‌توانید خدا و ممونا را با هم بپرستید.» فریسیان به او خندیده می‌گفتند: «به همین دلیل است که تو فقیری!» اما عیسی می‌دانست که از چه سخن می‌گوید. جالب این است که همان فریسی آزمند یعنی پولس - یک فریسی مردی بود که پول و پول درآوردن را دوست می‌داشت - اکنون می‌گوید: «بی‌نیازی (قناعت) را فراگرفته‌ام.»

عبارتی بحث‌برانگیز

هر بررسی که از این نامه انجام گیرد نباید یک عبارت از آن از قلم بیفتد: فیلیپیان ۲: ۵-۱۱.

این عبارت به رغم اینکه زیباست، منشأ بحث‌های بسیاری نیز بوده. بزرگترین پرسش این است که: چرا این عبارت در فیلیپیان هست و چرا با بقیه نامه اینقدر تفاوت دارد؟

عبارت مورد بحث از دو مضمون تشکیل شده که بسیار روشن هستند- خالی کرد/ سرافرازشد یا فرود/ فراز. تعادل زیبایی وجود دارد؛ عیسی پایین آمده بر صلیب می‌رود و سپس بالا رفته بر اوج می‌نشیند. او خویشتن را خالی می‌کند، و خدا هم او را برمی‌افرازد.

پرستشی

نظر برخی بر این است که پولس دارد سرودی را که در کلیسای اولیه سروده شده بود و با وضعیتی که وی در آن قرار داشت متناسب بود بازخوانی می‌کند. اما برای این استدلال هیچ مدرکی در دست نداریم- شاید اصلاً خود پولس در اینجا این سرود را سراییده باشد. با این وجود، هر وقت چیزی قلب پولس را عمیقاً لمس می‌کرد، آن را در قالب شعر می‌نگاشت. در کتاب مقدس همواره نثر برای بیان افکار خدا به کار می‌رود، اما شعر برای بیان احساسات وی کاربرد دارد.

الهیاتی

گرچه این امکان وجود دارد که پولس سرودی را نقل کرده باشد و یا حتی خودش آن را سروده باشد، اما بزرگترین مورد بحث‌برانگیز پیرامون این عبارت زمانی بروز می‌کند که مردم با آن به عنوان عبارتی الهیاتی برخورد می‌کنند- گویی می‌خواهد درباره طبیعت شخص مسیح مباحثه کند.

عده‌ای این عبارت را برای تأیید آنچه که نظریه کنوتیک (Kenotic) مسیح نامیده می‌شود مورد استفاده قرار می‌دهند. واژه کنوتیک از واژه یونانی *knosis* به معنای «خالی کرد» گرفته شده. آنان بر سر اینکه خدا مسیح زمانی که انسان شد چقدر از وجود الوهی خود را خالی کرد بحث می‌کنند. او چه کرد؟

از دل این اندیشه یک فرضیه الهیاتی بسیار خطرناک بیرون می‌آید- اینکه عیسی زمانی که به زمین آمد ۱۰۰ درصد خدا نبود، بلکه خود را از بخشی از الوهیتش خالی کرد تا انسان شود. به طور قطع روشن است که او جلال خویش را پشت سر رها کرد. در کریسمس این سرود را می‌خوانیم:

*او جلال خود را به آرامی کنار گذارد،
زاده شد تا دیگر انسان روی مرگ را نبیند.*

وی همچنین حضور مطلق خویش را رها کرد- دیگر نمی‌توانست همه جا باشد. عیسی در یک زمان تنها می‌توانست در یک مکان حضور داشته باشد- یقیناً این یک محدودیت بود.

نیز تردیدی نیست که اکنون دیگر از همه چیز هم آگاهی ندارد- اعتراف کرد که چیزهایی هست که وی نمی‌داند. او از زمان بازگشت خود اطلاعی نداشت- تنها پدر بود که زمان آن را می‌دانست. او گاه شگفت زده می‌شد، که معنایش این است که از آنچه روی داده بود خبر نداشت. عیسی قدرت مطلق خود را هم کنار گذارد، چون تنها به قدرت روح القدس بود که می‌توانست معجزه کند. او به عنوان پسر انسان که تعمد روح القدس گرفته دست به انجام معجزات می‌زد، نه به عنوان پسر خدا. پس شکی نیست که او خود را از بسیاری از مزایا و قدرت‌ها خالی کرد. اما نکته کلیدی این است که او از جوهر وجودی‌اش که باعث می‌شد خدا باشد، خالی نشد؛ ۱۰۰ درصد خدا و ۱۰۰ درصد انسان ماند- هر دو را به طور کامل در خود داشت. پس درک این مطلب اهمیت حیاتی دارد که چیزهایی که عیسی ترک کرد، شامل طبیعت و امتیازاتش نمی‌شد. با وجودی که او امتیازات خویش را به کنار نهاد، اما «پزی الوهیت همچنان در جسم انسانی او ساکن است». اگر من خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنم و ماشینی که سوار می‌شوم و سایر مزایایی که دارم را ترک کنم، به این معنا نیست که از هویت خودم دست کشیده‌ام. شاید به انتخاب خودم مزایایی را که از آنها بهره‌مندم به کنار بگذارم اما هنوز ۱۰۰ درصد دیوید پائوسن هستم. به همین ترتیب، خدا هم گرچه خویشتن را از ویژگی خدا بودن خالی نماید، بار همچنان خداست.

اخلاقی

در حقیقت، کل این عبارت نه پرستشی است و نه الهیاتی، بلکه با توجه به زمینه متن نامه پیداست که این عبارت /اخلاقی می‌باشد- بحثش سر نگرش‌ها و گزینش‌های مسیح است. از گزینش‌های یک انسان می‌توانید به شخصیت او پی ببرید، و ما در اینجا گزینش‌های فوق‌العاده‌ای را شاهد هستیم که عیسی دیت به آنها می‌زند.

گزینش‌هایی که عیسی بدانها دست زد

انسان شدن

نخستین گزینش او انسان شدن بود. مثالی که معمولا برای بچه‌ها به کار می‌برم شاید در اینجا مفید باشد. می‌گوییم: «به آن ماهی‌های استوایی درون حوض نگاه کنید. فرض کنید که آنها در حال جنگیدن و کشتن همدیگر هستند و شما می‌دانید که اگر ماهی می‌شوید و برای زندگی به درون حوض بروید می‌توانید آنها را نجات دهید، البته این را هم می‌دانید که ممکن است خودتان هم کشته شوید- آیا این کار را خواهید کرد؟»

تا اینجا آنها چندان مطمئن نیستند. در ادامه می‌گوییم: «نگران نباشید- ما شما را از آب بیرون می‌کشیم و تنفس مصنوعی می‌دهیم و دوباره زنده‌تان می‌کنیم. اما این یک اشکال هم دارد. نمی‌توانیم شما را به جایی که در آن بودید بازگردانیم. ناگزیرید باقی عمرتان ماهی بمانید!»

خدای پسر با خدا برابر و از تمامی جلال آسمان بهره‌مند بود. او با اینکه می‌دانست اگر انسان شود کشته خواهد شد، انسان شدن را برگزید. همچنین می‌دانست که حتی پس از آنکه خدا او را از مردگان برخیزانید، باید تا ابد انسان بماند. بدین ترتیب، او هنوز هم «یکی از ماست» و همیشه هم خواهد ماند- یکی از اقانیم تثلیث برای همیشه مثل ما انسان خواهد بود.

موقعیت اجتماعی‌اش

دومین گزینش او در ارتباط با تولدش بود. اگر مجبور بودید برای زندگی هر

معیاری را انتخاب کنید، چه چیزی را برمی‌گزیدید؟ تصور کنید که انتخاب پدر و مادر، خانه‌ای که قرار است در آن به دنیا بیایید، و سطح اجتماعی که قرار است در آن زندگی کنید قابل‌گزینش بود- کجا را برمی‌گزیدید؟ عیسی بودن در قعر اجتماع و زاده شدن از یک زوج فقیر را برگزید. از همه مهم‌تر، او تصمیم گرفت که در نقش یک غلام ظاهر شود.

مرگ زودهنگامش

اما بزرگترین‌گزینش او این بود که در سن ۳۳ سالگی، با مرگی دهشتناک، خفتبار و دردناک- بدترین روش کشتن انسان که ابداع شده بود، یعنی مصلوب شدن- جان بسپارد. پولس در مورد فکر مسیح می‌نویسد و می‌گوید که فکر ما هم باید مانند فکر او باشد. این «فکر» هیچ ربطی به عقل و هوش ندارد، بلکه به شخصیت ما اشاره می‌کند. پولس می‌گوید که این‌گزینش‌ها عیسی را به طور کامل شایسته اقتدار و قدرتی نمود که به او داده شد، زیرا خدا به دنبال کسانی می‌گردد که بدو توکل نمایند. او تنها می‌تواند به کسانی اعتماد کند که هیچ علاقه‌ای به قدرت یا موقعیت یا ثروت خویش ندارند. از این روست که می‌خوانیم: «پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید» (۹:۲). او می‌توانست برای کنترل همه جهان هستی به عیسی اعتماد نماید چون می‌دانست که وی هرگز به فکر سود شخصی نیست.

خیلی مهم است که منظور پولس را از گفتن «همان طرز فکر را داشته باشید» صریح و روشن بیان کنیم. او نمی‌گوید «از عیسی تقلید کنید» بلکه می‌گوید: «همان طرز فکر را داشته باشید که پیشتر در مسیح داشتید.» بنابراین نمی‌گوید: «این فکر از آن مسیح بود، پس مانند مسیح باشید.» بلکه می‌گوید: «اگر در مسیح هستید، از قبل فکر مسیح را دارید. بنابراین اجازه بدهید تا فکر مسیح در روابطتان با یکدیگر نمایان گردد.» این مفهومی بس ژرفتر از آن دارد که بگوید: «از طرز فکر مسیح تقلید کنید.»

چونان همیشه، زمینه متن عبارت مفهوم آن را در اختیار ما قرار می‌دهد. پولس خوانندگان خود را تشویق می‌کند تا در پی علایق و منافع خود نباشند، بلکه همان طرز فکری را داشته باشند که مسیح دارد. آنان می‌بایست به جای تلاش برای

بالا رفتن، پایین رفتن را برگزینند. تنها در آن زمان است که خدا می‌تواند با اقتدار بدیشان اعتماد نماید.

بدین ترتیب عبارت مزبور نه به الهیات ربط پیدا می‌کند و نه پرستش و سرود، بلکه به اخلاقیات و اتحاد مربوط است. حرف پولس این است: «اگر فکر مسیح را داشته باشیم، در مشارکتمان اتحاد داریم.» توضیح می‌دهد که باید ایشان اتحاد داشته باشند تا بتوانند در بیرون از کلیسا انجیل را به ثبوت برسانند. می‌گوید: «مشتاق شنیدن آن هستم که به خاطر انجیل کنار هم محکم ایستاده‌اید.» عدم اتحاد در کلیسا سریع‌ترین روش برای از دست دادن نفوذ کلیسا در اجتماع است، اما اتحاد درون یک کلیسا نیرومندترین دلیلی است که یکی بودن خدا و مسیح را ثابت می‌کند.

به کار بستن ایمانشان

تعلیم اصلی نامه از همین شعر مربوط به عیسی تبعیت می‌کند. پولس به فیلیپیان می‌گوید که باید چگونه ایمانشان را در عمل به کار بندند.

رستگاری - تجربه‌ای برای به کار بستن

الف - خدا در درون شما کار می‌کند.

ب - شما در بیرون آن را به کار می‌بندید.

پولس توضیح می‌دهد که درست همان گونه که رستگاری در مسیح را تجربه کرده‌اند، باید آنچه را که بدان معتقدند به منصفه ظهور برسانند. نجات به هیچ روی چیزی نیست که ما آن را به طور منفعل تجربه کنیم - حقیقت را باید در همه کارهایی که انجام می‌دهیم تحقق بخشیم.

پارسایی - پایان پیگیری

الف - نه مال خودمان،

ب - بلکه مال او را.

ما با پارسایی جویی است که نجات خویش را به کار می‌بندیم. اما دو جور پارسایی داریم - پارسایی خودمان و پارسایی مسیح. پولس به رغم اینکه یک یهودی متعصب بود و شریعت را مو به مو رعایت می‌کرد، می‌دانست که کارهای نیکویش وی را نجات نخواهند بخشید. درک این مطلب که گذشته از کارهای بد باید از کارهای خوبمان هم توبه کنیم، برای اکثریت مردمان دشوار است. در این رابطه گرویدن گناه‌کاران به خدا بسیار آسان‌تر از آدم‌های مذهبی و محترمی است که می‌پندارند آنقدرها بد نیستند که نیازی به «نجات» داشته باشند.

پولس می‌گوید: «زمانی که به پارسایی خودم می‌نگرم، احساس کودکی را دارم که تازه محتویات روده‌اش را درون لگن خالی کرده و بالای آن ایستاده می‌گوید "خدایا، ببین چکار کردم."» شاید این مثال قدری زشت باشد، اما واژه‌ای که در یونانی به کار رفته همان مدفوع انسانی است. بدین ترتیب پولس می‌گوید: «من پارسایی مسیح را می‌خواهم، نه مال خودم را.»

رستاخیز - رویدادی دلخواه

الف - از مردگان

ب - با بدنی جدید

پولس می‌گوید: «می‌خواهم مسیح و نیروی رستاخیزش را بشناسم و در رنج‌های او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم.» در اینجا رستاخیز «از» چیزی منظور نظر است. شاید بی‌معنی به نظر برسد، اما کتاب مکاشفه توضیح می‌دهد که در پایان تاریخ دو رستاخیز وجود خواهد داشت: نخستین رستاخیز از آن پارسایان است، و دومی از آن دیگران و برای داوری، با یک فاصله زمانی طولانی میان آن دو. اولی، رستاخیز از باقی مردگان است، و دومی هم رستاخیز باقی مردگان. و پولس می‌گوید: «من می‌خواهم در رستاخیز اول جای داشته باشم. هدف من این است که وقتی مسیح باز آمد، از مردگان برخیزم» - رستاخیز «از» مردگان، نه رستاخیز مردگان.

مسئولیت- تلاشی برای انجام

الف- فراموش کردن گذشته

ب- تکاپو به سوی آینده

زندگی مسیحی مستلزم تلاش است- که البته برای برخی از آدمها خبر تازه‌ای است. مسیحیت این نیست که در ایستگاه اتوبوس همراه با دسته سرایندگان آنقدر سرود بخوانید تا اتوبوس آسمان از راه برسد و شما را سوار کند، بلکه تلاشی هر روزه برای تقدس می‌باشد. او به کلیسا می‌گوید که آنچه را که پشت سر گذاشته‌اند فراموش نمایند و به سوی هدفی که به خاطرش خوانده شده‌اند بکوشند. پولس می‌گوید که خود چنین احساسی ندارد که به مقصد رسیده، بلکه می‌کوشد تا به هرآنچه که خدا برایش در نظر گرفته دست یابد.

بازآفرینی- نمونه‌ای برای پیروی

الف- بد- زمینی اندیشیدن

ب- خوب- آسمانی اندیشیدن

من در کتابخانه شخصی‌ام یک ردیف کامل کتاب‌های مربوط به تقدس دارم، اما پیرامون تقدس بیش از خواننده‌هایم، از کسانی آموخته‌ام که با خداوند راه می‌روند. در اطراف ما کسانی هستند که مسیح را با خودشان حمل می‌کنند. آنان ما را به طرف نیاز به بهتر بودن سوق می‌دهند. پولس هم به همین ترتیب می‌خواست مطمئن شود که فیلیپیان از نمونه شایسته‌ای پیروی می‌کنند. او گفت که در کلیسا هر دو گروه وجود دارند- کسانی که «خدای آنها شکمشان است» و با کارد و چنگال گور خود را می‌کنند، و نیز کسانی که اندیشه خود را بر چیزهایی که از بالاست متمرکز نموده‌اند. یقین حاصل کنید که حتماً از نمونه صحیح پیروی می‌نمایید. پس این همان هدفی است که وی برای رسیدن بدان تلاش می‌کند. او نمی‌گوید که به آسمان رفتنش امری حتمی است، بلکه خواستش این می‌باشد که در رستخیز نخست در آنجا باشد.

آرامش مسیح

در پایان نامه، پولس به کلیسا در مورد اضطراب وعده‌ای می‌دهد. می‌گوید که آرامش مسیح دلها و ذهن‌های آنان را محفوظ نگاه خواهد داشت (۷:۴). اما این با یک شرط هم همراه است- اینکه ایشان افکار خود را کنترل کنند و تنها به چیزهایی بیندیشند که راست و پاک و والا و درست است. بنابراین وعده و شرط همراه یکدیگرند.

نتیجه‌گیری

دیدیم که محور اصلی نامه نه بر آنچه که خداوند در وجود ایماندار می‌کند، که بر آن چیزهایی قرار گرفته که ایماندار لازم است در واکنش به او انجام دهد. بسیاری از وعده‌های نامه مشروط هستند، و روشن است که ما هم باید سهم خودمان را انجام دهیم.

عدم وجود هیچ کشمکش و گرمی رابطه رساله فیلیپیان را یکی از دلپذیرترین نامه‌هایی ساخته که پولس به رشته تحریر درآورده است. این رساله جز چند عبارت استثنایی، یکی از آسان‌فهم‌ترین نامه‌ها است. از میان همه نامه‌ها، فیلیپیان روشن‌ترین نگرش را به سطح مشارکت در خدمت پولس ارایه می‌دهد- مشارکتی که نه تنها ارایه شهادت قانع‌کننده به دنیا را دربرمی‌گیرد، بلکه شتافتن برای رفع نیازهای خود پولس را هم شامل می‌گردد. در عین حال، مشهود است که در اینجا رسولی داریم که به هر چیز قانع است به جز خودش! او می‌داند که می‌تواند از طریق خدا قدرت دریافت نماید، و از این رو خوانندگان را به انجام همین کار ترغیب می‌کند. وی مشتاق آن است که ایشان با همدیگر شادی کنند.

۱۶- فیلمون

نامه‌های پولس بر پایه همان اصلی مرتب شده‌اند که کتاب‌های انبیا در عهد عتیق - یعنی آنکه بلندتر است پیش از دیگران در کتاب مقدس قرار داده شده. بدین ترتیب نامه‌های پولس در دو دسته جای داده شده‌اند - نامه‌هایی که خطاب به کلیساها نوشته و نامه‌هایی که خطاب به افراد به رشته تحریر درآورده - و در هر دو دسته آن نامه که بلندتر است پیش از دیگر نامه‌ها جای گرفته و نامه کوتاه‌تر در آخر آمده. بنابراین ترتیب قرارگیری نامه‌ها بر اساس نظم زمانی نیست. فیلمون تنها از این رو در انتهای رسالات پولس جای گرفته که کوتاه و مختصر است. تنها نامه‌ای است که کاملاً به یک شخص - یک برده فراری - ارتباط پیدا می‌کند. به روشنی پیداست که فیلمون خصوصی‌ترین نامه در مکاتبات عهد جدید می‌باشد.

زمانی که می‌خواهیم این نامه را بررسی کنیم باید به دو پرسش پاسخ دهیم: «چرا این نامه نوشته شد؟» و «اگر فیلمون نامه‌ای شخصی و در مورد یک فرد بخصوص است، پس چرا خدا این نامه را در کتاب مقدس جای داد؟»

پاسخ پرسش نخست تقریباً آشکار است، زیرا داستانی که در پس نامه قرار دارد خیلی ساده می‌باشد. قضیه بر سر برده‌ای عبوس، تبیل، نافرمان و خشمگین به نام اونیسیموس بود. او با این اندیشه که یک کلان‌شهر جای مناسبی برای پنهان شدن است، به روم گریخته بود. معلوم نیست که چگونه با پولس روبرو شد، به ویژه که در آن زمان پولس در بازداشت خانگی به سر می‌برد و به یک سرباز رومی زنجیر شده بود.

در آن روزگار مجازات معمول برای یک برده فراری مصلوب شدن بود، اما اگر اربابش او را به طور ویژه مورد لطف قرار می‌داد، تنها حروف 'FF' (یعنی 'fugitilis' به معنای «فراری») را بر پیشانی‌اش داغ می‌زدند. او ناگزیر بود برای

تمام عمر آن داغ را بر پیشانی خود حمل کند، اما در عوض جانش نجات یافته بود. پولس به اونیسیموس می‌گوید که به نزد اربابش، فیلمون که به عنوان یکی از مسیحیان کولسی با پولس آشنا بود، بازگردد. او این نامه را می‌نویسد تا به ملامت زمینه تجدید دیدار دو طرف را فراهم نماید. از آنجایی که مجازات فرار برده بسیار سنگین بود، لحن و محتوای نامه اهمیت زیادی داشت. اما پولس از اهمیت این نکته هم آگاه بود که اونیسیموس را گریزی از گذشته‌اش نیست. بخش مهمی از توبه مستلزم جبران خرابی‌های گذشته است.

پولس به اونیسیموس گفت: «حتما درک می‌کنی که من باید تو را بازگردانم.» اما بی‌گمان دست خدا باید در این کار بوده باشد، چون ارباب او هم یکی از مسیحیان اهل کولسی بود که از قرار با پولس هم آشنایی داشت. پس پولس گفت: «من تو را با نامه‌ای به سوی او بازخواهم فرستاد، و همه چیز را برایش توضیح خواهم داد.»

باید به پولس آفرین بگوییم که نام اونیسیموس را با جناس به کار می‌برد. اونیسیموس یعنی «سودمند»- و فرض بر این است که اربابش این نام را بر وی نهاده بوده. اما پولس به فیلمون نوشت: «شاید پیشتر او را بی‌سود یافته بودی، اما من اکنون برده‌ای «سودمند» به سویت روانه می‌نمایم.» فراتر از این وی اونیسیموس را به عنوان یک برادر در مسیح بازمی‌گرداند. حتی می‌گوید که حاضر است هر پولی را که اونیسیموس دزدیده شخصا بپردازد.

شاید به راحتی فراموش کنیم که در عهد رومیان نامه‌نگاری به ندرت مرسوم بود، به ویژه اگر قرار بود نامه‌ای به دورترین ناحیه امپراتوری روم یعنی غرب ترکیه فرستاده شود. پس دور نیست که پولس همراه با این نامه، نامه‌های دیگر خطاب به کولسیان و افسسیان را هم به دست پیک ویژه‌اش تیخیکوس روانه کرده باشد. داستان را می‌توان از چند زاویه مورد بازبینی قرار داد:

زاویه شخصی

در اینجا سه شخصیت اصلی وجود دارند:

۱- پولس. او به رغم اینکه در زندان بود هنوز برای کسانی چون اونیسیموس فرصت داشت. از لحن وی پیداست که به این برده انس گرفته، گرچه باید این را

هم گفت که درخواستش را اندکی مبالغه‌آمیز بیان می‌کند. می‌گوید: «من پیرمردی زندانی بیش نیستم» - قصه قدری پرسوز و گداز است، اما از سوی دیگر نشان می‌دهد که متنی بسیار انسانی می‌باشد.

۲- فیلمون. در خانه‌اش جلسه کلیسایی برپا می‌کند، و زن و یک پسر دارد. پولس توضیح می‌دهد که روانه کردن اونیسیموس برای هر سه نفرشان دشوار است - برای پولس دشوار است چون به ارزش وی پی برده؛ برای اونیسیموس دشوار است زیرا فرار کرده؛ و برای فیلمون هم پذیرفتن و بخشودن وی دشوار است. پولس می‌گوید: «با این همه، بیایید دست به این کار دشوار بزنیم!»

۳- اونیسیموس. خدمتکار سودمندی که قرار است به زودی به نزد اربابش بازگردانده شود و به سر کار خویش برگردد.

از نامه پیداست که پولس برخی از افرادی را که در کلیسای خانگی فیلمون جمع می‌شدند می‌شناخته - در کنار فیلمون به آپفیا و آرخیپوس اشاره می‌کند. اپافراس، مرقس، آریستارخوس، دیماس و لوقا جملگی به کلیسای مزبور سلام می‌رسانند. اگر پیرسیم: «آیا هدف پولس از نگارش این نامه تأمین شد؟» پاسخ به طور قطع مثبت می‌باشد. اگر چنین نمی‌شد، اکنون این نامه را نداشتیم - بی‌گمان فیلمون آن را پاره می‌کرد، و دیگر در زمره کتاب‌های کانونی عهد جدید جای نمی‌گرفت.

زاویه اجتماعی

همچنین می‌توانیم نامه را از زاویه اجتماعی بررسی کرده، مسئله برده داری را مورد ملاحظه قرار دهیم. برخی از افراد از اینکه پولس هیچ تلاشی برای برانداختن برده داری به خرج نمی‌دهد، مبهوت می‌مانند. می‌گویند که او با اینکه در نامه‌هایش پیرامون برده داری می‌نویسد، اما هرگز پیشنهاد نمی‌کند که باید این کار متوقف گردد. چگونه می‌توان با انسان‌ها به عنوان مایملک شخصی رفتار کرد و در عین حال تعلیم کتاب‌مقدس پیرامون ارزشی که خدا برای زندگی انسان قایل شده را رعایت نمود؟

اما این دیدگاهی غلط است. در واقع پولس تجارت برده را (در کنار قتل، زنا و دروغ‌گویی در اول تیموتائوس ۱: ۱۰) محکوم می‌کند. اکراه وی از الغای برده داری

را می‌توان با این واقعیت توجیه کرد که دو سوم جمعیت امپراتوری روم را بردگان تشکیل می‌دادند- و طرح کردن موضوع النای برده داری برابر بود با طرح ایجاد هرج و مرج در جامعه. پولس ترجیح می‌داد که او را به عنوان یک واعظ انجیل بشناسند تا یک قهرمان جنبشی اجتماعی.

وی در عوض با ایجاد دگرگونی در روابط و رفتارهای میان ارباب و برده، برده داری را از درون درهم شکست. از این رو فیلمون را ترغیب می‌کند تا اونیسیموس را برادر خود بداند، نه شیئی از مایملکش. وی در نامه اونیسیموس را «پسرم» که «مرا بس عزیز است» می‌نامد. او در نامه‌هایی که خطاب به کولسیان و افسسیان نوشته به اربابان و بردگان پیشنهاد می‌کند که چگونه باید با همدیگر رفتار نمایند. او می‌دانست که چنین دیدگاهی سرانجام شالوده‌های برده داری را فروخواهد پاشید.

زاویه روحانی

اما این نامه یک وجه روحانی نیز دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد. به اعتقاد من این نامه از این رو در کتاب مقدس قرار گرفته که تصویری کامل از نجاتمان به دست می‌دهد. ما بردگانی هستیم که از خدا گریخته بودیم. برای خدا هیچ سودی نداشتیم، اما عیسی آمد و دین‌های ما را پرداخت و به حضور خدا بازگردانید و به عنوان افرادی سودمند بدو معرفی نمود. پس در اینجا هم شاهد تصویری از پارساشمردگی هستیم- قرار بر این است که فیلمون اونیسیموس را به عنوان پسر خود پذیرا شود- و هم تصویری از تقدس- او اکنون برای اربابش فردی سودمند است.

زاویه اخلاقی

پولس صرفاً داشت همان کاری را برای اونیسیموس انجام می‌داد که زمانی عیسی برای او کرده بود. سخن وی به اونیسیموس این بود: «عیسی تاوان تو را پرداخته و نجات داده و احیایت نموده و تو را برای خدمت به پدر بازپس فرستاده است. اکنون بازگرد و همان کار را با دیگران بکن.» به عبارت دیگر، روابط ما با دیگران مشروط به آن کارهایی است که مسیح برای ما انجام داده است. ما هم باید مردم را احیا کرده به سوی پدر بازگردانیم. باید همان گونه که عیسی تاوان ما را

پرداخت، با جان و دل حاضر به پرداخت تاوان دیگران باشیم.

نتیجه گیری

بنابراین رفتار ما نسبت به دیگران می باید بر مبنای روش رفتار خدا با ما باشد. از ما انتظار می رود همان گونه که پذیرفته می شویم بپذیریم، همان گونه که بخشوده شده ایم ببخشیم، همان گونه که رحمت را دریافت کرده ایم از خود رفتار نشان دهیم، همان گونه که محبت می شویم محبت کنیم. اگر چنین نکنیم، بدین معناست که ثابت کرده ایم به راستی فیض خدا را نفهمیده ایم (نک. مثل خادم بی گذشت).

پولس در اینجا نشان می دهد که نجات شخص خودش در مسیح همان طریق شد که وی برای زیستن برگزید. هرآنچه که مسیح برای او کرد، اکنون برای دیگران انجام می داد. این نمونه ای زیباست از «به عمل آوردن نجات».

۱۷- اول و دوم تیموتائوس و تیتوس

مقدمه

نامه‌های پولس خطاب به تیموتائوس و تیتوس را بهتر است به دو دلیل کاملاً متفاوت از همدیگر با هم مورد بررسی قرار داد. از سویی، این نامه‌ها با همه نامه‌های دیگر پولس فرق دارند، در حالی که از سوی دیگر، خود این سه نامه سخت به یکدیگر شبیهند. از این رو مفسران پیوسته این سه را یکجا بررسی می‌کنند. همان گونه که خواهیم دید، هرچند فرضیاتی که محققان بیان می‌کنند همیشه هم درست نیستند، اما این معنایی والا دربر دارد.

بی‌شباهت با نامه‌های دیگر

نامه‌های پولس دارای این ویژگی برجسته هستند که جز یک مورد استثنا، یعنی فیلمون، خطاب به کلیساها نوشته شده‌اند، و در عین اینکه از مفاهیم الهیاتی خالی نیستند، در آنها نکات عملی تقدم بیشتری دارند. اکثر رسالات دیگر او که در نیمه نخست متمرکز شده‌اند سرشار از موضوعات آموزه‌ای هستند، حال آنکه رسالات نیمه دوم زیر پوشش مباحث عملی قرار گرفته‌اند، اما در سرتاسر نامه‌های مورد بحث ما در این فصل پولس نصایح عملی ارایه می‌کند. پولس پیرامون موضوعات متعدد توضیحاتی کوتاه و موجز عرضه می‌کند، و از ذکر جزئیات مفصل‌تری که در نامه‌های دیگرش می‌بینیم خودداری می‌کند.

شبیه همدیگر

محققان مدتهاست که متوجه شده‌اند این سه نامه یک گروه متمایز را تشکیل می‌دهند. گرچه مقصد نامه‌ها با هم فرق می‌کنند، اما یک نویسنده و در یک زمان

واحد آنها را به دلیلی واحد نوشته.

نگارنده

اما این ویژگی‌های رسالات مزبور تردیدهایی را در مورد نگارش آنها از سوی پولس برانگیخته است. دلایل این تردیدها به قرار زیرند:

سبک- تفاوت‌های درونی

محتوا، سبک و واژگان این سه رساله آنها را از دیگر آثار پولس جدا می‌کنند. یک جستجوی واژه‌ها کافی است تا روشن شود که دامنه واژگان در این رسالات در مقایسه با آثار قبلی او بسیار کوچکتر است.

محتوا- تفاوت‌های بیرونی

دیگر محققان چنین خاطرنشان می‌سازند که پولس در مقایسه با دیگر آثارش، در این رسالات به توصیف گونه‌ای متفاوت از مسیحیت می‌پردازد. در جایی که پولس نامه‌های دیگر خود را در باب ایمان، نوشته، در اینجا نگارنده از ایمانی سخن می‌گوید که از پیش محتوایش روشن است (در انگلیسی با حرف تعریف معین *the* مشخص شده است- م). چنین به نظر می‌رسد که وی به توصیف خدمتی ساختارمندتر از گذشته پرداخته است. از قرار معلوم نبردهای او با بدعت ناستیکی ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته، و گویی در به عمل آوردن ایمانش بیش از آرمان‌های مسیحی، به ایده‌آل‌های بت‌پرستی نظر دارد- برای نمونه «میانروی در همه چیز».

برنامه سفر

نظر سایر محققان بر این است که پولس نمی‌تواند نویسنده این نامه‌ها بوده باشد چون اینها هیچ تناسبی با برنامه سفر پولس در اواخر عمرش، آنگونه که در اعمال توصیف شده، ندارد.

توجیه تفاوت‌ها

در واقع تفاوت‌های میان این نامه‌ها و برخی دیگر از آثار پولس را به سادگی می‌توان توجیه نمود.

نخست اینکه، این سه نامه مدت‌ها بعد نوشته شده‌اند. سبک نگارش هر نویسنده‌ای به مرور زمان تغییر می‌کند، و این را می‌توان به راحتی به حساب تغییرات و تفاوت‌های موجود در این نامه‌ها گذارد. لزومی ندارد که تصور نماییم که نویسنده این رسالات شخص دیگری بوده است.

دوم اینکه، نه تنها پولس پی‌تر شده، بلکه کلیسا هم پا به سن نهاده. بسیاری از اعضای کلیساها از مسیحیان «نسل دوم» تشکیل شده و شاید به راستی ساختارهای کلیسا متحول شده‌اند. نوشته‌های پولس صرفاً بازتاب این تحولات می‌باشند.

سوم آنکه، اگر جزئیات مربوط به سفرهای پولس با گزارش لوقا همخوانی کامل نداشته باشد، چندان جای شگفتی ندارد، زیرا اعمال سال‌های واپسین زندگی پولس را دربر نمی‌گیرد. اعمال در جایی پایان می‌یابد که پولس در روم و در بازداشت خانگی به سر می‌برد، اما پس از آزادی وی اتفاق‌های بسیاری روی داد که در این رسالات بازتاب یافته‌اند. او تبرئه و آزاد شد و این توانایی را یافت تا پیش از دستگیری دوباره و خیانت اسکندر مسگر، به خدمتش ادامه داده از کورت و احتمالاً اسپانیا دیدن کند. دوم تیموتائوس در خلال دوره دوم زندانی شدن نوشته شد.

بنابراین من به کاملاً متقاعد شده‌ام که پولس نگارنده این سه نامه بوده است. وی آنها را در واپسین ماه‌های زندگی خود به رشته تحریر درآورد. او خطاب به دوستان و همکاران جوانش، تیموتائوس و تیتوس نوشت تا کلیساهایی را که وی آن دو را بر آنها گماشته بود از مرگ برهانند.

رسالات شبانی؟

این نامه‌ها را معمولاً زیر عنوان «رسالات شبانی» می‌شناسند - عنوانی که دی. ان. بردوت (D.N. Berdot) در سال ۱۷۰۳ ابداع کرد. اما این عنوان به رغم تداول و شهرتی که پیدا کرده، توصیفی غلط انداز است. نخست به این دلیل که بار «شبانی» این نامه‌ها نسبت به دیگر نامه‌های پولس بیشتر نیست. همه نامه‌هایی که وی به رشته تحریر درآورده شبانی هستند، چون به مشکلات شبانی می‌پردازند،

از جمله رومیان که به اشتباه آن را رئوس کلی دیدگاه الهیاتی پولس می‌دانند. دلیل دوم آنکه روی سخن این نامه‌ها با شبانان نیست. تیموتائوس و تیتوس به معنای دقیق کلمه «شبان» نبودند، و پولس هم این نامه‌ها را با این انگیزه نوشت تا رهبران دائمی و ثابت کلیسا به سبک امروزی را طرف خطاب قرار دهد. باید خیلی مراقب باشیم که تحولات بعدی را در قرائتمان از عهد جدید وارد نکنیم.

خطر «شبانی» خواندن این نامه‌ها در این است که در انسان این ایده را ایجاد می‌کنند که باید با آنها به عنوان یک کتابچه راهنما برای شبانان برخورد کرد، گویی «نحوه سازمان‌دهی کلیسای محلی» در آنها نوشته شده است. درست است که این نامه‌ها حاوی دستورالعمل‌هایی می‌باشند، اما روی نیازهای پیران (مشایخ) و شماسان متمرکزند نه شبانان، و انتظار می‌رود که شماری از مردان را به عنوان پیران کلیسا منسوب کنند. همان‌گونه که خواهیم دید این نامه‌ها حکمی برای رهبری تک نفره نیستند.

وانگهی، این نامه‌ها به عنوان راهنمای شبانی بسیار ناقص و ناکافی‌اند، چراکه در حوزه‌هایی که انتظار می‌رود هیچ توصیه و سفارشی به چشم نمی‌خورد. از نحوه گزینش پیران، وظایف آنان، تعدادشان و طول دوره تصدی ایشان هیچ ذکری به میان نمی‌آید. نامه‌های مزبور از موعظه سخن می‌گویند، اما رهبری پرستش را از قلم می‌اندازند و تنها اشاراتی کوتاه به دعا می‌شود. گرچه می‌توانیم از این سو و آن سو جزئیاتی را گرد آوریم، اما روشن است که مقصود آنها پند و نصیحت دادن به شبانان نمی‌باشد. باید فرض را بر این بگیریم که تیموتائوس و تیتوس از پیش به نیازهای خویش واقف بوده‌اند و با چنین موضوعاتی آشنایی داشته‌اند.

رسالات بشارتی؟

گذاردن برچسب «شبانی» بر نامه‌های مورد بحث این را در ذهن تداعی می‌کند که رسالات مزبور نگاهی درونی دارند، اما دغدغه پولس به کلیسای محلی محدود نمی‌شود. در اندیشه پولس، رهبری به این دلیل مهم است که بر عضویت تأثیر می‌گذارد، و عضویت مهم است چون کیفیت ایمانداران بر شهادت ایشان به دنیای بیرون تأثیری تعیین کننده دارد. در واقع کل نکته اصلی نامه‌ها اصلاح کلیساست تا بدین وسیله به دنیا بشارت دهد. از این رو برخی عنوان «رسالات بشارتی» را

برای این نامه‌ها مناسب‌تر دانسته‌اند. با این همه، این دغدغه برای بشارت در همه رسالات پولس روان است. پولس از اهمیت کارهای نیکویی که «انجیل را می‌آریند» و بدین ترتیب آن را برای بی‌ایمانان جذاب می‌سازند، می‌نویسد. احترام گذاردن به بی‌ایمانان اهمیتی حیاتی دارد و معیاری است برای برآزندگی یک فرد برای تصدی منصب پیر. او به طور ویژه به تیموتائوس می‌گوید: «کار یک مبشر را انجام بده».

در عین حال، پولس همکاران خود را تشویق می‌کند تا با آنچه که انجیل را زنده جلوه می‌دهد برخورد کنند. معلمان دروغین شخصیت کلیسا را خراب می‌کردند و در راه پیشبرد انجیل موانعی ایجاد می‌نمودند. روابط میان اعضا به آراستن انجیل نه تنها کمکی نمی‌کرد بلکه آنانی را که بیرون بودند را از میل به شنیدن آنچه که کلیسا بدان ایمان داشت دلسرد می‌نمود. پولس بر این باور بود که اگر قرار است انجیل در یک محله پیشرفت کند، سروسامان دادن به کلیسا امری حیاتی می‌باشد. به تیموتائوس می‌گوید که خدا «می‌خواهد همگان نجات یابند»، و از این رو آنان باید اطمینان حاصل نمایند که قوم خدا شهادتی مثبت برای واقعیت او می‌باشند.

رسالات رسولی

اما «بشارتی» خواندن این نامه‌ها به طور مطلق، کار درستی نیست. بهترین توصیف برای آنها «رسالات رسولی» است چون تیموتائوس و تیتوس عملاً کسانی بودند که می‌شد عنوان «نمایندگان رسولی» را بر ایشان نهاد. زمانی که لابه‌لای خطوط را می‌خوانیم درمی‌یابیم که عملکردشان نه این بوده که شبان کلیسایی باشند که بدان گسیل شده‌اند، و نه اینکه در نقش مبشر ظاهر شوند. بلکه پولس ایشان را با اقتدار خودش به عنوان نمایندگان رسولی فرستاده بود.

زمانی که پولس و تیم همراهش می‌دیدند که گروهی از ایمانداران در ناحیه‌ای متشکل شده‌اند، برای پیگیری اوضاع و احوال آن گروه یکی از این کارها را انجام می‌دادند. پولس به آن کلیسا بازمی‌گشت تا ببیند چه می‌کنند؛ یا برایشان نامه می‌فرستاد؛ یا یکی از اعضای تیمش را برای مدتی بدان جا گسیل می‌داشت؛ و یا یکی از اعضای تیمش را برای یاری رساندن به استوار شدن کلیسا در همانجا می‌گذاشت. بدین ترتیب در اینجا شاهد نقش «نماینده رسولی» هستیم.

عنوان «رسول» را باید قدری بشکافیم، چون اصطلاحی بسیار غلط انداز است. معنای تحت‌اللفظی آن «فرستاده» می‌باشد و در عهد جدید به چند گروه اطلاق می‌گردد.

«رسول» یکی از چند عنوانی است که برای خدمت مسیحی در عهد جدید به افراد داده شده. واژه یونانی *episcopos* هم به کار برده می‌شود، که واژه '*episcopal*' (= اسقفی، نظارتی - م) نیز از آن گرفته شده است. یک *episcopos* کسی است که او را برای نظارت به کلیسایی می‌فرستند. واژه «پیر» هم کاربرد دارد، که آن هم از واژه یونانی *presbuteros* گرفته شده. در واقع *episcopos* و *presbuteros* این قابلیت را داشتند که به جای هم به کار برده شوند. هر دو به معنای مسیحیان پیرتر و بالغ‌تری می‌باشند که بر کار نظارت دارند. یک واژه توصیف کننده خصوصیت آنان است و دیگری بیانگر عملکردشان می‌باشد.

سرانجام اینکه ما واژه *diaconos* (= شماس - م) را داریم که به معنای «خادم» می‌باشد، یعنی کسی که مراقب امور عملی یک کلیساست.

پس در عهد جدید رسول کلیسایی را بنیاد می‌نهد، از ریشه گرفتن آن به خوبی اطمینان حاصل می‌کرد، و آن را به دست ناظران / شبانان و شماسان می‌سپرد. نکته کلیدی اینجا است که همه این خدمات‌ها همیشه جمعی بودند. در عهد جدید هیچ چیزی به نام خدمت تک نفره وجود ندارد. یک تیم رسولان وجود داشت، یک تیم پیران و یک تیم شماسان. در آن روزگار در یک کلیسا اسقفان متعددی حضور داشتند، نه اینکه چند کلیسا زیر نظر یک اسقف اداره شوند - سیستم اسقفی کنونی کاملاً خلاف سیستم حاکم بر کلیساهای عهد جدید بود.

در عهد جدید تنها یک نفر وجود دارد که هم رسول بود، هم ناظر و هم شماس - و او یهودای اسخریوطی نام داشت! - اگر اعمال ۱ را با دقت بخوانید، خواهید دید که پطرس گفت: «باید رسول / ناظر / شماس دیگری را پیدا کنیم تا جای او را بگیرد.» پس من فکر نمی‌کنم که درهم آمیختن این سه خدمت پیشینه چندان مطلوبی داشته باشد!

به طور معمول این خدمات از هم جدا و متفاوت هستند. یک رسول باید کلیسا بنا کند و آن را به نقطه‌ای برساند که از خود پیران و شماسان داشته باشد،

و آنگاه کارش پایان یافته می‌تواند کلیسا را ترک گوید. برای نمونه، در نامه پولس به تیتوس می‌خوانیم که پولس تیتوس را در کرت واگذارد تا کار انتصاب پیران را در هر شهر به کمال برساند و آنگاه برای دیدار پولس به روم بیاید. شوربختانه از همان سده نخست میلادی نقش رسولان و پیران / شماسان با هم خلط شده و کار به جایی رسیده که امروزه ما برای چندین کلیسا یک اسقف داریم و یا شخصی در یک کلیسا خود را رسول می‌نامد. این با موقعیتی که در عهد جدید وجود داشت خیلی فرق می‌کند.

گروه رسولی

پس تیموتائوس و تیتوس در زمینه یک تیم رسولی کار می‌کردند. پولس کلیساهایی تأسیس کرده بود، و کار ایشان این بود که معضلاتی را که بعدها در آن کلیساها بروز می‌یابد سروسامان بدهند. او تیموتائوس را به افسس فرستاد و تیتوس را در کرت رها کرد؛ در حالی که هر دو قابلیت نمایندگی رسولی (یا «حلال مشکلات» بودن) را داشتند، بدین منظور که ترتیب گماردن افرادی را برای کوتاه مدت بدهند. پولس در هر دو مورد ایشان را تشویق می‌کند تا با حداکثر سرعت ممکن کار خود را به اتمام رسانیده در روم بدو بپیوندند.

این نخستین باری نبود که چنین وظیفه‌ای را بر عهده می‌گرفتند. هر دو مرد را پیشتر و در زمان‌های مختلف و با نتایج گوناگون به قرنتس گسیل داشته بود. تیموتائوس درگیر منازعه شده بود، اما تیتوس موفقیت بیشتری به دست آورده بود. پیامدهای گوناگون کار آنها را تا اندازه‌ای می‌توانیم به حساب نحوه برخورد متفاوت هر یک با معضل پیش رو بگذاریم. تیموتائوس مردی ترسو بود و به دلگرمی و تشویق بسیار نیاز داشت. در مقابل، تیتوس در طرز برخوردش محکم‌تر بود. بنابراین تنها لازم بود به تیتوس بگویند که چه بکند، در حالی که تیموتائوس به تشویق بسیار نیاز داشت تا آن عطایی که خدا بدو داده بود در وی برانگیخته شود. پولس ناگزیر بود به او یادآوری نماید که خدا روح قوت و محبت و انضباط بدو عطا فرموده است.

بررسی شیوه مکاتبه پولس در دو نامه‌اش به تیموتائوس حاکی است که او نسبت به تیموتائوس انس و علاقه ویژه داشته است. او تیموتائوس را «پسر عزیزم»

می‌خواند. چنین به نظر می‌رسد که تیموتائوس نزدیکترین فرد به پولس بوده و یکی از اعضای خانواده‌اش به شمار می‌رفته است. میان او و تیموتائوس رابطه‌ای خاص وجود داشت و این احتمال هست که پولس، به رغم تفاوت در خلق و خو و پیشینه تیموتائوس با خودش، به او به چشم قائم مقام خویش می‌نگریسته است.

دقیقا روشن نیست که این دو مرد برای انجام وظایف خویش از چه میزان اقتدار و اختیاراتی برخوردار بوده‌اند. پولس بارها به تیموتائوس می‌گوید که به کلیسا «حکم کند»، اما حکم کردن به کلیسا می‌بایست بر طبق آموزه رسولی‌ای باشد که پولس پیشتر تعلیم داده بود، نه بر اساس آرا و عقاید خودش.

آنچه روشن است اینکه این اقتدار و اختیار نه سلسله مراتبی بوده و نه موروثی. کار نمایندگان رسولی زمانی پایان می‌یافت که رهبری کلیسا را به دست پیران و شماسانی بسپارند که توانایی ادامه رهبری کلیسا را تحت هدایت مسیح داشته باشند. آنان رسول دیگری «نمی‌تراشیدند».

پولس در این سه نامه از دو دوستش می‌خواهد تا اطمینان حاصل نمایند که کلیساهای واقع در هر دو مکان حتما رهبران شایسته و اعضای سالم داشته باشند. برای او هم کیفیت رهبران مهم بود و هم کیفیت اعضا، چون می‌دانست که کیفیت خوب به بالاتر رفتن کمیت نوایمانان هم کمک می‌کند.

خیلی جالب است که به آنچه پولس پیرامونش پرسشی مطرح نمی‌کند توجهی بنماییم. او به بزرگی کلیسا یا رهبری‌اش هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه چنین به نظر می‌رسد که بیشتر دغدغه کیفیت رهبران و اعضا را دارد. او تیتوس را در کرت گذاشت تا کیفیت اعضا را ارتقا بخشد، اما در افسس این کیفیت رهبران بود که اشکال داشت. نامه به تیتوس به ما می‌گوید که یک رسول باید چه جور اعضای را پشت سر رها کند، اما نامه‌های خطاب به تیموتائوس آن شیوه رهبری را که ضرورت دارد، مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

به سه طریق می‌توانیم این نامه‌ها را مورد بررسی قرار دهیم: از نقطه نظر نگارنده، از نقطه نظر خوانندگان، یعنی تیتوس و تیموتائوس، و در نهایت از نقطه نظر وضعیت حاکم بر کرت و افسس که پولس لازم می‌دید این نمایندگان رسولی را با توجه به آن وضعیت راهنمایی کند.

برای من مایه شگفتی است که چرا هر کسی این پرسش را مطرح می‌کند که

آیا خود پولس نگارنده اصلی این نامه‌ها بوده یا نه، در حالی که از روی همین نامه‌ها می‌توانیم کل زندگی وی را بازسازی نماییم. در این سه نامه نسبت به هر نامه دیگری اطلاعات شخصی‌تری درباره پولس آمده، پس به سختی می‌توان تصور کرد که نویسنده آنها کسی جز خود پولس بوده باشد.

الگوی زندگی پولس

دگرگونی‌های گذشته

پولس از دگرگونی‌های زندگی‌اش می‌نویسد که چگونه مردی کفرگو و خشونت‌طلب بود و به کلیسای خدا آزار می‌رسانید و در برابر عیسی ایستاده بود. او خود را بدترین گناه‌کاران می‌نامد و از خدا کمال شکرگزاری را دارد که او را دریافت و به عنوان رسول غیریهودیان گماشت. زمانی که خدا ما را می‌آمرد، هر آنچه را که پیشتر انجام داده‌ایم فراموش می‌کند، ولی ما هیچگاه فراموش نمی‌کنیم، و تأملات پولس بازتاب‌کننده همین امر است.

شرایط کنونی

پولس به همکاران جوانش از مشکلاتی می‌گوید که با آنها دست و پنجه نرم می‌کند و این اواخر چه بر او گذشته است. در اول تیموتائوس می‌خوانیم که وی برای نخستین بار از افسس، کرت، نیکوپولیس، قرنتس، میلتوس، ترواس و اسپانیا دیدن کرده بود. در دوم تیموتائوس بر وضعیت خود در زندان روم تأمل می‌کند - او دیگر از آن آزادی که پیشتر و به هنگام بازداشت خانگی داشت برخوردار نیست. اکنون وی در اثر خیانت اسکندر مسگر در سلولی متروک به سر می‌برد و آنچه شتاب داشته که حتی ردا و نوشته‌هایش را جا گذاشته. در این نامه از تیموتائوس می‌خواهد که به سرعت آمده آن اقلام را تا پیش از زمستان به دستش برساند. وی می‌داند که اندک زمانی بیشتر فرصت ندارد و نرون فردی غیرقابل پیش‌بینی است و نمی‌توان روی عدالت و انصاف حساب کرد.

چشم‌اندازهای آینده

پس با این پس‌زمینه تأثربرانگیز است که پولس خطاب به دوست جوانش تیموتائوس می‌نویسد. می‌توانیم آن را «وصیت‌نامه» پولس بنامیم. اکنون او یا را از شصت سالگی فراتر گذاشته و می‌داند که به پایان زندگی خود نزدیک شده. در خلال دوره نخست زندانی بودنش لوقا کتاب اعمال را نوشت که در اصل دفاعیه‌ای بود که قرار بود در پیشگاه مقامات رومی خوانده شود و به ایشان ثابت کند که پولس سزاوار مرگ نیست. اما پولس در این دوره دوم حبس نیک می‌دانست که چنین دفاعیه‌ای دیگر کارساز نخواهد بود. و تازه می‌ترسید کارها را بدتر هم بکند. آندوه او از اینکه دیماس رهایش کرده و دیگران بز دلانه از پشتیبانی وی سر باز زده بودند در نامه منعکس شده است. اکنون زمان آن فرارسیده که عصای اقتدار را به تیموتائوس، که هنوز جوان بود و می‌توانست از عهده این کار برآید، بسپارد. وی از کارهایی که کرده، از دویدنش در میدان مسابقه و پیروزی‌اش در جنگ می‌نویسد.

هدف زندگی پولس

در کنار الگوی زندگی پولس، هدف زندگی‌اش را هم می‌بینیم. از نامه‌های او پیداست که پولس به خاطر انجیل (که در این نامه‌ها با عنوان‌های «ایمان» و «راستی» نیز توصیف شده است) زندگی می‌کرده و همکاران جوانش را ترغیب می‌نماید تا همین رویکرد را داشته باشند. این دلیل قانع‌کننده‌ای است که انگیزه وی را برای انجام همه کارهایش توجیه می‌نماید. در نتیجه می‌خواست بر عملکرد خدا و واکنش انسان پافشاری کند تا همکاران جوانش و در نهایت کلیساها تعلیم «درست» را دریافت نمایند. واژه یونانی که وی به کار می‌برد به معنای «سالم» است، و پولس آن را پادزهری کامل برای واژه‌های زهرآگینی می‌بیند که از سوی معلمان دروغین و افراد خدانشناس در کلیساها به کار برده می‌شد.

عینی - (الهی)

خدا

پولس در بخش‌هایی از هر نامه‌اش بر آنچه که خدا به انجام رسانیده متمرکز می‌شود. از شخصیت، محبت و فیض خدا می‌نویسد و او را «نجات‌دهنده» می‌خواند.

به طور متداول ما خدا را داور می‌شناسیم و عیسی را «نجات‌دهنده»، اما نجات‌دهنده خواندن خدا با آنچه‌ی که از خدای پدر سراغ داریم، یعنی برداشتن گام نخست و فرستادن پسرش و اقدام برای داوری کل بشر در روز بازپسین به وسیله پسر متناسب می‌نماید.

عنوان‌های به کار برده شده دیگر در این نامه‌ها بیانگر بزرگی شخصیت خدا می‌باشند. او پادشاه سرمدی، نامیرا و نادیدنی است که نه کسی او را دیده و نه یارای دیدن او را دارد و خدایی است که در نور دست‌نیافتنی ساکن است. او یگانه خدای حکیم، خدای زنده، شاه شاهان و رب‌الارباب است.

عیسی

به عیسی هم به دیده داور می‌نگرد و هم نجات‌دهنده. کار او بر صلیب از جهات گوناگون توصیف شده است. به ما می‌گوید: «مسیح عیسی به جهان آمد تا گناه‌کاران را نجات بخشد»، و او «مرگ را باطل کرد و حیات و فناپذیری را آشکار ساخت» و اینکه مرگ او برای کفار همگان بوده است. وانگهی، طرحی کلی اما موجز از زندگی او به ما می‌دهد: «به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان دیدندش، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال بالا برده شد» (اول تیموتائوس ۳: ۱۶).

روح‌القدس

همچنین پولس به ذکر دو جنبه از کار روح‌القدس می‌پردازد. نخست آنکه از تجربه روح‌القدس نوشته، به تیموتائوس زمانی را یادآوری می‌کند که وقتی پولس و دیگران بر او دست‌گذارده بودند، عطای روح را یافته بود. به یادش می‌آورد که روح‌القدس روح محبت، قوت و انضباط است.

دوم اینکه، پیرامون به کار بردن عطایای روحانی نوشته، تیموتائوس را تشویق می‌کند تا آنچه را که به هنگام دست‌گذاری‌اش بدو داده شد، به کار ببرد. ما نمی‌دانیم که در این مقطع تیموتائوس چه عطایایی دریافت کرده بوده، و یا دو اشاره‌ای که در اول و دوم تیموتائوس به «دست‌گذاردن» بر او شده آیا به زمان ایمان آوردنش دلالت می‌کند یا دست‌گذاری‌اش برای خدمت. اما در هر صورت،

تشویقش می‌کند تا آنچه را که دریافت نموده به کار ببرد.

ذهنی - (انسانی)

در وهله بعد باید واکنشی را که انسان به کار پیشگامانه خدا ابراز کند مورد ملاحظه قرار دهیم.

پولس در سراسر نوشته‌هایش تصریح می‌کند که نجات هر ایماندار دارای سه جنبه است، و این نامه‌ها هم از این قاعده مستثنا نیستند. نجات امری آنی یا خودکار نیست، بلکه برای توصیف فرایند نجات سه زمان به کار گرفته می‌شود.

گذشته (پارساشمردگی) - تجربی

پولس چنین تعلیم می‌دهد که نجات امری است متعلق به گذشته، یعنی ما بازگشته به مقطعی که برای نخستین بار به مسیح توکل کردیم نگاه می‌کنیم. حرف اضافه‌های به کار رفته در زبان یونانی بسیار حیاتی می‌باشند. نجات از طریق فیض حاصل می‌شود، نه کارهای نیکو یا «اعمال شریعت». ایمانداران از کارهای بد نجات می‌یابند، نه چنانکه برخی استدلال می‌کنند برای اینکه مقدا از دوزخ رهایی بیابند. در نهایت، نجات به واسطه روح القدس حاصل می‌شود.

پولس در تیتوس از «غسل تولد تازه» می‌نویسد که هم تعمید آب را دربرمی‌گیرد و هم تعمید روح را. برای ورود به پادشاهی خدا هر دو اینها لازمند.

اکنون (تقدیس) - اخلاقی

دغدغه اصلی پولس را جنبه کنونی نجات تشکیل می‌دهد، هرچند تمرکز خود را بر آن نمی‌گذارد. برای پولس آشکار است که آموزه مزبور باید انجام پذیرد. او برای مباحثات آکادمیک، تمرین‌های ذهنی و استدلال‌های فکری که زندگی کسی را متحول نمی‌کند، فرصت ندارد.

انجیل انسان را به سوی کارهای نیکو سوق می‌دهد. به جدا شدن از شرارت و فیض نه گفتن به اعمال خداناپسندانه هدایت می‌کند. از جنبه مثبت، ما برای انجام کارهای خوب جدا شده‌ایم. ما ظرف‌هایی هستیم که برای عزت ساخته شده‌ایم، پس باید از چیزهای کثیف پاک شویم.

اعمال نیکو هم به انجیل منجر می‌شود. نامه‌ها به ما یادآوری می‌کنند که خوب زندگی کردن ایمانداران مسیحی می‌تواند مردم را به خداجویی سوق دهد.

آینده (جلال یافتن) - نجات‌شناختی

اما این پایان کار نجات نیست، زیرا هنوز هیچ‌یک از ما به طور کامل نجات نیافته‌ایم. کماکان در جاده نجات رهسپاریم، جاده‌ای که طریقت نام دارد. راستش، زمانی که کسی به من می‌گوید: «یکشنبه هفت نفر نجات یافتند»، من نگران می‌شوم. پاسخی که همیشه می‌دهم این است: «منظورت این است که هفت نفر از یکشنبه نجات خود را آغاز کرده‌اند.» آنها هنوز به طور کامل نجات پیدا نکرده‌اند. و برای پولس، آینده نجات از سه جنبه یاد شده اهمیت بیشتری دارد. زندگی جاویدان میراث ماست، اما در عین حال لازم است در ایمانمان پایداری به خرج دهیم. پولس از کسانی می‌نویسد که از ایمان منحرف شده‌اند. به تیموتائوس هشدار می‌دهد که باید مراقب زندگی و تعالیمش باشد، زیرا خودش و شنوندگانش را نجات خواهد داد.

پولس در این نامه‌ها «پنج گفتار معتبر» را می‌گنجاند، و یکی از آنها دوم تیموتائوس ۲: ۱۱ و ۱۲ است که این نکته را به خوبی نشان می‌دهد. اجازه بدهید آن را خط به خط مورد بررسی قرار دهیم.

مثبت:

«اگر با او مردیم، با او زندگی هم خواهیم کرد» (به ایمان آوردن / تعمیم اشاره می‌کند نه شهید شدن)
«اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد.»

منفی:

«اگر انکارش کنیم، او نیز انکارمان خواهد کرد.»

اما در خط آخر الگو عوض می‌شود: «اگر بی‌وفا شویم، او وفادار خواهد ماند، زانکه خویشتن را انکار نتواند کرد.» برخی چنین استدلال می‌کنند که معنای این

سخن آن است که یک ایماندار هرگز نمی‌تواند ایمان خود را از دست بدهد. اما همه آن چیزی که خدا وعده‌اش را می‌دهد این است که خدا نسبت به خودش صادق می‌ماند. پولس ثبات خدا را با بی‌ثباتی ما مقایسه می‌کند. درست است که هیچ ایمانداری از دست نمی‌رود، اما کسی که بی‌وفاست عملاً دیگر ایماندار نیست، چون به معنای دقیق کلمه فاقد ایمان می‌باشد. در این نامه‌ها، پولس از کسانی می‌نویسد که از ایمان «منحرف» می‌شوند، که تلویحاً منظورش کسانی است که قبلاً ایمان داشته‌اند اما دیگر ایمان ندارند.

بخشی از ادراک پولس پیرامون نجات آینده آن است که ما تاج را تصاحب خواهیم نمود. باید به پایمردی ادامه دهیم تا همه آن چیزهایی را که خدا برایمان در نظر گرفته از آن خود نماییم.

اغلب از ژان کالون، الهی‌دان برجسته سوئیسی نقل قول می‌کنند که زمانی هنگام تعلیم دادن توکل به مسیح به شخصی گفته که نجات آینده تضمین شده است. اما وی عملاً چنین نوشته است:

اگر او ما را به سوی هدف نهایی نجاتمان رهبری ننماید، رستگاری ما همچنان ناقص است. بر این اساس، به مجردی که حتی ذره‌ای از او روی بگردانیم، نجاتمان که در او استوار است به تدریج رنگ می‌بازد. در نتیجه، همه آنانی که در او آرامی نمی‌پذیرند خودخواسته خویشتن را از همه فیض محروم می‌سازند.

امروزه دیگر من به تدرت واژه «نجات» را به کار می‌برم، و بیشتر ترجیح می‌دهم که به جایش از واژه «احیا» (یا بازیافت = recycled - م) استفاده کنم. اگر کسی از من بپرسد که به چه کاری مشغولم، به او می‌گویم که کار من بازیافت است. از نگاهشان می‌خوانم که به کار مطلوبی اشتغال دارم. تنها زمانی که به ایشان می‌گویم که مواد بازیافتی من مردمان هستند نه کاغذ یا فلز، هراس در چشمانشان موج می‌زند. اما من بر این باورم که این تصویر کاملاً کتاب‌مقدسی است. انسان‌ها باید برای رسیدن به آن مقصودی که به خاطرش آفریده شده‌اند، احیا گردند. در حقیقت، واژه «جهنم» ('Gehenna') در عهد جدید از زباله‌دانی اورشلیم گرفته شده.

آیه مهمی که می‌بایست در مورد نجات درک کنیم، تیتوس ۵:۳ است که به ما یادآوری می‌کند که خدا ما را به واسطه تعمید آب و تعمید روح نجات داده است. کلمات این آیه به یوحنا ۵:۳ شباهت زیادی دارند، که به ما می‌گوید از آب و روح تولد تازه می‌یابیم. در واقع، همان گونه که در کتابم، *تولد عادی مسیحی* (Hodder & Stoughton, ۱۹۸۹) نشان داده‌ام، از نگاه پولس تعمید آب و تعمید روح در نجات نقشی اساسی دارند. نقش اساسی آنها زمانی رنگ می‌بازد که ما می‌پنداریم با داشتن آنها بلیت رفتن به آسمان را در دست داریم. به محض اینکه نجات را یک فرایند بازیافت ببینیم، این دو جایگاه اساسی خود را بازمی‌یابند. پولس می‌گوید که خدا ما را به غسل تولد تازه و نوشدنی که از روح‌القدس است و او را به فراوانی بر ما فرو ریخت، نجات بخشیده است. پس بازیافت ما با تعمید آب آغاز می‌شود و با تعمید روح‌القدس ادامه می‌یابد.

تیموتائوس و تیتوس

تضاد میان تیموتائوس و تیتوس خیره‌کننده است. تیتوس یک غیریهودی نامختون از زمینه خانوادگی بت‌پرست بود. تیموتائوس در لستره، یکی از نخستین شهرهای غلاطیه که پولس در آن انجیل را بشارت داده بود، چشم به جهان گشود. کلیسای لستره تیموتائوس را به عنوان یک کارآموز خوب به پولس پیشنهاد کرد و این سرآغاز رابطه ایشان بود.

تیموتائوس مادر و مادربزرگی یهودی داشت که در کودکی کلام خدا را به او آموخته بودند. وی ختنه نشده بود، چراکه پدرش یهودی نبود، اما بعدها پولس او را ختنه کرد، نه چون می‌پنداشت که ختنه برای تیموتائوس خاصیت ویژه‌ای دارد، که در این اندیشه بود که وقتی وارد یک کنیسه می‌شوند وجود او می‌تواند مفید واقع شود. پولس خیلی دقت داشت که تیمش بی‌جهت مورد حمله دشمنان واقع نگردد. عهد جدید حاوی سه اشاره به مأموریت ویژه تیموتائوس پیش از دیدار از افسس می‌باشد. پولس او را به عنوان نماینده خود به تسالونیک، کورنتس و فیلیپی فرستاد. وی همچنین دست کم در نگارش شش نامه پولس با او همکاری داشته: دو نامه به تسالونیکیان، دو نامه به قرنتیان، نامه به فیلیپیان و نامه به فیلمون. با این حال، تیموتائوس از سلامت عمومی برخوردار نبود. وی از مشکل گوارشی رنج می‌برد،

از این رو پولس به او سفارش کرد که به خاطر معده‌اش اندکی شراب بنوشد. در حقیقت، احساس می‌کرد که لازم است تیموتائوس را تشویق کند که همچون یک سرباز یا ورزشکاری باشد که برای انجام خدمت مسیحی مرتباً نیازمند تمرین است. نمی‌دانیم که آیا تیموتائوس توانست پیش از اجرای حکم اعدام پولس خود را به روم برساند یا نه، اما می‌توانیم در نامه دوم پولس به وی مشاهده کنیم که پولس تا چه اندازه مشتاق دیدار اوست.

بر خلاف نامه‌های پولس به تیموتائوس، نامه وی به تیتوس حاوی اشارات شخصی بسیار اندکی است. پیداست که تیتوس خادمی برجسته است و در قرن‌سبب نتایج بزرگی به دست آورده، و چنین به نظر می‌رسد که پولس بدو اعتماد کامل دارد. اما از خود نامه می‌توانیم اطلاعات جسته و گریخته اندکی پیرامون وی به دست آوریم. پولس لزومی نمی‌بیند آنگونه که تیموتائوس را تشویق می‌کند، تیتوس را هم تشویق نماید.

در اکثر نامه‌های پولس، در همان بخش نخست به بحران یا معضلی اشاره می‌شود که می‌بایست بدان پرداخته‌شود، و تیتوس نیز از این قاعده مستثنا نیست. گرچه در همه شهرهای کرت کلیساهایی وجود داشت، اما برای رهبری آنها هیچ پیری نبود، و از این رو ضروری بود که برای کمک به رشد آنها کسی برای این کلیساها رهبرانی تعیین نماید. وظیفه تیتوس این بود که بر انتصاب چنین پیرانی نظارت کند.

نامه‌های پولس به تیموتائوس بدین خاطر به رشته تحریر درآمدند که کلیسای افسس پیران ناشایستی داشت. از این رو پولس به تیموتائوس این تکلیف را محول کرد تا *پیران ناشایست* را کنار بگذارد و به جایشان پیران شایسته بگمارد. در واقع، مأموریت افسس بیشتر برای تیتوس مناسب بود تا تیموتائوس!

پولس نگران کیفیت روحانی اعضای کلیسای کرت بود. از توضیحاتش چنین برمی‌آید که پیش‌زمینه بت‌پرست آنان هنوز بر زندگی ایمانی ایشان، به عنوان یک کلیسا، سایه افکنده و هنوز زیر نفوذ آن بوده‌اند. اهالی کرت برای رفتارهای پست حرمت قائل بودند، و چنین احساس می‌شد که این رفتار بر کلیساهای این جزیره هم تأثیر خود را گذارده بوده. در مقابل، در افسس این رهبری بود که به بذل توجه نیاز داشت. در هر دو مورد تعالیم غلط وجود داشت. در کرت مشکل تعالیم غلط در

درجه دوم اهمیت قرار داشت، اما در افسس این رهبران ناشایست بودند که تعالیم غلط را ترویج می کردند. بنابراین انجام اقدامی مقتضی برای سلامت کلیسا ضرورت کامل داشت.

می توانیم کاری را که پولس به تیموتائوس و تیتوی سپرد را در زیر سه سرفصل زیر موشکافی کنیم.

تکمیل فرایند انتقال

نخستین وظیفه ایشان آن بود که فرایند انتقال از رهبری رسولان به هدایت رهبران محلی را، در کلیساهایی که هنوز به رسولان وابسته بودند تکمیل نمایند. لازم بود که آنان به معنای درست کلمه مستقل شوند تا از تماسشان با پایه گذاران کلیسا کاسته شود.

خصوصیات رهبران

پیران

پولس به دو دوست جوان خود خاطر نشان می کند که باید به دنبال چگونه رهبرانی بگردند. وی بر شخصیت افراد تأکید می کند، و به طور اخص بر نحوه عملکرد پیران به عنوان سر خانواده، به ویژه پیری که قرار است کلیسا در خانه اش جمع شوند، متمرکز می گردد. از پرداخت حقوق به پیران کلیسا سخن می گوید و چنین استدلال می کند که آنکه تعلیم می دهد و وعظ می کند شایسته «حرمت دوچندان» است.

جالب توجه است که پولس از لزوم انتخاب پیری سخن می گوید که در میان غیرمسیحیان خوشنام باشد. زمانی که کلیسایی پیران خود را برمی گزینند، مشورت با چند تن از کسانی که غیرمسیحی هستند و با این افراد سروکار دارند می تواند مفید باشد. دریافت گزارشی خوب از این گونه افراد می تواند نشانه ای مطلوب برای گزینش نامزد منصب پیری کلیسا باشد.

تعلیم پولس این است که پیران باید مرد باشند. اگر کسی از من بپرسد که آیا یک زن می تواند پیر (= شیخه) باشد، پاسخ من این است که این کار آنقدر امکان پذیر است که آن زن شوهر تنها یک زن باشد! هرچه باشد این یکی از شرایط

صلاحیت گزینش یک پیر است. بار معنایی عبارات دیگر مرا متقاعد کرده است که پیر کلیسا بودن، درست همانند برقراری انضباط در خانه که مسئولیت نهایی پدر می‌باشد، مسئولیتی مردانه است.

رهبران غالباً غرولند می‌کنند که اگر تنها اعضای کلیسا از ایشان پیروی می‌کردند همه مشکلاتشان حل می‌شد. به گمان من مشکل واقعی همانی است که اکثر آنها انجام می‌دهند! به دلایل ناخودآگاه مردم به طور ناگزیر از رهبرانشان پیروی می‌کنند. شاید به چیزهایی که رهبران می‌گویند گوش ندهند، اما از کردار آنان دنباله‌روی می‌نمایند. یکی از مسئولیت‌های خطیر و دهشتناک رهبر بودن در کلیسا این است که شما نقاط قوت خودتان را می‌بینید و نقاط ضعف کلیسا را. این خطری است که خاص خدمت‌های تک‌نفره می‌باشد، یعنی در جایی که شخصیت رهبر بر شخصیت کل جماعت سنگینی می‌کند. در چند رهبری است که نقاط قوت و ضعف فردی رهبران با همدیگر تعدیل می‌گردند و برآیند آنها چیزی بهتر از پیش می‌شود. دلیل آن تا اندازه‌ای به خاطر این است که قابلیت‌های رهبران کلیسا (یعنی پیران و شماسان) بر شخصیت آنان متمرکز است نه عطایا و استعدادهایشان. آن چیزی که یک شخص را رهبر کلیسا می‌کند توانایی‌های او برای انجام کارهای بیشتر در کلیسا نیست، بلکه هویت او هم در خانه‌اش و هم در کلیسا است. تنها قابلیتی که رهبران بدان نیاز دارند این است که قادر به تعلیم باشند، خواه تعلیم فردی و خواه تعلیم جمعی.

شماسان

ویژگی‌های لازم برای یک شماس مشابهت بسیاری به خصوصیات پیر دارد، هرچند اشاراتی دال بر این وجود دارد که زنان هم می‌توانند شماس باشند. پولس درباره زمان می‌نویسد، اما این بحث مطرح است که آیا منظور او زنان شماسان بوده یا شماسان زن. هر کسی که با ظرفیتی عملی به کلیسا خدمت می‌کند، هر توانایی که داشته باشد باید از خود دینداری نشان دهد. نکته مهم در کار کردن برای خداوند در کلیسا روابط است، نه توانایی.

پر واضح است که هیچ سلسله مراتبی در کار نیست. انتصاب یک شماس گام نخست در جهت بالا رفتن از نردبان ترقی در رهبری کلیسا تلقی نمی‌شود، حتی

اگر گاهی چنین به نظر برسد. دغدغه شماسان نیازهای غیرروحانی کلیسا بود، حال آنکه پیران روی نیازهای روحانی جماعت متمرکز بودند.

خصوصیات اعضا

این نامه‌ها همچنین بر اهمیت صلاحیت‌دار بودن اعضا در انجام امور عملی گروهی تأکید می‌نمایند. پولس از اهمیت فروتنی در کلیسا و رفتار توأم با احترام در اجتماع، که نشانه‌اش دعا کردن برای رهبران سیاسی جامعه می‌باشد، می‌نویسد. وی نگران کسانی که در چارچوب خانواده نیازمند می‌باشند نیز هست. وی چنین تعلیم می‌دهد که کمک کردن زنان سالمندتر به زنان جوان‌تر، احترام گذاشتن به پیران و برآوردن نیازهای بیوه‌زنانی که سزاوار دریافت کمک هستند، تا چه اندازه مهم می‌باشد.

نامه او به تیتوس به طور ویژه بر خصوصیات اعضا تمرکز یافته است. پولس می‌نویسد که باید خصیصه دینداری در کلیسا، در خانه و محل کار مشهود باشد. در واقع نامه مزبور برنامه آموزشی خاص اعضای کلیساست و نشان می‌دهد که یک عضو کلیسا تا چه اندازه در آراستن کلیسا مؤثر می‌باشد. دغدغه همیشگی پولس در این سه نامه آن است که کلیسا در نگاه جهانیان درست و شایسته جلوه نماید. جالب توجه اینکه فهرست فضایی را که پولس در این نامه به کار می‌برد، فهرست فضایل یونانی است نه مسیحی. یونانیان فهرستی داشتند که در آن ویژگی‌های مردمان خوب درج شده بود، و پولس در عمل همین فهرست بت‌پرستان را مورد استفاده قرار داده مسیحیان را به چالش فرامی‌خواهد تا بر طبق آن زندگی کنند. معنای این کاربرد آن نیست که مسیحیان باید از معیارهای اخلاقی دنیا تقلید کنند، بلکه بدین معناست که ما مسیحیان باید دست کم آن چیزی باشیم که دنیا خوبش می‌خواند. مسلم است که در ضمن حاکی از آن است که بی‌ایمانان خود قوه تمیز و تشخیص دارند. ایشان اغلب مسیحیان را قبول دارند!

نقش زنان

شاید بحث‌برانگیزترین تعلیم در این رسالات به زنان مربوط می‌شود. از قرار معلوم

پولس برای خدمت زنان محدودیت‌های سفت و سختی می‌گذارد.^۱ الهی‌دانان فمینیست از این نامه‌ها خوششان نمی‌آید. ایشان چند ادعا مطرح می‌کنند:

۱- *افزوده*. برخی می‌گویند که این سخنان از آن پولس نیست بلکه در سده دوم به نام او جعل و به نامه افزوده شده. بنابراین نباید آن را در زمره کانون کتاب مقدس به شمار آورد.

۲- *خاصی*. دیگران چنین بحثی را مطرح می‌کنند که اگر این نامه‌ها از آن خود پولس هم باشند، تعلیم در مورد زنان عقبگردی است به دوران پیش از ایمان آوردن پولس یعنی روزگاری که خاخام یا رابی یهودی بوده. او که اکنون پیر شده به تعصبات یهودی خویش که ریشه در کودکی‌اش دارند بازگشته است.

۳- *فرهنگی*. معتقدان به این نظریه ادعا می‌کنند که این تعلیم کاملاً فرهنگی است. اگر عیسی امروز زندگی می‌کرد، شش نفر مرد و شش نفر زن را به عنوان رسول برمی‌گزید. عبارت معروفی که چکیده موضع مزبور را بیان می‌کند این است که پولس تحت شرایط فرهنگی خاصی قرار داشت. پس گزینش ۱۲ مرد به عنوان رسول از سوی عیسی بنا به مصلحت روز بوده، چون در روزگار او برگزیدن یک زن به سمت رسالت کاری زشت بود- استدلالی که این واقعیت را نادیده می‌گیرد که عیسی هرگز کاری را صرفاً بنا به ملاحظات «دیپلوماتیک» انجام نمی‌داد؛ یکی از گله‌هایی که فریسیان از او می‌کردند این بود که «تو هیچ توجهی به مردان نمی‌کنی.» اگر به مصلحت خود می‌اندیشید حتماً به حرف آنان گوش می‌کرد.

۴- *بدعت*. دیگران بر این ادعا پافشاری می‌کنند که زنان از این رو از تعلیم دادن منع شده‌اند که بیشتر فرقه‌های بدعت‌گذار را ایشان هدایت می‌کردند. لازم بود که کلیسا خود را از این گونه اعمال بدعت‌آمیز دور نگاه دارد، از این رو جلوی تعلیم دادن زنان را گرفت. با این حال، برای تأیید این نظریه هیچ گواهی در دست نیست.

۵- *آموزشی*. استدلال بعدی بر این پایه است که چون در زمان پولس زنان آموزش ندیده بودند، از حکمت کافی برای ایفای نقش تعلیم/ رهبری برخوردار نبودند. اما اگر این گفته صحت داشت، پولس نمی‌بایست مردان تحصیل نکرده را برای رهبری کلیسا بگمارد. در اعمال، اعضای شورای سنهدرین ۱۲ رسول را مردانی

۱ برای مطالعه مفصل‌تر بحث پیرامون این موضوع و موضوعات مربوطه، نک. «رهبری کاری مردانه است»، اثر نگارنده (Eagle, now Bethel, ۱۹۸۸).

تحصیل نکرده توصیف می‌کنند، و چنین نیز بود. اما پولس آشکارا تعلیم می‌دهد که تفاوت‌های جنسی میان زنان و مردان همچنان در کلیسا به قوت خود باقیست. ما در مسیح خنثی نیستیم؛ خدا از مردان ما می‌خواهد که مرد و از زنان ما می‌خواهد که زن باشیم. تعلیم پولس در برابر تعلیم «فردیت» دنیای مدرن که تنزل مقام انسانی و تمایزات به حداقل ممکن می‌رسند یا به کلی زدوده می‌شوند، ایستادگی می‌کند. خدا ما را به صورت مرد و زن آفرید، و هر یک از ما به دیگری نیازمند است. او ما را برای ایفای نقش‌ها و مسئولیت‌های گوناگون آفرید. وقتی مردان مانند زنان رفتار کنند و زنان مانند مردان، زیبایی آفرینش خدا خدشه‌دار می‌گردد. بنابراین مسئولیت رهبری به مردان سپرده شده. هرچند این تعلیم امروزه محبوبیت ندارد، اما در کلام خدا چنین آمده. نمی‌توانیم جور دیگری آن را تعبیر کنیم.

رویارویی با مشکل آفرینان

دومین وظیفه بزرگ نمایندگان رسولی رویارویی با مشکل آفرینان بود. زمانی که پولس برای آخرین بار از پیران کلیسای افسس جدا می‌شد، بدیشان گفت که پس از رفتنش گرگان در لباس میش از راه خواهند رسید و گله‌ای را که روزی خدمتشان کرده بود پاره پاره خواهند کرد. بنابراین در زمان تیموتائوس از آنجایی که این نبوت تحقق پیدا کرده بود، پولس وی را برای بیرون راندن گرگ‌ها فرستاد. این تعلیم غلط مضمون اصلی این رساله‌ها را تشکیل می‌دهد. این مضمون در تیتوس پس‌زمینه است و در نامه‌های تیموتائوس پیش‌زمینه. در حقیقت، پولس دقیقاً به همین دلیل بود که برای تیموتائوس نامه نوشت. اگر مشکلی را نادیده بگیرید، بدتر می‌شود. اما اگر با خواست خود و در سریع‌ترین زمان ممکن با آن روبرو شوید، درمان درد ملایم‌تر خواهد بود و بیشتر هم دوام خواهد آورد.

اشتباهی که انتقال داده‌اند

پی بردن به ماهیت دقیق تعلیم کار دشواری است. نظر برخی بر این است که مورد چیزی شبیه ناستیسیمز سده دوم بوده است. ۱- عناصر یونانی. ایشان بر این باور بودند که بدن بد و پلید است و از این رو تعلیم

می‌دادند که آمیزش جنسی عملی اشتباه می‌باشد، و اینکه لازم است انسان از قواعد خوراکی ویژه‌ای پیروی نماید تا مورد پذیرش خدا قرار بگیرد. آنان در کنار این عقیده برداشتی دوگانه‌باورانه از جهان و یک معادشناسی بیش از اندازه به واقعیت پیوسته (یعنی اینکه رستاخیز پیشتر روی داده است) ارایه می‌کرد.

۲- عناصر یهودی. باور اینان پیرامون قواعد ویژه خوراک و تمرکزشان بر نسب‌نامه‌ها حاکی از پیشینه یهودی ایشان است. پاسخ‌های پولس بر این دلالت دارد که آنها از عهد عتیق تفسیر خاص خود را داشتند.

احتمالا پولس بر روی دو تشک کشتی می‌گرفته- یهودیت هلنیستی (= یونانی‌مآبانه- م) ای که معیارهای یونانی را با معیارهای یهودی به هم آمیخته بود تا پیکاری زورمندانه با انجیل را سامان دهد.

نمونه‌ای که ترویج کرده‌اند

بیشتر خاطرنشان ساختیم که پولس به تیموتائوس می‌گوید که یک پیر (= شیخ) خوب «شایسته حرمتی دوچندان» است. این عبارت در اکثر نسخه‌های انگلیسی (و نیز فارسی- م) بد ترجمه شده، اما معنایش روشن است: پیری که برای موعظه و تعلیم انجیل زحمت می‌کشد استحقاق دستمزد دوچندان می‌باشد. یعنی حرمت مورد بحث دستمزد یا حقوق خدمت وی را هم دربرمی‌گیرد و به آن دسته از واعظان اشاره می‌کند که انجیل را به بی‌ایمانان وعظ می‌کنند و آن را به ایمانداران تعلیم می‌دهند. در مقابل، تیموتائوس نمی‌بایست اصلا به پیران بد، به ویژه اگر پول‌پرست باشند، چیزی بپردازد.

با توجه کردن به آنچه که پولس در موردش می‌نویسد، می‌توانیم میان شخصیت پیران تمییز قایل شویم. می‌گوید که ایشان صورت دینداری را دارند، اما قدرت آن را انکار می‌نمایند. در ظاهر خوب به نظر می‌رسند، اما انگیزه‌های باطنی‌شان خدمت به خویشان بود. گرچه ظاهری منطقی داشتند، اما انسان‌هایی هرزه بودند، به دستاوردهای خویش می‌بالیدند، برای به دست آوردن پول حرص می‌زدند، و بر این باور بودند که پول پاداش پارسایی آنان است.

تأثیری که گذاشته‌اند

تأثیر این رهبران بر کلیسا فاجعه‌آمیز بود. تعالیم دروغین ایشان به مثابه قانقاریا در بدن عمل می‌کرد. برای آمیزه عجیب و غریب منطق با شهوترانی استدلال می‌آوردند. هر دو اینها به تنهایی آزادی در روح را هلاک می‌سازند، و هر دو در کنار هم ویرانگر می‌باشند. رهبری باید از دلی پاک، وجدانی خوب و ایمانی بی‌ریا سرچشمه بگیرد و این رهبران بد هیچیک از این سه چیز را نداشتند. ایشان نه تنها تعالیم غلط را منتقل می‌کردند، بلکه نمونه‌ای بد هم از خود ارایه می‌نمودند.

اعلان حقیقت

سومین وظیفه مهم در هنگام پی افکندن شالوده‌های یک کلیسا، اعلان حقیقت می‌باشد. در نهایت مهم‌ترین جنبه یک زندگی خوب کلیسایی، تعلیم پیوسته کتاب مقدسی است. کلیساهایی که از یک تعلیم نظام‌مند کلام خدا بی‌بهره‌اند، نسبت به همه گونه شرارت آسیب‌پذیر می‌باشند، اما مواجهه مداوم با کلام خدا - اعلان حقیقت انجیل - زمینه‌های رشد را در زندگی کسانی که تعلیم می‌گیرند، فراهم خواهد نمود.

تیموتائوس مکلف بود با مشکل‌آفرینان رویاروی شده با کارهایی که می‌کنند مقابله نماید، به سرعت با آنها برخورد کند، ایشان را از سر راه بردارد، و پیران شایسته را جایگزینشان سازد. یک کلیسا می‌تواند در برابر هر عامل خارجی ایستادگی کند، اما زمانی که از درون مورد حمله قرار می‌گیرد، وضعیت بسیار خطرناکی پیش می‌آید.

تعلیم شامل راهنمایی‌ها، تشویق‌ها و تذکرها می‌شود. این تعلیم با اقتدار همراه بود، نه اینکه ارایه آموزش‌ها یا انتقال اطلاعاتی صرف باشد. اما با نمونه‌ها یا مصادیق عینی از حقیقت هم همراه بود - تیموتائوس و تیتوس قرار بود که حقیقت را تفسیر کنند و خود نمونه‌هایی از حقیقت باشند.

پیغام ابلاغ شده

از ایشان انتظار می‌رفت که پیغامشان بر پایه آن چیزی باشد که پولس آن را «ایمان» و «راستی» نامیده بود. آنان برای استفاده سه منبع در اختیار داشتند.

- ۱- کلام خدا. می‌بایست در کنار وعظ و تعلیم، عهد عتیق را هم در جمع بخوانند.
- ۲- آموزه رسولان. در اعمال ۲ از نوایمانانی می‌خوانیم که خویشان را وقف تعلیم رسولان نموده بودند. پولس در ردیف کسانی بود که ایمانداران کلیساهای عهد جدید می‌بایست واکنششان را به آمدن مسیح مقتدرانه بپذیرند.
- ۳- گفتارهای قابل اعتماد. چندین گفتار وجود داشت که تقریباً عباراتی موعظه‌گونه که آنها را بازتابی از حقیقت کلام خدا می‌دانستند. در این نامه‌ها به پنج مورد از آنها اشاره شده است.

برای اینکه تیموتائوس و تیتوس اعلان‌کنندگان وفاداری باشند، می‌باید در انتقال حقیقت از خویشان نهایت صداقت را نشان دهند، و «گاه و بیگاه» آماده انجام این کار باشند. پولس به تشریح آموزه‌ای می‌پردازد که می‌باید آن را «صحیح» آموزش داد. این واژه معادل یونانی واژه‌ای است که «سالم» معنی می‌دهد. برعکس، انحراف از آموزه رسولان بیماری‌ای مانند قانقاریا است که به جان بدن می‌افتد. این تعلیم را نباید به اعضای کلیسا محدود کرد، بلکه گستره پهناتری را زیر پوشش قرار می‌دهد. پولس تیموتائوس را تشویق می‌کند تا «کار مبشر را انجام دهد».

ارایه الگو

در این نامه‌ها جنبه قابل دیدن حقیقت نیز مورد تشویق قرار گرفته است. پولس به تیموتائوس یادآوری می‌کند که خودش در بسیاری از زمینه‌ها برای او الگو بوده است؛ او از «تعلیم و رفتار و هدف و ایمان و صبر و محبت و تحمل» (یعنی آزارها و رنج‌های) خودش و آماده بودن برای مرگ می‌نویسد. وی تأکید می‌کند که آنچه هستید بسیار گویاتر از آن چیزهایی است که می‌گویید. باید آنچه را که وعظ می‌کنیم، به کار هم ببندیم.

به همین ترتیب، وی تیموتائوس را ترغیب می‌نماید تا برای آنانی که جویایی هدایت هستند نمونه‌ای خوب باشد. زندگی تیموتائوس باید در پیشگاه خانواده کلیسا و در نگاه بی‌ایمانان به دور از ملامت باشد. با وجودی که این ترسناک به نظر می‌رسد، اما تمرکزش بر «پیشرفت کردن» است نه «کامل بودن».

او را تشویق می‌کند تا از بدی بگریزد و در پی دینداری باشد. بدین ترتیب الگوی زندگی دیندارانه او می‌تواند آنانی را که بیرون از کلیسا هستند را به سویش جذب کند.

امروزه چگونه این نامه‌ها را به کار ببریم؟

۱- *پاکی امری درونی است نه بیرونی*. هر تفسیر منطقی که از ایمان به عمل می‌آید از طبیعت ظاهری ناشی می‌شود.

۲- *تمایزات سنی، جنسیتی و طبقاتی هنوز در جماعت‌های مسیحی کاربرد دارند*. آیه‌ای که برخی از آن به عنوان دلیلی برای زدودن این تمایزات بهره می‌جویند (غلاطیان ۳: ۲۸) تنها در روابط عمودی ما با خدا کارایی دارد- یعنی تا آنجایی که به خدا مربوط می‌شود، این تمایزات هیچ تأثیری بر شایستگی ما برای نجات ندارند.

۳- *نیکویی از دیدگاه کلیسا باید برابر با ایده نیکویی در دنیا باشد و تازه از آن هم فراتر برود*. این یک اصل بسیار مهم است، چون دنیا را نمی‌توان گول زد. دنیا می‌داند که یک شخص خوب چگونه کسی است، و از کسانی که در کلیسا هستند انتظار خوب بودن دارد. مسئولیت ما این است که خوب زندگی کنیم.

۴- *شخصیت از توانایی مهم‌تر است*. رهبری کلیسا در کنار مدیر خوب بودن، باید الگوی خوبی هم باشد؛ قابل شنیدن بودن به تنهایی کافی نیست، باید قابل دیدن هم بود.

۵- *شبانان مسئول وضع گله می‌باشند، نه گوسفندان*. کتاب مقدس هیچگاه گوسفندان را به خاطر وضع و حال گله سرزنش نمی‌کند، بلکه این شبان است که باید پاسخگو باشد. من با شبانان زیادی صحبت کرده‌ام که همواره آماده‌اند کلیساها را به عنوان مسئول وضعی که دارد مورد سرزنش نمایند، اما خدا همواره شبانان را برای وضعیت گله پاسخگو می‌داند.

۶- *تعلیم صحیح و سالم نحوه رفتار ما را هم به اندازه ماهیت باورمان زیر پوشش قرار می‌دهد*. در کلام خدا آموزه صحیح به معنای باوری است که جامه رفتار بر تن پوشیده است.

۷- *کلیسا یک خانواده است اما بر روی زمین پدری ندارد*. پدر کلیسا آسمانی است. همه کسانی که در کلیسا هستند- اعم از رهبر و عضو عادی- با هم برادرند. این

خیلی مهم است. ما خوانده نشده‌ایم تا همدیگر را «پدر» خطاب کنیم.

۸- پرداخت وجوه خیریه به اعضای کلیسا باید به افراد خاصی تعلق گیرد. قرار نیست که ما مسئولیت همه را در کلیسا بر عهده بگیریم. کلام خدا به ما می‌گوید که اگر خانواده بیوه‌زنی توانایی نگهداری از وی را دارد، کلیسا نباید زیر بار مسئولیت او برود. اعانه دادن به همه یک جور نوع‌دوستی به گمراهی کشیده شده است. به کلیسا گفته شده که مراقبت از آن بیوه‌زنانی را بر دوش بگیرد که کسی را ندارند که از ایشان نگهداری نماید. کلیسا باید نسبت به روش مراقبت از نیازمندان حساس باشد.

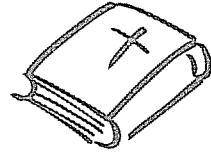
۹- شخصیت کلیسا بازتاب شخصیت رهبران آن است. اعضا چه بخواهند و چه نخواهند، از رهبران کلیسای خود پیروی می‌نمایند.

۱۰- اگر نامه‌های تیموتائوس و تیتوس تنها یک چیز به ما می‌آموزند، آن بزرگترین نبردی است که کلیسا از درون با آن روبرو است. امروزه باید برای حقیقت انجیل در برابر انحرافات نامحسوس به چهار دلیل ویژه بستیزیم. این خطرها انجیل را تهدید می‌کنند:

- سیاست‌زدگی - پادشاهی خدا به عنوان برنامه‌ای اجتماعی تنها برای این جهان
- زنانه کردن - به تصویر کشیدن خدا به صورت مادری فداکار به جای پدری تنبیه‌کننده
- نسبیّت‌گرایی - بدون هیچ تمایز و تبعیض خاصی راستین و دروغین، درست و غلط
- هم‌آمیزی دینی - آمیختن با دیگر ایمان‌ها زیر نام ادیان دنیا.

این مستلزم کار کردن در دو جهت است: تشریح راستی و افشای ناراستی.

از رنج تا جلال



۳۴۴

۱۸- عبرانیان

۳۷۵

۱۹- یعقوب

۳۹۷

۲۰- اول و دوم پطرس

۴۲۷

۲۱- یهودا

۴۴۵

۲۲- اول، دوم و سوم یوحنا

۴۷۶

۲۳- مکاشفه

۵۷۱

۲۴- سلطنت هزار ساله

۱۸- عبرانیان

مقدمه

دشوار یا دلپذیر؟

در میان خوانندگان امروزی کتاب مقدس این عقیده پیرامون نامه به عبرانیان وجود دارد که این نامه خیلی بخش بخش است. برخی آن را دشوارترین نامه عهد جدید می‌یابند. این تا اندازه‌ای بدین خاطر است که از نگاه غیریهودیان این نامه خیلی یهودی است، و با جزئیات به توصیف قربانی‌ها، مذبح و امور مربوط به کاهنان می‌پردازد. داشتن درکی درست از عبرانیان مستلزم آشنایی با نوشته‌های عهد عتیق، به ویژه کتاب لاویان است که اکثر غیریهودیان فاقد چنین شناختی هستند. به علاوه، در عبرانیان بحث‌هایی مطرح می‌شود که برای ذهن امروزی به کلی بیگانه است. چه کسی به فرشتگان و نسب‌نامه‌ها اهمیت می‌دهد؟ چنین موضوعاتی به ندرت حتی در میان مسیحیان مطرح می‌شود.

وانگهی، یونانی نامه به عبرانیان بسیار پیچیده است، به طوری که در سطحی گسترده آن را بهترین متن یونانی عهد جدید دانسته‌اند. عهد جدید به زبان یونانی *koine* یعنی زبان کوچ و بازار نوشته شد نه یونانی کلاسیک، یا زبان دانشگاهی. اما عبرانیان بیش از هر یک از کتاب‌های عهد جدید به نثر یونانی کلاسیک نزدیک است. این نثر فاخر حتی در ترجمه انگلیسی هم بازتاب یافته است، و برای برخی مانع ایجاد کرده است.

اما عبرانیان حامیان خود را دارد. برخی می‌گویند که دلپسندترین کتاب در کل کتاب مقدس است. و معمولاً به یکی از سه دلیل زیر دوستش می‌دارند از خواندنش کیف می‌کنند.

فصلی باشکوه در باب ایمان

این فصل به قدم زدن در یک آرامگاه بزرگ است، گویی خواننده به گذشته و زندگی قهرمانان بزرگ ایمان نگاه می‌کند. برای آنانی که مباحث مفصل فصل‌های پیشین را قدری دشوار می‌یابند، فصل ۱۱ تسلی‌بخش می‌باشد. سرانجام خواننده چیزی می‌یابد که بتواند با آن خود را تطبیق دهد.

پر توفکنی بر عهد عتیق

عبرانیان به این پرسش می‌پردازد که عهد عتیق و عهد جدید چگونه می‌توانند به هم ربط پیدا کنند. تشریح می‌کند که چگونه باید با شریعت موسی روبرو شویم، پرده از رابطه ایمان مسیحی با مناسک آیینی معبد بر می‌دارد و نشان می‌دهد که چگونه قوم خدا وارد دوران جدیدی از رابطه با خدا شده‌اند. به معنای دقیق کلمه الگوهای تفسیری بسیاری برای درک ما مسیحیان از عهد عتیق ارائه می‌نماید.

آنچه که پیرامون مسیح به ما می‌گوید

همه آنانی که عیسی را دوست می‌دارند، عبرانیان را هم دوست دارند چون این کتاب بیش از هر کتاب دیگر عهد جدید بر سیمای او نور می‌افکند. واژه مورد علاقه نگارنده عبرانیان «بهرتر» است. عیسی به جای «بهترین» به عنوان «بهرتر» مطرح می‌شود (هرچند «بهترین» هم صحت دارد)، چون او با جایگزین‌هایی مقایسه می‌شود که برای خوانندگان اولیه نامه از جذابیت کمتری برخوردارند. عیسی بهتر از فرشتگان، بهتر از انبیا، بهتر از همه واسطه‌های دیگر است.

عقایدی مبنی بر اینکه این کتاب دشوار یا دلپذیر است در واقع مواضع افراطی می‌باشند که نکته اصلی نامه را نادیده گرفته‌اند. کلید واقعی نامه به عبرانیان این پرسش است: «چرا نوشته شد؟» گرچه یافتن پاسخ این پرسش قدری پیچیده است، اما به مجردی که آن را پیدا کنید، کل نامه یکباره برایتان باز می‌شود.

هویت نگارنده

اما پیش از آنکه به چرایی نگارش این نامه نگاهی بیندازیم، لازم است در مورد هویت نگارنده آن دست به کاوش بزنیم. دانشمندی آن را «معمای عهد جدید»

نامیده است، زیرا تنها کتاب عهد جدید است که هویت دقیق نگارنده‌اش علنا نشانخته باقی مانده است. در این باره همه گونه گمانه‌زنی انجام پذیرفته است. برخی از نسخه‌های قدیمی‌تر ترجمه کینگ جیمز عنوان آن را «رساله پولس به عبرانیان» گذاشته‌اند، اما این تنها گمانی بیش نیست. من فکر نمی‌کنم که پولس آن را نوشته باشد. نه سبک نامه سبک اوست و نه زبان و واژگانش. دیگران چنین پیشنهاد کرده‌اند که شاید نویسنده آن برنابا بوده است، چراکه در لابلای صفحات آن به جملات تشبیه‌آمیز بسیاری برمی‌خوریم. برخی دیگر می‌گویند استیفان، و سایرین می‌گویند سیلاس یا آپولوس آن را نوشته‌اند. نظریه دیگری وجود دارد که پریسکیلا را نگارنده نامه می‌داند، و عدم اشاره به نام نگارنده را هم بدین خاطر می‌دانند که وی یک زن بوده، هرچند من این نظریه را بسیار بعید می‌دانم. در نهایت باید-هم‌آوا با اوريجن اسکندریه‌ای، پدر بزرگ کلیسا- بگویم که تنها خدا می‌داند که این رساله را چه کسی نوشته است!

نامه به کجا فرستاده شد؟

همچنین در مورد مقصد نامه تردید وجود دارد. تنها اشاره‌ای که به مخاطبان می‌شود «به عبرانیان» می‌باشد که به سختی می‌توان هویت گیرندگان را از روی آن مشخص نمود! باز در این مورد نظریات بسیار است. برخی می‌گویند که به مقصد اسکندریه نوشته شده، و دیگران می‌گویند انطاکیه یا اورشلیم یا افسس مقصد نامه بوده است. نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم، اما درست در پایان نامه یک سرنخ وجود دارد. نویسنده می‌گوید: «آنان که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌گویند». پس به گمان من استدلالی معقول خواهد بود اگر بگوییم که این نامه به ایتالیا فرستاده شده، که حاکی از آن است که مقصد نامه کلیسای روم بوده.

با این وجود، می‌توانیم به صراحت بگوییم که نامه به عبرانیان اندکی پس از نامه به رومیان نوشته شده، چون عبرانیان به نکات خاصی اشاره می‌کند که هنوز، یعنی زمانی که پولس به رومیان نامه می‌نویسد، روی نداده‌اند. پس فرض من بر این است که نامه به عبرانیان خطاب به مسیحیان روم، و با توجه به عنوانش پیداست که به نیمی از اعضای کلیسا که یهودی‌تبار بوده‌اند، نوشته شده. اما این پرسشی نیز به وجود می‌آورد: «چرا نیمی از کلیسا به چنین نامه‌ای نیاز پیدا کرده‌اند؟»

نامه در چه زمانی نوشته شد؟

روشن است که نخستین رهبران کلیسا در روم مردانند، چون نویسنده تقریباً در انتهای نامه می‌گوید: «رهبران خود را ... به یاد داشته باشید». معبد و قربانی‌هایش هنوز برقرار بودند، چون نویسنده در مورد آنها با زمان حال سخن می‌گوید. بنابراین باید آن را پیش از سال ۷۰ م.، یعنی هنگام ویرانی معبد و متوقف شدن قربانی‌ها، نوشته باشد. پس عبرانیان پس از رومیان در سال ۵۵ م. و پیش از ۷۰ م. نوشته شده است.

نرون

علت نگارش نامه مزبور زمانی روشن می‌شود که رویدادهای در خلال این دوره را مورد ملاحظه قرار دهیم. از زمانی که پولس نامه به رومیان را نوشت اوضاع به طرز قابل ملاحظه‌ای دگرگون شده بود، که عمده‌اش ناشی از نشستن نرون بر تخت امپراتوری روم بود. در بررسی‌مان از رساله به رومیان (نک. فصل ۴۷. کتاب) خاطر نشان ساختیم که در دوره زمامداری کلودیوس، یعنی در اوایل دهه ۵۰ م. و پیش از آنکه پولس نامه‌اش را به رومیان بنویسد، حدود ۱۰۰۰۰ یهودی از روم تبعید شدند. (در همین مقطع تاریخی بود که بنا به گزارش اعمال، آکیلا و پریسکیلا به قرتس گریختند.) در نتیجه ترکیب جمعیتی کلیسای روم به طرز فزاینده‌ای غیریهودی‌تبار می‌شد و این روند تا زمانی ادامه داشت که یهودیان پس از مرگ کلودیوس در سال ۵۴ م. به روم بازگشتند و میان ایمانداران یهودی‌تبار و آنانی که از زمینه غیریهودی آمده بودند و اکنون رهبری جماعت را بر عهده داشتند، تنش‌هایی بروز کرد. در بررسی‌مان از رساله به رومیان دیدیم که پولس به منظور کمک به یهودیان برای دوباره همبسته شدن با برادران غیریهودی‌تبارشان دست به قلم برد. اما فرمانروایی نرون دوره‌ای بود که کلیسا متحمل رنج‌های بسیاری گشت. نرون، مانند هیتلر، در آغاز کار خود دست به اقدامات خوبی زد. اگر زندگی هیتلر را بخوانید، درمی‌یابید که او آلمان را از بیکاری و تورم نجات داد، جاده‌های بزرگ احداث نمود، و دستور تولید فولکس واگن بیتل (که ما آن را قورباغه‌ای می‌شناسیم - م) را به عنوان «خودروی ملی» داد. به همین ترتیب، زمانی که تاریخ زندگی نرون را می‌خوانید او را در حالی می‌یابید که در آغاز برای روم دست به کارهای خوب

بسیاری زد. او به پند دیگران گوش می‌داد و می‌توانست خردمندانه فرمانروایی کند. اما کار به جایی رسید که نرون دیگر به حرف هیچکس گوش نداد و دیکتاتور شد. همان گونه که هیتلر می‌خواست برلین را بازسازی کند، نرون هم قصد بازسازی روم را در سر داشت. او افکار عجیب و غریبی در سر داشت؛ می‌خواست همه چیز را فروریزد و به جایش بزرگترین و بلندترین عمارت‌هایی را که تا آن زمان ساخته شده بودند، برپا نماید. در یک کلام، تبدیل به یک خودبزرگ‌پندار شده بود، و در این میان مسیحیان بیش از هر قشر دیگری رنج و آزار دیدند و بسیاری از ایشان به دست نرون کشته شدند.

در نامه به رومیان هیچ اثری از جفا مشاهده نمی‌شود. کلیسا باید با بی‌بندوباری حاکن بر روم بجنگد، اما هیچ اشاره مستقیمی به آزار و اذیت نیست. اما در رساله به عبرانیان بخشی هست که از نوعی آزار سخن می‌گوید که خوانندگان اصلی نامه پیشتر متحمل آن شده بودند. هنوز هیچیک از ایشان شهید نشده بودند، که یعنی اکنون در میانه دوران فرمانروایی نرون قرار داریم. خانه‌هایشان در حال ویران شدن بود. دارایی‌هایشان را مصادره می‌کردند. برخی از ایشان به زندان افتاده بودند- از این جهت است که در اواخر نامه از به یاد داشتن «آنانی را که در زندانند» سخن به میان می‌رود. در میان کسانی که زندانی و پس از مدتی آزاد شده، به نام تیموتائوس برمی‌خوریم. پس مسیحی بودن در آن دوره کار بسیار دشواری بوده است. در این مقطع هنوز به بهای از دست دادن جان‌شان تمام نمی‌شد، اما بهای مسیحی شدن از کف دادن همه دار و ندارشان بود.

ایمانداران یهودی تبار

البته این برای همه ایمانداران، خواه یهودی تبار و خواه غیریهودی تبار اتفاق می‌افتاد، پس چرا این نامه منحصرآ خطاب به ایمانداران یهودی تبار نوشته شد؟ پاسخ بسیار ساده است و کل نامه را توضیح می‌دهد. برای یهودیان راه گریز از آزار و جفا باز بود، در حالی که ایمانداران غیریهودی تبار چنین مفری نداشتند. ایمانداران یهودی تبار با برگشت به کنیسه می‌توانستند از دردسر رهایی یابند. در این دوره مسیحیت غیرقانونی بود، اما یهودیت هنوز قانونی شمرده می‌شد و کنیسه‌ها رسماً «به ثبت رسیده بودند». کلیسا مانند دوران حاکمیت کمونیسم در روسیه و چین،

و البته برخی از کشورهای اسلامی امروزی، به صورت زیرزمینی فعالیت می‌کرد. پس ایمانداران یهودی تبار امکان بازگشت به کنیسه و حفظ خانواده‌های خویش از آزار و اذیت رومی‌ها را داشتند. حتی می‌توانستند ادعا کنند که به سوی همان خدا بازگشت کرده‌اند. اما بهای انجام این کار- در حقیقت، تنها راه برای برگشت آنها به کنیسه یهود- انکار ایمان به عیسی در ملا عام بود. وضعیت دشواری بود. آنان پیرامون عیسی شنیده و ایمان آورده بودند که او خود ماشیح است. اما اکنون که به کلیسا پیوسته‌اند می‌بینند که فرزندانشان در مدرسه مورد آزار قرار می‌گیرند، بیوه‌زنانشان زیر فشار زندگی له می‌گردند و دارایی‌شان را مصادره می‌کنند. می‌دانستند که اگر خانواده‌هایشان را به کنیسه بازگردانند، در امان خواهند ماند. اما ناگزیر بودند در برابر کنیسه بگویند: «من ماشیح بودن عیسی را انکار می‌کنم». پس این نامه در وهله نخست خطاب به ایمانداران یهودی تباری نوشته شد که زیر فشار جفا و آزار قرار داشتند. نگارنده برای برانگیختن ایشان به ایستادگی از استعاره‌های دریانوردی بهره می‌جوید- «این امید به منزله لنگری محکم و ایمن برای جان ماست، آن را بالا نکشید و سرگردان نشوید. بادبان‌هایتان را پایین نکشید»- که این احتمال را برمی‌انگیزد که وی پیشینه‌ای دریانورد داشته است.

نصیحت و تفسیر

وی در پایان می‌گوید که «به اختصار کلامی نصیحت‌آمیز» نوشته است. یقیناً این رساله نامه‌ای نصیحت‌آمیز است، اما چندان هم مختصر نمی‌باشد! نصیحت‌نامه‌ای بسیار عملی است. سر آن ندارد که بدیشان تعلیم بدهد، بلکه می‌کوشد تا جلوی بازگشت آنان را به کنیسه بگیرد. هر آنچه که از ابتدا تا انتها می‌گوید با هدف برطرف کردن همین مشکل است. وی از هر دری وارد می‌شود. دست به دامانشان می‌شود، بدیشان هشدار می‌دهد، به نرمی اما مقتدرانه سخن می‌گوید. از هر استدلالی که می‌تواند بهره می‌گیرد، چون می‌ترسد که اگر به یهودیت بازگشت نمایند، نجاتشان را از کف بدهند.

توجه به این استدعای سرشار از احساس نمی‌گذارد که متوجه تفسیرهای تعلیمی کتاب شویم. من از واعظان بسیاری شنیده‌ام که این کتاب را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که گویی محتوای کتاب یک بررسی پیرامون مسیح بوده، و عنصر کاربردی

را به کلی نادیده می‌گیرند. سراسر نامه خوانندگان را به انجام راه کاری تحریض می‌نماید. درخواست او هم مثبت است و هم منفی: «خواهش می‌کنم بازنگردید، بلکه به راه خود ادامه بدهید.»

داستانی حقیقی در مورد کسی وجود دارد که در غارهای یورکشیر درگذشت. پزشک قانونی در برگه تحقیق خود چنین نوشت: «اگر او به تحرک ادامه می‌داد، اکنون زنده بود.» وی در عوض در همان جایی که بود نشست و تکان نخورد، و دچار هیپوترمیا (کاهش غیرطبیعی دمای بدن - م) شد. پیغام نامه به عبرانیان این است: «به حرکت خود ادامه بدهید!»

اما لحن کلام سرزنش‌آمیز نیست. نویسنده با خوانندگان همذات‌پنداری می‌کند. می‌گوید: «بیا بید ادامه دهیم»، خودش را دوشادوش آنان قرار می‌دهد. در حقیقت، خودش را یک پاراکلیت می‌خواند (این عنوانی است که در انجیل یوحنا به روح‌القدس داده شده و به معنای «حامی، تقویت کننده» است). می‌توانیم او را در ذهنمان به صورت کوه‌نوردی مجسم نماییم که در مسیر صعود بازمی‌گردد و به کمک کسی می‌رود که در انتهای طناب قرار دارد و با او همراه می‌شود و کمکش می‌کند تا به قله برسد.

نامه به عبرانیان از الگویی استفاده می‌کند که برای عهد جدید نامتعارف است، چراکه نگارنده پیوسته از تفسیر به نصیحت و تشویق تغییر موضع می‌دهد. (اکثر کتاب‌های عهد جدید نخست به تعلیم می‌پردازند و بعد به کاربرد) او پیوسته استدلال می‌کند و درخواست می‌نماید، و نسبت استدلال و درخواست مدام تغییر می‌کند.

در فصل‌های ۱ و ۲ استدلالی بلند داریم و درخواستی کوتاه. اما به تدریج همین‌طور که به خواندن ادامه می‌دهیم از سهم استدلال‌ها کاسته و بر درخواست‌ها افزوده می‌شود، تا فصل ۱۱ که اندکی تفسیر می‌کند و باقی فصل و نیز فصل‌های ۱۲ و ۱۳ به درخواست اختصاص می‌یابد. پس در آغاز نامه نگارنده بیشتر به استدلال و کمتر به درخواست می‌پردازد، و هر چه به پایان نامه نزدیک می‌شویم برعکس می‌شود. یکی از دلایل ثقیل‌الفهم‌تر بودن بخش‌های آغازین نامه هم همین است.

بخش‌های درخواستی با این عبارت انباشته است: «بیا بید ...» برای مثال:

«بیاید مسائل دست و پا گیر را کنار گذاشته بدویم و به سوی عیسی چشم بدوزیم»؛ «بیاید ادامه بدهیم»؛ «بیاید به اتمام رسانیم»؛ «بیاید برای بردن جایزه پیش برویم». «بیاید...» ۱۳ بار در کل نامه به کار برده شده که هشت بارش در انتهای آن می‌باشد. درخواستی شخصی و بسیار تقویت کننده است که همه حتی افراد سختدل را هم برمی‌انگیزاند.

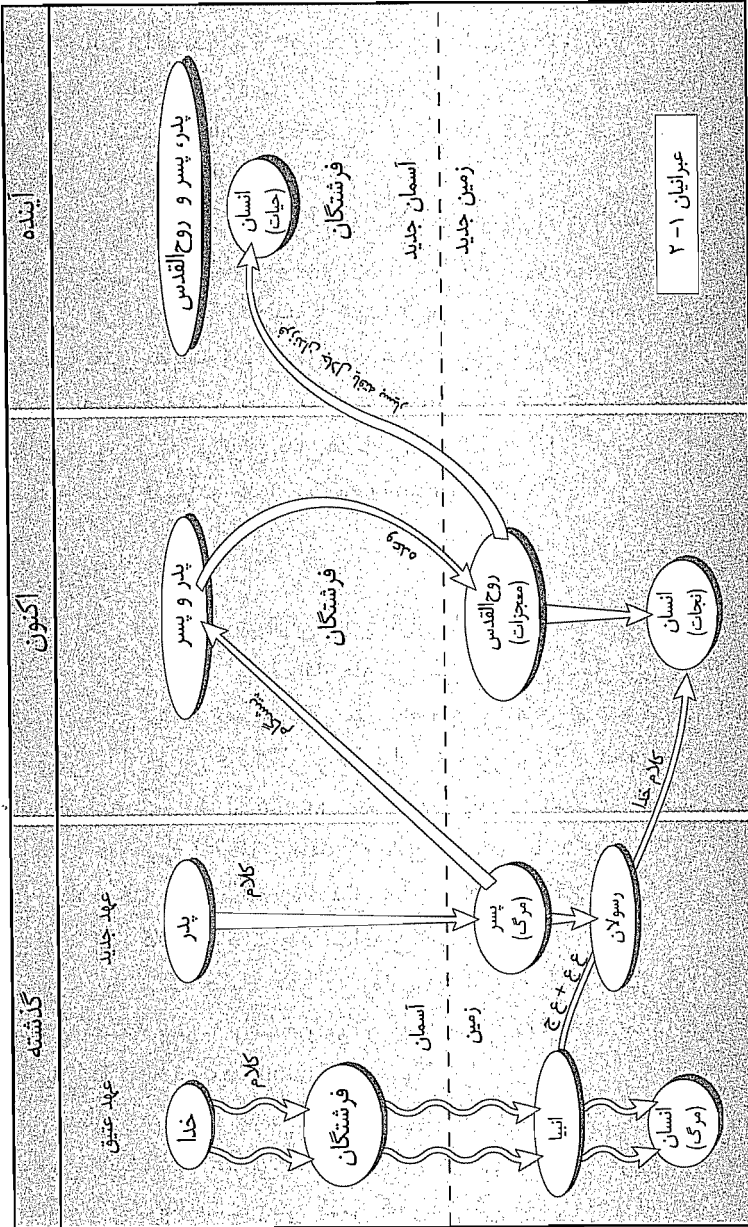
اکثر استدلال‌ها از عهد عتیق، که تنها کلام خدا در آن زمان (البته جدای از نامه پولس به رومیان) بود، اقتباس شده‌اند. پس ایمانداران یهودی تبار این استدلال‌ها را به راحتی می‌پذیرفتند. نگارنده با عهد عتیق به دو شیوه برخورد می‌کند: به شیوه منفی، یعنی مقایسه زندگی فرومایه عهد عتیقی با بهره‌مندی از زندگی عهد جدیدی؛ و به شیوه مثبت، یعنی توجه به تداوم میان عهد عتیق و عهد جدید و نمونه‌های بسیاری که می‌توان بدان‌ها تأسی جست. به قول آگوستین: «جدید در قدیم نهفته است، قدیم در جدید مکشوف شده است.»

لحن و ساختار

درک لحن و ساختار عبرانیان برای خیلی‌ها دشوار است. نمودار صفحه بعد می‌تواند به ما کمک کند. این نمودار طرحی کلی از شکل فصل‌های ۱-۲ به ما می‌دهد، و نشان دهنده تقسیم‌بندی میان آسمان و زمین است. خدا در آسمان کلام خویش را از طریق فرشتگان و پیامبران به صورت تکه تکه فرورستاد. شما می‌توانید از تکه‌های جدا از هم عهد عتیق کل زندگی عیسی را بازسازی کنید. درست مانند جورچینی (= پازل) است که برای نخستین بار از جعبه درآورده باشید. پیامبران کلام خدا را به مردم رسانیدند، اما در واقع این کلام برایشان مرگ به ارمان آورد، زیرا کلام شریعت هلاکت‌آفرین است.

سپس می‌بینیم که چگونه «در این زمان‌های آخر به واسطه پسر خود که مرد، با ما سخن گفت.» پسر به واسطه رسولان با ما سخن گفته است. ما در عهد عتیق کلام انبیا را داریم و در عهد جدید کلام رسولان را.

عیسی انسان شد، مرد و سپس به عنوان پیشگام ما به آسمان بازگشت. در نامه به عبرانیان «پیشگام» عنوانی مطلوب برای عیسی به شمار می‌رود. به معنای «پیشاهنگ یا پیشرو» است، یعنی کسی که پیشاپیش ما می‌رود تا از پی‌اش روان



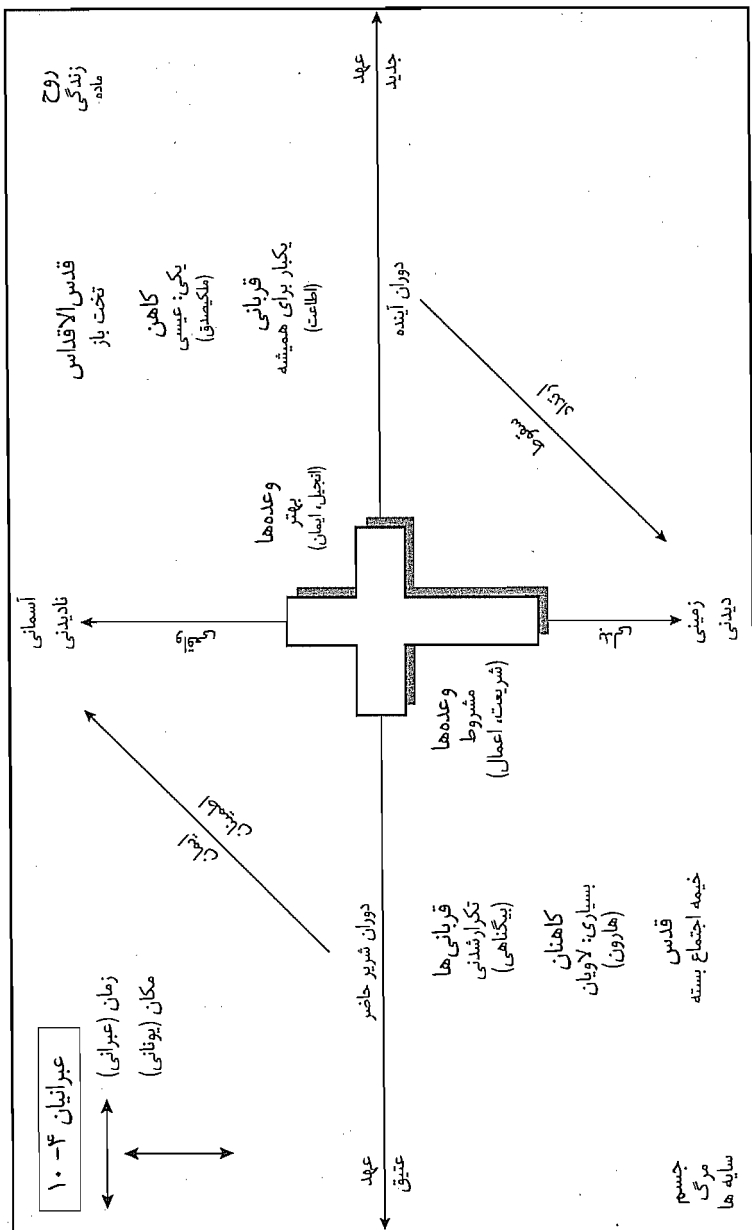
شویم. او همه این کارها را کرد تا ما از پی او به آسمان برویم. همچنین به ما می‌گوید که اکنون وی بالاتر از فرشتگان جای دارد. تا پیش از صعود عیسی هرگز انسانی نبوده که از فرشتگان برتر باشد. از همین جایگاه رفیع است که روح القدس موعود را بر ما نازل فرموده و توانایی انجام معجزات را عطا کرده است. بنابراین انسان می‌تواند از پیشتاز این راه پیروی نموده به جایگاهی که بالاتر از جایگاه فرشتگان است برسد، و در میان خیل فرزندان که عیسی برای جلال یافتن در نظر گرفته است، جای گیرد. پس قرار بر این است که ایمانداران برتر از فرشتگان قرار داده شوند و فرشتگان ایشان را خدمت نمایند.

شکل و ترکیب فصل‌های ۴-۱۰ قدری پیچیده‌تر است. باید به خاطر داشته باشیم که در اندیشه عبرانی خط سیری افقی و زمان-محور وجود دارد؛ خطی که از گذشته آغاز شده، با گذر از اکنون به سوی آینده امتداد می‌یابد. در حالی که اندیشه یونانی اندیشه‌ای مکان-محور است- خط سیری عمودی میان آسمان و زمین. نامه به عبرانیان هر دو دیدگاه را به هم آمیخته، و از این روست که درک طرح کلی صفحه بعد ممکن است دشوار به نظر برسد.

پس ما یک خط عمودی داریم که از آسمان به زمین، یعنی از جهان نادیدنی به دیدنی کشیده شده، و و یک خط افقی زمان-محور که از عهد عتیق به عهد جدید امتداد یافته. همه اینها در صلیب با هم تلاقی می‌کنند. ایمان ما را از زمین به آسمان و از عهد عتیق به عهد جدید می‌برد. ایمان ما را از گذشته و زندگی زمینی به آینده و زندگی آسمانی می‌رساند. کادر پایین سمت چپ به ما یادآوری می‌کند که می‌توان به مسیر دیگر بازگشت. می‌توان از عهد جدید به عهد عتیق برگشت؛ می‌توان دوباره از آسمان به زمین برگشت.

قربانی‌های قدیم باید مرتباً تکرار می‌شد؛ اما قربانی جدید یکبار برای همیشه بود. کاهنان قدیم اکنون به کنار گذاشته شده‌اند؛ یک کاهن، عیسی با کهناتی از نوع کهنات ملک‌یصدق، اکنون متصدی این مقام است. قدس‌الاقداص قدیم که در خیمه اجتماع بسته جای داشت، و قدس‌الاقداص جدیدی تختی است که برپا شده و باز است- اکنون می‌توان سراسر وارد قدس‌الاقداص شد.

اکنون اجازه بدهید با دقت و موشکافی بیشتر به کتاب نگاهی بیندازیم تا از مضمون کلی آن درکی درست به دست آوریم.



مقایسه منفی (فصل‌های ۱- ۱۰)

به گذشته بازگردید

نگارنده در فصل‌های ۱- ۱۰ قیاسی میان عهد عتیق و عهد جدید، میان یهودیت و مسیحیت ترسیم می‌کند. استدلال او بسیار ساده است. اکنون شما سوار یک رولزرویس هستید؛ آیا می‌خواهید برگشته سوار یک ژیان قراضه شوید؟ آیا می‌خواهید برای شستشوی تن خود آب را درون کتری ریخته، با هیزم و خاشاک گرم کنید و بعد توی یک بشکه بریزید و استحمام کنید؟ کدام آدم احمقی است که با در دست داشتن بهترین امکانات از این وسایل استفاده کند؟ سخن او این است که بازگشت به یهودیت به معنای بازگشت به وضعیتی پست‌تر است. بنابراین در فصل‌های ۱- ۶ چنین استدلال می‌کند که داشتن پسر خدا بهتر از داشتن خادمان خداست.

مقایسه پسر با خادمان (فصل‌های ۱- ۶)

۱- پیامبران (۱:۱- ۳)

برخی از محققان نخستین جمله نامه به عبرانیان را از لحاظ ساختار، آهنگ و زیبایی بهترین عبارت یونانی عهد جدید می‌دانند. آن را با نظر مساعد با آیات مشهورتر پیدایش ۱:۱ و یوحنا ۱:۱ مقایسه می‌کنند. این آیه هم استمرار با عهد عتیق (خدا سخن گفته) و هم مقایسه با آن (به واسطه پسر خود) را دربرمی‌گیرد. نخست نگارنده به «کلام قدیم» انبیا، از موسی تا ملاکی نگاهی می‌اندازد. این کلمات بدین قرارند:

الف) پاره‌های بسیار. آنها مانند تکه‌ای پازل هستند. عاموس به عدالت می‌پردازد، هوشع به رحمت و اشعیا به قدوسیت. اما هرکدام دربرگیرنده پیش‌گویی‌هایی در مورد مسیح می‌باشند.

ب) اشکال بسیار. تصاویر روی در جعبه‌های «جورچین» هم گوناگونند. این گوناگونی شامل نثر، نظم، پیش‌گویی، تاریخ، مثل، قانون، ترانه‌های عاشقانه و روایا می‌شود. برقراری ارتباط از طریق آدم‌های عادی اعم از زن و مرد و در طیفی

گسترده از لحاظ پیشینه اجتماعی انجام گرفته است.

سپس نگارنده این شیوه‌های پیشین را با «کلام جدید» مقایسه می‌کند. می‌گوید که در این «زمان‌های آخر» (یعنی در این دوران بازپسین تاریخ، از زمان آمدن مسیح) خدا واپسین وسیله ارتباطی را در اختیار ما قرار داده است. این «کلام» به ما که ایماندار هستیم اعطا گردیده. این بار دیگر کلام تکه تکه نیست بلکه «به واسطه پسر» آورده شده است.

(الف) آفرینش

(i) او در پایان همه چیز را در دست خواهد گرفت. خدا عیسی را وارث همه چیز قرار داد. پس روزی پسر همه چیز را خواهد داشت. مزمور ۸:۲ از قوم‌هایی سخن می‌گوید که هم‌ارث با او خواهند بود. پس آن کسی که در پایان نخستین دیدارش از زمین بر جامه‌اش قرعه افکندند، باز خواهد گشت و بر همه پادشاهی‌ها و مردمان فرمانروایی خواهد نمود.

(ii) او در ابتدا همه چیز را ساخت. این پسر آغازگر همه چیز است. او تنها یک نجار حقیر نبود، بلکه در آغاز جهان به عنوان آفریننده حضور و برای خلقت جهان ابتکار عمل و تصمیم‌گیری را در دست داشت.

(iii) در این اثناء همه چیز را نگاه می‌دارد. در حالی که وی بر زمین حضور داشت، قدرت خود را با «فروشناندن توفان» نشان داد. وی با رستاخیزش از مردگان، سکان جهان هستی را در دست دارد و همه چیز را نگاه داشته است.

(ب) آفریننده

(i) ما بازتاب فروغ او را می‌بینیم. همان‌گونه که آفتاب پرتو فروغ خود را از خورشید می‌گیرد، جلال او نیز در پسرش متجلی است. جلال بخشی از وجود ذاتی اوست.

(ii) او مهر (خاتم) ذات (جوهر) خدا است. همان‌گونه که مهر حاوی نشان است، به همین ترتیب مسیح هم نشان خدا را بر خود دارد. زمانی که عیسی را می‌بینیم، خود خدا را می‌بینیم.

(پ) آفریده

(i) نجات‌دهنده بر صلیب. به رغم همه چیزهایی که گفتیم، این پسر پر جلال بر صلیب مرد. با این کار تطهیر از گناهان را به انجام رسانید. این بار او این کار را با عمل خود انجام داد نه با کلام، چراکه اجازه داد قربانی‌اش کنند. این کار خودش بود. در این کار حتی پدرش خدا هم نمی‌توانست با او همراهی نماید.

(ii) خداوند تاجدار. اما او مرده باقی نماند. از مردگان برخاست و جلال یافت. او خداوند است، برتر از همه و سکان هدایت جهان را در دست دارد - سرور سلامتی، نبی، کاهن و پادشاه بر دست راست خدا. این جایگاه متعالی عیسی نگارنده را به طور طبیعی به بخش بعدی رهنمون می‌شود، آنجایی که پسر را با فرشتگان مقایسه می‌نماید.

۲- فرشتگان (۴:۱-۸:۲)

کلام خدا فرشتگان را موجوداتی آسمانی، روحانی و فراطبیعی توصیف می‌کند که مرتبه‌ای برتر از انسان‌ها و فروتر از خدا هستند. ایشان در مرتبه آفرینش برترین مخلوقات به شمار می‌روند. گرچه در یهودیت از حرمت برخوردار بودند، نگارنده چنین استدلال می‌کند که ایشان صرفاً خادمان خدا می‌باشند. او از خوانندگانش می‌پرسد: «آیا می‌خواهید به مرتبه‌ای بازگردید که تنها واسطه ارتباطتان با آسمان فرشتگان بودند؟ شما پسر را دارید - دیگر نمی‌توانید به خدا نزدیکتر از این بشوید.» یهودیان برای فرشتگان، به عنوان واسطه یا پیام‌آور الهی، جایگاهی بسیار رفیع قایل بودند. با این حال، مسیحیان چندان علاقه‌ای به اندیشیدن به فرشتگان ندارند. بنابراین نگارنده لازم می‌بیند که مسیح را با فرشتگان مقایسه نماید، تا خوانندگان هر دو طرف را در جایگاهی که سزاوار است ببینند.

(الف) اکنون - او با فرشتگان هم‌نشین و هم‌رتبه نیست (۴:۱-۱۴) مقام مسیح فراتر و برتر از فرشتگان است. نگارنده این حقیقت را با یک سلسله پرسش‌ها و نقل قول‌هایی از عهد عتیق به ثبوت می‌رساند.

(ب) گذشته - او به واسطه فرشتگان سخن نگفت (۲:۱-۴)

سخنان فرشتگان در قدیم الزام‌آور بودند، زیرا اقتدار الهی به همراه داشتند. این طریقه جدید برقراری ارتباط حتی از آن هم جدی‌تر است.

(i) ارتباط مستقیم. این ارتباط در سطحی افقی برقرار می‌شود. کلام را رسولان، که شاهدان عینی مسیح بودند، در اختیار پیروان قرار دادند. آنان پیغامی را که اعلان کردند، خود دیده و شنیده بودند.

(ii) تأیید الهی. در عین حال، این نحوه ارتباط صرفاً «انسانی» هم نبود، بلکه آیات، عجایب و معجزات این کلام را تأیید می‌کردند. از این رو نسبت به دریافت کلام و ابراز واکنش بدان یکجور اضطراب وجود دارد. اگر می‌خواهید از آن منحرف نشوید، این تأیید در حکم یک تکیه‌گاه محکم است.

(پ) آینده- او به خاطر فرشتگان رنج نکشید (۲:۵-۱۸)

(i) جهان مطیع انسان است (۲:۵-۹). خدا انسان را بر زمین قرار داد تا بر جهان فرمانروایی کند. در پیدایش ۱:۲۸ می‌خوانیم که حاکمیت بر همه آفریده‌های زمین، هوا و دریا به وی اعطا گردید. مزمور ۸:۴-۶ بر این موضع تأکید می‌ورزد. اما در واقعیت می‌بینیم که انسان از چنین حاکمیتی بر همه چیز برخوردار نیست- جز یک استثنا یعنی عیسی که انسان شد و طرحی را که خدا برای نوع بشر در نظر داشت تحقق بخشید.

(ii) انسان تابع مرگ است (۲:۱۰-۱۸). به ما یادآوری می‌کند که انسان تابع مرگ است و شیطان از ترس از مرگ برای دریند نگاه داشتن ما استفاده می‌کند. عیسی می‌داند که انسان بودند چه جور چیزی است، چراکه خود با «خون و جسم» بر روی زمین زندگی کرده، و با اینکه به مقام رفیع خویش بازگشته همچنان دست از انسان بودن نرفته است. او به معنای دقیق کلمه می‌تواند با مردان و زنانی که با مشکلات مشابه دست و پنجه نرم می‌کنند همدردی کند.

۳- رسولان (۳:۱-۴:۱۳)

رسول کسی است که خدا او را «می‌فرستد» تا وظیفه‌ای را به انجام برساند،

مانند موسی و یوشع. اما عیسی از هر دوی ایشان رسول «بهتری» بود که برای مقصودی بزرگتر «فرستاده شد».

(الف) موسی - خروج از مصر (۱:۳-۱۸)

معمولا یهودیان موسی را بزرگترین پیشوای خود قلمداد می‌کنند، اما عیسی حتی از او هم بزرگتر است. در هنگام دگرگونی سیمای مسیح در اناجیل، عیسی با موسی و ایلیا دیدار می‌کند، اما آشکارا بر هر دو آنها برتر است.

(i) خانه وفادار. در زبان عبری واژه «خانه» هم به معنای «ساختمان» است و هم «خانواده». گویی زمانی که می‌گوییم «خانه ویندزور» منظورمان همه نسل‌هایی باشد که در خاندان سلطنتی بریتانیا یا به دنیا گذارده‌اند. ما سنگ‌هایی هستیم که بخشی از یک ساختمان به شمار می‌رویم. اما نویسنده می‌پرسد که آیا ما هم به همان اندازه که موسی و عیسی وفادار بودند، به ایمانمان وفادار هستیم یا نه.

(ii) دل‌های بی‌وفا (بی‌ایمان). شوربختانه بنی‌اسرائیل نسبت به تکلیف خود در قبال خدا وفادار نماند. از ۲/۵ میلیون نفر تنها دو نفر وارد سرزمین موعود شدند. رهبران ایشان خوب بودند اما پیروانشان خیر.

مشکل بی‌ایمانی بود که به نافرمانی و سرانجام به ارتداد و هلاکت ایشان انجامید. آنان نتوانستند «به استراحت راه یابند». تاریخ اسرائیل دربردارنده هشدارهای برای ایمانداران عهد جدید است. قوم در مسه طغیان کردند (خروج ۱۷: ۱-۷) و در مریبه بازنده از امتحان بیرون آمدند (اعداد ۱: ۲۰-۱۳). در هر دو مورد مشکل کم آبی در میان بود.

نویسنده به خوانندگان خود هشدار می‌دهد که این امکان وجود دارد که خود ایشان هم مرتکب همین اشتباهات گردند. گناه می‌تواند دل‌های آنان را هم سخت سازد. همان سرنوشتی که در عهد عتیق گریبان‌گیر قوم شد، در انتظار آنها نیز خواهد بود، زیرا خدا از دست نامطیعان خشمگین می‌شود (نک. رومیان ۱۱: ۲۲).

(ب) یوشع - ورود به کنعان (۱:۴-۱۳)

«زمین استراحت» قرار بود جایی باشد که از بیماری، بردگی، تهاجم و فقر در امان باشند. نیز هفته‌ای یک روز برای استراحت و جشن داشتند - شبات. همچنین از ایشان انتظار می‌رفت که مفهوم استراحت از درگیری روحانی را هم بفهمند (تثنیه ۹:۱۲؛ یوشع ۱:۱۳). اما هیچگاه به این استراحت آخری راه نیافتند، و در حد یک ادعا باقی ماند.

(i) کار خدا (۱:۴-۱۰). در هفتمین روز آفرینش خدا دیگر دست از آفریدن کشید. توصیف این روز با توصیف شش روز دیگر متفاوت است، بدین ترتیب که عبارت کلیشه‌ای صبح بود و شام بود حذف می‌شود، و برای عده‌ای این گمان پیش آمده که در ورای این واقعیت که شبات روز استراحت می‌باشد، این روز با اهمیتی ویژه در پیوند است. روز شبات، زمانی که خدا دست از کار کردن کشید، خدایی را به تصویر می‌کشد که همیشه در خودش در آرامی و استراحت به سر می‌برد.

(ii) کلام خدا (۱۱:۴-۱۳). ایمان را می‌توان به عنوان ابراز واکنش مساعد به کلام خدا تعریف کرد. کلام خدا، مانند خود او که سخن می‌گوید، زنده است؛ پویاست و برکات و لعنت‌هایش بر مردم تأثیر می‌گذارد؛ کلام خدا مانند شمشیر دودمه تیز است؛ چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را جدا می‌کند؛ این توانایی را دارد که حقیقت هر چیز را عیان نماید.

عیسی از این جهت مانند موسی است که قوم خود را بیرون آورد، اما از جهت دیگر به یوشع هم شباهت دارد که قوم خود را به سرزمین موعود رهنمون می‌شود. این نکته به ما یادآوری می‌کند که نه تنها مهم است که به خاطر بسپاریم از چه نجات پیدا کرده‌ایم، بلکه باید توجه داشته باشیم که برای چه مقصودی نجات یافتیم.

مقایسه اصل با سایه‌ها (فصل‌های ۷-۱۰)

نگارنده پس از مطرح کردن این استدلال که پسر از خادمان بهتر است، رویکرد خویش را عوض می‌کند، و در فصل‌های ۷-۱۰ با استدلالی تازه روبرو می‌شویم

که اصل از سایه‌ها بهتر است.

شاید بهترین مثال برای روشن شدن این استدلال داستان بابا لنگ دراز باشد، که در اصل نوشته جین ویستر می‌باشد و از روی آن فیلمی هم ساخته شده. این کتاب داستان دختر کوچکی است که در پرورش‌گاه به سر می‌برد. او می‌داند که مردی ثروتمند هزینه‌های مالی زندگی او را در پرورش‌گاه بر عهده گرفته. روزی دخترک سایه مرد حامی خود را بر دیوار می‌بیند، و از آنجایی که به خاطر زاویه نور سایه او با پاهایی بسیار دراز بر دیوار افتاده بود، نامش را «بابا لنگ دراز» گذاشت. او سالها خواب این سایه را می‌دید. اما روزی با خود وی رودر رو شد و بدو دل باخت. مرد هم عاشق دختر شد و رابطه ایشان وارد مرحله دیگری گردید.

نکته در همین است. به مجردی که دخترک خود حامی‌اش را دید، دیگر به کلی دست از اندیشیدن به سایه او کشید، چون اصل بهتر از سایه است. اگر او پس از اینکه اکنون حامی واقعی خود را شناخته، باز به سوی سایه‌اش روی دیوار می‌رفت تا بر آن بوسه بزند، شما در موردش چه فکری می‌کردید؟

در عهد عتیق «سایه‌ها»ی فراوانی از عیسی وجود دارد. برخی این سایه‌ها را «نمونه» می‌نامند، اما من ترجیح می‌دهم آنها را سایه بنامم. گویی عیسی بر عهد عتیق سایه خویش را افکنده، اما از آنجایی که سایه‌ها همیشه مخدوش هستند، هرگز تصویری روشن از آنچه می‌خواهید به شما ارایه نمی‌دهند. هنگامی که عهد عتیق را می‌خوانید این حس وجود دارد که گویی داریم پیرامون سایه‌های عیسی می‌خوانیم. در اینجا سه نمونه وجود دارد که منظور مرا بیان می‌کند.

۱- کهانت (ملکیصدق)

در کتاب لاویان به سایه‌های بسیاری از عیسی برمی‌خوریم. قربانی‌ها سایه آن قربانی‌ای هستند که وی به خاطر گناه بر صلیب تقدیم کرد. قربانی‌های حیوانی سایه‌هایی از عیسی هستند که در عهد جدید به عنوان بره پسخ توصیف شده است. کهانت هارون و خاندانش سایه‌ای از کار کهانتی مسیح در جهت شفاعت به خاطر ما می‌باشد.

همچنین به روشنی سایه عیسی را در کتاب پیدایش و در شخصیت ملکیصدق -

کاهن- پادشاهی اسرارآمیز که سده‌ها پیش از ورود یهودیان به اورشلیم بر آن فرمانروایی می‌کرد و به ابراهیم نان و شراب داد- شاهد هستیم.

۲- عهد (جدید)

اما شاهد رابطه مبتنی بر عهد خدا با قومش به واسطه مسیح نیز هستیم. نویسنده می‌پرسد که چرا اکنون که در عهد جدیدی به سر می‌برند، می‌خواهند به عهد قدیم بازگشت نمایند. با اینهمه، عهد جدید بر شالوده بخشایش و آنچه که من نامش را «فراموشی» می‌گذارم، استوار بود. به گمان من شگفت‌آورترین معجزه این است که وقتی خدا چیزی را می‌بخشاید، آن را فراموش هم می‌کند.

زمانی که در مرکز میلیمد (Millmead Centre) شهر گیلدفورد شبان بودم، هر یکشنبه پس از پایان جلسه همه افراد روانه خانه‌های خودشان می‌شدند، جز یک خانم سالمند ریزنقش که تنهایی بر روی نیمکت کلیسا می‌نشست و از ته دل گریه می‌کرد. بالاخره روزی رفتم و کنارش نشستم و مشکلمش را از او جویا شدم. برایم توضیح داد که سال‌ها پیش دست به کاری دهشتناک زده، و اینکه اگر خانواده و دوستانش موضوع را بفهمند دیگر هرگز اسمش را هم بر زبان نخواهند آورد. گفت که اکنون ۳۰ سال است که از خدا طلب آموزش می‌کند، و هنوز خدا او را نبخشیده است. به او گفتم که همان بار نخستی که از خدا درخواست آموزش و بخشایش کرده، خدا او را بخشیده و آن را فراموش کرده. بنابراین الآن ۳۰ سال بود که خدا نمی‌دانست این زن اصلا برای چه دارد با او صحبت می‌کند! پیرزن به من گفت که باورش نمی‌شود. برایش کلام خدا را باز کردم و آن قسمت‌هایی را آوردم که از عهد جدید سخن می‌گفت و یادآوری می‌کرد که خدا دیگر هرگز گناهان او را به یاد نمی‌آورد. ۲۰ دقیقه برای متقاعد کردن او به اینکه خدا همه چیز را فراموش کرده، زمان لازم بود. پس از آن از جایش برخاست، و چیزی دیدم که خودم هم نمی‌توانستم آن را باور کنم- پیرزن در گرداگرد کلیسا شروع به رقصیدن کرد! حدود ۷۰ سال از عمرش می‌گذشت، با این حال از فرط شادمانی می‌رقصید. خدا آن مطلب را فراموش کرده بود! مشکل ما این است که نمی‌توانیم فراموش کنیم، و از این رو بر سر مسئله بخشیدن با خودمان درگیر می‌شویم.

۳- قربانی (صلیب)

همچنین زمانی که ابراهیم پسرش اسحاق را به عنوان قربانی تقدیم کرد، سایه‌ای از مسیح را مشاهده می‌نماییم. بسیاری برآنند که این رویداد زمانی به وقوع پیوست که اسحاق پسر بچه‌ای بیش نبود، اما راستش این است که در آن زمان اسحاق سی و اندی سال داشت. همه تصاویر یهودی اسحاق را به صورت مردی رشید نشان می‌دهند که به راحتی می‌توانست پدرش را مغلوب کند، اما در عوض تسلیم اراده او شد. دلیل اینکه ما متوجه سن و سال اسحاق نمی‌شویم تا اندازه‌ای به خاطر تقسیم‌بندی فصل‌هاست. زمانی که رویداد قربانی کردن اسحاق را می‌خوانیم، رویداد فصل بعد را که از مرگ ساره سخن می‌گوید و در آن سن اسحاق در آن هنگام معلوم می‌شود، از یاد می‌بریم. پس اسحاق ۳۳ سال داشت، و کوهی که قرار بود بر فرازش قربانی شود - موریاه - همان کوهی است که عیسی بر فرازش روی صلیب رفت. موارد مشابه بسیار روشنند. البته در رویداد مزبور می‌بینیم که فرشته‌ای جلوی ابراهیم را گرفت و قوچی را که شاخ‌هایش در میان بوته‌های خار گیر کرده بود به او نشان داد تا به جای فرزندش قربانی کند. سده‌ها بعد، بره خدا در حالی که تاجی از خار بر سر داشت بر فراز همان کوه موریاه قربانی شد.

بدین ترتیب نگارنده بر حقارت‌آمیز و پست بودن بازگشت ایشان به یهودیت - با آن قربانی‌های مکرر و عهد سطح پایین‌ترش - تأکید می‌کند. اگر ایشان به یهودیت برمی‌گشتند، در واقع این کارشان انکار قربانی یکبار برای همیشه عیسی بود.

مقایسه مثبت (فصل‌های ۱۱-۱۳)

پیشروی به سوی آینده

اکنون به سراغ جنبه مثبت پیغام عبرانیان در بخش دوم نامه می‌رویم، آنجایی که نویسنده میان عهد عتیق و عهد جدید دست به مقایسه زد. وی بر تداوم میان عهد عتیق و عهد جدید تأکید می‌ورزد. در عهد عتیق چیزهای خوبی وجود دارد که منسوخ نشده‌اند - در زیر به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

ایمان به خدا

یکی از مضامین متداول در این نامه، مضمون ایمان است. زمانی که ابتکارهایی

که قهرمانان ایمان در عهد عتیق داشتند مراجعه می‌کنیم، این ایمانشان است که در برابرمان خودنمایی می‌کند. آنان هیچیک از مکاشفاتی را که ما در مسیح داریم، در اختیار نداشتند. روح‌القدس بر ایشان فرو فرستاده نشده بود. با این حال، حتی با وجودی که هرگز نمی‌توانستند آنچه را که باور دارند ببینند، بر ایمان خود استوار ماندند. پس در عهد عتیق شاهد یک جور رابطه مضاعف هستیم. چیزهایی هست که پشت سر رهایشان کرده‌ایم، چون سایه هستند و اکنون ما اصل را در اختیار داریم. اما چیزهای دیگری هم هست که لازم است با آنها برابری بجوییم، و موردی که می‌توان در این زمینه به طور ویژه بدان اشاره کرد، ایمان است. نگارنده گروه به گروه نمونه‌هایی از عهد عتیق ذکر می‌کند.

■ هابیل، خنوخ و نوح

■ ابراهیم، اسحاق و یعقوب. (خدا نام خود را با این سه نام پیوند زده. او همیشه به عنوان خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب شناخته خواهد شد.)

■ یوسف و موسی.

■ یوشع و راحاب. (راحاب نخستین زن در این فهرست است. او یک روسپی و غیریهودی بود، اما با پنهان کردن جاسوسان اسرائیل در اریحا، همه آینده خود را به خاطر قوم خدا به خطر افکند. از او نه تنها در عبرانیان، که در نامه یعقوب به عنوان نمونه ایمان یاد شده است. نام او در نسب‌نامه عیسی آمده، چون مادر بزرگ پدر داود بود.)

■ جدعون، باراق، سامسون و یفتاح.

■ داود.

■ سموئیل و انبیا.

پیرامون این فهرست قهرمانان ایمان باید دو نکته را مورد توجه قرار دهیم:

۱- آنان ایمان خود را با کارهایی که کردند نشان دادند. با ایمان بود که نوح کشتی را ساخت؛ با ایمان بود که ابراهیم برای باقی عمر خود چادر نشین شد؛ با ایمان بود که موسی آسایش مصر را رها کرد، و غیره. همان گونه که یعقوب در رساله‌اش خاطرنشان می‌کند: «ایمانت را با اعمال به من بنما.» ایمان راستین خودش را در

عمل می‌نمایاند.

۲- دومین چیزی که حایز اهمیت است این نکته می‌باشد که همه این افراد، هرچند آنچه را که بدان ایمان داشتند هیچگاه به چشم ندیدند، اما تا لحظه مرگ دست از ایمان خویش نشستند. برای آنان ایمان تنها تصمیمی اتفاقی نبود که در حین برگزاری یک جلسه بشارتی بگیرند، بلکه توکل و اعتمادی پیوسته بود که گرچه به آنچه بدیشان وعده داده شده بود دست نیافتند، تا دم مرگشان ادامه‌اش دادند. در انتهای فصل ۱۱ به این یادآوری شگرف برمی‌خوریم که این قهرمانان بزرگ ایمان منتظرند تا ما هم بدیشان ببیندیم. آنگاه همگی با هم آنچه را که ایشان بدان ایمان داشتند خواهیم دید! بنابراین، مثلا ابراهیم زندگی بسیار راحت خود در خانه‌ای دو طبقه و گرم و نرم و همراه با آب روان را رها کرد تا از صدای خدا اطاعت کرده باشد. باستان‌شناسان خانه‌های محل زندگی ابراهیم در اور کلدانیان را مورد کاوش قرار داده‌اند و آن خانه‌ها را بسیار به‌روزتر و راحت‌تر از آنچه که تصورش را بکنید، یافته‌اند. زمانی که خدا به ابراهیم فرمان داد که خانه و کاشانه خود را رها کرده چادرنشین شود، ۸۰ سال از عمرش می‌گذشت. تصورش را بکنید که اگر قرار بود خانه بیلاقی راحت و مجهز به حرارت مرکزی خود در کنار دریا را ترک کرده، به خواست خدا از همه دوستان و بستگان خویش جدا شوید و باقی عمرتان را در چادری در دل کوهستان بیتوته کنید، چه حالی به شما دست می‌داد! با این همه ابراهیم با ایمان دست به چنین کاری زد. و روزی ما هم همراه با او از همه چیزهایی که خدا برای قومش تدارک دیده بهره‌مند خواهیم شد.

تمرکز بر عیسی

اما توجه ما نباید روی ابراهیم، یا هر قهرمان ایمان دیگری متمرکز باشد. باید چشمانمان را به عیسی بدوزیم! نگارنده در فصل‌های پایانی نامه خود به سه مقوله اشاره می‌کند که باید در این سه زمینه بر عیسی متمرکز باشیم.

۱- قهرمان و مظهر کامل ایمان. تماشاگران را فراموش کنید- کسی هست که در خط پایان ایستاده منتظر شماست، همو که با شلیک گلوله‌ای آغاز مسابقه را اعلام کرده بود. او همان کسی است که ما را به آغاز مسابقه واداشت، و همان شاهد و

ناظر رسیدن ما به پایان مسیر مسابقه خواهد بود. پیغام این است: «چشمان خود را بر عیسی بدوزید و بدوید!»

۲- واسطه عهد جدید. عهد عتیق گرچه ارزشمند بود، اما نسبت به عهدی که خدا به واسطه عیسی فرستاد از درجه اهمیت پایین تری برخوردار است.

۳- متحمل رنج بیرون از اردوگاه. برای تضمین نجات ما ضرورت داشت که عیسی خود را آماده کند تا به عنوان یک جانی بمیرد؛ یعنی به معنای دقیق کلمه از میان قوم خویش بیرون رانده شود.

«عبارات مسئله‌ساز»

حال که نگاهی کلی به کل کتاب افکنندیم، اجازه بدهید تا سری هم به «عبارات مسئله‌ساز» عبرانیان بیندازیم- هرچند شایان توجه است که عنوان «عبارت مسئله‌ساز» معمولاً به عبارتی اطلاق می‌گردد که با آنچه خوانندگان از پیش بدان باور داشته‌اند، همخوانی نداشته باشد! همواره از من سؤال‌هایی از این دست می‌پرسند: «نظر شما در مورد عبارات مسئله‌ساز پولس در مورد زنان چیست؟» من فکر نمی‌کنم که در مورد زنان هیچ عبارت مسئله‌سازی وجود داشته باشد. این عبارات تنها برای کسانی «مسئله» هستند که با آنها مخالف هستند!

اصطلاح «مسئله» در مورد عبرانیان به این عقیده بازمی‌گردد که ایمانداران به عیسی اگر در ایمان خود دچار لغزش شوند، هیچ تضمینی برای نجاتشان در روز بازپسین وجود ندارد. معروف‌ترین این هشدارها را می‌توانید در فصل ۶ عبرانیان بیابید. اما این نامه دربرگیرنده چند هشدار تند به کسانی است که از ایمان منحرف گشته‌اند (نک. ۱:۲-۲:۳؛ ۳:۵-۶ و ۱۲-۱۴؛ ۱۶:۴-۸ و ۱۱-۱۲؛ ۱۰:۲۳-۳۰ و ۳۵-۳۹؛ ۱۲:۱۴-۱۷). این آیات زنجیره‌ای را تشکیل می‌دهند که در سرتاسر نامه امتداد دارد و از فصل ۲ و با این کلمات آغاز می‌شود: «پس ما چه راه‌گیزی خواهیم داشت اگر چنین نجاتی عظیم را نادیده بگیریم؟» هر بار که من این نقل قول را شنیده‌ام، گوینده آن را در مورد گناه‌کارانی به کار برده که انجیل را نادیده گرفته‌اند. اما ضمیر «ما» بر ایمانداران مسیحی دلالت می‌کند. حرف نویسنده این است که برای افتادن در کام خطر تنها کافی است نجات خویش را نادیده بگیریم. اکثر کلیساها اعضای دارند که از ایمان منحرف شده‌اند.

همین مضمون با دو عبارت در فصل ۳، یک عبارت بلند در فصل ۶ و یک عبارت دیگر در فصل ۱۰ که می‌گوید: «اگر پس از بهره‌مندی از شناخت حقیقت، عمداً به گناه کردن ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی برای گناهان باقی نمی‌ماند...»، ادامه پیدا می‌کند. این امر باعث شده که برخی مفسران چنین نتیجه‌گیری کنند که مخاطبان مورد بحث اصلاً ایماندار نبوده‌اند. او حتماً باید در مورد بی‌ایمانانی سخن گفته باشد که به مسیحیت علاقه‌مند بودند اما دیگر پی‌اش را نگرفته بودند. با این همه، پس موضوع «وقتی نجات یافتی، دیگر برای همیشه نجات یافته‌ای» چه می‌شود؟ اما توصیفی که در فصل ۶ از کسانی که در خطر هستند ارایه شده، به طور قطع توصیف کسانی است که تولد تازه یافته‌اند! نگارنده با آنانی سخن می‌گوید که «منور گشته‌اند»، که «طعم موهبت الهی را چشیده‌اند»، که «در روح القدس سهیم گشته‌اند»، که «نیکویی کلام خدا و نیروهای عصر آینده را چشیده‌اند». من نمی‌توانم هیچ بی‌ایمانی را پیدا کنم که برازنده این توصیفات باشد. همه نامه‌های دیگر، این عبارات را بدون کوچکترین تردیدی در توصیف مسیحیان به کار برده‌اند. در اول پطرس عبارتی هست که تقریباً همین لحن را برای توصیف مسیحیان مورد استفاده قرار داده است: «همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن در نجات خود نمو کنید، حال که چشیده‌اید خداوند مهربان است.» روشن است که این جملات را درباره ایمانداران گفته است، با این وجود، در فصل ۶ عبرانیان هم همین لحن مورد استفاده قرار گرفته است. کل نامه اول پطرس خطاب به ایمانداران نوشته شده. حتی «طفل روحانی» خواندن ایشان هم تلویحاً حاکی از تولد تازه داشتن آنهاست.

هشدارهای داده شده در بردارنده دو مرحله هستند. مرحله نخست نادیده گرفتن ایمان و منحرف شدن از آن است. مرحله دوم انکار ایمان می‌باشد. بنابراین، میان مرحله نخست (آنچه که گمراه شده نامیده می‌شود) و مرحله دوم (آنچه که ارتداد نام گرفته) تفاوت هست.

گمراهی شرایطی قابل اصلاح است، اما بر طبق فصل ۶ عبرانیان این امکان برای ما وجود دارد که دیگر بازنگردیم و دیگر امکان احیای نجات برایمان فراهم نباشد. بدین ترتیب عبرانیان ۶ در این باره بحث نمی‌کند که آیا از کف دادن نجات شدنی است یا ناشدنی، بلکه بحث سر این است که اگر نجات را از دست دادید،

آیا امکان بازیافتن آن برایتان وجود دارد یا نه. پاسخ منفی است. باید هشیار و مراقب خطری که در وجود کسانی که گمراه و از ایمان منحرف شده‌اند باشیم، چون ممکن است به مرحله‌ای برسند که دیگر راهی برای بازگشت نداشته باشند. ای کاش عبرانیان چنین نمی‌گفت! اما من نمی‌توانم در مورد فصل ۶ و دیگر بخش‌های این رساله که از ابتدا تا انتها با فوریت هرچه تمامتر این مطلب را مطرح می‌کند، چشم بر هم بگذارم. این خطر مدهش در کمین کسانی است که «لنگر خود را بالا می‌کشند»، «بادبان‌های خود را پایین می‌آورند» و «از راه منحرف می‌شوند». نظر گروهی بر آن است که هشدارهای مزبور فرضی می‌باشند - یعنی یکچنین اتفاق خطرناکی هرگز به وقوع نمی‌پیوندد. اما این استدلال پایه و اساس ندارد. به باور من آنانی را که گمان دارند چنین اتفاقی نمی‌افتد را ریاکاری تهدید می‌کند. کتاب مقدس کلام حقیقت است، نه کتابی که مردم را به بازی بگیرد. حتی اگر دیگر عبارات مشابه عهد جدید را نادیده بگیریم، عبرانیان به تنهایی مرا متقاعد می‌کند که رسیدن به نقطه‌ای از انحراف از عیسی که دیگر راهی برای بازگشت از آن نباشد، ممکن است. نقطه غایی ارتداد برای این دسته از ایمانداران عبرانی تبار آنجا بود که در برابر کنیسه بایستند و ماشیح بودن عیسی را انکار کنند. آنها با این کار از نو عیسی را بر صلیب می‌کردند. نگارنده هشدار می‌دهد که اگر او را دوباره مصلوب کنید، دیگر او برای شما کاری نخواهد کرد و هشدارش بس جدی است.

مهم است که این نکته را بیفزایم که معنای هشدار عبرانیان این نیست که ایمانداران باید هر بامداد که از خواب برمی‌خیزند حیران باشند که آیا نجات یافته‌اند یا نه. در عهد جدید اطمینانی وجود دارد که از راه رفتن ایماندار با خداوند ناشی می‌شود. اطمینان از نجات در عهد جدید بر رابطه کنونی شخص با خدا مبتنی است، نه تصمیمی که در مقطعی خاص از زمان گرفته شده. پولس در نامه خود به رومیان به ما یادآوری می‌کند که روح القدس همراه با روح ایماندار شهادت می‌دهد که او فرزند خداست (رومیان ۸: ۱۶؛ ر. ک. اول یوحنا ۴: ۱۳).

به عبارت دیگر، در حال حاضر می‌توانید اطمینان داشته باشید که در مسیر آسمان قرار دارید، اما من باور ندارم که برای آینده هیچ تضمینی وجود داشته باشد. پس اگر به راه رفتن در همین مسیر با ایمان داشتن به عیسی ادامه دهید، به طور حتم به مقصد خواهید رسید. تعلیم عبرانیان از مسیحیان انسان‌هایی روان‌نژند

نمی‌سازد که در سردرگمی همیشگی به سر ببرند که آیا نجات یافته‌اند یا نه، بلکه مسیحیان جدی و مصممی به وجود می‌آورد که با خدا بازی نمی‌کنند، گمراه نمی‌شوند و ایمانشان را نادیده نگرفته از راه راست منحرف نمی‌شوند.

در سرتاسر عهد جدید هشدارهایی بسیار جدی در مورد گمراه شدن به ایمانداران داده شده است. عیسی در یوحنا ۱۵ می‌فرماید: «من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است. هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را قطع می‌کند، و هر شاخه‌ای که میوه آورد، آن را هرس می‌کند تا بیشتر میوه آورد.» اما پس از آن می‌گوید: «اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دورش می‌اندازند و خشک می‌شود. شاخه‌های خشکیده را گرد می‌آورند و در آتش افکنده، می‌سوزانند.» من نمی‌توانم این سخن صریح را تحریف کنم! عقل سلیم به شما می‌گوید که این کلام چه می‌گوید.

جالب این است که سه نویسنده مختلف عهد جدید به عنوان هشدار از ناکامی دو میلیون یهودی از ورود به سرزمین کنعان به عنوان نمونه‌ای از مسیحیانی که زندگی خویش را خوب شروع اما بد تمام می‌کنند، استفاده می‌نمایند. اما آنان را باید مطمئن ساخت که به مقصد خواهند رسید. شاید از مصر بیرون بیاییم، اما لازم است که وارد کنعان هم بشویم. پولس در اول قرن‌تین ۱۰، نویسنده به عبرانیان در فصل ۴ نامه‌اش و یهودا هم در نامه‌اش این هشدار را به مسیحیان می‌دهند. برنده آنانی هستند که به خط پایان برسند، نه آنانی که مسابقه را آغاز کرده‌اند.

به یاد دارم که روزی بیلی گراهام یک مصاحبه تلویزیونی داشت. فرد مصاحبه‌کننده از او چیزی پرسید که تا آن زمان کسی از وی نپرسیده بود: «وقتی به آسمان رفتی، نخستین فکری که خواهی کرد چه خواهد بود؟» بیلی بی‌درنگ پاسخ داد: «آسودگی خاطر! خاطر آسوده خواهد شد.» این یعنی آدم فروتنی که به خودش غره نمی‌باشد، اما می‌داند که در راه درست گام برمی‌دارد. من هم اکنون اطمینان دارم که در راه آسمان هستم - روح القدس این را به من می‌گوید که در مسیر درست راه می‌پویم. اما بیش از این نمی‌توانم چیزی به شما بگویم. قصدم این است که تا رسیدن به هدف به سفرم ادامه بدهم.

جان بانیان در کتاب خود «سیاحت مسیحی» زندگی مسیحی را به یک مسافرت تشبیه می‌کند، سفر از شهر گناه‌آلود به شهر آسمانی. در پایان داستان،

شخصیت اصلی یعنی «مسیحی» و همراهش به رود اردن - رودخانه تاریک، ژرف و سیاه مرگ - می‌رسند که باید از آن بگذرند و به سفر خود ادامه بدهند تا به مقصد برسند. در یک لحظه این مانع آنها را ناراحت می‌کند. همراه مسیحی می‌گوید که نمی‌خواهد از این رودخانه بگذرد، و راه خود را کج کرده به سویی دیگر می‌رود، با این امید که راه دیگری بیابد. بانیان می‌نویسد: «خوب، من در خواب دیده‌ام که حتی دم دروازه‌های آسمان هم راهی هست که به دوزخ می‌انجامد.» همراه در راه درست پیش می‌رفت، اما درست پیش از آنکه به شهر آسمانی برسند از مسیر منحرف گردید.

همین مضمون در کتاب مکاشفه هم آشکار است. کل کتاب پیامی است از برای کسانی که زیر فشار شدید قرار دارند. مکاشفه به کسانی که غالب آیند وعده می‌دهد که خدا نام‌هایشان را از کتاب حیات بره پاک نخواهد کرد. این به چه معناست؟ اگر می‌خواهید نامتان در کتاب حیات بماند، پس غالب آیید، و تا به انتها پیش بروید، هرگز بازنگردید و چشمانتان را به عیسی بدوزید. در آخرین صفحه کتاب مقدس هشدار وجود دارد که می‌گوید اگر کتاب مکاشفه بازی کنید و چیزهایی را از آن بیرون بکشید یا چیزهایی بر آن بیفزایید، خدا از درخت حیات نصیبی به شما اختصاص نخواهد داد.

پس می‌بینید که این زنجیره هشدار در امتداد کلام پر جلال خدا کشیده شده و از قدرت نگاه‌دارنده خدا با ما سخن می‌گوید. اگر پدر، پسر و روح‌القدس را کنار خود داشته باشید، همه چیز به سودتان تمام خواهد شد. فقط به ایمان داشتن ادامه دهید، و به هدف خواهید رسید.

نتیجه‌گیری

۱- این امکان برای ما وجود دارد که «نجاتمان را از دست بدهیم»

کتاب دربردارنده این هشدار به همه ماست که باید به توکل کردن ادامه بدهیم و فکر نکنیم که یکبار تصمیم گرفتن برای پیروی از مسیح ضرورتاً به معنای آن است که تا به آخر نجات یافته باقی خواهیم ماند. (نک. به کتاب من، *آیا وقتی نجات یافتی، دیگر برای همیشه نجات یافته‌ای؟*، انتشارات هادر و ستاوتون، ۱۹۹۶).

۲- اگر نجات را از دست بدهید، دیگر احیای دوباره امکان پذیر نخواهد بود
این همان پیغام فصل ۶ عبرانیان است. این تعلیم را در جاهای دیگر، به ویژه
اول یوحنا ۵:۱۶ نیز می‌توانید بیابید. پیغامی بس جدی است، اما من عقیده ندارم که
می‌توانیم این آیات کلام خدا را به گونه‌ای دیگر هم تفسیر کنیم.

۳- پیش‌تعیینی مستلزم همکاری پیوسته ماست
قضیه به صورت خودکار نیست. خدا ما را از پیش تعیین فرمود. پیش از اینکه ما
او را برگزینیم، او بود که ما را برگزید، اما از ما انتظار همکاری دارد. بدین می‌ماند
که کسی برای مردی که در حال غرق شدن است طنابی بیندازد و بگوید: «طناب را
بگیر، و خودت را ننگه دار تا من تو را به ساحل بکشم.» آیا غریق زمانی که به ساحل
رسید می‌تواند بگوید که خودش، خودش را نجات داده؟ هرگز! خواهد گفت که یکی
دیگر مرا نجات داد. این نظریه که چون طناب را چسبیدید، پس خودتان منجی
خویش بوده‌اید، درست نیست. در این میان شما تنها سهم خود را ادا کرده‌اید. از این
روست که پطرس در نامه دومش خوانندگان خود را تشویق می‌کند تا فراخواندگی
و برگزیدگی خویش را تحکیم بخشند (دوم پطرس ۱:۱۰-۱۱). خدا ما را برگزیده و
دستچین کرده، تا ما با پشتکار و گام برداشتن در راه بلوغ، این برگزیدگی را تحکیم
بخشیم تا در آسمان مورد استقبال شایان قرار بگیریم.

من به پیش‌تعیینی باور دارم. خدا مرا از پیش تعیین فرموده تا پسرش باشم؛
خدا مرا برگزیده؛ او خیلی وقت پیش از آنکه من به دنبالش باشم، به دنبالم بود. اما
لازم است که من هم با چنگ زدن به طناب این برگزیدگی را تحکیم بخشم، تا به
سلامت به ساحل برسم.

بنابراین هم دوست دارم کالونی باشم و هم آرمینیوسی. این دو مکتب فکری
در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند، بدین ترتیب که کالونی‌ها بر عمل‌گزینی
خدا پافشاری می‌کنند، و آرمینیوسی‌ها هم بر نیاز ما به حفظ این برگزیدگی تأکید
می‌ورزند.

عبرانیان کتابی است که به گمان من نمی‌توان موضوع مزبور را در آن تحریف
کرد و گفت پر از معضل و مسئله می‌باشد. این نامه پر است از عبارات بسیار صریح
و تنها گوش شنوا برای شنیدن آن لازم است.

۴- تقدس به اندازه بخشایش ضروری است

ملاحظه کردیم که تنها پذیرفتن بخشایش خدا برای رسیدن به مطلوب کافی نیست، بلکه باید از خود نیز مایه گذارد. این مفهوم لزوم تقدس به اندازه بخشایش را هم در دل خود نهفته دارد. اگر آماده اقرار به خداوندی مسیح و داشتن یک زندگی دیندارانه نیستیم، درست نیست که ادعای بخشوده شدن بکنیم. در عبرانیان یک آیه هست که این تعلیم را در خود جای داده: عبرانیان ۱۲:۱۴ که می‌گوید: «سخت بکوشید با همه مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید.» من متوجه شده‌ام که امروزه بسیاری از مسیحیان بخشایش را می‌خواهند، ولی تقدس را نه؛ خواست آنان از عیسی خوشبختی در این جهان و تقدس در جهان دیگر است. اما اراده خدا در عهد جدید به روشنی بیان شده که تقدس در زندگی این جهانی است، حتی اگر به بهای بدبختی ما تمام شود. نسل لذت‌جوی ما تنها از عیش و لذت خوشش می‌آید، نه از درد.

عبرانیان ۷:۱۲ می‌گوید که خدا آماده است تا ما را تأدیب کند، یعنی بگذارد درد بکشیم تا از این طریق مقدس‌تر شویم. آنچه که مورد نظر وی می‌باشد تقدس ماست، و برای همین است که به فرزندانش سخت می‌گیرد. عبرانیان حتی پا را از این هم فراتر نهاده می‌گویند که اگر خداوند هرگز تأدیبتان نکند، حرامزاده‌اید و فرزند راستین او به شمار نمی‌روید. انجیل کامل آن است که هر دو، یعنی بخشایش و تقدس را عطایای فیض بدانند. هر دو بر یک شالوده استوارند- ایمان. اما شما به هر دو آنها نیازمندید.

۵- خدا، خدایی قدوس است

در پی انتشار کتابم، جاده دوزخ (هادر و ستاوتون، ۱۹۹۲) که در آن طرحی کلی از تعلیم کتاب مقدس پیرامون دوزخ ارائه دادم، چند مصاحبه با رادیو بی بی سی داشتم. همه مصاحبه‌کنندگان یک پرسش مشابه را از من می‌پرسیدند: «چگونه یک خدای پرمحبت می‌تواند کسی را به دوزخ بفرستد؟» آنچه برایم جالب بود اینکه هیچکدام نپرسیدند: «چگونه یک خدای قدوس می‌تواند کسی را به دوزخ بفرستد؟» هرچه باشد خدا قدوس است و محبتش هم محبتی مقدس می‌باشد. یعنی اینکه او هرگز به چیزی کمتر از تقدس کسانی که دوستشان دارد، رضایت نمی‌دهد.

عبرانیان مکررا بر این نکته تأکید می‌ورزد. به عبارات زیر توجه بفرمایید:

- بدون ریختن خون، آمرزشی نیست (۲۲:۹).
- بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت (۶:۱۱).
- افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است (۳۱:۱۰).
- بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم، زیرا خدای ما آتش سوزاننده است (۲۸:۱۲).

عبرانیان برای ایمانداران چه ارزشی دارد؟

۱- به بررسی ما از کتاب مقدس هدف می‌دهد. کمکمان می‌کند تا رابطه میان عهد عتیق و عهد جدید را درک کنیم. مفهوم سایه مفیدترین روش برای درک عهد عتیق می‌باشد؛ در عهد عتیق می‌توانیم اشارات گوناگونی را که به عیسی شده‌اند، بیابیم.

۲- مسیح- محور است و از این رو کمکمان می‌کند تا چشمان خود را بر عیسی بدوزیم. نگارنده پیوسته تمرکز خود را بر او قرار می‌دهد. در عهد جدید تنها این کتاب است که به طور اخص روی کهانت عیسی متمرکز می‌شود. کار کنونی وی این است که برای ما شفاعت کند. حتی برخی عبرانیان را به خاطر تأکیدش بر کار کنونی مسیح، «انجیل پنجم» خوانده‌اند.

۳- ایمان‌ساز است. الهام‌بخش اندیشیدن به بسیاری از افرادی است که پیش از ما در گذشته‌اند و اکنون نظاره‌گر ما می‌باشند (نک. به ویژه به فصل ۱۱).

۴- در مورد خطر گمراه شدن به ما هشدار می‌دهد. در دو سطح به ما هشدارهای شدید می‌دهد: انحراف، که به موجب آن از دیدار با ایمانداران دیگر دست می‌کشیم و از ایمانمان غافل می‌شویم؛ و ارتداد آگاهانه و از روی اراده که به موجب آن به کلی ایمان خود را به مسیح انکار می‌کنیم.

۵- بر اهمیت عضویت در کلیسا تأکید می‌کند. بر این نکته پای می‌فشارد که ایمنی در هنگامی که زیر فشار هستیم، تنها در گرو مشارکت است. ابلیس مسیحیانی را که تک افتاده‌اند، مورد هدف قرار می‌دهد. پس زمانی که زیر فشار هستید در کنار خانواده بمانید. عبرانیان خوانندگان خود را تشویق می‌کند که رهبران خود را به

یاد داشته باشند (۷:۱۳) و با آنها همکاری نمایند. همچنین به آنها لزوم پایداری در محبت، دیدار از زندانیان و تحریض یکدیگر به انجام کارهای نیکو را یادآوری می‌کند.

۶- در زمان جفا کمک می‌کند. همچنین کتاب به ما یادآوری می‌کند که در نخستین روزهای پیدایش مسیحیت و زیر جفای نرون، ایمانداران به چه روش‌هایی رفتار می‌کرده‌اند. با در نظر گرفتن چنین تهدیدها و دشواری‌هایی، متمرکز ماندن بر مسیح اهمیت زیادی دارد. چنین عباراتی به طور ویژه برای ایماندارانی که امروزه با جفا و آزار روبرو هستند، ارزشمند می‌باشد.

۱۹- یعقوب

مقدمه

در بررسی کلام خدا اساساً دو مشکل بخصوص وجود دارد. یکی مشکل عقلانی است، آن زمانی که آنچه را می‌خوانید نمی‌فهمید، و دیگری مشکل اخلاقی است، آنگاه که آن را می‌فهمید! بیشتر مردم مشکل اخلاقی دارند تا مشکل عقلانی، و اگر کتابی باشد که مردم با آن مشکل عقلانی داشته باشند، آن کتاب یعقوب است. این کتاب ترساننده است، چراکه به مجردی که آن را خواندید، دیگر نمی‌توانید خود را به غفلت بزنید. یعقوب یکی از ساده‌فهم‌ترین کتاب‌های کتاب مقدس و در عین حال یکی از آنهایی است که سختتر از دیگران مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

چقدر کاربردی!

نخستین تأثیری که این کتاب بر اکثریت مردم می‌گذارد این است که به شدت کاربردی است. راهکاری جدی برای زندگی روزمره مسیحی است - آنجایی که باید راهی شد. کتابی است واقع‌گرا، با تمرکزی اندک بر تعلیم و تأکید بسیار بر انجام تکلیف.

من در قفسه کتاب‌های خانها چندین کتاب تفسیر بر رساله یعقوب دارم که همه آنها عنوان «عمل» را بر خود دارند: حقیقت در عمل، ایمانی که عمل می‌کند، رفتار ایمان، ایمانی که رفتار می‌کند، ایمانان را به عمل آورید. همه آنها بر یک واژه کلیدی نامه یعقوب تکیه می‌کنند: «بکنید» - واژه‌ای که در دیگر جاهای کتاب مقدس نیز از اهمیت برخوردار می‌باشد. بدبختانه این میل در وجود ما هست که از روی کلمات کوچک سرسری بگذریم، ترجیح می‌دهیم اصطلاحات الهیاتی نظیر «پارساشمردگی» و «تقدیس شدگی» را نادیده بگیریم، اما واژه «انجام دادن»

هم در سراسر کتاب مقدس حضور دارد و به همان اندازه اهمیت دارد. در انجیل متی مثل کوتاهی هست در مورد پدری که از دو پسرش می‌خواهد به تاختستان رفته کار کنند. اولی نخست نه می‌گوید، اما بعد برای کار کردن می‌رود. دیگری بله می‌گوید، اما هرگز نمی‌رود. عیسی از شنوندگان خود می‌پرسد که کدامیک از آن دو اراده پدر خود را به انجام رساندند، نه اینکه کدامیک از آن دو به پدر پاسخ درست دادند. مهم انجام دادن است. در یعقوب نیز چنین است. ما با این چالش رویاروی هستیم که «باید کنندگان کلام باشیم» و نه تنها شنوندگان آن.

چقدر غیرمنطقی!

این کتاب به همان اندازه که ساده به نظر می‌رسد، غیرمنطقی هم به نظر می‌رسد. پر از توصیه‌های عملی است که نمی‌توان آنها را به کار بست. کوشیدم نموداری از رساله یعقوب ارایه دهم اما به طور کامل شکست خوردم. حتی سعی کردم طرحی کلی از ساختار آن به دست دهم، اما از عهده چنین کاری هم برنیامدم زیرا مدام از موضوعی به موضوعی دیگر می‌پرد. او موضوعی را آغاز می‌کند، سپس آن را رها کرده بعداً بار دیگر به سراغش بازمی‌گردد. با این حال، این روش به نوعی به یاری مقصود کتاب می‌آید، زیرا این کتابی است که ما را به جای تحلیل کردن به عمل کردن ترغیب می‌کند.

عناصر کاربردی و غیرمنطقی دست به دست هم داده یادآوری‌های ماندگاری از کتاب امثال در عهد عتیق به دست می‌دهد. امثال هم ساختار چندانی ندارد و بر موضوعات زندگی روزمره متمرکز است. این همان چیزی است که ادبیات حکمت‌آموز یهودی نامیده می‌شود. رابی‌های برای موعظه کردن شیوه‌های گوناگون دارند، اما یک فرم آن هست که به سادگی «اندیشیدن با صدای بلند» نامیده می‌شود. این فرم را چاراز (*charaz*) می‌نامند. این یک خطابه از پیش آماده شده نیست، بلکه سخنان گهربار یک رابی کهنسال است که گنجینه‌های ارزشمند خویش را با شنوندگانش در میان می‌گذارد.

روشن است که معلم یعقوب در جوانی یکچنین رابی‌ای بوده، چون وی در سبک چاراز استاد است، و او هم دقیقاً همان کار را برای خوانندگانش می‌کند.

یعقوب کیست؟

در عهد جدید پنج نفر نام یعقوب را بر خود دارند. شاید معروف‌ترین آنها یعقوب پسر زبدی و برادر یوحنا باشد، که نخستین شهید از میان رسولان بود و هیرودیس وی را در سال ۴۴ م. گردن زد. پس از او یعقوب پسر حلفی است که یکی دیگر از رسولان به شمار می‌رفت. یک یعقوب دیگر پدر یهوذا (نه اسخربوطی) است. یعقوبی هم هست که به او اشاره کوچکی شده (در مرقس ۱۵:۴۰). سرانجام هم یعقوبی هست که برادر ناتنی عیسی می‌باشد. همین یعقوب آخری است که رساله مورد بحث ما را به رشته تحریر درآورده است.

یعقوب یکی از چهار برادر ناتنی عیسی بود که همگی به همراه چند خواهر (که از تعدادشان خبر نداریم) یک خانواده را تشکیل می‌دادند. شمار اندکی بر این گمانند که از دوازده رسول عیسی دست کم پنج نفرشان پسرخاله‌های عیسی بوده‌اند، و همین دلیل حضور ایشان را در مراسم جشن خصوصی عروسی در قانای جلیل را توجیه می‌کند (نک. یوحنا فصل ۲). قاعدتا نباید بدون دعوت سروکله شاگردان در عروسی پیدا می‌شد.

پس عیسی تعدادی از رسولان خود را از میان خویشانش برگزیده بود. اما خانواده خودش نمی‌دانستند با او چه کنند. وقتی با کسی ۳۰ سال زندگی می‌کنید و وی ناگهان برگشته به شما می‌گوید که مسیح موعود است، پذیرش ادعایش چندان هم آسان نمی‌باشد! در آغاز خدمت عمومی‌اش چنین به نظر می‌رسد که حتی مریم هم او را طرد نمود (به احتمال بسیار زیاد در این زمان یوسف همسر مریم از دنیا رفته بود). عیسی دیگر هرگز وی را «مادر» ننامید- او را «زن» می‌خواند. «ای زن، مرا با تو چه کار است؟» نخستین مطلبی بود که در عروسی قانا و درباره مریم به ثبت رسیده.

وانگهی، میان عیسی و باقی اعضای خانواده‌اش تنشی آشکار به چشم می‌خورد. زمانی خانواده‌اش آمدند تا او را به خانه ببرند و در را به رویش قفل کنند، چون می‌اندیشیدند که پاک عقلش را از دست داده است (مرقس ۳:۲۱). ایشان زمانی که جماعت بسیاری را گرداگرد وی دیدند، برایش این پیغام را فرستادند: «مادرت و برادران و خواهرانت آمده‌اند تا تو را به خانه ببرند.» وی چنین پاسخ داد: «مادرم- مادر من کیست؟ برادران و خواهرانم- برادران و خواهران من کیستند؟ آنکه اراده

پدر مرا که در آسمان است به جای آورد همو، مادر و برادر و خواهر من است.»
خانواده‌اش گمان کردند که وی از سر جنون سخنی گفته، و بدون تردید احساسات
مریم هم جریحه‌دار شد.

از قرار معلوم خود عیسی تا هنگام صلیب، یعنی زمانی که به یوحنا گفت: «اینک
مادرت»، با مادرش تقریباً قطع رابطه کرده بود- در واقع عیسی از یوحنا می‌خواست
که به جای او فرزندی مریم را بپذیرد. گذشته از اشاره‌ای که به مریم به عنوان یکی
از شرکت‌کنندگان در جلسه دعای پیش از روز پنتیکاست شده، این آخرین باری
است که در اناجیل سخنی از مریم به میان می‌آید. هرگز نام او را به عنوان زنی قابل
توجه و استثنایی نمی‌شنویم. من با شادمانی او را «برکت یافته» می‌خوانم، زیرا خود
وی چنین نبوت کرد که همه نسل‌ها او را برکت یافته خواهند خواند. اکنون دیگر
حاضر نیستم وی را باکره بنامم، چون سوای عیسی بارها از یوسف فرزندان متعددی
به دنیا آورد (مرقس ۳: ۶).

روابط میان عیسی و برادرانش چندان هم عاری از اصطکاک نبود. در یوحنا
۳: ۷- ۵ برادران عیسی به وی یادآوری می‌کنند که اکنون موسم عید خیمه‌هاست،
و دستش می‌اندازند که به راستی باید در این عید شرکت کند، چون یهودیان منتظر
بودند که ماشیح در این جشن ظهور کند. دیگر چه زمانی بهتر از این برای اینکه
وی ظهور خویش را اعلان نماید!

با این وجود به رغم این بدگمانی و تحقیر، دو تن از برادرانش در زمره
نویسندگان عهد جدید قرار گرفتند- یهودا و یعقوب. می‌گویند هنگامی که عیسی
بر روی صلیب جان داد، برادرش یعقوب چنان از گفته‌های خود در مورد وی و
دست انداختن‌هایش از ژرفای وجود متأثر و پشیمان گشت که گفت دیگر حتی لب
به خوراک نخواهد زد. می‌خواست آنقدر روزه بگیرد تا بمیرد، مگر اینکه سه روز
بعد عیسی بر پیروانش و شخصا بر یعقوب ظاهر شود. از آن لحظه به بعد، یعقوب
خویش را برده (= غلام دربند) عیسی نامید.

گرچه این دو برادر دو کتاب از عهد جدید را نوشتند، اما از داشتن امتیاز رابطه
خانوادگی با عیسی بهره‌برداری نکردند. آنان هرگز نگفتند: «به من گوش کنید-
من برادر عیسی هستم.» در واقع یهودا می‌گوید: «من برادر یعقوب هستم.» بدین
ترتیب رستاخیز عیسی برادرانش را چنان برانگیخت که کسی را که در خانه‌ای

روستایی در ناصره با ایشان زندگی می‌کرد و به حرفه نجاری اشتغال داشت، چیزی جز پسر خدا نخواندند. از یعقوب به عنوان یکی از افراد معدودی یاد شده که در گروهی کوچک برای نزول روح القدس در پنتیکاست دعا می‌کردند. بدین ترتیب پسرخاله‌های عیسی و خود خانواده‌اش هم بدو ایمان آوردند. این خود گویای کیفیت شخصیت عیسی است.

اشاره دیگری که به یعقوب شده در اعمال ۱۵ است، آنجایی که وی ریاست جماعت مسیحی مقیم اورشلیم را بر عهده دارد. او یکی از دوازده رسول نبود، با این وجود آشکار است که همگان در مورد پیشوایی وی بر کلیسای مادر در اورشلیم هم‌داستانند.

نقش او در اعمال ۱۵ از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. او با یکی از دشوارترین و حساس‌ترین بحران‌ها روبرو بود- بزرگترین بحرانی که در حیات کلیسای اولیه به وجود آمده بود. بحث بر سر لزوم ختنه شدن ایمانداران غیریهودی تبار بود، که اگر ختنه به عنوان یک پیش شرط برای مسیحی شدن به تصویب می‌رسید، مسیحیت فرقه‌ای از یهودیت باقی می‌ماند و در غیر این صورت به ایمانی جهانی تبدیل می‌شد. یعقوب ریاست شورایی را که ممکن بود به دویاره شدن کلیسا بینجامد را بر عهده داشت. اما یعقوب با استمداد از روح القدس و کلام خدا بر بحران فایق آمد. پطرس آنچه را که روح القدس با کورنیلیوس و اهل خانه‌اش کرده بود گزارش داد، و سپس یعقوب گفت: «خوب، این با آنچه که در کلام خدا آمده در پیوند می‌باشد» و از عهد عتیق نقل قول‌هایی آورد. شایان توجه است که وی به جای فرمان دادن به گله‌اش، ایشان را به گزینش واکنشی محبت‌آمیز به این موضوع ترغیب می‌نماید- چراکه ایشان به عنوان مسیحیان، دیگر زیر شریعت قرار ندارند.

اگر یک چیز باشد که من آرزومند دیدنش باشم، آن دیدن مردمی است که می‌توانند روح القدس را بفهمند و کلام را بشناسند. ما با خطر واگرایی مواجه هستیم. من در این کشور عضوی از یک جنبش بیداری روحانی کاریزماتیک بوده‌ام، اما بزرگترین دغدغه‌ام آن است که اینگونه جنبش‌ها به نوعی انحراف از سمت و سوی کلام نباشند.

به همان اندازه دلواپس کسانی هستم که کلام را به خوبی می‌شناسند، اما از پویایی روح القدس غافلند. در این باره در کتاب کلام و روح دوشادوش هم (هادر و

ستاوتون، ۱۹۹۳) به تفصیل نوشته‌ام.

بدین ترتیب بر مبنای چنین درکی از روح القدس و کلام بود که یعقوب داوری‌ای از خود ارایه داد که مورد پذیرش همگان قرار گرفت. اگر رهبری خردمندانه و متحدکننده یعقوب نبود، این مناقشه می‌توانست به یک فاجعه بینجامد.

پس از این شورا، نامه‌ای خطاب به ایمانداران غیریهودی تبار در همه جا گسیل داشتند، که به تفصیل شرح می‌داد که ایشان لزومی ندارد زیر بار یوغی بروند که در شریعت موسی لازم‌الاجرا بود، اما هنگام همسفرگی با مسیحیان یهودی تبار باید نسبت به وجدان ایشان نیز حساس باشند. نامه مزبور موضعی تقریباً مشابه موضع پولس در رساله به رومیان - پیرامون دغدغه عدم توافق مسیحیان بر سر موضوعاتی که مستقیماً به کلام ربطی پیدا نمی‌کرد - را پیش روی خوانندگان خود می‌گذارد. پولس گفت آنانی که در موضوعات بحث‌برانگیز آزادی دارند باید آمادگی آن را داشته باشند که به خاطر برادر ضعیفتر خود جلوی آزادی خویش را بگیرند. البته این درست است که هرچه در ایمان مسیحی بالغ‌تر باشید، از ضمیر آزادتری هم برخوردار خواهید بود، اما در جایی که هنوز کسی هست که ضمیرش آزاده می‌شود، ایمانداران بالغ‌تر باید کوتاه بیایند.

معذب شدن ضمیر می‌تواند آزاردهنده باشد. ما اغلب از این رو برای انجام کارهایی احساس تقصیر می‌کنیم که در کودکی به ما گفته‌اند کار بدی است. به عنوان یک بچه به ما آموخته‌اند که نباید روزهای یکشنبه دوچرخه‌سواری یا از دوربین استفاده کنیم. خوب، سال‌ها پیش بود که من دریافتم در کتاب مقدس هیچ آیه‌ای پیرامون دوربین و دوچرخه نیامده است! زمانی که در مزرعه کار می‌کردم، مجبور بودم برای رفتن به کلیسا مسافت پنج مایلی را با دوچرخه طی کنم، و احساس عذاب وجدان کردن به خاطر دوچرخه‌سواری برای رسیدن به کلیسا و پرستش خدا مرا در وضعیتی عجیب قرار می‌داد! اما همین طور که در مسیح بیشتر رشد می‌کنید، برای بهره‌مندی از آنچه که خدا آزادانه در اختیارتان قرار داده، بیشتر و بیشتر احساس آزادی می‌نمایید.

شاید دیگران در مورد مسائلی مشخص احساس معذب بودن بکنند که به خودی خود خوب هستند، اما به سبب گذشته پیش از مسیحی شدنشان، انجام آنها برایشان سنگ لغزش باشد. نمونه کلاسیک آن نوشیدن شراب به هنگام برگزاری مراسم

عشای ربانی برای کسی است که در گذشته معتاد به الکل بوده. اگر می‌دانید که ممکن است این مطلب برای کسی مشکلی ایجاد نماید، از سر محبت بهتر است که به خاطر ضمیر برادر و خواهر مسیحی خویش از آزادی خود صرف نظر نمایید. اگر من با یک یهودی باشم، به خوردن گوشت کاشر (ذبح یهودی - م) اکتفا می‌کنم، درست همان گونه که پولس رسول چنین کرد. لازم است با محیط سازگار و نسبت به ضمیر مردم حساس باشیم و آزادی‌مان را به نمایش نگذاریم.

زمانی که یعقوب از اورشلیم خطاب به ایمانداران غیریهودی تبار نامه گسیل داشت، نامه‌ای دیگر هم برای ایمانداران یهودی تبار نوشت، و این همان نامه یعقوب است. این نامه است که می‌گوید یهودیان در دنیای غیریهودی باید چگونه رفتار کنند. توصیه‌های نوشته شده در این نامه تقریباً همان مطالبی است که در نامه مندرج در اعمال ۱۵ خطاب به غیریهودی تباران پیرامون نحوه رفتار نسبت به دنیای یهودی تباران بدان اشاره شده. بدین ترتیب این نامه همچون نامه‌ای است که تصویر نامه دیگر را بازتاب می‌نماید، گو اینکه از آن بسیار طولانی‌تر است.

اسناد تاریخی دیگر به ما می‌گویند که یعقوب در اورشلیم ماند و به او لقب «یعقوب دادگر» را دادند، که برای شیخی که ریاست کلیسای آن شهر را بر عهده داشت صفتی بسیار عالی بود. او یک نام مستعار دیگر هم داشت: 'Oblias' که به معنای «خاکریز یا جان‌پناه» است، یعنی کسی که به راستی می‌توان به او تکیه کرد.

یعقوب فرجامی غم‌انگیز اما باشکوه داشت. در پی مرگ فستوس، فرماندار رومی، و پیش از آنکه آلبینیوس به جایش زمام امور را در دست بگیرد، در سال ۶۲ م. یک فاصله زمانی دو ماهه به وجود آمد که هیچ فرماندار رومی بر یهودیه فرمان نمی‌راند. حاکمان یهودی فرصت را برای حمله به مسیحیان مغتنم شمردند، چون هیچ حاکمیت رومی در بین نبود که بگوید: «شما حق ندارید کسی را بکشید.» در همین زمان بود که یعقوب را دستگیر کردند و به فراز کنگره‌های معبد بردند و گفتند: «اکنون مسیح را تکفیر کن، وگرنه تو را به زیر خواهیم افکند!» این همان کنگره‌ای بود که در متی ۴ می‌خوانیم زمانی ابلیس عیسی را به فرازش برد. یعقوب به سادگی پاسخ داد: «اینک پسر انسان را می‌بینم که بر ابرهای جلال می‌آید!» پس او را به زیر افکندند.

اما در اثر افتادن از بالا جان نسپرد. پس سنگسارش کردند. همچنان که در آنجا روی زمین افتاده بود، گفت: «پدر، ایشان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» جماعتی که تماشاگر این صحنه بودند فریاد برآوردند: «یعقوب دادگر برای ما دعا می‌کند!» چه فرجامی! سرانجام شخصی از سر ترحم چماقی بزرگ برداشت و بر سرش کوفت و یعقوب جان سپرد. البته، او یکی از بسیار کسانی بود که در همان سال‌های اولیه به خاطر عیسی جان دادند.

زمانی که همکیشان مسیحی‌اش برای بردن جسد او و انجام تدفینی شایسته آمدند، شگفت‌زده شدند چون برای نخستین بار زانوان او را دیدند که همچون زانوهای شتر پینه بسته بود. او مردی بود که بیش از آنکه روی پاهایش راه برود روی زانوهایش دعا می‌کرد! از وی در درون کلیسا بسیار مورد احترام بود. اوسیبوس، یکی از پدران کلیسای اولیه درباره او گفته:

فلسفه و دینداری که در زندگانی وی به طور برجسته پدیدار بود، موجب شده بود که در سراسر جهان وی را با عنوان «دادگرتین مرد» بشناسند.

در مورد لقب یعقوب که دادگر بود، یکی از نویسندگان آن زمان به نام هگسیپوس چنین گفته:

یعقوب یک ندیره بود. عادت داشت که به تنهایی وارد معبد شود و به کرات او را در حالی می‌یافتند که زانو زده برای قومش در حال آمرزش خواستن است، چندان که زانویش از شدت زیادی زانو زدن به هنگام پرستش خدا و آمرزش خواهی برای قومش، مانند زانوهای شتر پینه بسته بود. او به دلیل دادگری و انصاف زیادی که داشت، «دادگر» نامیده شد.

نگارش

یعقوب از چنان شهرتی برخوردار بود که لزومی نداشت نامش را در آغاز نامه به طور کامل ذکر کند- همان «یعقوب» کافی بود. جالب اینجاست که وی شماری

از گفتارهای عیسی را از موعظه سر کوه نقل می‌کند (۲۳ نقل قول). تا آنجایی که می‌دانیم؛ خود یعقوب آنجا حضور نداشته که این سخنان را به گوش خود بشنود، پس باید آنها را مستقیماً از خود عیسی، یا بعدها از دوازده شاگرد برگزیده‌اش که مدام سخنان عیسی را بازگویی می‌کردند، اقتباس نموده باشد.

با این حال، به رغم شواهد تاریخی که یعقوب را به این نامه پیوند می‌دهد، پیرامون نگارش نامه از سوی وی تردیدهایی وجود دارد، چون سبک آن چنان غریب است که نمی‌توان آن را از یک جلیلی انتظار داشت. اینکه دیگر یهودیان از اهالی جلیل متنفر بودند تا اندازه‌ای به خاطر لهجه متمایزشان بود. آنان را بی‌سواد می‌دانستند. در اعمال می‌بینیم که کاهن اعظم در واکنش به جسارت رسولان می‌گوید: «چگونه یک مشت انسان تحصیل‌نکرده ما را به چالش کشیده‌اند؟» اما سبک یونانی که این نامه بدان نوشته شده بیش از حد انتظار فخیم و آراسته است.

سبک

یعقوب شماری از بهترین ترفندهای ادبی را که در سخنرانی در میان جمع متداول بود، به کار می‌برد. اجازه بدهید آنها را خلاصه‌وار بنویسم.

۱- او از پرسش‌هایی که پاسخشان از پیش معلوم است و نیازی به جواب دادن نیست اما شنوندگان را به اندیشیدن وامی‌دارد (rhetorical questions)، استفاده می‌کند. نک. ۲:۴-۵ و ۱۴-۱۶؛ ۱۱:۳-۱۲؛ ۴:۴ و ۱۲.

۲- وی برای جلب توجه خوانندگان خود از عبارات ضد و نقیض استفاده می‌کند. برای مثال: «ای برادران من، هرگاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید» (۲:۱). «شادی» و «آزمایش» به نظر با هم جور در نمی‌آیند. همچنین نک. به طنز و کنایه موجود در ۲:۱۴-۱۹؛ ۵:۵.

۳- او مکالماتی دارد که با شخصی خیالی به گفتگو می‌نشیند. باز این روش توجه خوانندگان را در سطوح گوناگون برمی‌انگیزد. همیشه مردم به گفتگوها توجه ویژه به خرج می‌دهند. نک. ۲:۱۸؛ ۵:۱۳.

۴- همچنین وی برای طرح موضوع‌های جدید از پرسش بهره می‌گیرد. نک. ۲:۱۴؛ ۱:۴.

۵- جملات امری بسیاری را در نامه می‌گنجاند- تنها در ۱۰۸ آیه ۶۰ جمله امری

وجود دارد!

۶- او به اشیاء شخصیت می‌بخشد. از گناه چنان سخن می‌گوید که گویی یک حیوان است، و از زندگی روزمره هم تصاویر و تمثیل‌هایی آرایه می‌دهد. از سکان کشتی، آتش‌سوزی در جنگل، و افسار و اسب در زندگی روستایی سخن می‌گوید، تا همه اینها توجه خواننده را به خود جلب نمایند.

۷- از مردان و زنان نامداری چون ایلیا، ابراهیم و راحاب به عنوان نمونه یاد می‌کند.
۸- وی به طور ویژه مخاطبان را مورد خطاب مستقیم قرار می‌دهد- «شما»- که روشی عالی برای جلب توجه است.

۹- از به کار بردن لحن تند در بیخ نمی‌ورزد. نک. ۲:۲۰؛ ۴:۴.

۱۰- گاه آشکارا از برابرنهاد (= آنتی تز) استفاده می‌نماید. نک. ۲:۱۳ و ۲۶.

۱۱- اغلب از نقل قول استفاده می‌کند. نک. ۱:۱۱ و ۱۷؛ ۴:۶؛ ۵:۱۱ و ۲۰.

اما این ترفندهای سخنوری چگونه در نامه به کار برده شده‌اند؟ به گمان من پاسخ در آن چیزی نهفته است که من در اول پطرس ۵:۱۲ یافته‌ام. در واقع بسیاری از نویسندگان عهد جدید خود چیزی ننوشته‌اند، بلکه متن را به دیگری دیکته کرده‌اند. ایشان یک نسخه‌بردار یا محرر را برای نگارش سخنان خود به کار می‌گرفتند- همانی که ما این روزها تندنویس یا منشی تایپیست می‌نامیم.

برای مثال، هم پولس و هم پطرس از سیلاس به خاطر قابلیتش در این کار، زیاد بهره جستند. بنابراین چنین می‌نماید که گویی یعقوب هم سخنانش را شفاهاً بر زبان رانده و کسی دیگر آنها را برایش نوشته و به صورت نامه درآورده و برای دست به دست گشتن در کلیساها فرستاده است. این توجیه می‌تواند همه «اشکالات»ی را که برخی محققان دارند رفع نماید. بدین ترتیب است که در این نامه سبک یونانی پرسش‌های بی‌نیاز به پاسخ را در کنار حکمت عبرانی می‌یابیم.

خوانندگان

این نامه، بر خلاف اکثر نامه‌های عهد جدید، هیچ کلیسا یا گروهی از کلیساها، یا حتی فردی خاص را به عنوان نشانی گیرندگان معین بر خود ندارد. نگارنده آن را خطاب به دوازده سبط پراکنده در میان قوم‌های دیگر نوشته، و این به خوبی نشان

می‌دهد که مخاطب نگارنده همه یهودیان پراکنده در حوزه مدیترانه می‌باشد. در همان آیه نخست به خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کند و در دوازده جا هم ایشان را «برادران من» خطاب می‌نماید.

یهودیان در دو مقطع پراکنده شدند: یکبار به دست بابلیان در هنگامه کوچ اجباری ایشان در سال ۵۸۶ پ. م، و دومین بار هم درست پیش از ظهور عیسی، زمانی که بسیاری دنیای مدیترانه را برای اقامت مستعد یافتند و به میل خویش در آن حدود پراکنده شدند. شمار یهودیان پراکنده در بیرون از اسرائیل از یهودیان ساکن در خود آن بیشتر بود، به طوری که تنها در خود روم ۱۰/۰۰۰ یهودی زندگی می‌کردند. بسیاری از این یهودیان پراکنده سالی سه بار برای شرکت در اعیاد یهودی در اورشلیم گرد هم می‌آمدند، اما به سرعت جذب فرهنگ پیرامون خود می‌شدند و به شکل آن فرهنگ درمی‌آمدند، از این رو یهودیان مظهر ریاکاری به شمار می‌رفتند.

بنابراین مسیح در زمانی که برای گسترش انجیل ایده‌آل بود آمد. یهودیان در سرتاسر جهان مدیترانه‌ای پراکنده بودند، رومیان جاده‌سازی کرده بودند و در همه جای این منطقه به زبان یونانی گفتگو می‌کردند- از هر نظر کامل بود. خدا همه شرایط را برای انتشار سریع اخبار مربوط به عیسی مهیا کرده بود. هنگامی که پولس رسول در سفرهای بشارتی‌اش به مکان تازه‌ای وارد می‌شد، نخست به کنیسه می‌رفت، با این باور که نخستین گروندگان به عیسی باید از میان قوم خداترس باشند.

ناگفته پیداست که شاگردان یهودی تبار پراکنده در پیرامون مدیترانه با وضعیتی کاملاً متفاوت از ایمانداران یهودی تبار اسرائیل روبرو بودند. کلیسای اورشلیم از ایماندارانی تشکیل شده بود که کاملاً یهودی بودند. آنان کاملاً منزوی و تفکیک شده، و از این رو بیش از اندازه جدی و سختگیر بودند. شریعت‌گرایی و غروری که با آن همراه است بزرگترین معضل ایشان بود. اما در میان پراکندگان، ایمانداران یهودی تبار با معضل همگون شدن با جامعه پیرامونشان روبرو بودند. بسیاری از اینکه مسیحی نامیده شوند معذب بودند و در رفتار خود بیش از حد بی‌بند و باری به خرج می‌دادند. مشکل آنان طمع بود، چراکه بسیاری از آنها به دلایل کاری و در جستجوی ثروت در جاهای دیگر اسرائیل را ترک کرده بودند. ایشان زیادی شبیه

غیریهودیان شده بودند.

محتوا

ثروت

مقدمه‌ای که آوردیم شماری از مضامین مورد اشاره در یعقوب را دربرمی‌گیرد، که کسب و کار یکی از اصلی‌ترین آنهاست. کسب و کار دغدغه کلیدی هر یهودی است. آنان در جستجوی کاری بهتر و پردرآمدتر از کشوری به کشور دیگر می‌رفتند، از این رو پیشه و تجارتی لازم داشتند که به آسانی قابل انتقال باشد. به همین خاطر است که اکثر آنها خیاط شده‌اند، چون تنها چیزی که باید با خودشان ببرند، نخ و سوزن است؛ هر جا که باشند کارشان همراهشان است. بقیه جواهر فروش شده‌اند، چون کالای یک جواهری را به آسانی می‌توان در یک جامه‌دان کوچک جای داد. البته این گونه افراد پول هم به دیگران نزول می‌دهند. در اروپای سده‌های میانی مسیحیان مجاز به نزول خواری نبودند، از این رو یهودیان بانکدار شدند، که از میان آنها روچیلدها از همه مشهورترند.

اما متمرکز شدن بر روی کسب و کار گرفتاری‌های خودش را دارد. عیسی فرمود: «نمی‌توانید هم خدا و هم پول را خدمت نمایید»- نمی‌توانید هم خودتان را وقف خدا و هم در عین حال وقف پول درآوردن کنید. زمانی که عیسی این سخنان را بر زبان می‌آورد، فریسیان بدو می‌خندیدند، زیرا ایشان هم ثروتمند بودند و هم مذهبی. اما عیسی فرمود: «این امکان‌پذیر نیست.» آنان گفتند: «او خودش بلد نیست که چگونه باید پول درآورد، برای همین با ثروتمندان مخالف است.» اما عیسی پیوسته به ما هشدار داده که مشکل بتوان هم ثروتمند بود و هم وارد پادشاهی خدا شد- و البته با معیارهای عهد جدید، اکثر مسیحیان مغرب‌زمین ثروتمند هستند. پول به خودی خود خنثی است و با آن می‌توان کارهای خوب زیادی انجام داد. اما پولس می‌نویسد: «پول دوستی ریشه‌ای است که همه‌گونه بدی از آن به بار می‌آید.»

از نامه یعقوب چنین برمی‌آید که ثروت برخی از خوانندگانش را فاسد کرده است. ایشان از زیردستان خود بهره‌کشی می‌کردند و پرداخت دستمزدهایشان را پشت گوش می‌انداختند تا برای کسب و کار بهتر دستمایه نقد بیشتری داشته باشند.

تسلیم هوس‌های خویش بودند و پولشان را صرف تجملات غیر ضروری می‌کردند. با ثروتمندانی که به جماعتشان راه یافته بودند نشست و برخاست می‌کردند، به فقرا می‌گفتند که آن عقب بنشینند، اما ثروتمندان را در ردیف جلوی کلیسا جای می‌دادند. بقیه هم فقرا را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دادند.

این طرز برخورد امروزه در برخی از کلیساها متداول است، بدین ترتیب که ثروتمندان بر هر آنچه که در مشارکت روی می‌دهد، کنترل مؤثر دارند. کارکنان به مورد بی‌مهری قرار گرفتن رغبتی ندارند، چرا که می‌ترسند خشم هدیه دهندگان اصلی که بر تصمیم‌گیری‌های کلیسا اقتداری ناسالم دارند، برافروخته گردد.

ثروتمند بودن در واقع حس امنیت کاذب در فرد به وجود می‌آورد. دینداری یعنی با رجوع به خدا زندگی کردن. پول دینداری را در انسان به تاهی می‌کشد، چون وقتی خیلی پول دارید، بدون اینکه به خدا رجوع کنید نقشه می‌کشید. حرف یعقوب این است که ایشان باید همیشه «اراده خدا» را در همه تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود لحاظ نمایند. پدرم همیشه عادت داشت که در نامه‌هایش دو حرف «D.V.» (*Deo Volente* - عبارتی لاتین به معنای «اراده خدا») را بگنجانند تا اقرار کرده باشد که در هر نقشه‌ای که داشته به خدا هم مراجعه کرده است. یعقوب بر ضد ثروتمندانی موعظه می‌کند که «D.V.» را رها کرده‌اند.

غافل شدن از خدا و فقیران همواره با میل به پول درآوردن همراه است. یعقوب از دیگر گناهانی که در میان ثروتمندان متداول است فهرستی ارائه می‌کند: غرور؛ فخر فروشی و خودستایی؛ گستاخی؛ بی‌صبری؛ خشم؛ آزمندی؛ جنگ و جدال؛ مباحثات و اقامه دعوی. اقامه دعوی یکی از تفریحات ثروتمندان به شمار می‌رود. می‌توانید نامه یعقوب را بردارید و به لندن آورده خطاب به مردم این شهر موعظه نمایید.

یکبار از من خواستند که برای اعضای بورس مبادلات و عظمی‌کنم. پیش از اینکه بروم موضوع موعظه را از من جویا شدند، و من به آنها گفتم: «پول را جز به گور نمی‌توانید با خود به جایی دیگر ببرید». آنان از موضوع عظمی‌کنم مطلقاً استقبال نکردند! بنابراین عنوانش را اینگونه تغییر دادم: «چگونه می‌توان در جهان دیگر پس‌انداز کرد» و بدین ترتیب کاملاً راضی شدند!

زبان

همچنین یعقوب بر زبان به عنوان عاملی اصلی در بروز مشکلات برای ایمانداران متمرکز می‌شود. می‌توانیم حدس بزنیم که وی در هنگام بیان این مطالب به یاد سخنان سخره‌آمیزی افتاده که خطاب به عیسی گفته بود (نک. یوحنا فصل ۷). یهودیان عاشق حرف زدن هستند، اما در پرگویی خطری ذاتی نهفته است. یکی از ضعف‌های ویژه آدم‌های دور از وطن غیبت کردن بود. کسانی که از خانه و میهن خویش دور بودند، در جماعت‌ای کوچک خویش به غیبت کردن می‌پرداختند. یعقوب به خوبی از این واقعیت آگاه است، و پیرامون زبان و سخنان حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

او چیزهایی از این قبیل می‌گوید: «از یک دهان، هم ستایش بیرون می‌آید، هم نفرین! ای برادران من، شایسته نیست چنین باشد. آیا می‌شود از چشمه‌ای هم آب شیرین روان باشد، هم آب شور؟» حرف یعقوب این است که کنترل هیچ عضوی از بدن به اندازه زبان دشوار نیست. اگر بتوانید آن را کنترل کنید، انسان کاملی هستید. بنابراین زبان شما یک شمارشگر آماده است که میزان مقدس بودن شما را نشان می‌دهد. مواظب سخنانتان باشید، چون «زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید.» اگر زمانی برسد که همیشه سخنان درست بر زبان آورید، آن زمان که باید سکوت کنید، و آن زمان که باید چیزی بگویید، آن روز به طور کامل تقدیس شده‌اید. عیسی فرمود که در روز داوری برای «هر سخن پوچ» که بر زبان برانید، بر شما داوری خواهد شد. زیرا این سخنان پوچ که در زمان خستگی و پرمشغلی از دهانتان بیرون می‌آیند هستند که واقعیت قلبی‌تان را عیان می‌سازند، نه آن سخنان سنجیده‌ای که با تفکر و تأمل می‌زنید.

برای توصیف زبان از مثال‌های دیگری هم استفاده کرده است: آتشی است که جهنم آن را افروخته؛ کسانی کوچک است که می‌تواند کل یک کشتی بزرگ را هدایت نماید. اثرات آن درست مانند آتش‌سوزی در جنگل است که نخست از یک شعله کبریت آغاز می‌شود. در همین نامه کوچک به گناهان زبانی، از قبیل غرغر کردن، نفرین، دروغ‌گویی و ناسزاگویی اشاره شده است.

گرچه ثروت و زبان مضامین مهمی می‌باشند، اما دو واژه دیگر هم هستند که کلید گشایش این نامه به شمار می‌روند: «دنیا» و «حکمت».

دنیا

یعقوب توضیح می‌دهد که «دوستی با دنیا دشمنی با خداست» - شما نمی‌توانید هم محبوب خدا باشید و هم محبوب دنیا. عیسی چنین نبود، پس اگر او نتوانست این کار را بکند، ما هم نخواهیم توانست. در واقع پولس رسول چنین تعلیم می‌دهد که هرچه دیندارتر باشیم، کمتر مورد محبوبیت دنیا قرار خواهیم گرفت. پولس عملاً به تیموتاؤس گفت: «همه کسانی که بخواهند در مسیح عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید.» بی‌ایمانان نه تنها به شما احترام نخواهند گذاشت، بلکه خواهند کوشید تا به ایمانتان هم ضربه وارد نمایند.

یعقوب گفت: «دین پاک و خالص در برابر خدا» به دو معناست: «خود را آلوده نشده به دنیا حفظ کردن و دیدن کردن از بیوه‌زنان و یتیمان نیازمند».

اغلب می‌گویند که مسیحیان باید «در دنیا و نه از آن دنیا» باشند. این درست است، اما بدین معنا نیست که باید خودمان را از بی‌ایمانان کنار بکشیم. زمانی که دوست خوبم پیتر در استرالیا دلال فروش اتومبیل بود، عذر هر کدام از کارکنانش را که مسیحی می‌شدند می‌خواست. (نگران نشوید - اول برایشان در جایی دیگر کاری پیدا می‌کرد!) اعتقاد وی بر این بود که اگر پیرامونش را مسیحیان احاطه کنند، نمی‌تواند در محیط کار شاهد خوبی برای مسیح باشد!

یعقوب تفاوت میان آموخته شدن و وسوسه شدن را به ما تعلیم می‌دهد. خدا هیچگاه ما را وسوسه نمی‌کند، بلکه ما را می‌آزماید. تفاوت این دو در این است: شما مردم را می‌آزمایید با این امید که از آزمون شما سربلند بیرون بیایند، اما با این انگیزه آنها را وسوسه می‌کنید که شکست بخورند. خدا شما را می‌آزماید، پس باید زمانی که به چیزهای دشوار برمی‌خوریم، باید آن را کمال خوشی بدانیم، زیرا می‌دانیم که خدا دارد ما را به کلاس بالاتر می‌برد. با این حال، تنها زمانی که چیزی را در درون ما ببیند که ممکن است بتواند از آن برای برانگیختن ما برای بلعیدن طعمه استفاده کنیم، ما را وسوسه می‌کند. اما خدا این وعده را به ما داده که هرگز بیشتر از توان و ظرفیتمان وسوسه نخواهیم شد - یعنی اینکه شریک کنترل و تسلط کامل خدا قرار دارد. شریک بدون اجازه خدا نمی‌تواند حتی به ما دست بزند. (به عنوان بهترین نمونه از این واقعیت نک. فصل‌های آغازین کتاب ایوب).

بنابراین به عنوان یک مسیحی به هیچ وجه نمی‌توانید بگویید: «کاری از دستم

ساخته نبود.» پس ما در دنیا با آزمایش و وسوسه روبرو هستیم. یکی از جانب خداست با این امید که از آن آزمون پیروز بیرون بیاییم؛ دیگری از طرف شریر است با این نیت که شکست بخوریم. لازم است برای تمییز دادن این دو از همدیگر حکمت داشته باشیم. همسر هودسن تیلور میسیونر پیش از آنکه چشم از جهان فروبندد، متحمل رنج‌های فراوانی شد که در نهایت به کور شدنش انجامید. هنگامی که از وی پرسیدند: «چرا خدا باید در عوض خدمت وفادارانه‌ای که برایش کرده‌اید با شما چنین کند؟» پاسخ داد: «او دارد آخرین اصلاحات را روی شخصیت من انجام می‌دهد.»

بنابراین با پا به سن گذاشتن، زندگی‌مان آسانتر نمی‌شود. من دریافته‌ام که هدایت سختتر می‌گردد. در سال‌های اولیه ایمان مسیحی، خدا نسبت به ما رحمت به خرج می‌دهد، در مورد آنچه که باید انجام دهیم آشکارا راهنمایی‌مان می‌کند. اما بعد ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که واقعا باید شروع به کار کردن روی چیزهایی در درون خودمان بنماییم. زمانی که بالغ می‌شویم نه تنها دیگر با قاشق خوراک به دهانمان نمی‌گذارد، بلکه مسئولیت بیشتر هم به ما می‌دهد و به ما اعتماد می‌کند تا به جای ارایه راهنمایی مستقیم، خودمان دست به داوری بزنیم.

حکمت

بیشتر شباهت میان یعقوب و امثال را مورد توجه قرار دادیم، بنابراین جای شگفتی نیست اگر بدانیم حکمت یکی دیگر از مضامین کلیدی این نامه می‌باشد. یعقوب حکمت را به دو گونه مجزا از هم تفکیک می‌کند. درست همان گونه که دو جور امتحان - آزمایش و وسوسه - وجود دارد، دو نوع حکمت هم وجود دارد - حکمتی که از بالاست و حکمتی که از پایین است.

حکمتی که از پایین است برخاسته از تجارب انسانی است که از طریق چیزهایی که آزموده‌ایم آن را کسب می‌کنیم - ما آن را مکتب تجربه می‌نامیم. اما برای حکمت اندوزی راه دیگری هم هست، که لازم نیست زمان زیادی را صرف آن نماییم. تنها کافی است آن را بخواهیم! یعقوب می‌گوید که اگر کسی حکمت ندارد، نباید فرض را بر این بگذارد که باید همین گونه بماند. توضیح می‌دهد که وقتی از خدا حکمت را بطلبیم، او بدون تردید آن را به ما خواهد داد.

حکمت خیلی بیش از آنچه که تصور می‌نماییم در دسترس ماست. یعقوب می‌گوید که این حکمتی مهربان است چون پاک و صلح‌آمیز می‌باشد - همین مشکل را حل می‌کند. کل حکمت الهی در هر لحظه از زمان در دسترس ماست. زمانی که در دشواری و تنگی هستید، تنها کافی است بگویید: «خداوند، من به حکمت نیاز دارم.» خودتان از گرفتن پاسخ دعایتان شگفت‌زده خواهید شد.

اشکالات

اکنون لازم است به اصطلاح «اشکالات» نامه یعقوب را مورد بررسی قرار دهیم.

لحن کلی اش

این نامه به نظر نمی‌رسد که خیلی هم مسیحی باشد. درباره مسیح یا انجیل چیز زیادی نمی‌گوید. چنین به نظر می‌رسد که تأکیدش بیشتر بر اعمال انسان است تا کارهای خدا؛ گویی بیشتر بر اعمال تکیه دارد تا آموزه‌ها؛ بیشتر بر شریعت استوار است تا انجیل؛ بر اعمال تا ایمان. از رویدادهای کلیدی همچون مرگ، رستاخیز و صعود عیسی یا خدمت روح‌القدس کلامی نمی‌گوید. از ظواهر پیداست که حرفش سراسر به اعمال مربوط می‌شود و بس.

از این رو برخی مبنای مسیحی داشتن این کتاب را، آنگونه که در باقی کتاب‌های کتاب‌مقدس یافت می‌شود، زیر سؤال برده‌اند. اندیشمندان برجسته از آن قطع امید کرده‌اند. مارتین لوتر، اصلاح‌گر پروتستان می‌گفت که از این نامه بیزار است، چراکه هیچ بویی از انجیل نبرده و مسیح را در آن نمی‌توان دید. (در واقع در کل این نامه تنها دو بار به نام مسیح اشاره شده است.) لوتر آن را «رساله پوشالی» نامیده بود، یعنی اینکه عاری از هر مغز و محتوایی است. دیگر توهینی از این بالاتر نمی‌شد به این رساله روا داشت. می‌گفت: «من باور ندارم که این رساله اثر یک رسول بوده باشد. بهتر بود که هیچگاه آن را در ردیف کتاب‌های عهد جدید قرار نمی‌دادند.» زمانی که دست به ترجمه کتاب‌مقدس زد، رساله یعقوب را به همراه عبرانیان، یهودا و مکاشفه، به عنوان پیوست در انتهای کتاب قرار داد. او جرأت آن را نداشت که این نامه را یکسره از کتاب‌مقدس حذف کند، اما آن را از بدنه اصلی متن کتاب بیرون آورد.

در حقیقت، در کل این نامه کمتر چیزی وجود دارد که مورد پذیرش یهودیت ارتودکس نباشد. از شریعت، کنیسه، برادران و پیران سخن می‌گوید و خدا را «خدای قادر مطلق» خطاب می‌کند. اگر آن دو مورد اشاره به مسیح و واژه‌های «تولد»، «نام» «آینده» و «ایمانداران» را از آن بیرون آوریم، متنی مورد پذیرش یهودیت ارتودکس خواهد بود.

تعلیم ویژه‌اش

علاوه بر اشکالات نامبرده، یک دغدغه مشخص‌تر هم وجود دارد، که در دل خوانندگان کتاب مقدس هراس به وجود آورده است. در یعقوب ۲: ۲۴ می‌گوید: «پس می‌بینید با اعمال است که پارسایی انسان ثابت می‌شود، نه با ایمان تنها.» در ظاهر این عبارت تیشه به ریشه تعلیم عهد جدید و به ویژه تعلیم پولس رسول در مورد نحوه پارسا شدن انسان در نزد خدا می‌زند. لوتر می‌گفت که این جمله بنیان حقیقت انجیل یعنی «پارسا شمردگی از طریق ایمان محض» را متزلزل می‌سازد. لحن کلی نامه و دغدغه خاصش پیرامون تعالیم مربوط به ایمان حاکی از آن است که وارد شدن به عهد جدید مستلزم جهد و کوشش فراوان و ماندن در آن عهد هم مستلزم پیکاری سخت می‌باشد. این نامه یکی از واپسین نامه‌هایی بود که (در سال ۳۵۰ م.) در زمره کتاب‌های کانونی کتاب مقدس جای گرفت. پس با این به ظاهر تناقض چگونه باید برخورد کنیم؟ در اینجا باید به چند نکته اشاره نماییم

- ۱- یعقوب در سال ۶۲ م. درگذشت و از این رو نمی‌توانسته رسالات پولس در باب این موضوع را مطالعه کرده باشد، هرچند پولس را می‌شناخته و وی را ترغیب به تقدیم نذیرهای مطابق با آیین شریعت می‌کند تا نشان دهد که هنوز یهودی است (اعمال ۱۸: ۲۱- ۲۵). پس اگر تناقضی هم بوده، نمی‌تواند عمدی بوده باشد.
- ۲- مخاطب پولس را غیریهودیان تشکیل می‌دادند، حال آنکه یعقوب خطاب به ایمانداران یهودی تبار می‌نوشت، از این رو هر یک اهدافی جداگانه داشتند. پولس از غیریهودیان در برابر شریعت‌گرایی یهودی دفاع می‌کرد، حال آنکه یعقوب از یهودیان در برابر بی‌بند و باری غیریهودیان دفاع می‌نمود. بنابراین، تعجب ندارد اگر

میان این دو شاهد تفاوت در تأکیدها باشیم.

۳- زمانی که به عبارت «اشکال برانگیز» می‌رسیم، درمی‌یابیم که واژه «اعمال» چندین معنی گوناگون دارد. پولس از اعمال شریعت سخن می‌راند، در حالی که یعقوب درباره اعمال ایمان - یعنی *اقدامات* - می‌نویسد. معنای حرف یعقوب این است: «ایمان بدون اقدام کردن، مرده است.» او اصلاً سر آن ندارد که اعمال شریعت را تفسیر و تشریح نماید. وی برای نشان دادن بی‌فایده بودن محبت بدون اقدام مثالی می‌زند. کسی را در نظر بگیرید که به برادری می‌گوید: «آه خدای من، تو نه چیزی برای خوردن داری و نه چیزی برای پوشیدن، درسته؟ بسیار خوب برادر، خدا برکت بده، خدا برکت بده!» یعقوب می‌پرسد: «این کار چه فایده‌ای دارد؟» این محبت بدون انجام دادن هر اقدامی است، محبتی که در آن کاری از سر محبت انجام نمی‌شود.

پس زمانی که درباره ایمان سخن می‌گویید، از ایمان بدون اقدام عملی حرف می‌زند. ایمان ندارید، مگر آنکه ایمانتان با اقدامی عملی همراه باشد. اعتراف به ایمان نمی‌تواند شما را نجان بخشد. باید ایمان را به کار گرفت. او می‌گوید که حتی دیوها هم به خدا ایمان دارند، و از ترس به خود می‌لرزند!

اما پس از آن با بهره‌گیری از نمونه‌هایی چون ابراهیم و راحاب، یعنی یک مرد خوب و یک زن بد، مثالی از ایمان عملی آرایه می‌کند. هر دو ایشان بر پایه ایمان عمل کردند، یکی آماده بود تا جانی را بگیرد و دیگری مهیای آنکه جانی را نجات بخشد. ابراهیم زمانی که خود را آماده کشتن پسر خویش، یعنی یگانه فرزندی که امید بسته بود به واسطه وی دارای ذریتی شود، کرد از روی ایمان عمل کرد. راحاب روسپی هم وقتی به مراقبت از جاسوسان پرداخت و از ایشان خواست تا به هنگام حمله به شهر جانش را نجات دهند، از روی ایمان اقدام نمود.

یعقوب می‌گوید که ایمان چیزی نیست که شما بدان اعتراف زبانی نمایید. باید باور به عیسی را با عمل خود نشان دهید. اگر او شما را نگیرد، با صورت نقش زمین می‌شوید. ایمان یعنی همین. بنابراین زمانی که یعقوب می‌گوید ایمان بدون اعمال نمی‌تواند نجاتتان دهد، کاملاً حق دارد، زیرا چنین ایمانی همچون یک لاشه مرده است. ایمان فقط بازگو کردن اعتقادنامه نیست، بلکه عمل کردن از روی ایمان، و

نشان دادن اعتماد به خداوند می‌باشد.

بنابراین خدا با وجود پولس و یعقوب، دو زاویه دید متفاوت از یک موضوع حساس را ارایه می‌نماید تا در مورد کل حقیقت به برداشتی متعادل برسیم. شریعت‌گرایی به ما می‌گوید که به واسطه اعمال است که نجات پیدا خواهیم نمود؛ بی‌بند و باری هم به ما می‌گوید که بدون انجام کاری نجات را داریم؛ اما آزادی (وضعیت مسیحی) به ما می‌گوید که نجات می‌یابیم تا دست به کاری بزنیم، اما این کارها اعمال نیک، یعنی اعمال برخاسته از محبت هستند.

حتی پولس، یعنی به اصطلاح قهرمان پارساشمردگی به واسطه ایمان، در افسسیان ۲ می‌گوید: «زیرا ساخته دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم.» بنابراین ما به واسطه کارهای نیک نیست که نجات پیدا می‌کنیم، بلکه نجات می‌یابیم تا کارهای نیک انجام دهیم و بر اساس کارهای نیکمان است که مورد داوری قرار خواهیم گرفت. یعقوب، به اصطلاح قهرمان اعمال هم در ۲:۵ می‌گوید که ایمانداران می‌باید «در ایمان دولت‌مند» باشند.

شریعت‌گرایی می‌گوید: «ما می‌باید از طریق گذاشتن قوانین و احکام اطمینان حاصل نماییم که شما هیچ آزادی برای ارتکاب گناه نداشته باشید.» بی‌بند و باری می‌گوید: «ما آزادیم که گناه کنیم.» آزادی مسیحی می‌گوید: «ما آزادیم که گناه نکنیم.» اینها شاید جملاتی بسیار کلیشه‌ای به نظر بیایند، اما به هر روی حقیقت دارند. مهمترین چیز در زندگی مسیحی این است که بتوانید تفاوت‌های میان این سه گفته تمایزی روشن قایل شوید، چون این در حکم بطن انجیل است، و برای متعادل ماندن هم پولس را نیاز داریم و هم یعقوب را. پس در رویارویی با پرسش «ایمان در برابر اعمال»، به اعتقاد من نامه یعقوب به مابقی عهد جدید متکی است، و باقی عهد جدید هم به یعقوب نیاز دارد.

مارتین لوتر در ارزیابی خود از این نامه، به طور کامل این نکته را از قلم انداخته بود. وی می‌گفت که این نامه با رسالات پولس و همه نوشته‌های دیگر کتاب مقدس تناقض دارد، اما لوتر هم نسبت به دشمنش، پاپ از خطا مصون‌تر نبود. وی آنچنان بر روی آموزه پارساشمردگی از طریق ایمان متمرکز شده بود که نتوانست به اهمیت تأکید واقعی یعقوب پی ببرد. ایمان باید عمل کند و ثمره داشته باشد. آنچه که خدا

در درون ما انجام داده باید نتیجه بیرونی داشته باشد و ثمره‌اش در دنیا، یعنی محیط بیگانه هم دیده شود.

نتیجه‌گیری

ما از یهودیان پراکنده به شمار نمی‌رویم، پس دیگر این رساله چه ربطی می‌تواند با ما پیدا کند؟ اتفاقاً خیلی هم به ما مربوط است، چون ما هم مسیحیان پراکنده هستیم. برخی مسیحیان چنان خود را در زندگی کلیسایی پیچیده‌اند که بیشتر به یهودیان شریعت‌گرا می‌مانند. مشکل آنان غرور است، که تا اندازه‌ای ناشی از همین انزوا و جدایی از دنیاست.

اما اکثر مسیحیان به یهودیان پراکنده می‌مانند، هر روزه در دنیا کار می‌کنند و مدام وسوسه می‌شوند که هم‌رنگ این جهان شوند و خود را با معیارهای اخلاقی آن سازگار نمایند. ما شهروندان آسمان هستیم و در بر زمین بیگانه‌ایم، و بخشی از قوم پراکنده خدا به شمار می‌رویم، و در انتظار مسکنی که در آینده قرار است واپسین سرایمان باشد به سر می‌بریم.

وضعیت ما به زیباترین شکل در رساله دیوگنیتوس (Diognitus) که در اواخر سده یکم میلادی نوشته شده، خلاصه شده است. این رساله پاسخی است به این پرسش که: «چه چیزی مسیحیان را از دیگران متمایز می‌سازد؟» وی می‌نویسد:

این کشور یا زبان نیست که مسیحیان را از دیگر مردمان متمایز می‌گرداند. زیستن در هر جایی برای خود تبعاتی به همراه دارد که آداب و رسوم مردمان بومی آن سرزمین‌ها در ارتباط با نوع خوراک و پوشاک و دیگر رفتارهای عادی ایشان در شیوه زندگی نقشی تعیین کننده و چشمگیر دارد. مسیحیان در کشورهای خود ساکنند، اما میهن آنان تنها اقامت‌گاهی موقتی به شمار می‌رود. به عنوان شهروند، در همه چیز کشور خود سهیمند، با این وجود در همه موارد با آنان همچون بیگانگان رفتار می‌شود. هر سرزمین بیگانه‌ای برای ایشان به اندازه زادگاهشان بیگانه است. روزهای عمر خویش را بر روی زمین سپری می‌کنند اما شهروند آسمان هستند. از قوانین معینی پیروی می‌نمایند، اما در عین حال قوانین و معیارهایی عالی‌تر بر زندگی‌شان حکم فرماست. مورد نفرت هستند اما مبارکند ...

مسیحیان امروزی باید بدین ترتیب زندگی کنند- مطمئن شوند که دنیا حتما در بیرون از وجودشان باقی می ماند و به درونشان راه نمی یابد. انگیزه ها، شیوه ها و اخلاقیات دنیوی کماکان برای مسیحیان چالشی محسوب می شوند. فشارهایی که امروزه بر مسیحیان وارد می آید اساسا مشابه همان فشارهایی است که مسیحیان در سده یکم میلادی با آن دست و پنجه نرم می کردند. در این رابطه، نامه یعقوب به راستی متنی به روز شده است و برای هر فرد مسیحی که جویای پیروی مسیح است، ارزش بسیار دارد. بر این متمرکز شده که در دنیا و کلیسا چگونه باید رفتار کرد. یعقوب به طور ویژه به آنچه می کنیم علاقه نشان می دهد، نه آنچه می گوئیم. دانش کتاب مقدس اگر با به کارگیری آن همراه نباشد، ارزشی نخواهد داشت.

۲۰- اول و دوم پطرس

اول پطرس

در ۲ سپتامبر ۱۶۶۶ آتش‌سوزی عظیمی در لندن رخ داد. این آتش‌سوزی از تنور یک نانوايي آغاز شد و به خسارات دهشتناکی منجر گردید. از آنجایی که اکثر خانه‌ها از چوب ساخته شده بودند نتوانستند در برابر آتش پایداری نمایند و دویست هزار انسان بی‌خانمان شدند. برآورد شده که ارزش خسارت وارده چیزی حدود ۱۰ میلیون پوند بوده است. ۹۰ کلیسا به طور کامل ویران شدند، هرچند بعدها کریستوفر ورن (Christopher Wren) برخی از آنها، و از جمله کلیسای جامع سنت پل را بازسازی نمود. مسلم است که وقتی فاجعه‌ای روی می‌دهد، یکی از بدبختی‌های طبیعت بشری رخ می‌نماید و مردم به دنبال کسی می‌گردند تا کاسه و کوزه را بر سر وی بشکنند. اغلب هم بیگناهان متهم می‌شوند، و در مورد آتش‌سوزی عظیم لندن هم کاتولیک‌های فرانسوی مورد شماتت قرار گرفتند.

در ۱۹ جولای سال ۶۴ م. در شهر روم آتش‌سوزی‌ای به راه افتاد که سه روز ادامه داشت و بیشتر شهر را ویران ساخت. این آتش مرکز شهر را در کام خود فرو برد و معابد و خانه‌های بسیاری را ویران کرد. شهروندان به دنبال بلاگردان گشتند و آن را در وجود امپراتور نرون یافتند. آنها می‌دانستند که وی فردی جاه‌طلب است و در سر دارد شهر کهنه را خراب کرده بر ویرانه‌هایش سازه‌های بزرگ و نو بنا کند، پس همه گمان بردند که در پشت این قضیه وی قرار دارد. نرون هم به نوبه خود تقصیر را به گردن مسیحیان انداخت و یک سلسله آزار و اذیت‌های جدی بر کلیسا آغاز شد.

مسیحیان دوره هولناکی را پیش روی داشتند. ایشان را شکنجه می‌کردند، در پوست جانوران وحشی کرده پوست را می‌دوختند و وامی‌داشتند تا دور آمفی‌تئاترها

را چهار دست و پا راه بروند، در این حال شیران و دیگر درندگان. را به جانشان می‌انداختند. سگها شکارشان می‌کردند و برخی هم مصلوب می‌شدند.

به یاد دارم که زمانی پشتم را به کولوسیوم روم تکیه داده بودم و به تپه‌ای کوچک و سبز خیره شده بودم که زمانی باغ قصر نرون بود. به روزی اندیشیدم که وی در این باغ بساط کباب به راه انداخته بود! او داد چند مسیحی را قیراندود کردند، به تیرک‌های پیرامون باغ بستند و به آتش کشیدند. آنها زنده زنده در آتش سوختند تا محفل میهمانی نرون را روشنایی ببخشند.

اخبار این وحشی‌گری بر ضد قوم خدا از کلیسای به کلیسای دیگر در سرتاسر امپراتوری روم پراکنده می‌شد. اما همچنان که اخبار پخش می‌شد، نامه‌ای هم از سوی پطرس رسول منتشر گشت. او نامه را خطاب به مسیحیانی نوشت که با ایشان ارتباط و علاقه‌ای ویژه داشت و از اهالی جایی بودند که اکنون شمال غربی ترکیه نامیده می‌شود، تا بدیشان هشدار دهد و آنها را برای آزار آماده نماید.

سرانجام خود پطرس هم در همین دوره مرد- نرون او را به دست خویش در روم مصلوب نمود. عیسی پیش‌گویی کرده بود که وی بدین گونه خواهد مرد، با این وجود زمانی که موقع اعدام وی فرا رسید، درخواست کرد تا وارونه مصلوبش سازند، چون احساس می‌کرد که شایستگی آن را ندارد که همچون خود عیسی بمیرد.

هرچند در خود کلام هیچ اشاره صریحی به این نشده، اما احتمالاً پطرس در این ناحیه هم خدمت می‌کرده است. محل خدمت پطرس جنوب غرب ترکیه بود، اما از قرار معلوم وی به شمال غرب ترکیه هم رفته بوده و این همان ناحیه‌ای است که نامه‌اش را بدان سو گسیل داشته.

نگارنده

در مورد پطرس مطالب بسیاری می‌دانیم، و نامه اول او در میان مسیحیان از محبوبیت خاصی برخوردار است. نامه‌ای گرم و انسانی است که به دل خواننده می‌نشیند. در فصل اول به خوانندگان می‌گوید که حتی با وجودی که ایشان عیسی را ندیده‌اند، اما او را دوست می‌دارند و از محبت نمودن وی شادی و صف‌ناپذیری بدیشان دست می‌دهد. این محبت نسبت به منجی در سرتاسر نامه ادامه می‌یابد. نام او نخست شمعون یا سیمون یا سیمئون بود. این نام گرچه معنای خاصی

ندارد، اما بسیار متداول بود - شمعون یعنی «نی». اما زمانی که عیسی شمعون را دید، نام «پطرس» را بر وی نهاد، که کمتر متداول و معنی اش هم «صخره» بود. این نشان دهنده تغییری است که عیسی انتظار داشت در شخصیت وی پدید آید. زمانی که او کارش را آغاز نمود به آسانی و همچون ساقه نی ای که در باد می جنبید دچار نوسان می شد، اما وقتی که عیسی از او جدا شد، دیگر همچون یک صخره استوار شده بود.

پطرس ماهیگیری اهل بیت صیدای جلیل، و برادر اندریاس بود. این دو نخستین کسانی بودند که عیسی ایشان را به پیروی از خویش فراخواند. در همه فهرست‌هایی که اناجیل از دوازده شاگرد مسیح ازایه می دهند پطرس نخستین نام است و در واقع سخنگوی غیررسمی گروه به شمار می رفت.

شخصیت پطرس در انجیل‌ها به روشنی بسیار فاش شده است. وی از نکات قوت قابل ملاحظه بسیاری برخوردار است: او خوشرو، مشتاق، تابع غریزه و پرتوان بود. اما این نکات قوت را نقطه ضعف‌هایی تعدیل می کردند: وی انسانی بی ثبات، دمدمی مزاج، ضعیف، ترسو، عجول و ناسازگار بود. آدمی بود که از روی غرایز خود رفتار می کرد و نسنجیده دهان خود را باز می کرد و نیندیشیده پا در راه می نهاد! اما این یکباره دهان را گشودن به این معنا هم هست که وی چیزهایی درباره عیسی گفت که شگفت‌انگیزند. بسیاری از ایمانداران با پطرس همذات‌پنداری می کنند، چرا که میان او و خودشان شباهت‌های بسیاری می بینند.

شاید تکان دهنده‌ترین لحظه در زندگی او زمانی باشد که وی عیسی را پیش از مصلوب شدنش سه بار انکار کرد و پس از آنکه وی رستاخیز فرمود، در کرانه دریای جلیل با او ملاقات نمود. عیسی بر روی آتش برای شاگردان صبحانه درست کرده بود و پطرس تا چشمانش به زغال‌های گداخته افتاد تکان خورد. در سرتاسر عهد جدید تنها دو بار نام زغال آمده - اولی در حیات خانه کاهن اعظم است، آن زمانی که پطرس مشغول گرم کردن دستان خود بر روی آتش بود و سه بار آشنایی خود را با عیسی منکر شد. اکنون برای دومین بار نگاه او به آتش زغال گداخته می افتاد، و بی گمان خاطره بزدلی آن شبش در وی قوت گرفت.

عیسی به پطرس نگفت: «من امیدوار بودم که تو نخستین شبان باشی، اما اکنون متأسفم از این به بعد تنها می توانی سرودنامه‌های کلیسا را مرتب کنی.»

همچنین نگفت: «در نظر دارم به مدت یکسال تو را به صورت آزمایشی استخدام کنم و بینم که آیا تبدلی را کنار گذاشته‌ای یا نه، آنوقت بعد از یک سال پرونده‌ات را مورد بازبینی قرار می‌دهم تا در مورد وضعیت تصمیم بگیرم.»

در واقع بدو فرمود: «پطرس، من می‌توانم با تو کنار بیایم، مشروط به اینکه از یک چیز مطمئن باشم. آیا مرا دوست می‌داری؟»

این برای هر ایمانداري مهم‌ترین چیز است. آیا او را دوست می‌دارید؟ عیسی همین پرسش را سه بار از پطرس پرسید، و به نوعی پطرس را به راه درست بازگرداند. اندک زمانی بعد این پطرس بود که در روز پنتیکاست به پا خاسته موعظه کرد و ۳۰۰۰ نفر تعمید گرفتند. جای شگفتی نیست که اهمیت محبت داشتن نسبت به عیسی در این رساله اینقدر مورد تأکید قرار می‌گیرد.

البته در جاهای دیگر عهد جدید هم از پطرس یاد شده، در نگارش و تألیف انجیل مرقس با یوحنا ی ملقب به مرقس همکاری تنگاتنگ داشته است. مرقس از زمره دوازده رسول نبود و همه اطلاعاتش پیرامون عیسی را از پطرس گرفت - از این روست که در میان همه انجیل‌ها مرقس بیش از همه به ضعف‌های پطرس می‌پردازد و شخصیت دمدمی و غریزی خود پطرس را در سرتاسر انجیل جلوه‌گر می‌سازد. در انجیل مرقس، عیسی بر خلاف پطرس «مرد عمل» است.

نیمه نخست کتاب اعمال سراسر در رابطه با پطرس است، هرچند از آنجایی که نگارنده آن شخص لوقا بوده، و آن را در حکم دفاعیه و کیل برای جلسه دادگاه پولس نوشته، با روی صحنه آمدن پولس به یکباره پطرس محو می‌شود.

در غلاطیان اشاره‌ای گذرا و نه چندان ستایش‌آمیز به وی می‌شود، آنجایی که پولس نسبت به تغییر موضع پطرس و خودداری وی از همسفره شدن با غیریهودی تباران در حضور ایمانداران یهودی تبار از خود واکنش نشان می‌دهد. این رفتار پطرس اشتباه بود و پولس هم اشتباهش را بدو گوشزد کرد.

می‌دانیم که او ازدواج کرده بوده، چون عیسی مادرزانش را شفا داد، و پولس رسول هم در جایی می‌گوید که پطرس همسرش را با خود به سفرهای بشارتی می‌برد. بنابراین به استثنای پولس، از پطرس بیش از دیگر رسولان آگاهی داریم. نامه در زمانی نوشته شده که پطرس در روم زندانی بوده. تردیدی نیست که هم پولس و هم پطرس مدتی از عمر خود را در آنجا سپری کرده‌اند (پولس در انتظار

دادگاه خود در بازداشت خانگی قرار داشت و بعدها به دست نرون کشته شد)، اما هیچ مدرکی دال بر اینکه پطرس نخستین اسقف روم بوده وجود ندارد- این گمانی بیش نیست که تنها آنانی بدان دامن می‌زنند که دوست دارند جانشینی رسولان را باور کنند.

خوانندگان

از اینکه کلیسا در آسیای کوچک (شمال غربی ترکیه) چگونه کار خود را آغاز کرد اطلاع دقیقی نداریم، اما در اعمال ۲ آمده که در روز پنتیکاست مردمانی از اهالی استان‌های کاپادوکیه، بیطنیه و پونتوس در اورشلیم حضور داشتند که این استان‌ها بر روی هم آسیای کوچک را تشکیل می‌دادند. شاید برخی از اهالی آن منطقه که در آنجا حاضر بودند به واسطه نخستین موعظه پطرس ایمان آوردند، تمعید گرفتند، به میهن خود بازگشتند و بعدها از پطرس خواستند تا به دیدارشان برود. با وجودی که بیشتر ایمانداران مخاطب پطرس را غیریهودیان تشکیل می‌دهند، وی به خوانندگانش عنوان یهودی «پراکندگان» را می‌دهد. درست همان گونه که یهودیان در همه جای دنیا پراکنده شده بودند، مسیحیان هم به نوعی در دنیا پراکنده بودند. این عنوان بر وصله ناجور بودن آنان تأکید می‌ورزد. او ایشان را «غریب و بیگانه» می‌خواند. عدم وجود هرگونه جزئیات تعیین کننده نشانگر آن است که می‌خواستند نامه میان ایمانداران منطقه دست به دست بگردد.

این برجسب «وصله ناجور» حتی امروز هم مناسب حال مسیحیان است. یکی از معضلاتی که با مسیحی شدن شما گریبانگیرتان می‌شود این است که از آن به بعد وصله ناجور می‌شوید. من نمی‌توانم شهادت‌هایی از این دست را چندان معتبر بدانم: «از زمانی که به مسیح ایمان آورده‌ام، همه مشکلاتم حل شدند.» از همان آغاز نمی‌توانم حرف این گونه افراد را باور کنم، چراکه ایشان بسیار گمراه هستند. شهادت من با آنها تفاوت بسیاری دارد: «من در سن ۱۷ سالگی به مسیح ایمان آوردم، و از همان زمان دردسرهایم شروع شد! چند سال بعد از روح‌القدس پر شدم، و دردسرهایم بیشتر شدند!»

گهگاه از من می‌پرسند که شواهد پری از روح چیست و من هم همیشه پاسخ می‌دهم: «در یک کلمه به شما می‌گویم- مشکلات!» دلیل اینکه دچار مشکل

می‌شوید این است که یکی از اثرات آنی پر شدن از روح‌القدس دلیری و جسارت یافتن برای سخن گفتن می‌باشد. این نشانه در کتاب اعمال حتی از صحبت کردن به زبان‌ها هم شایع‌تر است. واژه یونانی *parrhesia* بدین معناست که شما برای سخن گفتن دلیری پیدا کرده‌اید. این مسلمان روشی برای دوست‌یابی و تأثیرگذاری بر مردم نمی‌باشد!

مسیحیان وصله ناجور می‌باشند و دیگر به این جهان تعلق ندارند. در واقع آنان عضوی از یک گونه جدید به شمار می‌روند- دیگر *homo sapiens* (انسان خردورز- م) نیستند، بلکه *homo novus* (انسان نوین- م) می‌باشند- «مرد و زنی جدید»، دیگر نه در آدم، که در مسیح.

این تفاوتی که میان یک ایماندار و افراد پیرامونش وجود دارد، مشخصاً زمانی دشواری می‌شود که یکی از زوجین زودتر از همسر خود ایمان آورده باشد. هرکدام به یکی از این دو دنیای متفاوت تعلق دارند. از این روست که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که یک ایماندار نباید با یک بی‌ایمان ازدواج کند، چراکه هیچیک چیزی ندارند که با یکدیگر در میان بگذارند.

بنابراین مسیحیان باید انتظار دردسر را داشته باشند. عیسی صادقانه و بی‌پرده به پیروانش می‌فرماید که باید انتظار چنین چیزی را داشته باشند. پولس در اعمال به مسیحیان کلیساهای غلاطیه جنوبی گفت که «باید با تحمل سختی‌های بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم.» از این رو مبشران باید صادق بوده، به آنانی که به مسیح می‌گروند این وعده را بدهند که برایشان مشکل خواهد بود. اما می‌توانند خوشحال باشند، چون عیسی بر همه این سختی‌ها و مشکلات فایق آمده است.

مضامین اصلی

زمانی که بازمی‌گردیم تا به مضامین اصلی رساله اول پطرس نگاهی بیندازیم، در کمال شگفتی می‌بینیم که پطرس به ایمانداران می‌گوید که چگونه جفا را تحمل کنند، نه اینکه چگونه از آن بگریزند. تمرکز وی بر نحوه سلوک ایشان به گونه‌ای دیندارانه در دنیایی متخاصم است، نه بر دوری گزیدن از مشکل. پس رنج در بطن این نامه جای دارد و یکی از واژه‌هایی است که به کرات در آن به کار برده می‌شود. اما پطرس به دو مضمون دیگر هم پرداخته است. می‌خواهد به خوانندگانش نجاتی

را یادآوری کند که شالوده و بنیان نگرش آنان به رنج را تشکیل می‌دهد، و سپس می‌خواهد تشریح نماید که چگونه باید با مسئله رنج برخورد کرد. در زندگی مسیحی حافظه سه‌م و نقشی حیاتی دارد. پطرس تشویقشان می‌کند تا برگشته به حقایق محوری ایمانشان بیندیشند. بنابراین فیض خدا در آغاز و پایان نامه عنصری کلیدی به شمار می‌رود.

۱- نجات- از طریق مسیح

پطرس می‌گوید که نجات ما دارای دو جنبه است که باید از آنها اطمینان حاصل نماییم- یک جنبه فردی و یک جنبه جمعی. هرچند اغلب اولی است که مورد بحث قرار می‌گیرد، اما هر دو بخشی از نجات را تشکیل می‌دهند. ما به صورت فردی نجات پیدا می‌کنیم، اما در خانواده‌ای از نجات‌یافتگان جای می‌گیریم که به ویژه در زمان‌هایی که فشار زیاد است، برایمان مفید می‌باشد. به تنهایی نمی‌توانیم از عهده فشارها برآییم. لازم است عضوی از یک مشارکت باشیم و با هم و در کنار هم بمانیم.

الف) فردی- کلام خدا

تأکید نخست او بر رابطه عمودی ما با خداست. جنبه فردی مورد تأیید کلام خداست، زیرا از طریق کلام است که ما تولد دوباره می‌یابیم. پطرس سه مورد را در زیر فهرست می‌کند- ایمان، امید و محبت- همان سه‌گانه‌ای که ما بیشتر آن را از روی اول قرن‌تین ۱۳ می‌شناسیم، اما در سرتاسر کلام خدا به چشم می‌خورد. ایمان پیش از همه ما را به آنچه که خدا در گذشته انجام داده مرتبط می‌سازد. امید ما را به آنچه که قرار است در آینده انجام دهیم پیوند می‌دهد، و محبت هم ما را به آنچه که او در حال حاضر می‌کند مربوط می‌نماید. بیایید به این سه با جزئیات بیشتر نگاهی بیندازیم:

(i) یک امید زنده. پطرس می‌گوید که وجود امید همچون یک لنگر حیاتی است، چون زمانی که توفان جفاها از راه برسد، این امید است که ایمانداران را استوار نگاه می‌دارد. این روزها از سه مورد یاد شده امید بیش از همه با غفلت مواجه شده است.

اما امید به آینده مضمونی کلیدی در عهد جدید به شمار می‌رود، و از این رو امروزه برای ما نیز مهم است.

این یقینا برای خوانندگان پطرس مضمونی کلیدی بوده، زیرا اگر بدانید که عیسی به خاطر شما باز می‌گردد، آسان‌تر با سختی‌ها روبرو می‌شوید. نامه اول پطرس رساله امید است. وی بدیشان می‌گوید: «خدا به واسطه رستخیز عیسی مسیح از مردگان، امیدی زنده به ما بخشید.» حتی اگر کشته هم شوید، چنگال مرگ به شما نخواهد رسید! ما برای آینده امیدی زنده داریم، و امید به بدنی جدید و زمینی جدید که قرار است در آن زندگی کنیم. امید یک خیال خام نیست. می‌دانیم که میراثمان را دریافت خواهیم نمود.

تفاوت راستین میان فرد مسیحی که امید به آینده دارد و مسیحی‌ای که امیدی ندارد این است: فرد مسیحی ناامید مشتاق رحلت از این جهان و بودن با مسیح است، اما مسیحی‌ای که امیدی راستین دارد خواهان رفتن هست اما برای ماندن هم اشتیاق دارد. پولس می‌گوید: «آرزو دارم رخت از این جهان بریندم و با مسیح باشم، اما اگر خدا بخواهد که قدری بیشتر بمانم، مشتاق ماندنم.» این همان روحیه‌ای است که باید داشته باشیم.

(ii) ایمانی آزموده شده. پطرس می‌دانست که خواندگانش به زودی دستخوش سخت‌ترین آزمایش‌ها قرار خواهند گرفت. او گفت که ایمان ما همچون طلا در بوته آتش آزموده می‌شود تا از ناخالصی‌ها پالوده گردد. آتش طلا را می‌آزماید و آن را هرچه بیشتر پاک می‌سازد. در روزگاری که تصفیه طلا با دست انجام می‌گرفت، زرگران از یک بشکه بزرگ استفاده می‌کردند. زرگر آنقدر پای کوره به بوته حاوی طلا خیره می‌شد تا اینکه بتواند چهره خودش را به طور کامل در آن ببیند، آنگاه دیگر دست از پالایش طلا برمی‌داشت. زمانی که پطرس از آزموده شدن ایمان ما از سوی خدا سخن می‌گوید، دقیقا چنین تصویری در ذهن دارد! ایمان ما آزموده می‌شود تا به طور فزاینده‌ای به شباهت مسیح درآییم.

(iii) محبتی شادمانه. نجات دربرگیرنده وقفی تازه به خدا و قوم است. پطرس از شادمانی‌ای سخن می‌راند که از دانستن این واقعیت که مسیح برخاسته و زنده است در دل ایمانداران نشأت می‌گیرد- شادی‌ای که خود او نخستین بار در روز پنتیکاست تجربه کرده بود.

پطرس به روشنی بیان می‌دارد که نجات هم امری مربوط به گذشته است، یعنی در مسیح تحقق یافته (۱۰:۱؛ ۱۰:۴؛ ۵:۵)، و هم به آینده (۱۳:۱؛ ۷:۳؛ ۱۰:۵). ما همچنان منتظر نجات نهایی که قرار است خدا برایمان به ارمغان بیاورد، هستیم.

ب) جمعی - قوم خدا

پطرس علاوه بر دغدغه درک نجات فردی، از خوانندگان خود می‌خواهد جنبه جمعی آن را هم از نظر دور ندارند. ما به واسطه کلام خدا نجات فردی را برای خودمان به چنگ می‌آوریم، اما همین نجات ما را در برابر قوم خدا هم قرار می‌دهد، که این هم از نظر پطرس مضمونی مهم است. وی برای توصیف قوم خدا از عناوین یهودی استفاده می‌کند:

(i) عمارتی روحانی. او بدیشان می‌گوید که آنها معبدی زنده هستند که مسیح سنگ اصلی آن معبد می‌باشد و خودشان هم سنگ‌های زنده این معبد به شمار می‌روند. ایشان مسکن خدا بر روی زمین - یعنی معبد مقدس - هستند. زمانی که مردم دنیا بدیشان دست بزنند، در واقع به معبد مقدس خدا دست زده‌اند. هرگاه عبارت «شما معبد خدا هستید» در کلام خدا به کار برده می‌شود، همیشه ضمیر آن جمع است، و اول پطرس نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. او ایمانداران را تحریض می‌کند تا به خاطر آزمایش‌هایی که با آنها روبرو می‌شوند احساس خفت و حقارت نکنند، بلکه به خاطر داشته باشند «که» و «از آن که» هستند.

(ii) کهناتی ملوکانه. وی همچنین ایمانداران را کاهنانی می‌نامد که پادشاهند. به یاد دارم که یکبار در سمیناری که در زوریخ سوئیس برگزار شده بود، درباره کهنات همه ایمانداران سخنرانی کردم. مردی پیش آمد و به من گفت: «عالی بود!» او تا آن زمان چنین چیزی شنیده بود. اما زمانی که از او پرسیدم که آیا شما کاهن (priest - در زبان انگلیسی این واژه هم به معنای کاهن است و هم کشیش - م) هستید، بی‌درنگ منکر شد. گفت: «نه من در کسوت روحانی نیستم!» تنها پس از آنکه پرسشم را تکرار کردم وی منظور حرفم را دریافت که بر طبق عهد جدید است و آنگاه پاسخ مثبت داد!

پطرس خوانندگان خویش را تشویق می‌کند که به هنگام رویارویی با جفاها

این کهانت را در یاد داشته باشند. ایشان باید خودشان را کاهن ببینند، کسانی که می‌توانند به نمایندگی از طرف مردمانی که ایشان را جفا می‌رسانند، به نزد خدا بیایند. شاید ایشان تنها کاهنی باشند که دشمنانشان تا کنون داشته‌اند.

(iii) امتی مقدس. پطرس همچنین ایمانداران را تشویق می‌کند که «مقدس» باشند. گویی که او این فرمان را مستقیماً از کتاب لایوان برداشته است. درست همان گونه که قرار بود اسرائیل برای دنیای پیرامونش الگو و نمونه‌ای باشد از آنچه که زیستن برای خدا معنی می‌دهد، ایمانداران هم باید در رویارویی با جفاهایی که دنیا بر سرشان می‌آورد، همان گونه رفتار نمایند. ایشان با درک موقعیتی که دارند می‌توانند برای کسانی که به مشکلات زندگی به شیوه‌ای دیندارانه واکنش نشان می‌دهند، مددکاری مفید باشند.

بدین ترتیب پطرس به بحث نجات به صورت بنیادین نگاه می‌کند. آنها باید کاملاً مطمئن باشند که هم جنبه فردی آن - ایمان، امید و محبت - و هم جنبه جمعی آن را که تعلق داشتن به قوم خداست، در نظر داشته باشند.

۲- رنج

بنابر نظر پطرس، رنج نتیجه ناگزیر نجات است. در حقیقت، شگفت‌آور است اگر ببینیم که در عهد جدید تا چه اندازه در مورد مسیحیانی که در رنج هستند، یا پیرامون رنج کشیدن و جفا دیدن مطلب نوشته شده. عبرانیان و مکاشفه هم همچون نامه‌های پطرس در واکنش به این پس‌زمینه نوشته شده‌اند. هم عیسی و هم پولس این دغدغه را داشتند که به ایمانداران هشدار بدهند که با آزار و جفا روبرو خواهند شد. مسیحیت غربی، که در آن جفا در حداقل ممکن قرار دارد، در واقع غیرعادی است. پطرس پیرامون رنج سه چیز می‌گوید:

(الف) اطمینان حاصل کنید که سزاوار آن نبوده‌اید

اگر به خاطر ارتکاب جنایتی به زندان بروید، به طور قطع نمی‌توانید بگویید که دارید به خاطر عیسی رنج می‌کشید. اغلب اوقات چنین است که ما با رفتار یا ناشی‌گری مان دیگران را می‌آزاییم و زمانی که آنها به رفتار ما واکنش منفی نشان

می‌دهند، آن را به حساب بی‌حرمتی به انجیل می‌گذاریم، در صورتی که اصلاً چنین چیزی نیست. باید حتماً مطمئن باشید که این بی‌حرمتی تنها به انجیل وارد شده است. از این رو پطرس دلواپس است که خوانندگان حتماً ناسزاوار مورد مجازات قرار بگیرند.

(ب) انتقام‌گیری نکنید

پطرس به خوانندگان می‌گوید که وقتی رنج می‌کشید، نباید در صدد تلافی آن باشید. البته، انسان بنا به غریزه طبیعی تلافی کردن را دوست دارد. یکبار کسی به من گفت که مطابق فرمایش عیسی در موعظه بالای کوه هیچ ابایی ندارد که گونه دیگری را هم به سوی سیلی زننده بگرداند، به شرطی که بتواند با زانوی راستش را محکم بالا بیاورد و ضربه‌ای بزند! ما می‌خندیم چون می‌دانیم که او چه احساسی دارد.

هنگامی که کسی به ما آسیب می‌رساند، به طور غریزی می‌خواهیم از او انتقام بگیریم. پطرس می‌گوید که مسیحیان هرگز نباید این کار را بکنند. زمانی که عیسی را رنج می‌دادند تلافی نکرد، حتی وقتی که به رویش آب دهان افکندند. در عهد عتیق هنگامی که بره‌ای را ذبح می‌کردند، پیش از ذبح زجرش نمی‌دادند، به تندی و با کمترین درد گلویش را می‌بریدند. اما زمانی که می‌خواستند بره خدا را ذبح کنند، مسخره‌اش کردند، تازیانه‌اش زدند، تاج خار بر سرش گذاردند، بر تنش لباس مبدل پوشاندند و بر او آب دهان انداختند. با این حال، وی در واکنش به همه اینها از پدرش خواست تا دشمنانش را ببخشد چون نمی‌دانستند چه می‌کنند.

پطرس می‌گوید که ما هم به همین ترتیب نباید اندیشه تلافی را به خود راه دهیم. باید بدی را با خوبی جواب بدهیم. همچنان که عیسی فرمود، باید به جای تلافی جویی: «برکت دهیم آنانی را که ما را نفرین می‌کنند».

(پ) نگذارید بر شما غالب شود

جفاکنندگان می‌کوشیدند ایمانداران را تضعیف نمایند، از این رو پطرس بدیشان اندرز می‌دهد که به آنها اجازه چنین کاری را ندهند. به خوانندگان یادآوری می‌کند

که گرچه ممکن است بدن‌هایشان آسیب ببینند، اما جفاکنندگانشان هرگز نمی‌توانند به روح‌های آنان لطمه‌ای بزنند. «بگذارید هرچه می‌خواهند با بدن‌هایتان بکنند، اما روحتان را دست‌نخورده نگاه دارید- بدین ترتیب حتی اگر به ظاهر چیزی را از دست بدهید، در نهایت پیروزی را به دست خواهید آورد.»

رنج تنها برای مدتی کوتاه و گذراست- به رغم همه اینها، در قیاس با ابدیت طول عمر یک انسان بر روی زمین هیچ است. وانگهی، در پس همه جفاها ابلیس قرار دارد، بنابراین قضیه را با معیارهای انسانی صرف نبینید.

۳- فرمانبرداری

پطرس همان گونه که پیشتر هم اشاره کرده بود، خوانندگان خود را تشویق می‌کند تا به جای دوری جستن از رنج، در میان آن اطاعت کردن را بیاموزند. او این توصیه غیرعادی را در چند حیطة می‌کند. همان گونه که خواهیم دید، این فرمانبرداری کورکورانه نیست، بلکه تمرینی برای یادگیری داشتن روحی مطیع می‌باشد.

زمانی که یهودیان را برای نابود کردن سوار بر کامیون به اردوگاه‌ها می‌بردند، یکی از چیزهایی که شگفتی جهان را برانگیخت این بود که آنان با چه سکوت و آرامشی به سوی کوره‌های آدم‌سوزی گام برمی‌دارند. به راستی واقعیتی حیرت‌آور بود، چون ایشان می‌دانستند که قرار است چه اتفاقی برایشان بیفتد. پطرس می‌گوید که مسیحیان باید یکچنین نگرش و روحیه‌ای داشته باشند.

این رفتار با گزینه همه انسان‌ها مغایر است، و دقیقاً با واکنشی که ما به طور طبیعی در برابر بی‌عدالتی از خود نشان می‌دهیم در تضاد می‌باشد. هرگاه چیزی مخالف با انصاف باشد ما معمولاً لب به شکایت می‌کشاییم. یکی از نخستین چیزهایی که بچه‌ها یاد می‌گیرند گفتن این جمله است: «این انصاف نیست!» نظیر این جمله را از میان صفوف اعتصاب‌کنندگانی که بیرون در کارخانه‌ها دست به اعتصاب زده‌اند نیز می‌توانید بشنوید.

حرف پطرس این است که مسیحیان هیچ حقی ندارند. باید با آموختن تسلیم و پذیرش رنج، همواره آماده رنج کشیدن باشند. زمانی که نوبت به مصلوب شدن

خودش رسید، پطرس به طور کامل این روحیه را به نمایش گذارد. نه تنها با آن به ستیز برنخاست، بلکه اصرار کرد که واژگونه مصلوبش سازند. پطرس مشخصاً فرمانبرداری و تسلیم را به چهار حوزه تعمیم می‌دهد:

الف) شهروندان

نخست آنکه خوانندگان باید یاد بگیرند که مطیع صاحب‌منصبان شهری باشند (مضمونی که پولس هم در نوشته‌های خود بدان پرداخته است). ایشان باید شهروندانی شریف باشند، باید احترام امپراتور را نگاه دارند، و برای فرمانروایان خود دعا کنند. همه باید مسیحیان را مردمانی بشناسند که با خوشحالی مالیات خویش را پرداخت می‌کنند. نباید در مورد حاکمیت لب به گلایه و غرغر بگشایند، بلکه باید به عنوان رعایایی وفادار شناخته شوند.

البته این بدان معنا نیست که هر چه بدیشان گفته می‌شود را انجام دهند. اطاعت از صاحب‌منصبان شهری هم برای خود محدودهای دارد. زمانی که صاحبان قدرت به رسولان گفتند که دیگر دست از موعظه کردن درباره عیسی بردارند، این خود پطرس بود که گفت: «خدا را باید بیش از انسان اطاعت کرد.» حد فرمانبرداری آنجایی است که مقامات انجام کاری را از شما بخواهند که برخلاف قانون خداست. اما از این شرط که بگذریم، مسیحیان باید شهروندانی وفادار باشند و هرگز نباید به خاطر شورش یا ستیزه‌جویی بر ضد مقامات دستگیر شوند.

ب) بردگان

جای تعجب نیست که بردگان مسیحی هم که اربابانی بی‌ایمان داشتند، با رنج مواجه بودند. برده‌داری مطلق ارباب خویش به شمار می‌رفت. از خود نه پولی داشت، نه زمانی و نه حقوقی. اربابان بسیاری بودند که با بردگان خود به طرزی وحشیانه رفتار می‌کردند، و هرگاه بردگان مسیحی می‌شدند، رفتار اربابان با آنها بدتر می‌شد، چون احساس می‌کردند که بردگان در موضعی بالاتر از خودشان قرار می‌گیرند و از این رو لازم است توی سرشان زد. اما پطرس بردگان را تشویق می‌کند که در برابر این عمل تحریک‌آمیز از اربابان خود فرمانبرداری نمایند، تسلیم شدن را یاد بگیرند و نسبت به آنها پرخاشگر یا منزجر نباشند.

پ) زنان مسیحی

گروه دیگر مواجه با رنج فراوان، زنان مسیحی بودند که شوهرانی بی‌ایمان داشتند. این وضعیت بسیار دشواری است که موجب دردهای بزرگ می‌گردد. پطرس به زنان می‌گوید که مطیع شوهرانشان باشند، که این حکم حتی شوهران بی‌ایمان را هم شامل می‌شود. پطرس به زنان پند می‌دهد که چگونه می‌توانند با رفتارشان شوهران خود را برای مسیح صید نمایند، که این کاملاً برخلاف آن چیزی بود که انتظار می‌رفت روی بدهد. وقتی زنی پیش از شوهرش مسیحی می‌شود، می‌پندارد دو کاری که باید انجام دهد موعظه کردن برای شوهرش و دعا نمودن برای وی است (ترجیحا دعا کردن با همه زنان ایمان آورده دیگری که همگی شوهرانی بی‌ایمان دارند!).

اما پطرس چنین اندرزی نمی‌دهد- در واقع می‌گوید موعظه کردن بدترین کاریست که ممکن است یک زن در چنین شرایطی انجام دهد. می‌گوید که باید بدون بر لب راندن کلامی آنها را برای مسیح صید کنید. بنابراین او با زنی که پس از خاتمه جلسه کلیسایی به خانه می‌رود و به شوهرش می‌گوید که موعظه آن روز چقدر به درد او می‌خورد، کاری ندارد! شوربختانه، زمانی که زنی ایمان می‌آورد، در اکثر مواقع می‌شویم که شوهران می‌گویند: «عیسی با زن من فرار کرده! زنم دیگر به من تعلق ندارد.»

خیلی مهم است که زنان با شوهران خویش همراهی کنند، اما بیشتر زنان پس از صرف قهوه صبحانه به سراغ مطالعه کتاب مقدس می‌روند و با اسبان مسابقه روحانی چهارنعل می‌تازند، حال آنکه شوهرانشان هنوز در خط آغاز مسابقه ایستاده‌اند و هر روز بیشتر از روز قبل احساس می‌کنند که دیگر سر خانواده نیستند. اکثر زنان مسیحی بعدها از اینکه به شوهران خود موعظه کرده‌اند احساس پشیمانی می‌کنند. در مقابل، پطرس می‌گوید: «کاری کنید که شوهرانتان مجذوب تماشا و مجذوب زندگی کردن با شما شوند.» این برای همسران مسیحی برنامه‌ای ساده است. در فصل ۳ پطرس توضیح می‌دهد که زیبایی یک زن باید چگونه باشد، هرچند نکته شایان توجه اینجاست که در مورد خیره‌کننده بودن هیچ توضیحی نمی‌دهد. زیبایی نخست باید درونی باشد؛ زیبایی ظاهری در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

ت) جوانان

این حوزه چهارم فرمانبرداری را پطرس از سه تای دیگر جدا می کند، زیرا هیچ ربطی به مسئله رنج ندارد. می گوید که جوانان باید مطیع بزرگترها باشند، سد راهشان نشوند و برای رهبری بدیشان نظر داشته باشند. یکی از مجازات هایی که اشعیای نبی مأموریت یافت تا بر اسرائیل اعلام کند این بود که یکی از قصورات ایشان در گام برداشتن در طریق خدا این بود که زنان بر ایشان فرمان می راندند و جوانان از آنها بهره کشی می کردند- که به وضعیت امروزی کلیسا هم چندان بی ارتباط نیست.

لب کلام پطرس این نیست که چهار گروه نامبرده باید اطاعت کورکورانه کنند، بلکه منظور وی این است که جوانان، بردگان، زنان و در مجموع شهروندان باید روحیه ستیزه جویی را کنار گذاشته از خود دفاع نکنند یا بر حقوق خود پافشاری نکنند.

در نهایت اگر ابلیس پشت همه رنج ها باشد، پس لازم است که در پس همه این فرمانبرداری ها هم خدا باشد. تحمل رنج در سکوت و فرمانبرداری از کسانی که مافوق شما هستند، به روحی مسیح گونه نیاز دارد. با این حال، ایمانداران با انجام دادن چنین کاری از طریق استادشان، که وقتی مصلوبش کردند در صدد تلافی برنیامد، پیروی می کنند- «ایشان نمی دانند چه می کنند.»

عبارتی مشکل برانگیز

گرچه اول پطرس در کل متنی ساده و روشن دارد، اما یک مشکل هست- عبارتی غیرعادی در فصل ۳ وجود دارد که دست کم به ۳۱۴ روایت گوناگون تفسیر شده است! عبارت مزبور می گوید که عیسی در عرصه جسم کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت و در همان منزلت رفت و این را به ارواحی که در قرارگاه خود به سر می بردند اعلام کرد، همان ارواحی که در روزگار توفان نوح نافرمانی کرده بودند. چند آیه بعد پطرس می گوید: «از همین روست که حتی به آنان که اکنون مرده اند، بشارت داده شد تا در عرصه روح نجات یابند.»

واعظان لیبرال، به رغم این واقعیت که در هیچ جای دیگر کلام امکان وجود فرصت دوباره برای نجات رد شده، آموزه خود را در این عبارت بر پایه فرصت دوباره

برای نجات پس از مرگ گذاشته‌اند. سرنوشت ما را مرگ مهر و موم می‌کند. میان این جهان و جهان دیگر مرگ شکافی بزرگ افکنده است. اما از قرار معلوم، عیسی خطاب به کسانی که مرده بودند موعظه کرده بود.

چگونه باید این آیات را درک نماییم؟ من دریافته‌ام که مشکل بیشتر تفسیرها در این است که مردم می‌کوشند معنای ساده و سطحی آن را به نوعی بیجانند، چراکه این عبارت چنان ناسازگار می‌نماید که با تعلیم کلی کلام خدا در این باره که مرگ پایان فرصت شما برای نجات می‌باشد، منافات دارد.

من همیشه عادت دارم که با ساده‌ترین و آسان‌ترین معنای کلام تفسیرم را شروع می‌کنم، و تنها زمانی روشم را عوض می‌کنم که عبارت مورد نظر به راستی دشوار باشد. در اینجا به روشنی گفته شده که عیسی میان مرگ و رستاخیزش هم مشغول فعالیت و هوشیار بود و عملاً با دیگران ارتباط داشت، کسانی که آنها هم به طور کامل هوشیار بودند و می‌توانستند با او ارتباط برقرار نمایند.

البته اکنون حتی کلامی در این باره در کلیسا نمی‌شنوید، زیرا جلسات ویژه هفته مقدس روز جمعه به پایان می‌رسند و یکشنبه جلسات کار خود را از سر می‌گیرند، بنابراین در مورد اینکه عیسی روز شنبه پس از صلیب چه کرد چیزی به شما نمی‌گویند! بر حسب تصاویر پرش‌های جالبی هم پیرامون رویدادهای دقیق آن هفته مطرح می‌شود. اناجیل می‌گویند که عیسی سه روز و سه شب را درون قبر سپری کرد، اما تفسیرهای روایت سنتی جمعه-یکشنبه تنها یک روز و دو شب برای ما باقی می‌گذارند! در واقع من بر این باورم که عیسی بعد از ظهر روز چهارشنبه مرد- همه شواهد هم بر این مدعا صحه می‌گذارند. ما از این جهت فرض را بر این می‌گذاریم که جمعه روزی بوده که عیسی مرد، چون در متن آمده که او در روز پیش از شبات مرد. اما در سال مورد بحث، شبات روز شنبه نبود. انجیل یوحنا به ما می‌گوید که آن شبات، شبات بزرگ ویژه بود. عید پسخ با شبات آغاز می‌شد و در سال ۲۹ م. که به احتمال نزدیک به یقین سال مرگ عیسی بود، نخستین روز پسخ پنج‌شنبه بود؛ بنابراین چهارشنبه می‌شود شب عید پسخ. این بیش از هر نظریه دیگری با همه شواهد جور درمی‌آید. بنابراین اگر او در ساعت ۳ بعد از ظهر روز چهارشنبه مرده، و میان ۶ غروب تا نیمه شب شنبه رستاخیز نموده باشد، ذره ذره روایت انجیل با شواهد جور درمی‌آید.

وقتی به عبارت پطرس بازمی‌گردیم، این میل در ما هست که تصور کنیم عیسی در فاصله میان مرگ و رستاخیزش هیچ کاری نکرد و همین‌طور بیهوش و غیرفعال در قبر افتاده بود. اما متن می‌گوید که تنها بدنش مرده بود. روح او اتفاقاً بسیار هم زنده بود. او به جهان مردگان رفت و در آنجا موعظه کرد. من می‌توانم تصور کنم که پطرس در روز یکشنبه رستاخیز عیسی را ملاقات کرد و گفت: «عیسی، تو بر روی زمین کجا بودی؟»

عیسی در پاسخ گفت: «من بر روی زمین نبودم، در هادس (= جهان مردگان - م) بودم، جهان درگذشتگان.»
«این سه روز و سه شب را بر زمین (حالا یا در هادس!) سرگرم چه کاری بودی؟»

بدین ترتیب عیسی به پطرس می‌گوید که سرگرم موعظه به کسانی بوده که در دوران توفان نوح غرق شده بودند. البته این بدان معناست که همه آنانی که در توفان نوح غرق شده بودند هوشیار بودند و ما هم تا یک دقیقه پس از مرگمان کاملاً هوشیار خواهیم بود. این تنها بدن ماست که می‌میرد، نه روحمان. مرگ بدن را از روح جدا می‌سازد. بعدها به هنگام رستاخیز، روح و تن دوباره با هم یکی خواهند شد.

اما عیسی همه این مراحل را فقط در کمتر از یک هفته طی کرد. او تا زمانی که بر صلیب جان بسپارد، روحی جسم پوشیده بود. آنگاه روح خود را به خدا تسلیم نمود، و بدنش را در قبر گذاشتند. روح او که زنده بود به جهان مردگان رفت و خطاب به مردمان نامطیعی که در زمان توفان نوح مرده بودند، موعظه کرد. و آنگاه در سپیده‌دم روز یکشنبه رستاخیز، روح و جسم او با هم یکی شدند. اما او در تمام این مدت از جمیع جهات هوشیار و قادر به برقراری ارتباط بود.

اگر ارزش ظاهری آن را در نظر بگیریم، معنایش این می‌شود که عیسی فقط برای موعظه به آنان رفت. این به روشنی حاکی از آن است که انجیل تنها چیزی است که می‌توانست ایشان را نجات بخشد و گناهانشان را فدیہ نماید، پس آیا این همان فرصت دوم پس از مرگ نیست؟

به باور من این فرصت دوم تنها و تنها برای آنها بود. در کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه کسی دیگر از یکچنین فرصتی برخوردار بوده باشد، وجود ندارد. اما از قرار معلوم اینان نسلی بودند که می‌توانستند خدا را به بی‌عدالتی و بی‌انصافی متهم نمایند. می‌توانستند بگویند: «تو ما را از صفحه روزگار محو ساختی و پس از آن وعده دادی که دیگر چنین کاری را تکرار نخواهی کرد.» من معتقدم که خدا می‌خواست عدالت و پارسایی خویش را آشکار سازد، از این رو گفت: «پسرم برو و انجیل را برای ایشان موعظه کن. در این صورت در روز داوری کسی نخواهد بود که مرا به رفتاری نامنصفانه متهم نماید.» خدا پارساست، و همه تلاش خود را می‌کند تا بی‌انصاف یا مغرض نباشد. بنابراین شاید به این دلیل بوده که دست به چنین کار غیرعادی و بی‌همانندی زده است.

پس به جای اینکه سعی کنیم کلام خدا را بیچنانیم تا با سیستم خودمان سازگار شود، بهتر است آن را در ساده‌ترین و آسان‌ترین سطحش بپذیریم. اما در اینجا هیچ زمینه یا سابقه‌ای برای وجود فرصت دوم برای همگان وجود ندارد- این کار جهان‌شمول‌گرایی است و با تعلیم کلام خدا مغایر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

گرچه در بریتانیا در کل از جفا خبری نیست، اما من می‌توانم رفته رفته فشارهای روزافزون راه دست کم در زمینه‌های اعمال تبعیض‌های جنسی، احساس کنم که کلیسا با فشار برای لیبرالیزه شدن در ارتباط با همجنس‌گرایی و دست‌گذاری بانوان برای خدمت کشیشی روبرو است. می‌توانم روزی را پیش‌بینی کنم که انتقاد کردن از دینی دیگر یا حتی گفتن اینکه دین من از دین دیگری بهتر است، اهانت و حمله به آن دین تلقی خواهد شد. اول پطرس شاید روزی به طور خاص با وضعیت ما ارتباط پیدا کند.

نخستین کلمات عیسی خطاب به پطرس این بود: «از پی من بیا.» همین پیروی عیسی است که در سراسر نامه پرتوافکن می‌باشد. باید چنان عیسی برای تحمل رنج استوار بایستیم. مسیح سنگ اصلی بنا بود، مسیحیان هم به صورت سنگ‌های زنده این عمارت توصیف شده‌اند. مسیح شبان اعظم است، رهبران مسیحی هم

شبانان زیردست او هستند. همان گونه که او مورد نفرت مردم بود و رنج را تجربه کرد، به همین ترتیب مسیحیان هم مورد نفرت خواهند بود و متحمل رنج خواهند گردید. آنها هم باید همان گونه زندگی کنند که او زندگی کرد.

دوم پطرس

این نامه در سال ۶۷ م، یعنی سه سال پس از نامه نخست پطرس، و درست پیش از مصلوب شدن وی در روم به رشته تحریر درآمد. در انجیل یوحنا، عیسی پیشگویی کرده بود که پطرس در سنین پیری به طرز دلخراشی خواهد مرد. بنابراین وی ۴۰ سال با علم به اینکه کشته خواهد شد زندگی کرد، هرچند از زمان آن آگاهی نداشت. او در این نامه می‌گوید که یقین دارد زمان مردنش بسیار نزدیک است.

سبک نگارش این نامه با نامه اول او چنان متفاوت است که برخی محققان می‌گویند نمی‌تواند نوشته خود پطرس بوده باشد. نثر یونانی آن مصنوع‌تر است، گرچه چنین به نظر می‌رسد که گویی شخصی با بهره‌گیری از فرهنگ لغات آن را از زبانی دیگر به یونانی ترجمه کرده، اما از دستور زبان یونانی آگاهی چندانی نداشته است. همچنین در آن از سلام‌ها یا اشاره به مخاطبان در پایان نامه خبری نیست. در حقیقت، دوم پطرس یکی از کتاب‌هایی بود که کلیسای اولیه آمادگی چندانی برای پذیرفتنش در ردیف کتاب‌های کانونی عهد جدید نداشت. دلیل این عدم آمادگی تا اندازه‌ای به خاطر وجود نسخه‌های دستکاری‌شده بسیاری بود که ادعا می‌کردند رسولان آنها را نگاشته‌اند، در صورتی که به راستی چنین نبود، و دلیل دیگر هم تفاوت سبک آن با نامه اول پطرس بود.

اما مشابهت‌هایی هم میان این دو نامه وجود دارد. واژه‌های دلخواه پطرس در نامه اول در نامه دوم نیز به چشم می‌خورند. اگر هر دو نامه را مورد بررسی قرار دهید در خواهید یافت که او همچنان به سخن گفتن درباره ایمان «گرانبها» و عیسیای «گرانبها» می‌ما ادامه می‌دهد. برای پطرس همه چیز گرانبهاست. او در نامه نخست خود پنج بار و در نامه دومش دو بار این واژه را به کار می‌برد.

وانگهی، او خوانندگان را به نامه پیشین خود ارجاع می‌دهد (نک. دوم پطرس

۱:۳). خودش را یکی از شاهدان عینی دگرگونی سیمای مسیح می‌خواند. پولس رسول را شخصا می‌شناسد و از او به عنوان فردی هم‌شأن با خودش یاد می‌کند. در نامه دوم پطرس واژه‌هایی وجود دارد که تنها در اول و دوم پطرس و نیز سخنان پطرس در اعمال تکرار شده‌اند و بس. بنابراین دلایل خوبی در دست داریم که به واسطه آنها می‌توانیم باور نماییم که نگارنده دوم پطرس هم در حقیقت خود پطرس بوده است.

پس تفاوت میان سبک نگارش دو نامه پطرس را باید به حساب چه چیزی بگذاریم؟ به اعتقاد من نویسنده دوم پطرس خود وی بوده، اما بدون بهره‌گیری از وجود سیلاس که در نامه اول او نقش منشی را داشت. او می‌داند که باید هرچه زودتر دست به نگارش بزند، اما یونانی را به خوبی نمی‌داند، از این رو دستور زبانش، هرچند مفهوم را به روشنی می‌رساند، اما ناپخته‌تر است. تفاوت سبک میان دو نامه وی را می‌توان به حساب این گذاشت. دوم پطرس هم مانند دوم تیموتائوس پولس، از جهاتی وصیت‌نامه وی نیز به شمار می‌رود.

محتوا

موقعیتی که نامه دوم بدان می‌پردازد با موقعیت نامه اول به کلی متفاوت است. خوانندگان همان‌ها هستند، اما چند سال گذشته و او احساس ضرورت می‌کند که خطرهایی که از درون کلیسا را تهدید می‌نمایند خاطرنشان سازد. کلیسا همواره با دو گونه فشار روبروست: فشارهای بیرونی و فشارهای درونی، و این فشار دوم خطرناکتر است. شیطان هرگز نتوانسته از بیرون کلیسا را نابود کند. هرچه از بیرون بر فشار خود بیفزاید، کلیسا بزرگتر و نیرومندتر می‌شود. از این روست که در خلال سه سده نخست مسیحیت، زمانی که مسیحیان را مقابل شیران می‌افکندند، کلیسا با سرعت سرسام‌آوری رشد کرد. همچنین بدین خاطر است که امروزه کلیسا در چین - کشوری که مسیحیان در آن مورد آزار قرار می‌گیرند - با رشد مسیحیت روبرو هستید و می‌توانید روستاهایی را بیابید که اکثریت ساکنانش را مسیحیان تولد تازه یافته تشکیل می‌دهند. پس در جایی که در نامه اول پطرس مشکل خصومت با کلیسا بود، در اینجا با خطر بدعت روبرو می‌باشیم.

مقایسه میان اول و دوم پطرس

اول پطرس (۶۴ م.)	دوم پطرس (۶۷ م.)
«رنج» ۱۶ بار	«شناخت» ۱۶ بار
خطر	
ساده	موذیانه
بیرونی	درونی
جفا	بدعت
ضعف	
مدارا	فساد
اضطراب	ارتداد
وضعیت	
تولد	رشد
شیر	بلوغ
لحن	
تسلی	احتیاط
جلب توجه	هشدار
امید بازگشت مسیح	
نجات دادن	داوری کردن
دینداران	بی‌دینان

طرح کلی دوم پطرس

فصل ۱: به دست آوردن بلوغ

فصل ۲: حفظ کردن بلوغ

فصل ۳: نگاه داشتن روحیه

نامه دوم پطرس دقیقاً از همان الگوی نامه اولش پیروی می‌کند، و همین‌را بیشتر متقاعد می‌نماید که نگارنده هر دو یکی بوده است. بخشی در باب نجات وجود دارد، و پس از آن هم بخشی در باب خطر. سپس وی دست به ترسیم مفاهیم ضمنی می‌زند و خوانندگان را برای کنار آمدن با جفایی که می‌دانست به زودی از راه خواهد رسید، آماده می‌نماید.

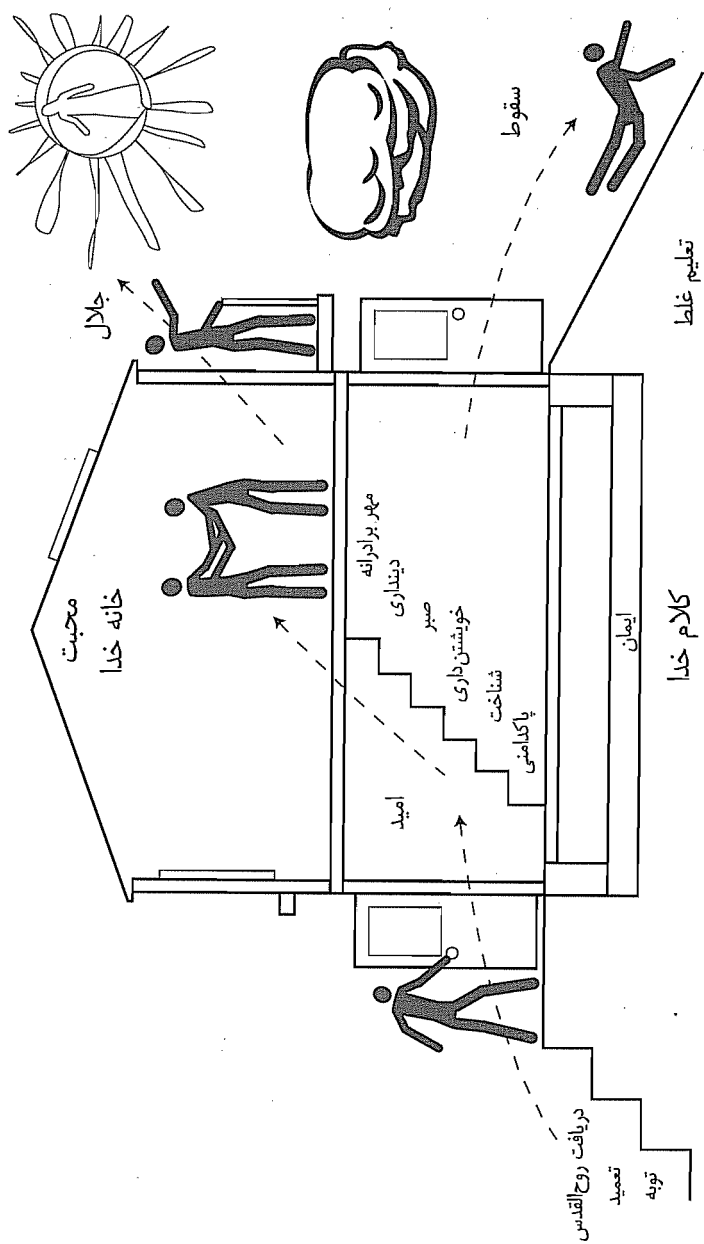
فصل ۱: به دست آوردن بلوغ

نامه اول درباره تولد تازه و لزوم داشتن اشتیاق برای «شیر کلام» صحبت می‌کند. اما در نامه دوم آنها را به عنوان افرادی بالغ طرف خطاب قرار داده، به رشد و بلوغ تشویقشان می‌کند. مسیحیان نابالغ نیازمند تجربه‌های تازه هستند؛ ایمانداران بالغ هم مشتاق شناخت. از آنها می‌خواهد که در زمره گروه دوم جای گرفته، باور کنند که شناخت به بلوغ می‌انجامد.

او واژه «شناخت» را ۱۶ بار به کار می‌برد، اما در هیچ‌کدام از موارد منظورش معنای آکادمیک آن نیست. دغدغه او این است که ایشان از خدا شناختی تجربی و بر پایه کلام به دست آورند. همچنین مشتاق است که همه آن چیزهایی را که در مورد خدا و ایمانشان می‌دانند به خاطر آورند. واژه‌هایی نظیر «از یاد برده»، «یادآوری»، «تازه کردن خاطرات» و «به یاد آوردن» را به کار می‌برد. زندگی مسیحی مستلزم یادآوری همیشگی حقیقت است. البته این یادآوری را در برترین شکلش می‌توان در خوردن نان و نوشیدن شراب عشای ربانی دید- فرمانی که به منظور یادآوری مسیح طراحی شده بود.

توصیف پطرس از زندگی بالگی که هر ایماندار جوایب آن است را می‌توان در نموداری که اهل بیت ایمان را نشان می‌دهد، خلاصه کرد:

به پله‌های ایمان که به سمت بالا می‌روند تا به در جلویی برسند توجه کنید. این پله‌ها در دوم پطرس نیستند، بلکه در موعظه پطرس در اعمال ۳۸:۲ قرار دارند. گام نخست «توبه کردن» است؛ گام دوم «تعمید گرفتن»؛ و گام سوم هم «دریافت کردن روح‌القدس». بیش از این دیگر پله‌ای نیست. در کتابم زیر عنوان «تولد عادی مسیحی» (هادر و ستاوتون، ۱۹۸۹)، با جزئیات بیشتر توضیح داده‌ام که چرا این پلکان باید بخشی از ورودی یک ایماندار به پادشاهی خدا باشد. باید اطمینان



حاصل نماییم که در ورودی را از آنچه که باید باشد، بالاتر نبریم. بسیاری از معلمان کتاب مقدس پله‌های دیگری به آن می‌افزایند که طی کردن آنها برای وارد شدن به خانواده الهی هیچ ضرورتی ندارد.

اما پس از آنکه سه پله را پیمودیم و وارد خانه شدیم، باز پلکانی دیگر به چشم می‌خورد. پطرس می‌گوید که برای افزودن بر ایمانمان باید صفاتی چند را بر شخصیت خویش بیفزاییم: پاکدامنی، شناخت، خویشتن‌داری، صبر، دینداری، مهر بردارانه و محبت.

با بالا رفتن از این پلکان قابلیت‌های لازم، امید خود را می‌سازیم، زیرا آنها به ما کمک می‌کنند تا دعوت و برگزیدگی خویش را تضمین نماییم. در حقیقت، این تضمین را از هیچ راه دیگری نمی‌توان به دست آورد. هرچه پیشرفت می‌کنیم، یقین ما در مورد آنچه که خدا انجام می‌دهد قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود.

بنابراین کلیسا بر شالوده ایمان بنا می‌شود، در امید رشد می‌کند و با محبت پر می‌شود. مضامین سه‌گانه پطرس در رساله اولش نیز در دیگر بخش‌های کتاب مقدس بار دیگر خود را نمایان می‌سازند.

در طبقه بالا بالکنی هست که از آن می‌توانید به سوی جلال پر بکشید، و در واقع ورودی آسمان است. پس پطرس خوانندگانش را تشویق به پیشروی می‌کند. همانجا روی میل طبقه همکف ننشینید. از پله‌ها بالا بروید و در اتاق بالا زندگی کنید. هرچه سریع‌تر بالا بروید.

بدین ترتیب بلوغ پاسخ بدعت است. کسانی که پیشرفت چندانی نمی‌کنند، در برابر تعلیم غلط موجود در همان طبقه همکف آسیب‌پذیر می‌باشند. اگر به تعلیم غلط گوش بدهند ناگاه خود را در حالی خواهند یافت که لغزش خورده و در حال سقوط کردن هستند.

پطرس بر آن حقیقتی تأکید می‌کند که موعظه کرده بود و اصلش از خودش نبوده است. او و دیگر رسولان و انبیا این حقیقت را از خدا دریافت کرده بودند. در حقیقت، انبیا گاه از همه معانی ضمنی آنچه که می‌گفتند آگاهی نداشتند، بلکه بیش از آنکه در خدمت مخاطبان هم‌عصر خود باشند، در خدمت نسل‌هایی عمل می‌کردند که قرار بود در آینده بیایند.

فصل ۲: حفظ کردن بلوغ

این فصل از دوم پطرس تقریباً واژه به واژه مشابه رساله یهوداست. البته این تنها جای کتاب مقدس نیست که در آن چنین مورد پیش می‌آید. اشعیا ۲ و میکاه ۴ هم دربرگیرنده متنی همسان می‌باشند، اما ناگزیر در این مورد که چطور چنین چیزی می‌تواند اتفاق بیفتد، پرسش‌هایی مطرح شده است.

هنگامی که در کلام خدا به چنین پدیده‌ای برمی‌خوریم، پنج امکان می‌تواند وجود داشته باشد. آنها عبارتند از:

- ۱- پطرس آن را از یهودا به وام گرفته است
- ۲- یهودا آن را از پطرس به وام گرفته است
- ۳- پطرس و یهودا هر دو آن را از جایی دیگر به وام گرفته‌اند
- ۴- پطرس و یهودا با هم دیدار کرده‌اند و در مورد مشکل به بحث نشستند و بر سر راه حلی به توافق رسیده‌اند، و آن را در نامه‌هایی جداگانه فرستاده‌اند.
- ۵- روح القدس به هر دو آنان دقیقاً همان کلمات را عطا فرموده است.

همه موارد بالا امکان‌پذیرند، هرچند خود من بیشتر میل دارم مورد پنجم را کنار بگذارم، چون روح القدس از انسان‌ها به عنوان واژه‌پرداز استفاده نمی‌کند. آموزه ما در مورد الهام کلام خدا نباید بر این دلالت نماید که نویسندگان تنها نقش ماشین تحریر را ایفا نموده‌اند. این آن چیزی نیست که کتاب مقدس درباره چگونگی نگاشته شدنش به ما می‌گوید. در حقیقت، دور است که روح القدس دقیقاً کلماتی مشابه را به دو فرد متفاوت عطا کند.

من ترجیح می‌دهم بگویم که در این میان همکاری یا تشریک مساعی صورت گرفته است. پطرس یکی از شاگردی بود که در حلقه دوستان نزدیکتر عیسی قرار داشتند و یهودا هم یکی از برادران خداوند بود، بنابراین به احتمال قوی ایشان همدیگر را می‌شناخته‌اند.

به هر روی، همپوشانی مطلب به نسبت اندک است. یهودا رساله‌ای بسیار کوچک است - تقریباً به اندازه فصل دوم پطرس. مطلبی که یهودا هم آن را پوشش داده، در ارتباط با چهار انحراف است که در کلیسا موجود بود.

۱- اعتقاد منحرف

همان گونه که در اسرائیل انبیای دروغین وجود داشتند، در درون کلیسا هم انبیای دروغینی بودند. به ما نگفته که پیغام ایشان دقیقا چه بوده، اما از طرز برخورد پطرس با مسئله پیداست که به طور مشخص دو اعتقاد دستخوش تغییر شده بود. آنان از دیدگاهی هم‌آمیغ (مبتنی بر وحدت همه ادیان) به شخص مسیح می‌نگریستند و نسبت به فیض خدا هم دیدگاهی پرشور و خیال‌انگیز داشتند.

الف) دیدگاه هم‌آمیغ به شخص مسیح

برخی از کلیساها می‌گفتند که عیسی تنها خداوند یگانه نبود، بلکه یکی از خدایان به شمار می‌رفت. او طریقی به سوی خدا بود، اما راه‌های بسیار دیگری هم وجود دارد. این واژه «تنها» بود که مورد حمله قرار گرفته بود. آنان شخص عیسی را مورد تحریف قرار داده و در خیال خود عیسایی ساخته بودند که با عیسای معرفی شده در انجیل‌ها تفاوت داشت. این تعلیم در کلیسای اولیه از رواج کامل برخوردار بود. برای مثال، کلیسای کولسی تحت تأثیر تعلیمی ناستیکی قرار گرفته بود که اثرات ویران‌کننده‌ای به دنبال داشت.

ب) دیدگاهی پرشور و خیال‌انگیز از فیض خدا

برخی از ایمانداران معترف به ایمان می‌پنداشتند مادامی که بلیت آسمان را در جیب دارند، چگونه زندگی کردن به راستی اهمیت ندارد. نگرش ایشان چنین بود که خدا آمرزیدن را دوست می‌دارد، و هر کاری که بکنید به آمرزیدن ادامه می‌دهد. این دیدگاهی مطلقا خیالی است و امروزه هم به طور گسترده‌ای موعظه می‌شود. اما مسلم است که منظور اصلی آن بوده که مسیحیان به گناه کردن ادامه بدهند و از رحمت خدا سوء استفاده کنند. چنین دیدگاهی فیض خدا را ضایع می‌سازد و ناگزیر به بی‌بند و باری اخلاقی منتهی می‌شود، زیرا هیچ بینشی از اهمیت دادن خدا به نحوه زندگی مسیحیان در آن وجود ندارد.

۲- رفتار منحرف

آنچه که بدان اعتقاد دارید بر رفتار شما اثر می‌گذارد. بنابراین اگر افراد تغییر کنند

یا ایمان مسیحی خود را با محیط اطراف تطبیق دهند، ناگزیر در کلیسا موجب بروز خطا می‌شوند. پطرس به توصیف گناهان زبانی‌ای می‌پردازد که در زندگی ایشان نمود پیدا کرده بودند. می‌گوید که ایشان گستاخ و متکبر افترا زننده و کفرگو هستند و دهان خود را گشوده سخنان باطل و خودستایانه می‌گویند. نه تنها سخنانشان که رفتارشان فاسد بود. آنان حاضر نبودند به خداوندی مسیح گردن بنهند. فرمان‌ها را نادیده می‌گرفتند.

هم پطرس و هم یهودا به منظور کمک به کلیساهایی که دچار انحراف شده بودند دست به قلم بردند. افسوس که کسانی هستند که به شیوه‌ای درست وارد خانواده الهی و اهل بیت ایمان می‌شوند، اما از در عقب بیرون می‌روند. کسانی هم هستند که از پله‌ها بالا می‌روند، در امید نیرومندتر می‌شوند، به اتاق محبت می‌رسند و برای جلال به پرواز درمی‌آیند. گروه اول به غضب و داوری خدا بازمی‌گردند. گروه دوم از آفتاب فیض و لطف او بهره‌مند می‌شوند.

۳- شخصیت منحرف

خاستگاه شخصیت تحریف شده، رفتار تحریف شده است. پطرس دست به توصیف اثرات این تعلیم غلط بر شخصیت افراد می‌زند. می‌گوید که بیش از انسان به حیوان شبیه می‌شوند، و به جای یاری گرفتن از روح خدا بر پایه غرایز خویش عمل می‌کنند. آژمند و شهوتران و غیرقابل اعتماد می‌شوند، چون عامل برانگیزاننده‌شان بیش از آنکه اصول اخلاقی باشد، خلق و خوی بشری است. به «ابره‌ای رانده از تندباد» و «امواج دریا» می‌مانند- تمثیل‌هایی روشن از یک شخصیت سست.

۴- گفتار منحرف

رفتار و شخصیت منحرف به ناچار در گفتار متداول در کلیسا نمود پیدا می‌کنند. غرغرکنندگان و گلایه‌گزاران بر ضد رهبری شوریده بودند، و ناآرامی‌ای به وجود می‌آید که سرانجام به تفرقه و عدم اتحاد می‌انجامد. آتش ناخرسندی کسانی را که قبلا از انحراف متأثر نشده بودند، در خود می‌بلعد، به طوری که نیروی متحدکننده انجیل را هم انکار می‌کنند.

هم پطرس و هم یهودا درباره این سلسله انحراف‌ها می‌نویسند تا جماعت با آنها به مقابله برخیزند، زیرا می‌دانستند که این انحراف‌ها کلیسا را به نابودی خواهند کشانید. این جفا نیست که کار کلیسا را می‌سازد، بلکه کلیسا همواره از درون فرومی‌پاشد. و از این رو بود که وقتی جفا بر کلیسا وارد شد، نتوانست در برابرش بایستد.

بنابراین پطرس نگران وضعیت خود ایمانداران در درون کلیساها بود. وی پیرامون ارتداد چند هشدار شدیداللقن صادر می‌کند. می‌گوید برای ایمانداران بهتر است که هرگز راه پارسایی را نشانند تا اینکه بشناسند و پس از آن دوباره به آغوش گناه بیفتند. وی برای توصیف کسانی که سقوط می‌کنند، لحنی تند به کار می‌برد- آنها به سگی می‌مانند که به قی خود بازمی‌گردد. آنها از گناه جدا شده بودند و اکنون قصد دارند که دوباره به سوی آن برگردند. یا اینکه به خوکی می‌مانند که پس از شسته شدن دوباره به گل و لجن بازگردد و در آن بغلتد.

خدا به همان اندازه که دغدغه گناه آنانی را که بیرون از کلیسا هستند دارد، دلواپس گناه ایمانداران نیز می‌باشد. در حقیقت، آن کسی که سقوط می‌کند بسیار شدیدتر از آنی که هرگز توبه نکرده بود، مجازات خواهد شد. این هشدار جدی و تام برای آنانی است که معتقدند چون به مسیح توکل کرده‌اند، حتی اگر زندگی‌شان با اعتراف ایمانشان مغایر باشد، باز در «امان» خواهند بود.

فصل ۳: نگاه داشتن روحیه

فصل پایانی دوم پطرس نگاهی به امید آینده دارد. باز هم انگیزه این تعلیم دغدغه‌های جاری کلیساهاست. برخی مدعی بودند که سخن گفتن در مورد بازگشت مسیح امری بیهوده است. مسیح دیگر باز نخواهد گشت. او کجا بود؟ پس پطرس به استهزاکندگان پاسخ می‌گوید. بدیشان یادآوری می‌کند که زمان نزد خدا مفهومی کاملاً متفاوت دارد. برای او یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز. هر روزی که بازگشت مسیح به تأخیر می‌افتد، نمونه‌ای است از بردباری خدا. تأخیر به خاطر «نجات ایشان» است. می‌گوید که روزی همه جهان هستی در آتش محو و نابود خواهد شد. یک هولوکاست دیگر برپا خواهد گردید، و این بار نه به واسطه توفان آب، که با توفان آتش خواهد بود. من گمان

نمی‌کنم که این آتش ناشی از یک انفجار هسته‌ای باشد؛ فکر می‌کنم خدا تمام انرژی موجود در هر اتم را آزاد خواهد کرد. او انرژی را در درون اتم حبس کرده است، بنابراین تنها کاری که لازم است انجام دهد باز کردن در این زندان می‌باشد؛ آنگاه کل جهان دود شده به آسمان خواهد رفت.

اما پطرس با یادآوری اینکه خوانندگانش از این آتش در امان خواهند ماند و آسمان جدید و زمین جدید همچون ققنوسی از میان شعله‌های آتش سر بر خواهد آورد، فصل مزبور را جمع‌بندی می‌کند. به آنچه شاهدان یهوه می‌گویند کاری نداشته باشید- این حقیقتی مسیحی است که در خود کتاب مقدس آمده! اما من متأسفم که مسیحیان تنها دوست دارند مطالبی را بشنوند که درباره رفتن به آسمان است- آسمان تنها اتاق انتظاری است که ما پیش از ورود به همه آن چیزهایی که خدا برایمان تدارک دیده، مدتی را در آن سپری خواهیم نمود.

یوحنا در کتاب مکاشفه خود مضمون زمین جدید آینده را شرح و بسط داده است. این زمین قرار است مرکز آینده باشد. مسیحیان تنها کسانی هستند که این مطلب را می‌دانند. همه به خاطر سوراخ شدن لایه اوزون و اقیانوس‌های آلوده و مرگ جنگل‌ها به هراس افتاده‌اند. مردم نگرانند چون می‌اندیشند که این یگانه سیاره‌ای است که ما برای زندگی کردن داریم. ما در این مورد چیزهای بهتری می‌دانیم؛ ما آسمانی جدید و زمینی جدید را انتظار می‌کشیم. می‌دانیم که قرار است چیزی پدیدار شود که به کلی با سیاره کنونی‌ای که ما می‌شناسیم فرق دارد، چون آن آسمان جدید و زمینی جدید خواهد بود که پارسایان در آن ساکن خواهند گردید. در آن نه از شرارت خبری خواهد بود و نه از جنایت، گناه، کثافت و پلیدی.

پطرس می‌گوید که اگر امیدمان را بر چنین آینده‌ای متمرکز کنیم، آن‌گونه زندگی خواهیم کرد که شایسته زیستن در آن دنیای جدید باشیم. به تعالیم دروغین گوش نخواهیم داد و خودمان را درگیرش نخواهیم نمود و آلوده‌اش نخواهیم شد. نه خواهیم گذاشت از کلیسای مرتد لکه‌ای بر دامانمان بنشیند، و نه دل به دنیا خواهیم بست.

پس یک امید خداپسندانه دفاعی واقعی در برابر بی‌بند و باری اخلاقی‌ای است که ممکن است از طریق تعلیم غلط به کلیسا راه پیدا کند. چشمانتان را بر دنیای جدید بدوزید، دنیای پارسایان که پاکی و درستی زندگی‌تان را حفظ خواهد کرد، زیرا

می‌دانید که اگر درست زندگی نکنید، هرگز به آن دنیای جدید راه نخواهید یافت. این هنگامی است که ما در ایمان، امید و محبت زندگی کنیم و آماده جلال باشیم. زمانی که صدای شیپور را می‌شنوید، نخستین پرواز آزاد خود را به سوی سرزمین مقدس تجربه خواهید نمود!

بر روی سنگ قبر پدربزرگم در نیوکسل دو کلمه از یک سرود قدیمی متدیست به چشم می‌خورد. در بالا نام او «دیوید لجر پوسن» نوشته شده، و در زیرش آمده «چه دیداری». اگر از پرستش پرسو صدا خوشتان نمی‌آید، آن طرف‌ها پیدایتان نشود، چون در آنجا فرشتگان اعظم فریاد سر داده، در شیپورهایشان خواهند دمید. همین برای برخیزانیدن مردگان کافی است، که دقیقاً هم همین اتفاق خواهید افتاد. آنانی که مرده‌اند ردیف‌های جلو را اشغال خواهند کرد، بنابراین نگران مردن خود نباشید.

پطرس با گزینشی سرد و بی‌روح نامه خود را به پایان می‌رساند. ما می‌توانیم تعلیم وی را نادیده گرفته در شمار سقوط کنندگان باشیم، یا در ردیف آنانی که به رشد کردن در فیض مسیح ادامه می‌دهند. پطرس می‌گوید که خدا توانست حتی لوط را در سدوم و غموره محافظت نماید. و همین کار را برای شما نیز خواهد کرد.

۲۱- یهودا

مقدمه

کتابی نادیده گرفته شده

یهودا را «نادیده گرفته شده ترین کتاب عهد جدید» نامیده‌اند. برای این امر

چند دلیل وجود دارد:

۱- کوچک است

این کتاب در کنار فیلمون و دوم و سوم یوحنا، یکی از کوچکترین کتاب‌های

عهد جدید را تشکیل می‌دهد.

۲- عجیب است

خوانندگان از اشاراتی که به مجادله میان فرشته اعظم میکائیل و شیطان بر سر

جسد موسی درمی‌گیرد، متحیر می‌شود. این به چه چیزی دلالت می‌کند؟ اشاره‌ای

که به «بنی قورح» و فرشتگانی شده که در تاریکی مطلق به بند و زنجیر کشیده

شده‌اند هم عجیب و غریب به نظر می‌رسد. مگر بنی قورح چه کرده بودند و چرا

فرشتگان در تاریکی مطلق به بند کشیده شده‌اند؟

۳- مورد ظن است

برخی به شیوه نقل قول یهودا از آپوکریفا اعتراض دارند. آپوکریفا نامی است که

به کتاب‌های یهودی نوشته شده در ۴۰۰ سال مابین ملاکی و انجیل متی داده‌اند.

این کتاب‌ها در کتاب مقدس‌های نسخه کاتولیکی قرار دارند، اما در کتاب مقدس

پروتستان حذف شده‌اند. هرگز این نوشتارها ادعا نمی‌کنند که کلام خدا هستند، زیرا دربرگیرنده عبارت «خداوند می‌فرماید»- که ۳۸۰۸ بار در عهد عتیق به کار برده شده- نمی‌باشند. به همین جهت در کتاب مقدس پروتستان آنها را حذف کردند. در طی آن ۴۰۰ سال میان دو عهد خدا هیچ سخنی نگفت. هیچ نبی‌ای نبود که از جانب وی کلامی بیاورد. این نوشته‌ها نبوتی نیستند، اما این بدان معنا نیست که فاقد هرگونه ارزش می‌باشند یا در آنها گفتاری درست نیامده است. بنابراین لزومی ندارد که به خاطر نقل قول‌هایی که از آپوکریفا در یهودا آمده، صرف اینکه نوشته‌های آپوکریفا غیرکانونی هستند، اصالت آن را مورد تردید قرار دهیم. این نوشته‌ها برای خوانندگان آشنا بودند و آنقدر ارزش و اعتبار داشتند که وی برای رساندن نکته مورد نظر خود بدان‌ها استناد نماید.

۴- شدیدالحن است

یهودا برخوردی منفی و عاری از مدارا دارد، چراکه وی می‌خواهد به ایمانداران هشدار دهد و ایشان را برای اقدام کردن به چالش دعوت نماید.

۵- تند و تیز است

یهودا به جراحی می‌ماند که کارد در دست گرفته غده سرطانی را بریده از بدن مسیح بیرون می‌اندازد. به همین خاطر لحنش تند و نیرومند است، چراکه می‌خواهد تعلیم شریر را محکوم نماید.

فشارها

موقعیت چنین اقتضا می‌کرد که یهودا چنین لحن تندی به خود بگیرد، به ویژه چون فشارهای وارده از سوی معلمان گمراه می‌توانست از درون میان قوم خدا خرابی به بار بیاورد. کلیساهای دو منبع با خطر روبرو هستند:

بیرونی

امکان فشار ناشی از جفا همیشه وجود خواهد داشت، هرچند سطوح آن متفاوت می‌باشد. امروزه کلیسا در ۲۲۵ کشور جهان دستخوش پدیده‌ای است که اصطلاحاً

«جفا» نامیده می‌شود. اما در حین فشارهای بیرونی، کلیسا به شکوفایی خود ادامه می‌دهد.

درونی

فشار از درون بیشتر مایه نگرانی است. نامه پولس به غلاطیان تشریح می‌کند که چگونه از همان سال‌های آغازین حیات کلیسا دغدغه کشیده شدن به سوی شریعت‌گرایی و آزاد اندیشی در درونش وجود داشته است. عیسی هم شریعت‌گرایی فریسیان را محکوم کرد و هم آزاد اندیشی صدوقیان را. با این وجود به وفور می‌توان نمونه‌هایی از هر دو این خطرات را در کلیسا، و به ویژه در میان مسیحیان نسل دوم مشاهده نمود. این دسته از ایمانداران هم می‌توانند بسیار کوتاه فکر شوند و معیارهایی از انضباط را بر کلیسا تحمیل کنند که فراتر از چیزهایی است که کتاب مقدس از ایمانداران انتظار دارد. یا اینکه می‌توانند بیش از اندازه بی‌قید و بند شوند و بر خلاف روش رسولان، بر رفتارهای جاری خود هیچ انضباطی را اعمال نمایند.

دیدگاه‌های مختلف را می‌توان به همین ترتیب خلاصه کرد. شریعت‌گرایی به شما می‌گوید که برای گناه کردن آزاد نیستید، و چنانکه خواهیم دید، برای گناه کردن آزاد نیستید. بی‌بندوباری می‌گوید که برای گناه کردن آزادید و اکنون که دیگر مسیحی شده‌اید دیگر هیچ مشکلی در بین نیست - بلیت آسمان را در جیب دارید، بنابراین دیگر لزومی ندارد نگران باشید. اما آزادی راستین مسیحی می‌گوید: «شما برای گناه نکردن آزادید. گناه در زندگی ایمانداران نقش دارد، اما مسیح ما را از قدرت گناه آزاد کرده.» پس دغدغه‌های یهودا با نگرانی‌های عیسی و پولس رسول تفاوتی نمی‌کند. یهودا رساله‌ای ژرف با پیغامی بسیار مهم و حیاتی برای کلیسای امروز می‌باشد.

اما پس از تشریح برخی اشکالات یا دشواری‌ها، هیچ تردیدی وجود ندارد که درک این کتاب انسان را به چالش وامی‌دارد. من برای آنکه مفهوم رساله را روشن‌تر نمایم، آن را تفسیر کرده‌ام.

یک تفسیر

این نامه از سوی یهودا، یکی از غلامان خریداری شده توسط عیسیای پادشاه، و برادر یعقوب فرستاده شده که شما او را می‌شناسید.

طرف خطاب نامه آنانی هستند که از دنیا فراخوانده شده‌اند، کسانی که اکنون در خانواده پدرشان خدا محبوب می‌باشند، و برای هنگام ظهور عیسیای پادشاه نگه داشته شده‌اند. باشد که از رحمت، آرامی و محبتی که بیشتر تجربه کرده بودید، هر چه بیشتر و بیشتر نصیبتان شود.

ای محبوبان، من اشتیاق فراوان داشتم که با شما پیرامون نجات عظیمی که در آن با هم سهیم هستیم سخن بگویم، اما دریافتم که ناگزیرم نامه‌ای کاملاً متفاوت از آن برایتان بنویسم. باید شما را برانگیزانم تا به کوشش و مبارزه دردناک برای حفظ ایمان راستینی که یکبار برای همیشه از مقدسان نسل اول به شما رسیده است، ادامه بدهید. شنیده‌ام که عده‌ای افراد معین، که نامشان را نمی‌برم در میان شما رخنه کرده‌اند- مردان بی‌دینی که از مدت‌ها حکم نابودی‌شان از دیرباز صادر شده است. ایشان فیض آزاد خدا را بهانه‌ای برای بی‌قیدی اخلاقی و قیحانه خویش قرار داده آن را تحریف می‌کنند، و عیسیای پادشاه را که یگانه ارباب و خداوند ماست انکار می‌نمایند.

اکنون می‌خواهم چند حقیقت بی‌چون و چرایی را که از گذشته به خوبی و به طور کامل می‌دانستید، به شما یادآوری کنم؛ به ویژه آنکه خدا کسی نیست که بتوان وی را به بازی گرفت. حتماً به یاد دارید که خداوند کل یک قوم را به سلامت از مصر بیرون آورد، اما بار دیگر که برای مداخله پا به میان نهاد، ایشان را به سبب آنکه به وی توکل نکرده بودند، هلاک ساخت.

حتی فرشتگانش هم از قوم وی مستثنا نبودند. آن زمانی که برخی از آنان جایگاه و مقام خود را نادیده گرفتند و شأن خویش را زیر پا گذاردند، وی آنها را دستگیر نموده برای همیشه در قعر تاریکترین سیاه‌چال به زنجیر کشید تا روز داوری عظیم فرابرسد و محاکمه آنان انجام شود.

و به همین ترتیب، ساکنان سدوم و غموره به همراه شهرهای مجاورشان، که آتش شهوات خویشان را با هرزگی آشکار فرومی‌نشانیدند و این عمل را به روشی غیرطبیعی انجام می‌دادند دقیقاً به سرنوشت آن فرشتگان دچار شدند. آتشی که آنها

را در خود فرو برده و تا دوران‌ها ایشان را خواهد سوزانید برای همه ما هشدارى بسیار جدی است.

به رغم چنین نمونه‌هایی در تاریخ، این افراد که به درون جماعت رخنه کرده‌اند بدن‌های خویش را دقیقاً به همان ترتیب می‌آیند. ایشان اقتدار الهی را دست کم گرفته فرشتگان پر جلال را بدنام می‌سازند. با این حال حتی میکائیل - رئیس فرشتگان، که خود نامش به معنای «خداگونه» است - زمانی که بر سر پیکر موسی با شیطان سرگرم بحث بود، جرأت نکرد مستقیماً او را به کفرگویی متهم نماید، و به همین بسنده کرد که همه اتهامات را به خود خدا واگذار کرده تنها بگوید: «خداوند تو را توبیخ فرماید.»

اما این مردانی که در میان شما هستند، از بدگویی کردن در مورد چیزهایی که نمی‌فهمند درنگ نمی‌ورزند و تنها چیزهایی که می‌فهمند دلیلی است بر آنچه که نمی‌کنند، زیرا شناختشان از زندگی صرفاً برخاسته از غرایز حیوانی ایشان است و بس، درست مانند جانوران وحشی که هیچ ظرفیتی برای عقل و منطق ندارند. وای بر ایشان! آنها به همان راهی رفته‌اند که قائن رفت. شتابان همان راه خطایی را می‌پویند که زمانی بلعام پیمود، و درست برای همان انگیزه - پول. سرانجامی جز فرجام قورح طغیانگر در انتظارشان خواهد بود.

اینان با بی‌شرمی در مشارکت شام محبت‌آمیز شما شرکت می‌کنند، در حالی که تنها به دنبال چراگاهی برای خود می‌گردند. همچون صخره‌های غرق شده، تنها کاری که از دستشان برمی‌آید شکستن کشتی‌هاست. به ابرهای بی‌بارانی می‌مانند که از باد به عقب رانده می‌شوند. مثل درختان ریشه‌کن شده پاییزی هستند که نه برگی دارند و نه میوه‌ای، گویی دوبار مرده‌اند. به امواج وحشی دریا می‌مانند که اعمال ننگین خودشان را همچون کف‌های آلوده برمی‌آورند. مثل ستارگان سرگردانی هستند که از مدار خود خارج شده در حال سقوطند و سرنوشتی جز نابودی و محو شدن در تاریکی ابدی ندارند.

خنوخ، که نسل هفتم پس از نخستین انسان، یعنی آدم بود، همه اینها را پیش‌بینی کرد. او زمانی که اعلان نبوتی خود را بر زبان می‌آورد، به اینان اشاره می‌کرد: «اکنون بنگرید! خداوند با ده هزار فرشته‌اش از راه رسیده تا بر همه انسان‌ها داوری کند و بی‌دینان را به خاطر همه کارهای خلاف دینداری که مرتکب شده‌اند

و سخنان زشتی که بر ضدش گفته‌اند، محکوم نماید.» این افراد گلایه‌گزارانی هستند که همیشه ناراضی‌اند، همواره شکایت می‌کنند و ایراد می‌گیرند. دهانشان پر از گزافه‌گویی در مورد خودشان می‌باشد، اما زمانی که به سودشان باشد تملق دیگران را می‌گویند.

حال ای عزیزان، لازم است آنچه را که رسولان خداوند ما عیسی مسیح در مورد وقوع رویدادها گفته‌اند را به یاد آورید. آنان پیش‌گویی کرده‌اند که در زمان‌های آخر استهزاکنندگانی پیدا خواهند شد که زندگی‌هایشان تنها بر پایه تمینات خلاف دینداری خواهد بود. مردمانی از این دست تنها کاری که می‌کنند ایجاد دودستگی در میان شماسات، چراکه ایشان فقط بر اساس غرایز طبیعی خویش عمل می‌کنند و از هدایت روح‌القدس بی‌بهره‌اند.

اما شما عزیزان هم خودتان را بر بنیاد استوار مقدس‌ترین ایماتان بنا نمایید و در راهی که روح‌القدس پیش پایتان می‌گذارد دعا کنید. در محبت با خدا بمانید، صبورانه انتظار زمانی را بکشید که خداوندمان عیسی مسیح با رحمت مطلق خود حیات بی‌زوال را برایتان به ارمغان آورد. من هم می‌خواهم به شما توصیه‌ای بکنم. به طور خاص نسبت به آنانی که هنوز متزلزلند، مهربان و ملایم باشید. کسانی که منحرف شده‌اند را باید پیش از آنکه به سختی بسوزند از آتش برهانید. باید با کسانی که کاملاً آلوده شده‌اند بهتر از آنچه که سزاوارش هستند رفتار کنید، هرچند هرگز نباید امکان آلوده شدن خودتان را هم از نظر دور بدارید، حتی اگر این آلودگی در جامه‌های زیرتان باشد. بیایید تنها آن یگانه‌ای را بستابید که شما را از لغزیدن محافظت می‌کند و بی‌عیب در حضور پرچلال خود ایستاده نگاه می‌دارد، اما با شادی عظیم- بر آن خدای یگانه و نجات‌دهنده ما، به واسطه خداوند ما عیسی مسیح از پیش از آغاز تاریخ، حال و تا به ابد جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد. ایدون باد. [این همان عبارتی است که به معنای «آمین» می‌باشد].

یهودا کیست؟

یهودا دومین برادر کوچکتر عیسی بود. نام وی در زبان انگلیسی (Jude) کوتاه شده نام (Judas) می‌باشد که برای تشخیص وی از رسولی که به عیسی خیانت کرد، نام او را کوتاه کردند.

زمانی که نامه نگاشته شده به دست یعقوب، یکی دیگر از برادران عیسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که برادران عیسی مادامی که زنده بود بدو ایمان نداشتند. این از شک و ناباوری ایشان نسبت به ادعاهای وی در مورد مسیحا بودنش - که در انجیل یوحنا (یوحنا ۷:۴) ثبت شده - پیداست. موسم برگزاری عید خیمه‌ها در اورشلیم بود، و آنان وی را به خاطر ادعای فرستاده شدن از سوی خدا دست انداخته بودند. همه می‌دانستند که اگر ماشیح ظهور کند، باید در ایام جشن خیمه‌ها باشد، از این رو گفتند که بهتر است او هم برای نشان دادن خودش به اورشلیم برود. عیسی بدیشان فرمود که هنوز زمان آن فرا نرسیده که خودش را به عموم بشناساند، اما در خفا به اورشلیم رفت و در جشن شرکت کرد.

اما پس از رستاخیز، وضعیت عوض شد و برادرانش به میسیونرهای عیسی تبدیل شدند. یعقوب و یهودا دو نامه نوشتند و هر دو در کمال دقت رابطه خود را با عیسی کوچک جلوه داده، ترجیح دادند بر رابطه روحانی‌شان متمرکز شوند. هر دو ایشان خود را «غلام عیسی» می‌خوانند.

محتوا

آلودگی اخلاقی

پیداست که یهودا در صدد بوده که نامه‌ای کاملاً متفاوت به رشته تحریر درآورد. در همان ابتدای نامه‌اش می‌گوید: «اشتیاق بسیار داشتم درباره نجاتی که در آن سهیم هستیم به شما بنویسم.» اما زمانی که شنید در کلیساهایی که مورد خطابش هستند چه اتفاقی افتاده، تغییر عقیده داد. پس چنین می‌افزاید: «از شما استعفا می‌کنم به کوشش دردآلود خویش برای ایمانی که زمانی از مقدسان به شما تحویل داده شد، ادامه دهید» (ترجمه از نگارنده است).

واژه «دردآلود» نشان دهنده شدت کوشش و کشمکش است. در حقیقت، این دردآلودترین کشمکشی است که ایشان با آن روبرو خواهند بود. به ویژه از این جهت دردآلود است که آنان ناگزیرند با برادران و خواهران خودشان رویاروی شوند. این کشمکش در ارتباط با معلمان بدعت‌گذاری است که کلیسا را به گمراهی می‌کشاند. یهودا می‌دانست که اگر با ایشان برخورد نشود، به آلوده ساختن اعضا ادامه خواهند داد.

نیمه نخست نامه پیرامون آلودگی بسیار خطرناکی است که به درون کلیساهایی که یهودا بدیشان می‌نوشت، رخنه کرده بود. سپس نیمه دوم نامه است که بدیشان می‌گوید چگونه باید با موقعیتی که در آن قرار دارند به روشی ملایمت‌آمیز برخورد نمایند. نخست در چهار مرحله خواهیم دید که آلودگی چه تأثیری بر کلیسا می‌گذارد.

۱- اصول اعتقادات

یهودا به طور خلاصه می‌گوید که مردم چگونه به طور پنهانی به درون مشارکت راه یافته‌اند. معنای ضمنی‌اش این است که اعمال ایشان مخفیانه و انگیزه‌هایشان شریرانه بوده است. آنان مشارکت را با تعلیم و رفتار خود مسموم ساخته‌اند، و به همین دلیل باید با آنها برخورد شود. تعلیم غلط به سرطانی می‌مانست که در سرتاسر بدن گسترش می‌یابد و اگر کسی جلوییش را نگیرد، سرانجام مرگ را با خود به ارمغان می‌آورد. آشکار است که تعلیم غلط مورد نظر شبیه همان تعلیمی است که پطرس در رساله دوم خویش بدان می‌پردازد، از این روست که هر دو نامه مبحثی همسان را ارایه می‌نمایند. به باور من یهودا به عنوان بخشی از تحقیق خود از دوم پطرس بهره گرفته و از اینکه بخشی از آن را واژه به واژه در نامه خود بیاورد، خشنود بوده است.

معلمان دروغین به طور مشخص در دو حیطة گمراه بودند. ایشان دیدگاهی احساساتی و خیال‌انگیز به خدا و دیدگاهی هم‌آمیغ نسبت به عیسی داشتند.

الف) دیدگاهی خیال‌انگیز نسبت به خدا

دیدگاه احساساتی ایشان نسبت به خدا فیض خدا را دستاویزی برای بی‌بندوباری اخلاقی قرار می‌داد. آنها خدا را همچون «پیرمردی مهربان» می‌دیدند که دست نوازشی بر سرتان می‌کشد و می‌گوید: «بیا ببخشیم و فراموش کنیم. تنها چیزی که من می‌خواهم این است که تو شادمان باشی.» این یک کاریکاتور از خداست که اغلب در تلویزیون‌ها هم بدان موعظه می‌شود- خدایی ملایم و بی‌خیال که حتی آزارش به یک مورچه هم نمی‌رسد. این دیدگاهی خیال‌انگیز به خدا هست، اما به هیچ روی کتاب مقدسی نیست. خدا هرگز گناه را نادیده نمی‌گیرد، بلکه با آن برخورد می‌کند. باید دیدگاه غیرخیال‌انگیز و کتاب مقدسی را جایگزین چنین

دیدگاهی نماییم.

ب) دیدگاهی هم‌آمیغ نسبت به عیسی

ایشان در عین حال نسبت به عیسی دیدگاهی هم‌آمیغ داشتند. آنها دیگر معتقد نبودند که عیسی یگانه ارباب و خداوند است، و می‌کوشیدند تا او را هم‌ردیف با دیگران قرار دهند - وضعیتی که امروزه هم به وفور با آن روبرو هستیم. به مجردی که عیسی را با محمد و بودا و دیگران در یک پانتئون (= ایزدستان - م) جای دهید، دیگر او یگانه راه برای رسیدن به خدا نخواهد بود. دیگر او «راه و راستی و حیات» نیست، بلکه «یک راه، یک راستی و یک حیات» خواهد بود در میان راه‌ها و راستی‌ها و حیات‌های دیگر.

۲- رفتار

زمانی که اصول اعتقادی یک کلیسا را منحرف کردید، دیری نمی‌پاید که رفتار آنان نیز به هم می‌ریزد. در نهایت این باور هر انسان است که نوع رفتار وی را تعیین می‌کند، پس یهودا به شدیدترین بخش هشدار خود می‌رسد. آنچه را که اتفاق افتاده را در سه گروه تاریخی به ایمانداران یادآوری می‌کند.

الف) اسرائیل در بیابان

یهودا داستان بنی اسرائیل را از خروج ۳۲ بازگو می‌کند، که چگونه گوساله طلایی ساختند و به دام بی‌بندوباری اخلاقی و بت‌پرستی افتادند. دیدگاه ایشان از خدا از دیدگاهی که موسی در ده فرمان از خدا آرایه کرده بود و تعالیم متعاقب آن دور شده بود. در نتیجه دیدگاهی غلط نسبت به همدیگر پیدا کرده، به جای محبت کردن به هم به شیوه‌ای که یادشان داده بودند، شروع به بدرفتاری با همدیگر نمودند. نتیجه این شد که هیچ‌کدام نتوانستند به کنعان راه یابند. از مصر رهیده بودند اما هرگز وارد سرزمین موعود نشدند. آغاز کردند اما هیچ‌گاه به پایان نرساندند.

این رویداد در عهد جدید سه بار و از سوی سه نویسنده مختلف برای هشدار به مسیحیان به کار گرفته شده تا بدانند تنها آنانی وارث همه چیزهایی که خدا برایشان تدارک دیده می‌شوند که به پایان برسانند، نه فقط کسانی که شروع کنند. پولس،

نویسنده به عبرانیان و یهودا سه نفری هستند که این مضمون را به کار برده‌اند. پس هشدار صریح است: اگر بنی‌اسرائیل از مصر رهانیده شدند اما هرگز به سرزمین موعود راه نیافتند، این اتفاق امروز هم می‌تواند برای ایمانداران بیفتد. آنچه که پشت سر گذاشته‌اید کافی نیست. مهم آن چیزی است که پیش رو دارید. اگر می‌خواهید در بیابان هلاک نشوید، باید پایداری به خرج دهید.

ب) فرشتگان در کوه حرمون

یهودا به آنچه که در کوه حرمون بر فرشتگان گذشت نگاهی می‌اندازد. جزئیات آن را می‌توانیم در کتاب آپوکریفایی خنوخ بخوانیم (هرچند، همان گونه که بیشتر خاطر نشان کردیم، کتاب‌های آپوکریفا جزو کتاب مقدس به شمار نمی‌روند). در ناحیه کوه حرمون ۲۰۰ فرشته زنانی را فریب دادند و ایشان را باردار کردند. از این آمیزش هولناک میان فرشتگان و انسان‌ها موجودات دورگه شبیح‌گونه‌ای پا به دنیا نهادند که نفیلیم (Nephilim) نام گرفتند- خدا را شکر که همه آنها مرده‌اند. نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که آنها چه شکلی بودند- در برخی از ترجمه‌ها آنها را «غول‌ها» نامیده‌اند. خدا برای زندگی نظم خاصی را معین فرموده است، و آمیزش جنسی فرشته با انسان به همان اندازه برای او اهانت‌آمیز است که آمیزش انسان با حیوانات.

نتیجه این رفتار آن بود که خشونت سراسر زمین را پر ساخت، و جنسی معلول و اعتقاد به علوم غیبی نیز در همه جا شایع گشت. حتی در پیدایش می‌خوانیم که خدا از اینکه بشر را آفریده محزون شد- به نظر من این یکی از غمگین‌ترین آیه‌های کتاب مقدس است.

بنابراین یهودا می‌گوید که اگر قوم خدا اسرائیل و فرشتگان نتوانستند از داوری بگریزند، چگونه شما مسیحیان می‌پندارید که می‌توانید از آن فرار کنید؟

پ) سدوم و غموره

نمونه سوم با سدوم و غموره در ارتباط است. این شهرها را همه می‌شناسند، اما دو شهر دیگر هم به نام‌های ادمه (Admah) و صبویئم (Zeboiim) هم بودند که با دو شهر پیشین چهار شهر واقع در منتها الیه جنوب دریای مرده را تشکیل

می دادند. در موعد مقرر زمین لرزه این شهرها را به کام خود فرو بردند. دریای مرده به عدد هشت انگلیسی شبیه است. شهرهای مزبور در پایین جنوبی ترین بخش دریاچه که اکنون در حال خشک شدن است، قرار داشتند. بنابراین این امکان وجود دارد که سدوم و غموره در زمانه ما از نو پدیدار شوند. چه رویداد نمادینی می تواند باشد!

از نوشته های یوسفوس، مورخ یهودی می دانیم که سدوم و غموره در ۲۰۰۰ سال پیش از زایش عیسی آتش گرفتند و تا روزگار عیسی هنوز در حال سوختن بودند. زمانی که عیسی در گفتار خود از آنها یاد می کرد، برای شنوندگانش کافی بود که تنها به فاصله ۳۰ دقیقه از اوزشلیم خارج شوند تا بتوانند دود برخاسته از آن مکان ها را ببینند.

این دو شهر از این جهت مورد مجازات قرار گرفتند که برخلاف قوانین الهی رفتار کرده بودند. با روابط همجنس گرایانه در آنجا به مدارا برخورد می شد، درست مانند امروز که انتقاد از پیوند دو همجنس به لحاظ سیاسی امری نادرست و به نوعی تبعیض جنسی به شمار می رود.

یهودا به مسیحیان هشدار می دهد که اگر از همان الگو پیروی کنند، خدا داوری شان خواهد نمود. با خدا نمی توان بازی کرد. او از بت پرستی (که به خود او لطمه می زند) و بی بندوباری اخلاقی (که به خود مرتکبین لطمه می زند) بیزار است. شاید بی درنگ حق آنان را کف دستشان نگذارد، اما سرانجام همه آلودگی های اخلاقی را از چهره آفرینش خود خواهد زدود و متخلفان را مجازات خواهد کرد.

۳- شخصیت

وقتی اصول اعتقادی منحرف شوند، کمی بعد رفتارشان به پیروی از آن منحرف خواهد شد. با انحراف رفتار، شخصیت نیز دچار انحراف خواهد شد- حاصل تکرار یک عمل عادت است و حاصل تکرار یک عادت هم شکل گیری شخصیت و حاصل شخصیت شما هم سرنوشتی است که در انتظار شما می باشد. پس مرحله سوم در آلودگی اخلاقی کلیسا آن است که شخصیت به طور فزاینده ای دنیوی شود. سپس یهودا بر شخصیت های معلمان دروغین و مشابهت هایشان با شخصیت های سه نفر در عهد عتیق، متمرکز می شود.

الف) قائن

وی با قائن، که از سر حسادت برادر خود را کشت، می‌آغازد (پیدایش ۴). به خوانندگان می‌گوید که انگیزه معلمان دروغین تا اندازه‌ای مانند انگیزه قائن، حسادت است و می‌توانند شنوندگان خود را تحت تأثیر قرار دهند.

ب) بلعام

در ادامه به سراغ بلعام نبی می‌رود، که در ازای نبوت کردن بر ضد اسرائیل به او پیشنهاد پول دادند (اعداد ۲۲). پول دوستی چنان بر بلعام غلبه کرده بود که خدا مجبور شد از طریق الاغش به او هشدار دهد! همچنان که قائن مرد خشم بود، بلعام هم مرد آز و مال‌اندوزی بود.

پ) قورح

قورح مرد جاه‌طلبی بود که به موسی حسد می‌ورزید و می‌خواست برای خودش دم و دستگاهی به راه بیندازد (اعداد ۱۶). او کامل‌کننده این سه‌گانه نومیدکننده است. برای قورح موارد مشابه امروزی نیز وجود دارد. کلیساهای جدید امکان بزرگ شدن دارند، اما پرواضح است که برخی از آنها بر اساس دلایل غلط به وجود آمده‌اند. دلیل برپایی آنها این بوده که کسی می‌خواسته خودش را نشان دهد- «بنی قورح» امروزی که حاضر به پذیرش رهبری خدادادی نیست و می‌خواهد به راه خود برود. در پایان قورح و ۲۵۰ نفر دیگر به خاطر مخالفت با اقتداری که خدا به موسی داده بود، مورد داوری قرار گرفته در دل زمین فرو رفتند و هلاک شدند. هر سه این شخصیت‌ها خودمحور بودند و هر سه هم باعث مرگ دیگران شدند. آنها شخصیتی را به تصویر می‌کشند که در صورت عدم برخورد با معلمان دروغین در کلیسا پدیدار خواهد شد. خشم، آز و جاه‌طلبی جملگی صفاتی بارز هستند.

۴- گفتار

اما اینها تنها معضلاتی نبودند که کلیسا با آن روبرو بود. وقتی شخصیت منحرف شود، گفتار هم منحرف خواهد شد، چراکه گفتار از شخصیت انسان‌ها نشأت می‌گیرد. یهودا به توصیف آن طرز سخن گفتنی می‌پردازد که مشخصه

انسان‌هایی است که به درون مشارکت رخنه کرده‌اند. نشانه‌های حتمی پوسیدگی درونی غرغر کردن و گله‌گذاری‌های مداوم، نق زدن، تحقیر فرودستان، تملق‌گویی فرادستان، ریشخند و تمسخر کردن هر آنچه که قادر به درکش نیستند و از همه مهم‌تر زد کردن اقتدار دیگران می‌باشد. مراقب کسانی باشید که چون مشارکتی دیگر ارضایشان نمی‌کرده، به مشارکت شما پیوسته‌اند - شش ماه دیگر مشارکت شما هم ایشان را ارضا نخواهد نمود! غرغرکنندگان و عیب‌جویانی که همیشه از جایی به جای دیگر می‌روند، به دنبال یک مشارکت کامل می‌گردند. این جمله قدیمی راست است که می‌گوید: «اگر به دنبال مشارکتی کامل می‌گردید، به آن ملحق نشوید، چون حتماً آن را ضایع خواهید کرد!»

عبارتی شگفت‌انگیز

شاید شگفت‌انگیزترین آیات رساله یهودا درباره فرشته‌ای است که بر سر جسد موسی با شیطان منازعه می‌کند. این مطلب اشاره‌ای است به عبارتی غیرعادی در انتهای تثنیه، آنجایی که می‌خوانیم موسی بر کوه نبو مرد، اما «احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.» پس اگر کسی با او نیست و کسی هم نمی‌داند که گور او کجاست، پس چه کسی او را دفن کرد؟ پاسخ این است که خدا میکائیل فرشته را برای تدفین موسی فرستاد. فرشتگان موجوداتی بسیار عملگرا هستند. هم آسب‌های خوبی هستند (ایلیا دریافت که فرشتگان می‌توانند خوراک‌های عالی ببینند) و هم ارابه برانند (این را هم ایلیا کشف کرد). در روزگار کنونی ما هم شنیده‌ام که در افغانستان فرشتگان دوچرخه سوار می‌شوند، یا از میسیونری که سوار بر موتور است محافظت می‌کنند! فرشتگان با لباس شب سپید، پرزرق و برق، بال، چنگی در دست و موهای بلند بور ظاهر نمی‌شوند. عبرانیان ۱۳ از «ندانسته‌پذیری کردن از فرشتگان» سخن می‌گویند که به طور قطع اگر ظاهر آنان عجیب و غریب بود شناخته می‌شدند. آنها مانند آدم‌های عادی هستند.

به هر روی خدا این فرشته را با یک بیبل فرستاد تا جسد موسی را دفن کند، اما زمانی که وی بدانجا رسید، شیطان را بر بالای سر جسد ایستاده دید و به او گفت که این جسد از آن اوست. نکته آموزنده این است که در رویارویی میان این دو میکائیل حتی شیطان را تویخ نمود. می‌توانیم به اندازه شیطان وقیح باشیم، اما

انسان باید بسیار احمق باشد که به شیطان تاسی جوید. او از ما بسیار زیرکتر است. زمانی که می‌شنوم جوانان می‌گویند: «ای شیطان ما تو را نهیب می‌دهیم.» سخت نگران می‌شوم. میکائیل در عمل گفت: «خداوند تو را توبیخ نماید» و ابلیس رفت و میکائیل هم چنان که باید موسی را دفن کرد.

برخورد با انحراف

پس از آنکه چهار زمینه نگرانی یهودا- اصول اعتقادی، رفتار، شخصیت و گفتار- را مورد ملاحظه قرار دادیم، حال لازم است که این پرسش را مطرح کنیم که امروزه چگونه باید با مشکلات مشابه مقابله نماییم.

۱- باید انتظار مشکلات را داشته باشیم

نخستین چیز این است که وقتی مشکلی در کلیسا بروز می‌کند، نباید جا بخوریم. برخی از مسیحیان بیش از اندازه می‌هراسند، اما هم انبیای عهد عتیق و هم رسولان عهد جدید به ما گفته‌اند که باید انتظار بروز مشکلات را داشته باشیم. خود عیسی درباره آمدن گرگان در لباس میش به ما هشدار داده است. چرا اکنون که پیش‌گویی‌ها تحقق می‌یابند، چرا باید متحیر شویم؟ از اینها گذشته، ما هنوز به طور کامل نجات پیدا نکرده‌ایم و همواره در کلیسا با مشکلاتی روبرو می‌شویم. این شیوه برخورد ما با مشکلات است که اهمیت دارد. نباید جا بخوریم، بلکه باید وجودشان را پذیرفته با آنها برخورد کنیم.

۲- باید در برابر آنچه که در حال روی دادن است ایستادگی کنیم

جالب توجه است که یهودا بر علیه شیطان به خاطر خرابکاری‌اش اعلام جرم نمی‌کند. او نوک پیکان سرزنش خود را به سوی «اینان» می‌نشانه می‌گیرد که مسئول بروز مشکل می‌باشند. و کاملاً تصریح می‌کند که در کلیسا برخی افراد هستند که کارشان سخن گفتن بر ضد انحرافات و اشتباهات است. انسان باید با آن برخورد کند- این کار خدا نیست. یهودا به خدمت خنوخ، نخستین نبی کتاب مقدس اشاره می‌کند- او نخستین کسی بود که از خداوند برای دیگران پیغامی دریافت کرد. این پیغام حاوی این هشدار بود که خدا برای داوری و برخورد با کل آن نسل

خواهد آمد. زمانی که خنوخ پسر دار شد، ۶۵ سال داشت، و از خدا پرسید که او را چه بنامد. خدا بر آن پسر نامی غیرعادی نهاد. او فرمود: «او را [وقتی بمیرد، اتفاق خواهد افتاد] بنام» - همو که ما وی را متوشالاح می‌شناسیم. آشکار است که او بیش از هر انسانی بر روی زمین زیست، زیرا خدا آنقدر بردبار است که پیش از فرود آوردن داوری خود تقریباً یک هزاره صبر کرد. در روزی که متوشالاح مرد، باران شروع به باریدن کرد. اما تا آن زمان نوح، نوه متوشالاح کشتی‌ای ساخته بود. خدا برای داوری کردن آن نسل، ۹۶۹ سال انتظار کشید. این مارتین لوتر بود که گفت: «اگر من جای خدا بودم، خیلی پیشتر از این کل جهان را با خاک یکسان می‌کردم.» یهودا می‌خواست به طور ویژه بر این انگشت بگذارد که رفتار معلمان دروغین «بی‌دینانه (خدانشناسانه)» است. وی در کل این واژه را پنج بار به کار می‌برد. خداشناسی یا دینداری به موضوع تمسخر آنان تبدیل شده بود. رسولان عهد جدید به ما هشدار می‌دهند که در ایام آخر استهزاکنندگانی خواهند آمد و دینداری را به ریشخند خواهند گرفت. مواقعی هست که مسیحیان به این دلیل که می‌خواهند دیندار باشند سوژه خنده دیگران واقع می‌شوند و این امر خلاف روال طبیعی ملقی می‌شود. بی‌دینی امری «نهادینه شده» به شمار می‌رود و اگر کسی جز این بیندیشد، به نظر عجیب و غریب می‌آید.

۳- می‌توانیم از شدت خسارات بکاهیم

سپس یهودا در ارتباط با اینکه ایمانداران چگونه باید از خودشان و دیگران محافظت نمایند، توصیه‌هایی ارائه می‌کند.

الف) خودشان

راه اول ایمانداران برای برخورد با آن این است که از داشتن رابطه درست با خدا اطمینان حاصل کنند و خویشتن را بر بنیاد ایمان، امید و محبت بنا نمایند. هرچه نیرومندتر باشیم، احتمال اینکه استوارتر بر جایمان بایستیم بیشتر است. بهترین راه بیمار نشدن این است که تندرستی را در خودمان پیروانیم. یهودا خوانندگانش را تشویق می‌کند تا خود را در همان سه‌گانه معروف ایمان، امید و محبت تقویت نمایند. زندگی سالم شامل موارد زیر می‌شود: دعا کردن به روح‌القدس، نگاه داشتن

فرمان‌های خدا و زیستن برای آینده، و درک این مطلب که خواست خدا این است که ما مقدس، و نه لزوماً خوشبخت باشیم. در نهایت، در قیاس با «خوشبختی» این جاودانگی است که نصیب ما می‌شود، پس اگر زندگی سخت است نباید بدان چندان وقعی بنهیم. توجه به این نکته بسیار حیاتی است که ما مسئول نگاهداری از خویش و تقویت خودمان هستیم. خدا این کار را برای ما نمی‌کند.

ب) دیگران

افراد نیازمند کمک سه دسته بودند:

(i) آنانی که دچار تردیدهای عقلی هستند. یهودا ایمانداران را به کمک رسانی به کسانی که متزلزلند تشویق می‌کند. ایشان سردرگمند که آیا از معلمانشان پیروی بکنند یا نکنند. باید با آنها حرف زد، و چه بسا تشویقشان کرد، اما همواره به طریقی ملایم نه تند. تندی ممکن است ایشان را به اشتباه مضاعف رهنمون شود.

(ii) آنانی که در خطر هلاکت قرار دارند. عده دیگری هستند که به دلیل اعتقاد پیدا کردن به این تعالیم جدید در معرض خطر هلاکت هستند. یهودا به ایمانداران می‌گوید که «باید ایشان را از آتش بیرون بکشید»- باید با آنها به گونه‌ای برخورد کنند که گویی در خانه‌ای قرار دارند که آتش گرفته و باید آنان را به هر طریقی که شده از آتش بیرون کشید! عبارت «بیرون کشیدن از آتش» در بشارت به معنی نجات دادن مردم از آتش دوزخ است، هرچند این آیات هیچ ربطی به آن ندارند. آری، این هم بیرون کشیدن مردم از آتش دوزخ هست، اما نه به این دلیل که نجات پیدا نکرده‌اند، بلکه چون مسیحیانی هستند که در شرف گمراهی قرار دارند. حتی روی آنانی که اشتباه را انتشار می‌دهند هم نباید قلم بطلان کشید، بلکه باید به آنها فرصتی دیگر برای توبه داد.

(iii) آنانی که از نظر اخلاقی فاسد شده‌اند. دسته سوم کسانی هستند که آلوده شده‌اند. یونانیان می‌گویند ما باید خیلی خیلی از آلوده شدن به آنها بیمناک باشیم، حتی اگر این آلودگی ناشی از جامه‌های زیر ایشان باشد! این عبارت برای ما عجیب

به نظر می‌رسد، اما پیداست که بیماری‌هایی بوده که از طریق آلودگی‌های جنسی و تعدد روابط جنسی ایجاد می‌شده و لازم بوده که از آنها دوری گزینند.

۴- می‌توانیم از وقوع آنچه که در حال روی دادن است جلوگیری کنیم

پیغام یهودا این است که نباید از حملاتی که به ایمان می‌شود شگفت‌زده شویم، بلکه باید با آنها برخورد کرده همواره به یاد داشته باشیم که خدا می‌تواند ما را از سقوط محافظت نماید. با این وجود مهم است که هنگام خواندن آیاتی که از حفاظت الهی حرف می‌زنند جانب تعادل را رعایت کنیم. یکسری از متون کتاب مقدسی هستند که قدرت حفاظت‌کننده خدا را تأیید می‌کنند، اما این آیات همواره قرین آیاتی هستند که بر لزوم نزدیک بودن ما به او تأکید می‌ورزند. پس آیه یکی مانده به آخر یهودا نمی‌گوید: «خدا برای محافظت کردن شما از سقوط معین شده» بلکه می‌گوید: «او قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد.» نه همه‌اش بر عهده ماست و نه تماماً بر عهده او- این‌گونه است: «خودتان را در او محافظت نمایید، زیرا او قادر است که شما را محافظت نماید. به اعتماد کردن به او ادامه دهید و سقوط نخواهید کرد.»

می‌توانیم بگوییم که او این توانایی را دارد که ما را حفظ کند و در پیشگاه خدا حاضر سازد، مشروط به اینکه ما هم به او وفادار بمانیم. وی همچنین صاحب اقتدار است، چون یگانه خدا و یگانه نجات‌دهنده می‌باشد.

به هر روی یهودا با جمله‌ای در ستایش خدا نامه خود را به پایان می‌برد. به رغم تعالیم شریانه و خطرات موجود، خدا قادر است که ما را حفظ کند و در روز واپسین بی‌عیب در حضور خدا حاضر سازد. در این مورد هیچ تردیدی وجود ندارد. اگر خدا با ما باشد (یعنی همان عمانوئیل)، می‌توانیم بجنگیم و بیروز شویم. چنین باد!

نتیجه‌گیری

از مطالعه نامه‌های عهد جدید یک پیغام واحد آشکار است. بزرگترین خطری که کلیسا را تهدید می‌کند، از درون است. باید در هر زمان مواظب باشیم و در راستی و محبت برای انجیلی که یکبار برای همیشه به مقدسان سپرده شده است، مجاهده کنیم. هم اکنون در غرب پیکاری بزرگ برای انجام این مهم در جریان است. ما

باید در مورد حقیقت کاملاً شفاف عمل کنیم. اگر معتقدید که نوشته‌های من با آنچه کتاب مقدس‌هایتان می‌گویند همخوانی ندارد، پس همین‌جا فراموشش کنید. اما اگر آن را با کلام مطابق می‌یابید، بدان محکم چسبیده برایش دست به نبرد بزنید و برای ایمانی که به مقدسان سپرده شده مجاهده کنید! شاید کار باشکوهی به نظر نرسد، اما اگر می‌خواهید مشارکت‌های کلیسایی نیرومند باقی بمانند، انجام این کار امری حیاتی است.

پس هرچند یهودا یکی از نادیده گرفته شده‌ترین کتاب‌های عهد جدید است، اما پیغامش بسیار مرتبط با ماست و کلیسای امروز اگر نمی‌خواهد که به طور فزاینده‌ای با همان مشکلات دست و پنجه نرم کند، باید آن را به گوش جان بشنود.

۲۲- اول و دوم و سوم یوحنا

مقدمه

در عهد جدید دو گونه نامه وجود دارد. برخی نامه‌های عمومی یا نامه‌های در گردش هستند که هیچ مخاطب معینی ندارند- یعنی بیشتر به بیانیه می‌مانند. دیگر نامه‌ها شخصی‌اند، یعنی بازتاب کننده مطالبی هستند که خوانندگان آنها نیاز به شنیدنش دارند.

نامه‌های یوحنا آمیزه‌ای از هر دو گونه می‌باشند. نامه اول او عمومی است، که در پنج فصل نگاشته شده و بلندتر از دو نامه دیگر است، چراکه یوحنا در آن به دغدغه‌های خود برای ایمانداران اشاره می‌کند. نامه‌های دوم و سوم شخصی‌ترند و کوتاه‌ترین کتاب‌های عهد جدید به شمار می‌روند. در این دو نامه یوحنا دو فرد جداگانه را مخاطب قرار داده، تنها از یک برگ پایپروس برای نگارش هر یک از آنها استفاده می‌کند.

نامه‌ها گرم و شخصی هستند، و این بازگوکننده شخصیت این قدیس می‌باشد که احتمالاً در هشتاد و اندی سالگی برای نگارش آنها دست به قلم برده است. برخی آنها را «نامه‌های پدران» نامیده‌اند، اما با توجه به سن و سال او شاید «پدربزرگانه» توصیف مناسب‌تری می‌بود.

آنها در زمانی به رشته تحریر درآمده‌اند که کلیسا تحت تأثیر معلمان سیار خوب و بد کتاب مقدس قرار داشت. یوحنا سخت نگران لطمه‌ای است که برخی از این معلمان به کلیسا می‌زدند، اما برخلاف معلمان دروغین، که از قرار معلوم بدعت خویش را با توان و بنیه قابل ملاحظه‌ای انتشار می‌دادند، وی پیرتر از آن بود که شخصا بار سفر ببندد. از این رو این نامه‌ها بهترین راه برای برخورد با معضل موجود بودند.

یوحنا یکی از دوازده رسولی بود که عیسی در خلال خدمت زمینی خود شخصا به شاگردی خود فراخواند، و تنها رسولی بود که تا ایام کهولت زنده ماند. در نوشته‌های غیر کتاب مقدسی آمده که وی از مریم، مادر عیسی تا اینکه مریم از دنیا برود در افسس نگهداری کرد. خود وی هم در آنجا دیده از جهان فروبست. نامه‌های او حاوی اقتدار بیگانه پیر آن زمان است، نه یکی از پیران متعدد. زیرا او کسی بود که با خود مسیح ارتباط شخصی و نزدیک داشت (نک. ۱:۲؛ ۱:۴؛ ۶:۴ و ۱۴).

برخی از محققان کتاب مقدس این بحث را مطرح کرده‌اند که خود یوحنا این نامه‌ها را نوشته است. یقینا جای شگفتی دارد که در این نامه‌ها، جز یک مورد استثنا که به کشته شدن هابیل به دست قاتل اشاره دارد، هیچ اشاره‌ای به عهد عتیق نشده- به ویژه که در کتاب مکاشفه که نویسنده آن هم شخص یوحنا می‌باشد بیش از ۳۰۰ بار به عهد عتیق اشاره شده است. اما زمانی که نامه‌ها را با انجیل یوحنا مقایسه می‌کنید، درمی‌یابید که همگی از سبک و واژگان مشابهی پیروی می‌کنند. تعابیر یافت شده در انجیل یوحنا، از قبیل «حیات جاویدان»، «حکم تازه»، و «ماندن در مسیح» که از مشخصات خاص یوحنا می‌باشند، در نامه‌ها هم آمده‌اند، و همچنین در پاره‌ای موارد عبارات کاملا یکسانند- برای مثال: «گام زدن در تاریکی» و «شادی‌تان کامل گردد».

وانگهی، هم انجیل و هم نامه‌ها با ایجاد تضادهای مطلق به توصیف زندگی مسیحی می‌پردازند. برآورد یوحنا از دینا در تضاد شدید با نسبیت‌گرایی گنگ امروزی، که معتقد است ترجیح و برتری دادن کار درستی نیست- یعنی هیچ چیز به طور مطلق راست یا ناراست نمی‌باشد، قرار دارد. یوحنا چند مورد از این تضادها را برمی‌شمارد: حیات و مرگ، نور و تاریکی، راستی و ناراستی، پارسایی و مخالفت با شریعت، محبت و نفرت، فرزندان خدا و فرزندان شیطان، مسیح و ضد مسیح و - بزرگترین تضاد- آسمان و دوزخ. این تضادها دیگر هیچ جایی برای «راه سوم» باقی نمی‌گذارند. شما یا این هستید یا آن، و گزینه دیگری وجود ندارد.

پس هرچند در دست‌نویس هیچ نامی از وی برده نمی‌شود، اما شواهد درونی قویا حاکی از آن است که نگارنده خود یوحنا بوده است. از این گذشته، آیرینیوس و پاپیاس، که پدران کلیسای اولیه به شمار می‌روند، تأیید کرده‌اند که نامه‌های مزبور به قلم یوحنا می‌باشند.

هیچ تاریخی برای نامه‌ها ذکر نشده، اما از ظاهر امر چنین پیداست که پس از انجیل یوحنا و پیش از تبعید یوحنا به جزیره پاتموس، مکان نگارش کتاب مکاشفه، نوشته شده‌اند. هیچ اشاره‌ای به حملات سهمگین دومیتیان به کلیسا، که در سال ۹۵ م. روی داد، نشده است، از این رو به احتمال قوی یوحنا آنها را پیرامون سال ۹۰ م. به رشته تحریر درآورده است.

اول یوحنا

خوانندگان یوحنا

بیشتر خاطرنشان ساختیم که رساله اول نامه‌ای عمومی است و به معنای دقیق کلمه به مقصد معینی نوشته نشده است. اما یوحنا دسته‌بندی روشنی از مخاطبان خویش در نظر داشته است. این امر از ۱۲:۲-۱۴ پیداست، آنجایی که یوحنا مخاطبان نامه خود را در سه گروه نام می‌برد: «فرزندان کوچک»، «جوانان» و «پدران».

سن روحانی مد نظر اوست، نه سن جسمانی. منظور از «فرزندان کوچک» نوایمانان است، که برای رشد خود به شیر نیاز دارند نه گوشت. یوحنا می‌گوید که فرزندان کوچک دو چیز را تجربه کرده‌اند: بخشایش را می‌شناسند، و می‌دانند که خدا پدرشان است، اما چیز دیگری نمی‌دانند.

«جوانان» آنانی هستند که رشد کرده و بالغ شده‌اند. یوحنا در مورد آنان سه چیز می‌گوید: آنها اندکی نسبت به نوزادان ضعیف بیشتر رشد کرده‌اند و نیرو گرفته‌اند، کلام خدا را هضم کرده‌اند، و در نبرد با شیطان طعم پیروزی را چشیده‌اند.

یوحنا هنگامی که می‌خواهد درباره مسیحیان پیرتر بنویسد، ایشان را با لفظ «پدران» مورد خطاب قرار می‌دهد. تجربه آنان هم طولانی‌تر است و هم ژرف‌تر. اینان مردمانی هستند که از خدا تجارب بسیار گرانبهایی دارند.

در نگاه امروزی مخاطبان یوحنا را تنها مردان تشکیل می‌دهند. این امری عادی است، چراکه در همه جای عهد جدید این «برادران» هستند که طرف خطاب قرار می‌گیرند، نه «برادران و خواهران». لازم است در زمانه‌ای که همه دم از «جنسیت‌گرایی» یا «انحصارطلبی جنسی» کتاب مقدس می‌زنند و پیرامون اینکه

باید برای خدا چه جنسیتی قایل شد، برای این تأکید بر جنس مذکر قدری توضیح بدهیم.

دلیل اصلی اینکه در کلام خدا بر جنس مذکر تمرکز می‌شود این است که نیرو و شخصیت کلیسا در مردانش نمود پیدا می‌کند. مردان هم در کلیسا و هم در خانه مسئولیت رهبری را بر عهده دارند، و این شخصیت آنان است که تعیین کننده قدرت کل کلیساست. به همین دلیل است که من زمان بسیاری را صرف برپایی همایش‌ها و سخنرانی درباره «مردان خدا» کرده‌ام. اکثر نامه‌هایی که دریافت کرده‌ام از سوی زنانی بوده که از بروز دگرگونی در شوهرانشان شادمان بوده‌اند! اگر بابت هر زنی که در کلیسا به خاطر تحول روحانی شوهرش به من نوشته بود، تنها ۱۰ پوند می‌گرفتم، اکنون مرد ثروتمندی بودم. اینکه در خانواده مرد پیشروی زن باشد شکل سالم آن است، چراکه اگر مرد پیشرو نباشد، نمی‌تواند سر زن خود باشد. البته این بدان معنا نیست که زنان از هر جهت در جایگاه پایین‌تری قرار دارند، بلکه صرفاً بحث نقش آنهاست که مکمل نقش مردان می‌باشد.

دلایل یوحنا برای نگارش

روشن است که نخستین دغدغه یوحنا در نامه اولش مسئله شبانی است. او خوانندگان خود را «فرزندان کوچک» خویش می‌خواند. نسبت به ایشان احساس دلسوزی بسیار دارد، اما توان این را که به دیدارشان برود در خود نمی‌بیند. اشاراتی در متن وجود دارد که نشان می‌دهد وی دلواپس موضوع خاصی بوده. دلایل یوحنا برای نگارش این نامه را می‌توان از دو طریق مورد بررسی قرار داد:

فهرست ۱

او می‌خواهد که خوانندگانش:

خرسند باشند (۴:۱). وی می‌نویسد: «تا شادیمان کامل گردد»، که تلویحا نشان می‌دهد که از زندگی راضی نبوده‌اند.

عاری از گناه باشند (۱:۲). دغدغه او این است که آنان بی‌عیب زندگی کنند. *در امان باشند* (۲۶:۲). از آنها می‌خواهد که از همه ترفندهای شیطان، و به ویژه از تعلیم دروغین که رویکرد ویژه ابلیس نسبت به حیات کلیسا بوده، در امان باشند

چراکه ایمانداران مورد خطابش را تحت تأثیر قرار داده بودند. مطمئن باشند (۱۳:۵). از همه مهم‌تر او می‌خواهد خوانندگانش از آنچه که بدان ایمان دارند مطمئن باشند. مسیحیان به این اطمینان نیاز دارند. در این نامه‌های کوتاه یک آموزه اطمینان نهفته است که اهمیت بسیاری دارد. ما دوست نداریم که هر روز با عدم اطمینان و حس ناامنی از خواب بیدار شویم، بلکه می‌خواهیم از هویتی که در مسیح داریم مطمئن باشیم. لازم است «بدانیم» (این واژه کلیدی است) که در دستان خدا قرار داریم.

فهرست ۲

از سوی دیگر، راه دیگری هم برای بررسی انگیزه‌ها داریم که از پی خواهد آمد. وی می‌نویسد تا:

هماهنگی را در میان خود ارتقا دهند (۳:۱)؛
شادمانی در وجودشان ایجاد نمایند (۴:۱)؛
از تقدس محافظت کنند (۱:۲)؛
از بدعت دوری گزینند (۲۶:۲)؛
در خود امید بپروراند (۱۳:۵).

آنچه روشن است اینکه وی اینها را حدود ۶۰ سال پس از نخستین باری که عیسی به وی فرمود «از پی من بیا» می‌نویسد. وی مردی سالخورده است و من می‌توانم او را با ریشی سپید تصور کنم که می‌گوید: «من در ایمان پدربزرگ شما به شمار می‌روم. می‌خواهم از آنکه هستید خرسند و مطمئن باشید، و دوست داریم مقدس باشید و در هماهنگی و سرشار از امید زندگی کنید.» پس نگارنده این سطور فردی است که دلی شبانی و بسیار مهربان دارد.

طرحی کلی از اول یوحنا

گرچه می‌توان انگیزه‌های یوحنا از نگارش این رساله را تشخیص داد، اما یافتن الگویی که وی برای کنار هم گذاشتن مطالب از آن تبعیت کرده باشد، چندان کار

ساده‌ای نیست. تجزیه و تحلیل کردن این نامه تقریباً ناممکن می‌باشد چون اینگونه به نظر می‌رسد که وی مدام دور خود می‌چرخد. اندیشه وی بیش از آنکه خطی باشد، دوار است. من آدمی خطی هستم - دوست دارم شاهد پیشرفت در بحث باشم و آن را تجزیه و تحلیل کنم. پولس رسول، با ذهن منطقی‌اش اینچنین می‌نویسد. از این رو من زمانی که به شخصی برمی‌خورم که درون دوایر متعدد اندیشه می‌کند و مرتباً به سراغ همان موضوعات بازمی‌گردد، خودم را اندکی گم می‌کنم. سبک دایره‌وار یوحنا را می‌توان با توجه به حرفه، سن و سال و ملیتش توجیه کرد.

۱- حرفه‌اش

یوحنا یک ماهیگیر است، مانند پولس یک حقوق‌دان می‌باشد، و از این رو بیشتر دو ست دارد از موضوعی به سراغ موضوع بعدی برود، گویی در حال گفتگو است. او مرد تحصیل‌کرده‌ای نبود و به همین خاطر فکر کردن بر پایه الگوهای خطی را به وی یاد نداده بودند.

۲- سن و سالش

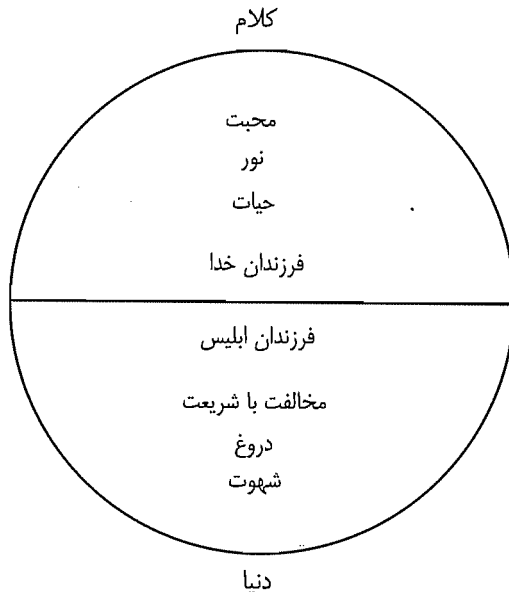
پیرمردان بیشتر میل به پرگویی دارند - آنها مرتباً چیزهایی را می‌گویند و دوباره به سراغ همان گفته‌ها رفته از نو بازگویشان می‌کنند - این ویژگی و اقتضای سن است. شنوندگان باید بر روی حرف‌ها متمرکز شوند و حکمتی را که در لابلای سخنان آنها نهفته است گلچین کنند.

۳- ملیتش

اما به گمان من دلیل اصلی، پیروی یوحنا از الگوی متداول در میان یهودیان است، که دوست دارند طوری حرف بزنند که گویی دارند کتاب می‌خوانند. هم کتاب امثال در عهد عتیق و هم کتاب یعقوب در عهد جدید چند بار به سراغ موضوعاتی خاص می‌روند. هر کسی که در صدد بررسی سیستماتیک بر روی این کتاب‌هاست باید همه مسیر را مورد کندوکاو قرار دهد. در این متن‌ها هیچ ساختار واقعی‌ای وجود ندارد.

دنیا یا کلام؟

یکی از روش‌های بررسی اول یوحنا متمرکز شدن بر موضوعی است که یوحنا در سراسر رساله‌اش به شرح و بسط آن می‌پردازد، البته با بهره‌گیری از نمودار معکوس.



نمودار بالا دنیایی را با دو نیمکره نشان می‌دهد. یک نیمه زیر فرمان کلام خداست- که جو حیات، محبت و نور می‌باشد. نیمه دیگر زیر حاکمیت دنیا قرار دارد- که مشخصه آن مخالفت با شریعت، دروغ و شهوت است. یوحنا خوانندگان خود را تشویق می‌کند تا بر پایه کلام خدا زندگی کنند. بدیشان می‌گوید که دوست دارد ایشان به جای وسوسه شدن برای شنیدن آنچه که دنیا می‌گوید، بر کلام خدا متمرکز باشند. گزینه هر مسیحی باید همین باشد. اگر دنیا را دوست داشته باشید، دیری نخواهد پایید که بر پایه دنیا هم زندگی خواهید کرد. اگر کلام را دوست داشته باشید، شیوه زندگی کاملاً متفاوتی را در پیش خواهید گرفت.

این چارچوب ساده به ما کمک می‌کند تا اندازه‌ای به ترکیب این نامه پی ببریم. ابتدا مثبت آغاز می‌شود، سپس منفی می‌شود و باز مثبت می‌گردد- مانند ساندویچی

که دو لایه خوشمزه یک لایه بدمزه را دربر گرفته‌اند. ما به هر دو آنها نیاز داریم؛ لازم است بدانیم که به چه ایمان داریم و به چه ایمان نداریم، چگونه باید رفتار کنیم و چگونه نباید رفتار نماییم.

بنابراین ساختار «ساندویچ مانند» اول یوحنا را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

حیات - ۱:۱ - ۴ : مثبت

نور - ۵:۱ - ۱۱:۲

شهوت، دروغ و مخالفت با شریعت - ۱۵:۲ - ۱۰:۳ : منفی

محبت - ۱۱:۳ - ۲۱:۴ : مثبت

حیات - ۱:۵ - ۲۱

اکنون به مضامین موجود در اول یوحنا می‌پردازیم.

محبت

در کتاب مقدس یوحنا تنها کسی است که از عبارت «خدا محبت است» استفاده کرده. شاید این عبارت برای یک فرد مسیحی تعلیم دیده خیلی «عادی» به نظر برسد، اما واقعیت این است که «خدا محبت است» عبارتی انقلابی است. تا کنون هیچ دینی در جهان چنین چیزی نگفته، و نمی‌تواند بگوید. یهودیت می‌توان بگوید: «خدا ما را دوست دارد»، اما این چیزی بسیار متفاوت است. گفتن «خدا محبت است» به معنای درک این مطلب است که خدا بیش از یک شخص می‌باشد. شما به تنهایی نمی‌توانید «محبت» باشید. در مورد خدا از این رو می‌توانیم بگوییم «خدا محبت است» که او سه شخص است - پدر، پسر و روح القدس. پیش از آنکه جهان هستی پا به عرصه وجود بگذارد، پدر، پسر و روح القدس بودند که همگی یکدیگر را محبت می‌نمودند.

گاه مردم می‌پرسند: «چرا خدا ما را آفرید؟» در ساده‌ترین سطح خدا یک پسر داشت، و آنقدر او را دوست می‌داشت که می‌خواست خانواده بزرگتری داشته باشد. می‌خواست محبتش را با در پهنه‌ای گسترده‌تر با دیگران سهیم شود - به این دلیل بود که می‌خواست پسران بسیاری داشته باشد.

بدعت

یوحنا در عین حال که برای صحت و سلامت روحانی خوانندگانش نگران است، با معضلات بخصوصی هم روبرو می‌باشد، و این نامه را برای رویارویی با تعالیم غلطی که می‌داند بر خوانندگان وی اثر منفی گذارده، می‌نویسد. وی در جاهای مختلف نامه به «آنان» (در برابر «ما» و «شما») اشاره می‌کند و منظورش گروهی از معلمان است که برای کلیسا شناخته شده بودند.

معلمان دروغین فلسفه یونانی را که دربرگیرنده شماری از عناصر مغایر با جهان‌بینی کتاب مقدسی بود، آموزش می‌دادند. آنان به طرز سرنوشت‌سازی تعلیم می‌دادند که جدایی میان عالم جسمانی و روحانی امری ضروری است.

حتی امروزه، ما این نگرش تباه‌کننده به زندگی را پذیرفته‌ایم و جزیی از وجودمان شده است. برای مثال، ما هیچگاه در کتاب مقدس تمایزی میان «روحانی» و «غیرروحانی (یا دنیوی)» نمی‌بینیم و این در حالی است که حتی مسیحیان به من می‌گویند: «شغل من غیرروحانی است.» من همواره در پاسخ به این افراد می‌گویم که چنین نیست. اگر حرفه‌ای غیراخلاقی یا غیرقانونی نباشد، غیرروحانی به شمار نمی‌رود. جز گناه هیچ چیز غیرروحانی دیگری وجود ندارد. در حقیقت، یکبار من این موضوع را در شمال انگلستان مطرح کردم و یکی از خوانندگان نام‌آور پاپ انگلستان در آن جلسه به مسیح ایمان آورد. وی می‌پنداشت که به پیشه‌ای غیرروحانی اشتغال دارد، و مسبب این پندار هم تا اندازه‌ای اشعاری بود که برای تبلیغات تلویزیونی می‌خواند. سخنان من به او کمک کرد تا دریابد می‌تواند کارش را برای جلال خدا انجام دهد.

این مبلغان فلسفه یونانی همچنین باور داشتند که هرآنچه جسمانی است بد و شریر است، و تنها امور روحانی هستند که خوب می‌باشند. پس بدن شریر است و روح خوب. به مردم چنین القا می‌کردند که هر چیز جسمانی به نوعی کثیف یا گناه‌آلود می‌باشد. این فلسفه زیربنایی پیامدهایی داشت که در باور و رفتار کلیسا نمود عینی پیدا می‌کرد. اجازه بدهید نخست به مبحث باور نگاهی بیندازیم.

۱- باور

بزرگترین نگرانی یوحنا این بود که معلمان دروغین این اندیشه را در مورد

خود عیسی به کار می‌بردند. ایشان پذیرش این را که خدا بتواند انسان شود، محال می‌دانستند. چنین استدلال می‌کردند که خدا وجودی ازلی و ابدی است و انسان فانی و محدود به زمان می‌باشد. خدا روح است و انسان جسم. پس چگونه خدا می‌تواند انسان شده پا بر روی زمین بگذارد؟

این باور صورت‌های متعدد بسیاری پیدا کرد. یکی از این صورت‌ها باور به این بود که عیسی به راستی جسم نپوشیده، بلکه تنها چنین به نظر رسیده که تجسم یافته است. این بدعت را 'docetism' می‌نامند که معنای ساده‌اش «نقاب بر چهره زدن» یا «پدیدار شدن» است. یوحنا در این نامه می‌گوید که اگر از کسی بشنوید که عیسی به راستی جسم نپوشید، بدانید که این دیدگاه ملهم از ابلیس است. یوحنا زحمت زیادی کشید تا به خوانندگانش خاطر نشان سازد که وی خود عیسی را دیده و لمس کرده است. او از گوشت و استخوان بود و در حقیقت هنوز هم هست. فلسفه موسوم به عصر جدید (New Age) هنگامی که به مبحث جدایی عیسای انسان و مسیح خدا می‌پردازد، چیزی شبیه به همین را تعلیم می‌دهد. بدعت دیگر می‌گفت که عیسی تا زمانی که در ۳۰ سالگی تعلیم بگیرد انسان بود، و از آن پس «مسیح» بر او فرود آمد. سپس به هنگام مرگ وی، «مسیح» دوباره از وی جدا شد، و این «عیسی» بود که مرد و دفن گردید. بنابراین در نظریه مزبور «عیسی» و «مسیح» عملاً دو جوهر کاملاً متفاوت از هم می‌باشند.

به همین ترتیب، معلمان عصر جدید درباره مسیح حرف می‌زنند، اما از نام عیسی خوششان نمی‌آید. آنان می‌گویند که همه می‌توانند مسیح فرود آمده بر خود را دریابند. این آموزه بسیار موزیانه است و بسیاری را فریب می‌دهد، که معتقدند چون عصر جدید زبان کتاب مقدسی به کار می‌برد، پس حاوی معانی کتاب مقدسی هم هست. یکی از عبارات مورد علاقه معلمان عصر جدید این است که خدا در ورای زمان قرار دارد، یعنی زمانمند نیست - باوری که در میان مسیحیان هم رایج می‌باشد. در واقع کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید که خدا در ورای زمان است. می‌گوید خدا ازلی و ابدی است، که این کاملاً مفهوم دیگری است. زمان برای خدا امری واقعی است. خدا خدایی است که بوده و هست و خواهد آمد. این خدا نیست که در زمان است، بلکه زمان در خداست.

یونانیان هم خدا را به طور کامل از زمان جدا می‌دانستند، و این باور هنوز هم در

دوران ما وجود دارد. شگفت‌زده خواهید شد اگر بدانید که چه تعدادی از مسیحیان می‌پندارند هنگامی که به آسمان برویم، از قید زمان رها خواهیم شد. ما از زمان خارج نمی‌شویم - وارد زندگی جاودانی خواهیم شد. زمان با بی‌کران امتداد خواهد یافت. زمان برای خدا مفهومی واقعی است، و در کتاب مقدس هم امری واقعی است، و از این رو تاریخ «داستان او» است.

اما این معلمان معتقد بودند که دارای «شناخت» می‌باشند. دانش و شناخت ایشان بر کلیسا برتری داشت. این یک گونه از ناستیسیسم به شمار می‌رفت، و تا سده‌ها دست از سر کلیسا برنداشت و هنوز هم خود را در پس نقاب‌های گوناگون پنهان کرده به حیات خود ادامه می‌دهد.

پس یوحنا ناگزیر بود با چند بدعت گوناگون مبارزه کند. به این دلیل است که وی با تأکید بر این نکته سخنش را آغاز می‌کند که وقتی مسیح آمد، یک موجود بشری واقعی بود. سه مورد از قوی‌ترین حواس جسمانی - بینایی، شنوایی و بساواایی (= لامسه) - در تأکید وی به کار رفته‌اند. می‌گوید: «بدو نگر بستیم، او را لمس کردیم و کلامش را شنیدیم.»

برای یوحنا، جسم پوشیدن امری بنیادین است - در نهایت همه چیز در آنچه که ما در مورد عیسی فکر می‌کنیم خلاصه می‌شود. باید متوجه باشیم که او کاملاً خدا و کاملاً انسان است - در وجود اوست که جسمانیت و روحانیت با هم به طور کامل یکی می‌شوند. این جهان و جهان دیگر به طور کامل با هم تلاقی می‌کنند، و کذب بودن ایده یونانی جدایی میان زمان و جاودانگی، عالم روحانی و عالم جسمانی، آن هنگامی ثابت شد که کلام جسم پوشید و میان ما ساکن شد. به قول اسقف اعظم تمپل: «مسیحیت مادی‌گراترین دین جهان است.»

۲- رفتار

جدای جسم از روح در باور یونانیان تنها بر باور ایشان در مورد عیسی، که بر رفتار ایشان نیز تأثیر گذاشته بود. یونانیان معتقد بودند که نجات (با وجودی که مفهومش را دریافته بودند) به آنچه که شخص با بدن خود می‌کند هیچ ربطی ندارد، و این در درون کلیسا به یک دیدگاه بهنجار تبدیل شده بود. برخی از آنها به زندگی کاملاً غیراخلاقی خود ادامه می‌دادند و ادعا می‌کردند که افرادی روحانی هستند،

چون معتقد بودند بدنشان هیچ ارتباطی با روحشان ندارد. این تنها یک گام کوچک با این پندار فاصله دارد که گناه برای مسیحیان اهمیتی ندارد. آنها می‌گفتند: «من که بلیط عزیمت به آسمان را دارم - دیگر گناه چه اهمیتی دارد.» در حقیقت، عده‌ای حتی پا را از این هم فراتر نهاده می‌گفتند: «در مسیحیان اصلا گناه وجود خارجی ندارد»، که بر یک جور کمال‌گرایی دلالت داشت - تا آنجایی که به خدا مربوط می‌شود، ایشان بی‌گناه هستند.

یکی از بزرگترین اشتباهاتی که مردم مرتکب می‌شوند این است که با این پندار به مسیح می‌گروند که گناهان آینده‌شان آمرزیده شود. اما زمانی که کسی به مسیح ایمان می‌آورد، تنها گناهان گذشته او هستند که آمرزیده می‌گردند. ایشان برای گناهایی که بعدا مرتکب خواهند شد نیازمند به دریافت آموزش هستند. یوحنا ناگزیر است بگوید: «اگر به اعتراف گناهان خود ادامه بدهیم، او امین و عادل است که به آمرزیدن گناهان ما ادامه بدهد، و خون مسیح ما را از هر ناراستی پاک خواهد ساخت.» اگر من به مسیح ایمان بیاورم، یک چک سفید امضا برای ارتکاب گناه دریافت نمی‌کنم. گناهان گذشته من اکنون آمرزیده شده‌اند، اما باید خرده حساب‌های آتی را با خدا تسویه نمایم. هنگامی که به آنها اعتراف می‌کنم، خدا هم به آمرزیدن من ادامه می‌دهد، اما این تنها زمانی رخ می‌دهد که من هم به اعتراف گناهان خود ادامه بدهم.

کلیسای امروز به تأکید یوحنا نیاز مبرم دارد. اندیشه یونانی به بی‌قانونی (= عمل کردن بر خلاف شریعت - م)، بی‌بندوباری اخلاقی و نخبه‌سالاری روحانی منجر می‌شود و این پندار را به وجود می‌آورد که مسیحیان فراتر از قواعد اخلاقی مربوط به درست یا نادرست بودن کارها قرار دارند. خدا مطلقا منصف است؛ او گناه ایمانداران یا بی‌ایمانان را نادیده نمی‌گیرد. اما اگر توبه راستین انجام شود، او منتظر است تا آن گناهان را ببامرزد.

در روزگار یوحنا این تعلیم خرابی‌های شدیدی در کلیسا به وجود آورده بود. مردم را گیج و سرگردان ساخته بود و دیگر اطمینان نداشتند که باید دقیقا به چه باور داشته باشند و نسبت به خدا در چه موضعی قرار دارند. یقین خود را در مورد نجات از دست داده و نسبت به گناه بی‌اهمیت شده بودند. ظاهرا معلمان به «مسیحیان عادی» که هنوز یک روشنگری عرفانی نرسیده بودند، اهمیتی نمی‌دادند.

اطمینان

اما یوحنا با دلی مالا مال از دغدغه‌های شبانی، دلواپس این است که مسیحیان در مورد مسیحی بودند خود اطمینان داشته باشند، و از این رو بدیشان می‌گوید که در چهار زمینه خویشتن را بیازمایند، و این زمینه‌ها آزمون‌هایی بسیار سخت هستند. وی با دقت و احتیاط بسیار و با جزئیات کامل به بررسی آنها می‌پردازد.

۱- آزمون تعلیمی

آزمون نخست تعلیمی است. هر مسیحی راستین باید از این آزمون با قبولی بیرون بیاید. آزمون مزبور به این مربوط می‌شود که آنان در مورد مسیح چه می‌اندیشند. اگر کسی درک و فهمی متزلزل دارد و مطمئن نیست که آیا عیسی انسان حتما همان مسیح خدا می‌باشد، از آزمون نمره قبولی نگرفته است. یوحنا در سه نامه خود مجموعاً در ۲۵ مورد فعل «شناختن» را به کار می‌برد. او معتقد بود که برای ایمانداران شناخت اهمیت دارد، به ویژه که آنان با دیدگاهی سروکار داشته باشند که به اصطلاح «شناخت برتر» نام دارد و معلمان دروغین مدعی آن هستند. در کلیساها افراد بسیاری هستند که عیسی را انسانی بزرگ می‌پندارند که بهتر از هر انسان دیگری به دعوت خدا لبیک گفت، اما باور ندارند که او، چندان که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، کاملاً خدا و کاملاً انسان بود.

۲- آزمون روحانی

یوحنا می‌گوید: «از آنجا می‌دانیم که پسران او هستیم که وی روح خود را به ما بخشیده است.» میان روح خدا و روح ما شاهی وجودی دارد که گواهی می‌دهد ما فرزندان خدا هستیم. پس بدون روح القدس نمی‌توانیم از آزمون دوم سربلند بیرون بیاییم، زیرا این روح است که به ما می‌گوید آیا فرزندان خدا هستیم یا نه. برخی می‌کوشند از کلام این اطمینان را به دست آورند- سعی می‌کنند با طرح این استدلال که کتاب مقدس چنین می‌گوید و آنان به این کلام باور دارند، اینگونه از کلام خدا استنتاج نمایند که ایشان مسیحی هستند، پس بدین ترتیب حرف خود را به کرسی می‌نشانند. اما کتاب مقدس هیچگاه ما را تشویق نمی‌کند که این کار را بکنیم. در واقع در عهد جدید اطمینان از روح القدس نشأت می‌گیرد، نه از کلام

خدا. نمی‌توانید با نقل قول کردن از متن آیات ثابت کنید که مسیحی هستید. این روح‌القدس است که به شما می‌گوید مسیحی هستید، نه کلام. به همین خاطر این یک آزمون روحانی است، و اتفاقاً بسیار هم حیاتی می‌باشد، چون اگر روح را نداشته باشید، هنوز مایملک ابلیس به شمار می‌روید.

۳- آزمون اخلاقی

سومین آزمون، آزمون اخلاقی است. اگر در حضور خدا درست زندگی کنید، آنگاه وجدانتان به شما می‌گوید که از آن پدر هستید. وجدان به جهت بخشی از اطمینان به ما داده شده است. در اصطلاح کتاب مقدسی، اگر پارسایی را به عمل آوریم و احکام خدا را رعایت کنیم، آنگاه این تأییدیه را داریم که فرزندان او هستیم. اما اگر در برابر احکام او سر به طغیان بلند کنیم و از مسیری که وی می‌خواهد در آن زندگی نماییم منحرف شویم، آنوقت نتوانسته‌ایم از آزمون سوم نمره قبولی بگیریم.

۴- آزمون اجتماعی

واپسین آزمون ما اجتماعی است. یوحنا به ما می‌گوید که اگر مسیحیان را دوست نداشته باشیم، نمی‌توانیم بگوییم که مسیح را دوست داریم، چون مسیح در وجود دیگر مسیحیان جای دارد. اگر مسیح را دوست دارید، پس باید مسیح را که در وجود برادرانتان ساکن است محبت نمایید. اگر از برادرانتان نفرت داشته باشید، به یقین پدرتان را دوست ندارید، چون او ایشان را دوست دارد.

دلیل دیگر محبتی است که ما نسبت به قوم یهود داریم. آنان مردمانی دوست‌داشتنی نیستند. در سطح انسانی، من معتقدم با اعراب بهتر می‌توانم کنار بیایم تا با یهودیان. اما روح‌القدس می‌تواند محبت عظیمی نسبت به قوم یهود در دل ما برانگیزد. این اصلاً امری طبیعی نیست، بلکه کاملاً مافوق طبیعی می‌باشند. عیسی ایشان را «برادران» خود خواند، و به رغم همه کارهایی که کرده‌اند، هنوز خدا دوستشان دارد.

به طور اخص، یوحنا می‌گوید که این محبت و دعا‌های ماست که ثابت می‌کند

محبت پدر در ما ساکن است. خود را در حالی می‌یابید که مردم را به طرزی غیرعادی دوست دارید، زیرا ایشان فرزندان پدر هستند و محبت پدر در درون شماست.

به مجردی که ایمانداران از داشتن مشارکت با خدا مطمئن شدند، هر روزه با اعتمادی عظیم از اینکه می‌دانند فرزندان خدا هستند، به سراغ کار خود می‌روند. این اعتماد در رویکرد آنها نسبت به خدا نمایان می‌شود. می‌توانند با علم به اینکه خدا هم توانایی اجابت دعایشان را دارد و هم مایل به جواب دادن است بگویند: «پدر، من به نام عیسی فلان چیز را از تو درخواست می‌کنم».

همچنین در برابر مردان و زنان به آنان اعتماد می‌دهد. زمانی که مطمئن باشید فرزندی از یک خانواده سلطنتی آسمانی هستید، به راستی جزیی از خانواده سلطنتی زمینی هم به شمار خواهید رفت، و این به شما اعتماد می‌بخشد تا با دلیری با دیگران سخن بگویید.

گناه

به همین منوال، شناسایی کردن آنانی که مسیحی واقعی نیستند هم حایز اهمیت می‌باشد. در زمان یوحنا آنقدر از عمر کلیسا می‌گذشت که عده‌ای از ایشان را مسیحیان اسمی - آنانی که وانمود می‌کردند جزیی از خانواده خدا هستند، در صورتی که عملاً اعتمادی به مسیح نداشتند - تشکیل دهند. یکی از آزمایش‌های تعیین کننده وجود یا عدم وجود گناه بود، و یوحنا پیرامون این موضوع در نامه‌اش حرف‌های بسیاری برای گفتن داشت. در حقیقت، او درباره گناه چیزهای بسیار عجیبی گفت، که گاه با یکدیگر ضد و نقیض به نظر می‌رسند. وی در برخی عبارات گناه کردن ایمانداران را فرض مسلم می‌داند، اما در دیگر عبارات می‌گوید که ایشان نمی‌توانند گناه کنند، و این تناقض بسیاری را سردرگم کرده است.

لازم است از مفهومی که «گناه» در ذهن یوحنا داشت، تصویری روشن داشته باشیم. او گناه را «مخالفت با شریعت» تعریف می‌کند، یعنی اینکه فرد معتقد باشد جز خودش نسبت که هیچکس دیگر مسئول یا پاسخگو نیست. یوحنا به خوانندگانش یادآوری می‌کند که مسیح آمد تا گناهان ما را بردارد و اعمال ابلیس را باطل سازد. گناه برای فرزندان ابلیس امری طبیعی است، اما برای فرزندان خدا

غیرعادی می‌باشد.

۱- امکانات

اما حضور گناه در میان ایمانداران است که بزرگترین دغدغه یوحنا می‌باشد، و این همان جایی است که تناقضات بروز می‌نمایند. چند عبارت ممکن وجود دارد. گناه برای ایمانداران:

- انکارناپذیر است- ما گناه می‌کنیم.
- ناگزیر است- ما گناه خواهیم کرد:
- ناسازگار است- ما نباید گناه کنیم.
- غیرقابل دفاع است- ما لزومی ندارد گناه کنیم.
- بی‌ارتباط است- ما گناه نمی‌کنیم.
- غیرقابل تصور است- ما نمی‌توانیم گناه کنیم.

محوریت تناقضات در نامه‌های یوحنا در عباراتی است که متضاد با یکدیگر به نظر می‌رسد. برای مثال، سخنان یوحنا را در اول یوحنا ۱:۸ را با عباراتی دیگر در همان رساله مقایسه نمایید:

اگر بگوییم بی‌گناهییم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست (۱:۸).

آن که از خدا زاده شده است گناه نمی‌کند، زیرا گوهر خدا در اوست؛ پس او نمی‌تواند گناهکار باشد، چراکه از خدا زاده شده است (۹:۳).

ما می‌دانیم که هر که از خدا زاده شده است، گناه نمی‌کند، بلکه آن مولود خدا او را حفظ می‌کند و دست آن شرور به او نمی‌رسد (۱۸:۵).

آیه نخست حاکی از این است که گناه امری گریزناپذیر است، و دو آیه بعدی بر این دلالت می‌کنند که آنانی که از خدا زاده شده‌اند نمی‌توانند گناه کنند. با این وجود کمتر کسی جرأت این ادعا را دارد که این امر در موردش صادق است. پس

این آیه‌ها را چگونه باید تفسیر کرد؟

۲- بررسی یک آیه کلیدی

بیا بید به مشکلات بروز کرده در اول یوحنا ۹:۳ نگاه می‌کنیم.

الف) مشکلات اصلی

این آیه حاکی است که هر که از خدا زاده شده (یعنی از آب و روح، یوحنا ۳:۵) ۱- گناه نمی‌کند، ۲- نمی‌تواند گناه کند. تفسیرهای زیادی وجود دارد:

(i) این به معنای دقیق کلمه درست است- معنای دقیق آیه همان چیزی است که می‌گوید. اما این با ۱:۸ و ۱۶:۵ که هر دو حاکی از ممکن بودن گناه هستند، تناقض دارد.

(ii) گناهی که بدان اشاره شده تنها منظورش گناهان زننده و شرم‌آوری است چون: فسادهای اخلاقی، جنایات و گناهی که در ضدیت با محبت هستند. برخی از الهی‌دانان بزرگ همچون آگوستین، لوتر و وسلی پیرو این دیدگاه هستند.

(iii) اگر ایمانداران مرتکب اشتباه شوند، خدا آن را گناه نمی‌نامد. پس در عمل دو معیار اخلاقی وجود دارد.

(iv) این واژه تنها به طبیعت تازه ما اشاره می‌کند. «انسانیت کهنه» هنوز مرتکب بدی می‌شود، اما «انسانیت جدید» هرگز گناه نمی‌کند. با این حال، یک فرد مسیحی یک شخص دوباره شده نیست، بلکه یک کلیت واحد را تشکیل می‌دهد!

(v) آیه مزبور توصیف‌کننده یک ایده است، بدون اینکه معتقد باشد که در عمل آیا چنین چیزی ممکن می‌باشد یا نه. پس این بازتاب هدفی است که غایت آمال و آرزوهای ما به شمار می‌رود، بدون آنکه این تصور را ایجاد کند که آیا بدان دست خواهیم یافت یا خیر.

(vi) این آیه تنها به گناهی که به عادت تبدیل شده‌اند یا فرد بر انجام آنها پافشاری می‌نماید، دلالت می‌کند. تأکید آیه بر کسی است که به گناه کردن ادامه می‌دهد.

ب) مشکلات فرعی

(i) دلیل آنکه ایمانداران گناه نمی‌کنند این است که «از خدا زاده شده‌اند». می‌خواهد بگوید که تولد دوباره به پارسایی منجر خواهد شد. اما کیست که پیش از رفتن به آسمان مدعی پارسایی باشد؟

(ii) دوم اینکه در کلام آمده که گوهر (یا تخم) خدا در ایماندار می‌ماند. این واژه دقیقاً همان معنی «اسپریم» را می‌دهد، که استعاره‌ای بسیار مؤثر است! اما این واژه را چگونه باید تفسیر کرد؟ می‌توان آن را به صورت تحت‌اللفظی به عنوان اشاره به اسپریم انسانی، یا حتی اسپریم جانوری یا گیاهی تفسیر نمود. اما روشن نیست که «گوهر»ی که او در اینجا بدان اشاره می‌کند کدام است. آیا این گوهر به خدا دلالت دارد یا به ایماندار؟

(iii) یک مشکل سومی هم وجود دارد. آیا این وضعیتی طبقه‌بندی شده است یا مشروط؟ تفسیر کاربرد عبارت «ساکن شدن / ماندن در مسیح» هم از قرار معلوم جای بحث دارد. آیا مانند آیه ۹ طبقه‌بندی شده است، و در مورد همه کسانی که زمانی «از خدا زاده شده‌اند» صدق می‌کند؟ یا مانند آیه ۶ مشروط است، و تنها در مورد کسانی صادق است که «در او زیست می‌نمایند»؟ وضعیت طبقه‌بندی شده وضعیتی است که همیشه صدق خواهد کرد. وضعیت مشروط وضعیتی است که تنها به شرطی صدق خواهد کرد که شرایط معینی فراهم باشد.

پس چگونه باید آیه را بفهمیم؟

نخست آنکه لازم است این پرسش را مطرح نماییم که چرا یوحنا چنین عبارتی را مطرح ساخته است. او اصلاً پیرامون معمای بفرنج «اگر یکبار نجات بیابی، برای همیشه نجات یافته‌ای» بحث نمی‌کند. رسالت وی پرداختن به کسانی است که خود را شاگرد می‌خوانند، اما به ارتکاب گناه و پذیرش آن ادامه می‌دهند. گویی گناه مسئله چندان مهمی هم نیست!

از این رو یوحنا می‌گوید که ما بدین خاطر که از خدا زاده شده‌ایم نمی‌توانیم گناه کنیم. معنای صریح این گفته آن است که تولد تازه به پارسایی منتهی می‌گردد. در زندگی ایماندار گناه هیچ جایی ندارد.

دوم اینکه باید زمان جمله را مورد توجه قرار دهیم: «آنکه در او زندگی می‌کند، به گناه کردن ادامه نمی‌دهد.» افعال در زمان‌های خاص زبان یونانی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که امروزه حال استمراری نامیده می‌شوند. پس افعال تنها به کارهایی که گهگاه در مقطعی از زمان انجام می‌گیرند دلالت نمی‌کنند، بلکه منظور کارهایی است که شخص به ارتکابشان ادامه می‌دهد.

بنابراین، مثلا عیسی عملا نمی‌گوید: «بخواید، که به شما داده خواهد شد؛ بجوید، که خواهید یافت؛ بکوید، که در به رویتان گشوده خواهد شد.» او چنین فرمود: «به خواستن ادامه بدهید، و به شما داده خواهد شد؛ به جستن ادامه بدهید، و خواهید یافت؛ به کوبیدن ادامه بدهید و در به رویتان گشوده خواهد شد.» حال آیه معروف یوحنا ۱۶:۳ را در نظر بگیرید که تقریبا همه آن را اشتباه برداشت می‌کنند. این آیه هم در زمان حال استمراری نوشته شده است: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آوردن به او ادامه دهد، هلاک نگردد بلکه به یافتن حیات جاویدان ادامه دهد.» این گونه نیست که کسانی که یکبار ایمان آورده‌اند دیگر حیات جاویدان دارند، بلکه تنها آنانی که به ایمان داشتن ادامه می‌دهند از حیات بهره‌مند خواهند شد.

پس هنگامی که به این آیه بازمی‌گردیم، چنین می‌خوانیم: «کسی که به زیستن در مسیح ادامه می‌دهد، به گناه کردن ادامه نمی‌دهد.» فعل «زندگی می‌کند» هم مانند فعل «می‌ماند» است. یوحنا ۱۵ می‌گوید: «من تا که حقیقی هستم - در من بمانید»، که معنی‌اش این است: «به زیستن در من ادامه دهید». بنابراین آیه مشروط به زمینه متن است. شما به زیستن در مسیح ادامه می‌دهید و آنگاه وضعیت مورد نظر در موردشان مصداق پیدا می‌کند. کسی که به زیستن در مسیح ادامه می‌دهد، دیگر به گناه کردن ادامه نمی‌دهد و نمی‌تواند به گناه کردن ادامه دهد.

کسانی که در ماندن در مسیح ادامه نمی‌دهند، هیچ پیشرفت روحانی از خود نشان نمی‌دهند. بنابراین در جهت رسیدن به این وعده هم هیچ گامی بر نمی‌دارند.

آیه سوم که پیشتر نقل شد (اول یوحنا ۱۸:۵) مؤید این است: «ما می‌دانیم که هر که از خدا زاده شده است، به گناه کردن ادامه نمی‌دهد، بلکه آن مولود خدا او را حفظ می‌کند و دست آن شرور به او نمی‌رسد.»

بنابراین هر کس که از خدا زاده می‌شود «به گناه کردن ادامه نمی‌دهد» - او

نمی‌تواند به گناه کردن ادامه دهد، چون اگر دارد در مسیح زندگی می‌کند، پس مدام در حال پیشروی و کسب پیروزی است. تنها چیزی که تعیین کننده حقیقت این وعده می‌باشد، رابطه با مسیح است و بس. کل این نامه فرض را بر این گرفته که مسیحیان مرتکب گناه خواهند شد- هیچکس بر روی زمین نیست که کامل باشد- اما نه اینکه به گناه کردن ادامه بدهند.

برای آنکه مفهوم آیات را بهتر درک نماییم باید چشم‌انداز نامه به عبرانیان را هم بدان بیفزاییم، که می‌گوید اگر آموزش را دریافت کنید اما آگاهانه به گناه کردن ادامه بدهید، دیگر قربانی‌ای برای گناه باقی نمی‌ماند. نمی‌گوید که مسیحیان هرگز مرتکب گناه نخواهند شد، بلکه می‌گوید که ایشان برای مقابله با آن راهی دارند، و اگر پیوسته در مسیح زندگی کنند، توان رویارویی با گناه را هم خواهند داشت. یکی از دلایلی که ثابت می‌کند شما مسیحی هستید این است که وقتی مرتکب گناه می‌شوید احساس انزجار از آن به شما دست می‌دهد. گناه را دوست ندارید و می‌خواهید که از شرش خلاص شوید. آنانی که به زیستن در مسیح ادامه می‌دهند، نمی‌توانند به گناه کردن ادامه دهند. تداوم ارتکاب گناه با حیات تازه‌ای که در درون ایشان است هیچ همخوانی ندارد.

یوحنا پس از پرداختن به این مسئله، در فصل ۵ به موضوع بسیار جدی دیگری می‌پردازد. می‌گوید که وقتی برادری را می‌بینیم که در حال ارتکاب گناه است، برای کمک به او و بازگرداندنش از طریق‌های شریانه‌ای که در آنها افتاده، باید هر کاری که می‌توانیم بکنیم. اگر چنین کنیم، برادری را «حیات خواهیم بخشید». اما یوحنا این را هم می‌افزاید که «گناهی وجود دارد که به مرگ می‌انجامد». برای برادری که گناهی منتهی به مرگ انجام داده دعا کردن هیچ فایده‌ای ندارد!

از بررسی اجمالی سراسر کلام خدا به این نتیجه می‌رسیم که گمراهان می‌توانند به جایی برسند که دیگر برایشان راه بازگشتی نباشد. گناهی هست که به مرگ می‌انجامد، و لازم است که این هشدار را خیلی جدی بگیریم. این هشدارها در رساله به عبرانیان برجسته‌ترند. کار به جایی می‌رسد که حتی توبه هم کارساز نیست. یوحنا می‌گوید که یک برادر ممکن است مرتکب گناهی شود که دیگر دعا کردن برایش هم هیچ سودی نداشته باشد. البته این بدان معناست که وی در مسیح زندگی

نمی‌کند، پیوندش را با تاک حقیقی قطع کرده و دیگر در مسیح ساکن نیست. پس اگر همه چیزهایی را که یوحنا درباره گناه و ایمانداران گفته با هم ترکیب کنیم، به تعادل زیبایی دست پیدا می‌کنیم. نمی‌توانیم از یک طرف عصبی باشیم و از طرف دیگر خرسند. یک ترس سالم از خداوند وجود دارد که ما را در مسیح نگاه می‌دارد. اما اگر تنها یک آیه را از زمینه متن بیرون بکشیم و روی آن متمرکز شویم، ممکن است نتیجه تفسیرمان فاجعه‌آمیز باشد.

خدا

یوحنا در پرتو نگرانی‌هایش پیرامون گناه، از خوانندگانش می‌خواهد بفهمند که خدا به چه شبیه است. بدیشان یادآوری می‌کند که خدا «نور» است - خدا پاک و قدوس و به لحاظ اخلاقی جدا از دنیاست. همچنین خدا «حیات» است. گناه به مرگ می‌انجامد، اما حیات از خدا سرچشمه می‌گیرد - این هدیه او به ماست. خدایی که یوحنا به توصیفش می‌پردازد داشتن مشارکت با ما را دوست دارد. معنای تحت‌اللفظی واژه «مشارکت»، «سهیم شدن» یا «شریک شدن» است. یوحنا شرایط مشارکت با چنین خدایی را توضیح می‌دهد.

۱- سلوک در نور

باید نور را در دربر بگیریم و از تاریکی دوری گزینیم. اگر برای خود زندگی مخفی داشته باشیم، نمی‌توانیم با خدا یا قومش مشارکت داشته باشیم - زندگی ما باید کاملاً شفاف و روشن باشد.

۲- سلوک در محبت

محبت نمودن خدا و برادران جدیدمان امری الزامی است. در حقیقت، اگر آنها را محبت نکنیم، نمی‌توانیم خدا را محبت نماییم - مسئله به همین سادگی است. گرچه عیسی فرمان مبنی بر محبت نمودن یکدیگر را «فرمانی جدید» نامیده، اما در این نامه این فرمان به عنوان «حکمی قدیمی» توصیف می‌شود. دلیلش آسان است - اکنون ۶۰ سال از صدور این فرمان می‌گذشت.

۳- سلوک در حیات

هرآنچه که را که برای زیستن در حیاتی نو لازم است، مسیح فراهم آورده؛ بنابراین یوحنا ایمانداران را به خوب زندگی کردن تشویق می‌کند. روشن است که نهایت آمال و آرزوهای یوحنا برای خوانندگانش این است که از تجربه شادمانی مشارکت با مسیح برخوردار گردند و هیچ چیز نباید جلوی این تجربه را بگیرد.

دوم و سوم یوحنا

مقدمه

برای بررسی‌مان از این دو رساله نخست به تفاوت میان مردان و زنان نگاهی می‌اندازیم. شاید این کار روشی عجیب برای آغاز بررسی به نظر برسد، اما این کار شالوده‌ای مناسب برای دریافت پیام کلی و مقصود هر دو نامه فراهم می‌نماید. زمانی که خدا ما را به صورت خویش آفرید، ما را زن و مرد آفرید، و از این رو مکمل همدیگر هستیم. شگفت‌آور است که چگونه توانایی‌های جنس مذکر با ضعف‌های جنس مؤنث هماهنگی دارند و برعکس. ما به یکدیگر نیازمندیم.

در نمودار صفحه بعد تفاوت میان مردان و زنان ترسیم شده است- این تفاوت میان مردی با توانایی‌های متوسط، که با یک دایره نشان داده شده، با یک زن با توانایی‌های متوسط است که آن هم با دایره‌ای دیگر نشان داده شده است. روشن است که مردان و زنانی هم هستند که خصوصیات مزبور را تا اندازه‌هایی بیشتر و کمتر به نمایش می‌گذارند. مردانی هستند که روحیات زنانه دارند و زنانی هم وجود دارند که رفتار و حالات مردانه‌ای از خود نشان می‌دهند.

هواداران اومانیسیم (انسان‌گرایی یا مکتب اصالت انسان- م) دوست دارند فرض را بر این بگیرند که تنها یک طیف وجود دارد- در یک سر این طیف مرد قرار دارد و در سر دیگرش زن، و آن میانه هم آمیزه‌هایی از این دو جنس جای می‌گیرند، گویی که همه ما به راستی یکی هستیم. اما مرد و زن دو جنس جداگانه هستند، و دو طیف وجود دارد که گاه در جاهایی با یکدیگر همپوشانی پیدا می‌کنند. این به ما کمک می‌کند تا تفاوت‌های میان دوم و سوم یوحنا را درک نماییم.

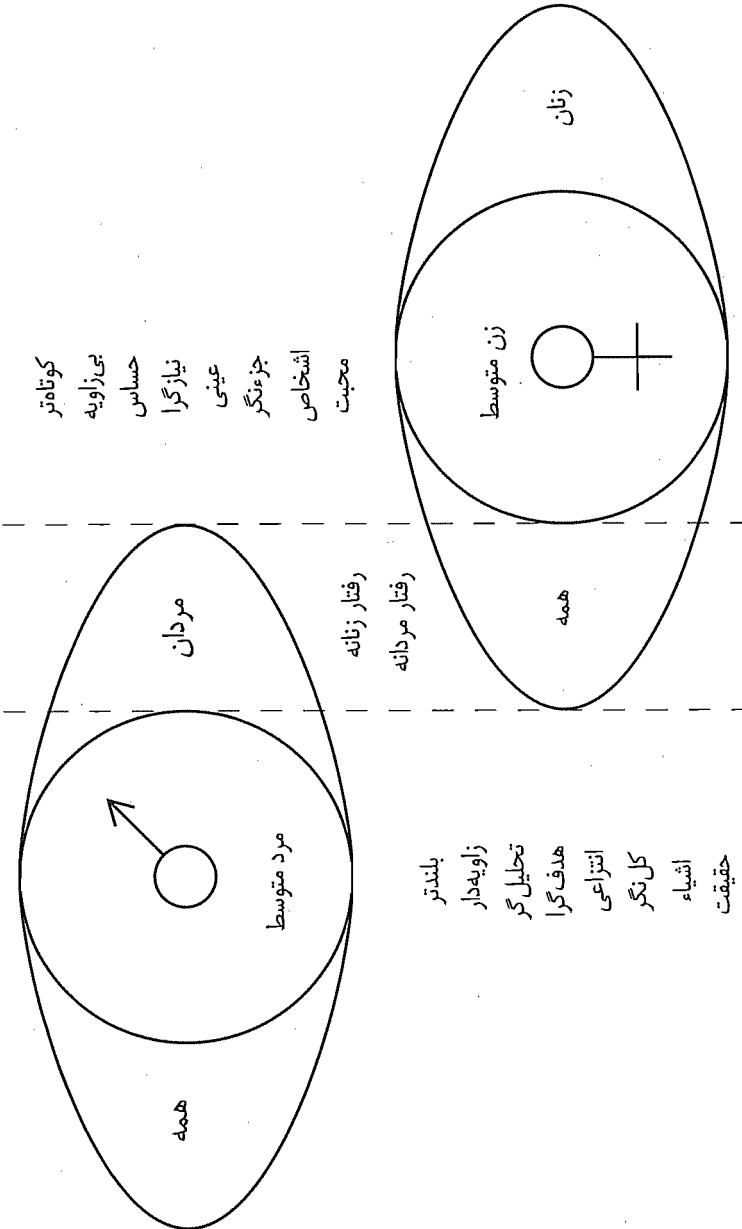
دوم یوحنا تنها نامه در عهد جدید است که زنی را مورد خطاب قرار داده است، و سوم یوحنا هم تقریباً با مشخصات مخاطبی که مرد است مطابقت دارد. این دو نامه حاوی مطالبی متضاد یکدیگر هستند و با این وجود هر دو به یک موضوع مشترک پرداخته‌اند.

تفاوت دیداری آشکار این است که مردان زاویه‌دار به نظر می‌رسند و زنان منحنی و بی‌زاویه. مردان مغزی تحلیل‌گر دارند، حال آنکه زنان بیشتر حسی هستند. وقتی همسر من دقیقاً به همان جمع‌بندی برسد که من می‌رسم، این خیلی آزارنده و برانگیزاننده خواهد بود، به ویژه که وی شش هفته زودتر از من به آن نتیجه رسیده باشد! حساسیت در اکثر زنان قوی‌تر است، حال آنکه مردان دوست دارند گوشه‌ای بنشینند و به اندیشیدن بپردازند.

مردان می‌توانند در چارچوبی انتزاعی‌تر، و زنان در چارچوبی عینی‌تر به تفکر بپردازند. مردان به چیزهایی کلی می‌اندیشند و زنان به چیزهایی جزئی. بنابراین در جایی که مردان هدفگرا هستند و به زندگی برای آینده می‌اندیشند، زنان نیازگرا هستند. مرد زمانی احساس کمال می‌کند که هدفی برای رسیدن به آن داشته باشد؛ یک زن وقتی احساس کمال می‌کند که نیازش برآورده شود. بنابراین مردان بیشتر به اشیاء علاقه دارند و زنان به اشخاص.

این در گفتگوها هم بازتاب می‌یابد. در یک گردهمایی مردانه بیشتر از موتورسیکلت و اتومبیل حرف می‌زنند، در حالی که در گردهمایی زنانه، بیشتر پیرامون افراد و روابط صحبت می‌کنند.

یک مرد می‌تواند اندیشه‌هایش را از احساسات خود جدا کند، در حالی که یک زن به کلیت وجود خود حرف می‌زند. به این سبب است که یک مرد می‌تواند همزمان عاشق بیش از یک زن باشد. زنان باید این را درک کنند که بنابر این مردان با وسوسه‌های گوناگونی روبرو هستند. اگر زنی دریابد که شوهرش در محل کار خود با زنی دیگر ارتباط داشته، مطمئن می‌شود که او دیگر دوستش ندارد. همه ادعاهای مرد مبنی بر اینکه هنوز زنش را دوست دارد، به خاطر همین تفاوت برای زن غیرقابل درک می‌گردد. هرچند، کار مرد به هر روی اشتباه می‌باشد.



این توانایی سرد و تحلیل‌گر بودن یکی از علل مناسب بودن مردان برای پذیرفتن مسئولیت انضباط می‌باشد. آنان می‌توانند احساسات خود را از افکارشان جدا نموده، در مورد موقعیتی خاص که نیاز به برخورد و مجازات می‌باشد با عینیت بیشتری عمل کنند. اتفاقاً من به مجازات اعدام معتقدم. مردم از من می‌پرسند که آیا می‌توانم طناب دار را بکشم. من هم در پاسخ می‌گویم که به گمانم می‌توانم، اما هرگز از همسرم چنین چیزی را نخواهم خواست.

به خاطر همین تفاوت‌هاست که مردان بیشتر دغدغه حقیقت را دارند و زنان دغدغه محبت را. اما در مورد مردان این خطر وجود دارد که بیش از حد بر حقیقت تأکید کنند و بر محبت درنگ چندانی نمی‌نمایند، و در مورد زنان هم این خطر وجود دارد که بیش از اندازه بر محبت پافشاری نماید و بر حقیقت پا بگذارد. رسالات دوم و سوم یوحنا به طور کامل با این الگو انطباق پیدا می‌کنند. به هم شباهت بسیاری دارند، اما تفاوت‌های آنها به خاطر ویژگی‌های جنسی آنهاست.

طرح کلی دوم و سوم یوحنا

سوم یوحنا	دوم یوحنا
حقیقت و محبت	میهمان‌نوازی
خطاب به یک مرد	خطاب به یک بانو
خطر:	خطر:
حقیقت بیش از اندازه	محبت بیش از اندازه
روحیات:	روحیات:
سری بیش از اندازه سخت	دل بیش از اندازه نرم
در را بیش از حد می‌بندد	در را بیش از حد می‌گشاید
از افراد درست پرهیز می‌کند	به افراد نادرست خوشامد می‌گوید
محبت را نادیده می‌گیرد	حقیقت را نادیده می‌گیرد
رفتار اشتباه	باور اشتباه

ما به هر دو نیاز داریم ...

مرد	زن
حقیقت	محبت
حقیقت و محبت	محبت و حقیقت
در مردان	در زنان

نامه‌ها بسیار کوتاه هستند. هر دو برای نگارش بر روی یک برگ پایپروس، یعنی تقریباً به اندازه یک برگ کاغذ A4 متناسب می‌باشند. هر دو دغدغه موضوع میهمان‌نوازی را دارند و احتمالاً با هم نوشته شده‌اند.

میهمان‌نوازی در کلیسای اولیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود چون در هیچ جای دیگری مسیحیان را مورد استقبال قرار نمی‌دادند. کلیسا از خود ساختمانی نداشت و ایمانداران در خانه‌های یکدیگر گرد هم می‌آمدند. وانگهی، اغلب میهمان‌سراها فاحشه‌خانه هم بودند، و از این رو مکان‌های مناسبی برای رحل‌اقامت افکندن واعظان مسافر نبودند. اکثر آنان به کمک‌های مالی ایمانداران وابسته بودند.

کلیسا هم به خادمان سیار نیاز دارد و هم به خادمان محلی. برخی از کلیساها درهای خود را از پشت قفل می‌کنند و حاضر به شنیدن سخنان واعظان دیگر نیستند. دیگر کلیساها تنها با کمک واعظان میهمان‌امورات خویش را می‌گذرانند. اما در عهد جدید هم خادمان محلی - شبانان و معلمان - بودند و هم خادمان سیار - رسولان، انبیا و مبشران. کتاب دیداچه هشدار می‌دهد که اگر نبی‌ای بیش از سه روز پیش شما ماند، بدانید که او یک نبی دروغین است. اگر انبیا رحل‌اقامت داریم می‌افکنند، سخت تحت فشار قرار می‌گرفتند. اگر شما یک نبی مقیم داشته باشید، در حقیقت یک دردسر دارید، چون هر هفته که می‌گذرد، حضور او سنگین‌تر از قبل می‌شود!

انبیا و مبشران به سفر کردن نیاز دارند؛ شبانان و معلمان باید در جای خود بمانند. خادمان کلیسا باید انتخاب خود را بکنند که آیا می‌خواهند شبان یک کلیسا باشند یا ترجیح می‌دهند واعظی همیشه در سفر باشند. به دور از انصاف است که یک کلیسا سعی کند هر دو اینها را انجام دهد. من کلیساهای بسیاری را دیده‌ام که

چون نمی‌دانستند شبان دارند یا نه، از هم پاشیدند.

یوحنا این دو نامه را بدین خاطر می‌نویسد که معتقد است رویکرد کلیسا به مهمان‌نوازی رویکردی نادرست است. هرکدام بازتاب‌کننده ضعفی هستند که در میان همجنس‌انسان متداول است - بانو در خانه خود را چهارتاق باز می‌گذارد و مرد در خانه‌اش را محکم می‌بندد. اینها نماینده واکنش‌های عمومی‌ای هستند که از آنها می‌توانیم درس بگیریم.

خطر بانو این بود که بیش از اندازه محبت داشت و به اندازه کافی از حقیقت بهره‌مند نبود. او به کسانی خوشامد می‌گفت که نباید مورد استقبال قرار می‌گرفتند. وی میهمان‌نوازی می‌کرد، اما روحیه دل‌رحم او موجب می‌شد که افراد ناباب نه تنها به درون کلیسا رخنه کنند بلکه در آنجا لنگر بیندازند. او به طور ناخواسته برای زمینه‌سازی تعلیم غلط به کلیسا مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت. یوحنا ناگزیر به نکوهش ملایمت بیش از اندازه و نادیده گرفتن حقیقت از سوی وی بود.

در طول تاریخ کلیسا بدعت‌های بسیاری از سوی زنان گسترش پیدا کرده‌اند. زن به معلم دل می‌بندد، اما در کنار آن لازم است که مدتی را هم صرف ارزیابی تعلیم وی نماید. نامه دوم پولس به تیموتائوس به ما نشان می‌دهد که معلمان بدعت‌گزار به طور اخص در فریفتن بیوه‌زنان و زنان سست اراده موفق می‌باشند. پولس لازم می‌دید که تیموتائوس را تشویق به محافظت از ایشان و جلوگیری از گمراه شدن آنان کند. این یکی از دلایلی است که پولس به تیموتائوس می‌گوید زنان نباید در کار تعلیم دخالت نمایند. وی خاطر نشان می‌سازد که حوا فریب خورد، البته ما هم باید این را بیفزاییم که حوا در حضور آدم فریب خورد که دهانش را کاملاً بسته بود و کلمه‌ای اعتراض نکرد.

خطر دیگری که یوحنا بدان اشاره می‌کند نقطه مقابل آن است که در نامه سومش بدان می‌پردازد. او در مورد مردی می‌نویسد که نسبت به خدمت خود غیرت بیش از اندازه دارد و در را به روی دیگر معلمان بسته است. وی از ورود معلمان خوب که می‌توانستند کمکی راستین برای مشارکت به شمار آیند، جلوگیری می‌کرد. خطر او این است که چنان بر حقیقت تمرکز کند که پاک محبت را از یاد ببرد. وی می‌پندارد که تنها خودش تعالیم ۱۰۰ درصد درست را می‌داند و بس. پس در را می‌بندد و رویه سخت‌دلی پیش می‌گیرد.

دو نامه مزبور بر اهمیت کار گروهی میان مردان و زنان تأکید می‌ورزد. خدا ما را برای همدیگر آفریده است، گرچه این بدان معنی نیست که این شراکت را تنها می‌توانیم در زناشویی بباییم. عیسی نمونه کاملی است از یک مرد مجرد که با زنان روابطی کامل داشت. وی از حضور ایشان استقبال می‌کرد، خدمتشان می‌نمود و بدانها اجازه می‌داد که در کنارش به خدمت بپردازند. اما همچنان میان نقش‌ها و مسئولیت‌های مردان و زنان تمایزی روشن و آشکار قایل می‌شد. هر دو از این جهت که به صورت خدا آفریده شده‌اند، در شأن و منزلت، تباهی و سرنوشت با هم برابرند. ما در زنان به محبت و حقیقت نیاز داریم و در مردان به حقیقت و محبت.

تحلیلی از دوم و سوم یوحنا

دوم یوحنا	سوم یوحنا
۳-۱ محبت در حقیقت	۱ محبت در حقیقت
۴ سلوک در حقیقت	۲-۴ سلوک در حقیقت
۵-۶ سلوک در محبت	۵-۸ سلوک در محبت
۷-۹ برخی حقیقت را رد می‌کنند	۹-۱ برخی از محبت خودداری می‌کنند
۱۰-۱۱ ایشان را دعوت نکنید	۱۱-۱۲ از ایشان تقلید نکنید
۱۲-۱۳ شادی ما	۱۳-۱۵ آرامش شما

روشن است که این دو نامه همزمان نوشته شده‌اند و دقیقاً از یک الگو پیروی می‌نمایند. نامه «دوم» خطاب به *Kyria* است که معنایش «بانو» می‌باشد، اما نمی‌دانیم که این عنوان بانوی خاصی بوده یا نه. «فرزندان» مورد اشاره می‌توانند فرزندان روحانی‌ای باشند که در خانه او گرد می‌آمدند. تحلیل نشان می‌دهد که هر دو نامه از الگویی همسان پیروی می‌نمایند، و با این وجود تأکید برای مرد و زن به کلی متفاوت است.

نامه «سوم» خطاب به گایوس نوشته شده، اما در بردارنده هشدار در مورد مردی

به نام دیوترفیس می‌باشد. توصیفی که از او شده منفی است. جرم این مرد آن بود که بیش از اندازه سختگیری می‌کرد. وی آدمی پرحرف، سلطه‌جو، خودرأی و تشنه قدرت بود. او نسبت به مشارکت کوچک خود غیرت و حسادت بیش از اندازه داشت و دوست نداشت شخص دیگری برای تعلیم به کلیسا وارد شود و ضمناً دست دیگران را هم از رهبری کوتاه می‌نمود. وی حتی از پذیرش درخواست دیدار یوحنا از جماعتش خودداری کرده و حتی نامه‌ای را که قبلاً بدو نوشته بود پاره کرده بود. او فردی بود که هر کسی را که از وی هواداری نمی‌کرد از جماعت اخراج می‌کرد و نسبت به مخالفانش - حتی رسولان - بداندیش بود. در این باره که آیا تعلیم وی درست بوده یا نه چیزی نوشته نشده، اما به یقین هر عطای تعلیمی را که دیگران برای کلیسا به ارمغان می‌آوردند، سرکوب می‌کرد.

بنابراین یوحنا ناگزیر گایوس را تشویق می‌کند که دیمتریوس - معلمی محترم که نمی‌بایست از او روی گرداند - را بپذیرد. معلوم نیست که آیا دیمتریوس معلمی محلی بوده یا دوره‌گرد. حتی این امکان وجود دارد که وی تنها پیکری بوده که نامه‌ها را به کلیساها می‌رسانیده. اما بی‌گمان ایشان وی را می‌شناخته‌اند.

رساله شیخی

در مورد روزگاری پیری یوحنا دو داستان وجود دارد که از نوشته‌های کلیسا به دست ما رسیده است. این نوشته‌ها حاکی از رعایت تعادل میان حقیقت و محبت از سوی یوحناست. او سرسختانه پای حقیقت می‌ایستاد و از سازش‌کاری، به ویژه در ارتباط با شخص مسیح، می‌پرهیخت. اما در عین حال پرمحبت‌ترین پیرمرد بود. جروم که یکی از نویسندگان کلیسای اولیه است، داستانی را از یوحنا در سال‌های ۹۰ م. حکایت می‌کند. در این زمان یوحنا دیگر حسابی پیر شده بود، و هر هفته وی را نشسته بر یک صندلی و با کمک دو تیرک به کلیسا می‌بردند. اعضای کلیسا اغلب از او می‌خواستند تا برایشان صحبت کند. او هم در برابر همه نشسته بر صندلی تنها همین جمله را می‌گفت: «فرزندان کوچکم، یکدیگر را محبت نمایند!» یکشنبه بعد باز او را به کلیسا برده از او می‌پرسیدند که آیا کلامی برایشان دارد. او هم می‌گفت: «آری. امروز برایتان کلامی دارم.» وی را با صندلی‌اش جلو می‌بردند و او هم می‌گفت: «فرزندان کوچکم، یکدیگر را محبت نمایند!»

باز یکشنبه بعد او را می‌بردند و باز دقیقا همان اتفاق می‌افتاد. مردم با خود می‌پنداشتند که اینها اثرات پیری است. آیا او هیچ متوجه نیست که هر هفته دارد همان حرف‌ها را تکرار می‌کند؟ سرانجام به نزدش رفته، گفتند: «استاد، چرا همیشه همین جمله "فرزندان کوچکم، یکدیگر را محبت نمایند!" را می‌گویی؟» او گفت: «چون این فرمان خداوند است، و اگر تنها همین یک کار را بکنید، کافی است.»

داستان دیگر دغدغه یوحنا را در مورد حقیقت نشان می‌دهد و لاغیر. او پیوسته به حمام‌های رومی می‌رفت و استحمام می‌کرد. یکبار زمانی که وارد استخر آب شد، در آن سوی استخر مردی به نام سرینتوس را دید. او یکی از سردمداران تعالیم دروغین بود که در میان کلیساها می‌گشت. یوحنا گفت: «بگریزیم! بگریزیم! می‌ترسم حمام روی سرمان خراب شود، چراکه سرینتوس، دشمن حقیقت در آن است!»

پس مجبور شدند او را از آب درآورده، آن روز شستشو نکرده به خانه‌اش بازگردانند. یوحنا پرمحبت‌ترین مرد بود، اما حقیقت هم برایش به همان اندازه اهمیت داشت.

زمانی که عیسی او را دید، یکی از بداخلاق‌ترین مردان پیرامونش بود. عیسی یوحنا و برادرش یعقوب را 'Boanerges' (بوآنرجس) به معنای «پسران رعد» نامیده بود- که نام مستعار خوشایندی نبود! واکنش یوحنا نسبت به اهالی سامره غیرعادی نبود. هنگام گذر از میان سرزمین سامره زمانی که سامریان بر او آب دهان افکندند، گفت: «عیسی اگر به من اجازه بدهی، دستور می‌دهم که از آسمان آتش فرود آید و همه اینها را بسوزاند!»

بعدها او و یعقوب به تحریک مادرشان خواستند تا عیسی زمانی که وارد پادشاهی خود شد، ایشان را جایگاهی برتر از دیگر رسولان عطا فرماید.

برخی این را پیشنهاد می‌کنند که روش ملایمی که یوحنا بعدها پیش گرفت، ناشی از پختگی و جاافتادگی وی در سنین بالا می‌باشد. اما همه افراد سالمند چنین رفتار پخته‌ای پیدا نمی‌کنند! این همان مردی است که عیسی وی را بسیار دوست می‌داشت، و شخصیتش ذره ذره به شباهت شخصیت استادش درآمد.

در این نامه‌ها هیچ نشانی از خصوصیت‌های شخصیتی روزگار جوانی وی به چشم نمی‌خورد. در این نامه‌ها مردی را می‌بینیم که مالا مال از محبت و حقیقت

است، و تمام هم و غمش این است که دیگران نیز چنین باشند. عیسی او را دگرگون ساخته، و دغدغه وی در این نامه‌ها آن است که خوانندگانش به شناخت نجات‌دهنده خود نایل آیند و قدر کاری که برایشان کرده را بدانند.

۲۳- مکاشفه

دیدگاه‌های گوناگون

دیدگاه‌هایی که پیرامون کتاب مکاشفه وجود دارد، طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. زمانی که این دیدگاه‌ها را کنار هم می‌گذاریم، ناممکن به نظر می‌رسد که همه آنها به یک قطعه ادبی واحد اشاره کنند.

دیدگاه انسانی

دیدگاه انسانی به غایت متنوع است. واکنش بی‌ایمانان قابل درک می‌باشد، چراکه این کتاب اصلاً برای آنان نوشته نشده است. شاید مکاشفه بدترین کتاب برای معرفی کلام خدا به بی‌ایمانان باشد. اگر بخواهیم به زبان متداول سخن بگوییم، دنیا بر این پندار است که نوشته‌های آن «در بهترین حالت نتیجه خوانیدن با سر دل سنگین و در بدترین حالت حاصل دیوانگی» است.

با این وجود حتی در میان مسیحیان هم نگرش‌های متفاوتی وجود دارد که یک سر این طیف کسانی هستند که از ترس جرأت نمی‌کنند به این کتاب دست بزنند و سر دیگرش را اشخاص متعصبی تشکیل می‌دهند که نمی‌توانند خود را از دست آن خلاص کنند! محققان کتاب مقدس تعاریف منفی بسیاری ارائه نموده‌اند: «به تعداد واژه‌های این کتاب در آن معما وجود دارد»؛ «توده‌ای آشفته از نمادهای عجیب و غریب»؛ «خواندش یا یک دیوانه را می‌طلبد و یا انسان را دیوانه می‌کند». در کمال شگفتی، اکثر اصلاح‌طلبان پروتستان (افراد «متفرعن»ی که از مقام‌های مدنی برای رسیدن به مقاصد خویش بهره می‌جستند) دیدگاهی به شدت سطح پایین داشتند:

لوتر: «این کتاب نه رسولی است و نه نبوتی ... هر کس آن را از ظن خود تفسیر

و تعبیر می کند ... کتاب‌های اصیل‌تر بسیاری وجود دارد که می‌توان در حفظ و نگهداری‌شان کوشید ... روح من به این کتاب رضایت نمی‌دهد.»
کالون: آن را به کلی از کتاب تفسیر عهد جدید خود حذف کرده بود!
تسوینگلی: می‌گفت که شهادت آن را می‌توان رد کرد چون: «این کتاب از زمره کتب کتاب مقدس به شمار نمی‌رود».

این دیدگاه‌های سخیف و سطح پایین بر بسیاری از فرقه‌های پروتستان که از دوره اصلاح دینی سرچشمه می‌گرفتند، تأثیر گذارد.
همان‌گونه که می‌دانیم، در کلیسای اولیه پیرامون گنجاندن این کتاب در «کانون» (قاعده یا معیار) کلام خدا بحثی در گرفت؛ اما در سده پنجم با اطمینان و به گونه‌ای سراسری آن را در زمره کانون کتاب مقدس پذیرفتند.
ارزیابی برخی از مفسران بسیار مثبت است: «تنها شاهکار هنری ناب در عهد جدید»؛ «زیبایی نهفته در پس توصیفات». حتی ویلیام بارکلی، که گردآورنده تعاریف گوناگون بود اما خودش دیدگاهی «لیبرال» به کلام خدا داشت، به خوانندگان کتابش گفته که: «کشتی گرفتن با آن برای کسب برکت و گشودن گنجینه‌هایش بی‌نهایت ارزشمند است».

دیدگاه شیطانی

دیدگاه شیطانی پیوسته منفی است. ابلیس از چند صفحه نخست کتاب مقدس (که از چگونگی زیر کنترل گرفتن سیاره ما به دست او پرده برمی‌دارد) و چند صفحه آخر آن (که نحوه از دست دادن این کنترل را آشکار می‌نماید) بیزار است. اگر او بتواند انسان‌ها را متقاعد کند که پیدایش چیزی نیست جز مثنی اسطوره ناممکن و مکاشفه هم صندوق اسراری غیرقابل گشایش، خیالش راحت می‌شود.
نگارنده این کتاب دلیل قابل ملاحظه‌ای برای انزجار خاص شیطان از مکاشفه ۲۰ دارد. تعداد زیادی از نوارهای کاستی که من در شرح و گزارش این فصل ضبط کرده بودم در فاصله میان ارسال و دریافت، از بین رفتند. در برخی موارد آن قسمتی که به سرنوشت مختوم ابلیس مربوط می‌شد، پیش از رسیدن به مقصد پاک شده بودند؛ در دیگر موارد صدای جیغ ماندگی که به یک زبان بیگانه سخن می‌گفت

روی صدای اصلی افتاده بود و شنونده نمی‌توانست از گزارش این قسمت چیزی بفهمد!

این کتاب مشت او را باز می‌کند. او بنا به اجازه خدا تنها رئیس و فرمانروای این جهان است. و البته این قدرت به طور موقتی به او داده شده است.

دیدگاه الهی

دیدگاه الهی پیوسته مثبت است. مکاشفه تنها کتاب کتاب مقدس است که ضمانت اجرایی پاداش و مجازات الهی مستقیماً بدان پیوسته است. از یک سو، کسانی که آن را با صدای بلند می‌خوانند (۳:۱) و نیز آنانی که با تعمق و به کار بستن آن «کلام را نگاه می‌دارند» (۷:۲۲)، هم خودشان برکتی ویژه دریافت می‌نمایند و هم به دیگران برکت می‌رسانند. از سوی دیگر، لعنتی ویژه در انتظار کسانی است که متن آن را دستکاری می‌کنند. اگر با افزودن یا درج مطالبی این کار را بکنند، بلایای توصیف شده در این کتاب بر تجارب مجرمانه ایشان افزوده خواهد شد. اگر این کار را با کاستن یا زدودن مطالبی از آن انجام دهند، از زندگی جاویدان در اورشلیم جدید محروم خواهند گردید.

چنین برکت و لعنتی به ما این را می‌گوید که خدا تا چه اندازه در قبال واقعیات و حقایق مکشوف شده در این کتاب جدی است. دیگر از این صریح‌تر نمی‌توانست به اهمیت مطالب آن اشاره نماید.

از این دیدگاه‌های مربوط به کتاب مکاشفه که بگذریم، نوبت به بررسی خود کتاب می‌رسد.

نخست جایگاه آن را در کتاب مقدس مورد بازبینی قرار می‌دهیم. همان گونه که کتاب پیدایش را جز ابتدای کتاب مقدس در هیچ جای دیگری از آن نمی‌توان قرار داد، مکاشفه را هم جز در پایان این کتاب نمی‌توان در جای دیگری جای داد. این کتاب از بسیاری جهات، کامل کننده «داستان» است.

اگر به کتاب مقدس صرفاً به دیده تاریخ جهان بنگریم، برای حسن ختام آن به مکاشفه نیازمندیم. البته تاریخ کتاب مقدسی با همه کتاب‌های تاریخ از این دست متفاوت است. آغازش بسیار پیشتر از همه تاریخ‌هاست، حتی پیش از زمانی که

کسی توانسته باشد شاهد رویدادها بوده باشد. پایانش هم به زمانی در آینده تعلق دارد، رویدادهایی که پیش‌گویی شده‌اند و هنوز امکان مشاهده آنها نمی‌باشد. این امر مسلماً موجب مطرح شدن پرسشی می‌گردد: آیا ما با اثری که محصول خیال‌پردازی انسان است روبرو هستیم یا نوشته‌ای که الهام خداست. پاسخ این پرسش بسته به ایمان است. گزینشی آسان است: باور کردن یا باور نکردن. ایمان با منطق مغایر نیست، بلکه فراتر از آن است. گزارش‌های کتاب مقدسی از آغاز و انجام جهان هستی ما می‌توانند بهترین توضیح برای وضعیت کنونی‌اش باشند. دانستن اینکه جهان چگونه به آخر می‌رسد، بر نحوه زندگی کنونی ما اثری ژرف خواهد گذارد.

اما علاقه و توجه کتاب مقدس بیش از محیط زیست، به خود انسان و به طور اخص به قوم برگزیده خدا معطوف است. وی با ایشان رابطه‌ای مبتنی بر «عهد» دارد، که می‌توان آن را به پیمان زناشویی تشبیه کرد. از نقطه نظری، کتاب مقدس داستانی عاشقانه است، داستان پدر آسمانی که برای پسرش عروسی زمینی برمی‌گزیند. مانند هر داستان خوب عاشقانه، آن دو با هم «ازدواج می‌کنند و تا آخر عمر به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌نمایند». اما فراز یا نقطه اوج داستان تنها در کتاب مکاشفه آمده و بدون آن هرگز نمی‌فهمیدیم که آیا نامزدی (دوم قرنتیان ۱:۲۰) این دو سرانجام به پیوند می‌انجامد یا جدایی!

در حقیقت، تصور اینکه کتاب مقدس بدون کتاب مکاشفه چه شکلی خواهد داشت، حتی اگر از آن زیاد هم استفاده نکنیم، دشوار می‌باشد. عهد جدیدی را تصور کنید که با نامه کوتاه یهودا پایان می‌یافت، نامه‌ای که کلیسای نسل دوم را که از جهت عقیدتی، رفتاری، شخصیتی و گفتاری فاسد و منحرف شده بودند، مورد خطاب خود قرار داده است. آیا این می‌توانست پایان خوبی برای کتاب مقدس به شمار رود؟ چه فرود یا افتگاه ما یوس‌کننده‌ای برای یک داستان می‌توانست باشد! پس اکثر مسیحیان حتی اگر آشنایی چندانی با کتاب مکاشفه نداشته باشند از اینکه در کتاب مقدس قرار دارد، شادمانند. آنان معمولاً می‌توانند با چند فصل اول و یکی دو فصل آخر آن کنار بیایند، اما احساس می‌کنند که پیکره مرکزی آن (یعنی فصل‌های ۶-۱۸) خارج از درکشان می‌باشد. این امر تا حد زیادی بدین خاطر است که بخش مزبور با جاهای دیگر شباهتی ندارد. به خاطر متفاوت بودنش دشوار است.

چه چیزی آن را چنین متفاوت کرده است؟

طبیعت نوشته‌های آپوکالیپتیک

این تنها محتوای مکاشفه نیست که از دیگر کتاب‌های عهد جدید متفاوت است. خاستگاه این کتاب هم منحصر به فرد می‌باشد.

در مورد همه کتاب‌های دیگر کتاب مقدس هدف این بوده که نوشته شوند. هر نگارنده تصمیم داشته مطالب مورد نظرش را، یا توسط خودش و یا به دست یک 'amanuensis' (یعنی یک کاتب؛ مثلاً رومیان ۱۶:۲۲) بنگارد. او پیش از آنکه دست به نگارش ببرد، نخست مطالبش را مورد بررسی قرار می‌داده. ثمره کار متنی می‌شده که هر چند «ملهم از» روح القدس بود و اندیشه و احساس وی را یاری می‌رسانید، مهر خلق و خو، شخصیت، دیدگاه و تجربه وی را هم بر خود داشت. محققان متوجه تفاوت‌های بسیاری میان مکاشفه و دیگر نوشته‌های یوحنا ی رسول (یک انجیل و سه رساله) شده‌اند. سبک، دستور زبان و واژگان مکاشفه برای او چنان غیرعادی‌اند که ایشان به این نتیجه رسیده‌اند که باید نوشته یک «یوحنا»ی دیگری بوده باشد. در واقع آنان برای توجیه این تفاوت، انگشت اشاره خود را به سوی شخص مبهمی گرفته‌اند که شیخی گمنام اهل افسس بوده و همو نگارنده مکاشفه بوده است. اما مردی که مکاشفه را نوشته به سادگی خود را چنین معرفی کرده است: «من، یوحنا»، که نشان می‌دهد او را در سطحی گسترده می‌شناخته‌اند.

حتی جدای از تفاوت موضوعی آشکار، توجیه ساده‌تری برای این تناقض وجود دارد. او هیچگاه قصد نگارش مکاشفه را نداشته. حتی این کار به فکر او هم خطور نمی‌کرده. مطالب کتاب به صورت «مکاشف‌ای» غیرمنتظره و به صورت شفاهی و تصویری بر او نازل شده است. در هنگامی که این سلسله آواها و تصاویر را «می‌شنید» و «می‌دید»، مرتباً به او گفته می‌شد که همه را «بنویسد» (۱:۱ و ۱:۱۹؛ ۲:۱ و ۸ و ۱۲؛ ۳:۱؛ ۷:۱۴؛ ۱۳:۱۴؛ ۱۹:۹؛ ۲۱:۵). تکرار فرمان مزبور حاکی از آن است که وی چنان مجذوب رویدادها شده که گهگاه فراموش می‌کرده آنها را ثبت و ضبط نماید.

سبک آن در مقایسه با روانی نگارش همیشگی وی، «یونانی سطح پایین‌تری»

است. با شتاب و در شرایطی بسیار آشفته نوشته شده. تصور کنید که سرگرم تماشای فیلمی هستید و در حینی که فیلم در حال پخش شدن است، به شما می‌گویند: «همه آن را روی کاغذ بیاور». دانشجویان خوب می‌فهمند که حاصل یادداشت برداری‌های تند سر کلاسشان، چه متن «مغشوش و بی‌سروته» می‌شود. پس چرا یوحنا بعد از خلاصه‌نویسی آنچه که دیده بود، سر فرصت متن کامل را از نو نوشت تا نوشته‌ای بهتر و فاخرتر از قبل به خوانندگان خود ارایه دهد؟ احتمالاً پس از آنکه مطالب مربوط به لعنت به کسانی که در این متن دست ببرند را به او دیکته کردند، از انجام این کار منصرف شده است!

این همه بدین معناست که خود یوحنا نگارنده مکاشفه نبوده است. او صرفاً نقش یک 'amanuesis' (کاتب-م) را بازی می‌کرده و تنها به ثبت آنچه دیده بسنده نموده است. پس «نگارنده» کیست؟ در غالب موارد این فرشتگان بودند که پیغام را با او در میان می‌گذاشتند. اما در عین حال اینها همان مطالبی هستند که روح به کلیساها می‌گوید؛ و البته این مکاشفه عیسی مسیح است. اما همان مطالب را هم خدا به عیسی داده بود. از این رو زنجیره‌ای درهم پیچیده از ارتباطات به چشم می‌خورد- خدا، عیسی، روح، فرشتگان و یوحنا. یوحنای بیچاره چند بار گیج می‌ماند که در این میان از بابت آنچه که تجربه می‌کرد، باید چه کسی را جلال دهد (۱۹:۱۰؛ ۲۰:۸-۹). تنها دو حلقه نخستین این زنجیره در این کتاب شایسته پرستش هستند.

این کتاب روراست‌تر از هر کتاب دیگری در عهد جدید سزاوار نام «مکاشفه» می‌باشد. واژه یونانی‌ای که در جمله نخست آن مکاشفه ترجمه شده، *apokalypsis* است که از اسم 'Apokalypse' (= مکاشفه-م) و صفت 'apocalyptic' (= «مکاشفه‌ای») از آن گرفته شده و امروزه به طور گسترده برای ادبیاتی به کار برده می‌شود که سبک و محتوایی مشابه آن دارد. ریشه واژه مزبور «پرده برداری» یا کشف حجاب کردن است.

کار مکاشفه کنار زدن پرده برای هویدا نمودن چیزهایی است که در پس پرده پنهان شده‌اند، می‌باشد (همان گونه که از تصویر یا لوحی پرده برداری می‌کنند). با توجه به زمینه متن، منظور پرده برداری از آن چیزهایی است که از دید انسان مخفی شده‌اند، اما خدا از آنها آگاه است. چیزهایی وجود دارند که تا خدا به خواست

خود برملا نسازد، انسان از آنها خیردار نخواهد شد. به ویژه، انسان از آنچه که در آسمان می‌گذرد آگاه نخواهد شد و توان دانستن رویدادهای آینده را نیز نخواهد داشت. بنابراین ثبت و گزارش رویدادها از سوی بشر به شدت محدود به زمان و مکان است. در بهترین شرایط می‌تواند گزارشی نسبی و محدود از روند تاریخ باشد و بس.

زمانی که خدا تاریخ را می‌نگارد، تصویری کلی، و نه محدود، ارایه می‌دهد، چون وی در عین حال که رویدادها را مشاهده می‌کند، به آنها نظم نیز می‌بخشد. «تاریخ داستان خود اوست». او «آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کند» (اشعیا ۴۶:۱۰). برای او گذشته، اکنون و آینده به هم پیوند خورده‌اند. آسمان و زمین نیز چنین هستند. میان آنچه که آن بالا روی می‌دهد و آنچه که اینجا بر زمین اتفاق می‌افتد، تعاملی وجود دارد. یکی از ویژگی‌های ناراحت‌کننده در مکاشفه همین تغییر صحنه رویدادها از آسمان به زمین و از زمین به آسمان است. این به دلیل ارتباط میان رویدادها بالا و پایین است (مثلا نبرد در آسمان به نبرد بر زمین منجر می‌گردد؛ ۷:۱۲؛ ۷:۱۳).

«آپوکالیپتیک» تاریخی است که از دیدگاه خدا نوشته شده است. تصویری کلی ارایه می‌دهد. از طریق مشاهده رویدادها از چشم‌انداز آنچه که در بالا و ماورای بینش محدود ماست، درک ما را از رویدادهای جهان گسترش می‌بخشد. هم بینش به ما می‌دهد و هم پیش‌بینی؛ بسیار فراتر از آنچه که یک مورخ عادی می‌تواند به ما آگاهی بدهد، بر دامنه ادراکمان از آنچه که قرار است پیرامونمان به وقوع بپیوندد می‌افزاید.

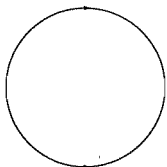
الگوها و اهدافی پدیدار می‌شوند که انسان نسبت به آنها کور است. تاریخ تنها تلباری آشفته از رویدادها نیست. تلاقی رویدادها راه را برای آینده‌نگری باز می‌کند. تاریخ قرار است به مقصدی منتهی شود.

زمان اهمیتی جاودانی دارد. زمان و جاودانگی به هم پیوند خورده‌اند. خدا بر خلاف آن چیزی که فلسفه یونانی می‌پنداشت، از گردونه زمان بیرون نیست. او خدایی است که بود و هست و می‌آید. حتی خود خدا نمی‌تواند گذشته را که زمانی اتفاق افتاده، تغییر دهد! هرگز نمی‌توان مرگ و رستاخیز مسیح را تغییر داد و یا حذف کرد.

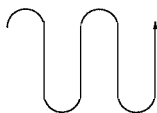
خدا نقشه‌ها و اهداف خود را از بستر زمان پیش می‌برد (کتاب مرجعی که می‌توانم در این باره خوانندگان را بدان ارجاع دهم، مسیح و زمان، نوشته اسکاز کولمان، انتشارات SCM Press، ۱۹۵۰، است). او خدای تاریخ است. اما این الگوی او را زمانی می‌توان دریافت که خودش تکه‌های از این جورچین را که از دید بیننده پنهان است، مکشوف نماید. اموری که از دید انسان مخفی مانده‌اند و خدا آنها را مکشوف می‌سازد، در عهد جدید «اسرار» نامیده می‌شوند.

در پرتو آینده است که جهت رویدادهای گذشته و اکنون نمایان می‌شوند. تنها در دراز مدت است که شکل تاریخ را می‌توان دید، نه کوتاه مدت. زیرا زمان به همان اندازه که برای خدا واقعی است، نسبی نیز می‌باشد. برای او «یک هزار سال مانند یک روز است» (مزمور ۴:۹۰، در دوم پطرس ۸:۳ هم نقل قول شده). بردباری اعجاب‌آوری که وی در قبال ما دارد، از نظر ما «تأخیر» وی تلقی می‌گردد. (دوم پطرس ۳:۹).

کتاب مقدس دربرگیرنده یک «فلسفه تاریخ»ی کاملاً متفاوت از فلسفه‌های دیگر تاریخ است که منطق بی‌هدف بشر برای خود برگزیده. این تضاد زمانی آشکار می‌شود که فلسفه تاریخ خدا را با متداول‌ترین نظریه‌ها بسنجیم:



۱- چرخشی. «تاریخ خود را تکرار می‌کند». تاریخ در دایره‌های بی‌پایان همین طور گرد خود می‌گردد، یا دور می‌زند. جهان گاه بهتر می‌شود، سپس بدتر و دوباره بهتر و باز بدتر و ... تا به آخر. این نظریه یونانی بود.



۲- دوره‌ای. تاریخ نوسانی دایره‌ای شکل دارد. جهان همچنان میان بهتر و بدتر در نوسان است، اما هرگز دقیقاً به همان شکل خودش را تکرار نمی‌کند. همواره حرکتی در آن مشاهده می‌شود، اما اینکه در نهایت این حرکت در «بالا» متوقف خواهد شد یا «پایین» در حد حدس و گمان است!

۳- خوشبینانه. جهان پیوسته بهتر و بهتر می‌شود. همان گونه که یکی از نخست‌وزیران بریتانیا در آغاز سده بیستم گفته: «بالا و بالا و بالاتر». واژه‌ای که پیروان این نظریه همواره بر لب دارند «پیشرفت» است. تاریخ یک پله برقی بالارونده است.

۴- بدبینانه. در پایان سده بیستم واژه «بقا» ورد زبان همگان شده است. کارشناسان «آه و ناله» بر این باورند که همه ما سوار بر پله برقی‌ای پایین‌رونده هستیم. شاید حرکتش کند باشد، اما نمی‌توان جلوی حرکتش را گرفت. دنیا روز به روز بدتر می‌شود تا جایی که زندگی در آن ناممکن گردد (برآورد فعلی ایشان حدود سال ۲۰۴۰ است!).

الگوی کتاب مقدسی به کلی با همه این نظریه‌ها متفاوت است، و آمیزه‌ای از نظریه‌های خوش‌بینانه و بدبینانه می‌باشد که بر اساس همه واقعیات مبنایی واقع‌بینانه دارد.

۵- مکاشفه‌ای. جهان به طور یکنواخت رو به بدتر شدن پیش می‌رود، سپس ناگهان بهتر از آنچه که پیشتر بوده می‌شود- و آنگاه به همین وضعیت ادامه خواهد داد.

این باور آخری میان یهودیان، مسیحیان و کمونیست‌ها مشترک است. همه ایشان این باور را از یک منبع گرفته‌اند: انبیای عبرانی (کارل مارکس از مادری یهودی و پدری لوتری زاده شده بود). اختلاف بنیادین میان آنها در آن چیزی است که اعتقاد دارند سبب‌ساز این تغییر مسیر تند خواهد شد. کمونیست‌ها معتقدند که این عامل انقلاب توده‌هاست. یهود برآنند که این کار با دخالت الهی انجام خواهد پذیرفت. مسیحیان باور دارند که با بازگشت عیسی‌ای خدا- انسان به سیاره زمین این تغییر روی خواهد داد.

آنانی که کتاب مکاشفه را خوانده‌اند اکنون درخواست می‌کنند یافت که این کتاب دقیقاً بر پایه همین ساختار نوشته شده است. کتاب پس از پرداختن به مسائل کنونی در چند فصل آغازین خود، به سراغ دوره تاریخی آینده می‌رود، که اوضاع آن پیوسته رو به بدتر شدن است (در فصل‌های ۶-۱۸)، سپس ناگهان همه چیز بهتر می‌شود (در فصل‌های ۲۰-۲۲)، و این تغییر مقارن با بازآمدن مسیح (در فصل ۱۹) می‌باشد. تاریخ «مکاشفه‌ای» دو ویژگی دیگر هم دارد که باید پیش از پرداختن به متن کتاب از آنها سخن به میان آوریم.

ویژگی نخست این است که این الگو از اساس اخلاقی است. از آنجایی که انتظام تاریخ به دست خدا صورت پذیرفته و او خدایی کاملاً نیکو و قادر مطلق است، باید از او انتظار داشته باشیم که با پاداش دادن به نیکویی و مجازات کردن بدی عدالت را به موقع اجرا بگذارد.

اما به نظر می‌رسد که در تجربه بین‌المللی و فردی، گویی چنین نیست. زندگی ظاهراً مملو از بی‌عدالتی است. گویی تاریخ نسبت به اخلاقیات بی‌تفاوت است. پارسایان رنج می‌بینند و شیران کامیاب می‌شوند. این فریاد پیوسته بلند است که: «چرا خدایی نیکو می‌گذارد که امور این گونه پیش برود؟» کتاب مقدس با ثبت رنج و پریشانی ایوب، داود (مزمور ۱-۷۳: ۴)، خود عیسی (مرقس ۱۵: ۳۴؛ با کلمات مزمور ۱: ۲۲)، و مسیحیانی که به خاطر او شهید شدند (مکاشفه ۶: ۱۰)، در این مورد نهایت صداقت را به خرج می‌دهد.

همه این شک‌ها از دیدگاه کوتاه‌مدتی ناشی می‌شوند که بر زمان کنونی و قدری هم بر گذشته متمرکز است. دیدگاه بلندمدت آینده و نتیجه نهایی را به حساب می‌آورد. این می‌تواند درک ما را به طور کلی دگرگون نماید (ایوب ۴۲؛ مزمور ۱۵: ۷۳-۲۸؛ عبرانیان ۱۲: ۲؛ مکاشفه ۴: ۲۰؛ پولس آن را در رومیان ۸: ۱۸ خلاصه کرده است).

بخش‌های «مکاشفه‌ای» کتاب مقدس جملگی این دیدگاه بلندمدت را که بر اخلاقیات تاریخ صحنه می‌گذارد، تشویق می‌کنند (دانیال ۷-۱۲، که با مکاشفه مشابهت‌های بسیار دارد، نمونه‌ای عالی از آن به شمار می‌رود). ما در جهانی اخلاقی زندگی می‌کنیم. خدای نیکو هنوز بر تختش نشسته است. او همه چیز را در نهایت درست خواهد کرد. شیران را مجازات کرده، پارسایان را پاداش عطا خواهد نمود. او

یکبار دیگر جهان را درست خواهد کرد و آن را به دست کسانی خواهد داد که خود خواسته‌اند راست و درست زندگی نمایند. این داستان پایان خوشی خواهد داشت. بنابراین ادبیات «آپوکالیپتیک» (مکاشفه‌ای) و از جمله کتاب مکاشفه بر یکچنین مضامینی از قبیل پاداش، مکافات و احیا متمرکز است. از همه مهم‌تر، خدا را در حالی به تصویر می‌کشد که بر تخت پادشاهی نشسته و کنترل کامل امور جهان را در دست گرفته است. توجهتان را به «به تصویر کشیدن» جلب می‌کنم که شما را با ویژگی دوم آشنا می‌کند.

ویژگی دوم این است که در ادبیات آپوکالیپتیک ارایه مطلب، نمادین است. باید هم چنین باشد، چراکه می‌خواهد چیزی ناآشنا را با خواننده در میان بگذارد. همان گونه که هر آموزگاری می‌داند، ناشناخته‌ها به نوعی با شناخته‌ها در ارتباطند و تمثیل این پل ارتباطی است («خوب، مثل این است که ...»). عیسی در اکثر مثل‌هایش پیرامون پادشاهی آسمان از موقعیت‌هایی زمینی برای کمک به درک مخاطبان خویش استفاده می‌کند («پادشاهی آسمان همانند ... است»).

تمثیل به افراد کمک می‌کند تا چیزهایی را که هم حاوی اطلاعات هستند و هم تصورات، بهتر درک نمایند. اگر آنان بتوانند مطلب را در ذهن خود «به تصویر بکشند»، درک و دریافت آن برایشان بسیار آسان‌تر می‌شود. از همه مهم‌تر اینکه واکنش دریافت‌کننده اطلاعات معمولاً چنین است: «حالا فهمیدم».

مکاشفه پر است از زبان تصویری. از طریق کاربرد مداوم «نمادها» می‌توانیم آنچه را که غیرقابل درک بوده را در ذهن مجسم نماییم. بنابراین نمی‌شود گفت که این نمادپردازی‌ها برای این بوده که مانع از درک مطلب شود، بلکه هدف آن بوده که بهتر آن را دریابیم. خیلی‌ها طبیعت «بسیار نمادپردازانه» کتاب را دلیلی برای غیرقابل درک بودن کتاب و حتی از یاد بردن تعلیم آن دانسته‌اند، گویی نمادها چنان گنگ و مبهمند که نمی‌توان از آنها پیغام صریح کتاب را دریافت. اما موضوع اصلاً این نیست، و آنگونه که پیداست باید آنها را در چهار گروه طبقه‌بندی کرد: برخی از آنها معنایی/شکار دارند. «اژدها» یا «افعی» نماد ابلیس است. «درباچه آتش» جایی نیست جز دوزخ. «تخت سفید بزرگ» همان مسند داوری خداوند است.

برخی دیگر در خود متن توضیح داده شده‌اند. «ستارگان» همان فرشتگان

هستند. «چراغدان‌ها» کلیساها می‌باشند. «مهرها»، «شیپورها» و «پیاله‌ها» بلاها هستند. «بخور» همان دعاهایی است که به بالا می‌رود. «ده شاخ» پادشاهان هستند.

برخی دیگر در جاهای دیگر کلام موارد مشابهی دارند. درخت حیات، رنگین کمان، ستاره صبح، عصای آهنین، مردان سوار بر اسب، و رژیم‌های ستمکاری که به شکل «وحش» تصویر شده‌اند را می‌توان در عهد عتیق یافت. شاید اگر فرض را بر این بگیریم که این تمثیل‌ها برای یادآوری معنای اولیه‌شان به کار برده شده‌اند، کاری مألوف اندیشانه باشد.

برخی دیگر هم مبهم هستند، اما تعدادشان بسیار اندک است. برای نمونه یکی از آنها «سنگ سفید» است که محققان برای آن چندین تعبیر پیشنهاد کرده‌اند. اعلامیه بی‌گناهی؟ نشانه تأیید؟ نشان برتری؟ شاید تا زمانی که آن را دریافت نکنیم، به معنای راستینش پی نبریم!

در کنار نمادها از اعداد هم استفاده شده است. در مکاشفه چندین «هفت‌تایی» وجود دارد- ستاره‌ها، چراغدان‌ها، چراغ‌ها، مهرها، شیپورها، پیاله‌ها. هفت در کتاب مقدس عدد «کمال» است که نشان از خصیصه کامل بودن دارد. «دوازده» با قوم قدیم (اسباط اسرائیل) و جدید (رسولان) خدا در پیوند می‌باشد؛ «بیست و چهار» جمع کل قوم خدا با هم است. «هزار» بزرگترین عدد به شمار می‌رود. «دوازده هزار» از هر سبط اسرائیل در مجموع می‌شود «یکصد و چهل و چهار هزار».

«۶۶۶» یکی از اعدادی است که توجه بسیاری را به خود جلب نموده. این شماره از سه عدد شش تشکیل شده، که شش همواره به ناتوانی انسان برای رسیدن به هفت «کمال» اشاره می‌نماید. این عدد در اینجا به عنوان کلیدی برای شناسایی خودکامه آخر دنیا پیش از برآمدن فرمانروایی هزارساله عیسی (به لاتین *millenium*)، به کار برده شده است. آیا نکته حایز اهمیت این است که «۶۶۶» جمع همه اعداد رومی ($I=1 + V=5 + X=10 + L=50 + C=100 + D=500$) به جز یکی ($M=1000$) می‌باشد؟ اما همه تلاش‌ها برای شناسایی او از روی این عدد، تا زمانی که به طور کامل ظهور نکرده، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

در مکاشفه آنقدر چیزهای کاملاً آشکار وجود دارد که در حال حاضر هم

می‌توانیم با نکات گنگ و مبهم آن کنار بیاییم، البته با این باور که با رویدادهای آینده، و زمانی که به راستی به اطلاعات بیشتر نیاز باشد، آن نکات گنگ هم آشکار خواهند شد. تا آن زمان می‌توانیم خدا را شکر کنیم که اینهمه مطلب به ما گفته است.

در این تردیدی نیست که خدا از طریق آوایی انسانی، یعنی دهان «انبیا»ی خود با ما سخن می‌گوید. یوحنا می‌دانست که پیغمبی که می‌خواهد به مخاطبان خود برساند، از خودش نیست. وی نوشته خود را «این نبوت» می‌نامد (۳:۱؛ ۷:۲۲ و ۱۰ و ۱۸ و ۱۹). بنابراین او هم رسول است و هم نبی. مکاشفه تنها کتاب «نبوتی» عهد جدید به شمار می‌رود.

نبوت هم «وصف حال» (کلامی که خدا درباره زمان کنونی می‌گوید) است و هم «پیش‌گویی» (کلامی که خدا درباره آینده می‌گوید). مکاشفه هر دو را در خود دارد، بخش عمده آن پیش‌گویی رویدادهایی است که هنوز اتفاق نیفتاده‌اند. اما اینها چه زمانی تحقق خواهند یافت؟ آیا قبلاً روی داده‌اند؟ آیا هم اکنون در حال وقوع هستند؟ یا هنوز زمانی تا وقوعشان مانده است؟ اکنون زمان آن است که پاسخ‌های ارایه شده گوناگون به این پرسش‌ها را مورد ملاحظه قرار دهیم.

مکاتب تفسیر

تقریباً یک سوم آیات کتاب مکاشفه حاوی یک پیش‌گویی هستند. در میان آنها، حدود ۵۶ رویداد جداگانه پیش‌گویی شده است. تقریباً نیمی از اینها به زبان ساده هستند و نیم دیگر به شکل تصاویر نمادین بیان شده‌اند. بیشتر آنها را پس از فصل ۴ می‌توان دید، که با تغییری قابل ملاحظه در دیدگاه- از زمین به آسمان و از اکنون به آینده- آغاز می‌شود («فراز آی، و من آنچه را بعد از این می‌باید واقع شود، بر تو خواهم نمود»؛ ۱:۴).

این به روشنی بر رویدادهایی دلالت می‌کند که نسبت به زمان نگارنده و خوانندگان اولیه در سده یکم میلادی آینده به شمار می‌روند. اما دامنه این پیش‌گویی‌ها تا کجا کشیده شده است؟ آیا این رویدادها که ۱۹ سده پس از آنها این مطالب را می‌خوانیم، در گذشته روی داده‌اند، یا اکنون در حال وقوع هستند و یا هنوز زمان رخدادشان فرانسیده؟ برای یافتن تحقق پیش‌گویی‌های مزبور باید

به پشت سرمان نگاه کنیم یا پیرامون خودمان را بگردیم و یا به جلو چشم بدوزیم؟ این همان جایی است که اختلاف نظرها آغاز می‌شوند. از آن زمان تا کنون چهار نظریه عمده به وجود آمده، که به پدید آمدن چهار «مکتب تفسیری» انجامیده‌اند. اکثر مفسران تفسیرهای خود را بر اساس یکی از این چهار دیدگاه نوشته‌اند. پیش از آنکه بگوییم کدام دیدگاه درست است، لازم است نخست نگاهی به همه این مکاتب بیندازیم. انسان می‌تواند با شنیدن یا خواندن دیدگاه نخستین مکتبی که از آن چیزی می‌شوند به آسانی دنباله‌روی کند و این کاری خطرناک است. چهار مکتبی که اکنون به خوبی جا افتاده‌اند عناوین آشنایی دارند: گذشته‌گرا، تاریخ‌گرا (که خود به دو شاخه مختلف تقسیم می‌شود)، آینده‌گرا و آرمان‌گرا. از مشاهده این اصطلاحات فنی نامفهوم جا نخورید. توانایی بازشناسی رویکردهای گوناگونی که ممکن است با آنها روبرو شوید برایتان حایز اهمیت می‌باشند.

۱- گذشته‌گرا

این مکتب بر آن است که همه رویدادهای پیش‌گویی شده در خلال دوره انحطاط و سقوط امپراتوری روم، یعنی زمانی که کلیسا زیر فشار آزارهای امپراتوری بود، تحقق پیدا کرده‌اند. این مطالب برای مسیحیان سده نخست نوشته شده، تا ایشان را برای آنچه که قرار بود در سده‌های دوم و سوم بر سرشان بیاید، آماده کند. «شهر بزرگ» بابل که بر «هفت تپه» قرار گرفته (۹:۱۷)، با شهر روم مطابقت دارد (از قرار معلوم پطرس هم همین مقایسه را انجام داده است؛ اول پطرس ۵:۱۳).

گرچه بخش اصلی مکاشفه برای ما «گذشته» محسوب می‌شود، اما این بدان معنا نیست که کتاب مزبور از ارزش محدود و اندکی برخوردار است. از همه روایات تاریخی مندرج در کلام خدا می‌توانیم درس‌هایی بیاموزیم. در حقیقت، روایات تاریخی بخش عمده کتاب مقدس را تشکیل داده‌اند. می‌توانیم از چیزهایی که قبلاً روی داده‌اند الهام بگیریم و بیاموزیم.

نقطه قوت دیدگاه مزبور در این است که بررسی کتاب مقدس باید با پیشینه اصلی نگارنده و خوانندگانش آغاز شود. این متن برای آنان چه مفهومی داشته؟ درک مقصود نگارنده از آن و اینکه خوانندگان در موقعیتی که قرار داشتند چه برداشت می‌کردند، گام‌هایی حیاتی برای تفسیر و کاربرد درست به شمار می‌روند.

اما نقاط ضعف بسیاری هم دارد. از میان همه پیش‌گویی‌های مکاشفه، تنها شمار اندکی در دوره امپراتوری روم تحقق یافتند. تنها چند الگوی کلی برای انطباق با رویدادها وجود دارد (برخی کوشیده‌اند از عدد «۶۶۶» حروف 'Nero Caesar' (= قیصر نرون - م) را بیرون بکشند، در صورتی که مکاشفه احتمالاً ۳۰ سال پس از مرگ وی نوشته شده است!). همچنین به این معناست که پس از سقوط روم، بخش عمده کتاب ارتباط معنایی مستقیمش را از دست داده است و در واقع حرف چندانی برای گفتن به کلیسا ندارد. از آنجایی که تقریباً همه محققان پذیرفته‌اند که فصل‌های پایانی کتاب به رویدادهای پایان جهان می‌پردازند - که هنوز برای ما هم آینده محسوب می‌شود - میان آغاز و پایان تاریخ کلیسا شکافی عظیم وجود دارد، بدون اینکه هیچ رهنمون سراسری برای سده‌های میان این دو نقطه آغازین و پایانی وجود داشته باشد. رویکرد دوم این نقص را جبران نمود.

۲- تاریخ‌گرا

این مکتب معتقد است که پیش‌گویی‌ها کل «عصر کلیسا» را، از آمدن مسیح تا بازگشتش پوشش می‌دهند. مکاشفه تاریخی است که در شکل نمادین 'anno domini' (= «از سال خداوند ما» که مخفف آن a.d. را پس از سالهای میلادی می‌آورند - م) و مراحل اصلی و بحران‌های کل دوره‌ها را پوشش می‌دهد. پس تحقق رویدادها گذشته، اکنون و آینده ما را دربر می‌گیرد. ما هم در این تاریخ قرار داریم و از پشت سر نهادن رویدادها می‌توانیم بدانیم که برنامه بعدی چیست. یکی از محققان یک پیوست ارجاع درون متنی میان همه بخش‌های مکاشفه و مجلدهای بسیاری از کتاب *تاریخ باستان و معاصر کمبریج* گنجانده است. این به طور کلی حاکی از آن است که ما هم اکنون در جایی میان فصل‌های ۱۶ یا ۱۷ زندگی می‌کنیم!

این نظریه دست کم کتاب را برای مسیحیان هر نسلی مرتبط می‌سازد. علاقه بسیاری را برانگیخته است. اما نقایص و معایبش بر محاسنش می‌چربد.

یکی از آنها این است که می‌خواهد جزئیات مکاشفه را به زور با رویدادها تطبیق دهند، که این کار به نوعی مصنوعی به نظر می‌رسد. اما مشکل اصلی این است که هیچ دو «تاریخ‌گرا»یی بر سر انطباق رویدادهای کتاب مقدس با تاریخ موافقت

ندارند! اگر شیوه درستی به کار می‌گرفتند، به طور قطع بر سر جمع‌بندی‌هایشان به اتفاق آرای بیشتری هم دست پیدا می‌کردند. و تازه بسیاری رویداد جزئی تحقق نیافته پیش رو دارند.

تا اینجا ما تنها یکی از گرایش‌های مکتب «تاریخ‌گرا» را که به خطی موسوم است، مورد ملاحظه قرار دادیم. از این رو بدان خطی می‌گویند چون رویدادهای بخش مرکزی مکاشفه در مسیری مستقیم و خطی از آمدن مسیح به زمین تا بازگشتش پیش می‌روند.

مکتب تاریخ‌گرا گرایش دیگری هم دارد که ما آن را *ادواری* می‌نامیم، زیرا بر آن است که مکاشفه کل تاریخ کلیسا را یکبار پوشش نمی‌دهد، بلکه پیوسته بازگشته از آغاز رویدادها را از زاویه‌ای دیگر «مورد تلخیص قرار می‌دهد». کتابی معروف (*فراتر از پیروزمندان*، نوشته ویلیام هندیکسون 'William Hendikson'، انتشارات بیکر، ۱۹۶۰) مدعی است که به کشف هفت دور از این ادوار نایل آمده، که هر کدام به طور کامل کل عصر کلیسا را پوشش می‌دهند (در فصل‌های ۱-۳، ۴-۷، ۸-۱۱، ۱۲-۱۴، ۱۵-۱۶، ۱۷-۱۹، ۲۰-۲۲)؛ این دیدگاه او را قادر می‌سازد تا «هزاره» را (فصل ۲۰) پیش از بازگشت مسیح (فصل ۱۹) قرار دهد و از این رو دیدگاه «پس-هزاره» را اتخاذ نماید. اما این «تناظرهای پیش‌رونده»، چنانکه خوانده می‌شود، به نظر می‌رسد بیش از آنکه در خود متن یافت شوند، به آن تحمیل شده‌اند. به ویژه جدایی تمام عیار میان فصل‌های ۱۹ و ۲۰ به کلی ناموجه است. تفسیر تاریخ‌گرایانه، چه از نوع خطی و چه ادواری‌اش، احتمالا کمترین شانس را برای قانع کردن خوانندگان دارد.

۳- آینده‌گرا

اعتقاد این مکتب بر آن است که کاربرد بخش مرکزی پیش‌گویی‌ها به چند سال آخر منتهی به بازگشت مسیح مربوط می‌شود. بنابراین رویدادها برای ما هم که امروز زندگی می‌کنیم آینده است، به همین خاطر عنوان آینده‌گرا را بر آن گذاشته‌اند. دغدغه آن نقطه اوج تسلط شریر بر جهان است، که برای قوم خدا «مصیبت عظیم» را به بار خواهد آورد (مکاشفه ۱۴:۷؛ همچنین خود عیسی در متی ۲۴:۱۲-۲۲ بدان اشاره کرده است).

همه رویدادها در یک دوره زمانی فشرده- یعنی سه سال و نیم به معنای دقیق کلمه‌اش- متمرکز شده‌اند (به این زمان صراحتاً به صورت «زمانی و زمان‌ها و نیم‌زمانی» یا «چهل و دو ماه» یا «هزار و دویست و شصت روز» اشاره شده است؛ ۲:۱۱-۳؛ ۶:۱۲ و ۱۴ و نقل قولی از دانیال ۷:۱۲).

از آنجایی که رویدادها هنوز به آینده مربوط می‌شوند، این تمایل وجود دارد که پیش‌گویی‌ها را بیشتر تحت‌اللفظی تفسیر نمایند، گویی آنها توصیفی دقیق رویدادهایی هستند که قرار است در آینده اتفاق بیفتد. دیگر نیازی نیست آنها را با تاریخ گذشته جفت و جور کنیم. به طور قطع چند سلسله بلایا و فجایع روی می‌دهد که مستقیماً به پایان جهان خواهند انجامید.

پس پیغام آن برای کلیسا در طی اعصار چیست؟ در این مورد، عمده قسمت‌های کتاب به آخرین نسل ایمانداران مرتبط می‌شود. در کمال شگفتی، بسیاری از آینده‌گرایان هم معتقدند که پیش از آغاز مصائب، کلیسا «رُبوده خواهد شد»، بنابراین حتی واپسین مسیحیان هم لزومی ندارد این امور را بدانند!

ضعف دیگرش این است که آینده‌گرایان خیلی مستعدند که با مکاشفه همچون یک «سالنامه نجومی» رفتار کنند، که این خود به علاقه شدید به جدول‌بندی‌های زمانی برای آینده منجر خواهد شد. این واقعیت که این زمان‌بندی‌ها همیشه هم با آنچه پیش‌بینی می‌کنند مطابقت پیدا نمی‌کند دلالت بر آن دارد که مکاشفه تنها برای چنین اهداف مبتنی بر حدس و گمان نوشته نشده است.

۴- آرمان‌گرا

این رویکرد همه اشارات معین زمانی را به کنار زده ارتباط آنها را با رویدادهای خاص نفی می‌کند. مکاشفه تصویرگر کشمکش «زللی و ابدی» میان نیک و بد است و «حقیقی» که در روایات آن ذکر شده‌اند را می‌توان در هر سده‌ای به کار برد. نبرد میان خدا و شیطان همواره در جریان است، اما با کلیسای «غالب» در هر زمانی می‌تواند پیروزی الهی را تجربه نماید. «پیغام بنیادین» آن را می‌توان در سراسر جهان و در هر زمان و مکانی به کار گرفت.

اصلی‌ترین و شاید یگانه مزیت این دیدگاه آن است که پیغام کتاب را مستقیماً به همه خوانندگانش مرتبط می‌سازد. ایشان درگیر پیکاری هستند که بیان‌کننده این

واقعیت است: «آن که در شماست، از آن که در دنیاست بزرگتر است» (اول یوحنا ۴:۴). «فراتر از پیروزمندان» بودن امری ممکن است (رومیان ۸:۳۷).
 با این حال، این مکتب با مکاشفه همچون «اسطوره» برخورد می‌کند. مصداق روحانی دارد، اما مصداق تاریخی نه. اینها رویدادهایی افسانه‌ای هستند، البته داستان‌هایی که دربرگیرنده حقایقی نیز می‌باشند- همچنان که قصه‌های اروپ یا پیشروی زایر (*Pilgrim's Progress*) هستند. باید نخست حقایق را با کند و کاو از میان روایات بیرون کشید و سپس آن را به کار بست. بهای این فرایند «اسطوره‌زدایی»، دست شستن از بسیاری از مطالب کتاب و کنار گذاشتن آن به عنوان اشعاری که به هر حال در مکاشفه وجود دارند و عاری از بار پیغامی هستند، می‌باشد.

در پس این رویکرد فلسفه یونانی قرار دارد که روحانی را از جسمانی، مقدس را از دنیوی، جاودانی را از زمانمند جدا می‌داند. آنان می‌گفتند خدا زمانمند نیست. بنابراین حقیقت هم رها از قید زمان می‌باشد، هرچند در عین حال زمانمند نیز هست. اما محدود به «زمان‌ها» نمی‌شود. دیدگاه ایشان در مورد تاریخ دیدگاه چرخشی است و عاری از مفهوم «پایان زمان»- یعنی باور به این عقیده که زمان سرانجام به نقطه اوج یا به فرجامی خواهد رسید- می‌باشد.

این برای «معادشناسی» (*eschatology*) بررسی «امور آخر»، گرفته شده از واژه یونانی *eschatos* = «پایان» یا «فرجام» (پیامدهای جدی‌ای در پی خواهد داشت. رویدادهایی چون بازگشت مسیح یا روز داوری از آینده به زمان کنونی منتقل می‌شوند. معادشناسی تبدیل به «اصالت وجودی» (یعنی مرتبط با وجود در همین لحظه، یا به قول معروف «تقد»- مانند سرمایه‌گذاری نقد- به معنای پول نگه داشتن برای خرج کردن در زمان حال) می‌شود.

البته برای سازگار کردن «پیش‌گویی‌ها» با زمان حال باید تغییرات بنیادینی در آنها به وجود آورد- آن هم معمولاً با «روحانیزه کردن» آنها (یعنی با روش «افلاتونی» اندیشیدن). برای مثال، «اورشلیم جدید» (در فصل ۲۱) به توصیف یک قوم تبدیل می‌شود تا یک مکان، تصویری «آرمان‌گرایانه» (به واژه دقت کنید) از کلیسا، و جزئیات معماری که با متن همراه است همگی به باد فراموشی سپرده می‌شوند!

اکنون زمان جمع‌بندی بررسی‌مان فرا رسیده است. برای پرسش: «مکاشفه چه دوره زمانی را پوشش می‌دهد؟» چهار پاسخ ارائه شده است. گذشته‌گرا در پاسخ می‌گوید: چند سده نخست میلادی. تاریخ‌گرا می‌گوید: همه سده‌های میلادی از زمان آمدن مسیح به زمین تا زمان بازگشتش. آینده‌گرا جواب می‌دهد: واپسین سال‌های آخرین سده میلادی. آرمان‌گرا پاسخ می‌دهد: هر سده میلادی می‌تواند مد نظر باشد. به زمان خاصی اشاره نشده.

پس کدامیک راست می‌گویند؟ برای هر کدام دلایلی بر رد و قبولشان وجود دارد. آیا باید حتماً از میان آنها یکی را برگزینیم؟ آیا همه آنها می‌توانند درست باشند؟ آیا همه آنها می‌توانند اشتباه باشند؟ ملاحظات زیر شاید بتواند برای رسیدن به یک جمع‌بندی به خوانندگان کمک کند. نخست آنکه به روشنی پیداست هیچیک از کلیدهای مزبور توان باز کردن قفل کل کتاب را ندارند. از قرار معلوم هر یک از مکاتب نامبرده تا اندازه‌ای درست می‌گویند، اما هیچ کدام پاسخ جامع و کاملی در دست ندارند. زمانی که تنها یکی از رویکردها مورد استفاده قرار می‌گیرد، ناگزیر همیشه آن رویکرد بخشی از متن را به نفع خود مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

دوم اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که بیش از یک رویکرد را مورد استفاده قرار ندهیم. متن‌ها معانی و کاربردهای گوناگونی دارند. اما برای پرهیز از کاربرد دلبخواهی رویکردهای گوناگون - به منظور آنکه به داد نظریه‌ای برسند که تصمیم دارند پیش از بررسی کلام از آن بیرون بکشند - نیاز به کنترل هست. این قید و بند را خود زمینه متن و پرسیدن مدام این پرسش برای ما ایجاد می‌کند که: «آیا این به راستی منظور نگارنده الهی کتاب برای خواننده انسانی‌اش بوده؟»

سوم اینکه بخش‌هایی از هر چهار روش تفسیر می‌تواند به فهم کتاب یاری برساند. در هر چهار مکتب عناصری سازگار وجود دارد و می‌توان آنها را با همدیگر پیوند داد، هرچند باید این را هم افزود که عناصر کاملاً ناسازگار دیگری هم هستند که آنها را نمی‌شود با هم آمیخت.

چهارم آنکه در بخش‌های مختلف کتاب ممکن است تأکید عوض شود. در هر سطح باید مناسب‌ترین شیوه یا شیوه‌های تفسیر را باید برگزید و مورد استفاده قرار داد. در باقی قسمت‌های این فصل با بررسی کتاب در سه بخش عمده، این مطالب را به طور عملی نشان خواهیم داد:

سرآغاز (فصل‌های ۱-۳)

این بخش چندان مناقشه‌برانگیز نیست، به همین خاطر به دفعات و با اطمینان بیشتر از بقیه کتاب به شرح و تفسیرش پرداخته‌اند (برای نمونه نک. مسیح در مورد کلیسا چه می‌اندیشد، اثر جان استات، انتشارات لوترورث، ۱۹۵۸). مردم اکثراً با تفسیر سنتی آن راحت می‌باشند (هرچند با به کار بستن آن چندان راحت نمی‌باشند!). مشکلی که در این بخش وجود دارد این است که آن را می‌فهمیم، اما به فهمیدنش بسنده می‌کنیم. در جزئیات متن با اشکالات (فرشتگان) و نمادهای (سنگ‌های سفید و منای مخفی) اندکی روبرو هستیم. اما نامه‌هایی که به هفت کلیسای آسیا نوشته شده‌اند، چندان بی‌شابهت به رسالات عهد جدید نیستند. پس کدام «مکتب» برای تفسیر آن مناسب است؟

مکتب «گذشته‌گرا» یقیناً در جهت دادن توجه ما به سده نخست مناسب می‌باشد. هر تأویل درستی باید با درک مقصود اولیه آن متن آغاز شود. اما آیا همین کافی است؟

مکتب «تاریخ‌گرا» معتقد است که هفت کلیسا نماینده کل کلیسا در طول زمان، یعنی هفت دوره پیاپی در تاریخ کلیسا می‌باشد. افسس کلیسای اولیه، از میر جفاهای رومیان، پرگاموم زمان کنستانتین، تیاتیرا سده‌های میانی، ساردس دوره اصلاح دینی، فیلادلفیه نهضت میسیونری جهانی و لائودیکیه هم سده بیستم را پوشش می‌دهند. اما موارد مشابه دیگری هم به زور به آن تحمیل کرده‌اند (کلیساهای غرب را «لائودیکیه» می‌خوانند، اما کلیساهای جهان سوم را چیزهای دیگر!). این طرح‌ریزی درست نیست.

نظر مکتب «آینده‌گرا» حتی از این هم عجیب و غریب‌تر می‌باشد، چون بر اساس این فرض اشتباه که «خواهم آمد» (۵:۲ و ۱۶؛ ۴:۳) به بازگشت مسیح اشاره دارد، بر این باور است که پیش از بازگشت مسیح در همان هفت شهر نامبرده

آسیای کوچک، هفت کلیسا از نو پایه‌گذاری می‌شوند. در واقع خیلی وقت است که این کلیساها از میان رفته‌اند، و «چراغدانشان برگرفته شده».

مکتب «آرمان‌گرا» معمولاً در این بخش همان نظر مکتب «گذشته‌گرا» را ارایه می‌کند، اما این اعتقاد را هم بر آن می‌افزاید که هفت کلیسای تاریخی نماینده کل کلیسا در بعد مکان می‌باشند. افسس نماینده کلیسای ارتودکس (راست‌دین - م) اما مشارکت‌های بی‌محبت، از میر نماینده کلیسای رنج کشیده، پرگاموم نماینده کلیسای متحمل، تیاتیرا نماینده کلیسای فاسد، ساردس نماینده کلیسای مرده، فیلادلفیه نماینده کلیسای ضعیف اما بشارتی، و لائودیکیه هم نماینده کلیسای ولرم است.

آیا این کلیساها طیف کاملی از خصایص مورد بحث میان آنها را پوشش می‌دهند. اما راحتی و چالش هر یک از آنها می‌تواند در هر جا و هر زمان نمونه‌ای برای کاربرد باشد.

پس آمیختن مکتب گذشته‌گرا با کمی از مکتب آرمان‌گرا در بخش نخست می‌تواند کارساز باشد.

میانه (فصل‌های ۴-۱۸)

در این بخش است که اختلاف‌ها وخیم‌تر می‌شوند. در مورد رویای آغازین که به تخت خدا مربوط می‌شود اشکال چندانی وجود ندارد و در طی سده‌ها الهام‌بخش پرستش‌های کلیسایی بوده است. این زمانی است که عیسیای شیر/ بره بلاها را بر جهان و جفا را بر کلیسا نازل می‌فرماید و بحث و جدل‌ها از همین جا شروع می‌شود. اینها چه زمانی روی می‌دهند؟ باید زمانی میان سده دوم (که با «بعد از این» خطاب به هفت کلیسا شروع می‌شود؛ ۱:۴) و بازگشت مسیح (در فصل ۱۹) باشد.

مکتب «گذشته‌گرا» این بخش را به «انحطاط و سقوط امپراتوری روم» محدود می‌کند. اما واقعیت این است که بیشتر رویدادها، به ویژه فجایع «طبیعی» در خلال آن دوره به وقوع نپیوست. باید با بیشتر قسمت‌های متن به صورت «نوشته‌های شعرگونه» برخورد کرد، نه مطالبی که به وقوع رویدادهایی احتمالی اشاره‌ای گنگ می‌کنند.

مکتب «تاریخ‌گرا» وقتی برای انطباق دادن کل تاریخ کلیسا با این فصل‌ها،

خواه به عنوان روایتی پیوسته و خواه در «تلخیص‌های» تکراری تلاش می‌کند، با همین مشکل روبروست. جزئیات با هم نمی‌خوانند.

البته، مکتب «آینده‌گرا» آزاد است تا به تحقق موبه‌موی پیش‌گویی‌ها با جزئیاتشان اعتقاد داشته باشد، چراکه هیچیک از آنها هنوز به وقوع نپیوسته‌اند. ظاهراً دو ویژگی تأیید می‌کنند که این مکتب به کاربرد صحیح نزدیکتر است. نخست آنکه «مسائل» به وضوح بدتر از آن چیزی هستند که جهان تا کنون به خود دیده است (همان‌گونه که عیسی در متی ۲۴:۲۱ پیش‌گویی کرده بود). دوم اینکه، به نظر می‌رسد که این رویدادها مستقیماً به وقایع پایان تاریخ منتهی می‌شوند. آیا همین‌ها کافی است؟ آیا این بخش هیچ ارتباطی با زمان پیش از خودش ندارد؟ مکتب «آرمان‌گرا» پیرامون «اسطوره‌زدایی» این بخش ره به اشتباه برده، به کلی آن را از زمان جدا می‌کند. اما اینکه می‌گوید باید در آنها به دنبال پیغامی گشت تا بتوان آن را در هر برهه از تاریخ کلیسا به کار بست، درست می‌باشد. سرخ در خود کلام خدا نهفته است که به روشنی چنین تعلیم می‌دهد که رویدادهای آینده پیشاپیش بر زمان سایه می‌افکنند. عهد عتیق به روش‌های متعدد بر عیسی «دلالت می‌کند» (همان‌گونه که نامه به عبرانیان شرح می‌دهد). پیش از آنکه دجال یا ضد‌مسیح موعود ظهور کند، «ضد‌مسیحیان» بسیاری ظهور می‌کنند (اول یوحنا ۲:۱۸)؛ همچنین پیش از آن نبی کاذب انبیای دروغین بسیاری می‌آیند (متی ۲۴:۱۱). پیش از آنکه جفا و آزار جهانی فرابرسد، در مناطق گوناگون شاهد آزار و جفا هستیم. «مصیبت عظیم» تنها از نظر مقیاس با «مصائب بی‌شمار»ی که در همه دوره‌ها امری عادی است (یوحنا ۱۶:۳۳؛ اعمال ۱۴:۲۲)، فرق می‌کند. پس این فصل‌ها در کنار شناساندن رویدادهای غایی، می‌توانند در فهم روندهای جاری نیز به ما کمک نمایند.

بنابراین مکتب آینده‌گرا و تا اندازه‌ای هم مکتب آرمان‌گرا می‌توانند این بخش را به بهترین شکل بگشایند.

فرجام (فصل‌های ۱۹-۲۲)

به نظر می‌رسد که با نزدیک شدن به پایان مکاشفه، تصاویر روشن‌تر می‌شوند، اما هنوز نقاطی هست که بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد. اکثر افراد این فصل‌ها

را اشاره‌ای به آینده نهایی، یعنی «امور آخر» که قرار است به وقوع بپیوندد، و سرآغاز بازگشت مسیح (در فصل ۱۹) می‌دانند.

پای مکتب «گذشته‌گرا» در اینجا لنگ می‌شود. برای برقراری انطباق این فصل‌ها با روزگار کلیسای اولیه تلاش چندانی به عمل نیامده است.

مکتب «تاریخ‌گرا» در اینجا به دو بخش کاملاً مجزا تفکیک می‌شود. گرایش «خطی» این مکتب بدون استثنا این بخش را به «زمان آخر»، که از پی «عصر کلیسا» خواهد آمد، حواله می‌دهد. اما گرایش «داواری» حتی در اینجا هم «تلخیص‌هایی» پیدا می‌کند. برخی هزاره را در فصل ۲۰ توصیفی از کلیسا پیش از بازگشت مسیح در فصل ۱۹ می‌بینند! گروهی دیگر «اورشلیم جدید» فصل ۲۱ را توصیفی از هزاره پیش از داوری نهایی در فصل ۲۰ تلقی می‌کنند! یکچنین جابجایی‌های افراطی رویدادها را نه تنها خود متن توجیه نمی‌کند، بلکه حاکی از دست بردن در آن برای بهره‌برداری از متن به نفع نظام‌های الهیاتی و اصول اعتقادی مورد علاقه آنان می‌باشد.

مکتب «آینده‌گرا» در این بخش تقریباً هیچ هم‌وردی ندارد. پر واضح است که بازگشت مسیح، روز داوری، و آسمان و زمین جدید هنوز از راه نرسیده‌اند.

مکتب «آرمان‌گرا» هم در این بخش مدافعی ندارد. آرمان‌گرایان میل دارند زمین جدید را به کلی نادیده بگیرند و درباره «آسمان» هم به عنوان گستره‌ای بی‌زمان سخن می‌گویند که ایمانداران پس از مرگ بدان منتقل می‌شوند. «اورشلیم جدید» این قلمرو جاودانی («صهیون آسمانی» عبرانیان ۲۲:۱۲) را به تصویر می‌کشد که هرگز انتظار ندارند «از آسمان فرود آید» (به رغم مکاشفه ۲۱:۲ و ۱۰:۱).

بنابراین باید امتیاز انحصاری پرداختن به این بخش را به مکتب آینده‌گرا داد.

کمی جلوتر به در بخش «مقدمه» به خود متن مکاشفه و شیوه به کار بردن ابزارهای لازم برای مشاهده درست رویدادها خواهیم پرداخت (که شامل دیدگاه تاریخ‌گرا نمی‌شود). با این حال، پیش از انجام این کار، هنوز یک نکته مهم دیگر باقی مانده که باید مورد ملاحظه قرار دهیم.

«مکاتب» چهارگانه تفسیر در یک فرض مسلم مشترکند: اینکه مهم‌ترین پرسش چه زمانی می‌باشد؟ یعنی این پیش‌گویی‌ها چه زمانی تحقق خواهند یافت؟

این ناشی از این پیش فرض ماست که مکاشفه پیش از هر چیز دغدغه پیش‌گویی رویدادهای آینده را دارد، تا با این مکشوف نمودن آنچه که قرار است - چه در آینده نزدیک و چه در آینده نهایی - روی دهد، کنجکاوای خودمان را ارضا کنیم یا از اضطراب خودمان بکاهیم.

اما این بسیار پرسش‌برانگیز است. هرگز عهد جدید تسلیم حدس و گمان‌های بی‌اساس نمی‌شود، که بر ضد آن هشدار هم می‌دهد. هر «پرده‌برداری» از آنچه که نهفته است در پس خود یک مقصود کاربردی و در حقیقت اخلاقی دارد. آینده تنها بدین منظور مکشوف می‌گردد تا اکنون از آن تأثیر بپذیرد.

پس پرسش بنیادین «چه زمانی» نیست؟ چرا می‌باشد؟ چرا مکاشفه نوشته شد؟ چرا بر یوحنا مکشوف گردید؟ چرا از او خواسته شد تا آن را به دیگران منتقل کند؟ چرا لازم است آن را بخوانیم و کلام آن را «نگاه داریم»؟ اینها فقط بدین خاطر نبوده که به ما بگوید چه چیزی قرار است اتفاق بیفتد، بلکه می‌خواهد ما را برای آنچه که می‌خواهد روی بدهد/آماده کند. چگونه می‌توانیم به پاسخ مناسب دست یابیم؟

پی بردن به مقصود

کتاب مکاشفه چرا نوشته شد؟ اگر پرسش دیگری را مطرح کنیم، پاسخ حاضر و آماده در دسترسمان قرار می‌گیرد: مکاشفه برای چه کسانی نوشته شد؟ هرگز مقصود از نگارش این کتاب آن نبوده که کتاب درسی دانشگاهی استادان یا دانشجویان رشته الهیات باشد. اغلب خود این قبیل افراد هستند که چنان مکاشفه را پیچیده می‌نمایانند که ترس مردمان ساده را دربرمی‌گیرد. اجازه بدهید اعتراف یکی از آنها را در اینجا بیاوریم:

باید با جسارت اقرار نمایم که اگرچه بررسی این کتاب از سوی ما غیرقابل فهم باشد اما مطلقاً عاری از اشتباه است، و مقید به آرای مسخره و متعصبانه الهی‌دانان همه اعصار نیست که با آن را دشواری‌هایش ثقیل‌الفهم کرده‌اند، به طوری که بسیاری از خوانندگان از خواندن آن شانه خالی می‌کنند. جدای از این پیش‌پنداشت‌ها، کتاب مکاشفه ساده‌ترین و شفاف‌ترین کتابی است که تا کنون از

قلم یک نبی بیرون آمده (رئوس، در ۱۸۸۴، نقل شده در راهنمای کتاب‌های نبوتی، ورلد بایبل پابلیشرز، ۱۹۹۱).

وضعیت تا جایی به وخامت گراییده که در یکی از نوشته‌های اخیر چنین می‌خوانیم:

مکاشفه با توجه به فرهنگ تخصص‌گرای ما، که هرگاه مشکلی بروز کند برای رفع کردنش آن را به دانشگاهی می‌فرستند، یکی از بداقبال‌ترین کتاب‌هاست (یوجین پیترسن، نوشتاری بر مکاشفه در باد مخالف، هارپر کالینز، ۱۹۸۸، ص ۲۰۰).

اینها به این باور فراگیر منجر شده که «افراد عادی» (‘layman’) این کتاب را نمی‌توانند بفهمند (خواه این عنوان برای مناصب کلیسایی و خواه به مفهوم تحصیلی‌اش به کار برده شود).

خوانندگان عادی

می‌توان با شدت و حدت کامل تأکید کرد که مکاشفه برای افراد خیلی عادی نوشته شده. در این کتاب اعضای هفت کلیسا در زمانی مورد خطاب قرار گرفته‌اند که «با معیارهای بشری، حکیم محسوب نمی‌شدند؛ و بیشتر آنها از قدرتمندان یا نجیب‌زادگان نبودند» (اول قرتیان ۱:۲۶).

در مورد عیسی چنین گفته شده که: «مردمان عادی با خوشی به سخنان او گوش فرامی‌دادند» (مرقس ۳۷:۱۲، از نسخه ‘Authorized Version’). این هم ابراز احترام به آنان بود و هم به عیسی. آنها آنچه را که عیسی «با اقتدار می‌فرمود» متوجه می‌شدند، می‌فهمیدند که او از چه حرف می‌زند. ساده‌تر از آن بود که افراد بسیار فرهیخته و تحصیل کرده را بفریید!

کتاب مکاشفه گنج‌هایش را کسانی می‌کند که آن را با ایمانی ساده، ذهنی باز و قلبی مشتاق می‌خوانند.

در آمریکا داستانی بود که دهان به دهان می‌گشت. شبیه داستان آن واعظی که داشت برای بچه‌اش قصه‌ای از آپوکریفا تعریف می‌کرد. پسر خردسال شبان از وی پرسید: «بابا، آیا این داستان راست بود، یا تو داشتی موعظه می‌کردی؟»! شاید

این بتواند این نکته را روشن تر سازد. از قرار معلوم برخی از دانشجویان الهیات که از شنیدن سخنرانی‌های «آپوکالیپتیک» خسته و سردرگم شده بودند تصمیم گرفتند در زمین ورزشگاه بسکتبال بازی کنند. در حین بازی، متوجه دربان سیاه‌پوستی شدند که در انتظار رفتن آنها و قفل کردن در، سرگرم خواندن کتاب مقدس است. از او پرسیدند که مشغول مطالعه کدام قسمت است و در کمال شگفتی دریافتند که وی سرگرم خواندن مکاشفه است. «تو که چیزی از آن نمی‌فهمی، می‌فهمی؟»
«البته که می‌فهمم.»

«پس بگو ببینم درباره چیست؟»

چشمان دربان برقی زد و لبخندی بزرگ صورتش را پوشانیده گفت: «خیلی ساده است! عیسی پیروز می‌شود!!»

البته خیلی بیشتر از اینها جا برای گفتن هست. اما برای خلاصه کردن پیغام در یک جمله چندان هم بد نیست. عقل سلیم یکی از بایستنی‌های اساسی است. هیچکس کل کتاب را تحت‌اللفظی برداشت نمی‌کند. همه آن را هم نمادین تلقی نمی‌نمایند. اما این خط میان برداشت تحت‌اللفظی و نمادین را باید کجا ترسیم کرد؟ این کار تأثیری ژرف بر تفسیر می‌گذارد. عقل سلیم می‌تواند کمک بزرگی باشد. چهار اسب‌سوار نماد هستند، اما جنگ‌ها، خونریزی‌ها، قحطی و بیماری را باید به روشنی تحت‌اللفظی برداشت نمود. «دریاچه آتش» نمادی از دوزخ است، اما «عذاب» ابدی یک حقیقت تحت‌اللفظی است (مکاشفه ۲۰:۱۰).

قواعد سخنرانی عمومی را می‌توان به شیوه‌ای سودمند به کار گرفت. واژه‌ها را باید در ساده‌ترین و آسان‌فهم‌ترین شکلش تعبیر کرد، مگر اینکه به روشنی خلاف آن را نشان دهد. باید فرض را بر این گذاشت که منظور سخنوران (و از جمله عیسی) و نویسندگان (و از جمله یوحنا) این بوده که مخاطبان منظورشان را متوجه شوند. باید ارزش ظاهری سخنان را در نظر گرفت.

قاعده مشابه دیگر این است که همان واژه به کار برده شده در متن را باید به عنوان منظور آن برداشت کرد، باز مگر آنکه به روشنی خلاف آن را نشان دهد. تغییر دادن معنایی یک واژه آن هم به طور ناگهانی و بدون هشدار می‌تواند به اندازه تغییر دادن تلفظ یا هجی کردن آن واژه گیج‌کننده باشد. این قاعده مستقیماً بر دو «رستاخیز» مندرج در فصل ۲۰ تأثیر می‌گذارد.

حال که همه اینها را گفتیم، باید یک نکته ضروری را هم بیفزاییم که مکاشفه برای آدم‌های عادی همان زمان و مکان نوشته شده است. نباید تعجب کنیم اگر برخی چیزها گنگ و برخی چیزهای دیگر روشن هستند، چرا که اکنون ۲۰۰۰ سال از آن زمان گذشته و هزاران مایل هم از نظر جغرافیایی با آن ناحیه فاصله داریم. آنان مسیحیان غیریهودی تباری بودند از نژادهای گوناگون که در استانی رومی می‌زیستند و به زبان یونانی سخن می‌گفتند، کتب مقدس یهودی را می‌خواندند و به واسطه یک ایمان مسیحی مشترک گرد هم جمع می‌شدند. بنابراین تا جایی که امکان دارد باید دانش خودمان را نسبت به پیشینه، فرهنگ و زبان ایشان بالا ببریم. هدف از تمرین ما کشف این مطلب است که آنها زمانی که مکاشفه را با صدای بلند، و شاید در یک نشست برای همدیگر می‌خواندند، چه برداشتی از آن می‌کردند. این می‌تواند با برداشت امروزی ما که آن را در سکوت، و تکه تکه (روزی چند فصل) می‌خوانیم، تفاوت بسیاری داشته باشد.

ما جای تردید نیست که کتاب مکاشفه برای مایی که در زمان کنونی زندگی می‌کنیم هم هست، وگرنه در عهد جدید جای نمی‌گرفت. حتما خداوند زمانی که آن را به یوحنا داده، هدفی داشته. بنابراین می‌توانیم مطمئن باشیم که بعد مسافت زمانی و مکانی ما عامل بازدارنده‌ای عبورناپذیر نیست.

عامل بسیار مهم‌تر از شکاف فرهنگی، تفاوت در شرایط است. حتما باید این پرسش را مطرح کنیم که چه شرایطی موجب به نگارش درآمدن این کتاب گردید. این شاه کلید بازگشایی کل کتاب‌های عهد جدید می‌باشد. در پس نگارش همه کتاب‌های عهد جدید دلیلی وجود دارد، یک نیاز که برآورده کردن آن ضروری می‌نموده. مکاشفه هم از این قاعده مستثنا نیست.

دلایل عملی

بیشتر گفتیم که مقصود اولیه آن مکشوف ساختن جدولی زمانی از رویدادهای آینده نبوده، بلکه می‌خواسته مردم را برای آنچه که قرار است رخ بدهد آماده سازد. پس اگر این کتاب نبود، آیا ایشان برای آنچه می‌خواهد به وقوع بپیوندد، آماده نمی‌بودند؟ پاسخ را می‌توان در صفحه نخست کتاب یافت (۹:۱-۱۰).

یوحنا، یعنی نگارنده کتاب، همین حالا هم به خاطر ایمانش متحمل رنج

می‌باشد. او بدون اینکه مرتکب جرم و جنایتی شده باشد، در زندان به سر می‌برد. او یک زندانی «سیاسی» است که دوران محکومیتش را در جزیره پاتموس در دریای اژه سپری می‌نماید (شاید همتای امروزی آن را بتوانیم زندان آلکاتراز یا روبن آیلند تصور کنیم). او را به دلایل دینی دستگیر و در آنجا زندانی کرده بودند. مقامات وقف کامل او به «کلام خدا و شهادت عیسی» را خیانت و تهدیدی بر علیه صلح رومی (*Pax Romana*)، که بر پایه مدارا با چندخدایی و پرستش امپراتور استوار بود، تلقی می‌کردند. از شهروندان انتظار می‌رفت که به خدایان بسیار ایمان داشته باشند و امپراتور را هم چون یکی از خدایان بپرستند.

در اواخر سده یکم میلادی این وضعیت به نقطه اوج خود رسیده و برای مسیحیان یک بحران وجدان به وجود آورده بود. جولیوس سزار نخستین سردار رومی بود که ادعای خدایی کرد. جانشین او، آگوستوس، از ساختن معابدی که به افتخار وی برپا می‌شدند حمایت کرد؛ تعدادی از این معابد در آسیا (غرب ترکیه کنونی) برپا شده بودند. در خلال دوره‌ای که نرون دست به آزار و اذیت مسیحیان گشوده بود (ایشان را قیراندود کرده به عنوان مشعل‌هایی زنده آتش می‌زد تا میهمانی‌های برگزار شده در باغش را روشنایی ببخشند یا آنها را در پوست جانوران وحشی کرده پوست را می‌دوخت تا سگان آنها را شکار کنند)، این مشکلات محدود به دوره و موقعیت جغرافیایی خاصی می‌شد.

با روی کار آمدن دومیتیان در واپسین دهه سده نخست میلادی بود که مسیحیان مورد دهشتناکترین حملات قرار گرفتند و این حملات تا ۲۰۰ سال به طور متناوب ادامه پیدا کرد. دومیتیان خواستار این بود که همه در سراسر امپراتوری وی را بپرستند و هر که از این فرمان سرپیچی نماید کشته شود. سالی یکبار مردم هلله کنان بر مذبحی از آتش که در برابر پیکره نیم‌تنه وی برپا شده بود بخور می‌سوزانیدند و فریاد برمی‌آوردند که: «سزار خداوند است.» ترتیبی داده بودند که آن روز معین «روز خداوند» نامیده شود.

این همان روزی بود که یوحنا شروع به نوشتن مکاشفه نمود. خوانندگان امروزی تقصیری ندارند اگر گمان کنند که منظور از این روز، یکشنبه بوده است. در واقع، یکشنبه را هم می‌توان روز خداوند نامید، اما در کلیسای اولیه یکشنبه را «نخستین روز هفته» می‌خواندند. دو عامل در متن یونانی هست که نشان می‌دهد

منظور همان جشن سالیانه امپراتوری بوده. یکی وجود حرف تعریف معین («در روز خداوند»، نه «در یک روز خداوند») است و دیگری این واقعیت که «خداوند» به شکل یک صفت آمده، نه اسم («روز خداوندی یا خدایگانی»)، یعنی همان نامی که به دومیتیان داده بودند و او را با عنوان «خداوند و خدایگان ما» صدا می‌کردند. زمانه سختی شده بود. هرکس جمله «عیسی خداوند است» را بر زبان می‌آورد، بی‌درنگ در کام مرگ افکنده می‌شد. واژه «شاهد» (در یونانی: *martur*) معنایی تازه پیدا کرد که با مردن عجیب بود. کلیسا با دشوارترین آزمونی که تا آن زمان به چشم دیده بود، رویاروی بود. چه تعدادی زیر فشار تاب آورده وفادار خواهند ماند؟ از اینها گذشته، از میان ۱۲ رسول تنها یوحنا زنده مانده بود. بقیه آنان هر یک به نوعی شهید شده بودند. در روایات مسیحی آمده که اندریاس را در پاتراس اخائیه بر صلیبی X شکل مصلوب کردند، برتولما (تتنائیل) را در ارمنستان زنده پوست کنند، یعقوب (برادر یوحنا) را هیرودیس آگریپاس در اورشلیم گردن زد، یعقوب (پسر کلتوپاس و مریم) را سنگسار کردند، یهوذا (تدای) را در ارمنستان تیرباران کردند، متی را در یارت کشتند، پطرس را در روم واژگونه به صلیب کشیدند، فیلیپس را در هیراپولیس فریجیه بر ستونی به دار کشیدند، شمعون (غیور) را در پارس مصلوب کردند، توما در هند به ضرب نیزه‌ای از پا درآمد، متیاس سنگسار و بعد گردن زده شد. پولس را هم در روم گردن زده بودند. بدین ترتیب نگارنده مکاشفه تنها کسی بود که از بهای وفاداری به عیسی آگاه بود. وی نمی‌دانست که مقدر است تنها رسولی باشد که به مرگ طبیعی خواهد مرد.

مکاشفه «کتاب راهنمای شهادت» است. ایمانداران را به «وفادار ماندن تا پای جان» فرامی‌خواند (۱۰:۲). شهیدان در صفحات این کتاب نقش عمده‌ای بازی می‌کنند.

ایمانداران را تشویق می‌کند که «تا به آخر ایستادگی کنند». یکی از کلمات تشویق‌کننده‌ای که مرتباً تکرار می‌شود «تحمل» است که از رویکردی منفعلانه حکایت دارد. درست در میانه بزرگترین معضل با این خواهش روبرو می‌شویم: «این پایداری مقدسان را می‌طلبد که احکام خدا و ایمان به عیسی را حفظ می‌کنند» (۱۲:۱۴). شاید بتوان آن را آیه کلیدی کل کتاب دانست.

اما یک رویکرد فعالانه در تحمل رنج به خاطر عیسی نیز به چشم می‌خورد:

«غالب آمدن». این فعل حتی بیشتر از «تحمل کردن» به کار رفته و شاید بتوان گفت که واژه‌ای کلیدی در کل کتاب به شمار می‌رود.

هر هفت نامه‌ای که به کلیساها نوشته شده‌اند حاوی دعوت از اعضا به «غالب آمدن»، یعنی فایق آمدن بر همه وسوسه‌ها و فشارها، اعم از درون کلیسایی و بیرون کلیسایی می‌باشند. انحراف از ایمان و رفتار راستین مسیحی، بی‌وفایی به عیسی تلقی خواهد گردید.

پیغام فقط این نیست که مسیح پیروز می‌شود، بلکه مسیحیان هم باید از این پیکار پیروز بیرون آیند. بر آنهاست که از خداوندی پیروی نمایند که فرمود: «دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام» (یوحنا ۱۶: ۳۳) و اکنون در مکاشفه می‌فرماید: «باید بر دنیا غالب آید».

البته به همین دلیل است که کتاب مکاشفه برای مسیحیانی که زیر جفا هستند، بیشتر از دیگران معنا پیدا می‌کند. شاید هم به همین علت است که مسیحیان غربی که در کلیساهای آسوده به سر می‌برند، نمی‌توانند با مطالب آن ارتباط برقرار نمایند. مکاشفه را باید با اشکها خواند.

کتاب برای «غالب آمدن» بر جفاها دو انگیزه ارایه می‌کند. یکی مثبت است: *پاداش*. برای آنانی که جفا می‌بینند هدایای بسیاری در نظر گرفته شده - حق خوردن از درخت حیات که در فردوس خداست؛ گزند ندیدن از مرگ دوم؛ خوردن از منای مخفی و گرفتن سنگ سفید و نام تازه‌ای که شناخته شده نیست؛ اقتدار یافتن بر قومها؛ نشستن با عیسی بر تختش؛ آراسته شدن به جامه سفید و ستونی شدن در معبد خدا که بر او نام وی نوشته شده و هرگز ترکشان نخواهد کرد. از همه مهم‌تر، و فراتر از همه رنج‌ها، به ایماندار غالب آمده جایگاهی در آسمان و زمین جدید، و بهره‌مندی از حضور خدا تا جاویدان وعده داده شده است. چشم‌اندازی بس باشکوه است.

اما یک انگیزه منفی هم وجود دارد: *مجازات*. چه سرنوشتی در انتظار ایماندارانی است که زیر فشار وفاداری خود را از دست نمی‌دهند؟ در یک کلام، ایشان هیچیک از برکات نامبرده در بالا را به دست نخواهند آورد. بدتر اینکه، هم‌سرنوشت با بی‌ایمانان روانه «دریاچه آتش» خواهند شد. دو تک‌آیه که از بخش‌های آغازین و اواسط کتاب گرفته شده‌اند، مؤید این امکان دهشتناک می‌باشد.

« هر که غالب آید، ... نامش را هرگز از دفتر حیات نخواهم زدود» (۵:۳). اگر منظور جمله این است که جز این اصلا امکان نخواهد داشت، به این معناست که کسانی که غالب نمی‌آیند در معرض این خطر قرار دارند که نامان زدوده شود (معنای تحت‌اللفظی اش «خراشیدن» پوست با یک چاقو می‌باشد). «دفتر حیات» را در چهار کتاب مقدس می‌توانیم بیابیم (خروج ۳۲:۳۲؛ مزمور ۶۹:۲۸؛ فیلیپیان ۴:۴؛ مکاشفه ۳:۵). در سه تایی آنها ذکر شده که نام کسانی از قوم خدا به سبب گناہانی که در برابر خدا مرتکب شده‌اند، زدوده خواهد شد. وقتی آیه مندرج در مکاشفه را می‌خوانید چنان است که گویی آنانی که «غالب نیابند» را هم دربرمی‌گیرد و در این صورت وعده شامل حالشان نخواهد گردید.

«هر که غالب آید، این همه [آسمان جدید و زمین جدید، با اورشلیم جدید] را به میراث خواهد برد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است» (۷:۲۱-۸). لازم است به خاطر داشته باشیم که روی خطاب کل مکاشفه به ایمانداران است، نه بی‌ایمانان. ایشان در همه جا «مقدسان» و «خادمان او» خوانده شده‌اند. در اینجا اشاره‌اش به ایمانداران بزدل و بی‌وفاست. واژه «اما» مؤید این دیدگاه می‌باشد، چراکه مستقیماً کسانی را که سزاوار چنین سرنوشتی هستند، با ایماندارانی که «غالب می‌آیند» مقایسه می‌کند.

به عبارت دیگر، مکاشفه دو سرنوشت را پیش روی مسیحیان قرار می‌دهد. یا ایشان با مسیح خواهند برخاست و تا جاویدان در جهانی جدید در سلطنتش شریک خواهند شد، یا میراث پادشاهی خود را از دست داده سرانجامشان دوزخ خواهد بود. این دو گزینه در جای دیگری از عهد جدید نیز مورد تأیید قرار گرفته است. انجیل متی «کتاب راهنمای شاگردی» است که حاوی پنج خطابه اصلی می‌شود که خطاب به «فرزندان پادشاهی» ایراد شده‌اند. با این حال، عمده تعلیم عیسی پیرامون دوزخ را می‌توان در همین خطابه‌ها یافت و جز در دو مورد، همه هشدارهای عیسی خطاب به شاگردان خودش می‌باشد. موعظه بالای کوه (در فصل‌های ۵-۷)، که جفادیدگان در راه عیسی را خوش‌به‌حال می‌خواند، در دنباله رشته سخن را به دوزخ می‌کشاند و با این یادآوری که دو سرنوشت نهایی وجود دارد، نتیجه‌گیری می‌کند.

فرمان عیسی در مورد اعزام شاگردان به مأموریت مسیحی (در فصل ۱۰) این رهنمود را هم دربرمی‌گیرد: «از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند» (آیه ۲۸) و «اما هر که مرا نزد مردم انکار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم کرد» (آیه ۳۳). خطابه بالای کوه زیتون (در فصل‌های ۲۴-۲۵) خادمان تنبل و بی‌توجه ارباب را به بودن در «جایگاه ریاکاران» (۵۱:۲۴) محکوم می‌کند و ایشان «به تاریکی بیرون افکنده خواهند شد، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود» (۳۰:۲۵).

پولس هم زمانی که می‌خواهد «سخنی در خور اعتماد» را به تیموتائوس یادآوری نماید، همین را می‌گوید:

اگر با او مردیم،

با او زندگی هم خواهیم کرد؛

اگر تحمل کنیم،

با او سلطنت هم خواهیم کرد.

اگر انکارش کنیم،

او نیز انکارمان خواهد کرد ... (دوم تیموتائوس ۲: ۱۱-۱۲)

بسیاری از مسیحیان معانی ضمنی این همه را انکار می‌کنند. به طور قطع حرف برای گفتن در این باره بسیار است (نگارنده در کتابی دیگر زیر عنوان *آیا وقتی نجات یافتی، دیگر برای همیشه نجات یافته‌ای؟*، هادر و ستاتون، ۱۹۹۶، مفصلاً به این مسئله حیاتی پرداخته است). در این میان، موقعیت مکاشفه بسیار روشن به نظر می‌رسد. حتی برای ایمانداران این امکان وجود دارد که تنها به خاطر دست بردن در متن کتاب و تغییر دادن پیغام آن، «نصیب بردن از درخت حیات و از شهر مقدس» را از دست بدهند (۱۹:۲۲).

می‌توانیم هدف مکاشفه را در تشویق مسیحیانی که با فشارهای شدید روبرو هستند، به «تحمل» و «غالب آمدن» و به تبع آن پرهیز از «مرگ دوم» از طریق حفظ نام‌هایشان در «دفتر حیات» خلاصه نماییم. کمی جلوتر، هنگامی که به

ساختار کل کتاب نگاهی افکنندیم، در خواهیم یافت که هر فصل و آیه با این مقصود کلی همخوانی دارد.

ساختار مکاشفه

اگر در تعریف هدف مکاشفه که همانا آماده‌سازی ایمانداران برای رویارویی با جفاها و حتی شهادت می‌باشد دچار اشتباه نشده باشیم، در این صورت می‌توانیم با هر قسمت از کتاب ارتباط برقرار کنیم. از این گذشته، ساختار کلی آن باید آشکارکننده بسط این مضمون می‌باشد.

ما شماری از سرفصل‌های کتاب را با بهره‌گیری از تحلیل محتوای آنها از چشم‌اندازی متفاوت و برای اهدافی متفاوت ترسیم می‌نماییم و برای این کار از آسان‌ترین‌ها شروع می‌کنیم. واضح‌ترین تقسیم‌بندی در ۱:۴ روی می‌دهد، آنجایی که تغییری اساسی در زاویه دید، یعنی از زمین به آسمان و از موقعیت کنونی به چشم‌اندازهای آینده، پیش می‌آید:

۳-۱ اکنون
۲۲-۴ آینده

بخش دوم هم که بزرگتر است به دقت میان خبرهای بد و خبرهای خوب تقسیم می‌شود. تغییر از یکی به دیگری در فصل ۱۹ صورت می‌گیرد. بنابراین تقسیم‌بندی زیر را داریم:

۳-۱ اکنون
۲۲-۴ آینده
۱۸-۴ خبرهای بد
۲۲-۲۰ خبرهای خوب

اکنون این نکته را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم که هر بخش با یکی از اهداف اصلی کتاب در ارتباط است. منظور این است که چگونه هر بخش ایمانداران را برای

آمدن «مصیبت عظیم» آماده می‌نماید؟ سرفصل‌ها یا رئوس مطالب را می‌توانیم بدین ترتیب شرح و بسط دهیم:

- ۱-۳ اکنون
اموری که اکنون باید درست شوند
- ۴-۲۲ آینده
۱۸-۴ خبرهای بد: اموری که پیش از بهتر شدن بسیار بدتر می‌شوند.
۲۰-۲۲ خبرهای خوب: اموری که پس از بدتر شدن بسیار بهتر می‌شوند.

تنها یک مورد دیگر، یعنی فصل ۱۹ می‌ماند که باید آن را هم بیفزاییم. در این فصل چه اتفاقی می‌افتد که وضعیت را به کلی دگرگون می‌سازد؟ بازگشت عیسی به کره زمین! بر پایه پیش‌گفتار و پس‌گفتار (۷:۱ و ۲۲:۲۰) باید گفت که این رویداد در واقع شالوده اصلی کل کتاب است. اکنون می‌توانیم «فصل ۱۹ بازگشت عیسی» را میان خبرهای بد و خبرهای خوب بگنجانیم (به جای آنکه یکبار دیگر به نوشتن جدول سرفصل‌ها که کاری غیرضروری است دست بزنیم، خوانندگان را دعوت می‌کنیم تا خودشان سرفصل‌ها را در شکاف میان خبرهای بد و خبرهای خوب جای دهند).

اگر هنگام خواندن کتاب این سرفصل‌های آسان را به خاطر بسپارید، شاید مسائل برایتان آشکارتر شوند. از همه مهم‌تر، یکپارچگی کتاب بیشتر پدیدار می‌گردد. مکاشفه در سه مرحله به هدف خود نایل می‌شود.

نخست، عیسی به کلیساها می‌گوید که اگر می‌خواهند با فشارهای بیرونی رویاروی شوند، باید با مسائل درونی خود چگونه برخورد کنند. مدارا و سهل‌انگاری در ایمان یا رفتار، کنار آمدن با بت‌پرستی یا بی‌بندوباری اخلاقی، کلیسا را از درون ضعیف می‌کند.

دوم، عیسی که همیشه صداقتش مورد توجه قرار گرفته، بدترین چیزهایی را که ممکن است برایشان روی بدهد را نشانشان می‌دهد. هرگز متحمل از این بدتر نخواهند شد! و با بدترین زمان پیش رویشان تنها چند سالی بیشتر فاصله ندارند. سوم، عیسی عجایبی را که قرار است از پی رویدادهای بد پدیدار شوند آشکار

می‌کند. به کنار انداختن چشم‌اندازهای جاودانی به خاطر پرهیز از مشکلات گذرا بزرگترین تراژدی ممکن می‌باشد.

عیسی به هر سه روش پیروان خود را تشویق می‌کند تا زمان بازگشتش «تحمل کنند» و «غالب آیند». اینها در یک آیه خلاصه شده‌اند: «تنها به پاسداری از آنچه دارید بکوشید تا من بیایم» (۲۵:۲). سپس می‌گوید: «بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!» (متی ۲۱:۲۵).

البته برای تحلیل کتاب مکاشفه راه‌های دیگری هم وجود دارد. سرفصل‌بندی «موضوعی» بیشتر به یک پیوست از موضوعات می‌ماند و می‌تواند در «یافتن راهمان» به ما کمک کند.

در چنین سرفصلی تغییر دیدگاه از زمین به آسمان و برعکس نادیده گرفته می‌شود. می‌توانیم با سه دوره زمانی کار کنیم:

- الف- در زمان کنونی چه رویدادهای در حال وقوع هستند (۱-۵).
- ب- در آینده نزدیک چه وقایعی روی خواهند داد (۶-۱۹).
- پ- در آینده دورتر شاهد چه رخدادهایی خواهیم بود (۲۰-۲۲).

سپس توجه‌مان را بر ویژگی‌های اصلی هر دوره معطوف خواهیم نمود و خواهیم کوشید تا برای ایجاد سهولت فهرستی خلاصه‌وار از آنها تهیه کنیم. در زیر نمونه‌ای از «فهرست» رویدادها را مشاهده می‌کنید:

الف- اکنون

۳-۱ یک خداوند صعود کرده

هفت چراغدان گوناگون

۵-۴ آفریننده و آفریدگان

شیر و بره

ب- آینده نزدیک

۶-۱۶ مهرها، شیپورها، پیاله‌ها

ابلیس، ضد مسیح، نبی دروغین

۱۷-۱۹	بابل - واپسین پایتخت آرماگدون - واپسین نبرد
پ- آینده دور	
۲۰	سلطنت هزارساله روز داوری
۲۱-۲۲	آسمان و زمین جدید اورشلیم جدید

توجه داشته باشید که فصل‌های ۴-۵ اکنون در قسمت اول قرار گرفته‌اند. دلیلش این است که «کنشی» که به «مصیبت عظیم» منجر می‌گردد، در واقع با فصل ۶ آغاز می‌شود. این بار فصل ۱۹ در قسمت دوم جای می‌گیرد، چون در اینجاست که با درهم شکسته شدن «تثلیث نامقدس»، «مصیبت عظیم» هم پایان می‌پذیرد.

این گونه سرفصل‌بندی را به آسانی می‌توان به خاطر سپرد و هنگام جستجوی موضوعات خاص، به عنوان «ارجاع آماده» سودمندی به کار برد. خیلی مهم است که پیش از بررسی دقیق‌تر بخش‌های متعدد کتاب، دست به تمرینی این گونه بزنیم. این مثل معروف که می‌گویند: «اینقدر درخت هست که نمی‌توان جنگل را دید» کاربرد بسیار دارد! مکاشفه یکی از آسان‌ترین کتاب‌هایی است که علاقه بیش از اندازه به دریافتن جزئیاتش مانع از دریافت پیام کلی آن گردیده.

با این وجود، اکنون زمان آن فرا رسیده که تلسکوپ را به کنار گذاشته، میکروسکوپ - یا دست کم ذره‌بین - را برداریم!

محتویات مکاشفه

با کتابی با این حجم گنجانیدن تفسیری کامل امکان‌پذیر نمی‌باشد. آنچه که قصد انجامش را داریم ارایه مقدمه‌ای برای هر بخش است تا به دانشجوی کتاب مقدس توانایی «خواندن، نشان کردن، یاد گرفتن و عمیقاً هضم کردن» مطالب آن را ببخشد.

ما ویژگی‌های بارز و اصلی هر بخش را مد نظر قرار داده، به پاره‌ای از اشکالات خواهیم پرداخت و در مجموع به خواننده کمک خواهیم کرد تا از میان مخاطرات راه خود را ادامه دهد. پرسش‌های بسیاری بی‌پاسخ خواهند ماند، اما این کار را می‌توانید با خواندن کتاب‌های تفسیری که منتشر شده‌اند پی بگیرید (تفسیر جورج الدون لد [George Eldon Ladd]، اردمانز، ۱۹۷۲، یکی از بهترین تفسیرهاست). پیشنهاد من این است که پیش از خواندن تفسیر هر بخش، خود آن بخش را از روی کتاب مکاشفه بخوانید.

فصل‌های ۱-۳: کلیسا بر زمین

این بخش سراسرترین و آسان‌ترین بخش مکاشفه برای خواندن و فهمیدن است. به پارو زدن در لبه دریا می‌ماند، که خودتان را در مکانی می‌بینید که تنها به اندازه قامت خودتان ژرفا دارد، حال آنکه هراسان دور خود می‌چرخیده‌اید! مکاشفه با وجودی که بارها خود را یک «نبوت» معرفی کرده است، اما در واقع به شکل یک نامه نوشته شده (مقایسه کنید ۱:۴-۶ را با «شیوه گفتار» آغازین دیگر رسالات). با این حال، به جای یک مقصد، خطاب به هفت کلیسا فرستاده شده است. در حالی که برای هر کدام حاوی پیغامی ویژه است، به روشنی قصد دارد تا همه از پیغام‌های دیگران هم آگاه شوند.

پس از سلام‌های مرسوم مسیحی («فیض و آرامش»)، موضوع اصلی را اعلام می‌کند: «او می‌آید»، رویدادی که موجبات ناخشنودی دنیا را فراهم می‌سازد، اما برای کلیسا شادی بخش است. این رویداد مطلقاً حتمی («آمین») است.

«فرستنده» نامه خود خداست، خداوند زمان که هست و بود و می‌آید، آلفا و امگا (حروف اول و آخر الفبای یونانی، که نماد ابتدا و انتهای همه چیز است). همین عنوان را عیسی به خودش می‌دهد (۱:۱۷؛ ۲:۱۳)، و دلیلی است که ثابت می‌کند او باور داشته که از مرتبه الوهیت برخوردار می‌باشد.

«کاتب» یا منشی‌ای که نامه را می‌نویسد کسی نیست جز یوحنا رسول، که به عنوان یک زندانی سیاسی و به دلایل مذهبی به جزیره پاتموس، با وسعت هشت مایل در چهار مایل که در دودکانس (Dodecanese) دریای اژه قرار دارد، تبعید شده.

مطالب به صورت شفاهی و دیداری ارایه شده‌اند. توجه داشته باشید که او پیش از آنکه چیزی را «ببیند»، نخست صدایی را «می‌شنود». صدایی به او فرمان می‌دهد تا آنچه را که با تصویری چشمگیر از عیسی را که یوحنا پیشتر هرگز ندیده بود، و در پی خواهد دید بنگارد: مویی به سفیدی برف، چشمانی مشتعل، صدایی رعدآسا، زبانی تیز و برنده، پاهایی گداخته. او حتی بر کوه دگرگونی سیما هم یکچنین چیزی ندیده بود. جای شگفتی نیست که یوحنا از حال می‌رود، تا زمانی که همان کلمات بسیار آشنا را می‌شنود: «بیم مدار».

هر شخصیت تاریخی دیگری را که در نظر بگیرید، زمانی زنده بوده و بعد مرده. عیسی تنها کسی است که مرده بود و اکنون «زنده جاوید» است (۱:۸:۱؛ تحت‌اللفظی اش می‌شود «تا همه دهرها»).

صدا به یوحنا می‌گوید «آنچه اکنون هست» (فصل‌های ۱-۳) و «آنچه از این پس خواهد شد» (فصل ۴-۲۲) را بنویسد. کلامی که به زمان کنونی مربوط می‌شود خطاب به هفت کلیسای آسیا گفته شده، که هر کدام یک «فرشته نگهبان» دارند و برای عیسی بر آنها نظارت می‌کند. در رویای اولیه آنها به صورت هفت ستاره (فرشتگان) و هفت چراغدان (کلیساها) به تصویر کشیده شده‌اند. توجه داشته باشید که عیسی مشخصاً در میان آنها «گام می‌زند»، کاری که خود یوحنا هم پس از آزادی از زندان باید چنین کند. در اناجیل، اکثر پیام‌هایی که عیسی بیان کرده بود و عمده معجزاتی که وی، چه پیش از مرگ و چه پس از رستاخیزش انجام داده بود، آمده است.

بهترین روش این است که هفت نامه به هفت کلیسا را با هم بخوانیم و با همدیگر مقایسه نماییم. اینکه نامه‌های مزبور دوشادوش یکدیگر نوشته شده‌اند می‌تواند بسیار روشنگر باشد، چراکه بر شباهت‌ها و تفاوت‌های میان آنها تأکید می‌کند.

خواننده بی‌درنگ به روشنی درمی‌یابد که شکل و ترکیب نامه‌ها یکی هستند، و دربرگیرنده هفت عنصر (یک هفت‌تای دیگر) می‌باشند:

۱- نشانی:

«به فرشته کلیسای ...»

۲- القاب:

«آن که ... چنین می‌گوید»

۳- تأیید:

«اعمال تو را می‌دانم ...»

۴- اتهام:

«اما این ایراد را بر تو دارم»

۵- پند:

«... اگر توبه نکنی خواهم آمد و ...»

۶- اطمینان

«هر که غالب آید، من به او ...»

۷- درخواست

«آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید ...»

در نظم بالا تنها یک دگرگونی وجود دارد که در چهار نامه آخر پدیدار می‌شود، آنجایی که دو مورد آخر معکوس می‌شود (دلیل این کار روشن نیست). اکنون نامه‌ها را با هم مقایسه می‌کنیم و می‌سنجیم.

نشانی

این بخش دقیقاً در هر هفت نامه تکرار می‌شود، جز اینکه نام گیرنده نامه فرق می‌کند. شهرهای مزبور در یک مسیر دایره‌ای شکل قرار دارند، که با بندر مهم افسس آغاز می‌شود (کلیسایی که بیش از دیگر کلیساهای آن روزگار از آن آگاهی در اختیار داریم)، راه خود را در حاشیه دریا به سوی شمال ادامه داده سپس به طرف شرق گرایش پیدا کرده سرانجام راه جنوب را در پیش می‌گیرد و به دره ثروتمند رودخانه مئاندر ختم می‌گردد.

تنها نکته قابل بحث این است که آیا واژه *angelos* (به معنای تحت‌اللفظی «فرستاده») به شخصیتی زمینی دلالت می‌کند یا شخصیتی آسمانی. از آنجایی که در جاهای دیگر مکاشفه این واژه به درستی «فرشته» ترجمه شده، گمان قوی بر این است که در اینجا هم منظور همان باشد. در رابطه با کلیسا پای فرشتگان

بسیار به میان کشیده می‌شود (حتی توجه به مدل موی پرستندگان! اول قرن‌تین ۱۰:۱۱). از آنجایی که یوحنا در انزوای کامل به سر می‌برده، حاملان نامه‌ها باید «فرستادگان» آسمانی بوده باشند. تنها شک‌ورزی عصر مدرن است که وجود فرشتگان را زیر سؤال برده منجر به ترجمه این واژه به «خادم» شده است (لا بد برای آن خادم هم عنوان «عالیجناب» [= Rev. - عنوانی است که برای کشیش‌ها به کار می‌برند - م] را هم به کار می‌برند!).

القاب

شایان توجه است که عیسی هیچگاه به نام خود اشاره نمی‌کند، بلکه تنها به عنوان‌هایی بسنده می‌نماید که بسیاری از آنها کاملاً تازه هستند. در واقع، او بیش از ۲۵۰ عنوان برای خود به کار می‌برد، و این بیشترین شمار القاب برای یک شخصیت تاریخی است (فهرست کردن این القاب و عناوین می‌تواند از جهت پرستشی بسیار سودمند باشد). در هر نامه، عنوان عیسی با دقت برگزیده می‌شود تا جنبه‌ای از شخصیت او را که کلیسا متمایل به فراموش کردن آن بوده یا لازم بوده به آن توجه ویژه مبذول دارد، توصیف نماید. برخی از آنها را می‌توان در رویای اول یوحنا از شخص عیسی یافت. همه آنها از اهمیت بسیاری برخوردارند. «کلید داود» به تحقق امیدهای مسیحایی اسرائیل اشاره می‌کند. «مبدأ آفرینش خدا» بر اهمیت اقتدار جهانی وی دلالت می‌نماید (متی ۱۸:۲۸).

تأیید

این قسمت گشاینده آشنا‌ترین بخش هر نامه است، در اینجا ضمیر سوم شخص مفرد (او) جای خود را به اول شخص مفرد (من) می‌دهد. آیا این همان شخص است؟ «او» به طور قطع به مسیح اشاره دارد، اما «من» می‌تواند روح باشد، یعنی البته «روح مسیح». توضیحات بعدی (مثلاً «من این اقتدار را از پدرم یافته‌ام» در ۲۷:۲) بیشتر مؤید نظریه اول می‌باشد.

«می‌دانم» ادعایی است که حکایت از آگاهی مطلق مسیح، هم در عرصه درونی و هم اوضاع بیرونی دارد. دانش او، و از این رو ادراک او جامع است. داوری وی درست، نظرش صائب و صداقتش بی‌شائبه می‌باشد.

از همه مهم‌تر اینکه او «اعمال» یعنی کرده‌ها و کنش‌های ایشان را می‌داند. این تأکید بر اعمال در سراسر مکاشفه فراگیر است. این بدان خاطر است که موضوع این کتاب داوری است. عیسی بازمی‌گردد تا بر زندگان و مردگان داوری کند. با ایمان است که پارسا شمرده می‌شویم، اما با اعمال است که بر ما داوری می‌شود (دوم قرنتیان ۵: ۱۰). عیسی کارهای نیکو را تأیید می‌کند و کلیسا را به تداوم آنها تشویق می‌نماید.

زمانی که نامه‌ها را دوشادوش همدیگر مورد بازبینی قرار می‌دهیم، بی‌درنگ آشکار می‌شود که در مورد دو کلیسا هیچ چیز خوبی برای گفتن ندارد، کلیسای ساردس و کلیسای لائودیکیه. با این وجود، هر دو از دیدگاه انسانی «موفق» هستند. شاید نظر عیسی با نظر ما تفاوت بسیار داشته باشد. جماعت‌های بزرگ، گردهمایی‌های عظیم و برنامه‌های کامل ضرورتاً نشانه‌های سلامت روحانی نمی‌باشند.

به پنج کلیسا سفارش‌هایی می‌شود: عیسی افسس را به تلاش، بردباری، استقامت و تمیز (طرد کردن رسولان دروغین)؛ از میر را به دلیری در برابر دشمنی‌ها و فقر (گرچه در مجاورت «کنیسه شیطان» است، که احتمالاً فرقه‌ای رازآلود از یهودیت بوده)؛ پرگاموس را به انکار نکردن ایمان در زیر فشار، حتی زمانی که یکی از اعضایش شهید می‌شود (هرچند زیر سایه «زیستگاه شیطان» قرار دارد، معبدی بسیار بزرگ که اکنون در موزه برلین شرقی از نو برپا گردیده)؛ تیاتیرا را به محبت و وفاداری و خدمت و پایداری‌اش؛ فیلادلفیه را به وفاداری ارزشمندش (با وجود یک «کنیسه شیطان» دیگر در مجاورتش) توصیه می‌کند.

در حاشیه متوجه خواهیم شد که عیسی بارها از شیطان، که در پس همه دشمنی‌ها با کلیساها قرار دارد، سخن می‌گوید. او همچنین مسئول بحران فاجعه‌باری است که ایشان با آن روبرو خواهند شد، یعنی: «ساعت آزمایشی که بر کل جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را بیازماید» (۳: ۱۰).

سرانجام اینکه، شیوه شاخص عیسی که نخست تعریف می‌کرد و بعد لب به انتقاد می‌گشود، برای رسولان نمونه‌ای شد که بدان تاسی می‌جستند. پولس خدا را شکر می‌کند که قرنتیان همه «عطایای روحانی» را دارند (اول قرنتیان ۴: ۱-۷)، سپس سوء استفاده ایشان از این عطایا را اصلاح می‌نماید. البته او در موقعیت‌هایی

که امکان تعریف کردن وجود نداشت، مانند کلیسای غلاطیه، بی مقدمه با آنها برخورد هم می کرد. اما این یک اصل است که همه مسیحیان باید از آن پیروی نمایند.

اتهام

باز هم دو کلیسا از اتهام مستثنا می گردند؛ کلیساهای از میر و فیلادلفیه. زمانی که این دو کلیسا نامه های مربوط به خودشان را خوانده اند، چقدر احساس تسلی و آرامشی پیدا کرده اند! آنها از سایر کلیساها ضعیف تر و متحمل جفا بودند، اما همچنان وفادار مانده بودند، که همین وفاداری عیسی را از هر چیز دیگر خشنودتر می سازد (متی ۲۵:۲۱ و ۲۳).

مشکل بقیه کلیساها چه بود؟ افسس «محبت نخستین» خود را (نسبت به خداوند، یکدیگر و گناه کاران گمشده؟ احتمالاً هر سه، چراکه همه آنها به هم مرتبطند) فرو گذاشته بود؛ پرگاموم درگیر بت پرستی و بی بندوباری اخلاقی (هم آمیغی دینی و تسامح نسخه های امروزی آن می باشند) شده بودند؛ تیاتیرا به خاطر همان چیزها (در نتیجه گوش سپردن به «ایزابیل») مقصر بود؛ ساردس دست به خطری تازه زده، به خود عنوان کلیسای «زنده» داده بود، در حالی که در آستانه مرگ قرار داشت (آیا این به گوشتان آشنا نیست؟)؛ لائودیکیه بیمار بود، اما خودش خبر نداشت.

این نامه آخری شاید شناخته شده ترین و تکان دهنده ترین نامه باشد. آنها به خاطر داشتن مشارکت های گرم و استقبال گرم از بازدیدکنندگان، به خودشان مغرور شده بودند. اما کلیساهای ولرم حال عیسی را به هم می زنند. او با کلیساهای سرد و یخ زده یا داغ داغ راحت تر کنار می آید! این اشاره ای به چشمه های آب گرم و شوری بود که از دامنه کوه به سوی شهر روان بود (همان جایی که امروزه پاموک کاله یعنی «قلعه پنبه» نامیده می شود و آب گرم معدنی اش برای جویندگان سلامتی آشناست)؛ آب این چشمه ها تا به لائودیکیه برسد، «ولرم» شده بود و از آن به عنوان استفراغ آور استفاده می کردند.

در اینجا عیسی دست از توجه کردن به جلسات برداشته! در درون این جلسات نمی توان عیسی را یافت - چراکه وی را بیرون از کلیسا جا گذاشته اند. ۳:۲۰ آیه ای است که احتمالاً بیش از هر آیه دیگری در کلام خدا مورد سوء استفاده قرار

گرفته است و آن را در سطحی جهان‌شمول برای دعوت‌های بشارتی پاسخ به جستجوکنندگان به کار می‌برند. این آیه هیچ ربطی به مسیحی شدن ندارد. در حقیقت، اگر آن را با مفهوم بالا به کار ببریم دست به اشتباهی بزرگ زده‌ایم (در واقع این فرد گناهکار است که لازم است در را بکوبد و وارد پادشاهی خدا شود، و این در کسی نیست جز عیسی؛ لوقا ۱۱:۵-۱۰؛ یوحنا ۳:۵؛ ۱۰:۷). «در»ی که در ۲۰:۳ بدان اشاره شده در کلیسای لائودیکه می‌باشد. این آیه پیغامی نبوتی برای یک کلیساست که عیسی را از دست داده و سرشار از امید می‌باشد. تنها کافی است یکی از اعضای آن خواهان نشستن پشت میز عیسی باشد تا مسیح دوباره به آن کلیسا بازگردد! برای آگاهی بیشتر پیرامون این آیه و روش مسیحی شدن در عهد جدید به کتاب من، *تولد بهنجار مسیحی* (هادر و ستاوتن، ۱۹۸۹) مراجعه فرمایید. پیش از آنکه این فصل را پشت سر بگذاریم، باید این نکته را خاطر نشان سازیم که این اتهام‌ها از محبت عیسی نسبت به کلیساها سرچشمه می‌گیرد. خودش این را می‌گوید: «من کسانی را توبیخ و تأدیب می‌کنم که دوستشان می‌دارم» (۱۹:۳). در واقع، اگر چنین توبیخ و تأدیبی نباشد باید آن را نشانه عدم تعلق آن کلیسا به خانواده الهی دانست (عبرانیان ۷:۱۲-۸)!

او نمی‌خواهد آنها را زمین بگذارد، بلکه می‌خواهد بلندشان کند. از همه مهم‌تر، می‌خواهد برای تحمل فشارها آماده‌شان سازد، که این فشارها برای آنان در حکم «آزمایش» است (۱۰:۳). اگر اکنون با آن مدارا کنند، در آینده تسلیمش خواهند شد. ممکن است به بهای از دست دادن میراثشان تمام شود.

پند

برای هر هفت کلیسا کلامی تسلی‌بخش وجود دارد. حتی دو کلیسایی را که سراسر تأیید می‌کند، تشویق به ادامه دادن به کارهای نیکو، و «کوشیدن» پاسداری از آنچه دارند» می‌نماید (۲۵:۲).

به پنج کلیسای دیگر با کلماتی چون «به یاد آر» و «توبه کن» هشدار می‌دهد. ایشان را فرامی‌خواند تا به یاد داشته باشند که زمانی کجا بودند و چه باید باشند. و توبه راستین مستلزم چیزی بیشتر از توبه یا ابراز ندامت می‌باشد؛ اقرار و اصلاح را می‌طلبد.

به آنانی که به درخواست‌هایش روی خوش نشان نمی‌دهند، هشداز می‌دهد که «خواهد آمد» و حقشان را کف دستشان خواهد گذارد. زمانی خواهد رسید که دیگر برای درست کردن اوضاع خیلی دیر شده است. گاه، این اشاره‌ایست به بازگشت وی، یعنی آن هنگامی که قرار است به آنهایی که «تا پای جان وفادار» مانده‌اند، «تاج حیات» را ببخشد (۱۰:۲؛ مقایسه کنید با دوم تیموتائوس ۴:۶-۸)، اما آنانی که آماده شنیدن نیستند، این سخنان دهشتناک در انتظارشان خواهد بود «من شما را نمی‌شناسم» (متی ۱۲:۲۵).

به طور معمول، «خواهم آمد» بر دیداری دیگر پیش از بازگشت مسیح و برای برداشتن «چراغدان» آن کلیسا دلالت می‌کند (۵:۲). یکی دیگر از کارهای عیسی به زیر کشیدن و بستن کلیساهاست! کلیسای اهل مدارا و تسامحی که نمی‌خواهد خود را اصلاح نماید از عاطل و باطل بودن در پادشاهی خدا بدتر است. بهتر است که بساط یکچنین تبلیغ ضعیفی از انجیل به کلی از میان برچیده شود. این قسمت را می‌توانیم با این کلمات خلاصه کنیم: «اصلاحش کن. از آن نگاهبانی نما، وگرنه درش را خواهیم بست».

اطمینان

شایان توجه است که دعوت به «غالب آمدن» نه کل کلیسا، که فرد فرد اعضای آن را مورد خطاب قرار می‌دهد. داوری همیشه امری فردی است، چه فرجامش اعطای پاداش باشد یا مجازات، هیچگاه جمعی نیست (به «هر کس» در دوم قرنتیان ۱۰:۵ توجه نمایید). در هیچ جا پیشنهاد نکرده که کلیسای فاسد را ترک کرده با اولین ارباب خودتان را به کلیسای پایین خیابان که کلیسای بهتری است برسانید! همچنین برای فرد این عذر باقی نمی‌ماند که چون کل کلیسا لغزش خورده، پس سهل‌انگاری‌اش قابل اغماض می‌باشد. هیچ دلیل ندارد که از روش‌های اشتباه درون یک جماعت پیروی کنید. به عبارت دیگر، یک مسیحی پیش از آموختن نحوه ایستادگی در برابر دنیا، نخست باید چگونه ایستادگی کردن در برابر فشارهای درون کلیسایی را یاد بگیرد. اگر بر فشارهای درونی نتوانیم «غالب آییم»، بعید است که بتوانیم بر فشارهای بیرونی «غلبه پیدا کنیم».

عیسی در دادن وعده پاداش‌های گوناگون برای انگیزه بخشیدن به ایمانداران،

تردید نمی‌کند (۵:۱۲). خودش «به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت» متحمل صلیب گردید، و ننگ آن را به جان خرید. وی در هر نامه «غالب آیندگان» را تشویق می‌کند تا به پاداش‌هایی که در انتظار «کوشندگان برای رسیدن به خط پایان» (فیلیپیان ۳:۱۴) می‌باشد فکر کنند.

درست همان گونه که وی در هر نامه یکی از القاب و عناوین به کار رفته در فصل اول را مورد استفاده قرار می‌دهد، پاداش‌هایی را هم که وعده می‌دهد برگرفته از فصل آخر کتاب می‌باشند. اینها در آینده نهایی اعطا خواهند گردید، نه در زمان کنونی. تنها کسانی که به وفادار بودن او به حفظ وعده‌هایش ایمان دارند، از انگیزه لازم برای پرداخت تاوان درازمدت این وعده‌ها برخوردارند.

یکبار دیگر، باید این را دریابیم که شادمانی‌های آسمان و زمین جدید برای همه ایمانداران نیست، بلکه تنها برای کسانی است که بر فشارهای ناشی از وسوسه‌ها و جفاها غالب آیند (۲۱:۷-۸ به صراحت هرچه تمامتر این مطلب را روشن می‌سازد). آنانی که «تا به آخر» مطیع و وفادار می‌مانند (۲:۲۶) نجات خواهند یافت (مقایسه کنید با متی ۱۰:۲۲؛ ۲۴:۱۳؛ مرقس ۱۳:۱۳؛ لوقا ۱۹:۲۱).

درخواست

واپسین فراخوان، «آن که گوش دارد، بشنود»، عبارتی آشناست که عیسی هنگام نتیجه‌گیری از سخنانش به کار می‌برد (برای مثال، متی ۹:۱۳). معنای این سخن در پرتو یکی از عبارات عهد عتیق روشن می‌گردد که مکررا در عهد جدید نقل شده است: «خواهید شنید، اما نخواهید فهمید ... گوش‌های ایشان را سنگین نما ...، مبادا با گوش‌های خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند» (اشعیا ۶:۹-۱۰، نقل شده در متی ۱۳:۱۳-۱۵؛ مرقس ۴:۱۲؛ لوقا ۸:۱۰؛ اعمال ۲۸:۲۶-۲۷).

عیسی می‌دانست که واکنش عمومی یهودیان به کلام خدا اینچنین است. اکنون مسیحیان را به چالش وامی‌دارد که همان واکنش را از خود نشان ندهند. او بر تفاوت میان شنیدن و اطاعت کردن از کلام تأکید می‌نماید. مسئله بر سر این است که به آنچه گفته چقدر توجه کرده‌اند. تنها زمانی سخنان مندرج در مکاشفه برایشان برکت به همراه خواهد داشت که آن را بخوانند و «نگاه دارند»، یعنی نه تنها آن

بشنوند، بلکه «در دل محفوظ می‌دارد» (۳:۱). پدر یا مادری که فرزندش فرمان «بگذارش زمین» را نشنیده گرفته، به او می‌گوید: «مگر نشنیدی چه گفتم؟»، و مسلما منظورش این است که چرا اطاعت نکرده، نه اینکه چرا نشنیده. به همین سادگی، عبارت پایانی در هر نامه خطاب به هفت کلیسا به این معناست که عیسی از کلیسا انتظار واکنش مناسب دارد، واکنشی مثبت که با اطاعت همراه است. حق هم دارد که چنین انتظاری داشته باشد. او خداوند است.

فصل‌های ۴-۵: خدا در آسمان

این بخش تقریباً روندی مستقیم و رو به جلو دارد و نیاز چندانی به مقدمه‌چینی ندارد. به ویژه، فصل ۴ احتمالاً در زمینه پرستش آشناست؛ اغلب آن را برای تهییج پرستش می‌خوانید و و بر اساس مطالب آن سرودهای روحانی بسیاری ساخته شده است. نیم‌نگاهی به ستایش آسمانی ارایه می‌دهد که همه پرستش‌های زمینی بازتابی از آن می‌باشند.

یوحنا با جمله «فراز آی» به آسمان دعوت می‌شود (۱:۴) تا اوضاع را از زاویه دید آسمان مشاهده نماید، امتیازی که به کمتر کسی در طول زندگی‌اش داده می‌شود (پولس هم تجربه‌ای مشابه داشت؛ دوم قرن‌تین ۱:۱۲-۶). جایی است که خدا سلطنت می‌کند و از آنجا فرمان می‌راند. «تخت» واژه کلیدی است و ۱۶ بار تکرار می‌شود. به تأکیدی که بر «نشستن» می‌شود توجه فرمایید (۲:۴ و ۹ و ۱۰؛ ۱:۵). این همان مرکز کنترل «پادشاهی آسمان» است.

صحنه به طرز نفس‌گیری زیبا و تقریباً وصف‌ناپذیر است. رنگین‌کمان‌های سبز (!)، تاج‌های زرین، آذرخش و تندر، مشعل‌های شعله‌ور- انسان می‌تواند تصور کند که چشمان یوحنا از شگفتی چیزهایی که می‌دیده، تقریباً از حدقه بیرون زده بوده است. او در تلاش برای وصف آنچه که درباره خود خدا می‌بیند، تنها می‌تواند صحنه را با دو سنگ از درخشنده‌ترین سنگ‌هایی که تا آن زمان دیده بود (یشم و عقیق)، مقایسه کند.

از همه مهم‌تر، بر کل صحنه آرامشی خاص حکم‌فرماست که به صورت «دریایی از شیشه» بیان می‌شود که تا افق امتداد یافته است. کاملاً روشن است که می‌خواهد میان آرامش اینجا با آشوب و پریشانی ژرفی که آن پایین، زمین

را دربر گرفته است (از فصل ۶ به بعد) مقایسه‌ای آشکار انجام دهد. خدا بر همه نبردهایی که میان نیکی و بدی انجام می‌شود، با اقتدار و برتری تسلط دارد. او مجبور نیست با کسی دست و پنجه نرم کند؛ حتی شیطان پیش از آنکه بخواهد انسانی را لمس کند، نخست باید از او اجازه بگیرد (ایوب ۱). هیچ چیز حتی نمی‌تواند او را غافلگیر نماید. او دقیقاً می‌داند که با هر چه روی می‌دهد چگونه برخورد نماید، چراکه آنچه اتفاق می‌افتد با اذن و اجازه اوست.

او خداست، نه انسان. از این رو شایسته پرستش می‌باشد. پرستش است که نشان می‌دهد خدا تا چه اندازه برای شما ارزش دارد. آفریننده از سوی آفریدگانی که خود خلق نموده، بدون توقف مورد ستایش قرار می‌گیرد. چهار «موجود زنده» هستند که یکی از آنها به شیر «می‌ماند»، دومی به گوساله، سومی به انسان و چهارمی هم به عقاب؛ این چهار موجود با هم نماینده همه آفریدگان، از چهارگوشه زمین می‌باشند (هرچند ۲۰ تفسیر دیگر نیز وجود دارد!). پرستش ایشان به گونه‌ای مبهم «تثلیث‌گرایانه» است: سه بار «قدوس» می‌گویند و خدا را در سه بعد زمانی - گذشته، اکنون و آینده - می‌ستایند.

بیست و چهار پیر «شورا»یی آسمانی را تشکیل می‌دهند (ارمیا ۲۳: ۱۸). گرچه اینان به طور قطع نماینده دو قوم طرف عهد با خدا، یعنی اسرائیل و کلیسا می‌باشند (به ۲۴ نامی که بر دروازه‌های و شالوده‌های اورشلیم جدید نوشته شده، توجه بفرمایید؛ ۲۱: ۱۲- ۱۴). آنها «تاج» و «تخت» دارند، اما اقتدارشان از سوی خدا بدیشان تفویض شده است.

در فصل ۴ جز پرستش بی‌وقفه، هیچ کاری انجام نمی‌شود. صحنه‌ای دایمی است و در آن به هیچ زمانی اشاره نمی‌شود. با فصل ۵ است که کار - با جستجوی شخصی «در آسمان و زمین» - شروع می‌شود؛ کسی که «سزاوار برداشتن مهرها و گشودن تومار باشد».

در پرتو رویدادهاست که اهمیت تومار روشن می‌گردد. برنامه پایان پذیرفتن دوران تاریخ زمینی که ما بر آن زندگی می‌کنیم، باید بر آن نوشته شود. با برداشتن مهرهای آن است که شمارش معکوس آغاز می‌شود.

تا زمانی که این اتفاق بیفتد، جهان باید به وضعیت کنونی‌اش ادامه بدهد. پیش از آنکه «عصر آینده» آغاز شود، بساط «عصر شرور حاضر» باید برچیده شود.

اگر «پادشاهی خدا» قرار است به طور جهانی بر زمین استقرار پیدا کند، باید همه «پادشاهی‌های دنیا» برای همیشه سرنگون گردند. از این روست که وقتی یوحنا کسی را نیافت که «سزاوار» برداشتن مهرها و گشودن تومار باشد، با ناامیدی و اندوه گریست و گریست.

اما چرا چنین مشکلی وجود داشت؟ این خود خدا بود که در طول تاریخ بلاهای داوری بسیاری را بر زمین فرورستاده بود. حال مگر این واپسین بلاها فرقی با موارد گذشته داشتند؟ یا او اینگونه خواسته که مانند گذشته عمل نکند و یا احساس می‌کرده که خود سزاوار انجام آن نیست! با توجه به اینکه متن کتاب می‌گوید که هیچ شخصی یافت نشد که «سزاوار» گشودن مهرهای باشد، این مورد آخری برخلاف آنچه که برخی می‌پندارند نه چندان عجیب است و نه کفرآمیز.

این شخص سزاوار کیست؟ کسی که هم «شیر» است و هم «بره»! در واقع تضاد میان این دو آنگونه که گروهی تصور می‌کنند چندان هم شدید نیست. بره، مانند هر بره دیگری که برای قربانی کردن مورد استفاده قرار می‌گرفت («یک ساله»؛ خروج ۱۲:۵)، هم نرینه بود و هم کاملاً بالغ. در این مورد که بایسته است آن را «قوچ» بنامیم، این بره به نشانه قدرت کامل، هفت شاخ (یکی بیشتر از گوسفند یعقوب) و به نشانه بینش کامل، هفت چشم دارد. با این وجود او را به عنوان قربانی ذبح کرده‌اند.

شیر سلطان جنگل است، اما در اینجا برآمده از سبط یهوذا است و ریشه در سلسله پادشاهی داود دارد. پس ما آمیزه‌ای منحصر به فرد از برتری شیر و قربانی بره داریم، که بر آمدن پادشاه و خادم رنج‌کشیده‌ای دلالت می‌کند که انبیای عبرانی آمدنش را پیش‌گویی کرده بودند (مثلاً، اشعیا ۹-۱۱ و ۴۲-۵۳).

اما نه هويت او، که آنچه می‌کند است که وی را سزاوار فرورستان بلاها و مصائب پایانی بر جهان می‌سازد، زیرا «پایان» می‌تواند دو معنی داشته باشد: انهدام نهایی و فرجام. او معنای دوم را تحقق خواهد بخشید.

او قومی را آماده ساخته تا زمام امور جهان را در دست بگیرند. وی ایشان را از هر گروه قومی نژاد بشری، به بهای خون خویش خریده است. وظایف پادشاهی و کههنتی را برای خدمت‌گزاری به خدا به آنها آموخته و بدین ترتیب برای مسئولیت سلطنت بر زمین آماده کرده است (این امر به طور کامل در مکاشفه ۴۰:۴-۶ شرح

داده شده).

تنها کسی که همه این کارها را انجام داده قادر است آغازگر نخستین مجموعه بلاهایی باشد که قرار است بر سر همه رژیم‌های دنیا فرود آید. نابود کردن یک سیستم بد بدون داشتن سیستم خوبی که آماده جایگزین شدن آن باشد، می‌تواند به هرج و مرج بینجامد.

اما خود او سزاوار فرمانروایی بر حکومتی است که خود آن را آماده ساخته، دقیقاً به این دلیل که حاضر بود همه چیزش را برای تحقق آن فدا کند. از این رو بود که او «تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید!» تا «خدا او را به غایت سرافراز نماید» (فیلیپیان ۲: ۸-۹).

بی‌جهت نیست که هزاران فرشته، با یک هماهنگی موسیقایی هم‌آوا شده اعلان می‌کنند که او شایسته قدرت و ثروت و حکمت و توانایی است، و سزاوار حرمت و جلال و ستایش. سپس همه آفریدگان جهان هستی بدیشان پیوسته همسرایی می‌کنند، هرچند یک چیز را بر آن می‌افزایند. قدرت، حرمت، جلال و ستایش، همگی باید میان آن تخت‌نشین و پسرش که در مرکز پیش روی وی ایستاده، تقسیم گردد. هر دو آنها در این امر دخیل هستند. هر دو برای ممکن ساختن این امر رنج کشیدند، هر کدام به شیوه خود.

بیش از این دیگر چیزی نمی‌تواند با این روشنی الوهیت خداوند ما عیسی مسیح را آشکار سازد، که همه او و خدا را با هم مورد ستایش و پرستش محض قرار دهند.

فصل‌های ۶-۱۶: شیطان بر زمین

این بخش قلب کتاب را تشکیل می‌دهد و دشوارترین قسمت آن برای فهمیدن و به کار بردن به شمار می‌رود.

خبرهای بد ما را احاطه کرده‌اند. پیش از آنکه اوضاع بهتر شود، همه چیز رو به بدتر شدن پیش می‌رود. دست کم این تسلی خاطر وجود دارد که می‌دانیم اوضاع از آنچه که در این فصل‌ها گفته شده بدتر نمی‌شود. اما این خودش به اندازه کافی بد هست!

برای تفسیر با سه مشکل عمده روبرو هستیم.

نخست آنکه، ترتیب رویدادها بر چه منوال است؟ درست کردن یک جدول

زمان بندی برای همه آنها کار دشواری است، و آنانی که برای انجام این کار دست به تلاش می زنند خیلی زود آن را درمی یابند.

دوم اینکه، معنای همه نمادها چیست؟ برخی از آنها روشنند. برخی دیگر توضیح داده شده اند. اما تفسیر بعضی از آنها مشکل است («زن آبستن» در فصل ۱۲ یکی از این موارد می باشد).

سوم اینکه، این پیش گویی ها چه زمانی تحقق می یابند؟ آیا در گذشته انجام شده اند، یا در عصر ما در حال تحقق می باشند، و یا در آینده ای که هنوز زمانش فرا نرسیده انجام خواهند شد؟

ما روی ترتیب رویدادها، که با یکبار خواندن معلوم نمی شوند، متمرکز خواهیم شد و در طی این بررسی نگاهی هم به نمادها خواهیم افکند، قرار گرفتن چه ویژگی که فاقد ترتیب هستند و ظاهرا به صورت پراکنده و اتفاقی در میان این فصل ها جای گرفته اند، کار ما را قدری پیچیده می کند.

نخستین مورد وجود مطالب خارج از موضوع است. این مطالب که به صورت «جملات معترضه» یا درون پراکنده آمده اند، به موضوعاتی می پردازند که به نظر می رسد خارج از رشته اصلی رویدادها می باشند.

مورد دوم وجود جمع بندی ها (تلخیص ها) است. هرازگاه چنین می نماید که روایت برگشته از نو رویدادهای یادشده در گذشته را تکرار می کند.

مورد سوم هم وجود پیش گفته ها می باشد. به ذکر رویدادهایی برمی خوریم که بدون هیچ توضیحی در متن داستان گنجانیده شده اند و تنها بعدهاست که کتاب به شرح آنها می پردازد (برای مثال، «آرماگدون» برای نخستین بار در ۱۶:۱۶ پدیدار می شود، اما برای وقوع آن باید تا فصل ۱۹ صبر کرد).

این موارد به کژفهمی و گمانه زنی هایی انجامیده که پیشتر در مبحث تفسیر «تاریخگرایی ادواری» بدان پرداختیم. ما مسیر ساده تری در پیش خواهیم گرفت، و از نکات روشن به سوی نکات مبهم خواهیم رفت.

هنگامی که این فصل ها را در یک نشست می خوانیم، برجسته ترین مواردی که به چشم می خورند، توالی سه گانه مهرها، شیپورها و پیاله هاست. کشف رمز نمادپردازی موجود در این سه مورد به نسبت آسان می باشد.

مهرها:

- ۱- اسب سفید- تجاوز نظامی
- ۲- اسب سرخ فام- خونریزی
- ۳- اسب سیاه- قحطی
- ۴- اسب سبز- بیماری، امراض فراگیر

۵- جفا و دعا

۶- زمین لرزه و وحشت

- ۷- سکوت در آسمان، گوش دادن به دعاهایی که در فاجعه نهایی مورد اجابت قرار می گیرند:
زمین لرزه شدید

شیپورها:

- ۱- زمین سوخته
- ۲- دریای آلوده شده
- ۳- آب تلخ
- ۴- کاهش نور خورشید

۵- حشرات و طاعون

۶- تهاجم از شرق

- ۷- پادشاهی خدا ظهور می کند، پس از زمین لرزه ای سخت
خدا و مسیح زمام امور جهان را به دست می گیرند

پیاله ها:

- ۱- زخم ها و دمل های پوستی
- ۲- خون در دریا
- ۳- خون از چشمه ها
- ۴- سوختن از تابش خورشید

۵- تاریکی

۶- آرماگدون

۷- تگرگ و زمین لرزه سخت، که منجر به فروپاشی قومها می شود

به مجردی که این موارد را به ترتیب بالا مطرح نماییم، شماری از امور روشن می گردند:

رویدادها برای ما کاملا ناآشنا نیستند. با خواندن آنها خاطره گنگی از بلاهای مصر، هنگامی که موسی در برابر فرعون به رویارویی ایستاد، در ذهنمان زنده می شود؛ حتی شاهد وزغها و ملخها نیز می باشیم (خروج ۷-۱۱). این امور همین امروز هم در مقیاسهای محلی یا منطقه‌ای روی می دهند. برای مثال، از پی هم آمدن چهار اسب راه، که هر یک پیامد رویداد پیش از خود می باشد، می توان در بسیاری از بخش‌های جهان مشاهده کرد. در اینجا آنچه در اصل تازگی دارد، مقیاس جهانی رویدادهاست، گویی مشکلات در سراسر جهان پراکنده شده‌اند.

هر کدام از سه گانه‌های نامبرده (مهرها، شیپورها و پیاله‌ها- م) به سه قسمت تقسیم می شوند. چهارتای اول به هم مربوطند و شایان توجه‌ترین نمونه از «چهار سوار آپوکالیپس»، تابلوی معروف آلبرشت دورر می باشند، که در آن به زیبایی به تصویر کشیده شده است. دو تای بعدی ربط چندانی به هم ندارند و آخری هم برای خودش مستقل است. بر سه تای آخر می توان عنوان «وای بر ...»، که نشان دهنده لعنت است را برگزید.

وقتی این سه مجموعه را با هم مورد بررسی قرار می دهیم، افزایش شدت سختی رویدادها نمایان می گردد. در حالی که یک چهارم انسان‌ها در مجموعه «مهرها» به هلاکت می رسند، در مجموعه «شیپورها» تنها یک سوم از آنها از مهلکه جان سالم به در می برند. وانگهی، شاهد پیشرفتی در علل بروز فجایع هستیم. «مهرها» خاستگاه انسانی دارند؛ ظاهراً «شیپورها» به وخامت گراییدن طبیعی محیط زیست را به نمایش می گذارند. «پیاله‌ها» را هم مستقیماً فرشتگان می ریزند.

همچنین می توانیم در روند رویدادها نشانی را مشاهده نماییم. به نظر می رسد که «مهرها» در زمانی معین پراکنده می شوند، اما مجموعه‌های بعدی در ظرف ماه‌ها یا حتی روزهای بعد پدیدار می گردند.

این همه حاکی از پیشرفت در سه مجموعه می‌باشد، و همین ما را به مسئله رابطه میان آنها رهنمون می‌شود. روشن‌ترین پاسخ این است که آنها پشت سر هم روی می‌دهد، که شاید بتوان بدین منوال آن را ارایه نمود: مهرهای: ۱۲۳۴۵۶۷، سپس شیپورهای: ۱۲۳۴۵۶۷، و پس از آن پیاله‌های: ۱۲۳۴۵۶۷. به عبارت دیگر، این مجموعه‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند، یعنی در کل ۲۱ رویداد.

اما مسئله به همین سادگی هم که فکر می‌کنیم نیست! یک بررسی دقیق آشکار می‌سازد که هفتمین مورد از هر سه مجموعه بر یک رویداد واحد دلالت می‌نمایند (عامل مشترک در هر سه، زمین‌لرزه‌ای شدید در مقیاسی جهانی است؛ ۸:۵؛ ۱۱:۱۹؛ ۱۶:۱۸). این امر به یک نظریه جایگزین منجر شده، که مورد علاقه مکتب «تاریخ‌گرایی ادواری» است و بر این باور می‌باشد که مجموعه‌های مورد بحث همزمان هستند، بدین ترتیب:

۱۲۳۴۵۶۷	مهرها:
۱۲۳۴۵۶۷	شیپورها:
۱۲۳۴۵۶۷	پیاله‌ها:

به عبارتی دیگر، آنها زمانی واحد را از زاویه‌های مختلف پوشش می‌دهند (که معمولاً در کل زمان میان آمدن نخست عیسی و بازگشتش امتداد می‌یابد).
الگوی دیگری که متقاعدکننده‌تر اما پیچیده‌تر می‌باشد، این دو نظریه را با هم آمیخته می‌گوید که شش رویداد در هر مجموعه پشت سر هم اتفاق می‌افتند، اما رویداد هر سه رویداد هفتم با هم همزمانند:

۱۲۳۴۵۶	۷	مهرها:
۱۲۳۴۵۶	۷	شیپورها:
۱۲۳۴۵۶۷		پیاله‌ها:

به بیان دیگر، هر مجموعه در پس مجموعه پیش از خود می‌آید، اما نقطه اوج همه آنها پایانی فاجعه‌آمیز و همزمان خواهد بود. این از همه نظریه‌ها مناسب‌تر به

نظر می‌آید و اساسا پیروانش را معتقدان به مکتب «آینده‌گرا» تشکیل می‌دهند که بر این باور هستند که هر سه مجموعه در تاریخ آینده‌ای که پیش رو داریم به وقوع خواهند پیوست.

هر سه بر آنچه که قرار است در دنیا اتفاق بیفتد متمرکز هستند. در حاشیه باید به واکنشی که انسان‌ها نشان می‌دهند، توجه نماییم. در عین حال که تشخیص می‌دهیم که این تراژدی‌های دهشتناک گواه غضب خدا (و بره!) می‌باشند، با وجودی که هنوز بخشایش انجیل در دسترس است (۶:۱۴)، واکنش انسان‌ها به جای توبه (۲۰:۹ - ۲۱)، وحشت (۱۵:۶ - ۱۷) و نفرین کردن خدا (۲۱:۱۶) خواهد بود. سنگدلی بشر توصیفی غم‌انگیز است، اما حقیقت دارد. در مصائب یا ما به خدا روی می‌آوریم و یا بر علیه وی برمی‌خیزیم (در هنگام سقوط هواپیماها، خلبانان اغلب به خدا ناسزا می‌گویند؛ معمولا هنگام تحقیق از روی «جعبه سیاه» هواپیما، این قسمت‌ها را ادیت می‌کنند).

زمان آن رسیده که به فصل‌هایی که مابین مجموعه‌های مهرها، شیپورها و پیاله‌ها- یا چنان که خواهیم دید، حتی درون آنها- گنجانیده شده‌اند نگاهی بیندازیم. این بخش‌های گنجانیده شده سه تا هستند: فصل ۷، فصل‌های ۱۰-۱۱ و فصل‌های ۱۲-۱۴. دو بخش اول در میان مهرهای ششم و هفتم و شیپورها جای داده شده‌اند، اما سومی پیش از پیاله اول قرار داده شده، گویی میان پیاله‌های ششم و هفتم هیچ وقفه زمانی وجود ندارد. می‌توانیم نمودار آن را با بهره‌گیری از مثال پیش، به صورت زیر رسم کنیم:

مهرها:	۷	(فصل ۷) ۱۲۳۴۵۶
شیپورها:	۷	(فصل‌های ۱۰-۱۱) ۱۲۳۴۵۶
پیاله‌ها:	۷	(فصل‌های ۱۲-۱۴) ۱۲۳۴۵۶

اکنون طرحی کلی از فصل‌های ۶-۱۶ در اختیار داریم.

در حالی که سه مجموعه مهرها، شیپورها و پیاله‌ها پیش از هر چیز با آنچه که قرار است در دنیا اتفاق بیفتد در ارتباط است، سه بخش گنجانیده شده در میانشان قرار است بر کلیسا واقع شوند. در اینجا پیرامون قوم خدا در طی این آشوب عظیم

اطلاعاتی به ما داده شده. ایشان چگونه تحت تأثیر قرار خواهند گرفت؟ از آنجایی که هدف مکافه آماده سازی «مقدسان» برای اموری است که قرار است واقع گردند، این بخش‌های گنجانیده شده برای ایشان ربط و اهمیت بیشتری دارد.

فصل ۷: دو گروه

مابین مهرهای ششم و هفتم، به دو گونه متمایز از مردم در دو مکان بسیار متفاوت، نیم‌نگاهی خواهیم انداخت.

از یک سو، شماری محدود از یهود که بر زمین محفوظ نگاه داشته شده‌اند (آیه‌های ۱-۸) را داریم. خدا اسرائیل را رد نکرده است (رومیان ۱۱:۱ و ۱۱). او وعده‌ای بی‌قید و شرط داده که تا جهان برجاست ایشان را نگاه دارد (ارمیا ۳۱:۳۵-۳۷). او سر قول خود می‌ماند. آنها هم در آینده جایی دارند.

اعداد به نوعی اتفاقی، و حتی تصنعی به نظر می‌رسند. شاید این اعداد «سراسر است» یا شاید از جهاتی نمادین باشند. آنچه در آن تردیدی وجود ندارد این است که این شمار در برابر میلیون‌ها جمعیت کنونی ایشان عدد بسیار محدودی محسوب می‌شود. جمع کل آنها به طور مساوی میان ۱۲ سبط اسرائیل تقسیم شده است، بدون اینکه از یکی جانبداری شود. این بدان معناست که ۱۰ سبط به اسارت رفته از سوی آشور، نزد خدا «گم» نشده‌اند و او بقیتی از هر سبط را که برایش آشنا هستند، نگاه خواهد داشت. یک سبط گمشده، یعنی دان، هست که بر ضد اراده خدا سر به طغیان برداشت و آن هم با سبطی دیگر جایگزین خواهد شد- همان گونه که یکی دیگر جای یهودای اسخریوطی را در صف ۱۲ رسول گرفت. هر دوی اینها هشداری برای ما هستند که ممکن است خدا جایمان را به دیگران بدهد.

از سوی دیگر، گروهی بشمار از مسیحیان در آسمان محفوظ نگاه داشته می‌شوند (آیه‌های ۸-۱۷). جماعتی از میان همه قوم‌ها در جایگاهی والا در برابر پادشاه خواهند ایستاد، و در سرآیدن سرودهای پرستشی به پیران و موجودات زنده خواهند پیوست. اما ایشان در لابلای ستایش خویش نکته‌ای را اضافه می‌کنند: «نجاتشان».

یوحنا اهمیت اینها را در نمی‌یابد و خود اعتراف می‌کند که متوجه نشده ایشان واجد چه قابلیت‌هایی بوده‌اند که شایسته چنین جایگاه والایی شمرده شده‌اند. یکی

از پیران او را روشن می‌کند: «اینان همان کسانی‌اند که از عذاب عظیم برگزیده‌اند» (آیه ۱۴؛ تأکید فعل به روشنی پیشروی مداوم افراد و گروه‌ها را سراسر تمام دوران مصیبت نشان می‌دهد). ایشان چگونه جان به در برده‌اند؟ نه با یک «ربوده شدن» ناگهانی و پنهان، بلکه با مرگ، و عمدتاً شهادت، که در این فصل‌ها از ویژگی برجسته‌ای برخوردار است (بیشتر بانگ بلند «نفوسی» را شنیدیم که فریاد کین‌خواهی سر داده بودند؛ ۹:۶-۱۱).

اما این ریخته شدن خون بره است که آنان را نجات بخشیده، نه ریخته شدن خون خودشان. این رنج‌ها و قربانی او بوده که گناهان آنها را فدیهِ و چنان پاک نموده که بتوانند در حضور خدا بایستند و خدمت خویش را بدو ارایه نمایند، نه رنج‌های خودشان.

اما خدا متوجه رنجایی که به خاطر پسرش کشیده‌اند هست و بدیشان این اطمینان خاطر را می‌دهد که «دیگر هرگز» این دردها را تجربه نخواهد نمود. آفتاب سوزان دیگر ایشان را نخواهد سوزانید (۸:۱۶-۹). «شبانی نیکو» همواره از ایشان مراقبت خواهد کرد (مزمور ۲۳؛ یوحنا ۱۰). جانشان با آب «زنده» (روان!)، نه با آبی «راکد»، تازه خواهد گردید (یوحنا ۴:۱۴؛ ۷:۳۸؛ مکاشفه ۶:۲۱ و ۱۰:۲۱). و خدا، مانند هر پدر یا مادری که اشک را از دیدگان فرزندش می‌زداید، «هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد» (۴:۲۱). توجه داشته باشید که اکنون در آسمان بودن بیعانه‌ای است از زندگی آینده بر زمین جدید.

فصل‌های ۱۰-۱۱: دو شهادت

مابین شیپورهای ششم و هفتم، توجه خوانندگان بر کانال‌های انسانی معطوف می‌گردد که واسطه انتقال مکاشفه الهی می‌باشند. در هر دوی این فصل‌ها، واژه کلیدی «نبوت» است (۱۱:۱۰؛ ۳:۱۱ و ۶). در آغاز عصر کلیسا، یوحنا در جزیره پاتموس نبی است؛ در پایان «دو شاهد» ظهور خواهند کرد که در اورشلیم نبوت خواهند نمود.

پدیداری چشمگیر دو فرشته «نیرومند» صحنه فاجعه قریب‌الوقوع را رنگی دیگر می‌بخشد. با فریاد رعدآسای یکی از آنها حقایق دهشتناکی بیان می‌شوند که یوحنا باید آن را تنها برای خود نگاه دارد و با هیچ کسی دیگر در میان نگذارد

مقایسه کنید با دوم قرنیتیان (۴:۱۲). با اعلان دوم خبر رویدادها که بدون درنگ انجام می‌شود، شیپور هفتم به صدا درآمده فاجعه به نقطه اوج خود خواهد رسید (که نتیجه‌گیری ما را از اینکه مهر و شیپور و پیاله هفتم، همگی بر یک «فرجام» مشترک دلالت می‌کنند، تأیید می‌نماید).

آخرین و بدترین قسمت «خبر بد» قرار است اعلام گردد. این خبر بر «توماری کوچک» (نمونه‌ای مشروح و مفصل از تومار بزرگتری که پیشتر گشوده شده بود؟) نوشته شده. فرشته به یوحنا می‌گوید: «تومار را بخور» (به زبان ما: «آن را هضم کن»). این تومار هم شیرین خواهد بود و هم تلخ. در ابتدا شیرین است، اما زمانی که آن را فرومی‌بلعد، تلخ می‌شود (واکنشی که به بسیاری از مردم هنگام دریافتن پیام کتاب مکاشفه دست می‌دهد).

برای ادامه دادن به کارش، یعنی پیش‌گویی آینده جهان، به یوحنا می‌گوید: «باز نبوت کن». فرشته گرداگرد شهر اورشلیم و معبدش را به یوحنا نشان می‌دهد. او صحن‌ها را، به استثنای صحن بیرونی که ویژه پرستندگان غیریهودی است، اندازه‌گیری می‌کند، چراکه قرار است ایشان به جای دعا کردن در آن، شهر را «لگدمال» کنند. با این وجود، آنان با دو شخص خارق‌العاده روبرو خواهند شد که برای ایشان درباره خدایی موعظه خواهند نمود که از او بدشان می‌آید.

سرانجام این کار هم برای موعظه‌کنندگان و نیز شنوندگان پیام ایشان مرگ خواهد بود! دو شاهد از قدرتی معجزه‌آسا برخوردار خواهند بود که می‌توانند جلوی بارش باران را بگیرند (مانند ایلیا؛ اول پادشاهان ۱:۱۷؛ یعقوب ۵:۱۷). اما زمانی که شهادتشان به آخر برسد کشته خواهند شد. برای سه روز اجسادشان را در خیابان‌ها خواهند کرد، و این در حالی است که جماعت کثیری از ملل گوناگون که از شنیدن سخنان ایشان دچار «عذاب» وجدان شده‌اند، شادمانه از میان رفتن ایشان را جشن خواهند گرفت. زمانی که دو شاهد در برابر دیدگان همه از مردگان برخیزند، آرامش ایشان به وحشت مبدل خواهد گردید. صدایی بلند از آسمان به گوش خواهد رسید که می‌گوید: «به اینجا فراز آید» و در پی آن، هر دو به آسمان صعود خواهند نمود. در همان لحظه‌ای که ایشان زمین را ترک می‌گویند، زمین‌لرزه‌ای هولناک یک دهم ساختمان‌های شهر را ویران خواهد کرد و ۷۰۰۰ نفر از ساکنانش هلاک خواهند شد.

همانندی میان سرنوشت این دو شاهد و عیسیای «نبی» خیره‌کننده است. غیرممکن است که به صلیب کشیده شدن، رستاخیز و صعود ایشان در همان شهر انسان را به یاد عیسی نیندازد. البته، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد: در مورد عیسی، زمین‌لرزه با زمان مرگ وی مقارن بود (متی ۲۷:۵۱) و رستاخیز و صعود وی در ملاء عام انجام نشد. اما همچنان رویدادها به روشنی وقایع مربوط به گذشته‌ای دور را به یاد انسان‌ها، و به ویژه ساکنان یهودی می‌آورد. نتیجه این وقایع مستولی شدن ترس شدید و جلال دادن خدا خواهد بود.

کتاب از هویت این دو شاهد چیزی به ما نمی‌گوید. همه تلاش‌هایی که برای تعیین هویت آنها انجام گرفته بر پایه حدس و گمان است. هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه آنان شخصیت‌های تاریخی گذشته هستند که «دوباره جسم پوشیده‌اند»، به چشم نمی‌خورد. بنابراین گرچه از جهاتی به موسی و ایلیا شباهت دارند و از جهاتی دیگر به عیسی می‌مانند، اما نه موسی و ایلیا هستند، و نه حتی دو عیسیای دیگر. برای شناختن هویت این دو شاهد باید «منتظر بمانیم و ببینیم»، اما در واقعیت و قطعیت وقوع آن تردیدی نیست. آنچه که ایشان انجام می‌دهند و آنچه که بر آنها خواهد گذشت، موارد مهمی هستند.

پیش از آنکه این بخش را پایان دهیم، لازم است دو «زمینه‌چینی» را مورد توجه قرار دهیم. یکی ذکر دوره زمانی ۱۲۶۰ روزه است، که برابر با ۴۲ ماه یا سه سال و نیم می‌باشد. در فصل‌های بعد، هنگامی که سخن از مصیبت عظیم به میان خواهد آمد، به این مطلب خواهیم پرداخت. خیلی‌ها آن را به «هفته آخر» پیش‌گویی دانیال ربط می‌دهند (دانیال ۹:۲۷؛ ترجمه NIV آن را به درستی «هفته» را «هفت‌تایی» ترجمه کرده است. این دوره زمانی کوتاهی است که یادآور پیش‌گویی خود عیسی می‌باشد که قرار است کوتاه شود (متی ۲۴:۲۲).

زمینه‌چینی دیگر نخستین اشاره‌ای است که به «وحش» می‌شود؛ همان شخصیتی که در پراوتز بعدی روایت نقش مهمی بر عهده خواهد داشت.

فصل ۱۲-۱۴: دو وحش

اگر قرار بود از الگویی که تا کنون موجود بود موبه‌مو پیروی شده باشد، این بخش می‌بایست مابین پیاله ششم و هفتم گنجانیده می‌شد، اما این سرعت روند

رویدادها چنان بالاست که دیگر زمان و مکانی میان این رویدادها و رویدادهای دیگر وجود ندارد. از این رو سه فصل مزبور پیش از آنکه پیماله هفتم، به عنوان اعلان واپسین غضب خدا، بر دنیای عاصی فروریزد جای داده شده‌اند (نک نمودار چند صفحه پیش).

شش مهر و شش شیپور به پایان رسیده‌اند. قرار است بدترین مجموعه بلایا و فجایع به زودی به وقوع بپیوندند. هنوز بدترین مرحله برای دنیا- و شدیدترین مرحله برای کلیسا- از راه نرسیده است. نیروهای شریر سلطه خویش را بیش از پیش بر جامعه اعمال خواهند کرد، هرچند بساط این سلطه به زودی برچیده خواهد شد.

این بخش به معرفی سه کس می‌پردازد که برای فرمانروایی بر جهان ائتلافی را شکل می‌دهند. یکی از آنها در اصل و به لحاظ طبیعت فرشته است: یک «ژدهای بزرگ» و «مار کهن»، که با نام‌های «شیطان» یا «ابلیس» نیز شناخته می‌شود (۹:۱۲). آن دو تایی دیگر اصل و طبیعتی انسانی دارند: «دو وحش»، که به گونه «دجال» و «نبی کذاب» نیز شناخته شده هستند (۱۳:۱۶؛ ۲۰:۱۹؛ ۲۰:۲۰). آنها به تقلید از تثلیث خدا، مسیح و روح القدس، با هم یک نوع «تثلیث نامقدس» تشکیل می‌دهند.

در گیرودار «مصائب» برای نخستین بار از شیطان یاد می‌شود. از هفت نامه به کلیساها که بگذریم تا اینجا هیچ رد پایی از شیطان نمی‌بینیم (۹:۲ و ۱۳ و ۲۴؛ ۹:۳). در حالی که مهرها و شیپورها بارهای سنگین خود را بر زمین تحمیل می‌کنند، شیطان در آسمان به سر می‌برد. او به عنوان یک فرشته به «جایهای آسمانی» دسترسی دارد (افسسیان ۱۲:۶؛ مقایسه کنید با ایوب ۱:۶-۷). آسمان همان جایی است که نبرد واقعی میان نیک و بد در آن جریان دارد و به هر کس که به واسطه دعا به این حیطة وارد شود، آشکار می‌گردد.

این پیکار میان فرشتگان نیک و بد در آسمان، تا ابد ادامه نخواهد یافت. یکی از دلایل آن عدم موازنه قوا است. جناح شیطان تنها یک سوم لشگریان آسمان را تشکیل می‌دهند (۴:۱۲)؛ دو سوم دیگر زیر فرمان میکائیل رئیس فرشتگان قرار دارند، که فرماندهی و هدایت نیروهایش را به سوی پیروزی بر عهده دارد. ابلیس را به زمین «پرتاب» خواهند کرد. وی بعدها یکبار دیگر هم شکست می‌خورد.

و به «چاه بی انتها» افکنده خواهد شد (۳:۲۰). در خلال این مدت او چند سال باقی مانده را با خشم و نومیدی روی سیاره ما متمرکز می‌شود. او که دیگر توانایی رویارویی مستقیم با خدا در آسمان را ندارد، بر ضد قوم خدا اعلان جنگ می‌دهد. این یک عقب‌نشینی بود که به امید حفظ پادشاهی‌اش بر زمین بدان دست زد، بدین ترتیب که از طریق فرمانروایان و سیاستمداران و رهبران دینی که آلت دست وی هستند، عمل می‌کند.

تا اینجای کار، با وجود تمثیل‌های گوناگون، پیغام فصل ۱۲ کاملاً روشن است. اما (آگاهانه) از روی شخصیت اصلی دیگری که در این صحنه نمایش شرکت دارد - زنی آبدستن، که خورشید به تن دارد و ماه را به زیر پا و تاجی از دوازده ستاره بر سر نهاده - چشم‌پوشی می‌نماییم.

این زن کیست؟ آیا او فردی حقیقی است، یا (همچون «زنان» دیگر در مکاشفه؛ برای مثال «فاحشه» که در فصل‌های ۱۷-۱۸ معرف بابل است) «نماینده» یک مکان یا یک قوم می‌باشد؟

به طور قطع، این شخصیت منشأ بحث‌ها و مناقشات بسیاری در میان دانشجویمان کتاب مقدس بوده است. برای عده‌ای، مناقشه با این واقعیت که ابلینس می‌خواست «فرزند او را تا به دنیا آمد، ببلعد» (آیه ۴) و این عبارت که می‌گوید «آن زن پسری به دنیا آورد، فرزند ذکوری که با عصای آهنین بر همه قومها فرمان خواهد راند» (آیه ۵)، فروکش می‌کند. ایشان مطمئناً می‌گویند که بی‌گمان این اشاره‌ای است بر تولد عیسی و تلاش فوری اما عقیم مانده هیروودیس برای از میان بردن وی. بدین ترتیب زن کسی نیست جز مادر او، مریم (این تفسیر معمول کلیسای کاتولیک است)؛ یا نمادی از قوم اسرائیل می‌باشد که ماشیح از میانش پدیدار گشت (تفسیر متداول در میان پروتستان‌ها برای نادیده گرفتن مریم).

اما مسئله به همین سادگی‌ها هم نیست. چرا باید در میانه داستان که روند روایت در حال توصیف رویدادهای زمان‌های آخر است، ناگه به گذشته و زمان آغاز دوران مسیحیت بازگردد؟ چرا باید مریم را به تصویر بکشد (پس از اعمال ۱ او از عهد جدید محو می‌شود، چرا که کارش را به کمال رسانیده است)؛ البته، «تاریخ‌گرایان ادواری» این امر را دلیلی بر «تلخیص» دیگری از کل چرخه تاریخ کلیسا می‌دانند، که این بار با تولد مسیح، شکست خوردن شیطان و اخراج شدیدش

از آسمان به طور همزمان، آغاز می‌شود.

هنوز مسائل دیگری هم وجود دارد. از قرار معلوم، این فرزند پس از تولدش، «بی‌درنگ ربوده شد و نزد خدا و پیش تخت او فرستاده شد». این تصویر جسم پوشیدن و صعود عیسی را در خود «ادغام» کرده، اما عدم اشاره به خدمت، مرگ و رستاخیز عیسی که در میان این دو مقطع قرار دارند، دست کم شگفتی برانگیز است. و اگر این زن مادر اوست، چگونه است که اژدها نومیدانه عزم کرد تا «با دیگر فرزندان او بجنگد» (آیه ۱۷)؟ می‌دانیم که او فرزندان دیگری هم داشت، از جمله چهار پسر و چند دختر دیگر (مرقس ۳:۶)، اما بعید است که آنان کاندیداهای مورد هدف اژدها بوده باشند. از سوی دیگر هیچ قطعیتی وجود ندارد که «با عصای آهنین حکم خواهد راند» لزوماً به عیسی اشاره داشته باشد؛ این عبارت در مورد او به کار برده شده (۱۵:۱۹)، در تحقق مزمور ۹:۲، اما تحقق آن به دیگر پیروان وفادار وی نیز وعده داده شده است (۲۷:۲). سپس از همین زن برای ۱۲۶۰ روز «در بیابان» نگهداری کردند (۶:۱۲)، دوره‌ای که می‌دانیم در طی آن بزرگترین بلاها و پریشانی‌ها در پایان عصر کلیسا پدیدار می‌شوند.

تفسیری که بیشترین تناسب و همخوانی را با این داده‌ها دارد بدین قرار است که زن نمادی انسانی است از کلیسا در زمان‌های آخر، که در خلال بدترین جفاها و آزارها برای حفظ موجودیت خود از زندگی شهری کناره می‌گیرد. فرزند ذکور او هم نمادی است از ایمانداران به شهادت رسیده در این دوره، که در امنیت آسمان و به دور از گزند شیطان به سر می‌برند. ایشان روزی به زمین بازخواهند گشت و همراه با مسیح بر آن فرمانروایی خواهند کرد (۴:۲۰) مؤکداً این موضوع را اعلام می‌کند. «دیگر فرزندان او» آنهایی هستند که از این هولوکاست جان سالم به در برده‌اند، با این وجود «حکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند» (آیه ۱۷؛ مقایسه کنید با ۹:۱؛ ۱۲:۱۴). حتی با این دیدگاه هم شاهد تنش‌هایی چند میان متن و تفسیرش می‌باشیم، اما میزان این تنش‌ها نسبت به تنش‌های موجود در تفسیرهای دیگر بسیار کمتر است.

بار دیگر، چنین به نظر می‌رسد که میان تجربه مسیح در آغاز عصر مسیحیت و پیروانش در پایان این عصر (چنانکه بیشتر هم دیدیم) مقایسه‌ای تلویحی صورت گرفته است. به طور خاص، همان گونه که وی «غلبه یافت» (یوحنا ۱۶:۳۳)،

پیروانش نیز «غلبه خواهند یافت»، «زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ» (۱۱:۱۲). پیروزی آنان «پادشاهی خدای ماء و اقتدار مسیح او» را به نمایش می‌گذارد (۱۰:۱۲؛ مقایسه کنید با ۱۵:۱۱ و اعمال ۳۱:۲۸).

سروکله دو وحش در فصل ۱۳ پیدا می‌شود. اولی که شاخص‌تر هم می‌باشد، یک شخصیت سیاسی است، دیکتاتوری جهانی که اختیار رژیم‌ی تمامیت‌خواه را که بر همه گروه‌های شناخته شده قومی حاکم است، در دست دارد. او کسی نیست جز «دجال» (یا «ضد مسیح» [antichrist]؛ اول یوحنا ۲:۱۸؛ توجه داشته باشید که در زبان یونانی *anti* به معنای «در عوض، به جای» می‌باشد تا «ضد یا مخالف»، و بیش از آنکه به تصویر کشنده یک رقیب باشد، یک نمونه جعلی را مد نظر دارد)، یعنی همان «مرد بی‌دین» (دوم تسالونیکیان ۲:۳-۴) که مدعی است هیچ قانونی فراتر از اراده خودش وجود ندارد و از این رو ادعای الوهیت دارد و می‌خواهد مورد پرستش قرار بگیرد. وحش انسانی است که آنچه را شیطان به مسیح پیشنهاد داده بود و وی از پذیرفتن آن خودداری کرده بود، پذیرا می‌شود (متی ۴:۸-۹؛ اگر عیسی هم آن را پذیرفته بود، اکنون عیسی ضد مسیح بود!).

وی دارای خصوصیات دیگر وحش درنده-پلنگ، خرس و شیر (نک به صص ۶۵۸-۶۵۹) را دارد. ظاهراً او از فدراسیون فرمانروایان سیاسی سر بلند کرده، به واسطه بهبود یافتن حیرت‌آوری از یک زخم مهلک، که باید تلاشی برای ترور وی باشد، توجه جهانیان را به خود جلب می‌نماید. خودستایی کفرآمیز وی به مدت ۴۲ ماه ادامه پیدا می‌کند.

وحش دوم با قدرت مافوق طبیعی خویش که پرستش جهانیان را می‌طلبد، و به عنوان همکاری مذهبی از موقعیت وی حمایت می‌کند. معجزات او، از قبیل آنکه فرمان می‌دهد تا از آسمان آتش ببارد و تمثال دیکتاتور شروع به سخن گفتن کند، ملت‌ها را فریب می‌دهد.

او ظاهری «شبییه یک بره» دارد، گوسفند جوانی با تنها «دو شاخ». این شاید نشانی از ملایمت ظاهری او باشد، تا مسیح‌گونه بودنش، چراکه ظاهر معصوم وی با سخنان اژدهاگونه‌اش در تضاد می‌باشد.

شاهکار وی نه انجام معجزاتش، که تسلطش بر تجارت خواهد بود. تنها آنانی که شماره ویژه‌ای دارند که بر قسمتی از بدنشان حک شده و قابل دیدن است

(دست یا پیشانی) اجازه داد و ستد خواهند داشت این شماره تنها به کسانی داده می‌شود که به این بت‌پرستی تن داده باشند. بنابراین یهودیان و مسیحیان همگی از این مبادلات مالی محروم می‌گردند، و حتی نمی‌توانند برای نیازمندی‌های اولیه زندگی خویش چیزی بخرند.

عدد «۶۶۶» نام رمزی دیکتاتور است. بیشتر معنای آن را مورد بحث قرار دادیم (نک به ص ۱۲۵۲). تا زمانی که وی ظهور نماید و هویت خود را برملا نماید، نمی‌توانیم به طور قطع بگوییم که او کیست و همه تلاش‌ها برای کشف رمز از این عدد در حد حدس و گمان باقی خواهد ماند. یک چیز روشن است و آن اینکه وی از هر جهت از رسیدن به کمال (۷) قاصر است.

به نظر می‌رسد که فصل ۱۴ برای جبران این صحنه‌های دهشتناک، توجه خوانندگان را به گروهی از مردم جلب می‌کند که بر خلاف آنهایی که در دام این سیستم افتاده‌اند، (به معنای دقیق کلمه) ایستاده‌اند. ایشان به جای نام رمزآمیز وحش، نام پدر بره را بر پیشانی خویش دارند (در ۴:۲۲ هم همین مطلب آمده). در مقابل دروغ‌های متکبرانه، آنان به خاطر صداقتی که در گفتار دارند و نیز به خاطر روابط جنسی پاکشان شناخته می‌شوند.

در مورد مکان ایشان اطمینان چندانی وجود ندارد؛ آیا در آسمان هستند یا بر زمین. اما با توجه به پیش‌زمینه احتمال بیشتر می‌رود که در آسمان باشند، چون در این صحنه موجودات زنده و پیران سرود می‌خوانند (۳:۱۴) به نظر می‌رسد که تکرار ۴:۴-۱۱ باشد)، سرودهایی که تنها فدیه شدگان می‌توانند «بیاموزند» و کمتر کسی قادر به سراییدن آنهاست. عدد (۱۴۴۰۰۰) گیج‌کننده است. نباید آن را با همان عدد در فصل ۷ اشتباه گرفت. در آنجا این عدد از افراد ۱۲ سبط اسرائیل تشکیل یافته بود، اما در اینجا چنین نیست. با «جماعتی عظیم که هیچ‌کس آنان را نمی‌توانست شماره کند» در همان فصل نیز نمی‌توان برابر دانست. شاید این عددی «گرد شده» باشد. اما سرنخ مطلب احتمالاً در این نهفته است که ایشان «از میان آدمیان خریده شدند و به عنوان نوبر بر خدا و بره عرضه شدند» (آیه ۴). اینان تنها نمونه‌ای کوچک از خیل حصاد عظیم هستند. بنابراین شاید نکته مورد نظر این باشد که آن شماری که قرار است از کل یهودیان بر زمین باقی بمانند، تنها با گروه محدودی از مسیحیان ستایشگر در آسمان برابری می‌کند.

در باقی فصل مزبور فرشتگان پی در پی از سوی خدا پیام‌های گوناگون برای انسان می‌آورند:

اولی دعوت به ترس و پرستش خدا می‌کند، همراه با این یادآوری که هنوز انجیل برای نجات هرکس «از غضبی که در پیش است» (لوقا ۳:۷) در دسترس می‌باشد.

دومی سقوط بابل را اعلام می‌کند. در اینجا نیز یک «زمینه‌چینی» دیگر وجود دارد چراکه این نخستین باری است که از چنین مکانی در این کتاب ذکری به میان می‌آید. همه چیز در فصل‌های دیگر (فصل‌های ۱۶-۱۷) است که آشکار می‌شود. سومی به ایمانداران درباره پیامدهای شدید تن دادن به فشارهای سیستم تمامیت‌خواه هشدار می‌دهد. واژه‌های به کار برده شده همان‌هایی است که برای دوزخ به کار می‌روند: «عذاب» بی‌انتهای (همان واژه‌ای که برای توصیف آنچه که قرار است در «دریاچه آتش» بر سر ابلیس، ضد مسیح و نبی کذاب بنیاید؛ ۱۰:۲۰). به عبارت دیگر، ایشان هم به سرنوشت کسانی دچار خواهند شد که تسلیمشان شده‌اند. این واقعیت که «مقدسان» ممکن است خود را در چنین سرنوشت دهشتناکی ببینند، با دعوت به «پایداری» که بلافاصله در پی هشدار می‌آید، مورد تأکید قرار می‌گیرد (آیه ۱۲، که تکرار ۱۰:۱۳ می‌باشد). هر دو زمینه متن بدین مطلب اشاره دارند که گروهی بهای وفاداری خود را با جانشان خواهند پرداخت. برای آنان یک خوشباه‌حال ویژه نوشته شده: «خوشباه‌حال آنان که از این پس در خداوند [به معنای «برای خداوند»] می‌میرند» (آیه ۱۳). این برکت دو وجه دارد: هم اکنون می‌توانند از عذاب و شکنجه در امان بمانند و هم به دلیل آنکه وفاداری‌شان ثبت و نگاهداری می‌شود، می‌توانند در آینده چشم انتظار پاداش باشند. حتی آنهایی که در آن زمان به دلایل طبیعی می‌میرند از این برکت برخوردار می‌باشند. اما این آیه را نباید در مراسم خاکسپاری به کار برد؛ این وعده مال «از این پس» است، که به فرمانروایی «وحش» اشاره می‌کند.

چهارمی خطاب به مردی که «بر آن ابر نشسته بود که به پسر انسان می‌مانست» (اشاره‌ای صریح به دانیال ۱۳:۷) بانگ برآورد و گفت که اکنون زمان درو بزرگ فرارسیده است. حال اینکه منظورش جمع کردن کرکاس‌ها برای سوزانده شدن است یا جمع کردن گندم‌ها برای انبار کردن (متی ۱۳:۴۰-۴۳) بلافاصله معلوم

نمی‌شود.

پنجمی تنها با داسی در دست پدیدار می‌گردد.

ششمی دارنده داس را به سوی خوشه‌های «انگور» می‌کشد که باید چیده شوند راهنمایی کرده، تا این انگورها در «چرخش غضب خدا» که «در بیرون از شهر» است، لگدکوب گردند. اینکه مطلب بالا به کشتار دسته جمعی آدمیان دلالت می‌کند را از اینجا می‌توان دریافت که به استخری بزرگ از خون اشاره می‌کند (۱۸۰ مایل مربع به ژرفای یک متر- آیا اطمینانی هست که این اندازه مبالغه‌آمیز باشد؟). این هم احتمالاً زمینه‌چینی‌ای از نبرد آرماگدون می‌باشد، آنجایی که پرندگان لاشخور برای خوردن اجساد کشته شدگان سر می‌رسند (۱۷:۱۹-۲۱). به طور اتفاقی میان شراب و خون و غضب خدا پیوندی به وجود می‌آید که به کرات اتفاق می‌افتد. این بر صلیب و به ویژه بر دعای دردآلود «جتسیمانی»- که معنایش «خردکننده» است- نور می‌افکند. در کلام خدا همیشه استعاره «پپاله» برای اشاره به غضب خدا به کار می‌رود (اشعیا ۵۱:۲۱-۲۲؛ مرقس ۱۴:۳۶؛ مکاشفه ۱۶:۱۹).

در پی این شش فرشته، هفت فرشته دیگر می‌آیند که بیش از آنکه درباره فرود آمدن غضب خدا سخن بگویند، عمل می‌کنند. هر یک از آنها با خود پپاله‌ای را حمل می‌کند که لبریز از غضب است و آن را بر زمین می‌ریزد. این با سرود پیروزی شهیدان در آسمان همراه است، که عمداً بازتاب‌کننده شادمانی موسی پس از غرق شدن نیروهای مصری در دریای سرخ می‌باشد (۲:۱۵-۴). مضمون آن عدالت و پارسایی خداست، که با کارهای بزرگ و خیره‌کننده‌ای که در راستای مجازات ستمکاران انجام می‌دهد، از قدوسیت او دفاع می‌کنند. شاید «پادشاه همه اعصار» در داوری مجرمان تأخیر کند، اما داوری امری قطعی است- و سرانجام زمانش فراخواهد رسید.

پیش از آنکه این بخش میانین مکاشفه را ترک گوئیم، باید دو نکته دیگر را هم مورد ملاحظه قرار دهیم.

نکته نخست به ترتیب رویدادها مربوط می‌شود. برای همخوانی ایجاد کردن میان مهرها، شیپورها و پپاله‌ها، به همراه پراتزهای گنجانیده شده در میان آنها، با نوعی جدول زمان‌بندی متوالی، تلاش‌هایی صورت گرفته است. اینکه تلاش مزبور موفقیت‌آمیز بوده یا نه را به داوری خواننده- که شاید قبلاً با جدول زمانی دیگری

سروکار داشته - وامی گذاریم.

واقعیت این است که انطباق دادن همه رویدادهای پیش‌گویی شده با یک الگوی روشن و منسجم، اگر ناممکن نباشد، به شدت دشوار است. اما عیسی آموزگاری خبره‌تر از آن است که پیغام اصلی‌اش را با چنین روایت پیچیده‌ای بپوشاند. به راستی این چه چیزی برای گفتن به ما دارد؟

پاسخ ساده است: نکته اصلی و اولیه این بخش را ترتیب رویدادها تشکیل نمی‌دهد. بحث بیشتر بر این است که چه اموری باید اتفاق بیفتند، تا اینکه چه زمانی باید باید روی بدهند. هدف این نیست که از ما غیبگویانی زبردست بسازد و توانایی پیش‌گویی آینده را به ما بدهد، بلکه می‌خواهد از ما خادمانی وفادار برای خداوند بسازد، که برای بدترین اموری که ممکن است بر ما واقع شوند آماده باشیم. اما آیا اینها بر ما واقع خواهند شد؟

نکته دومی که باید مورد ملاحظه قرار دهیم تحقق پیش‌گویی‌هاست. اگر «مصیبت بزرگ» تنها قرار است چند سال آخر را پوشش دهد، پس این احتمال وجود دارد که در طول زندگی خودمان با پان وقایع روبرو نشویم. پس آیا آماده شدن، جز برای نسل آخر مقدسان، کار بیهوده‌ای نخواهد بود؟

یک پاسخ این است که روند جاری و سرعت رویدادهای جهان امکان وقوع آن را در آینده‌ای نزدیک افزایش داده است.

اما واکنش اصلی به چنین اندیشه‌ای باید یادآور آن باشد که رویدادهای آینده سایه خود را بر پیش از خود می‌اندازند. «بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید ضد مسیح می‌آید، هم‌اکنون نیز ضد مسیحان بسیاری ظهور کرده‌اند، و از همین درمی‌یابیم که ساعت آخر است» (اول یوحنا ۲: ۱۸). نبی کذاب می‌آید، اما حتی همین امروز هم شاهد ظهور انبیای دروغین بسیاری هستیم (متی ۲۴: ۱۱)؛ اعمال ۱۳: ۶؛ مکاشفه ۲: ۲۰).

به عبارت دیگر، آنچه که قرار است روزی کل کلیسا آن را در مقیاس جهانی تجربه کند («مورد نفرت همه اقوام قرار گرفتن»؛ متی ۲۴: ۹) همین حالا هم در سطح محلی و منطقه‌ای روی می‌دهد. هر مسیحی پیش از رسیدن «مصیبت عظیم» می‌تواند با مصیبت‌های بسیاری دست و پنجه نرم کند. همه ما باید برای انواع مشکلاتی که هم‌اکنون نیز وجود دارند، اما در آن زمان به نقطه اوج خود

می‌رسند، خود را آماده کنیم.

بنابراین بخش مورد بحث ما (فصل‌های ۶-۱۶) مستقیماً به همه ایمانداران ربط پیدا می‌کند، صرف نظر از اینکه اکنون در چه وضعیتی قرار دارند. کلیسا همین امروز هم در اکثر کشورها زیر فشار است و هر ساله از شمار کشورهای که در آنها از جفا بر مسیحیان خبری نیست، کاسته می‌شود.

و در ورای همه اینها بازگشت خداوند عیسی مسیح نهفته است، و هر ایمانداری لازم است برای آمدن او آماده باشد. انگیزه اصلی برای آماده وفادار بودن در زیر فشار این است که بتوانیم بدون شرم با او روبرو شویم. شاید این بتواند یادآوری زیر را که میان پیاله‌های غضب ششم و هفتم گنجانیده شده، توجیه نماید (بر حسب تصادف تأیید می‌کند که در این دوره هنوز عده‌ای مسیحی بر زمین خواهند ماند): «بهوش باشید، که چون یک دزد می‌آیم! خوشبختانه حال آن که بیدار می‌ماند و جامه‌اش را با خود نگاه می‌دارد، مبادا عریان روانه شود و رسوای عالم گردد» (۱۵:۱۶)؛ توجه داشته باشید که همین تأکید در داستان پوشیدن جامه مناسب عروسی شده است: متی ۱۱:۲۲؛ لوقا ۱۲:۳۵؛ مکاشفه ۷:۱۹-۸).

فصل‌های ۱۷-۱۸: انسان بر زمین

این بخش هنوز جزیی از «مصیبت عظیم» است، اما فقط همین. به پایان آن مربوط می‌شود، یعنی زمان زمین‌لرزه شدید مذکور در مهر، شیپور و پیاله هفتم (نک. ۱۷:۱۶-۱۹).

تاریخ جهان با شتاب به سوی پایان پیش می‌رود. به زودی لحظه فرجام و گره‌گشایی داستان فرامی‌رسد. به رغم همه هشدارها، که با کلام و عمل الهی صورت گرفته، انسان‌ها هنوز از توبه سر باز می‌زنند و خدا را به خاطر مصیبت‌هایشان لعنت می‌کنند (۹:۱۶ و ۱۱ و ۲۱).

مابقی مکاشفه در زیر سیطره دو شخصیت زن قرار دارد، یکی از آنها فاحشه‌ای کثیف است و دیگری عروسی پاکدامن. هیچیک از آنها شخص نیستند، بلکه مظهر و نمونه شهرها می‌باشند.

می‌توانیم برای آنها عنوان «داستان دو شهر» را به کار ببریم؛ بابل شهر انسان و اورشلیم شهر خدا. در این بخش اولی را که پیشتر بدان اشاره شد (۸:۱۴؛ ۱۹:۱۶)

مورد ملاحظه قرار می‌دهیم.

در کتاب مقدس عموماً شهرها مکان‌هایی بد شمرده می‌شوند. نخستین ذکر که از شهر به میان می‌آید (و معمولاً حایز اهمیت می‌باشد) آن را به تبار لمک و ساخت سلاح‌های کشتار جمعی پیوند می‌دهد. شهر مکان تجمع و تمرکز آدمیان، و از این رو گناهکاران، و از این رو گناه می‌باشد. کافی است اجتماعی کوچک و گمنام تشکیل شود تا شرارت و جنایت در آن اجتماع شکوفا گردد. در جوامع شهری به نسبت جوامع روستایی شهوت (روسی‌گری) و خشم (خشونت) بیشتر است.

طمع و غرور دو گناهی هستند که در اینجا بر رویشان انگشت گذاشته می‌شود. هر دو آنها با پول‌پرستی در ارتباطند. از آنجایی که پرستیدن خدا و ممونا با هم امکان ندارد (لوقا ۱۶:۱۳)، در یک شهر آباد و مرفه آسان‌تر می‌توان آفریننده آسمان و زمین را به باد فراموشی سپرد. انسان‌ها به پرستش آفریدگاری که ساخته ذهن خودشان است می‌پردازند! نخوت خود را در معماری می‌نمایاند؛ ساختمان‌های بزرگی که اغلب یادمان‌های بلندپروازی‌ها و دستاوردهای انسان می‌باشند.

برج بابل یکی از این موارد بود که بر کرانه رود فرات و بر سر جاده‌ای که میان آسیا، آفریقا و اروپا قرار داشت، برپا شده بود. این برج که پایه‌گذارش نمود، شکارچی (جانوران) و جنگاوری (در میان انسان‌ها) بزرگ بود، با این باور پی‌ریزی شد که حق با قدرت است، یعنی آنکه قوی‌تر است حق بقا دارد.

چنان که انتظار می‌رفت، قرار بود این برج بلندترین سازه انسانی باشد، که هم خدا را تحت تأثیر قرار دهد و هم خدا را. انگیزه‌ای که برای این کار بیان شده «تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم» (پیدایش ۱۱:۴)، به سرآغاز انسان‌گرایی (اومانیسیم)، و خودپرستی بشر اشاره می‌کند. خدا هم با متفرق کردن زبان‌های ایشان، نیت انسان‌ها را داوری کرد؛ اما از بین بردن زبان مشترک آنها، شهر را به یک دیوانه‌خانه غیرقابل فهم تبدیل نمود (توجه داشته باشید که در پنتیکاست چنین اتفاقی نیفتاد، زیرا عطیه‌ای که به ارمنان آورد اتحاد بود؛ اعمال ۲:۴۴).

بعدها این شهر به ویژه زیر فرمان نبوکدنصر، پایتخت یک امپراتوری بزرگ و نیرومند گردید- خودکام‌های ستمگر که هر سرزمین تازه‌ای را که می‌گشود، نوزادان، جانوران و حتی درختان آن سرزمین را نابود می‌کرد (حقوق ۲:۱۷؛ ۳:۱۷). در این اثنا، داود پادشاه اورشلیم را به عنوان پایتخت خود برگزید. بر خلاف انتظار،

این شهر از جهت بازرگانی از موقعیت راهبردی خاصی برخوردار نبود، چراکه نه در کنار دریا قرار داشت و نه رودخانه بزرگ یا جاده اصلی‌ای. با این حال، «شهر خدا» بود؛ مکانی که وی نام خود را بر آن نهاد و ترجیح داد تا در آنجا و در میان قومش زندگی کند- نخست در خیمه‌ای که موسی برپا کرده بود، و بعدها در معبدی که سلیمان بنا نمود.

بابل به بزرگترین تهدید برای اورشلیم تبدیل شد. سرانجام نبوکدنصر شهر مقدس و معبدش را ویران ساخت، و گنجینه‌های آن را به بابل منتقل کرده اهالی آن را به مدت ۷۰ سال به اسارت برد. خدا بدین خاطر اجازه چنین رویدادی را داد که این شهر هم مانند همه شهرهای دیگر «نامقدس» شده بود.

اما این یک گوشمالی موقتی بود، نه مجازاتی دایمی. خدا از طریق انبیا هم وعده بازسازی اورشلیم و هم ویرانی بابل را داد (برای مثال، اشعیا ۱۳: ۱۹-۲۰؛ ارمیا ۵۱: ۶-۹ و ۴۵-۴۸). درست همان گونه که پیش‌گویی شده بود، شهر شرارت برای همیشه به تلی از خاک بدل گردید و به کلی خالی از سکنه شد و جز مخلوقات وحشی بیابانی هیچ‌کس در آن مأوا نگزید.

اتفاقی نیست که میان کتاب‌های دانیال و مکاشفه مشابهت‌های ژرفی وجود دارد. هر دو دربرگیرنده رویاهایی از زمان‌های آخر هستند که به طرز قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر همخوانی دارند. با این وجود مکاشفه‌هایی که به دانیال اعطا گردید، در دوران زمامداری نبوکدنصر بود (وی در نخستین تبعید از سه تبعید یهود، اسیر شده بود). او دوره فرمانروایی‌های آتی جهان تا زمان مسیح و سپس بعد از آن را تا خود پایان تاریخ، زمامداری ضد مسیح، سلطنت هزار ساله، رستاخیز مردگان و روز داوری «دیده» بود.

هر دو کتاب از شهری به نام «بابل» سخن به میان می‌آورند. اما آیا هر دو از همان شهر حرف می‌زنند؟

اگر چنین باشد، پس باید این شهر بازسازی شود. آنانی که «بابل» مکاشفه را همان بابل ویران شده می‌دانند، از بازسازی بخش‌هایی از این شهر به دست صدام حسین، رئیس جمهور عراق هیجان‌زده شدند. اما از قرار معلوم وی سودای از نو زنده کردن این شهر را در سر نداشت؛ این مکان بیشتر ویتروینی برای به نمایش گذاشتن تشخیص وی بود و بس (پرتوهای لیزر تصویر او را در کنار تصویر نبوکدنصر بر ابرها

به نمایش می‌گذاشتند!). بسیار بعید است که همان بابل باستانی، حتی اگر کاملاً هم بازسازی شود، دیگر بتواند مرکزیت راهبردی گذشته را از نو به دست آورد. تفسیر مکتب «گذشته‌گرا»، «بابل» را استعاره‌ای برای کلان‌شهر روم به کار می‌برد. گذشته از برداشتی که احتمالاً از سوی خوانندگان اولیه کتاب مکاشفه از این شهر می‌کرده‌ند، پیش‌زمینه‌ای وجود دارد. یکی از نامه‌های پطرس که برای منظوری مشابه (آماده کردن مقدسان برای رنج) نوشته شده، از همین واژه رمزی استفاده کرده است (اول پطرس ۵:۱۳). و اشاره‌ای هم که به «هفت تپه» شده احتمالاً کار را یکسره می‌کند (۹:۱۷)، هرچند باید توجه داشت که «تپه‌ها» نماینده پادشاهان می‌باشند).

ویژگی رو به انحطاط روم هم با توصیف مکاشفه همخوانی دارد. جاذبه فریبنده کالاهای و عایدات مالی که به سوی این شهر سرازیر می‌شود و تسلطش بر پادشاهان پیش پا افتاده، به خوبی با این تصویر همخوانی دارد.

با این وجود تحقق کامل آن با تردید روبروست. به طور قطع روم برای خود یک بابل بود. اما این تنها سایه‌ای از آن بابلی است که بر پایان تاریخ حکمروایی خواهد کرد، و در جایی قرار دارد که مورد نظر قطعی مکاشفه می‌باشد.

برخی مشکل را با این پیش‌فرض که امپراتوری روم دوباره احیا می‌گردد، حل کرده‌اند. زمانی که ده کشور (۱۷:۱۲) «پیمان رم» را به عنوان مبنای ظهور یک ابرقدرت نوین، به نام جامعه اروپایی به امضا رسانیدند، ضربان این افراد از شدت هیجان تندتر شد. اما هنگامی که دولت‌های دیگر هم به این پیمان پیوستند، تب آنان هم فروکش کرد؛ اکنون تعداد «شاخ‌ها خیلی» زیاد شده است! اما بر روی پرچم آن ۱۲ ستاره مکاشفه ۱۲ وجود دارد.

تفسیر مکتب «تاریخ‌گرا» هم از خود رغبت چندانی به دانستن روم به عنوان گزینه اصلی نشان نمی‌دهد. اگر مکاشفه را نمایی کلی از سراسر تاریخ کلیسا بگیریم، پروتستان‌ها بدون استثنا با طرح ادعاهای قدرت سیاسی در کنار قدرت مذهبی، گناه را به گردن واتیکان و دستگاه خلافت پاپ می‌اندازند و این تشکیلات را با «فاحشه بابل» برابر می‌کنند (این همانند سازی در ایرلند شمالی «مشکلات» زیادی همراه با ویرانی به بار آورده). کاتولیک‌ها هم به نوبه خود و به طریقی مشابه نسبت به اصلاح‌گران دینی پروتستان اظهار ادب کرده‌اند!

راستش را بخواهید، در کتاب مکاشفه هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه «بابل» به نوعی یک مرکز دینی است، وجود ندارد. تأکید بر این است که تجارت و خوشگذرانی اصلی‌ترین مشغله ساکنان این شهر به شمار می‌رود.

ظاهراً مکتب «آینده‌گرا» به حقیقت نزدیکتر است، چراکه بابل را کلان‌شهری جدید می‌بیند که در «زمان آخر» سلطه خود را بر دیگر هم‌تایان خود اعمال خواهد نمود، به همین دلیل است که از آن به عنوان یک سرّ (یعنی رازی پنهان که اکنون آشکار می‌شود) یاد شده، چون اینگونه پیداست که آفرینشی نوین از انسان جای ساکنان شهر پیشین را خواهد گرفت (خواه این شهر بابل باستانی باشد و خواه روم). آنچه که روشن است اینکه این شهر در عین حال که مرکز تجارت و دادوستد می‌باشد، مرکزی برای خرج کردن پول‌های به دست آمده هم می‌باشد (توجه داشته باشید که چگونه اضمحلال آن بازرگانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ۱۸:۱۱-۱۶). فرهنگ را نباید نادیده گرفت (به نقش موسیقی در ۲۲:۱۸ توجه کنید).

اما این شهر فاسد و فاسدکننده است، ویژگی شاخص آن مادی‌گرایی بدون اخلاقیات، لذت‌جویی بدون پاکی، ثروت بدون حکمت، و شهوت بدون عشق می‌باشد. تشبیه فاحشه به طرز عجیبی متناسب است، چراکه در ازای پول هرچه از او بخواهید به شما می‌دهد.

تا اینجا تنها خود زن را مورد بررسی قرار دادیم، اما این زن بر یک «وحش» با هفت سر و ده شاخ سوار است، که به روشنی می‌تواند نماینده فدراسیونی از شخصیت‌های سیاسی باشد. کتاب نه به ما می‌گوید که اینان که هستند، و نه جزئیاتی پیرامون ایشان در اختیارمان می‌گذارد. آنان مردانی قدرتمند هستند، بدون اینکه بر سرزمین خاصی فرمانروایی کنند. اقتدار ایشان برخاسته از وجود «وحش» است، که احتمالاً همان ضد مسیح می‌باشد، و ایشان سرسپردگی کامل خویش را به او تقدیم می‌کنند. از همه مهم‌تر، آنان به طرز زننده‌ای ضد مسیحی هستند، «به جنگ با بره» و «آنانی که با او خواهند بود» به جنگ برخوانند خاست (۱۷:۱۴)، احتمالاً به این دلیل که وجدانشان معذب خواهد شد.

اما بابل محکوم به نابودی است. او و آن ده نفر سقوط خواهند کرد. روزهایشان شمرده شده. اینکه چگونه چنین چیز عجیبی شدنی است، در دنیای مدرن کنونی کاملاً باورپذیر می‌باشد.

زن بر وحش سوار است. ملکه‌ای بر پشت پادشاهان سوار است (امری کاملاً خلاف روال آفرینش). به بیان دیگر این اقتصاد است که زمام سیاست را در دست دارد، و قدرت پول بر هر اقتداری چیره است. از آنجایی که تا سال ۲۰۰۰ م. عمده تجارت جهانی در دستان ۳۰۰ شرکت عظیم قرار گرفته بود، این سناریو چندان هم دور از ذهن نمی‌نماید.

سیاستمداران بلندپرواز و تشنه قدرت از این ضربه مالی ناخشنودند. آنان حتی آماده‌اند تا برای غلبه بر اوضاع و حفظ قدرت خویش فاجعه‌ای اقتصادی به وجود بیاورند. انسان به یاد رفتار هیتلر با یهودیان می‌افتد که همه ناشی از خواست وی برای کنترل بانک‌های ایشان در آلمان بود.

«پادشاهان» به «زنی» که بر ایشان سوار است حسادت می‌کنند و کمر به نابودی وی بسته‌اند. شهر طعمه آتش خواهد شد. این بزرگترین فاجعه اقتصادی خواهد بود که جهان به خود دیده است. مردمان بسیاری بر ویرانه‌های آن «گریه و مویه» سر خواهند داد.

علت اصلی این فاجعه خود خداست، اما نه با اسباب و ابزار مادی. او «در دل آنها نهاده است که خواست او را برآورند» (۱۷:۱۷). آنان را تشویق به ایجاد یک ائتلاف با وحش و بر ضد شهر می‌کند. ضد مسیح کنترل سیاسی را در دست خواهد گرفت و نبی کذاب هم کنترل مذهبی را؛ اکنون «پادشاهان» در ازای قدرتی که دجال و نبی کذاب بدیشان تفویض می‌کنند، کنترل اقتصادی را هم به آن دو پیشکش می‌نمایند. اما بهره‌مندی آنان از چنین مزایایی به شدت کوتاه خواهد بود («یک ساعت»؛ ۱۷:۱۲).

پس سقوط بابل که در مگاشفه به عنوان امری به وقوع پیوسته به تصویر کشیده شده، امری قطعی است. مسیحیان می‌توانند از این بابت کاملاً مطمئن باشند. اما دلایلی عملی وجود دارد که نشان می‌دهند چرا اصلاً درباره این مسائل سخن به میان بیاید. رابطه میان قوم خدا و این «بابل» آخری چیست؟ در اینجا سه رهنمون ارائه شده است:

نخست آنکه، در این شهر افراد بسیاری شهید خواهند شد. فاحشه «مست از خون مقدسان است، خون آنان که بار شهادت خود در حق عیسی را بر دوش داشتند». این عبارت آخری بار دیگر حضور مسیحیان را نشان می‌دهد و در سرتاسر

مکاشفه به چشم می خورد (۹:۱؛ ۱۷:۱۲؛ ۱۲:۱۴؛ ۱۷:۱۷؛ ۱۰:۱۹؛ ۴:۲۰). در شهری که خود را وقف بی بندوباری اخلاقی کرده، هیچ جایی برای مردمان مقدس وجود ندارد. جامعه به وجدان بیدار نیازی ندارد.

دوم اینکه، خدا به مسیحیان می گوید: «ای قوم من، از این شهر بیرون آیید، مبدا شریک گناهان او شوید، مبدا سهمی از بلاهای او به شما رسد، زیرا که گناهان او اینک تا به فلک رسیده و خدا جنایات او را به یاد آورده است» (۴:۱۸-۵). این گفته تقریباً مشابه استدعای ارمیا از یهودیان در بابل باستان می کند (ارمیا ۵:۱۶). توجه داشته باشید که ایشان باید «بیرون آیند»؛ خداوند آنان را بیرون نمی آورد. کاملاً روشن است که همه ایمانداران شهید نخواهند شد؛ برخی برای حفظ جان خویش خواهند گریخت، هرچند احتمالاً مجبور خواهند شد دست از پول و دارایی های خود بشویند.

سوم اینکه، در هنگام سقوط بابل فرمان برپایی جشنی داده می شود: «ای آسمان بر او شادی کن! شادی کنید ای مقدسان و رسولان و انبیا! زیرا خدا داد شما را از او ستانده است» (۲۰:۱۸). این کار در ۱۹:۱-۵ انجام می شود. کمتر کسی است که بداند گروه کری که در اوراتوریوی مسایاه (*Messiah* = مسیحا) اثر هندل «هلولویاه» می خوانند، فروپاشی اقتصاد دنیا، تعطیلی مبادلات بورس، ورشکستگی بانکها و مختل شدن تجارت و بازرگانی را جشن می گیرند! این تنها قوم خداست که در آن روز «هللویاه (یعنی ستایش خدا را سزاست) خوانان» سرود سر خواهند داد! فاحشه ناپدید می شود و عروس پدیدار می گردد. «ضیافت عروسی بره» در شرف برگزاری است. عیسی می رود که ازدواج کند، به بیان بهتر می آید تا ازدواج کند (متی ۱۳:۱-۲۵). عروس با دستیابی جامه کتان نفیس و درخشان و پاکیزه های «خود را آماده ساخته است» (بار دیگر به اشاره ای که «جامه» می شود توجه کنید)؛ توضیح داده شده که جامه نماد «اعمال نیک مقدسان» می باشد؛ (۸:۱۹). فهرست میهمانان کامل می شود و «خوشابه حال» آنانی که در آن فهرست هستند.

ما پیشتر به فصل ۱۹ سرکی کشیدیم، که منتهی به بخش بعدی می شود و در عین حال به این بخش نیز خاتمه می دهد. اما تقسیم بندی هایی که بر اساس فصلها انجام گرفته در متن اولیه نبوده اند و اغلب در جاهای نادرست فصل بندی صورت گرفته، و آنچه را که خدا پیوسته از هم جدا نموده، و این امر در هیچ جایی

به اندازه بخش یکی مانده به آخر مکاشفه صدق نمی‌کند.

فصل‌های ۱۹ - ۲۰: مسیح بر زمین

همان گونه که می‌دانیم، این سلسله رویدادها تاریخ را به انتهایش می‌رساند. دنیای ما سرانجام پایان خواهد پذیرفت. اکنون ما واپسین رویدادهای آینده را پیش رو داریم.

افسوس که این بخش از کتاب بیش از هر بخش دیگری میان افراد اختلاف برانگیخته، که عمدتاً این اختلاف بر سر سلطنت هزارساله می‌باشد. این چنان موضوع مهمی است که باید زیر عنوان مبحثی جداگانه بدان پرداخت. این کار مستلزم تأویل خسته‌کننده متن خواهد بود، که در اینجا جز ارایه چکیده‌ای از آن نمی‌توانیم بیشتر وارد بحث شویم (نک. ص ۱۳۳۳).

توجه به یک نکته بسیار حیاتی است و آن تغییر مکاشفه گفتاری به مکاشفه دیداری (بصری) می‌باشد. در سراسر بخش پیشین یوحنا می‌گوید: «شنیدم» (۴:۱۸؛ ۱:۱۹ و ۶). سپس این عبارت است که مدام تکرار می‌شود: «دیدم»، تا اینکه دوباره این وضعیت به صورت «شنیدم» بازمی‌گردد (در ۳:۲۱).

زمانی که بخش دیداری را مورد تحلیل قرار می‌دهیم، به هفت رویا برمی‌خوریم که به روشنی از هم قابل شناسایی هستند («۲۰» و «۲۱»)، این مکاشفه هفت‌تایی توجه بسیاری از خوانندگان را به خود جلب کرده است. با این حال، کمتر کسی بدان اشاره نموده. اما این آخرین «هفت» در مکاشفه است. همانند هفت‌های قبلی، چهار مکاشفه نخست با هم در پیوند می‌باشند، دو تای بعدی ارتباط کمتری با هم دارند و آخری برای خود مستقل است (ما بررسی این مکاشفه‌ها را به بخش مربوط به فصل‌های ۲۱-۲۲ موکول می‌نماییم). می‌توان آنها را به قرار زیر فهرست کرد:

۱- بازگشت (Parousia) (۱۹:۱۱-۱۶)

شاه شاهان، رب ارباب (ولوگوس = «کلام»)
اسبان سفید، ردهای آغشته به خون مقدسان

۲- ضیافت (۱۷:۱۹-۱۸)

دعوت فرشتگان از پرندگان ...

... بلعیدن گوشت اجساد

۳- آرماگدون (۱۹:۲۱-۲۱)

شاهان و سپاهیان نابود می‌شوند (به وسیله «کلام»/لوگوس)
دو وحش به دریاچه آتش افکنده می‌شوند

۴- شیطان (۱:۲۰-۳)

در بند کشیده و به «چاه بی‌انتها» افکنده می‌شود
اما برای زمانی محدود

۵- سلطنت هزارساله (۴:۲۰-۱۰)

مقدسان و شهیدان بر تخت سلطنت می‌نشینند (رستاخیز اول)
شیطان رها شده سپس به دریاچه آتش افکنده می‌شود

۶- داوری (۱۱:۲۰-۱۵)

رستاخیز همگانی «باقی ماندگان»
دفترها و «دفتر حیات» گشوده می‌شوند

۷- آفرینش دوباره (۱:۲۱-۲)

آسمان و زمین جدید
اورشلیم جدید

این فهرست به وضوح یک سلسله رویدادهای پیاپی را نشان می‌دهد، که با بازگشت مسیح آغاز می‌شود و به آفرینش جدید می‌انجامد. ارجاعات درون متن (مثلاً ۱۰:۲۰ که ارجاعی است به ۲۰:۱۹) مؤید این مسئله می‌باشند. بدبختانه، مفسران کوشیده‌اند این توالی را بنا به علایقی که به سیستم الهیاتی خاص خود داشته‌اند پس و پیش نمایند (برای نمونه، با این ادعا که فصل ۲۰ بر فصل ۱۹ مقدم است). اما در این چند فصل پایانی کتاب نظم وقایع از میانه مکاشفه روشن‌تر

است- و این اهمیت بسیاری دارد.

برای مثال، دشمنان قوم خدا به ترتیبی که با تعریف آنان تعارض دارد، از صحنه بیرون رانده می‌شوند. شیطان در فصل ۱۲، دو «وحش» در فصل ۱۳ و بابل در فصل ۱۷ ظاهر می‌شوند. بابل در فصل ۱۸، دو «وحش» در فصل ۱۹ و شیطان در فصل ۲۰ ناپدید می‌گردند. شهر پیش از آمدن مسیح سقوط می‌کند، اما به وجود او بر زمین نیاز هست تا با «تثلیث نامقدس» ابلیس، ضد مسیح و نبی کذاب مقابله نماید.

تقریباً همه محققان معترفند که رویای آغازین تصویری است از بازگشت مسیح (تنها عده اندکی، بنا بر علایق الهیاتی خود، می‌گویند که این به نخستین آمدن او دلالت می‌کند). اما بازگشت عیسی به زمین موجب بهت و هراس قدرت‌های حاکم خواهد شد. آنان که از ظهور دوباره وی غافلگیر شده‌اند، برای کشتنش برای دومین بار نقشه می‌کشند. اما این بار دسته کوچکی از نگهبانان برای ترور وی کافی نیست، چراکه میلیون‌ها پیروان فدایی برای دیدارش به اورشلیم شتافته به وی خواهند پیوست (اول تسالونیکیان ۴:۱۴-۱۷). یک نیروی عظیم نظامی در چند مایلی شمال اورشلیم در دره اسدراثلون و پای «کوهستان مجدو» (در عبری، هار- ماگدون) صف‌آرایی می‌کنند: اینجا محل تلاقی جاده‌های جهان و مشرف بر ناصره است. در اینجا نبردهای بسیاری به وقوع پیوسته است؛ شاهان بسیاری در اینجا مرده‌اند (شائول و یوشیا از جمله این شاهان می‌باشند).

عیسی برای زنده کردن مردگان یا کشتن زندگان تنها لازم است «کلامی» بگوید. اینجا بیش از آنکه صحنه پیکار باشد، محل صدور حکم است. لاشخورها برای خوردن لاشه کشتگان فراخوانده می‌شوند، چراکه شمار اجساد به قدری زیاد است که نمی‌توان همه را دفن کرد.

در این مقطع، تحولات شگفت‌آور چندی به وقوع می‌پیوندد. دو «وحش» کشته نمی‌شوند، بلکه آنها را «زنده» به دوزخ «می‌افکنند»، و این نخستین باری است که یک انسان به آنجا وارد می‌شود. ابلیس را به آنجا نمی‌فرستند، بلکه او را در بند نگاه می‌دارند- تا بعدها رهایش نمایند!

از همه مهم‌تر، عیسی در اینجا به دنیا پایان نمی‌دهد، بلکه خودش فرمانروایی را به دست می‌گیرد، و خلاً قدرت ناشی از سقوط «تثلیث نامقدس» را با پیروان

وفادارش، به ویژه با شهیدان پر می‌سازد. البته مسلم است که برای انجام این مسئولیت، باید ایشان از مردگان برخیزند. این «پادشاهی» برای هزار سال به درازا می‌کشد، اما ابلیس که موقتا آزاد شده ملت‌ها را می‌فریبد و واپسین عصیانش عقیم مانده، با آتش از آسمان فرومی‌افتد. این دوره میان بازگشت عیسی و روز داوری امروزه از سوی کلیسا رد می‌شود، با این حال دیدگاه مورد پذیرش کلیسای اولیه بود. در مورد آنچه که قرار است از پی آن روی دهد، توافق گسترده‌ای وجود دارد. روز تسویه حساب واپسین به روشنی در همه جای عهد جدید تعلیم داده می‌شود. دو نشانه قابل ملاحظه پیش از فرارسیدن این روز تحقق می‌یابند. زمین و آسمان ناپدید می‌شوند. (از دوم پطرس ۳: ۱۰) می‌دانیم که هر دو با آتش «نابود می‌شوند». مردگان، از جمله کسانی که در دریا ناپدید شده‌اند، دوباره پدیدار می‌گردند. این همان رستاخیز دوم یا «عمومی» است (۵: ۲۰) و مؤید آن می‌باشد که شریران هم مانند پارسایان پیش از ورود به سرنوشت ابدی‌شان، دوباره جسم خواهند پوشید (دانیال ۲: ۱۲؛ یوحنا ۵: ۲۹؛ اعمال ۱۵: ۲۴). «جسم و روح» با هم به دریاچه آتش افکنده خواهند شد (متی ۲۸: ۱۰؛ مکاشفه ۲۰: ۱۹). «عذاب» به همان اندازه که روحی است، جسمی هم هست (لوقا ۲۳: ۱۶-۲۴). بنابراین، هم «مرگ» که جسم را از روح جدا می‌کند و هم «هادس» (= دنیای مردگان) که ارواح جدا شده از جسم در آن به سر می‌برند، اکنون برچیده می‌شوند (۱۴: ۲۰). «مرگ دوم» که دیگر نه جسم را از روح جدا می‌کند و نه در آن نیستی و نابودی هست، از این زمان به بعد انجام خواهد پذیرفت.

اکنون تنها چیزی که به چشم می‌خورد وجود داوران نشسته بر تخت، داوری شدگانی که در برابر تخت داوری ایستاده‌اند و ستون‌های بزرگی از دفترهاست. تخت داوری بزرگ و سفید است، و نماینده قدرت و پاکی مطلق می‌باشد. این احتمالا همان تختی نیست که یوحنا در آسمان دیده بود (۲: ۴-۴). از آن تخت به عنوان «بزرگ» یا «سفید» توصیفی به میان نیامده است. وانگهی، بسیار بعید می‌نماید که به شریران برخاسته از مرگ این اجازه را بدهند که به آسمان نزدیک شوند. در حقیقت، هیچ اشاره‌ای دال بر اینکه صحنه تشریح شده در فصل ۲۰ عطفی به آسمان باشد، وجود ندارد؛ بیشتر این احتمال می‌رود که تخت مزبور در جایی قرار خواهد گرفت که زمانی زمین در آن قرار داشت و اکنون ناپدید شده و

ساکنان گذشته و اکنونش را ترک گفته. از همه مهم‌تر، شخصی که بر این تخت نشست، با خدا یکی نیست (چنان که در ۸:۴-۱۱ بود). در واقع او خدا نیست. از جاهای دیگر کلام خدا به این آگاهی می‌رسیم که وی وظیفه داوری بر بشر را به پسرش، عیسی واگذار کرده: «زیرا روزی را مقرر کرده که در آن به واسطه مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه داوری خواهد کرد» (اعمال ۱۷:۳۱؛ مقایسه کنید با متی ۲۵:۳۱-۳۲؛ دوم قرنتیان ۵:۱۰). انسان‌ها به دست یک انسان مورد داوری قرار خواهند گرفت.

این داوری یک محاکمه طولانی و کشدار نخواهد بود. همه شواهد از پیش گردآوری شده و از سوی داور مورد بررسی قرار گرفته است. همه چیز در «دفترها»یی ثبت شده که به درستی سزاوار عنوان «این زندگی توست» می‌باشند! این دفترها ثبتي کامل از همه کرده‌ها (و گفته‌ها؛ متی ۵:۲۲؛ ۱۲:۳۶) از کل زندگی، از لحظه تولد تا مرگ را در خود دارند، و نه گزیده‌ای از موارد سفارشی برای یک آرایه تلویزیونی را. شاید با ایمانمان پارسا شمرده شویم، اما با اعمالمان است که مورد داوری قرار خواهیم گرفت.

اگر قرار بود که تنها این شواهد در نظر گرفته شود، همه ما محکوم به «مرگ» دوم بودیم. دیگر برای کسی چه امیدی باقی بود؟ خدا را شکر، در آن روز دهشتناک دفتر دیگری گشوده خواهد شد. در این دفتر شرح اعمال خود داور بر روی زمین نوشته شده، که این اعمال هم خود وی را از گناه مبرا می‌نماید و هم این قابلیت را بدو می‌بخشد تا بر دیگران داوری کند. این همان «دفتر حیات بره» است (۲۷:۲۱). اما در این دفتر نام کسان دیگری هم که در او زیسته و مرده‌اند نیز آمده، آنانی که به «تاک حقیقی» پیوند خورده و در او مانده‌اند (یوحنا ۱۵:۱-۸). از این رو ایشان میوه‌هایی آورده‌اند که بر تداوم اتحادشان با او گواهی می‌دهند (فیلیپیان ۴:۳؛ مقایسه کنید با متی ۷:۱۶-۲۰). ثمربخش بودن دلیلی بر وفادار بودن است.

در همان روزی که ایشان به مسیح گرویده، توبه کرده و ایمان آوردند، نام‌هایشان در این دفتر درج گردید (عبارت «از بدو آفرینش جهان» در ۸:۱۷ به کسانی اشاره می‌کند که نامشان در دفتر نوشته نشده و صرفاً به معنای «در سراسر تاریخ بشر» است؛ به همین ترتیب در ۸:۱۳ ممکن است عبارت مزبور به ذبح کردن بره مرتبط باشد). نام‌های ایشان از دفتر حیات «زدوده» نشده چراکه «غالب آمده‌اند» (۵:۳).

تنها آنانی که نام‌هایشان هنوز در این دفتر موجود است از «مرگ دوم» و «دریاچه آتش» می‌گیرند. به عبارت دیگر، خارج از مسیح هیچ امیدی وجود ندارد، زیرا «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا محرومند» (رومیان ۳:۲۳). بنابراین انجیل منحصر به فرد است. «در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» (اعمال ۴:۱۲). اما از این رو باید فراگیر باشد: «به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همه خلایق موعظه کنید» (مرقس ۱۶:۱۵؛ مقایسه کنید با متی ۲۸:۱۹؛ لوقا ۲۴:۴۷).

پس نژاد بشری به طور همیشگی به دو گروه تقسیم خواهد شد (متی ۱۳:۴۱-۴۳ و ۴۷-۵۰؛ ۲۵:۳۲-۳۳). مقصد یک گروه از پیش «مهیا» شده است (متی ۴۱:۲۵). دریاچه (یا «دریا») آتش دست کم برای یک هزار سال وجود داشته (مکاشفه ۲۰:۱۹). برای گروه دیگر یک کلان‌شهر «آماده» شده (یوحنا ۲:۱۴)، اما نه زمینی هست که بر آن سکنی گزینند و نه آسمانی بالای سرشان وجود دارد، به جهانی نوین نیاز هست.

فصل‌های ۲۱-۲۲: آسمان بر زمین

با ورود به این بخش پایانی تسلی عظیمی وجود ما را فرامی‌گیرد. جو به طور بارزی دگرگون شده است. ابرهای تیره به کناری زده شده‌اند و خورشید باز در حال درخشیدن است- با این استثنا که آن خورشید قبلی ناپدید شده و جایش را به جلال خدا داده که بسیار درخشان‌تر است (۲۳:۲۱).

این آخرین عمل رستگاری است، که نجات را به کل جهان می‌آورد. این کار «جهانی» مسیح است (متی ۲۸:۱۹؛ اعمال ۳:۲۱؛ رومیان ۸:۱۸-۲۵؛ کولسیان ۱:۲۰؛ عبرانیان ۲:۸)، که همانا نو کردن آسمان و زمین می‌باشد (توجه داشته باشید که در اینجا «آسمان» به معنای فضا است؛ این همان واژه‌ای است که در ۲۰:۱۱ و ۲۱:۱ به کار رفته است). مسیحیان از زمانی که عیسی به دنیای کهنه بازگشت، دارای بدن‌های جدیدی شده‌اند. اکنون زمان آن فرارسیده که محیط زیستی متناسب با این بدن‌های جدید هم بدیشان اعطا گردد.

دو آیه اول واپسین رویا را در هفت رویای پیاپی پوشش می‌دهد که یوحنا به چشم «دید» بود (۱۹:۱۱ تا ۲۱:۲)، که به نوبه خود نقطه اوج واپسین رویداد

تاریخ می‌باشد. در اینجا شاهد چیزی فراتر از یک جهان نوین هستیم. در درون آفرینش «عام» یک آفرینش «ویژه» وجود دارد. درست همان گونه خدا در آفرینش آغازینش «باغی غرس کرد» (پیدایش ۲: ۸)، به همین ترتیب در اینجا هم او دست به طراحی یک «باغ شهر» می‌زند، که حتی ابراهیم هم آن را می‌شناخت و مترصد رسیدن به آن بود (عبرانیان ۱۱: ۱۰).

درست همان گونه که «آسمان و زمین» جدید چنان به نحو محسوسی شبیه آسمان و زمین قدیمند که همان نام‌های قدیم را بر خود دارند، به این شهر هم نام همان شهری داده می‌شود که پایتخت داود بود. اورشلیم در عهد جدید از همان جایگاهی برخوردار است که در عهد جدید داشت. عیسی آن را «شهر پادشاه بزرگ» نامید (متی ۳۵: ۵؛ مقایسه کنید با مزمور ۲: ۴۸). درست در بیرون «دیوارهای آن شهر» بود که وی مرد، برخاست و به آسمان صعود فرمود. و به همین شهر باز خواهد گشت و بر تخت داود خواهد نشست. در دوره سلطنت هزارساله، اورشلیم «آردوگاه مقدسان، یعنی شهر محبوب خدا» خواهد بود (۹: ۲۰).

البته، شهر زمینی در حکم نسخه بدلی و موقتی «اورشلیم آسمانی، شهر خدای زنده» بود، که همه ایمانداران به عیسی، در کنار همه مقدسان عبرانی و فرشتگان، شهروندان آن هستند (عبرانیان ۱۲: ۲۲ - ۲۳). اما این بدان معنا نیست که شهر اصلی به نوعی از واقعیت کمتری نسبت به نسخه بدلش برخوردار می‌باشد، یعنی نسخه بدلی مادی بود و دیگری «روحانی». تفاوت اصلی میان آنها بر سر موقعیت مکانی‌شان می‌باشد. زیرا این موقعیت عوض می‌شود.

شهر آسمانی «از آسمان پایین می‌آید» و بر زمین جدید قرار می‌گیرد. این شهر هم واقعی، یعنی یک سازه مادی خواهد بود. هرچند مواد آن با مواد کنونی فرق خواهد داشت! بدبختانه، از آنجایی که فلسفه افلاتونی آگوستین که به جدایی قلمروهای مادی از معنوی بود، به شدت در کلیسا ریشه دوانیده، پذیرش مفهوم مادی بودن زمین جدید برای کلیسا بسیار دشوار است، و هرگز نمی‌تواند شهری جدید را در ذهن خود جای دهد. معادل بودن مفهوم «روحانی» با «ناملموس» در اندیشه کلیسا، به امیدهای مسیحی به آینده لطمه شدیدی وارد آورده است. این جهان نوین و کلان‌شهرش نسبت به دنیای قدیم از نظر «مادی» هیچ کم و کسری نخواهد داشت.

آیات ۳-۸ توصیفی مشروح از این رویای آخر می‌باشند. این مطالب بی‌درنگ توجه خوانندگان را از آفرینش جدید به آفریننده‌اش برمی‌گردانند. به تغییر گفتار یوحنا که از «دیدم» به «شنیدم» برمی‌گردد، توجه فرمایید. اما این «صدای بلندی» که او شنید، از جانب چه کسی بود؟ او از خدا به صورت سوم شخص و بعد اول شخص یاد می‌کند. به طور قطع گوینده کسی نیست جز مسیح (مقایسه کنید با ۱۵:۱). عبارت «تخت‌نشین» همانی است که در فصل پیش بود (مقایسه کنید ۱۱:۲۰ را با ۵:۲۱). در هر دو زمینه متن مسئله داوری بیان می‌شود و از «دریاچه آتش» ذکری به میان می‌آید (مقایسه کنید ۱۵:۲۰ را با ۸:۲۱). از همه مهم‌تر، آنچه که همانندی این دو را با هم نشان می‌دهد، این «صدا» است که عیسی در پس‌گفتار با آن سخن می‌گوید (مقایسه کنید ۶:۲۱ را با ۱۳:۲۲). با این حال، «تخت خدا و بره» کمی بعد یکی خواهند شد (۱:۲۲).

در اینجا به سه گفتار تکان‌دهنده برمی‌خوریم:

اولی برجسته‌ترین مکاشفه در کل کتاب پیرامون آینده می‌باشد. خود خدا از آسمان به زمین نقل مکان می‌کند! او می‌آید تا با انسان‌ها زندگی کند، آن هم نه دیگر با عنوان «پدر آسمانی‌مان» (متی ۹:۶)، بلکه به عنوان «پدر زمینی‌مان»، و این به صمیمانه‌ترین رابطه‌ای که تا کنون میان انسان و خدا برقرار بوده، خواهد انجامید. از آنجایی که مرگ، غم و درد در سرشت او جایی ندارد، دیگر جایی برای آنها نخواهد بود. دیگر نه از جدایی خبری خواهد بود و نه از اشک. در حاشیه، تنها جای دیگری در کتاب مقدس را که در آن به خدا بر زمین اشاره شده، یادآوری می‌کنیم: گردش عصرگاهی‌اش در باغ عدن (پیدایش ۳:۸). یکبار دیگر کتاب مقدس یک دور کامل را طی می‌کند.

دومی اعلام «اینک همه چیز را نو می‌سازم» است (مکاشفه ۵:۲۱). در اینجا نجار اهل ناصره ادعا می‌کند که مانند گذشته (یوحنا ۳:۱؛ عبرانیان ۲:۱)، آفریننده جهانی نوین است. کار او به بازآفرینی آدمیان محدود نمی‌شود، هرچند که این هم «خلقت تازه‌ای» است (دوم قرنتیان ۵:۱۷). او همه چیز را نو می‌سازد.

پیرامون واژه «نو» بحث قابل ملاحظه‌ای سر گرفته است. «نو» یعنی چقدر نو؟ این جهان «نو» آیا همان جهان کهنه است که «نو شده» یا اینکه کاملاً نو و از زورق درآمده است؟ یقیناً برای «نو» در زبان یونانی دو واژه جداگانه وجود دارد:

(*kainos* و *eos*)، اما این دو تا اندازه‌ای با هم مترادف می‌باشند و کاربرد اولی در اینجا حق مطلب را چنان که باید ادا نمی‌کند. اشاراتی که به «نابود شدن به وسیله آتش» جهان کهنه (دوم پطرس) و «سپری شدن» آن (مکاشفه ۱:۲۱) شده، حاکی از ریشه‌کنی و نابودی کامل است تا تغییر شکل دادن به آن. اما فرایند از پیش - با رستاخیز عیسی - آغاز شده است. بدن «کهنه» او درون کفن محو گردید و او با بدنی نو و «جلال یافته» از مردگان برخاست (فیلیپیان ۳:۲۱)؛ همچنین نک. کتاب دیگرم، توضیح رستاخیز (ساورین وورلد، ۱۹۹۳). «ارتباط» دقیق میان دو بدن در تاریکی قبر پنهان است، اما آنچه در آنجا اتفاق افتاد، روزی در مقیاس جهانی روی خواهد داد.

سومی معانی ضمنی و کاربردی این آفرینش جدید را برای خوانندگان مکاشفه شرح می‌دهد (توجه داشته باشید که باید به یوحنا یادآوری کنند که آنچه را شنیده بنویسد، زیرا «این سخنان درخور اعتماد و راست است»؛ ۵:۲۱). از جنبه مثبت به کسانی که جوای «آب حیات» هستند وعده می‌دهد که عطششان فروخواهد نشست (۶:۲۱؛ ۶:۲۲ و ۱۷). اما اینان باید بر زندگی «غالب آیند» تا بتوانند در زمین جدید میراثی ببرند و در آن از رابطه خانوادگی با خدا بهره‌مند گردند.

از جنبه منفی این هشدار وجود دارد که هر کس غالب نیاید، و بزدل و بی‌ایمان و مفسد و آدمکش و بی‌عفت و جادوگر و بت‌پرست و دروغگو باشد، نه تنها هرگز سهمی از این میراث نخواهد برد، بلکه فرجامش «دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد» خواهد بود. این همان مرگ دوم می‌باشد (۸:۲۱). لازم است این را هم خاطر نشان سازیم که این هشدار مانند جاهای دیگر این کتاب، به ایمانداران سرکش و نافرمان داده شده، نه بی‌ایمانان. اکثر هشدارهای قبلی عیسی در مورد دوزخ، خطاب به شاگردن خودش بودند، نه گناهکاران (نک. کتاب من، راه دوزخ، هادر و ستاوتون، ۱۹۹۲).

در اینجا فرشته‌ای یوحنا را برای گردش در اورشلیم جدید و زندگی در آن راهنمایی می‌کند (ایده‌ای که در پی آن می‌آید، «تلخیص» می‌است از زندگی در اورشلیم «کهنه» در دوره سلطنت هزارساله که آنقدر عجیب و غریب است که نمی‌توانیم به سادگی از کنارش بگذریم؛ آیه ۱۰ به روشنی آیه ۲ را شرح و بسط می‌دهد). توصیف آرایه شده مبهوت‌کننده است، به طوری که واژگان از ادای حق

مطلب قاصرند، به طوری که پرسشی بنیادین مطرح می‌گردد: این توصیف را تا چه اندازه باید تحت‌اللفظی و تا چه اندازه نمادین تلقی کرد؟ از یک سو، به نظر می‌رسد که درست نباشد اگر آن را تماما و موبه‌مو تحت‌اللفظی بگیریم. یوحنا به وضوح به توصیف چیزهایی می‌پردازد که غیرقابل توصیفند (پولس هم زمانی که می‌خواست واقعیات آسمانی را نشان دهد با همین مشکل روبرو بود؛ دوم قرنتیان ۴:۱۲). دقت کنید که چند بار واژه‌هایی را که برای قیاس به کار می‌روند («مانند» و «همچون» در ۱۱:۲۱ و ۱۸ و ۲۱؛ ۱:۲۲) را مورد استفاده قرار می‌دهد. با این وجود همه تشبیهات تنها تقریبی و مسلما ناکافی هستند. اما واقعیاتی که در اینجا به طور ناقص به تصویر کشیده شده‌اند باید شگفت‌انگیزتر باشند، و نه برعکس.

از سوی دیگر، اگر همه چیز را سراسر نمادین فرض کنیم، این کار هم اشتباه خواهد بود. اگر در این جهت هم راه افراط را در پیش بگیریم، کل تصویر به یک فضای غیرواقعی «روحانی» تبدیل خواهد شد، که نمی‌تواند در مورد «زمین جدید» به عنوان یک مکان دقیق و روشن حق مطلب را ادا نماید.

مشکل زمانی بالا می‌گیرد که این پرسش مطرح شود: آیا اورشلیمی جدید نماینده یک مکان است یا یک قوم؟ این پرسش از آنجا ناشی می‌شود که اورشلیم جدید «عروس» نامیده شده، که پیشتر (در ۷:۱۹-۸) نشان‌دهنده یک قوم، یعنی کلیسا، بود. پیش از هر چیز، این تنها یک تشبیه است (در ۲:۲۱؛ «همچون یک عروس») و هر کسی که تا کنون در یک عروسی یهودی شرکت کرده باشد، می‌تواند به شباهت لباس‌های رنگارنگ و آراسته به جواهرات عروس با این توصیف پی ببرد. با این حال، جلوتر که می‌رویم این شهر به طور مشخص معرفی می‌شود: «عروس، یعنی همسر بره» (۹:۲۱). فرشته که وعده داده بود «عروس» را به یوحنا نشان دهد، شهر را به او نشان می‌دهد (۱۰:۲۱) هرچند رویا به سویی پیش می‌رود که زندگی ساکنان آن شهر را مکشوف سازد (۲۱:۲۴-۵:۲۲).

پاسخ این معضل برای یهودیان آشکارتر است تا برای مسیحیان. «اسرائیل»، عروس یهوه، همیشه یک قوم و یک مکان بوده، که همواره به طور جدایی‌ناپذیری به هم تنیده بوده‌اند، از این رو همه وعده‌های نبوتی مربوط به احیای نهایی قوم به سرزمینشان هم مربوط می‌شد. مسیحیان در مقایسه، مردمانی هستند بدون مکان،

بیگانه، زایر، که موقتا رحل اقامتی افکنده‌اند، به عبارتی دیگر «پراکنده‌گان» جدید از قوم خدا که به اسارت آورده شده‌اند (یعقوب ۱:۱؛ اول پطرس ۱:۱). «خانه» ما آسمان است. اما در آخر قرار است که آسمان هم پایین بیاید. یهودیان و غیریهودیان در یک مکان با هم قوم خدا را تشکیل خواهند داد. از این رو است که نام ۱۲ سبط و ۱۲ رسول بر شهر نوشته می‌شود (۱۲:۲۱-۱۴).

این یکی شدن یهود و غیریهود، و نیز یکی شدن آسمان و زمین، شالوده غایت مقصود خدا را که «همه چیز را، خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در یکی یعنی مسیح گردآورد» (افسیسیان ۱:۱؛ کولسیان ۲:۱)، تشکیل می‌دهد. بنابراین «عروس» که هم در خودش و هم با داماد یکی می‌شود، به یک قوم و نیز به مکانی که این قوم در آن زندگی می‌کنند اطلاق می‌گردد. و چه مکانی خواهد بود آنجا!

پر واضح است که اندازه‌گیری‌ها اهمیت دارند، چراکه همگی مضربی از عدد ۱۲ هستند. *اندازه* بسیار عظیم است. بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر درازا و پهنا و بلندا؛ شهر اکثر قسمت‌های اروپا را می‌پوشاند و اگر ماه کره‌ای توخالی بود، این شهر در آن جای می‌گرفت. به عبارت دیگر، آنقدر جادار هست که همه قوم خدا را در خود جای دهد. شکل آن نیز حایز اهمیت است، بیشتر به یک مکعب می‌ماند تا یک هرم، و نشان می‌دهد که در آن «شهر مقدس» به شکل «قدس‌الاقداس» مکعبی شکلی که در خیمه اجتماع و معبد ساخته شده بود، بنا می‌گردد. دیوارها بیش از آنکه برای دفاع از درون باشند، برای تعیین حدود از بیرون کشیده شده‌اند، چراکه دروازه‌ها همیشه بازند. هیچ خطری وجود ندارد که ساکنان شهر را تهدید کند و ایشان می‌توانند آزادانه و در هر زمان بیرون بروند و بازگردند.

مصلح به کار رفته در ساخت و ساز آن را از پیش می‌شناسیم، اما چنان جواهرات کمیاب و گرانبهایی هستند که تنها نیم‌نگاهی از آسمان را به معرض دید ما می‌گذارند. فهرستی که در اینجا آرایه شده یکی از برجسته‌ترین دلایل اثبات الهام الهی این کتاب باشد. اکنون که می‌توانیم نوری «خالص‌تر» (پولاریزه یا لیزر) تولید کنیم، کیفیتی ناشناخته از سنگهای گرانبها برایمان آشکار شده است. وقتی برش‌های نازک در نور پولاریزه شده متقاطع پدیدار می‌شوند (مانند زمانی که دو عدسی عینک آفتابی در زاویه‌های درست روی هم می‌افتند)، می‌بینیم که دو

گونه متمایز از سنگها وجود دارند. یکی سنگهای «ایزوتوپی» که همه رنگ خود را از دست می‌دهند، زیرا برای درخشش خود به پرتوهای درهم و برهم وابسته‌اند (مانند الماس‌ها، یاقوت‌ها و گارنت‌ها). سنگهای «آیزوتوپی» که صرف نظر از اینکه منبع اصلی نور چه رنگی بوده، همه رنگ‌های رنگین‌کمان را در الگوهای خیره‌کننده ایجاد می‌کنند. همه سنگهای اورشلیم جدید به این طبقه دوم تعلق دارند! هیچکس نمی‌توانسته در زمان نگارش مکاشفه از چنین شناختی برخوردار بوده باشد- به جز خود خدا!

دیگر ویژگی حیرت‌آور این توصیف آن است که تنها در ۳۲ آیه بیش از ۵۰ اشاره به عهد عتیق گنجانیده شده است (عمدتاً از پیدایش، مزامیر، اشعیا، حزقیال و زکریا). در واقع، هر ویژگی اصلی، تحقق یکی از امیدهای یهودی است که به صورت نبوت بیان شده بود. این در عین حال نشان می‌دهد که همه نبوت‌های عهد عتیق و عهد جدید از یک منشأ سرچشمه می‌گیرند (اول پطرس ۱:۱۱؛ دوم پطرس ۱:۲۱). مکاشفه نقطه اوج کل کتاب مقدس است.

شگفت‌انگیزی است که خیل فرشتگان برای زندگی به ساکنان شهر می‌پیوندند. شاید بزرگترین اختلاف اورشلیم «جدید» با «قدیم» این باشد که در آن از معبد که مرکز ویژه پرستش (یا حتی زمان ویژه پرستش؟) است، خبری نخواهد بود. همه شهر معبد او است، که در آن فدیة شدگان «شبان‌روز او را خدمت می‌نمایند» (مکاشفه ۷:۱۵)، و حاکی از این است که همچون زمانی برای آدم چنین بود، یکبار دیگر کار و پرستش به هم می‌آمیزند (پیدایش ۲:۱۵؛ خدا به آدم فرمود که باید به خاطر پرستش یک روز از هفته را اختصاص بدهد).

فرهنگی بین‌المللی به شهر غنا خواهد بخشید (مکاشفه ۲۱:۲۴-۲۶). دیگر هیچگاه به رفتارهای خلاف اخلاق آلوده نخواهد شد (۲۱:۲۷). از این جهت است که نام ایمانداران سازشکار در معرض خطر زوده شدن از «دفتر حیات بره» قرار دارد. (۳:۵؛ ۲۱:۷-۸).

نهر و درخت حیات سلامت همیشگی را تضمین می‌نمایند. همچون آغاز آفرینش، خوراک انسان را میوه تشکیل خواهد داد، نه گوشت (پیدایش ۱:۲۹)، هرچند پیش از آن هیچ الزامی برای گیاه‌خوار بودن وجود نداشت (پیدایش ۹:۳؛ رومیان ۲:۱۴؛ اول تیموتائوس ۴:۳).

از همه مهم‌تر، مقدسان در حضور خدا زندگی خواهند کرد. ایشان به راستی روی او را خواهند دید، امتیازی که پیش از آن تنها به اندک‌شماری افراد داده شده بود (پیدایش ۳۰:۳۲؛ خروج ۱۱:۳۳) نه به همه (اول قرن‌تیان ۱۲:۱۳). آنان «برای ابد فرمانروایی خواهند نمود»، لابد بر آفرینش جدید و نه بر یکدیگر، چنانکه در ابتدا هم قصد همین بود (پیدایش ۲۸:۱). بدین ترتیب است که به آفریدگارشان «خدمت» خواهند نمود.

یکبار دیگر، لازم است تأکید کنیم که خدا بشر را به آسمان نمی‌برد تا برای همیشه با خداوندش باشد؛ خود وی به زمین می‌آید تا برای همیشه با ایشان زندگی کند. اورشلیم جدید به طور همزمان هم جایگاه سکونت جاودانی خدا و هم انسان است.

چونان گذشته به یوحنا یادآوری می‌شود که همه اینها را بنویسد. اینکه حواس او از نگارش پرت شود، کاملاً قابل درک است!

«پسگفتار» یا کلام پایانی (مکاشفه ۷:۲۲-۲۱) هماهنگی زیادی با «پیشگفتار» (۱:۱-۸) دارد. همان عنوانی که در یکی برای خدا و مسیح به کار برده شده بود در دیگری هم دیده می‌شود (۸:۱؛ ۱۳:۲۲). این کلام تشویق‌آمیز پایانی سراسر تثلیث‌باورانه است: خدا، بره و روح جملگی حضور دارند.

تأکیدی شدید بر این واقعیت به چشم می‌خورد که زمان کوتاه است. عیسی «به زودی» می‌آید (۷:۲۲ و ۱۲ و ۲۰). این واقعیت که از زمان گفته شدن این سخنان سده‌ها گذشته، نباید به آسودگی خاطر خوانندگان منجر گردد؛ ما به «آنچه که می‌باید به زودی به وقوع بپیوندد» باید خیلی نزدیک‌تر باشیم (۶:۲۲).

هنوز روز فرصت باقی است. هنوز تشنگان می‌توانند به رایگان از آب حیات بنوشند (۱۷:۲۲). اما اکنون زمان گزینش است. زمانی می‌رسد که مسیر اخلاقی زندگی ما برای همیشه تعیین می‌شود و دیگر راه بازگشتی نیست (۱۱:۲۲). فرعون هفت مرتبه دل خود را در برابر خداوند سخت ساخت، تا کار به جایی رسید که سه بار بعدی خود خدا دل او را سخت نمود (خروج ۷-۱۱؛ رومیان ۹:۱۷-۱۸). زمانی خواهد آمد که این اتفاق برای همه آنانی که از اراده او سر باز می‌زنند و ناطاعتی می‌کنند، خواهد افتاد.

در پایان مردم تنها به دو دسته تقسیم خواهند شد: آنانی که «ردای خود را

می‌شویند» (۱۴:۲۲؛ مقایسه کنید با ۱۴:۷) و بدین ترتیب وارد شهر می‌گردند - و آنانی که مانند سگ‌های ولگرد خاور میانه امروزی، بیرون می‌مانند (۱۵:۲۲). این سومین باری است که از اعمال زشت و زنده‌ای که از کنندگانش سلب صلاحیت می‌کند، در این فرجام حیرت‌آور فهرستی آورده می‌شود (۸:۲۱ و ۲۷؛ ۱۵:۲۲)، گویی هرگز نباید به خوانندگان اجازه داد که از یاد ببرند جلال آینده به طور خودکار و صرف اینکه به عیسی ایمان دارند و به کلیسایی تعلق دارند نسبیشان نخواهد شد، بلکه این جلال از آن کسانی است که «برای رسیدن به خط پایان می‌کوشند، تا جایزه‌ای را به دست آورند که خدا برای آن ایشان را در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است» (فیلیپیان ۱۴:۳) و آنانی که «سخت می‌کوشند ... مقدس باشند، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید» (عبرانیان ۱۲:۱۴):

یکی از راه‌های دیگری که ایمانداران ممکن است آینده را از دست بدهند، دستکاری کردن کتاب مکاشفه است، خواه با افزودن مطلبی به آن باشد و خواه با کاستن مطلبی از آن. از آنجایی که این کتاب «نبوت» است، چراکه خدا از طریق خادمش سخن می‌گوید، دست بردن در آن به هر نحو هتک حرمت نمودن از کلام خداست و این کار مستوجب شدیدترین مجازات‌ها می‌باشد. بعید است که ایمانداران حتی زحمت این کار را به خود بدهند. بیشتر احتمال این کار از جانب کسانی می‌رود که وظیفه شرح و تفسیر این کتاب را برای دیگران بر دوش می‌گیرند. خدا به این نگارنده حقیر رحم کند که مبادا دست به چنین تخلفی بزند!

اما نکته آخر این کتاب مثبت است، نه منفی، و همه در یک واژه خلاصه می‌شود: «بیا!»

از یک سو، این دعوت از لبان کلیسا خطاب به جهان، یعنی «هر کس» که به انجیل لیبیک بگوید بیرون می‌آید (مکاشفه ۱۷:۲۲؛ مقایسه کنید با یوحنا ۳:۱۶). از سوی دیگر، این گفتار خطاب به خداوند است: «آمین، بیا ای خداوند عیسی» (۲۰:۲۲).

این درخواست دوپهلوی ویژگی عروس راستینی است که به وسیله روح‌القدس برانگیخته می‌شود (۱۷:۲۲) و فیض خداوند عیسی را تجربه می‌کند (۲۱:۲۲). همه مقدسان خطاب به دنیای مرتد و آنانیکه به سوی خداوند بازگشته‌اند، بانگ

برمی آورند: «آمین!».

محوریت مسیح

این واپسین کتاب کتاب مقدس «مکاشفه عیسی مسیح» نام دارد (۱:۱). از دو جهت می توان به وجه اضافی این عبارت پی برد: این مکاشفه /ز او یا درباره اوست. شاید هر دو مفهوم مورد هدف بوده باشد. در هر صورت اوست که در محوریت پیغام قرار دارد.

اگر موضوع این کتاب پایان جهان باشد، همان گونه که او «آغاز (ابتدا)» بود، «پایان (انتهای)» هم خود اوست (۱۳:۱۲). نقشه خدا آن است که «همه چیز را در یکی یعنی مسیح گردآورد» (افسیسیان ۱:۱۰).

پیشگفتار و پسگفتار، هر دو بر بازگشت او سیاره زمین متمرکز می باشند (۱:۷؛ ۲۰:۲۲). محور و مداری که تاریخ آینده، از بدتر شدن به سوی بهتر شدن پیرامونش می گردد، بازگشت او می باشد (۱۱:۱۹-۱۶).

او «همین عیسی» (اعمال ۱:۱۱) است که بازخواهد گشت. او بره خداست که برای بار نخست آمد تا «گناه جهان را بردارد» (یوحنا ۱:۲۹). در سرتاسر مکاشفه بره را در حالی می بینیم که گویی «ذبح شده باشد» (۶:۵). شاید اثر زخمها هنوز بر سر، پهلو، پشت، دستان و پاهایش قابل رویت باشند (یوحنا ۲۰:۲۵-۲۷). به کرات یادآوری می کند که خون او برای فدیة انسانها از هر گونه اش، ریخته شد (۵:۹؛ ۱۴:۷؛ ۱۱:۱۲).

با این حال عیسای مکاشفه با آن مرد اهل جلیل تفاوت های بسیاری هم دارد. نخستین باری که یوحنا، این نزدیکترین شاگردش (یوحنا ۲۰:۲۱)، او را می بیند چنان مقهور هیبت وی می گردد که چونان مرده ای نقش زمین می گردد. پیشتر به موهای چون برف سپیدش، چشمان مشتعلش، زبان تیز و برنده اش، روی درخشانش و پاهای صیقلی شده اش اشاره کردیم.

گرچه در اناجیل بارقه هایی از خشم عیسی را دیده ایم (مرقس ۳:۵؛ ۱۰:۱۴؛ ۱۵:۱۱)، «غضب» پایدار او در مکاشفه به دل هر انسانی هراس می افکند، به طوری که ترجیح می دهند کوهها و صخره ها بر سرشان خراب شوند، اما چشم در چشم او ندوزد (۶:۱۶-۱۷). این دیگر همان «عیسای آرام و سربه زیر و صبور» نیست.

هرچند خود این توصیفی که از عیسی می‌شود در هر جا قدری شک‌برانگیز می‌باشد، اما برای اینجا به طور اخص نامناسب می‌باشد.

بسیاری بر این باورند که عیسی به صلح‌دوستی موعظه می‌کرد و عمل می‌نمود، در صورتی که وی دقیقا بر خلاف آن پندار تأکید داشت: «گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه آمده‌ام تا شمشیر بیاورم» (متی ۳۴:۱۰؛ لوقا ۱۲:۵۱). البته، از سخنان وی می‌توان تعبیر «روحانی» نمود، اما توجیه این سخنان در مکاشفه بسیار آسانتر است، آنجایی که طبیعی‌ترین برداشت از کشمکش نهایی صورتی کاملا مادی به خود می‌گیرد.

عیسی سوار بر اسب جنگی از آسمان فرود می‌آید، نه سوار بر الاغ صلح (زکریا ۹:۹؛ مکاشفه ۱۹:۱۱؛ مقایسه کنید با ۲:۶). ردای او «آغشته به خون» است (۱۳:۱۹)، اما نه خودش. گرچه تنها شمشیری که با خود دارد زبانش است، اما اثر به کارگیری آن چنان زیاد است که هزاران پادشاه، سردار و مردان بزرگ (اعم از داوطلب و سرباز اجباری) را از دم تیغ می‌گذرانند، زیرا این همان زبانی است که زمانی باعث خشک شدن درخت انجیر شده بود (مرقس ۱۱:۲۰-۲۱).

در اینجا عیسی آشکارا به صورت فردی به تصویر کشیده می‌شود که دست به کشتاری جمعی می‌زند، به طوری که لازم است پرندگان مردارخوار برای پاک کردن این توده کشتگان بیابند! این تصویر برای پرستندگان محترمی که عادت کرده‌اند او را با در حالی ببینند که از پشت شیشه‌های پر از لکه پنجره با مهربانی بدیشان خیره شده است، تکان دهنده خواهد بود. برای آنانی که در تقویم کلیسایی خود هفته‌های بازگشت (Advent = چهار یکشنبه مانده به عید میلاد مسیح - م) مسیح را به پا می‌دارند و او را در هیئت نوزادی بی‌پناه به تصویر می‌کشند، تکان دهنده‌تر خواهد بود. او دیگر هیچگاه بدان صورت ظاهر نخواهد شد.

آیا عیسی عوض شده؟ می‌دانیم که گذر ایام و بالا رفتن سن و سال برخی آدمها را پخته می‌کند، اما دیگران را شرورتر و حتی بداندیش‌تر می‌سازد. آیا در طی سده‌ها در مورد او هم چنین اتفاقی افتاده است؟ زبانم لال!

این مأموریت اوست که عوض می‌شود، نه شخصیت یا خصوصیت اخلاقی‌اش. نخستین دیدار او از زمین برای آن بود که «گمشده را بجوید و نجات بخشید» (لوقا ۱۹:۱۰). او به جهان نیامده بود تا «جهانیان را محکوم کند، بلکه تا به واسطه او

نجات یابند» (یوحنا ۳: ۱۷). آمده بود تا به بشر این فرصت را عطا فرماید تا پیش از آنکه همه از گناه به هلاکت برسند، از گناهان خویش جدا شوند. بازگشت یا دیدار دوم او از زمین باری مقصودی کاملاً مخالف اولی خواهد بود - هلاک کردن به جای نجات بخشیدن، تنبیه کردن به جای بخشودن، و همان گونه که در اعتقادنامه رسولان و اعتقادنامه نیقیه آمده: «داوری کردن بر زندگان و مردگان».

این دیگر تبدیل به یک کلیشه شده که عیسی «گناه کاران را دوست دارد، اما از گناه بیزار است». قسمت اول این جمله در نخستین باری که عیسی به دنیا آمد، کاملاً مشهود بود؛ اما قسمت دوم آن در هنگام بازگشت اوست که پدیدار می‌گردد. آنانی که از گناهانشان دست نمی‌کشند، باید با پی‌آمدهایش هم روبرو گردند. در عین حال، «پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آنها هر چه را که در پادشاهی او باعث گناه می‌شود و نیز تمام بدکاران را جمع خواهند کرد» (متی ۱۳: ۴۱). این «جمع کردن» به همان اندازه که منصفانه است، تمام عیار هم هست، و به همان اندازه که برای بی‌ایمانان به کار برده می‌شود، برای ایمانداران هم کاربرد دارد (همان گونه که پولس در رومیان ۲: ۱-۱۱ تعلیم می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که «خدا تبعیض قایل نمی‌شود»).

یکبار دیگر لازم است به خاطر داشته باشیم که کتاب مکاشفه منحصرآ ایمانداران «تولد تازه یافته» را مورد خطاب قرار می‌دهد. توصیف‌هایی که از مخالفت‌های شدید وی با ارتکاب گناه ارایه می‌کند بدین منظور هستند که در «مقدسان» ترسی سودمند برانگیزد تا ایشان «احکام خدا و ایمان به عیسی را حفظ کنند» (۱۲: ۱۴). برای کسانی که فیض خداوند ما عیسی مسیح را چشیده‌اند، خیلی آسان است که فراموش نمایند که او داور ایشان نیز خواهد بود (دوم قرنتیان ۵: ۱۰). آنانی که او را به عنوان دوست و برادر خود شناخته‌اند (یوحنا ۱۵: ۱۵؛ عبرانیان ۲: ۱۱) بیشتر مستعد می‌باشند که خصوصیات چالش‌برانگیز او را نادیده بینگارند. دست کم، او شایسته «ستایش و حرمت، و جلال و قدرت، تا ابد می‌باشد» (۱۳: ۵).

از ۲۵۰ نام و عنوانی که در کلام خدا به عیسی داده شده، شمار قابل ملاحظه‌ای در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند و برخی از آنها منحصر به فرد می‌باشند و در هیچ جای دیگر کتاب مقدس یافت نمی‌شوند. او اول و آخر، ابتدا و انتها، الف و یا است. او فرمانروای آفرینش خداست. *رابطه او با جهان هستی ما چنین است. خود*

او در امر آفرینش درگیر بوده، اکنون مسئول تداوم آن است و آن را به کمال خواهد رسانید (یوحنا ۱:۳؛ کولسیان ۱:۱۵-۱۷؛ عبرانیان ۱:۱-۲).

او شیر سبط یهودا و ریشه (و ذریت) داود است. *این رابطه او با اسرائیل، قوم برگزیده خدا است.* او بود و هست و خواهد بود، ماشیح یهود.

او قدوس و حق، امین و راست، شاهد امین و راستین است. او که مرده بود و اکنون تا ابد زنده خواهد بود، او که کلیدهای مرگ و جهان مردگان را در دست دارد. این هم *رابطه او با کلیسا* را توضیح می‌دهد. آنان باید شدت اشتیاق او را به راستی به یاد داشته باشند، که منظور گرایش او به واقعیت و صداقت، و مخالفتش با ریاکاری است.

او شاه شاهان و رب ارباب است. او ستاره درخشان صبح است، او که در هنگام افول دیگر ستارگان (از جمه ستارگان پاپ و سینما!) همچنان به درخشش خود ادامه می‌دهد. *این رابطه او با دنیا* است. روزی سراسر جهان به اقتدار او گردن خواهند نهاد.

بسیاری از این عناوین با فرمول آشنای انجیل یوحنا آغاز می‌شود: «من هستم». این تنها یک ادعای شخصی نیست. عبارت مزبور بیشتر به نامی می‌ماند که خدا خودش را با آن معرفی نمود و زمانی که عیسی آن را برای خود به کار برد، بی‌درنگ تلاش‌هایی برای کشتن و نهایت مصلوب کردن او صورت گرفت (یوحنا ۵:۵۸-۵۹؛ مرقس ۱۴:۶۲-۶۳). منظور او از این کار آن بود که برابری‌اش با خدا و سهم داشتنش در الوهیت را که در مکاشفه از سوی پدر و تأیید شده نشان دهد و پسر هم دقیقاً همان عنوان‌ها را ادعا می‌کند: برای مثال: «الف و یا» (۱:۸ و ۲۲:۱۳). دنیا دارد به پایان خود می‌رسد، اما این پایان شخصی است نه غیرشخصی. در واقع این پایان یک شخص است. عیسی پایان و انتهاست.

برای بررسی مکاشفه پیش از هر چیز باید توجه داشت که کشف اینکه دنیا دارد به سوی چه می‌رود، در واقع از دست دادن نکته اصلی می‌باشد. جوهر پیغام مکاشفه این است که دنیا دارد به سوی چه می‌رود، یا به عبارت دیگر چه کسی دارد به سوی دنیا می‌آید.

مسیحیان به راستی تنها کسانی هستند که مشتاق فرارسیدن «پایان» هستند، و هر نسل این امید را در دل دارد که در طول زندگی خودش اتفاق بیفتد. برای آنان

«پایان» یک رویداد نیست، بلکه یک شخص است. ایشان مشتاقانه انتظار «او» را می‌کشند، نه «آن» را.

ایه یکی مانده به آخر (۲۰:۲۲) دربرگیرنده همان چکیده شخصی از کل کتاب است: «آن که بر این امور شهادت می‌دهد، چنین می‌گوید: آری، به زودی می‌آیم». از سوی آنانی که این پیغام را فهمیده‌اند، تنها یک واکنش ابراز می‌گردد: «آمین. بیا، ای خداوند عیسی.»

مزایای بررسی

بیشتر خاطر نشان نمودیم مکاشفه تنها کتاب کتاب مقدس است که هم خوانندگان خود را برکت می‌دهد و هم آنانی را که در آن دست می‌برند لعنت می‌کند (۱:۳؛ ۱۸:۲۲ - ۱۹). به جهت خلاصه کردن مطلب، در زیر ده مزیت ناشی از خبره شدن در پیغام این کتاب را فهرست کرده‌ایم، که همه آنها برای داشتن یک زندگی مسیحی اصیل مفید می‌باشند.

۱- تکمیل‌کننده کتاب مقدس

دانشجوی کتاب مقدس در میان گذاردن معرفت خدا «آخر را از ابتدا» آغاز می‌نماید (اشعیا ۴۶:۱۰). اکنون داستان کامل است. پایان خوش آشکار شده. داستان عاشقانه با وصال و شروع یک رابطه واقعی خاتمه می‌یابد. بدون آن، کتاب مقدس ناقص می‌بود. آنوقت کتاب مقدس را «کتابی مثله شده (بدون پایان)!» می‌شناختند. شباهت‌های خیره‌کننده میان نخستین و واپسین صفحات کلام خدا (مثلا درخت حیات) به آنچه که در میانه این کتاب آمده معنا و مفهوم می‌بخشند.

۲- دفاعیه‌ای بر ضد بدعت

اغلب پیروان فرقه‌ها و کیش‌های رمزی که زنگ خانه‌های ما را به صدا درمی‌آورند، روی مکاشفه بنا شده‌اند. شناخت ظاهری آنان از مکاشفه کسانی را که اهل کلیسا رفتن هستند اما به دلیل فقدان تعالیم (و البته معلمانی که از مکاشفه شناخت درستی داشته باشند) هرگز شناخت درستی از این کتاب به دست نیاورده‌اند، سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد. ایشان نمی‌توانند تفسیرهای آرایه شده از سوی این فرقه‌ها را، که حتی ممکن است بسیار عجیب و غریب هم باشند، به چالش بکشند.

تنها دفاع راستین داشتن شناختی برتر است.

۳- تفسیری از تاریخ

داشتن آگاهی‌های سطحی از امور جاری ممکن است هر کسی را برای تعیین مسیری مشخص دچار سردرگمی کند. از آنجایی که رویدادهای آینده بر وقایع پیش از خود سایه می‌افکنند، دانشجویی که کتاب مکاشفه را مورد بررسی قرار می‌دهد میان آنها و رویدادهای کنونی جهان پی به ارتباط‌های حیرت‌آوری می‌برد. مانند اینکه به روشنی می‌بیند که وقایع مستقیماً به سوی تشکیل یک حکومت جهانی و اقتصادی جهانی پیش می‌روند. هر واعظی که کتاب را به صورت منظم و سیستماتیک تفسیر می‌کند از سوی شاگردان یا مخاطبان خود اخبار مرتبط و بریده روزنامه‌های بیشتری دریافت می‌نماید.

۴- مبنایی برای امید

همه چیز بر طبق نقشه پیش می‌رود، نقشه خدا. او هنوز بر تخت خود نشسته، امور و وقایع را به سوی انتها، یعنی عیسی هدایت می‌کند. مکاشفه به ما این اطمینان را می‌بخشد که نیکی بر بدی غلبه خواهد یافت، مسیح بر شیطان پیروز می‌شود و مقدسان روزی بر جهان فرمان خواهند راند. سیاره ما از هر آلودگی، چه مادی و چه اخلاقی پاک خواهد شد. حتی جهان هم بازیافت خواهد شد. در توفان‌های زندگی این امید در حکم «به منزله لنگری محکم و ایمن برای جان ماست» (۱۹:۶). شرک، دوری از روحانیت و دنیا زدگی و انسان‌گرایی (= اومانیزم) در ظاهر مبانی خوبی به نظر می‌رسند. روزهای آنها هم به شماره افتاده است.

۵- انگیزه‌ای برای بشارت

دیگر از این نمی‌توان توصیفی روشنتر از سرنوشتی که در انتظار نژاد بشری خواهد بود- آسمان و زمین جدید یا دریاچه آتش، شادی ابدی یا عذاب ابدی- سخن گفت. فرصت برای گزینش تا بی‌نهایت ادامه نخواهد یافت. روز داوری باید فرابرسد و هر یک از اعضای جامعه بشری باید پاسخگو باشد. اما روز نجات هنوز بر جای خود باقی است: «هر که تشنه است بیاید؛ و هر که طالب است، از آب حیات

به رایگان بگیرد» (۱۷:۲۲). دعوت به «آمدن» همزمان از سوی «روح و عروس [یعنی کلیسا]» صادر می‌شود.

۶- محرکی برای پرستش

مکاشفه پر است از پرستش، سرود و بانگ بسیاران. در آن سرود اصلی وجود دارد، که در طی اعصار، از مسایه (= مسیحا- م) هندل گرفته تا «سرود نبرد جمهوری» («چشمان من جلال آمدن خداوند را مشاهده می‌کند»)، الهام‌بخش سروده‌های بزرگی بوده‌اند. پرستش مستقیماً خدا و بره را هدف قرار می‌دهند، نه روح‌القدس را؛ و نه هرگز فرشتگان را. «بنابراین ما هم به همراه فرشتگان و رؤسای فرشتگان، فریاد سر داده نام قدوس تو را می‌ستاییم ...»

۷- یادزهری در برابر دنیوی بودن

انسان به آسانی می‌تواند گرفتار «ذهنی زمینی» شود. همان گونه که ویلیام وردزورث (William Wordsworth) به ما یادآور می‌شود:

دنیا برای ما بیش از اندازه زیاد است، دیر یا زود،
به دست می‌آوریم و از دست می‌دهیم، نیروهایمان را تلف می‌نماییم،
کمتر چیزی در طبیعت هست که از آن ما باشد.

مکاشفه به ما می‌آموزد که بیشتر به خانه جاودانی‌مان بیندیشیم تا این «سرای سپنج» و گذرا، و بیشتر در اندیشه بدن جدید رستاخیز یافته خود باشیم تا این کالبد کهنسال و فرسوده‌مان.

۸- مشوقی برای دیندار بودن

اراده خدا برای حال ما تقدس و برای آینده شاد زیستن است، نه چنانکه بسیاری آرزومندش هستند، برعکس. اگر می‌خواهیم که از مصائب کنونی جان به در ببریم، بر وسوسه درونی و جفای بیرونی غالب آییم، تقدس امری ضروری است. مکاشفه با یادآوری اینکه خدا «قدوس، قدوس، قدوس» است (۸:۴) و تنها مردمان «مقدس» در رستاخیز اول، زمانی که عیسی بازمی‌گردد سهیم خواهند بود (۶:۲۰)، ما را از غفلت، خودپسندی و بی‌تفاوتی بیرون می‌آورد. کل کتاب، اما به طور ویژه هفت

نامه‌ای که در آغاز آن آورده شده‌اند، مؤید این اصل می‌باشد که «بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید» (عبرانیان ۱۲:۱۴).

۹- آمادگی‌ای برای جفا

به طور مسلم، هدف بنیادین در نگارش مکاشفه همین بوده است. این پیغام با وضوح و رسایی هرچه تمامتر مسیحیانی را که به خاطر ایمانشان در رنج هستند تحت تأثیر قرار داده، ایشان را تشویق می‌کند تا «تحمل کنند» و «غالب آیند»، تا از این رهگذر نام‌هایشان را در دفتر حیات و میراثشان را در آفرینش تازه حفظ کنند. عیسی پیش‌گویی کرد که پیش از پایان جهان نفرت از پیروان وی در سطح جهان فراگیر خواهد شد (متی ۹:۲۴). پس همگی باید آماده باشیم. خواننده گرامی، اگر این امر تا پیش از این در کشور شما روی نداده، یقیناً به وقوع خواهد پیوست. و عیسی هم بر ایشان چون دزد ظاهر خواهد شد و بزذلان را «عریان و رسوا» (۱۵:۱۶) روانه دوزخ خواهد نمود (۸:۲۲).

۱۰- درکی از مسیح

تصویر خداوند و نجات‌دهنده ما با مکاشفه کامل می‌شود. بدون آن تصویر ارایه شده نامتعادل و حتی مخدوش خواهد بود. اگر اناجیل او را در نقش یک نبی و رسالات وی را در کسوت یک کاهن می‌نمایانند، مکاشفه وی را به عنوان یک پادشاه، شاه شاهان و رب ارباب نشان می‌دهد. در اینجا با مسیحی مواجه هستیم که هرگز ندیده بودیم، با این حال روزی همه آن را خواهند دید؛ همان مسیحی که اکنون مسیحیان با ایمان خود می‌بینند و روزی با جسم خود به دیدار وی نایل خواهند گشت.

پس از بررسی مکاشفه، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند همان انسان قبلی باشد. اما ممکن است پیغام آن فراموش شود. از این روست که برکت آن شامل کسانی نمی‌شود که آن را، حتی با صدای بلند، خوانده‌اند، بلکه تنها کسانی که این نوشته را «حفظ کنند». این یعنی آنکه ما آن را نه تنها در ذهن و البته «در دل خود نگاه داریم» (۳:۱؛ از نسخه NIV)، بلکه باید آن را به کار هم ببندیم. «به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید» (یعقوب ۱:۲۲).

۲۴- سلطنت هزار ساله

شوربختانه فصل ۲۰ مکاشفه میان مسیحیان اختلاف های عمیقی انداخته است. تفسیرهایی که از این فصل ارایه شده چنان با هم متفاوتند که یک توافق نانوشته میان همه مسیحیان به وجود آمده که به خاطر حفظ وحدت بر سر این مسئله بحث نکنند.

شاید خوانندگان در مورد سه نظریه اصلی - ناهزاره‌ای، پیش‌هزاره‌ای و پس‌هزاره‌ای - چیزهایی شنیده باشند - اما نظریه‌های دیگری هم وجود دارد. برخی بیشتر تمایل دارند که با کل موضوع به شیوه‌ای آکادمیک، فرضی و نامربوط برخورد کنند (یکی از دوستانم نام آن را «مسئله پس و پیشی» نامیده!) و بر آن عنوانی جدید بگذارند: همه‌هزاره‌ای (*Panmillenia*) = اعتقادی گنگ به اینکه هر فکری می‌خواهیم بکنیم، همه چیز درست در انتها با هم پیش خواهند آمد. اما در کنار ایمان و محبت، امید هم یکی از ارکان اصلی مسیحیت به شمار می‌رود. به وقوع هر رویدادی در آینده که باور داشته باشیم، این باور بر رفتارمان در زمان کنونی عمیقاً اثر خواهد گذارد. نوع عقیده «هزاره‌ای» ما بشارت و فعالیت‌های اجتماعی‌مان را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد.

به طور اخص، امیدهای ما به/بین دنیا از اهمیتی حیاتی برخوردارند. آیا دنیا بهتر خواهد شد یا بدتر؟ آیا بازگشت مسیح به این سیاره اصلاً تأثیری سودمند بر آن خواهد داشت یا فقط یک چیزهایی نوشته شده است؟ آیا او برای داوری کردن بر ملت‌ها می‌آید یا بریا فرمانروایی بر آنها؟ و چرا همه مسیحیان در گذشته را دوباره با خود باز خواهد آورد (اول تسالونیکیان ۴: ۱۴)؟

خداوند تنها برای ارضای حس کنجکاوی ما یا بخشیدن شناختی برتر نیست که آینده را مکشوف می‌نماید، بلکه بدین خاطر است که ما خودمان را برای نقشی

که در این آینده داریم آماده نماییم. اگر متقاعد شده‌ایم که قرار است ما هم در فرمانروایی بر این جهان سهمی داشته باشیم، از هم کنون مسئولانه‌تر رفتار خواهیم کرد.

لازم است به خود عبارت، در زمینه متنش، نگاهی بیندازیم؛ سپس از خود بپرسیم که از چه زمانی و چرا چنین تفسیرهای واگرایی از این موضوع به عمل آمده است؛ و در پایان هم ارزیابی‌ای از بررسی خود به عمل آوریم و امیدوارانه به یک جمع‌بندی برسیم.

گزارش کتاب مقدسی

آیه‌های ۱- ۱۰ فصل ۲۰ کتاب مکاشفه روی موضوع مورد بحث ما متمرکز شده‌اند. پیش از هر تلاشی در جهت استنتاج تعبیری از عبارات مزبور، خیلی مهم است که آنچه بیان شده را به وضوح مورد بازبینی قرار دهیم.

بارزترین ویژگی این بخش تکرار عبارت «یک هزاره» است- شش بار، که دو بارش با حرف تعریف معین «آن هزار سال» همراه می‌باشد. تأکیدی که بر این مطلب می‌شود دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. چه این زمان را تحت‌اللفظی بگیریم و چه آن را استعاری قلمداد نماییم، چنانکه اکثر مفسران اتفاق نظر دارند، معنایش به روشنی یک دوره زمانی گسترده است. صحبت از یک دوره است، یک عصر.

در کمال شگفتی می‌بینیم که در اینجا اطلاعات چندانی پیرامون این دوره زمانی داده نشده است. در حقیقت، متن به گفتن سه مطلب بسنده می‌کند. یک رویداد در آغاز دوره، یک رویداد در پایان آن و وضعیتی که مابین این دو مقطع وجود دارد. هر دو اتفاق آغازین و انجامین به شیطان مربوط می‌شوند، در حالی که وضعیت میان آن دو در ارتباط با مقدسان است.

«هزاره» با برداشته شدن ابلیس از روی صحنه زمین به طور کامل، شروع می‌شود. فرشته‌ای با غل و زنجیر از آسمان فرود آمده وی را گرفته در قفل و بند و مهر اسیر می‌سازد و در چاه بی‌انتهای می‌اندازد. در اینجا پنج فعل به کار رفته بر درماندگی کامل ابلیس تأکید می‌ورزد، و مؤید آن هم عبارت ساده‌ای است که می‌گوید کار او که فریب دادن است دیگر به سر آمده- هرچند این دوره موقتی

است و تنها به هزاره محدود می‌شود. او را به دریاچه آتش نمی‌اندازند، بلکه در «چاه بی‌انتها» که مکانی امن است زندانی می‌کنند. معمولاً تصور مردم بر این است که این چاه بی‌انتها مکانی در زیر زمین و دور از دسترس می‌باشد و ساکنان خودش را دارد.

این تبعید شیطان همراه با فرستاده شدن دو هوادارش، ضد مسیح و نبی کذاب (دو «وحش» مکاشفه ۱۳) «به دریاچه آتش» (۲۰:۱۹)، جهان را بی‌سرپرست می‌گذارد و یک خلأ قدرت به وجود می‌آید.

در بخش دوم این رویای هزاره‌ای، یوحنا «تخت‌ها» را می‌بیند (تنها در اینجا و ۴:۴ به صورت جمع به کار رفته است)، که افرادی که به آنها اقتدار «داور» بودن بدیشان اعطا گردیده بر آنها نشسته‌اند (یعنی اختیار حل و فصل کردن اختلافات، حفظ قانون و نظم، اجرای عدالت). در میان این گروه بزرگ، توجه وی به طور ویژه به آنانی جلب می‌شود که به خاطر سر باز زدن از پرستش ضد مسیح یا پذیرفتن عدد وی (۶۶۶)، شهید شده‌اند. واقعا که نسبت به وضعیت قبلی‌شان چه موقعیت معکوسی پیدا می‌کنند!

پر واضح است که هر دو گروه کوچک و بزرگ «زنده می‌شوند» تا در خلال هزاره با مسیح فرمانروایی کنند. این امر به طور خاص زیر عنوان یک «رستاخیز» توصیف شده، نامی که در سرتاسر کلام خدا در اشاره به بدن‌های مادی به کار رفته است. می‌دانیم آنانی که به مسیح تعلق دارند، به هنگام بازگشت وی از مردگان خواهند برخاست (اول قرن‌تین ۲۳:۱۵). آنان آنقدر «مبارک و مقدس» هستند که از مرگ برخیزانیده می‌شوند تا در طی هزاره کاهنان ملوکانه باشند و دیگر هیچ‌گاه در معرض خطر «مرگ دوم» («دریاچه آتش»، یعنی دوزخ) قرار نخواهند گرفت. در این عبارت میان این «رستاخیز اول» مقدسان و رستاخیز «باقی» انسان‌ها، تمایزی آشکار وجود دارد. این «هزاره» است که این دو رویداد را از هم جدا می‌کند. هر یک از این دو رستاخیز هدفی کاملاً متفاوت از هم دارند. یکی برای فرمانروایی با مسیح است و دیگری برای داوری شدن (۱۲:۲۰).

بخش سوم این رویا ما را درست به انتهای هزاره می‌برد - زندانی شدن شیطان (۱-۳)، فرمانروایی مقدسان (۴-۶) و رها ساختن شیطان (۷-۱۰). این یک دگرگونی شگرف است، به طوری که بیشتر با مکاشفه الهی سازگار است تا تصور

انسانی! چه کسی حدس می‌زد که به ابلیس این اجازه را بدهند که دوباره (و آخرین بار) به زمین بازگشته بکوشد ادعای پادشاهی خود را برای دیگر بار به کرسی بنشانند! وی این توانایی را پیدا می‌کند تا بسیاری را با این پندار خام که می‌تواند بدیشان آزادی ببخشد، فریب داده و سپاهی عظیم گردآورد تا در برابر «اردوگاه قوم خدا، شهری که محبوب اوست» (که به طور قطع اشاره‌ای است به اورشلیم) صف‌آرایی کنند. این نیروها عنوان «جوج و ماجوج» را بر خود دارند (از کتاب حزقیال می‌دانیم که این نام بر حمله‌ای دلالت می‌کند که به احیای تخت داود منجر خواهد گردید) و از این رو باید میان این نبرد و آرماگدون تمایز قایل شد (۱۹:۱۹-۲۱). هیچ پیکاری در میان نیست. نیروها با آتشی از آسمان به هلاکت می‌رسند و سرانجام ابلیس هم به دوزخ افتاده به ضد مسیح و نبی کذاب خواهد پیوست تا برای ابد در آن عذاب بکشد (عبارت یونانی «دوره‌ها و دوره‌ها» معنایی کمتر از این نمی‌تواند داشته باشد). کتاب هیچ دلیلی ارایه نمی‌دهد که چرا به شیطان این اجازه داده می‌شود تا پس از این دوره دراز حاکمیت خداپسندانه دست به چنین تلاشی نافرجام بزند. اما بر این حقیقت تأکید می‌نماید که عصیان گناه از درون دل برمی‌خیزد، نه از محیط پیرامون و بدین ترتیب تقسیم بندی انسان‌ها به دو گروه- آنانی که می‌خواهند زیر حاکمیت خدا زندگی کنند و آنانی که نمی‌خواهند- توجیه می‌گردد. «هزاره» یگراست به روز داوری واپسین منتهی می‌شود، یعنی همان روزی که این جدایی نهایی صورت می‌گیرد.

هنوز پاسخ دادن به دو پرسش باقی مانده است و برای درک علت این همه اختلافی که بر سر مسئله «هزاره» وجود دارد، رسیدن به این دو پاسخ امری حیاتی است. پرسش‌ها عبارتند از:

این همه کجا روی می‌دهند؟

این همه کی روی می‌دهند؟

«مکاشفه عیسی مسیح» که در این کتاب به ثبت رسیده، هم دربرگیرنده عناصر شنیداری است («شنیدم») و هم عناصر دیداری («دیدم»). صحنه رویدادها مدام میان آسمان و زمین در تغییر است و رویدادهای هر دو مکان با هم در پیوند می‌باشند. اما تغییرات صحنه‌ها به روشنی نمایانده می‌گردند (۱:۴؛ ۱۲:۱۳). آشکار است که متن مندرج در مکاشفه ۱۱:۱۹ تا ۱۱:۲۰ سراسر بر زمین می‌گذرد.

شاه شاهان از میان درهای گشوده آسمان بیرون می‌آید تا «بر قوم‌های روی زمین بتازد»؛ نبرد با نیروهای ضد مسیح و نبی کذاب بر روی زمین به وقوع می‌پیوندد؛ فرشته «از آسمان به زیر می‌آید» تا شیطان را به بند کشیده از زمین تبعید نماید؛ شهیدان «با مسیح» که اکنون بر زمین است «فرمانروایی می‌کنند»؛ شیطان در نهایت نیروهای «جوج و ماجوج» خود را «از چهار گوشه جهان» گرد می‌آورد؛ سرانجام زمین «از حضور آن که بر تخت بزرگ سفید نشسته، می‌گریزد».

اگر جز این نتیجه‌گیری نماییم که سلطنت هزارساله در جایی غیر از زمین روی خواهد داد، لجاجت کرده‌ایم و بس. تنها در جاهایی از «آسمان» یاد شده که قرار است کسی از آن «بیرون آمده» به اینجا رهسپار شود. این پاسخ پرسش: «کجا؟» اما پرسش «کی؟» هم شاید اگر کلام خدا در سده‌های میانی به فصل‌های متعدد تقسیم نشده بود، به همین اندازه روشن و واضح می‌بود. این ترتیب‌بندی شاید (البته به همراه شماره آیه‌ها، تحولی جداگانه اما غیرالهامی) آسان‌یاب باشد، اما گاه این تقسیم‌بندی در جای نادرست انجام می‌گیرد و آنچه را که خدا به هم پیوسته از هم جدا می‌کند. این امر به طور خاص در اینجا صدق می‌کند. پیداست که آن اسقفی که عدد «۲۰» را در فصل‌بندی این قسمت درج کرده از لعنت بر «آنانی که چیزی بر این کلمات نبوت این کتاب بیفزایند» (۱۸:۲۲) هیچ واهمه‌ای نداشته است. او نمی‌دانست که این تقسیم‌بندی چه لطمه‌ای ممکن است به متن بزند، هرچند چنانکه خواهیم دید این تنها بازتاب دیدگاه خود وی بوده است.

اگر سه فصل ۱۹، ۲۰ و ۲۱ را به صورت یک مکاشفه پیوسته، همان گونه که مورد نظر خدا بوده، بخوانیم توالی هفت رویا (از «دیدم» در ۱۱:۱۹ تا ۱:۲۱) روشن می‌گردد. این آیات واپسین رویدادهای تاریخ جهان را به ترتیبی که از پی هم می‌آیند آشکار می‌کنند (برای مثال ۱۰:۲۰ اشاره‌ای است به ۲۰:۱۹ که بیشتر روی داده). تقسیم کردن روایاها به سه فصل برای این منظور بوده که به ندرت خواننده می‌شوند و کمتر مورد بررسی قرار می‌گیرند. توالی مطالب از میان رفته است. پس می‌توان رویدادها را به ترتیبی کاملاً متفاوت هم تغییر داد- و همین امر هم صورت گرفته.

هر کسی که بدون هیچ پیش‌شرطی و بدون اینکه بگذارد فصل‌بندی تأثیری بر هر چیزی بگذارد، در ذهنش مکاشفه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، به طور

طبیعی فرض را بر این می‌گذارد که «سلطنت هزارساله» در پی بازگشت مسیح و نبرد آرماگدون و پیش از روز داوری و آسمان و زمین جدید برقرار خواهد شد. معنای ساده و روان متن همین است.

بنابراین از متن چنین برمی‌آید که پس از بازگشت مسیح و برخیزانیدن آنانی که بدو تعلق دارند و پیش از آغاز داوری نهایی وی بر جهان، یک دوره طولانی حاکمیت مسیحی بر این زمین پدیدار می‌شود. چرا همه مسیحیان بدین باور ندارند- و به دنبال آن هستند که راه دیگری برای توجیح مسئله پیدا کنند؟

تفسیر تاریخی

از قرار معلوم برای پنج سده نخست کلیسا با تفسیر بالا موافقت داشته‌اند. بیش از ده تن از «پدران» کلیسا، که در شمار قدیمی‌ترین الهی‌دانان مسیحی قرار دارند، مانند پاپیاس اسقف هیروپولیس، به سلطنت هزارساله تحت عنوان فرمانروایی جسمانی مسیح بر زمین اشاره کرده‌اند. کوچکترین اشاره‌ای دال بر نظریه‌ای دیگر به چشم نمی‌خورد و هیچ بحث و کشمکش بر سر آن وجود ندارد. برای آنان مسلم بود که کلام خدا را، چه در این رابطه و چه در رابطه با موضوعات دیگر، باید همان گونه که هست دریافت نمود.

نخستین گام در جهت دگرگونی تفسیر این مقوله را آگوستین، اسقف شمال آفریقا برداشت، که این شخص بیش از هر کس دیگری بر الهیات «غربی»، اعم از کاتولیک و پروتستان تأثیر داشته است. او با نظریه پیش‌هزاره آغاز کرد، اما بعدها تحت تأثیر تحصیلات یونانی (نوافلاتونی) اش در اندیشه خویش در این رابطه و نیز دیگر جنبه‌های باور و رفتار مسیحی تغییراتی داد.

مشکل اصلی اینجا بود که اندیشه یونانی، برخلاف تفکر عبرانی که در کلام خدا مشهود می‌باشد، دو قلمرو روحانی و مادی را از هم جدا می‌کرد، بدین ترتیب که حیظه روحانی را مقدس و حیظه مادی را گناه‌آلود می‌دانست. آمیزش جنسی، حتی اگر در چارچوب زناشویی باشد، کاری مذموم است و تجرد در طبقه روحانی کلیسا هم از همین جا پدیدار گشت.

ناگزیر پذیرش بازگشت جسمانی عیسی برای سلطنت بر زمین مادی امری دشوار و دور از ذهن تلقی گردید و نسبت به موعظه لذات بیش از اندازه سهل‌گیرانه

جسمانی بر زمین در دوره سلطنت هزارساله واکنش منفی به همراه داشت. به گفتن این مطلب بسنده کردند که حتی زمین «جدید» هم ناپدید خواهد شد و مسیحیان باید تنها چشم‌به راه «رفتن به آسمان» باشند. بازگشت مسیح تا سطح داوری بر «زندگان و مردگان» و نابودی زمین پایین آورد (در واقع در فصل ۲۰ ترتیب رویدادها برعکس این است). در سال ۵۳۱ م. شورای افسس چنان تأکید شدیدی بر این نظریه جدید کرد که نظریه پیش‌هزاره به یک بدعت مبدل گردید، و از آن به بعد همواره مورد تردید قرار گرفت!

حال باید با مکاشفه ۲۰ چه کنیم؟ این بخش همچنان بخشی از کلام خداست و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. راه حل ساده این است که هزاره را از بعد از بازگشت مسیح به پیش از آن منتقل نموده، چنین ادعا کنیم که در تاریخ فصل ۲۰ پیش از فصل ۱۹ روی خواهد داد، حتی اگر کلام خدا چنین نگفته باشد! فصل ۲۰ تلخیص یا چکیده‌ای است از رویدادهایی که منجر به بازگشت مسیح می‌شوند. این رویدادها به تاریخ کنونی کلیسا تعلق دارند، نه به آینده.

به بیان صریح، این نظریه کلیسا را از وضعیت پیش‌هزاره‌ای به وضعیت پس‌هزاره‌ای منتقل می‌نماید، چون بر این اعتقاد استوار است که عیسی پس از «سلطنت هزارساله» که توصیفش در فصل ۲۰ آمده، باز خواهد گشت!

اما در همه اینها یک جور گنگی و ابهام وجود دارد، که باعث شده یک نظریه اصلی دیگر هم پدید بیاید. آگوستین به روشنی توضیح نداد که آیا این «هزاره» جدید صرفاً سلطنت روحانی مسیح و مقدسانش است (که می‌توان آن را به مل دوران تاریخ کلیسا، از نخستین ظهور مسیح تا زمان بازگشتش، تعمیم داد) یا در عین حال یک فرمانروایی سیاسی هم می‌باشد (یعنی آن زمانی که کلیسا به اندازه‌ای نیرومند می‌شود که به نام مسیح بر ملت‌ها فرمانروایی خواهد کرد). آگوستین کتاب خود، شهر خدا را زمانی نوشت که امپراتوری روم در آستانه فروپاشی بود، اما وی تصریح نمی‌کند که آیا مقصودش این بوده که «پادشاهی خدا» جایگزین امپراتوری روم خواهد شد (چنانکه این امر تقریباً انجام پذیرفته بود) یا اینکه به رغم فاجعه صرفاً به بقا و رشد خود ادامه می‌دهد. این ابهام در کلام وی زمینه را برای دو مکتب فکری فراهم ساخت که هر دو مدعی بودند از آگوستین ریشه گرفته‌اند.

از یک سو آنانی هستند که معتقدند کلیسا جهان را «مسیحی خواهد کرد»،

البته با در دست گرفتن قدرت سیاسی و به اجرا گذاردن قوانین الهی، نه با به توبه واداشتن و گرواندن آنان به مسیح- و بدین ترتیب یک دوره طولانی (حتی به معنای دقیق کلمه هزار سال) صلح و رفاه آغاز خواهد شد، که بر حسب تصادف با بازگشت مسیح در آینده‌ای دور نسبت داده شده، چراکه این هزاره حتی هنوز شروع نشده و در حقیقت، زمانی بسیار درازتر از آنچه می‌نماید می‌باشد. اما این ایده هرازگاه سربرمی‌آورد- برای مثال، در سرودهای میسیونری عصر ویکتوریا و مقارن با گسترش امپراتوری بریتانیا؛ و این اواخر هم زیر عنوان احیا، بازسازی و حتی بیداری دینی. این چشم‌انداز خوش‌بینانه مدعی بود که انحصار استفاده از اصطلاح «پس‌هزاره» به خودش تعلق دارد و بس.

از سوی دیگر آنانی هستند که اعتقاد دارند «سلطنت» عیسی و مقدسانش صرفاً روحانی است و از نخستین ظهور وی آغاز گردیده و تا بازگشت وی ادامه خواهد یافت، از این رو عنوانی جدید برای خود دست‌وپا کرده نام نظریه خویش را «نا هزاره» گذاشته‌اند. این اصطلاح هم نادرست است و هم گمراه‌کننده، چراکه پیشوند «نا» به معنای «نبودن» چیزی است. هرچه باشد پس‌هزاره‌ای‌ها به «هزاره»‌ای باور دارند که یک دوره زمانی پیش از بازگشت مسیح است، اما با دیگر «پس‌هزاره‌ای‌ها» تنها از این جهت اختلاف دارند که می‌گویند ما همین حالا هم دو هزار سال است که در هزاره قرار داریم!

این نظریه را که از آگوستین نشأت گرفته، اصلاح‌گران پروتستان از سر گرفتند و احتمالاً متداول‌ترین دیدگاه در اروپا می‌باشد، هرچند چنان که خواهیم دید نه در آمریکا. ارزش این را دارد که در اینجا قدری تأمل کرده ببینیم طرفداران این نظریه با مکاشفه ۲۰ چگونه برخورد می‌کنند.

ایشان ناگزیر بودند چند تغییر ظریف در آن به وجود آورند. «فرشته»‌ای که قرار است به حساب شیطان برسد، می‌شود خود عیسی، «در بند کردن» شیطان یا به هنگام وسوسه‌های مسیح اتفاق افتاده و یا با به صلیب کشیده شدن وی. شیطان تنها به بند کشیده می‌شود، اما تبعید نمی‌گردد. او را صرفاً با زنجیری بلند می‌بندند، پس فقط حرکاتش محدود می‌گردد (انداخته شدن، قفل شدن و مهر شدن به خاطر اینکه بی‌معنی تلقی می‌گردند، حذف می‌گردند). معمولاً این «محدودیت» وی در فعالیت‌هایش تنها عدم توانایی در ممانعت از انتشار انجیل و بنای کلیسا می‌باشد

و بس. او را به درون «چاه بی‌انتها» نمی‌اندازند، بلکه در زمین رهاش می‌کنند. آنانی که به دست ضد مسیح به شهادت می‌رسند نماینده همه مقدسان در سرتاسر اعصار می‌باشند که در آسمان با مسیح سلطنت می‌کنند. «زنده شدن» ایشان به هنگام «رستاخیز اول» یا ایمان آوردن ایشان قلمداد می‌شد (چرا که از «مرگ» گناه برخاسته بودند) و یا رهسپار شدنشان به آسمان پس از مرگ تلقی می‌گشت - اما هیچکدام با تن جسمانی سروکار ندارند. با این حال، آن «بقیه‌ای» که «زنده می‌شوند» (همان واژه که در همان زمینه متن قرار دارد) به معنای رستاخیز بدن‌ها تعبیر می‌گردند! و اینکه «هزار سال»، که شش بار در متن به کار رفته، تا این زمان که ما هستیم دو هزار سال به درازا انجامیده است.

و قضیه به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. در این مورد که آیا قرائت اولیه (*exege-sis*) در این تفسیر خوب بوده و برداشت سلیقه‌ای (*eise-gesis*) بدی از آن شده، داوری را به عقل سلیم خواننده وامی‌گذاریم. به گمان نگارنده این کتاب، چنین تفسیری به کلی غیرقابل قبول است.

در مبحث هزاره یک تحول عمده دیگری نیز صورت گرفته که لازم است بدان اشاره‌ای داشته باشیم، دست کم بدین خاطر که در آنسوی اقیانوس اطلس (آمریکا - م) پیروان زیادی دارد، هرچند خاستگاهش اینجا (یعنی اروپا - م) است و ناشی از تعالیم جان نلسن داربی، بنیان‌گذار جنبش برادران (*Brethren Movement*) می‌باشد. این شاگرد آمریکایی وی، یعنی وکیلی به نام دکتر سی. آی. سکافیلد بود که آن را ترویج نمود؛ همانی که کتاب مقدس «سکافیلد» و یک مدرسه علوم دینی در دالاس تگزاس، و البته به مدد تلاش‌های شاگرد پیشینش هال لیندسی، از وی به یادگار مانده است.

وجه مثبتش آن است که از اوایل سده نوزدهم، بسیاری به نظریه پیش‌هزاره که باور کلیسای اولیه هم بود، روی آوردند. این نظریه هیچگاه به طور کامل پیروان خود را از دست نداد (آیزاک نیوتن پشتیبان این نظریه بود) و دیگران و از جمله وستکات و هورت (*Westcott & Hort*) اسقف‌های آمریکایی پیرو آن بودند، اما تأثیر عمده آن از جنبش برادران ناشی گردید.

وجه منفی‌اش هم این است که داربی این باور کهن را با عقایدی کاملاً نوظهور به هم آمیخت و سیستم الهیاتی نوینی پدید آورد که اکنون زیر عنوان مشیت‌گرایی

(Dispensationalism) شناخته می‌شود، که نام خود را از هفت دوره، یا مشیت‌هایی که وی تاریخ را بدان‌ها تقسیم کرده، گرفته شده است. در هر یک از این دوره‌ها خدا فیض خود را بر مبنایی متفاوت مشیت یا تقدیر می‌نماید. وی چنین تعلیم می‌داد که کلیسا در وضعیت نابودی جبران‌ناپذیری قرار دارد؛ اینکه یهودیان قوم «زمینی» خدا و مسیحیان هم قوم «آسمانی» وی به شمار می‌روند، همه را از ابدیت جدا نمود؛ و از همه مهم‌تر، اینکه مسیح قرار است دوبار بیاید، یکبار به طور مخفیانه برای بردن کلیسایش و درست در آستانه مصیبت بزرگ و فراگیر، و بار دوم هم به صورت آشکارا، برای فرمانروایی بر جهان. زمان‌بندی‌های مفصل او از آینده هم داوری‌ها را به چهار داوری جداگانه تقسیم می‌کند.

با کمال تأسف، این مطالب چنان محکم و یکپارچه به هم تنیده شده‌اند که خیلی‌ها چنین می‌پندارند که اگر باورمند به نظریه پیش‌هزاره هستند، باید «مشیت‌گرا» هم باشند و رد کردن مشیت‌گرایی به معنای رد کردن نظریه پیش‌هزاره‌ای است! اما این مثل آن می‌ماند که همراه با آب حمام، نوزاد را هم دور بیندازیم (حکایت از این قرار است که خانواده‌ای فرزندان زیادی داشتند و یکی پس از دیگری در تشتی پر از آب حمام می‌کردند. به مرور آنقدر آب تشت کثیف و تیره شده بود که کوچکترین فرزند را وقتی برای شستن در تشت گذاشتند، دیگر در آب گل‌آلود آن دیده نمی‌شد!).

پس ضروری است که میان نظریه «پیش‌هزاره» «اصیل» کلیسای اولیه و «پیش‌هزاره‌گرایی» «مشیت‌گرایانه» انجیلی‌ها و پنتیکاستی‌های نوظهور تمایزی آشکار قایل شویم. شماری اندک اما رو به افزایش از محققان کتاب مقدسی متوجه این قضیه شده‌اند (از میان آنها نام جورج الدون لد و مریل تنی را به یاد می‌آورم).

یک جمع‌بندی شخصی

می‌خواهم این پیوست را با ذکر دلایل باورمند بودنم به نظریه «پیش‌هزاره‌ای» در تفسیر مکاشفه ۲۰ به پایان برسانم.

- ۱- طبیعی‌ترین تفسیر است، بدون اینکه چیزی را بر متن تحمیل نماید.
- ۲- در این مورد که چرا لازم است عیسی بازگردد و مارا هم با خود بیاورد، قانع‌کننده‌ترین توضیح را ارائه می‌دهد.

۳- دیدگاهی است که بیشترین تأکید را بر سودمند بودن انتظار برای بازگشت او می‌گذارد.

۴- به خوبی توجیه می‌کند که چرا خدا می‌خواهد در برابر دیدگان جهانیان از پسرش دفاع نماید.

۵- آینده ما را «زمینی (یا این جهانی)» می‌کند، چنان که سراسر عهد جدید چنین است؛ آسمان تنها یک اتاق انتظار است که تا زمان بازگشتمان به زمین در آن خواهیم ماند.

۶- واقع‌گرایانه است، و در عین حال که این جهان را در مد نظر قرار می‌دهد، از پساخوش‌بینی (post-optimism) و نابدینی (a-pessimism) خودداری می‌کند.

۷- هرچند پرسش‌هایی را بی‌پاسخ رها می‌کند، نسبت به دیدگاه‌های دیگر از اشکالات کمتری برخوردار است.

۸- همان چیزی است که کلیسای اولیه متفق‌القول بدان باور داشتند و به آنها به رسولان نزدیکتر بودند.

بنا بر این دلایل می‌توانم با نهایت اشتیاق و درک این دعا را بر زبان آورم: «پادشاهی تو چنانکه در آسمان است ... بر زمین نیز بیاید».

یادداشت: پیرامون این موضوع به طور ژرفتر و مفصلتر در فصل چهارم کتابم: *زمانی که عیسی بازگردد*، زیر عنوان «هزاره گیج‌کننده» بحث کرده‌ام (هادر و ستاوتون، ۱۹۹۵).

فهرست اسامی و اماکن

- آتن : ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۶
آدم : ۸۱، ۹۱، ۱۴۴، ۴۰۲، ۴۳۱، ۴۷۱، ۵۶۰
آرماگدون : ۵۱۱، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۷۴، ۵۷۶
آرمینیوس : ۲۹۲، ۳۷۱
آسیا : ۲۹، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵، ۴۰۱، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۱۳، ۵۴۳
آشور : ۵۳۰
آگوستین : ۲۷۴، ۳۵۱، ۴۶۱، ۵۵۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸
ابلیس : ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۳۰۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۸
۴۵۹، ۴۷۷، ۴۸۶، ۵۱۰، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۱ - ۵۵۲، ۵۷۲، ۵۷۴
ایفراش : ۱۱۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۵
ایفروودیتوس : ۱۱۶، ۲۹۸، ۲۹۹
ارسطو : ۱۳۸
اریحا : ۳۶۴
ازمیر : ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷
استیفان : ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۹۱، ۳۴۶
اسحاق : ۲۴۴، ۲۶۵، ۳۶۳، ۳۶۴
افسس : ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۳ - ۳۲۵، ۳۳۱ - ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۹۴، ۴۴۶، ۴۸۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۷۷
افلاطون : ۴۹۳، ۵۵۵، ۵۷۶
الیزابت : ۸۱، ۸۹
انطاکیه : ۶۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶ - ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۵۹ - ۱۶۰، ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۵۳، ۳۰۳، ۳۴۶
اورشلیم آسمانی : ۵۵۵

اونیسیموس : ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵

ایران : ۷۹، ۸۱، ۲۸۱

ایزابیل : ۵۱۷

ایلعازر : ۸۳، ۸۸، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳

ایلیا : ۳۴، ۳۶، ۳۵۹، ۳۸۴، ۴۳۹، ۵۳۲، ۵۳۳

بابل : ۴۸۹، ۵۱۱، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۲، فصل ۲۳

برنابا : ۲۹، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۴۶

بنیامین (سبط) : ۱۵۵

بیت حسدا : ۱۲۷، ۱۴۲

بیت لحم : ۵۲، ۵۴

بیریه : ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۵

پرگاموم : ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷

پسر داود : ۵۰، ۶۷

پسر گمشده : ۷۹، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۱۵۹

پطرس : ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۶، ۶۹، ۷۵، ۸۵، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۸۷،

۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۲۲، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۴، ۴۳۴،

۴۸۹، ۵۰۴، ۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۷، فصول ۲، ۶، ۷، ۲۰

پولس : فصول ۱، ۴، ۶، ۸ - ۱۸

تئوفیلوس : ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۶۲

تارسوس : ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۶

ترواس : ۱۲۳، ۱۷۲، ۱۹۷، ۳۲۵

تسالونیکي : فصل ۹

تسوینگلی : ۴۷۷

توما : ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۵۰۴

تیاتیرا : ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷

تیتوس : فصل ۱۷

تیموتائوس : فصل ۱۷

جتسیمانی : ۲۸، ۳۹، ۸۹، ۱۲۶، ۵۴۰

جدعون : ۳۶۴

جلجتا : ۸۰

جلیل : ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۷۰، ۸۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۹، ۵۶۳

حرمون : ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۳۶

حوا : ۲۰۷، ۴۷۱

داریبی (جان نلسن) : ۵۷۹

دریاچه آتش : ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۳

راحاب : ۵۴، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۹۳

روت : ۵۴

زکا : ۸۴، ۸۶، ۸۸

زکریا : ۸۱، ۸۹، ۵۶۰، ۵۶۴

ساردس : ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷

سامره : ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۴۷۴

سامری نیکو : ۷۹، ۸۳، ۸۵

سامریان : ۷۲، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۴۷۴

سامسون : ۳۶۴

سدوم و غموره : ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۷

سکافیلد (سی.آی) : ۵۷۹

سلیمان : ۱۰۵، ۵۴۴

سموئیل : ۳۶۵

سنکا : ۱۷۹، ۲۴۸

سنهدرین : ۳۸، ۱۵۶، ۲۹۱، ۳۳۶

سولس : ۱۰۷

سیسرون : ۲۴۸

شائول : ۱۵۵، ۵۵۱

شیطان : ۳۱، ۵۸، ۶۱، ۱۷۶ - ۱۷۸، ۱۸۷، ۳۵۸، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰

۴۴۷، ۴۴۸، فصل ۲۳

صهیون : ۴۹۸

صیدون : ۸۶

ضد مسیح : ۴۹۷، ۵۱۰، ۵۳۷، ۵۵۱

عمائوس : ۴۲، ۷۸، ۸۴

عمانوئیل : ۴۴۳

عیسو : ۲۶۵

فرشتگان : ۴۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۳

۳۵۵ - ۳۵۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۱۳

۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۹

فیادلدفیه : ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷

فیلیپس : ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۲۴، ۵۰۴

فیلیپی : ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۷۱، ۸۰، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۵، فصل ۱۵

قانا : ۱۲۷، ۳۷۷

قرنتس : ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۷، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، فصل ۱۰

قیصریه : ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۷، ۲۲۴، ۲۶۸

قیصریه فیلیپی : ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۰

کالون (ژان) : ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۷۱، ۴۷۷

کفرناحوم : ۴۴، ۵۴

کلاودیوس : ۲۵۵

کنعان : ۵۴، ۳۶۰، ۳۶۹، ۴۳۵

کولسی : فصل ۱۳

کوه زیتون : ۶۲، ۵۰۷

گایوس : ۴۷۲، ۴۷۳

لائودیکیه : ۲۶۹، ۴۹۵ - ۴۹۶، ۵۱۶، ۵۱۷

لاوی : ۲۹، ۴۴

لوتر (مارتین) : ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۶۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۴۱، ۴۶۱، ۴۷۶

لوط : ۴۲۶

لوقا : فصل ۱، ۴، ۵

مارتا : ۳۵، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۱۴۱

ماشیح : ۳۶، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۸۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۴۹، ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۳۳، ۵۳۵، ۵۶۶

متی : فصل ۱، ۳

مرقس : فصل ۲

مریم : ۲۸، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۲، ۲۸۲، ۳۷۷ - ۳۷۸

۴۴۶، ۵۰۴، ۵۳۵

ملکیصدق : ۳۵۳، ۳۶۱

نائین : ۱۴۲

ناصره : ۲۴، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۳۷۹، ۵۵۱، ۵۵۶

نبوکدنصر : ۵۴۳، ۵۴۴

نتنائیل : ۱۴۱، ۵۰۴

نرون : ۲۹، ۱۶۲، ۱۹۱، ۲۵۵، ۳۲۵، ۳۴۷ - ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۹۰

۵۰۳

نوح: ۳۶۴، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۴۱

وادی حنوم: ۶۵

وحش: ۱۸۵، ۴۸۷، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۱

هادس (جهان مردگان): ۴۱۳، ۵۵۲

هارون: ۳۶۱

هیروودیس: ۳۴، ۴۵، ۱۱۳، ۳۷۷، ۵۰۴، ۵۳۵

یحیای تعمیردهنده: ۲۳، ۳۴، ۵۸، ۷۲، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰

یفتاح: ۳۶۴

یوسف: ۵۱، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۳۷

یوشیا: ۵۵۱

یهودیه: ۴۴، ۵۲، ۸۵، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۰، ۳۸۱

یهوه: ۲۷، ۱۳۹، ۲۷۴، ۴۲۵، ۵۵۸

فهرست موضوعی

آپوکالیپتیک : ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۰۱

آپوکالیپس : ۵۲۷

آگایه : ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴

ارتداد : ۱۱۲، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۷، ۴۲۴

اروس : ۲۰۲، ۲۰۳

اسارت : ۵۰، ۹۲، ۱۴۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۵۳۰، ۵۴۴، ۵۵۹

اعیاد : ۱۲۸، ۲۷۴، ۳۸۵

امپراتوری : ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴

۲۹۴، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۹۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۷۷، ۵۷۸

بارمیتسواه : ۸۱

بت پرستی : ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۱۸، ۴۳۵

۴۳۷، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۳۸، ۵۴۳

بدعت : ۲۲، ۱۳۹، ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۳۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۳۳، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۳ -

۴۵۵، ۴۷۱، ۵۶۷، ۵۷۷

بره : ۱۳۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰، ۴۰۷، ۴۹۶، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۴۸

۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۹

بشارت : ۲۹، ۶۰، ۷۱، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲

۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۵

۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۶۵، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۴۲

۴۹۶، ۵۱۸، ۵۶۸، ۵۷۱

بقیت : ۵۳۰

پادشاهی خدا : ۴۶، ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۵۰

۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۱، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۶

۵۳۷

پاراساشمردگی: ۱۶۹، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۱۵، ۳۲۸،

۳۹۴، ۳۷۵

پارسایی: ۶۳ - ۶۴، ۱۵۱، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۳۰۸، ۳۳۸، ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۴۶،

۴۵۸، ۴۶۲، ۵۴۰

پسخ: ۱۲۸، ۲۲۰، ۳۶۱، ۴۱۲

پنطیکاست: ۵۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۱، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۰،

۴۰۱، ۴۰۴، ۵۴۳

پیش تعیینی: ۲۶۶

تاک: ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۳، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۶۹، ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۵۳

تعید: ۸۴، ۳۴۷، ۴۴۷، ۵۱۲، ۵۴۴، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۸

تثلیث: ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۸۳، ۳۰۶، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۵۱، ۵۶۱

تعمید: ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۷،

۲۶۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۸

تقدس: ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۸۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۷۲، ۴۴۹،

۵۶۹

تقدیس: ۱۸۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۲۸، ۳۷۵، ۳۸۸

توبه: ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۷۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۶۱،

۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۹، ۳۱۳، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۶۴، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۵۳،

۵۷۸

تورات: ۵۳، ۹۸، ۲۲۷

توفان: ۳۹، ۳۰۱، ۳۵۶، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۶۸

حکمت: ۱۴۶، ۲۱۹، ۲۷۷، ۳۳۶، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۵۲۴، ۵۴۶

ختنه: ۶۹ - ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،

۳۷۹، ۳۳۱

خدای پدر: ۱۲۴، ۲۳۶، ۲۵۱، ۳۲۷

خدای پسر: ۳۰۶

خطابه های عیسی: ۳۱، ۴۷، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۸، ۱۶۹، ۲۴۹، ۳۷۶، ۵۰۶، ۵۰۷
 خیمهء اجتماع: ۱۴۴، ۳۵۳، ۵۵۹

داماد: ۱۳۸، ۵۵۹

درخت حیات: ۳۷۰، ۴۸۷، ۵۰۵، ۵۶۰، ۵۶۷

دفتر حیات: ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۶۰، ۵۷۰

دوزخ: ۶۴، ۶۵، ۸۳، ۹۴، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۹۱،
 ۳۲۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۳۹، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۴

ربوده شدن: ۴۹، ۴۹۲، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۶۴

رستاخیز اول: ۳۰۹، ۳۱۰، ۵۵۰، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۹

رستاخیز دوم: ۳۰۹، ۵۵۲

روح القدس: ۱۶، ۵۵، ۷۲، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰،
 ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۳،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۱،
 ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۰، ۵۳۴، ۵۶۲، ۵۶۹

شاگردسازی: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰

شبات: ۳۳، ۱۱۷، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۵۸، ۳۶۰، ۴۱۲

شفاعت: ۳۶۱، ۳۷۳

شکینا: ۱۴۴

شورای اورشلیم: ۱۰۸

صعود: ۱۹، ۳۳، ۴۳، ۸۰، ۸۴، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۵۱، ۲۹۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۹۱،
 ۵۱۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۵۵

عدن: ۵۵۶

عظایای روحانی: ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۳۲۷، ۵۱۶
فریسیان: ۳۸، ۵۲، ۵۴، ۶۴، ۶۵، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۲۱۶، ۲۲۴، ۳۰۳،
۳۳۶، ۳۸۶، ۴۲۹

فیض: ۱۷، ۲۷، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۶،
۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۷۲، ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۴، ۵۱۲، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۸۰

قدوسیت: ۳۵۵، ۵۴۰

قربانی: ۸۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۷، ۴۶۴، ۵۲۳

کفار: ۱۴۸، ۳۲۷

کهنات: ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۷۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۲۳

گنوسی: ۲۷۱

لاادری گری: ۲۲۵، ۲۷۱

لوگوس: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۵۴۹، ۵۵۰

مثل ها: ۵۷، ۶۳، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۹، ۱۸۶، ۴۸۶

محبت: ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹،
۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸،
۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۳، ۳۹۴،
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۱،
۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۹۶، ۵۱۷، ۵۷۱

مشارکت: ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۷۶، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۷۳، ۳۸۷،
۴۰۳، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۹۶، ۵۱۷،
میسونری: ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۳۹، ۴۹۵، ۵۷۸

نبوت: ۴۷۶، ۴۸۸، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۳۱، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۵

نجات: ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۸۸

۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۲۴ - ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱ - ۲۶۴،
۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۱ - ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵،
۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۶ - ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۴،
۴۰۲، ۴۰۳ - ۴۰۶، ۴۱۱ - ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۳،
۴۴۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۷۵، ۵۰۷، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۹، ۵۵۴، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰

هدایا : ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۵۰۵
هزاره :

پس هزاره : ۴۹۱، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۷۸

پیش هزاره : ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰

همه هزاره : ۵۷۱

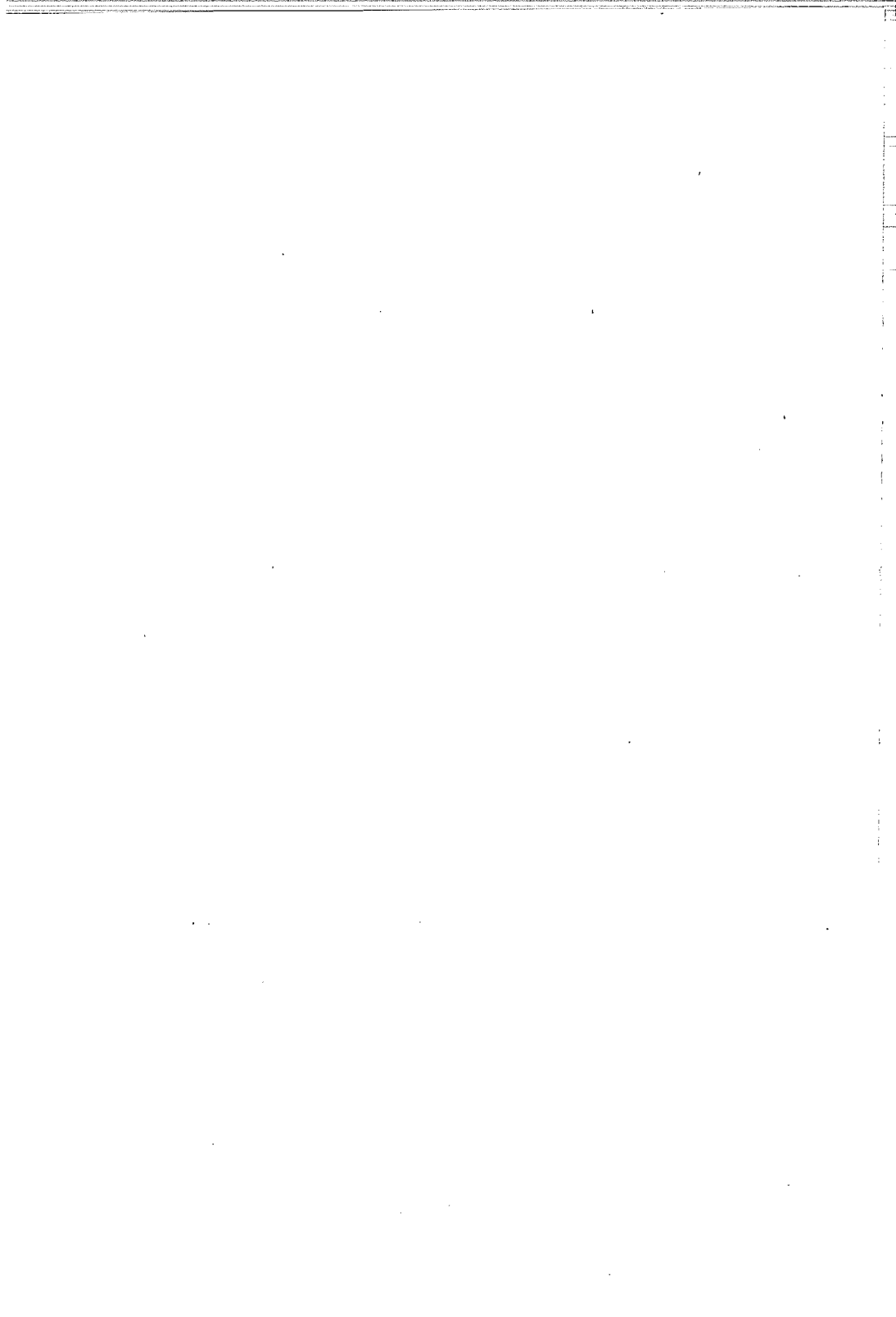
هفت پیاله : فصل ۲۳

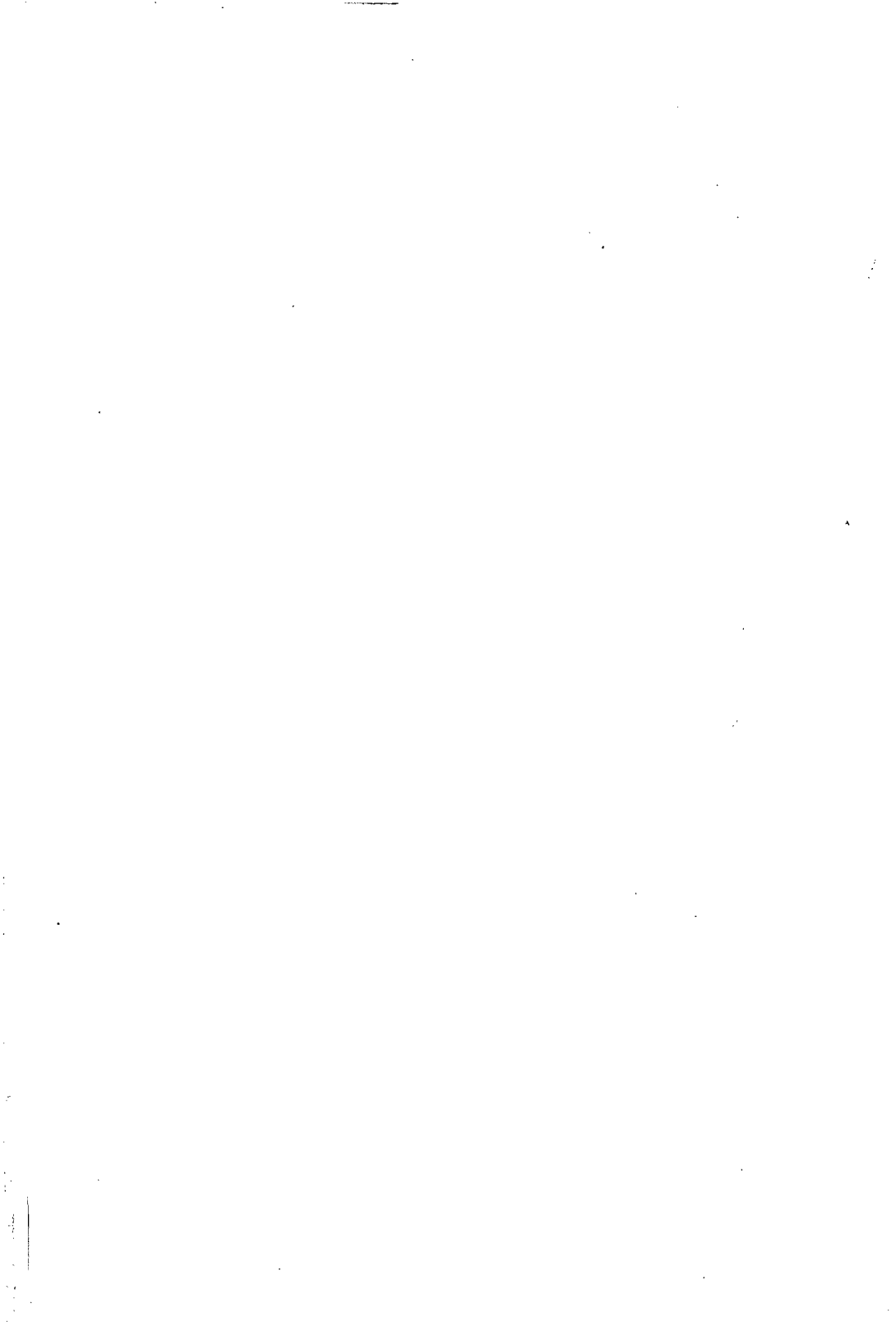
هفت تومار : فصل ۲۳

هفت مهر : فصل ۲۳

هم آمیغی دینی : ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۴۲، ۵۱۷

همدید (اناجیل) : ۱۸، ۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳







يك شیوه با ارزشتر را امتحان کن
نگاهی مبسوط تر و ثابت تر به
کتاب مقدس بینداز؛
وقتی سراسر کتاب مقدس را
مطالعه کنی...
از شدت شگفتی زانو خواهی زد